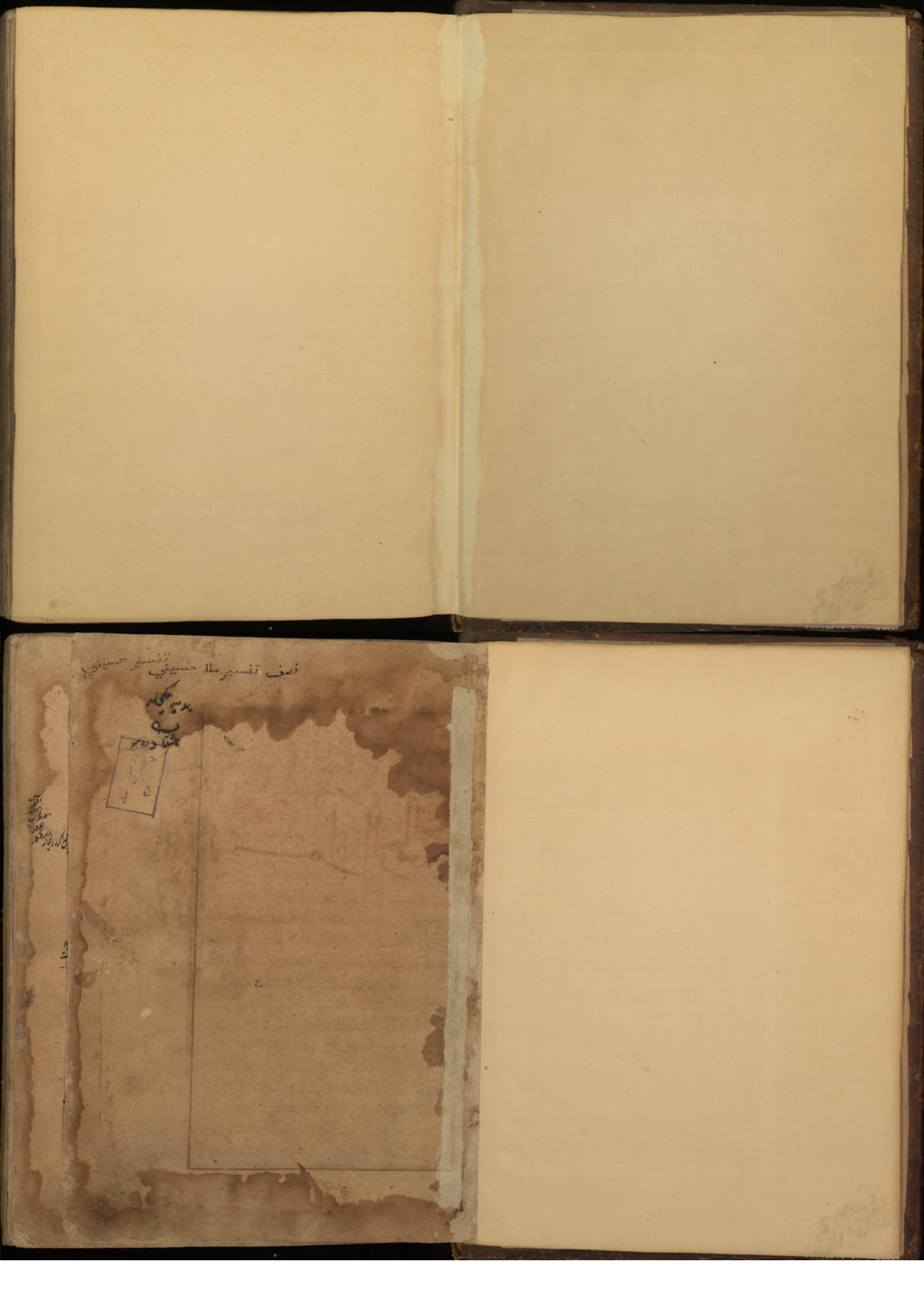



ثبت شد
۳۵۵۵۴
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر حسینی (نیمه دوم)
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۳۵۵۵۴
۵۷۷۴


نصف تفسير ملا حسيني
تفسير حسيني



تقریباً صبیاً در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله او در ده اندکه کودکان
محله روزی در رسیدند سا کی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم ما لِلعب خُلِقنا
ما برای بازی آفریده نشدیم در دین یحیی بند عظمت بحیران با نیکاه غفلت
را که عمر عزیز را بیازی میکذرانند و بدام فریب اِنَّمَا الحَیٰوةُ الدُّنیا لَعِبٌ ولَهوٌ
مقید و مشغوف می مانند ع عمر با یحیی بسر می بری ٭ بازی از اندازه بدر می بری
بلکه ز بازی جهان سرکشی ٭ طفل نه چند ببازی خوشی وَحَنَانًا و دیگر دادیم
یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی مِن لَدُنّا از نزدیک ما وَزَکوٰةً و طها
رتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَکَانَ تَقِیًّا و بود ترسکار یا فرمان بردار یا
مجتنب از وث جرایم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَیهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده
و خدمت کننده مر ایشان را وَلَم یَکُن جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق و فرمان نابرنده
مر والدین را عَصِیًّا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَیهِ و سلام
از ما بر یحیی علیه السلام یَومَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَیَومَ یَمُوتُ و روزی که
می میرد وَیَومَ یُبعَثُ حَیًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت گویند
مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از نغمه شیطان و وقتی که وفات
کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و کار یحیی در غایت
اشتهارست وَاذکُر و یاد کن فِی الکِتَابِ در قرآن مَریَمَ قصه مریم بنت عمران
را و او پیوسته در مسجد المقدس بودی و وقت عذر بخانه خاله خود رفتی و بعد
از طهور بمسجد باز آمدی وقتی بخانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی
طلبید که آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن خبر میدهد اِذِ انتَبَذَت
چون دور شد مریم و یکسو رفت مِن اَهلِهَا از اهل خود یعنی خاله و قوم
مَکَانًا شَرقِیًّا در مکانی بجانب شرق از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهة

اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَت پس فرا گرفت
مِن دُونِهِم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان حِجَابًا پرده که مانع باشد
از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرسَلنَا پس فرستادیم
ما بسوی او رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل است اضافت روح بخود جهة
تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم
بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که او را
متمثل خود مردی بیگانه دید قَالَت اِنّی گفت بدرستی که من اَعُوذُ بِالرَّحمٰنِ
پناه میگیرم بخدای بزرگ بخشایش مِنکَ از شر تو اِن کُنتَ تَقِیًّا اگر هستی پرهیز
کار غایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر متقی متورعی من از تو پرهیز میکنم و با
تو می برم تکلیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض
نسوان می شد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و از وی بحق
سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب او مشاهده نمود قَالَ
اِنَّمَا اَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّکِ فرستاده خداوند توام که بدو
پناه میگیری مرا بتو فرستاده لِاَهَبَ لَکِ تا بخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَکِیًّا
پسری پاکیزه قَالَت گفت مریم اَنّی یَکُونُ چگونه بود لِی غُلَامٌ مرا پسری وَلَم
یَمسَسنِی بَشَرٌ و مرا نسوده است آدمی یعنی دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده
وَلَم اَکُ بَغِیًّا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور قَالَ کَذٰلِکِ گفت جبرئیل علیه السلام
کار چنین است که تو میگویی هیچکس ترا بنکاح و سفاح مس نکرده فاما قَالَ رَبُّکِ
گفت پروردگار تو هُوَ این کار که اعطاء ولد است بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسان است
ما ترا پسری میدهیم تا استدلالی کنی بران بقدرت ما وَلِنَجعَلَهُ و تا کردانیم او را آیَةً
لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بقدرت دانایی ما دلالت نماید وَرَحمَةً مِنَّا

و تا کرده ام او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند وکان و هست خلق او یعنی
پدید امرا مقضیا کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح المحفوظ
پس جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان پیراهن یا در دهان
او فحملته پس مریم بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام فانتبذت پس
بیرون شد و دور گشت به بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مکانا قصیا مکانی
از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی آن شهر یا بوادی که نشیب بود در ورای
از ایلیا و بعد از هشت ماه یا نه ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک
ساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت خلق بوده
و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید
مریم درخت خرمای خشک شده دید شاخهای او بریده و تن او مانده فاجاءها
المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود
بدان باز نهد قالت گفت یا لیتنی مت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش از این
صورت وکنت و بودمی نسیا منسیا چیزی باز گذاشته فراموش شده که هیچکس
مرا ندانستی و در هیچ حسابی نداشتی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می شناسند که
دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و هنوز بکارت من
زایل نشده و شوهر نکرده ام و اکنون فرزندی آورده ام و از خجالت این کار ندانم
که بحکم ـ هرچند بروی می نگرم تحت نده چه خود تجربتم من فناداها پس
آواز داد مریم را من تحتها آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی است
علیه السلام که با او سخن گفت و ندا نمود الا تحزنی آنکه اندوهگین مباش
و تمنای مرگ مکن و جمعی من تحتها خوانده یعنی عیسی از زیر او یا فرشته
از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که بیافرید

و روان کرد آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب که از آن بیاشامی
و بدان طهارت کنی وهزی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النخلة بسوی خود تنه درخت
خرمای خشک شده را تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط میخوانند یعنی فرو ریزد
بیفکند علیک بر تو رطبا جنیا خرمای تر و تازه فکلی پس بخور آن رطب واشربی و
بیاشام از آب وقری عینا و روشن کن چشم را بفرزند یا خوش دل شو
بسبز شدن درخت و بر دادن آن که مناسبت حال تو دارد بدانکه قادر است
باعطای خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد نه از مرد بی وساطت پدر
پس حق سبحانه ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی علیه السلام
متولد شد او را فرا گرفته بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم
نهادند و ندا رسید که فاما ترین پس اگر ببینی من البشر احدا از آدمیان
یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فقولی پس تو بگوی انی نذرت
بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدا روزه و روزه ایشان
ترک طعام و کلام بوده فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم گفت امروز انسیا
با هیچ آدمی بلکه سخن نمی گویم و با حق مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت
اخبار بوده از نذر یا باشارت این خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد
مریم را در محراب او نیافتند بتجسس مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند
تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم وی بدان غار رفتند و مریم چون
ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد
مریم عیسی را قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همین که چشمان گروه
بر وی افتاد قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا
فریا چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو این واقع نبوده یا اخت

ای خواهر هارون گویند وی را برادری هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده
در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بوده پس گفتند
ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرأ سوء
پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود وما کانت
و نبود مادر تو حنه امک بغیا زناکار و فاجره تو با وجود این مادر و پدر
فرزند بد از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام
که با او سخن کنید و جواب از وی شنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن کنیم با
من کان با آنکه هست فی المهد در گهواره یعنی در خواب گهواره صبیا کودکی که
فهم خطاب و قدرت جواب ندارد و گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن
داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال
گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده مرا کتاب یعنی
حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد ثعلبی آورده است که تعلیم داده است انجیل مرا
در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانید مرا پیغامبر گویند در آن حال پیغامبر بوده
و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی و ساخت مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت
هر جا باشم واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و باتیان زکوة
مادمت حیا مادام که باشم زنده وبرا و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی بوالده من
و مهربان بود ولم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم
و ایشان را برنجانم شقیا بدبختی که فرمان او نبرم والسلام علی و سلام خدای
بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام بود یوم ولدت در روزی که زاده ام ویوم اموت و
روزی که بمیرم ویوم ابعث حیا و در روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم
آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف

میکنند قول الحق میگویم گفتن درست و راست الذی آن کسی که عیسی پسر مریم است
کسی که جهودان فیه یمترون در آن شک دارند یعنی قصه
عیسی که حمل بر چیزها که ایشان نسبت میکنند یا ترسایان در آن جدل
نموده جمعی او را خدای و بعضی پسر خدا میخوانند ما کان نیست
و نشاید لله مر خدای را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزندی
چه ولد از جنس والد باید حق سبحانه از جنسیت منزه است سبحانه
پاک است از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری را
بسازد یعنی اراده احداث شی نماید فانما یقول پس جز این نیست
که گوید له کن مر آن شیء را که باش فیکون پس باشد بی درنگ
وان الله و بدرستی که خدای ربی وربکم پروردگار من و شماست
فاعبدوه پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا
اینست صراط مستقیم راهی راست که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب
پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری
در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان
در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه گشتند
نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث
ثلثه قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنان که کافر شدند
و استبعاد نمودند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ
که قیامت است یا از مشاهده احوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند
کافران وابصر و چه بینا یوم یأتوننا در آن روز که بیایند بما [illegible]
نکند ایشان را دیدن و شنودن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان

علیه السلام وقصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از دوستی ملوک مباش که تو علیت خدایی داری تا قافی ونخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام بایمان او امید وار شده بر وسلام کرد وعرض نمود سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم از برای تو رَبِّي از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعاء توفیق است از حق سبحانه بایمان ایشان که سبب مغفرت همان می تواند بود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای من هست بِي حَفِيًّا بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ وکناره می گیرم از شما یعنی بت پرستان ودوری می جویم از همه شما وَمَا تَدْعُونَ وازان چیزی که میخوانند ومی پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي ومیخوانم خدا وند خود را ومی پرستم بیگانگی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید انکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن وپرستیدن خدای خود شَقِيًّا نا امید وبی بهره تنبیه است برانکه شما از خواندن بتان بی بهره ما نید ومن امیدوارم از حق سبحانه وتعالی که بهره تمام گیرم حاجت از کسی خواه که محتاجان او بی بهره نکرده اند از انعام عمیم ودر بحر البحور فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد وهفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود تا پدرش بمرد وبعمانة تعلق بعضی ها ذکر رفت باز ببابل آمد ومذمت بتان آغاز کرده وذریع بتان را شکست وآتش نمرود بروی سرد شد وبا ساره ولوط عزیمت شام نمود حق سبحانه از بن هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان وبگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ وآنرا نیز که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ ببخشیدیم مر او را از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ یعنی فرزندی پسری ونبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا وهمه را گردانیدیم نَبِيًّا پیغامبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ وبخشیدیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند مر او را از رحمت

اموال و اولاد هست که بر ایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ وداریم مر ایشان را لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا یعنی کفتنی مشتمل بر صدق یاذکر نیکو عَلِيًّا بلند وسایر میان مردمان بلجاب دعاء ابراهیم است صلوات الله علی نبینا وعلیه حیث قال وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ ویاد کن در قرآن مُوسَىٰ قصه موسی علیه السلام إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از نقایص وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده شده از نزد حق نَّبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با انکه اخص واعلی است آن کفته اند که خدای اول او را فرستاد پس او را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم موسی را مِن جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبر الْأَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ ونزدیک کردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا در حالتی که راز کوینده بود با ما وانکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علی نبینا وعلیه السلام بالا بردند از آسمان بآسمانی واز حجابی بحجابی که آواز قلم که توفیق نویشته می شد استماع کرد وامام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه وموسی مکر یک حجاب صاحب کشف کوید حضرت موسی را علی نبینا وعلیه السلام دو شی بود وهم کشتی اشارت بروشن او وهمانجا موسی عبارت از کشتی او قربنا نجیا دو رشی است خضر دارد چون در کشتی برسید خضر را باو کار نیست یعنی در سلوک تفرقه هست وحذبه محض جمعیت است تا خود دوی حاصل چون کشتیت و اصل رفتی بکجا بدن بکجا وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم موسی را وعطا کردیم مِن رَّحْمَتِنَا از بخشش ومهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن برادر او هارون او را بوذانکه وند بیر نَبِيًّا در حالتی که پیغامبر بود وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قرآن قصه اسماعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده بخلق نَّبِيًّا خبر دهنده از حق آورده اند که کوهی

اشارت

سالک

سیر دایانست ان

مرشارا

وعده کرده بود که من درین مکان تا بیابی صد شبانروز وبقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد ودرین مدت بجز پوست درخت خوردنی چیز دیگر نداشت بس دیگر بار در صفت اسماعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ وبود که میفرمود کسان خود را وکفته اند همه امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ وبزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ وبود نزد آفریدگار خود مَرْضِيًّا پسندیده جهت استقامت اقوال وافعال وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ ادریس را که پسر نبیره شیث وجد پدر نوح است علیه السلام ونام او اخنوخ بوده وجهة دراست علوم بادریس ملقب شده واول کسی که بقلم خط نوشت والنجوم علم کفت خیاطت کرد وی بود وسی صحیفه بر وی نازل شد ودر جامع الاصول آورده که ادریس پیش از وفات آدم علیه السلام متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست کوینده یا بغایت نَّبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ وبر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا بمکانی بلند که شرف نبوت است ودرجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ادریس را در آسمان چهارم ملاقات فرمود ودر رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که روزی ادریس را علی نبینا حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من وآفتاب هست از حرارت او باحراق نزدیک شدم تا آن فرشته که حامل اوست چه حال داشته باشد خدایا بار آفتاب بروی سبک کردان واو را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد او را که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعاء او مستجاب کردانید وروز دیگر آن فرشته حامل

آفتاب است خود را سبک بار یافت وتا ثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن از حضرت رب العزة استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس علی نبینا وعلیه السلام در حق تو دعا کرد آن فرشته بر زمین آمد وبالتماس در بر نشانده بآسمان برد وبنزدیک مطلع آفتاب رسانیده وباستدعاء ادریس کمیة عمر وکیفیة اجل وی از ملک الموت پرسید وعزرائیل در دیوان اعمار روی نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره آنکسی که تو میکوئی آنست که اجل نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بغارت اجل سپرده وطوطی روحش شکرستان قدس پرواز میکند ودر روایت آنست که ملک الموت علیه السلام از کثرت طاعت ادریس علی نبینا مشتاق دیدار وی شد وباذن حق سبحانه بزمین آمده فریاد دریافت بالتماس الهی ایما پس ادریس جانش بر داشت باذن حق سبحانه جان بوی داد بعد ازان حمل او را بآسمان برد ودوزخ بوی نمود وازانجا ببهشت رفت ودیگر بیرون نیامد أُولَٰئِكَ آن گروه انبیا که مذکور شد از ذکریا تا ادریس علیهم الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ آنانند که انعام کرد خدای عَلَيْهِم بریشان بانواع نعم دینیه ودنیویه واصناف مواهب صوریه ومعنویه مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغامبران بیان موصول است یعنی آنان که پیغامبرانند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم ادریس است وباقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا واز ذریة آنهاکه برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام وآنها غیر ادریس اند وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ واز فرزندان ابراهیم علیه السلام وَإِسْرَائِيلَ واز ذریة یعقوب علیه السلام وَمِمَّنْ هَدَيْنَا واز جمله آنها که راه نمودیم ایشان را وَاجْتَبَيْنَا وبرگزیدیم ایشان را از آدمیان ومردمان بنبوت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بریشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیات الهی آیه خدا در کتب منزله بریشان

استجازه بخفیر باذنت ادریس

بخازن

خروا بر وی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشند مر خدایرا وَبُكِيًّا
و گریندگان از خوف وی گویند مر استماع کلام ربانی نسبتی خاص هست چه در حضرت
که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه دارید صالح مری
رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندم
فرمود یا صالح هذا القرآن فأین البکاء کلام دوست مهیج شوقست چون آتش شوق
در کانون دل برافروخته گرد از دیده آب حزن ریختن گیرد وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ
إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ ای دریغا اشک من دریا بدی
تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست و اشک پندارند
خلق این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده
را که بجهة تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجده انعام گفته و گوید که متوقع
اوست آنرا که ید فتح و سرور می آورد چه رحمت مقتضی لطف و رافت است و
موجب بهجت و مسرت پس نتیجه آن طربست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ
پس در رسیدند از پس ایشان خَلْفٌ بد فرزندان بدکه از فرط غفلت أَضَاعُوا
الصَّلَاةَ فرو گذاشتند انواع نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پی
روی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و امثال آن فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ پس زود باشد که بینند غَيًّا جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان
و گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه بخدا پناه جویند
و سودواریست در جهنم که آتش دوزخ او تیزتر و عذاب او سخت تر گویی تا تان
و ستایعان آن زود را بدانجا برند إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیت
وَآمَنَ و ایمان آورده بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده اعمال شایسته فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه تائب مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بجنت و حفص قول معلوم خواند

یعنی

یعنی در آیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و ستمدیده نشوند در چیزی از پاداش
خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن بهشت باشد که ایشان در آورند جَنَّاتِ عَدْنٍ
بوستانهای اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آن بوستانها که وعده داده است خدای بآن
عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده است بهشت
و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایب اند و چون وعده هست از این غیب
بالغیبت إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدای یعنی موعود او بهشت
است مؤمن بدان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ نشنوند بهشتیان فِيهَا در آن
بهشتها لَغْوًا سخنی بیهوده و تباه إِلَّا سَلَامًا لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملایکه
یا از یکدیگر وَلَهُمْ و مر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعیم بهشتی فِيهَا در بهشت
بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهای بهشت
خورانند چنانچه عادت منعمانست که روزی دو نوبت طعام می خورند بامداد و در
باشد و توالی آن در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار
لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفروگذاشتن پردها
و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته
که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز
غلمان تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت که ذکر کردیم الَّتِي نُورِثُ آنست که ما میراث میدهیم
مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَن كَانَ تَقِيًّا هرکه پرهیزکار باشد آورده اند که
چون آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح
سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد ده یا
پانزده یا بیست و پنج روز جبرئیل فرو نیامد و حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از
نزول او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او

در قرآن اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان
و دستوری پروردگار تو لَهُ مر اوراست مَا بَيْنَ أَيْدِينَا آنچه از پیش ماست از
کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس گذشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ
ذَٰلِكَ و آنچه در میان مکان و سکون هست وَمَا كَانَ و نیست و نبود و نخواهد
بود رَبُّكَ نَسِيًّا پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه هست هرگاه که
خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار آسمانها و زمین
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده همه چیزها و پرورنده اهل
آن نشاید که فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش
لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود
ثابت باش هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدا را مانندی که او را اله توان گفت
یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی
آن بود که هیچکس از اهل شرک معبود خود را نگفتند بلکه آله میگفتند غیرت الهیه
و غیرت الوهیت این اسم را از تصرف کفار در آن تسمیه بتان بران در
حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمانرا در نعت و محنت سرا و جهرا بگرا
ار آن نام نامی جاری گردانید الله الله چه طرفه نامست این ٭ جز دل در جان
تمام است این ٭ پی بود تو صاحب عشق ٭ حسبی الله گواه این دعوی وَيَقُولُ
الْإِنسَانُ و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید ابی بن خلف استخوانها
ریزه شده را می آرد و بطریق استبعاد میگوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ
أُخْرَجُ هر آینه بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده
زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ
الْإِنسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که ما آفریدیم او را مِن قَبْلُ

یعنی

پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متفکر گردد
این معنی را که ایجاد از معدوم شگفت تر است از جمع مواد بعد از تفریق آنست فَوَرَبِّكَ
پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم ایشانرا یعنی
کافرانرا وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشته اند
هر یکی را با قرین او در سلسله میخ ساز اند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کردانیم ایشانرا
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِيًّا بر زانو آمده از هول حساب و اجساد ایشان بر حول
دوزخ بر بینند و ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آریم تخت
مِن كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کدام باشد أَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ
عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی از کل هر امتی را که کافر تر و نافرمان تر
جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنکه ایشان اولیتر سزاوار ترند بآتش
دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش
افکنند وَإِن مِّنكُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده
است بدوزخ اما چون مؤمنان بروی گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در
حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما وعده کرده
بود که وان منکم الا واردها حال آن بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که گذر
مرورها وهي جامدة بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان
شما مرده بود پیر دی مکی سره فرموده مؤمن فسون خواند بر آتش تا
بخواند سوزش در نماند گرد چون در دوش كَانَ هست و در دوزخ
عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَّقْضِيًّا کار حکم کرده شده
بدان یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست و جمعی
بر آنند که ورود بمعنی دخولست چه جابر بن عبدالله رضی الله عنهما از حضرت

روایت کرده که روز دوزخ است هیچ بر ی و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آید اما آتش بر مؤمنان برد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکارانرا فِيهَا جِثِيًّا در دوزخ بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن معانی آن دلیل یا اعجاز بینی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا از فقرا که گرویده اند یعنی توانگران درویشان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از دو گروه مؤمن و کافر خَيْرٌ مَقَامًا بهتراند از جهة مکان و موضع یعنی منازل اهل است و همه اسباب معیشت در و آماده و شما را که گوشه بیست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیر مقام حسن حال و سعة معیشت است ملخص یعنی آنکه مشرکان مؤمنانرا میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تراند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهة مجلس یعنی آراسته توجه در جمیع ما همه صنادید عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا بین حق سبحانه بنا افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بحسب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهة استعدیت که آن اهتمام بکار باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه جمال عذاب ایشان باز داشت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کار تو بهیچی برند وای را نبی قُلْ بگو ایشان که بمال و منال مفتخر و مستظهر اند که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از حق فَلْيَمْدُدْ بس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد

می کند لَهُ الرَّحْمَنُ مر او را خدای باز میکشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل یا اسیری وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا در روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ بس زود بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنکه کیست او بدتر است از دو گروه مَكَانًا از جهة مکان چه جای مؤمنان درجات جنت باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و پیدا شد آنکه ضعیف تر است جُنْدًا از جهة سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه یاری و مدد کاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای ذو العلی الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانکه راه یافته اند بجناب او هُدًى راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشانرا تصدیق هرچه دیگر منزل می شود زیاده می کند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه و غیر آن مر ایشانرا خَيْرٌ بهتر است عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهة پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهتر از جهة بازگشت یعنی که کافرانرا در دنیا مال و جاه است در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا بشرف هدایت دارد و شرف حمایت در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآل بدنیا بیرزد ایشانند بعضی کامران و کامکارند آورده اند که خباب الارت رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت وام ترا باز ندهم تا محمد کافر نشوی خباب گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه مرده و نه زنده و نه در وقتیکه برانگیخته شوم عاصم گفت ای در وقتیکه مبعوث شوی و ام خود

از من بستان که آنچه میگوئی حق است من آنجا افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا تو دیدی آنرا که کافر شد و بگرویده بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن با دلایل وحدت وَقَالَ و گفت عاص یعنی بخدای که در روز قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزندان أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده در غیب و لوح المحفوظ را مطالعه کرده و این سخن بحق میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی و پیمان درین صورت كَلَّا نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه می گوید تا او را بدان جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته کردانیم عذاب او را یا برخی که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم ازو باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا فَرْدًا و بیاید بما بوقت مرگ یا روز رستخیز تنها نه مال یعنی او و نه فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز کردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزت کرده اند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت وا نا کردند انکار کنند پرستش بتان وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنکه ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان

مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان کردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص می کنند ایشان را بر معاصی و از جای می برند بوسوسها و وسواسها فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ بس مشتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان مشتاب إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست که می شماریم برای ایشان ایام اجل ایشان را عَدًّا شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی کردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزکارانرا و مجمع کنیم إِلَى الرَّحْمَنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سواره ببهشت برند چنانچه در درگاه ملوک می برند امام قشیری فرموده که بعضی بنجایب طاعات و عبادات باشند و بعضی بمراکب همم آنانکه بمراکب طاعت باشند بهشت جویانند ایشانرا بروضه جنان برند و آنانکه بنجایب همت باشند خدای طلبانند ایشانرا بقرب رحمن خوانند جان جوی دیگر و رحمن جوی دیگر است در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری در حالت نزع بود درویشی قدوه استاد بود دعا میکرد که خدایا رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانک برآورد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و زخرف وجود و مقصود بمن جلوه میدهند و من گوشه چشم همت بدو نیفکندم اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت حود آورده و برای من بهشت میخواهی باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بجمالش روضه رضوان بکار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافرانرا إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا تنها مانده کان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند متقی و مجرم را در جزا نسب کردن هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر آن کسی را که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَنِ نزدیک خدای

عهدا پیمانی و آن توحید است و عمل صالح یا کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری
یافته باشد وقالوا و گفتند کفار بنی ملیح و یهود و نصاری که دعوی جهل کردند اتخذ الرحمن
فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملک و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوی ای محمد
مر ایشان را لقد جئتم بدرستی که آوردید شیئا ادا چیزی زشت یعنی سخنی ناپسندیده
و هاد دیوانه تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها یتفطرن شکافته شوند منه
از عظمت آن سخن وتنشق الارض و پاره شکافته زمین وتخر الجبال و بیفتد کوهها
هدا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره کرد ان دعوا از آنکه خواندند للرحمن
ولدا مر خدای را فرزند یعنی بدو اسناد کردند وما ینبغی و سزد و لایق نباشد
للرحمن مر خدای را ان یتخذ آنکه فرا گیرد ولدا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی
مجانست است دیگر آنکه ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است
با استغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استعطاف
و تذکر بر ایشان ان کل من فی السموات والارض نیست هر که در آسمانها
و زمین است الا آتی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی خدای عبدا در حالتی
که بنده باشد لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است و بر ایشان احاطه
کرده یعنی کم از خزانه علم و قدرت او بیرون نیستند وعدهم و شمرده
است اشخاص و انفاس ایشان را عدا شمردنی وکلهم آتیه و همه ایشان
آینده کانند بوی یوم القیمة فردا در روز رستخیز تنها بی اتباع و انصار
ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای
پسندیده سیجعل زود باشد که بدیگرد لهم الرحمن برای ایشان خدای
ودا دوستی در دلها خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و
وسایط آن در حدیث آمده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد

جبرئیل

جبرئیل علیه السلام گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل
علیه السلام او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را
دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند انگاه محبت
او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را هم دوست دارند فانما یسرناه پس
جز این نیست که آسان کردیم قرآن را آنکه منزل ساخته ایم بلسانک بزبان
تو یعنی بلغت عرب تا بخوانند آن بزبان تو آسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی
به المتقین بدو پرهیزکاران که اجتناب نموده اند وتنذر به و بیم کنی بآن قوما
لدا گروه ستیزندگان سخت خصومت را وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم
پیش از قوم تو من قرن از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را هلاکت
رسانیدیم هل تحس هیچ می یابی و می بینی منهم از آن هلاک شدگان من احد یکی را
او تسمع یا می شنوی لهم رکزا مر ایشان را آوازی پوشیده یعنی چون عذاب ما
بر ایشان فرود آمد مستاصل شدند و از ایشان شخصی باقی نماند که کسی بیند و نه آوازی
تا بخواهند که کسی بشنود بلکه همه را قهر الهی با هیچ کدام در ساخته و همه را بدست
فنا در دام نسیان خمول انداخته کان لم یخلقوا او لم یکونوا کو [illegible] تاج بخش
کو نشان از خسروان تاجدار سوخت دلهای شهان [illegible] حاکی شد تخت ملوک
کامکار

سوره طه مائة وثلثون آیة مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم طه

در هیچ یک از حروف [illegible] اختلاف نیست که در طه بعضی این
حروف را مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسم از اسمای الهی یا مفتاح
اسم طاهر و هادی و جمعی برانند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناهی صلی
الله علیه وسلم چنانچه [illegible] منادی باشد حرف ندا محذوف یا اشارت
بدو اسم آنحضرت که طالب است و هادی طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر

از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل دوست از غیر حق و هدایت
او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد نقش اکوان
از صفحه سر محمدی و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی و بقول
بعضی این دو حرف قسم اند و هر یک اشارت بحرفی در تبیان گوید قسم بطول
و هدایت الهی ست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
بقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا و بقول بعضی و هاویه که اشارتست بجنت و نار و در
زاد المسیر آورده که طا طیبه است یعنی مدینه و ها مکه و بدین دو حرف محترم
قسم یاد کرده یا طا طلب غازیانست و ها هرب کافران یا طلب اهل جنانست و هوان
ارباب نیران قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوعست یا از آن
یا رجل بلغت عک یا حبشه یا سطی یا سریانی کما قیل ان السفاهة طه فی خلایقکم
ودکری گفتم [illegible] بطه فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسالت
باشد صلی الله علیه وسلم و در بعضی تفاسیر آورده که طا بحساب جمل نه است و ها
پنج مجموع چهارده است و غالب آنست که ماه [illegible] در چهاردهم حاصل
شود پس در ضمن این خطاب مندرجست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم دیدن بدید اشارت بکمال جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء شعر
ماه چون کامل شود انور بود ۰ ناکه او همره [illegible] بود ۰ گاه ماه بدری و گه شاه
بدر صدر تو مشروح و کار شرح صدر [illegible] کفر و ضلال ۰ از تو [illegible] روشن
شد انوار جلال ۰ و گویند طاها در اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده اند [illegible]
او طاه و ها کنایتست از ارض کنایه غیر مذکور است در بدایت حال که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم تهجد بر خواستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای
مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بسر قدمین خود

زمین

زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و اعراب او حرب
رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که تو بترک دین ما خود را چه در رنج انداخته یا طعنه
میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که
خدای میفرماید ای محمد چون تو قدم در میدان مردی نهادی ما انزلنا نفرستادیم ما
علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه
قیام در نماز الم و درد بپای مجروحت رسد الا تذکرة لکن فرستادیم او را
پند دادن لمن یخشی هر آنکس را که بترسد تخصیص خاشع آن بآنکه عامت جهت
انتفاع اوست بآن تنزیلا فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس
که بیافریده زمین را والسموات العلی و آسمانها بلند را الرحمن اوست بسیار
بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی امر او و اضافه استیلا بعرش
آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهت آن توان بود که اعظم مخلوقا
است در تأویل ما تو بدی مذکور است که عرش بمعنی ملک آید و حق سبحانه بر ملک
خود مستولی و غالب است در فتوحات آورده که شیخ قدس سره درین آیة بر عرش
وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که استوای خدای بر عرش در قرآنست و مرا دیدن لیانست
تأویل درین باب طغیانست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم دوم این اعتقاد پنهانست
اما میدانم که محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست بردارنده و نگاه دارنده
عرش [illegible] مکان در یافت سوی [illegible] زمان ۰ [illegible] دارد خبر [illegible] عیان ۰
این همه مخلوق حکم داریست ۰ خالق عالم ز عالم برترست له ما فی السموات هر چه
در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض و آنچه در زمین است
از مخترعات سفلیه وما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه

وطبقات نارى وهوائى وما تحت الثرى وآنچه در زير طبقه ایست ثرى طبقه
زیر ترابست از طبقات ارض وآن موضعیست که صخره صحابه بالای اوست در تیسیر
وغیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکور است که هفت زمین
بر دوش فرشته ایست بر صخره است وصخره بر شاخ گاو است از قدوس
قوایم گاو بر پشت ماهی انحوض کوتو و ماهی ثابتست در بحر وبحر بر چهره
بر زمین وچهره بر یخ وریخ بر بحاری از ظلمت وآن بجایی ثری وعلم اهل آسمان
وزمین تا بثری نرسد وما تحت الثرى را جز خدای سبحانه وتعالی نداند
وان تجهر بالقول وگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او یعلم السر میداند
پوشیده را واخفی وآنچه پوشیده ترست از پوشیده گویند پس آنست که بنده
ی گرد وی پوشد واخفی آنکه دیگری نیداند گه خواهند کرد پاس آنست که
باکسی گوید واخفی آنکه در دل پنهان دارند الله خدای یحق لا اله الا هو نیست
معبودی سزاوار دوی پرستش مگر او له الاسماء الحسنى مر وراست نامها
نکو با صفتها پسندیده وهل اتیک وآیا آمده است بتو حدیث موسی خبر موسی ابن
عمران وقصد او دانستم نبی در صبر مکاره بروا قتدا کنی اذ رای یاد کن چون
دید موسی نارا آتشی در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری
طلبید که بمصر رود ومادر وبرادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازت داد و
اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود ومظلم وبرف بارید ایشان راه گم
کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند ودختر شعیب را صفوان که حامله بود وضع حمل
پدید آمد بآتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانکه سعی میداد سنگ وآهن آتش
بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال پس گفت لاهله امکثوا مر اهل وعیال
وخدم خود را که درنگ کنید در همین موضع انی آنست بدرستی که من دیدم نارا

آتشی لعلی آتیکم شاید بیارم برای شما منها بقبس ازان شعله آتش در سر چوب
یا نی کرفته یا جمره خرد یعنی فتیله یا چوب روشن کنم یا اخگری بیارم او
اجد یا شاید بیابم على النار بر سر آن آتش هدی راه نمای که ما را بشارع
رساند پس کسان خود را بگذاشت وتنهی بجانب آتش روان شد فلما اتیها
پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درخت سبز که عناب
یا عوسج بوده برافروخته ودر حالی آتش هیچکس بی متحیر شده از روشنی
آتش وسبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که
ای موسی انی انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید
وتحقیق است یعنی شک مکن ومتیقن شو بانکه من آفریدگار توام فاخلع
پس بیرون کن وبفکن از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند آن نعلین
نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ واصح آنست که نعلین از پوست بقر
بوده وطاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا وعلیه
السلام تراب ارض مقدسه را مس کند وبرکت آن بپای وی برسد و
محققان گویند این تعلیم طریق تواضع وادبست که بر بساط ملوک با نعلین
نتوان رفت ولهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره وغیره پای
برهنه سیر میفرمودند که زمین وآسمان طالب اوست
تا در نگری برهنه پایان دارند امام قشیری قدس سره فرموده که فکر دنیا
وآخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بزن وگویند انک
بدرستی که تو بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه مبارکه پستوده نام او
طوی است وانا اخترتک ومن برگزیدم ترا برای نبوت فاستمع پس گوش
فرا دار لما یوحی مران چیز را که وحی کرده میشود بتو وآن وحی کدامست

انني انا الله بدرستی که منم خدای لا اله الا انا نیست خدای بحز من فاعبدنی
پس مرا پرستش کن واین وحی مقصود بوده بر تقدیر توحید که منتهی علم است
وامر بعبادت که عمل بعلم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص فرموده که
واقم الصلوة وبپای دار نماز را لذکری برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من بحق
ثبات یاد کنم ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز آتیة آینده است اکاد
اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آن را جهت تخویف بعدا که وقت او معلوم
نیست اهم واشد باشد واگر اخفا را بمعنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کرد اهم آنرا
لتجزی متعلق است بآیة یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود
کل نفس هر تنی را بما تسعی بآنچه شتابد از عملها ومیکند فلا یصدنک
پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن آن کس که نمی گرود
بها بوقوع آن واتبع وپیروی کرده است هواه آرزوی نفس خود را پس بصدک
این کس از راه مرد فتردی که هلاک شوی خطاب با موسی است علیه السلام
ومراد امت اویند امام علم الهدی وفقیه ابو اللیث همانند که از انجا که وانا اخترتک
تا اینجا مخاطب پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم وبرین تقدیر مراد امت وی
باشند القصه چون موسی علیه السلام نعلین بیرون کرد در وادی مقدس
قرار گرفت خطاب رسید که وما تلک وآن چه چیزست بیمینک یا موسی
بدست راست تو ای موسی حق سبحانه استیناس موسی ورفع هیبت باو سخن
گفت وفرمود که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجایب بینی قال گفت موسی علیه السلام هی عصای این عصای منست وآن عصی از چوب
مورد بهشت بود طول آن ده گز سر او دو شاخ ودر زیر او سنانی نشانده ومانند
عیبی بود بانیه از آدم علیه السلام بشعیب رسیده بود واز وی بموسی رسید

القصه جواب داد وجمعه تعداد نعم ربانی بران افزود وگفت اتوکؤ تکیه میکنم
علیها بران عصا چون مانده می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که
بچرند واهش بها وفرو می ریزم برگ از درخت بدان عصا على غنمی بر گوسفندان
خود ولی فیها ومرا در آن عصا مآرب اخری کارهای دیگر است آورده اند
که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی واز سباع وهوام او را آگاه داشتی ویا
دشمن وی حرب کردی وچون در خواب بودی رمه را محافظت نمودی وبسر
چاه رسیدی تنه او چون دلو شدی وچون بر زمین فرو بردی
درخت سایه دار گشتی وهر میوه که مرغوب موسی بودی بر وی پدید آمدی
ودر شبهای تیره چون شمع نور دادی وچون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارهاست
قال گفت خدای القها یا موسی بفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که
او را نیز همچو نعلین دور می باید افکند فالقیها پس بیفکند او را از قفای خود
فی الحال آواز عظیم بگوش وی رسید تا پس نگریست فاذا هی پس انجا آن عصا
حیة ماری بود تسعی میشتافت هر جانب آورده اند که اول ماری زردی شد به
عصا بعد از ان برابر شتر بختی ودراز گشت وبچار قایمه سطبر گونه رفتن
آغاز کرد ومیان کنارهای دهن او چهل یا هفتاد ذرع بود ودر دهان او
دندانها بزرگ ودو چشمش چون برق می درخشید بسنگهای عظیم رسیدی
یک لقمه کردی ودرختهای بزرگ از بیخ بر کندی وبخوردی چون حضرت
موسی علیه السلام وی را دید ترسان شد وروی بگریز نهاد قال خذها گفت
خدای که بگیر وی را ولا تخف ومترس از وی سنعیدها زود باز گردانیم ببریم او
سیرتها الاولی بحالت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب
الهی بموسی رسید علیه السلام روی باژدها کرده روان شد ودست خود را

در دهان او کرد و بحسی و نا گرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی
دل موسی علیه السلام آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن و بیرون دست
خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ
سفید و روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی که سفیدی برص نباشد بلکه سفید
درخشنده و با شعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ فراگیر علامتی و آیتی دیگر بر نبوت
خود لِنُرِيَكَ این چنین کردیم تا بنمایم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای
بزرگ ما اذْهَبْ برو بر معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را
بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیه می‌کند
چون حضرت موسی علیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که
من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تقویت
طلبید آغاز کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردگار من گشاده
کردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد آنچه من وحی میکنی یا مرا
متحمل دعوت باز سازد تا از هر سخن تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای من
أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي
از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی
موسی را علیه السلام بر کنار داشت موسی دست بر ریش مرصع او دراز کرد
و موی چند از او بکند و بر کند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه
خاتون عذرخواهی نموده فرمود که این کودک جوهر رخشان دید و متوجه
شد و اگر جمره آتش بیند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش
و ظرفی پر از یاقوت پیش حضرت موسی نهادند جبرئیل علیه السلام دست او را
گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت

و کودکی بدو باند و سخنش نیک مفهوم نمی شد از خدا درخواست تا عقده منحل کردد
دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي و گردان از برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری
دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هارون برادر مرا
اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و انباز کن او را
در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا پاکی گویم ترا پاک
تو نماز گذاریم كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا
و دعا بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ بِنَا هستی با حال ما بَصِيرًا
بینا و دانا با خود صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدا که بتحقیق
داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی
هرچه خواستی بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو
نعمت داده ایم مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقت دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ
بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه نشان داشت مگو بوحی یعنی او را الهام دادیم در آن
وقت که تو زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که کشند او بکار
تو درمانده ما ملهم ساختیم او را با زبان فرشته نه بر وجه نبوت مدد و پیغام کردیم
أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه بروی
نهاده باشی و سر او را بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را
فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امر است و
معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را
عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار
عدو جهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی بامر الهی او را در صندوق
نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا بخانه فرعون در آمد و او با زن خود

آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز
کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد ماه زیباست و لطف روی تو
زیبا تر از اوست ه چشم نرگس چه کم چشم تو رعنا تر از اوست ه قتاده فرموده
رحمه الله علیه که در چشمهای موسی علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را
بدیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او
در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ
و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی مِنِّي از من یعنی تخم محبت تو در دلها بکاشتم
تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي بحد دیدن من یعنی
نعم و ارادت من در چنین است که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند
و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی علیه السلام
سینه هیچ یک نگرفت مادر موسی دختر خود را مریم گفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم خود
بر صندوق میدار که کجا میرود و چون صندوق آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون
میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای
حاضران عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه
خاتون گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال
مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم
ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید که روشن
شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو
وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی که اسرائیلی تو استغاثه کرد
و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس رهانیدیم
ترا مِنَ الْغَمِّ از کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم

تا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه
ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می‌آید
ان شاء الله تعالی فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان
اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وا
دی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقرر کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن
کفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدیم و خاص ساختیم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی
ترا دوست گرفتم اذْهَبْ برو أَنْتَ وَأَخُوكَ تو و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من
وَلَا تَنِيَا و هر دو سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من توحید و عبادت
اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او در عصیان
از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخنی گفتنی نرم
یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ
مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند با آنکه حق تربیت او در حق خویش
مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابا العباس و بقول ابو الولید
و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر غضب مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند
گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدا که هر محقق است و خشیه
حصه متوهم می موسی علیه السلام از این محل متوجه مصر شد و با اهل خود نوبت
در تیره آمده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بودند و نیامد و روز
از وی خبر نیافتند در صحرا متحیر ماندند ناگاه راعی از اهل مدین آنجا رسید
و صفور او را بشناخت پیش پدر شعیب بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر
موسی بدیشان رسید القصه چون موسی علیه السلام بمصر توجه نمود وحی آمد
بهارون علیه السلام باستقبال برادر براه مدین روان شد بر در راشای طریق

در زمان طفولیت

ملاقات نمودند موسی علیه السلام شرح احوال بتمامی باز گفت و وی را از آنکه باتفاق
پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود هارون علیه السلام گفت
ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و لا بدنی سببی
حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد و هر دو یکبار
قالا ربنا گفتند ای آفریدگار ما اننا نخاف بدرستی که ما می ترسیم ان یفرط علینا
از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که محرم بدو رسانیم
او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت بآن حضرت تو سخن بیجا
گوید قال گفت خدای که ای موسی و هارون لا تخافا مترسید از فرط و طغیان
او اننی معکما بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت اسمع می شنوم دعای شما را
یا آنچه گوید بنسبت او و اری و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که
من شنوا و بینا ام نگذارم که بشما ضرری رساند فاتیاه پس بروید برو فقولا
پس بگوئید انا رسولا ربک بدرستی که ما فرستاده پروردگار توایم فارسل
معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بارض مقدسه باز
رویم که مسکن آباء ما بوده و لا تعذبهم و عذاب مکن با ایشان بتکلیف اعمال شاقه
و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قد جئناک بدرستی که آورده ایم بآیة نشانی یعنی
معجزه من ربک از نزدیک آفریدگار تو والسلام و سلام ملائکه یعنی ... بهشت
علی من اتبع الهدی بر آنکسی که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت
هر دو سرا مر او راست انا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده شد ما یعنی پروردگار
ما حکم فرموده ان العذاب بآنکه عذاب دینی و آخرت علی من کذب بر آنکسی که تکذیب
کند آنکه آورده ایم و تولی و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی و هارون
علیهما السلام بحکم الهی ... گاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او

گفتند ما رسولان پروردگاریم تا بعبادت او بخوانیم و آن کلماتی که حق سبحانه تلقین
کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردگار
شما ای موسی که ما را بتو سنتی او دعوت میکنید نگفت و را انکه موسی را تخصیص کرد با آنکه
خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بزبان موسی عقده هست و سخن او
نیک مفهوم نمی شود خواست تا او را نزد حضار محل انفعال دهد و از اطلاق خبر
نداشت یعنی بیان فصیح قال گفت ربنا الذی پروردگار ما آن کسی است که از محض
رحمت اعطی داده است کل شیء خلقه هر چیزی را از انواع مخلوقات صورت
او و شکل و لایق و منافع حال او و باز داده هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او
در وجود و معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود او را بدان یا آشنا ساخت و دانا کرد آنرا
بکیفیة انتفاع از آن یا هر حیوانی را وجه را در نظر او در خلق و صورت و راه از ازدواج
و استراح بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام انکه داد آفریدگار
خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی است آنرا تقدیم
کرد فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای
میل کنند سخن را بجای دیگر کشاند وجه تعجیز موسی قال گفت فرعون فما بال القرون
الاولی پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود این
خدا را نپرستیدند اینزمان در سعادت اند و لذتند یا در شقاوت و نکبت
قال علمها گفت موسی علم حال آن گروه عند ربی نزدیک آفریدگار منست
فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا نمیکند و فرو نمی گذارد
ربی پروردگار من هیچ چیز را و لا ینسی و فراموش نمی کند بلکه دانش
او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند
و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیام بود گفت چیست حال گذشتگان که

بر آنکه نمی شوند موسی علیه السلام جواب داد که آنها جز خدای من کسی دیگر نمیداند
و باز بهمان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه می کرد و گفت پروردگار من
الذی جعل آنست که گردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا فرشی گسترده
که بران می نشینید و مسکن میسازید و سلک لکم و روش کرد برای
شما فیها در زمین سبلا راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید و بحاجت
خود قیام می نماید و انزل من السماء آسمان ماء آبی که باران است فاخرجنا به
پس بیرون آوردیم ما بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت
و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم با آب باران ازواجا اصناف
گوناگون من نبات شتی از رستنیها پراکنده بجهت طعم و رنگ هر یک
مخالف آن دیگر باشد با زیادة الحادات و دنیی کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون
آورده ایم یعنی هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم
چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید ان
فی ذلک بدرستی که در این که مذکور شد لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت
ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی بود
از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی
اصل خلقت پدر شما و اول ابدان شما خاک زمین است در تبیان میگوید که حق سبحانه
فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر میدارد
و بر نطفه مخلوط میسازد که باز در همان خاک مدفون میگردد و چنانچه حق سبحانه
فرمود شما را از زمین آفریدیم و فیها و در زمین نعیدکم باز بریم بعد از مرگ
و منها نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخری بار دیگر بجهت حساب و جزا
حکیم فردوسی قدس سره فرموده است ... بخاکت در آرد خداوند پاک

دگر ره برون آرد از تیره خاک * بدان حال کآن خاک اندر رود * بدانگونه از خاک باید
برون * اگر پاک در خاک گیری مقام * برآیی از او پاک و پاکیزه نام پس فرعون معجزه
و معجزه طلبید و حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان
عصا شد و ید بیضا نمود و از آیات نه گانه معجزه می دید نفی کرد چنانچه حق
سبحانه فرمود و لقد اریناه و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزها
که بموسی علیه السلام داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت داد موسی علیه
السلام را و ابی و سر باز زد از آنکه ایمان آرد فرمان برداری عناد قال گفت اجئتنا
آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است
بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که
بسحر ما را از مصر بیرون کنی و تحکم سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر
پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادوئی مثله مانند جادوئی تو و بآن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغامبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا
و بینک میان ما و میان تو موعدا وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه
لا نخلفه خلاف نکنیم آنرا نحن و لا انت نه ما و نه تو و چون وعده برسد حاضر شویم
مکانا سوی در جایی که مساوی باشد مسافت میان ما و قوم تو یا آن
یا مکان مستوی یعنی صحرا که در و پستی و بلندی نباشد تا همه مردمان نظاره
توانند کرد قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة
روز آرایش قبطیانست و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که آراسته در موضعی
حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا و ان یحشر الناس
و آنکه جمع کرده شوند ضحی در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد
روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی علیه السلام آن روز را تعیین کرد

بعد از معجزه

بنی اسرائیل را

مردمان

تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد وقوع پذیرد و جمیع ان ما طراف و کناف
عالم برسد فَتَوَلّٰى فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهد
جمع کردن سحره را نمود و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیزی که بآن
کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتٰى پس آمد و عده گاه ساحران قَالَ لَهُمْ
مُوسٰى گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود بایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ
وای بر شما لَا تَفْتَرُوا که افترا مکنید و مبندید عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای
دروغی که آیة او را سحر گویید و خواهید که با او معارضه کنید یا دروغ بر خدای
مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نا امید ماند
مَنِ افْتَرٰى هرکه افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند جادوان
أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ با یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند
این سخن ... ساحر نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوٰى و پنهان داشتند راز را ...
از ملازمان فرعون و بدین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود متابعت او می باید
کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشاوره
میکنند پرسید که ای سحره چه میگویید ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هٰذَانِ
بدرستی که این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ اینکه
بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوئی خود و مملکت مصر را
در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلٰى مذهب شما را که افضل مذاهب
است و دین و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی
دل ایشان را از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان
اختلافست گویند اسم ان است و لغة خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف

جادوان

میان

خشم

می باشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا
ساحران خبر ... و حفص ان بتخفیف میخوانند و ان را نافیه میدارند و لام را بمعنی الا
یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون
ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بر آشوفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ
پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا
پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید
که بر ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که فیروزی یافت و بمطلوب خود
رسید امروز مَنِ اسْتَعْلٰى هرکه بر سر آمد در سحر جادوان هفتاد هزار یا سی و سه
هزار صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند
سحره ... سیصد حبل و ... رسن میان تهی کرده پر زیبق ساخته بمیدان آوردند
و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسٰى گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ آیا تو می افکنی عصای
خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقٰى نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا و علیه
السلام از روی مقابله ادب با ادب با از رحمت و اعتباری آن و بجای اذان
قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادوها خود را بیفکندند و بسبب
حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاها
ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی و کید ایشان که گوئی
أَنَّهَا تَسْعٰى بدرستی که آن میرود و می شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ
در دل خود خِيفَةً مُوسٰى خوف موسی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه
فرق نکنند یا آنکه تفرق کردند پیش از القای عصا و چون این وهم بموسی علیه
السلام طاری شد قُلْنَا گفتیم ما لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که
امر تو غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلٰى بدرستی که

تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ و بیفکن آنچه در دست راست
تست یعنی عصا که یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن
چوب که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا
صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ فریب جادو است وَلَا يُفْلِحُ
السَّاحِرُ رستگاری نیابد و پیروز نشود ساحر حَيْثُ أَتٰى هر جا باشد و بهر جا رود
حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها عظیم شد و دهن خود گشاده تمام
ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس روی در گریز آوردند موسی علیه
السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر
دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس افکنده شدند
یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند
مر خدای را از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسٰى
بپروردگار هارون و موسی تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه
رؤس آی است فرعون این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا ایمان
آورده اند و حفص آمنتم میخوانند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید و تصدیق
کردید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را
در قوایم إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَ
كُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان
شما ساخته اید و میخواهید که ملک مرا براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایها شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست
و یکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بیاویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که
دراز ترین درختانست تا همه کس شما را ببیند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا

بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است
از روی عذاب وَأَبْقٰى و پاینده تر از جهة عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده
بودند و از انوار ... ملاطفات ربانی ... ایشان تافته بود از دست شده
خورده یک جرعه از کف ساقی ۰ هر چه کرده فانی است کرده او باقی ۰ دامن از ذکر غیر افشانده
لیس فی الدار غیره خوانده ۰ لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند ما ترا
نگزینیم و اختیار نکنیم عَلٰى مَا جَاءَنَا بر آن چیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات
واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بر ایشان عرضه بودند پس گفتند
ما نعمت فانی نگزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي
فَطَرَنَا بخدای که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ هر چه حکم کننده آن یعنی
هر چه خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ
الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا حکم تو درین جهان که ما هستیم خوش جاری
نیست هر چه خواهی می کنی در آخرت که بهتر است و پاینده تر از حکم معزول
و بهم خود مشغول خواهی بود ۰ امروز بجز ... خواهی بکنی فردا ... هر چه ...
... کنند إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا بپروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد
ما را خَطَايَانَا گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه
الجا کردی و اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بران چیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادوئی آورده اند
که فرعون مردمان را با موختن جادوئی اکراه می کرد یا خاندن او ایشان را با
اکراه بود چه ... حکم سلطان اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه
طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذ بودند تا زمان حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله برداشتم وَاللّٰهُ خَيْرٌ و خدای بهتر است از روی پاداش
وَأَبْقٰى و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بکفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه یابد

وخدای با ایمان اجری عطا بکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستیکه
هر کسی که آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ
لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن
تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگانی که خوشی کند
وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که بیاید مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
تحقیق کرده کردارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران
لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای بلند که آن درجها جَنَّاتُ
عَدْنٍ بوستانهای اقامت است تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر اشجار آنها جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که آن گروه جاودان
باشند در آن بوستانها وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ پاداش
کسی است که پاک شد از ادناس کفر و ادجاس عصیان یا مستظهر بود باعمال
خیر و طاعات تا اینجا کلام حق است و چون قصه ایشان بشرح لایق
در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق در سه کلمه آورده بر مضمون
آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
بموسی علیه السلام بعد از وقتی که فرعون از دیدن معجزات متأثر نشد و در تعذیب
بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي که بشب ببر بندگان مرا
از مصر و چون بکنار دریا رسید و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ
پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی بن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم
برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در آن آب و گل نبود لَا تَخَافُ
نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باشی که فرعونیان شما را در نیابند
وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی بامر الهی

بتوی

الحاسر

بنی اسرائیل را از مصر بیرون برده بودند و روز دیگر قبطیان خبردار شدند اما
در خانه هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاده که بخود درماندند روز دیگر لشکر
جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون
با لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود و فرعونیان
بدریا درآمدند فَغَشِيَهُمْ پس دریافت ایشانرا مِنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت
ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشانرا که کسی کنه
آن نرسد تا لفظ بازای وی وضع توان کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون
قَوْمَهُ گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشانرا هدایة فرعون تهکم است
چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در
دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَا
كُمْ بدرستیکه برهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم
اویند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغامبر شما را بجهة انزال توریة برای شما
جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
بر شما ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغ بریان روزی کردیم وَلَا تَطْغَوْا و از حد مگذرید
فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود است و صید نعمت
مفقود شکر نعمت واجب آمد در خرد ورنه بگشاید در خشم ایزد و گفته اند کفران
آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي
بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرو آید برو غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ خشم من
پس بتحقیق که افتاد در هاویه هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستیکه هر آینه من
نیک نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آن کس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان آورد

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
و گفتیم بخورید از پاکیزها و حلالها که شما را
قسمت

بر خدا یگانه من وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عملهای نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس
راه راست یافت یعنی بر سنت پیغامبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت
نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم
کز سنن گر بجای راهی بود سوی رضای ذو المنن هر که در چشم وی محو سنن
نیز باد کس بنا بر عزه که خواهد راهی بی سنن آورده اند که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین
شرع و قواعد احکام او مبین و معین سازد موسی علیه السلام برین بحضرت رب الارباب
مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام
شرع باشد بتو دهیم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت و از غایت
اشتیاق که بکلام ملک علام داشت زود تر بالای کوه برآمد خطاب ربانی رسید که
وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا که تعجیل کردی و پیش آمدی عَنْ قَوْمِكَ
يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که ایشان گروه من اند نیک
می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت فساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ
بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی و از من چه امتثال امر موجب رضای
امر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهة تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی
تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ فتنه انداختیم قوم
ترا بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس تو بیرون از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ
و گم راه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله
سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرما و نه از قوم بنی اسرائیل
بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از
بنی اسرائیلیان است و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را می کشتند متولد شده و مادر

آنانرا از قوم
و با ایشان از قوم هفتاد تن معین متوجه کوه طور شد
و با قوم خود وعده کرد که بعد از چهل روز با کتاب
می آیم چون بنزدیک طور رسید تند قوم را بگذاشت

احمد

آمدن تو

موضعی است در عراق عرب
سامره

بعد از تولد او بکنار نیل در جنگل بیفکنده و حق سبحانه جبرئیل را می شناخته و بروز غرق
شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده درین
وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت که زیورها که
از قبطیان عاریت گرفته اید با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست لکن
بینم که بنی اسرائیل آنرا بخورند وی فرو شند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزانند
هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریختند و بشکل
گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة ی
گفتند در درون وی ریخت فی الحال زنده شد و گوشت و پوست بر وی پیدا شد
با واز در آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که
چهار هزار تن از اقوام بنی اسرائیل ویرا سجده کردند و حق سبحانه موسی را خبر داد
که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس باز گشت موسی
علیه السلام از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت الالواح فرا گرفت إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهناک از عمل ایشان
و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرداگرد گوساله
دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ
گفت ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار
شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریة شما دهد و بر شما اشراف فرو...
شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان
مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ
أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ اینکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای
شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده که

جبرئیل علیه السلام اسب او را... سبب

میخند
ریخته آتش ... ماری زرگری ...
همین زرها که بگداخت ...

غضب

کرده بودیم ثبات بر ایمان وقیام بر او امر من قالوا گفتند کوساله پرستان
ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم ما وعده ترا بملکنا بقوت واختیار خود ولکنا
حملنا ولیکن ما برداشته بودیم وحفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی
تحمیل کرده شدیم مراد آنست که مارا تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا بارها
من زینة القوم از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان
فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون فکذلک پس همچنان که
ما افکنده بودیم القی السامری سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فاخرج لهم
پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا جسدا له خوار کوساله کالبدی را
از زر که مر ورا بانگ کوساله بود فقالوا پس فراموش کرد موسی خدا را و
بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است وگویند فنسی قول حق سبحانه است
یعنی ترک کرد سامری آنچه بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند و
نمیدانند کوساله پرستان ان لا یرجع آنکه باز نمیگرداند کوساله الیهم بسوی
ایشان قولا سخنی را یعنی هرچند اورا بخوانند جواب نمیدهد ولا یملک لهم
ونمی تواند برای ایشان ضرا ولا نفعا زیانی ونه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیان وسود بکسی وچنین چیزی که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع
واضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد قال بدرستی که گفت لهم
هارون مر ایشان را هارون علیه السلام من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام
از نزول موعظه که یاقوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که مبتلا شده اید
به یعنی به پرستش او وان ربکم الرحمن وبدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار
بخشایش است فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا وگردن
نهید امری فرمان مرا در بودن ثابت باشید قالوا لن نبرح علیه گفتند

ما پیوسته باشیم بر پرستش کوساله عاکفین مجاوران ومقیمان حتی یرجع تا آنکه
که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی از طور وببینیم که او پرستش میکند یا نی
وآنچه سامری گفته که این خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی علیه
السلام باز آمد اول با قوم خود خطاب کرد چنانکه گذشت آنگه روی به برادر آورد
واز غایت غضب موی پیشانی او بدست ومحاسن او بدست گرفته بسوی
خود میکشید واز روی عتاب قال یا هارون گفت ای هارون ما منعک چه
چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا
تتبعن از آنکه متابعت من کنی ودر غضب برای خدا وحمایت دین یا آنکه از پی من
در آئی وخود را بمن رسانی افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان من قال
گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگرچه برادر
مادر پدری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی وبملایمت گفت لا تأخذ
بلحیتی فرا مگیر محاسن مرا ولا برأسی ونه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که
من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا بگذارم وازپی تو آیم ان تقول آنکه
گوئی تو فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی میان بنی اسرائیل ولم ترقب
ونگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم اصلح واصلاح نگاه داشت جماعت
وروی بسامری کرد قال فما خطبک یا سامری گفت چیست این کار
عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که
بینا شدم بما لم یبصروا بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به بآن چیز
یعنی جبرئیل را علیه السلام دیدم وبشناختم فقبضت پس بگرفتم قبضة
مشت خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل مراد آنست
که خاک زیر سم اسب وی بگرفتم وبا خود داشتم چون کوساله را از قالب بیرون

آوردم فنبذتها پس در افکندم آنرا در درون کوساله تا زنده شد وبانگ از در
آمد وکذلک وهمچنین گفتم سولت لی بیاراست برای من در نظر من
آوردن این کار را نفسی نفس من در باب مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل
سامری کرد واز حق سبحانه وحی آمد که اورا مکش که صفت سخاوت بر وی غالب
است وچون انتخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از وی باز نتوان داشت
سرّ واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر شد هر حالی که بلا را دور
باداریم حیات تا تر وتر والخ بی بیم باشد وسایه نه که کردد تنور داریم قال
گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس بیرون
رو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فی الحیوة در زندگی تو
ان تقول آنکه گوئی هرکرا نزدیک تو آید لا مساس مساس مکن مرا ودردش چه
مقرر شده بود که نزدیک شد بوی او وا انکس هردو را تب گرفتی پس مردم از وی
متفرق شدند واو تنها چون وحشیان در صحراها میگشت وهرکرا از دور میدید
مبالغه میکرد که نزدیک من میا ودر بعضی تفاسیر هست که مر اولاد سامری
درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی علی نبینا وعلیه السلام سامری را
حکم کرد برفتن وگفتن لا مساس وفرمود که این عقوبت دنیاست وان لک و
بدرستی که عذاب مر تراست موعدا در آخرت که هیچ وجه لن تخلفه خلاف کنند
در آن با تو بلکه بوفا رسانند وانظر ونگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که تو ظلت
علیه بودی پیوسته بر پرستش او عاکفا مقیم لنحرقنه هرآینه بسوزانیم اورا بآتش
واین قول کسیست که گوید آن کالبد گوشت وپوست بوده یا بسوهان اورا پاره سازیم
واین بر آن قولست که او جسدی بوده زرین بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سا
زیم خاکستر اورا فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که اورا

توان سوخت ودر رود توان ساخت صفت الوهیت بر آن اطلاق کردن عین جهالت
ومحض ضلالت است انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست
الله الذی آن خدای است که لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقه بجز او وسع
فرا رسنده است کل شیء همه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق
آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا قالب کوساله اگر زنده نیز باشد مثلست
در غباوت ونادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را سوختند وخاکستر را
در دریا ریختند ع یا دست مرتضی چه زند سحر سامری کذلک همچنانکه این قصه موسی
بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها ما قد سبق
آنچه تحقیق گذشته است یعنی از امم سابقه وقرون ماضیه خبر میدهیم تا معجزه
نبوت تو بود وتنبیه وتذکیر مستبصران از امت تو وقد اتیناک وبدرستی که داده ایم
ترا من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا
کتاب مشتمل بر قصص واخبار من اعرض هرکس که روی بگرداند عنه از این ذکر
که نبوت تست یا قرآن فانه پس بدرستی که آن معرض یحمل بردارد یوم القیمة روز
رستخیز وزرا باری بلکه کفر است خالدین فیه در حالی که جاوید باشند در آن وزر
یعنی جزای آن جمع آیت وساء لهم وبدست مر ایشانرا یوم القیمة حملا روز
قیامت بار ایشان که کفر وتکذیب است یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور
یعنی اسرافیل علیه السلام دمد ونحشر المجرمین وحشر کنیم گناهکاران را یعنی
آنها که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان ودر خبر است که
زرقه عین وسواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود وگفته اند حشر کنیم ایشانرا
تشنگان یا کوران چه غالب چشم نابینا کبود می شود واز غایت تشنگی نیز بدین رنگ بدل
میکند وچون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان آهسته میگویند با یکدیگر ان

اقاصیص

کوساله

درنک نکردید در گور مگر ده إلا عشرا مگر ده شبانه روز یا در دنیا این معنا درینی بنودیم
یعنی بسبب درازی آخرت کوتاه شمرند مدت درنک را نحن ما که خدایم أعلم
بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان میگویند إذ یقول چون گوید أمثلهم طریقة
تمامترین ایشان از روی عقل إن لبثتم درنک نکردید در دنیا یا در قبر إلا یوما مگر
روزی که مدت لبث شما در دنیا یا در قبر یکشبانه روز بیش نبوده گفته اند که هول
قیامت برایشان فراموش کرده است بودن ایشان را در دنیا و قبر با نسبت
درازی آن عمر دنیا کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالت وضلالت صرف شده باشد
عمری که بدان نسان گذشته کوتاه آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت پرسیدند که
حال کوهها با وجود صلابت وعظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیة آمد که ویسألونک
ومی پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی از مآل حال آن فقل ینسفها پس بگوی در جواب
ایشان که پراکنده سازد آنرا ربی آفریدگار من نسفا پراکنده ساختنی صاحب لباب
آورده که اول فرا دهد پس اجزای آنرا ریزه ریزه گرداند چون ریگ بعد از آن باد برو را
بفرستد تا متفرق سازد ودر تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بر
دارد وبدریا افکند فیذرها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا
خالی صفصفا هموار لا ترى فیها نه بینی در آن عوجا پستی وبلندی ولا أمتا ونه
بلندی پشته یومئذ در آن روز یتبعون الداعی پیروی کنند مردمان آواز
خواننده را یعنی اسرافیل را که ایشان را میخواند بحشرگاه لا عوج له هیچ میل وکجی
نکند مر او را یعنی هیچ مدعو نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد
نمایند مؤمنان بسرعت وکافران بدرنک وگفته اند آتش بیاید وکافرانرا براند
تا محشر وخشعت الأصوات پست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای
یا از عظمت ومهابت وی فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز إلا همسا

مگر آواز نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بحشر یومئذ آن روز لا
تنفع الشفاعة سود ندارد درخواست کسی را إلا من أذن مگر آنرا که دستوری دهد
له الرحمن مر شفاعت او را خدای ورضی له وپسندد برای وی قولا سخن
شفیع یعلم میداند خدای ما بین أیدیهم آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت
وما خلفهم وآنچه پس ایشانست از کار دنیا ولا یحیطون واحاطه نمی توانند کرد
جمیع آدمیان به بذات خدای علما از جهة دانش یعنی ذات الهی معلوم نکردد
زیرا که مقتضای او عدم احاطه علمست وحقیقت علم احاطه است بدو ممتنع باشد
چه زوال ذاتست وتقلب حقایق روا نیست وعدم احاطه بدو نه از نقص نسبت
علیه ونقصان آنست که از کمال ذات متعالی وبی نهایتی اوست که در یابنده را
عقل [illegible] کم بیرون است از سر حد ادراک • تماشا میکنی اسما وصفاتش • که اگه
نیست کس از سر ذاتش وعنت الوجوه وفروتن شوند اصحاب رویها یعنی همه
مردمان در روز حشر ذلیل وخاضع شوند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده
را همچون اسیران در دست امیران وگویند مراد مشرکان وبجرها اند وقد
خاب بدرستی که بی بهره ماند ونومیدی کشید من حمل ظلما هرکه برداشت ظلم را
یعنی بار شرک که گرفته بحشر آورد ومن یعمل وهرکه بکند من الصالحات بعضی
از کارهای ستوده وهو مؤمن وحال آنکه او مؤمن باشد زیرا در صحت طاعات
وقبول خیرات ایمان شرطست لاجرم هر مؤمنی که عمل نکو کند فلا یخاف پس نترسد
در آن روز ظلما از ستم بیداد که زیادتی سیاست است ولا هضما ونه از کسر و
شکستگی نقصان حسناتست یعنی از حسنات مؤمن چیزی کم نکنند ونه بر سیئات
او افزایند وکذلک وهمچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمن مر وعیدها أنزلناه
فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عربی وصرفنا ومکرر گردانیدیم

فیه من الوعید در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان ورجفه وصیحه وخسف
ومسخ لعلهم یتقون تا شاید که بپرهیزند مشرکان وبترسند از آنکه [illegible]
بدیشان فرو نیاید أو یحدث یا تجدید کند قرآن لهم ذکرا مر ایشانرا پندی
چون استماع وی کنند فتعالى الله پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا
بذکر تو الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الملک پادشاه نافذ الامر الحق ثابت
بذات وصفات خود یا سزاوار اوصاف کمال وهو الکبیر المتعال آورده اند که
چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی آیتی بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فرا
موش کند با جبرئیل قرآن میفرمود آیة آمد که ولا تعجل وشتاب منمای بالقرآن
بقرآت قرآن من قبل أن یقضى پیش از آنکه ادا کرده شود إلیک وحیه بتو وحی
آن یا در وی فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی آید وگفته اند
مجمل قرآن را مرسان تحلیل تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید ودر زاد المسیر از امام
حسن بصری آورده که مردی زن خود را طپانچه زد واو پیش حضرت رسالت پناه
آمد وقصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و
حضرت در آن حکم متوقف شد آیة الرجال قوامون على النساء نازل شد پس معنی آیت
آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از نزول آن وقل رب وبگوی ای پروردگار من
زدنی علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن ومعانی آن یا زیاد کن حفظ
مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری
مذکور است که حضرت موسی علیه السلام زیادة علم طلبید او را حواله بخضر
علیه السلام کردند وبحر طلب پیغامبر ما را دعاء زیادة علم بیاموخت وحواله بغیر
نکرد تا معلوم شود که او را در مکتب ادب ادبنی ربی سبق وقل رب زدنی

تعلم خواند [illegible] هر اینه در دبستان که وعلمک ما لم تکن تعلم نکته نعلمت علم الاولین
والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا توانند رسانید علما انبیا واولیا
در دانش رخشنده چون شمس الضحی عالی کاسه نکار شی بود علم او کامل مطلق بود
ولقد عهدنا وبدرستی که ما عهد کردیم فرستادیم إلى آدم سوی آدم من قبل پیش از این
زمان وفرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد وازان نخورد فنسی پس فراموش
کرد آن امر را ولم نجد له ونیافتیم مر او را عزما عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد
بود او را صبری بر آن منهی وإذ قلنا ویاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر
ملائکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را بجهة تحیت وکرامت فسجدوا پس همه
سجده کردند إلا إبلیس مگر دیو رانده از رحمت أبى سر باز زد از سجده فقلنا پس
گفتیم یا آدم إن هذا ای آدم بدرستی که این دیو عدو لک دشمنی است مر ترا
ولزوجک ومر جفت ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند
شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقى که
در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین وعرق جبین اسباب معاش
مهیا باید کرد إن لک وبدرستی که تراهست ألا تجوع فیها آنکه گرسنه نمی شوی
در آنجا که همه نعمتها آماده است ولا تعرى وبرهنه نمی گردی از ملبوسات
آنجا بایدهست وأنک لا تظمأ وبدرستی که تو تشنه نمی شوی فیها در وی
که عیون وانهار دایم است ولا تضحى ودر آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه
ظلیل است ودر بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس إلیه الشیطان
پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه بهشت در آمد وحوا را دید و
از مرگ بترسانید وحوا با آدم باز گفت وآدم از مرگ ترسان شد با ابلیس که خود را
بصورة پری نموده بود رجوع کرد وبطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم

گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرة الخلد است هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاوید که هرکه از ان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال نرسد بدان آدم گفت ای دلاله لی مرا بآن ابلیس راه نمود آدم و حوا را بشجرهٔ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند از ان درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت بریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند که می چسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن میوهٔ درخت فَغَوَىٰ پس بی‌بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم شفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید وی را خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبهٔ او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را بثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه باهم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و گو مخاطب آدم و ابلیس اند که عداوت ایشان هر دو باهم ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدای را فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دین وَلَا يَشْقَىٰ و بی‌بهره نشود در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی بتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن من است یا از قرآن که دال کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق که مر او راست مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستن تنگ و تنگ در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعملی بد مبتلا گردد یا قناعت از و بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب

قبرا است یا در قوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتها آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ چرا حشر کردی مرا نابینا وَقَدْ كُنْتُ و بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که سر از قبر برآوردم قَالَ گوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس چشم برهم نهادی از ان و ترک کردی آن را وَكَذَٰلِكَ و همچون ترک کردن تو او را الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در گوید اینیم از کتاب جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنکه از حد در گذشت یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگروید بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نموده وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت‌تر است از تنگ معیشت این سرای وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بریشان روشن نساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند ما هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنها گذشته چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند بوقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می‌بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در ان هلاک لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بعذاب اهل الحاد لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها که نهی کند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه ایست پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که عذاب مشرکان را بآخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که هیچ مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل شاختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقت نام برده شده

عطفست بر کلمه یعنی که وعدهٔ تأخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی هر آینه عذاب نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیت السیف منسوخست وَسَبِّحْ و نماز کن بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقرون بحمد پروردگار تو یعنی در وقتی که حمد گوئی خدا را بر توفیق و هدایه قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز کن یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع او بجهت امن از التباس یا باعتبار نصفین پس در این اوقات ادا کن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و بعضی بر بنای فاعل میخوانند یعنی خشنود شوی در امر اقبال بکرامتی است که خدای ترا وعده داده و آن شفاعت امت است و نکته وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویت این قول میکند
امت همه جسمند و تو خود جان همه ◦ ایشان همه آن تو و تو آن همه ◦ خشنودی توجست خداوند بحشر ◦ خشنود نشوی مگر بغفران همه ◦ ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی نزد حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شأن مهمان توانستی نمود مرا نزد یکی از یهود فرستاد که او را بگو که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی‌یابیم آنچه شرط ضیافت مقدار آرد بمان و قرض و معامله کن چون وقت هلال رجب برسد بها برسانیم پیغامبر بیهودی رسانیدم و او گفت نمی‌فروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو من بنهد من بازگشتم و مراجعت نمود صورت حال

باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض که با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهت تسلیهٔ دل مبارک او نازل شد که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفره چون نقد و کالا دادیم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیی که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشان را در ان یا ازو بلا و فتنهٔ ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار تو آن روز با آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر است از اموال فانیه باعتبار ایشان وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه زندگانی دنیی را شکوفه خواند زیرا که کوتاه و تازگی او در نسبه در نیز بیخ نباشد اندک فرصتی را که پژمرده گردد و نیست شود ◦ مال جهان باغ نعم شکوفه است کاولی بجلوه دل بجاید تا هر جاد ◦ چون بگذرد شکوفه فرو ریزد از درخت ◦ یکتبه نگذرد که فرو ریزد درخت ◦ بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال ◦ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ◦ ان ذکره بیدم نیز جاست آفت زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بر آن لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نمی‌خواهیم از تو روزی یعنی تکلیف نمیکنیم که خود و کسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیهٔ اسباب نیاز فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ و سرانجام پسندیده مر خداوندان تقوی راست در تیسیر از ابن سلام رضی الله عنه نقل کرده که میکند که چون سختی بعضی اهل حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیت خواندی وَقَالُوا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی‌آرد بمای آیتی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا از انچه ما

می‌طلبیم معجزه ظاهر نمیکردانند مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ آیا نیامد بدیشان بَیِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ
خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب مترتب بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که
بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنیدند از اهل
کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه وسلم و بشارت
قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان معجزه طلب کردند حق سبحانه و تعالی الزام
کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآن است و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیان
روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده او امی است که صحف را ندیده
و نشنیده و از کسی تعلم نکرده و همه فصحا عرب از اتیان بمثل سورهٔ از آن
عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح آیت دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ
أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذاب از نزدیک ما بسبب
کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا
رَبَّنَا هر آینه گفتندی لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده
تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باو میفرستادی
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و اسیر و رسوا گردیم در قیامت
قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را
چشم میدارید و ما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و مترصد باشید
فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بتحقیق مَنْ
أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست
راه یافته مراد حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود و هم
راه نماینده راه دان و راه بین و راه بر در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الانبیا مائة و احدی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم اقْتَرَبَ

الجزء السابع عشر

Soorat XXI. The Prophets Ver. 112

نزدیک آمد لِلنَّاسِ مر مردمانرا حِسَابُهُمْ وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی
روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه
و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان
در بیخبری از حساب یا مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان اند از تفکر در آن و حرفی
اند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ
از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده بتجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر
بشنوند آنرا از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی
کنندگان اند و استهزا نمایند بآن یعنی بشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ دلها
ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلان اند از تامل در معنی قرآن و تفکر در
حقایق آن حقایق سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که لاهی در بیست مشغول
باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن
خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا
هست اینکه شما را دعوت میکند إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب
و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ
السِّحْرَ آیا میروید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که
هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام ایشان میخواند سحر است پس پنهان
با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه میخواند
سحر است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما میدانید که او آدمیست مثل ما و فرشته نیست
پس چه فکر میکنید که سحر او را در هم شکنید حق سبحانه پیغامبر خود را از آن مشاورت
خبر داد و فرمود در جواب ایشان قُلْ بگو حفص قال میخواند یعنی پیغامبر در جواب
کافران رَبِّي گفت پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهد گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست
شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب است از آنکه
گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانست چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر جایی و آن
بیرونست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بسته است خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست
بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعر میگوید و در خیال سامعی افکند معنی
چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل آنکه ایشان در کار حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم متحیر و مضطرب گشتند گاه او را ساحر میخواندند و وقتی شاعر و زمانی مفتری
و نوبتی بر ایشان سخن میخواندند و میگفتند اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ
پس باید که بیارد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزه که فرستاده شده
بودند بآن پیغامبران پیشین چون ناقهٔ صالح و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق سبحانه
فرمود مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح پیش از ایشان
مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ شهری که هلاک کردیم اهل آنرا یعنی امم گذشته
آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و با انکار و تکذیب آن هلاک
شدند أَفَهُمْ آیا منکران مکه يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر این آیتها بیاوریم
یعنی نیاورند بواسطهٔ آنکه سخت دل و ستیزه تر اند از مشرکان گذشته
وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو به پیغامبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر
مردانی که وحی فرستاده شد حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ
بسوی ایشان یعنی هیچ پیغامبری ملک نبوده همه بشر بوده اند فَاسْأَلُوا
پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از آنها که باخبار
انبیا دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمیدانید که رسول
باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغامبر را چگونه خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ

و نساختیم پیغامبران را جَسَدًا خداوند جسدی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ
الْوَعْدَ پس راست کردانیم وعدهٔ ایشانرا یعنی وعدهٔ که با ایشان کرده
بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم
انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در ابقای ایشان
حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم کفار کاران و کفار گویان را
لَقَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا
فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف و نام و آوازهٔ شما یا پند نفس عظیم
شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید تا شما را بدان دارد که بر
بگروید این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است و جدا اشراف
امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این حال است و کرام ○ اهل قرآن اند اهل الله و
اند ایشان کی رسد هر بلحوس ○ اهل باشد جنی حق این کلام ○ نیست جز مرغی که
بر بود ندام ○ هر که اندر دام نفس است و هوا ○ اهل شیطان است نی اهل خدا
آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که آنرا حضور یا حاضور یا حضورا
گفتندی حضرت عزت پیغامبری را بدیشان فرستاد و او را از روی
ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بدیشان گماشت تا شمشیر
در ایشان نهاد و ندای از آسمان آمد که یا لثارات الانبیا یعنی ای قصاصات
پیغامبران بیایند که وقت شما آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن
وقت نفع نکرد بتمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم
شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از دهی را که بود ظَالِمَةً ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب
ساختیم اهل شهر و دهی را که بسبب شرک بودند بیداد و ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم

بعدها پس از هلاک اهل آن موضع قوماً آخرین گروهی دیگران بجای ایشان تهدید
میکند کفار عرب را که قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست بر هلاک پس
آمدگان فلما احسوا پس آن هنگام که اهل آن دیه حضور یان دریافتند بأسنا عذاب
ما را مشاهده کردند بحسی که لشکر بخت نصر گرد ایشان در گرفته اند اذا هم آنجا
ایشان منها از آن دیه یرکضون هزیمت می کردند و بشتاب میراندند چهارپا
یان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مدوید و پای مجنبانید و از
عذاب خدای مگریزید وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم بسوی آنچیزی که متنعم
شدید فیه در آن چیز ومساکنکم و باز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسـ
لون شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغامبر خود حن اهل حضور مقدمات
عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا
کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که پیغامبر را بقتل رسانیدیم
فما زالت پس همیشه بود تلک دعواهم آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا
میگفتند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حصیدا گیاه درو ده یعنی
چنانچه گیاه را بداس بدروند ایشان را بشمشیر بدرویدند خامدین مردگان
و افسردگان وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم آسمان و زمین را وما
بینهما وآنچه میان ایشانست لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها
را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم
بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب تا بهر چشم نگرند از عرش تا بفرشی در
هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لو اردنا اگر می خواستیم ان نتخذ لهوا که فراگیریم
از جهت مکرمت خود بها از نزدیک خود یعنی بروجهی که لایق حضرت ما بودی فرا
گرفتیم ان کنا فاعلین اگر می بودیم کننده آن کار را بل اضراب است از اتخاذ لهو و بیان آنکه

از صاحبه و ولد یعنی لهو را فرا نگیریم بلکه نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جد است
علی الباطل بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط بکنیم فیدمغه پس
فرو شکند او را فاذا هو پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته
ولکم الویل و مر شماراست ویل که کلمه حسرت و ندامت است مر شماراست شدت
عذاب مما تصفون از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از آنکه گوئی زن
و فرزند وله و مر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض
و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اند
ومن عنده و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملئکه افراد ایشان از اهل آسمان بجهت
تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید
لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هم
مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند یسبحون تنزیه میکنند حق را و تمامی
کمالات یا ستایش می نمایند اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر
حق میکوشند لا یفترون سست و ضعیف نمی شوند ام اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته
اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین
هستند مانند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایان فرا گرفته اند که
هم ینشرون ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را
الهه میگویید و از لوازم الوهیت است اقتدار بر ممکنات و پیداست که ایشان را
قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارند لو کان
فیهما اگر باشد در زمین و آسمان آلهة خدایان که ایشان تدبیر کنند الا الله بجز
خدای لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه
اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری گردد

و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعیین و تعدد نا ساخته بماند پس مدبر عالم
یکی باید و جز حضرت الله نشاید
در دو جهان قادر یکتا تویی جمله ضعیفند و توانا تویی
چون مدد بانگ بر بلبل زنند جز تو که یارد که انا الحق زند
فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رب العرش که آفریدگار عرش است عما یصفون
از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یسأل پرسیده نشود خدا عما یفعل
از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صواب است وهم
یسألون و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه
مملوکند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام
اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و مأمور بود نبی با الزام
قل هاتوا بگو بیارند برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بیرون خدای عقلاً و نقلاً هذا اینک
ذکر من معی ذکر کسانی که با منند از امت یعنی قرآن وذکر من قبلی و اینک یاد آنکه
پیش از من بوده اند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماویه در آنجا نگرید و از
دانایان اند بپرسید که در هیچ نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بل اکثرهم
بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان
حق و باطل تمیز نمی توانند کرد فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان
بخدای و متابعت رسول او وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من
رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر وحی کرده شده بدو و حفص نوحی خوانند
یعنی ما وحی کردیم بدو انه لا اله که بدرستی خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون
پس بپرستید مرا وقالوا اتخذ الرحمن و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشایش
ولدا فرزندان یعنی ملائکه سبحانه پاکست او و منزه از این بل عباد بلکه ایشان یعنی
ملائکه بندگانند مکرمون گرامی داشتگان و نواختگان لا یسبقونه پیشی نگیرند

بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی در دستوری گفتن تجاوز نکنند مراد ازین سخن قطع
کافران است از شفاعت ملئکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد
وهم بامره و ایشان بفرمان خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای
ما بین ایدیهم آنچه پیش ازین کرده اند وما خلفهم وآنچه پس ازین کنند
ولا یشفعون و در خواست نمی کنند الا لمن ارتضی مگر کسی را که خدای پسندد
شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که
شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وهم و فرشتگان
من خشیته از ترس عذاب و عقوبت الهی مشفقون لرزان یا از مهابت و عظمت
او ترسانند ومن یقل منهم و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که انی اله
بدرستیکه من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس آن قایل نجزیه پاداش دهیم
او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین
پاداش خواهیم داد ستمکاران را به پرستش ایشان اولم یر الذین کفروا آیا ندیدند
یعنی ندانستند آنانکه نگرویده اند ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمینها
کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجموع مراد آنست که حقیقت متحده بودند ففتقناهما
پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمیز با آسمانها یکی بود او را بتجدیدات مختلف
چندین فلک ساختیم و یک زمین را باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین
نوع گردانیدیم یا ارض و سما یکدیگر ملتحم بودند یعنی بهم چسبیده و میان ایشان
فرجه نبود هوا را میان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم ذکره المیسر گوید که
از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون
آوردیم تا هفت طبقه شد و گویند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین
بسته بود از وی گیاه نمی رسید ما آنرا باران و این را گیاه گشاده گردانیدیم وجعلنا

مجوس به بیند تو آنانکه نکن ویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزؤ
به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان ترا باستهزا بپیغامبری خواهند
و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس است که به سسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد
میکند خدایان شما را به بدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ
الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای واحد را به یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ
ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق سخریت ایشان اند خُلِقَ الْإِنسَانُ
آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال
و قلت تأنی در امور گوییا که مخلوق از شتابست و از جمله شتابکاری او آنکه استعجال
عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه فرمود که
سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانها و عقوبت خود در دنیو واقعه
بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن
آن و گفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام و عجله او آنکه چون روح بسر
و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب
تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از انکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند
کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده قیامت با ما بگویید إِن كُنتُمْ اگر
هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب حضرت پیغامبر است صلی الله علیه
و سلم و صحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه باز اگفتار ایشان فرمود که لَوْ يَعْلَمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافرانند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز نتوانند
یعنی باز نتوانند داشت عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ وَلَا
عَن ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان

عذاب

بانند

باز دارد و نیاید جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین شود کی اگر کافران بدانند
عذاب را تعجیل نکنند بوقوع آن و بالاگه دانند صدق پیغامبر را مبهوت و متحیر کردانند
ایشانرا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا بازداشتن او را از آن از خود وَلَا هُمْ
يُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا انکه منظور
کردند یعنی نظر بدیشان و نه در زاری ایشان نکردند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و
و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق تعالی آنحضرت
را از حال انبیای گذشته و استهزاء معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید متهزیان
جناب رسالت مآب را میکوید ایشان استهزا کردند فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا بانکه سخریه
کردند مِنْهُم از پیغامبران یعنی قومی که انبیا را تمسخر نمودند بدیشان رسید
مَّا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا کردندی پس یکسانی نیز که
با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با استهزایان
مَن يَكْلَؤُكُم که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ
از عذاب خدای و انتقام او که خواهد بشما رسید بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَن ذِكْرِ رَبِّهِم
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه آن مُّعْرِضُونَ ~~روی برگردانندگانند~~
روی برگردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی که ایشان ترسند و
نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه
توانایی تَمْنَعُهُم باز دارند از ایشان مِّن دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک
ما و گفته اند درین آیت تقدیمی و تاخیری هست تقدیرش اینکه أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِّن
دُونِنَا تَمْنَعُهُمْ پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی
توانند بلکه بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را
یعنی اگر کسی که با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تکوین و امثال آن از خود

سبحانه جهت

بسرا بحاکرد

۶۴

دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُم
اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته
و زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ این گردنکشان
را بوسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا حَتَّىٰ طَالَ تا دراز
شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بریشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند
که همیشه چنین خواهد بود ~ مغرور مشو که دم بدم اجل ٥ برهم زند این
بنا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنکه آید فرمان ما
بزمین ایشان نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی
می‌کشاییم بر مسلمانان ناحیه و قلعه میگیرند و منزل بمنزل تصرف در می آرند
أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغامبر و مؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم
بگو جزین نیست که من بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده می شود بمن یعنی از قبل
خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متأثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند
کران خواندن را إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران در عدم انتفاع بدانچه
می شنوند تشبیه میکند بکران که چیز مسموع ایشان نمی شود وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ و اگر
برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی اندک
ایشانرا بیم مکنی خوار و گروتر شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه
گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود
بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوها ذات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که میزان عبارت
از عدلست لیکن وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب و مکافات اعمال
براستی و جمهور بر آنند که مراد میزان است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازو که

می ابصری

بدان

بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست
چنانچه يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ کلوا نسبت با حضرت پیغامبر یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان
می سنجند پس برای هر یک میزانی باشد و جمیعت او یا جنانچه جمیعت و جمعی بر آنند که
عمل هر یک را میزانی خواهد بود که عمل او بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده
نشود نفسی شَيْئًا چیزی یا از حق خود یعنی از نیک و بد عملی ناسنجیده نگذارند وَإِن
كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپند که اصغر حبوبات است
أَتَيْنَا بِهَا بیاریم او را و نزد ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم
شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و کمال عدل ماراست وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که
دادیم مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را آیاتی جدا کننده میان حق و باطل
یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که
متابعان آن بدان از ظلمات جهالت باز رهند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ و پند مر پرهیزکارانرا
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه بترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی
خدای را نادیده از وی ترسند و عذاب را مشاهده ناکرده از آن بیم دارند یا ترسکارند
پنهان چنانچه اظهار خوف میکنند آشکارا در موضع از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که
هر که ایمان آورد بوحدانیه خدای و بکرو و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان
بدرستیکه ترسنده است از خدای بغیب وَهُم و پرهیزکاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال
قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ سخنی است بسیار
خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه و سلم أَنزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم آنرا و او را خدمت ما نیست
أَفَأَنتُمْ آیا شما لَهُ مُنكِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم
إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجه صلاح مِن قَبْلُ پیش از موسی و ها
رون یا قبل از محمد صلی الله علیه و سلم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ

حباب

۶۵

عالمین

وبودیم باستحقاق امر عطاها دادانا پس فراخور استحقاق ایشان نوازش فرمودیم
اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود آزر را وقومه ومر گروه خود را یعنی اهل
بابل ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها وصورتها که پرستید انتم لها شما بران
بر پرستش آن عاکفون مجاورانید وآن هفتاد وده صورت بوده در تیسیر گوید
نود بت بود وبزرگتر همه را از زر ساخته بودند وگوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترتیب کرده در بتخانه آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع وطیور وبهایم
وانسان ودر قول تماثیل بر صورت هیکل کواکب بوده ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه السلام
فرمود که این چه صورتهاست که میپرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما آباءنا
پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال
گفت ابراهیم علیه السلام لقد کنتم انتم بخدای که بودید شما وآباؤکم
وپدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن وخطای آشکارا قالوا گفتند نمرودیان
از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی بما این سخن را براستی وجد ام انت یا توئی من
اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه ومطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند
از تضلیل خود وتجهیل آباء خود قال گفت ابراهیم علیه السلام بل ربکم بلکه پروردگار
کار شما رب السموات والارض آفریدگار آسمان وزمین است الذی فطرهن
آنکه او آفریدگار آسمان وزمین را یا تماثیل شما را وانا علی ذلکم ومن بر آنکه او پرور
دگار من وشماست من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت
مینمایم آورده اند که نمرودیان روزی عیدی داشتند که دران روز بصحرا رفتندی وتا
آخر روز تماشا کردندی ودر بازگشتن به بتخانه درآمدندی وبتان را بیاراستندی
بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده ورسم پرستش بجای آورده بخانهای خود بازگشتندی
چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست

بیرون آی تا ببینی که دین وآیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام بلا ونعم جواب
ایشان نگفت وروز دیگر میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد
فقال انی سقیم ایشان از وی دست باز داشتند برفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان
فرمود که وتالله وبخدای سوگند که من لاکیدن هر آینه تدبیر کنم وجهد نمایم تا بشکنم
اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بعیدگاه
باشید مدبرین پشت بدیشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید وبتماشاگاه
خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید وبا کسی نگفت القصه قوم برفتند حضرت
خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه درآمد فجعلهم پس گردانید بتان را بزخم تبر
جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم مگر بزرگی از آن اصنام که بود یعنی بت بزرگتر را
نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم نمرود بآن
بت بزرگتر یرجعون بازگردند یعنی بدو رجوع کنند وازو پرسند که شکننده بتان
کیست چه از ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند وغرض ابراهیم
علیه السلام ازین عمل تنبیه قوم بود وگفته اند که ضمیر الیه راجع بابراهیم است یعنی
ری بتان از شکست ما شاید که رجوع بدان کنند واو عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت
کند القصه چون آخر روز نمرودیان به بتخانه درآمدند واز وقوع آن متحیر شده قالوا
من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بآلهتنا با خدایان ما وایشان را درهم
شکسته است انه بدرستی که او لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانست بر آنکه
خدایانرا تعظیم میباید کرد واو اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل
خود را در ورطه هلاکت افکنده است نمرود وقوم او در تفحص افتادند خواستند که بت
شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم علیه السلام شنیده
بود با دیگری گفت واین سخن فی الحال بسمع نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که

تکذیب

صورت

زبان بزبان

از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی شنودیم از جوانی که بیدی یذکرهم
یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند مر ورا ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است
قالوا گفتند نمرود وامرای او فأتوا به پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای
مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی
دهند که بتان را [illegible] میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا أأنت
گفتند آیا تو فعلت هذا کردی این را که میبینیم از قلع وکسر بآلهتنا یا ابراهیم بخدایان ما
ای ابراهیم قال گفت ابراهیم من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا
این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فاسئلوهم
پس بپرسید شما ایشان را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم
پس بازگشتند بعقول خود با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم انتم
الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نگوید ونشنود ثم نکسوا
ونگونسار شدند علی رؤوسهم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت وحیرت
وگفتند لقد علمت بدرستی که تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند
چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید وچون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابراهیم
أفتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا
آنرا که سود نرساند بشما چیزی را اگر ورا بپرستید ولا یضرکم وزیان نکند شما را
اگر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی وناخوشی مر شما را ولما تعبدون ومر آن
چیزی را که میپرستید من دون الله بجز خدای افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت
عمل خود را قوم نمرود این سخن شنیدند از جواب بعناد نقل کرده قالوا حرقوه
گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش هولناکست وانصروا آلهتکم ویاری کنید خدا
یان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان نصرت

یعنی یاری دهندگان پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند
از قلع دیوار آن شصت گز وقریب یکماه هیزم جمع کرده آتش برافروختند ونمرودیان
قربانها بر آن ریخته آتش را زبان زدند وابراهیم علیه السلام غل بر گردن وبند
بر پای ودست نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل علیه السلام
در هوا بوی رسید گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری گفت اما الیک
فلا حاجت دارم ولی بتو نی جبرئیل گفت هر که داری بخواه گفت او میداند وقت
حاجت خواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای وانقطاع او از ما سوی
درست بود قلنا یا نار کونی گفتیم ما که ای آتش باش بردا وسلاما علی ابراهیم
خنک وبی گزند بر ابراهیم ابن عباس فرمود که اگر نگفتی که سرد وبا سلامت باشی
ممکن بودی که ابراهیم از سردی سرما بفسردی وارادوا به وخواستند تا در
یابند کیدا با ابراهیم مکری در سوختن او فجعلناهم الاخسرین پس ما
گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان را برهانی قاطع شد بر حقیت
قول ابراهیم وبطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل
علیه السلام بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل وبند بسوخت وبر حوالی
او گل ونرگس بدمید وچشمه آب سرد پدید آمد وهفت روز در
حظیره آتش بماند ونمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش
بغایت دلکش نشسته وملکی با او سخن میگوید وبر گرد او آتش شعله
میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قوت او درین مرتبه است
میخواهم بزرگ خدایست ومن برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام
فرمود که خدای من آن قربان قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی ودر
اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد وترک ایذای ابراهیم گرفت

قدرة

در کشف اسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی بردا بآتشی است که درون کانون
دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت ؎ آتش دارد دل من آتش دارد ٭ وآن آتش
دل دل ما خوشی دارد ٭ خلیل نزدیک آتش نمرود رسیده خواست از سوز شوق
عشق آه کند وآتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شوق سرد شو تا آتش
نمرود سرد باشد بر ابراهیم ما حکم کردیم که دران آتش بمعجزه خلیل بستانی ظاهر کنم که اگر
تو سلطنت خود بنار نمرود بلوی بوستانی پیدا بمعجزه هویدا کرده و که بر ابراهیم
بسلامت باشی از شعلهٔ نار الله الموقدة التی بسوزد قاعده دعوت برافتد و اینجا
معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نشود ؎
آتش عشقست کو چون بر فروخت ٭ هرچه جز معشوق بود آن جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ
نجات دادیم ابراهیم را از حراق که بمنزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادر
زادهٔ او لوط بن هاران را رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمینی
که برکت وافر نهادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ دران جهانیان را یعنی ولایت شام که یک
تمام بعثت انبیا بود علیهم الصلوة والسلام دران ولایت و بسیاری وارزانی
آورده اندکه ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود ولوط بموتفکات و میان
این دو موضع مسافت یک شبانه روز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را
از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحاق وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم
او را یعقوب زیادتی بر سوال یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را نبیره نیز بخشیدیم
وَكُلًّا جَعَلْنَا و هرچهار را کردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که
خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و برپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ

و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة در خیرات جهت تفضل است وَكَانُوا
و بودند لَنَا عَابِدِينَ ما را پرستندگان با خلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم
حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغامبران را باید
از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از ان دیهی که
كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک
و آن دیه سدوم بود و اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند ایشان را هلاک
کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فَاسِقِينَ بیرون روندگان
از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در
اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ
از نیکان و شایستگان است و قصهٔ لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشت
وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى چون ندا کرد پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم
و لوط دعا فرمود یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر
دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان
ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم
او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب
کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علیه السلام كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ
گروه بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق
کردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود را ای ایشان و پسر او سلیمان
را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اندکه چون
داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی و هرکه
بیرون آمدی از مهم وی حکم پدر را استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند

یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفندار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت
یا خلیفة الله همسایه من یوحنا بشب رمهٔ خود را بچرانید بکشت زار من در آمد
تمام خورد و هیچ نگذاشت که بوستان رسیده بودند وحی شهاد انکور را خورده
و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید حال را که آنچه چنین واقع
شده داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا ده و در شریعت ما قدر
علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان
را علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالگی و با پدر گفت که
حکم چنین بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توانند بود سلیمان
گفت که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از وی نفع گیرد بشیر و روغن و پشم
و باغ یا زرع را بیوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشهٔ
انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بگیرد تا هیچ
کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود و حق سبحانه خبر داد پیغامبر خود را
که قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام برین قول نعمان و قتی که حکم کرد در زرع یا
باغ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ چون بشب رفته بود دران کشت را یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ
گوسفند گروهی وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم ما مر حکم حاکم را و محاکمین شَاهِدِينَ دانندہ
یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرموده اند فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسا
نیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهد تا ازو نفع گیرد و بدان تلافی روز
کار خود کند و باغ را صاحب گوسفندان غم خوارگی نماید و بمرتبهٔ نخستین باز
رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد و حقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که
از داود علیه السلام صادر گشته و خدای وحی کرد بسلیمان علیه السلام بنصی که ناسخ

حکم شده و داود علیه السلام بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرمود وَكُلًّا
آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغامبری وَعِلْمًا و
دانشی با موری دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ
تسبیح می کردند خدای را باتفاق او در تبیان فرموده که بدان منوال که ذکر از
داود علیه السلام می شنودند از کوهها نیز شنودند و این معجزه آنحضرت بوده
وَالطَّيْرَ و مسخر کردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می نمودند
وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندگان مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع
نیست اگرچه نزد شما عجب است صاحب ارشاد فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت
داشته اند یعنی هرجا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی و در
فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد
حمل تسبیح بر غیر حقیقی چنانکه تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بدان
تقدیر چون جملهٔ اشیا جهان زبان به تسبیح الٰهی ناطق اند پس وجه اختصاص
بداود علیه السلام چه تواند بود مؤمن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها
و مرغان بموافقت داود علیه السلام بر وجهی تسبیح می کنند اندکه همه سامعان را
ترکیب حروف کلمات آن مفهوم می شد و این معنی از قدرت الٰهی غریب نیست ؎
هرکجا قدرتش علم افراخت ٭ از عجایب هرآنچه خواست بساخت ٭ قدرتی را که نیست
نقصانش ٭ کارها جمله هست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ
لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم ما و حفص بتا
بخوانده یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و
جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس کنندگان برین
نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر کنید خدای را برچنین لباس

و لسلیمان الریح و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عاصفةً تخت و تند رونده
بدن و تندی آن آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و برو بزی یک ماهه راه بپیمودی
تجری بامره بود که میرفت بامر سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا
بسوی زمینی که برکت کرده ایم فیها در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص
آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند
صباح از آنجا بیرون آمدی و نماز شام باد باز وی را آنجا آوردی و در مختار
القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در صحرای فارس
کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روز دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر
بودی و شام با تدمر باز آمدی وکنا و هستیم ما بکل شیء عالمین بهمه
چیزها دانا و من الشیاطین و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان من یغوصون
کسانی که غوص کنند در دریاها له برای او و استخراج نفایس و یعملون و بکنند
عملی دیگر دون ذلک جز غواصی مثل بنائی و سایر صناعات غریبه وکنا لهم
و بودیم ما مر دیوان را حافظین نگهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند
و ایوب و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق ابن ابراهیم
علیهم السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده
بولایت شام فرستاد شب و روز بطاعت کذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی
بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که
الهی بندهٔ تو در عافیت و سعت عیش است مال بسیار و فرزندان بود کو او را
اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برکردد و طریق کفران
نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او مرا بنده ایست
پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلا بکدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود

عملا

تاریخ

چنان در عشق یکرویم که تیغم گر زند برسر بروز امتحان باشم چو شمع استاده
برجا و بسیاری از تفاسیر آورده که ابلیس درخواست که مر اموال و
فرزندان و جسد او مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر کردد حق سبحانه
ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برکماشت تا بهلاک او اشتغال
نمودند و در لطایف آورده که این سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار
یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند و حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن
بروی کماشت پس امواج دریای عنا متراکم کشت القصه شتران وی بصاعقه
هلاک شدند و کوسفندان بسبب سیل در کرداب فنا افتادند و زراعت بریح
عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح
بجسد مبارکش ظاهر شد و متعفن کشته دیدان پیدا کشتند و مومنان
متنفر شده وی را از شهر بیرون کردند و ملوکه میرفت بیرون میکرد تا نان کران
او بهم رسید زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف علیه السلام
در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت
ساعت بدین محنت مبتلا بود سیزده یا هژده سال نیز کفته اند
حق سبحانه برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را
اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر باینکه رسیده مرا
سختی و محنت و انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکوران
میکویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب فرموده که انا وجدناه صابرا و نکته انی
مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب بوجه توجیه
میکنند که از شماتت شیطان رنج میرسید چه ندا او آمده که مرا بحدی کن تا این بلا

بلا متراکم شد و امواج

عظیم

بیرون آمد ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کردند از رنج خویش
در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند کفتند اگر او را
چیزی بودی بدین بلا مبتلا نکشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت
و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز و عرض نیاز قیام
نمی توانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنک دل و زبان وی کردند
و این دو محل تحمید و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه بکفت
یا زن وی از غایت بیچارگی کیسوی خود را بفروخت و برای وی قوت خرید و ایوب
بدین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر
صادق نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و کفته
اند کرمان که بدن وی میخوردند یکی بروی زمین افتاده بر خاک کرم میطپید
ایوب او را بر داشته بر جای او نهاد و چون این کار باختیار واقع شد جنان بکزید
که طاقت نیاورد و این کلام بر زبان وی جاری شد و کویند هر محنتی واسطه
ملکی و بشری از یادکاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب میرسید که ای بندهٔ
ما چکونه ای و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و آن بجای
خویش نمی بود که بر سر بیمار خود آئی بعیادت صد سال بامید تو عیادی تو آن بود
و در بعض آن روز نکهت رحمت و لطف رسید بحقیقه این خطاب سر فراز نشد فریاد کرد
انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با وی بوده نه از وی و در بحر الحقایق آورده
بشریت ایوب از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال بوده کمال عنایت در
بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر کفت و لسان روحانیتش بنداء و انت
ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه
اعتراض است بحکم قضا و تقدیر بلکه از روی ضعف بشریت است چه منقول است که

عضو

بجایش

جبرئیل علیه السلام بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم مرا صبر
جبرئیل علیه کفت بلا یا خدای حق بی را راست تو طاقت نیاری از عافیت خواه
ایوب علیه السلام این سخن بکفت فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعاء وی را فکشفنا
پس ببردیم ما به من ضر آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن سوره
ص خواهد آمد انشاء الله تعالی و آتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان وی را
که با عیان ایشان زنده کردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت
پسر و سه دختر بیکدیگر ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که اموال و اولاد
و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابر سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی
بارید و در حقایق آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای وی ملخ بارید رحمة
من عندنا این کارها نسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت را نعای از نزدیک خود
و ذکری للعابدین و پندی برای عبادت کنندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه
او یافت ٭ هر که او در درد و محن صابر بود ٭ بر مراد خویشتن قادر بود ٭ صبر باید
تا شود یکسو حرج ٭ ز آنکه کفت الصبر مفتاح الفرج و اسمعیل و ادریس و یاد کن
اسمعیل و ادریس را و ذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا ذ
کریا علیه السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای جزا متدبود و کفت انه کفل
بمعنی عمل او در برابر عمل انبیاء زمان بود و کفل بمعنی ضمانت هست و مختار ضعیف
کو الیسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از رحلت
وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت امام محیی السنه و صاحب تبیان آورده که
پیغامبر بنی اسرائیل عرض کرد که هر که شب نماز کند روز روزه دارد و فتور نشود نود روز
روزه دارد و افتاد نکند میان مردم حکم فرماید و خشم نکیرد پادشاهی خود بدو
تسلیم کنم بعد از آنکه پیغامبر بنی اسرائیل مقدم ظاهر کرد جوانی از میان قوم بر خاست

عیال

در مختار آورده

یکی از انبیای بنی اسرائیل آمده که مرحوم را ترا قرض کنیم و تو ملک خود را بر این امر عرض کنی ... مشغول متعهد ... مقصد ... شود

برخواست وگفت انا تکفل لک بهذا پیغامبر ملک بدو تسلیم کرد واو بر عهد وفا
نمود وخلعت پیغامبری یافت وحق سبحانه اورا ذا الکفل خواند کل من الصابرین
همه از صبر کنندگان بودند بر مشقت تحلیف یا برشداید زمان اسمعیل بر اقامت
بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود وادریس در درس دادن بر بلای قوم
صبر کرد وبید ایشان نیاوردند وذا الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود
وادخلناهم ودرآوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشایش خود که نبوتست یا نعمت
آخرت انهم بدرستیکه ایشان من الصالحین از شایستگان ودرخور بودگانند
وذا النون ویاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا
خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند وجنید قدس سره فرموده که
بر نفس خود خشم گرفت در دعوتی چه امر الهی بر رفتن او صادر نشده بود که گفته اند
که ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد رسید وعذاب دیر آمد بنداشت
که ایزد او دروغگو خواهد داشت از میان امت بیرون رفت فظن پس گمان برد
یعنی از وی مثل فعل کسی صادر شد که گمان برد ان لن نقدر که تنگ نخواهیم داشت
علیه بر وی راه رفتن را پس ما ویرا بخورد در آوردیم در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی
پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمات بحر وبطن حوت وتاریکی
شب ونجوا اندرین ان لا اله الا انت بآنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک
پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستیکه من هستم من الظالمین
از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در روایات حضرت سید مختار
صلی الله علیه وسلم نقل میکند که هیچ دلی حمد این دعا نخواند الا که اجابت کند
مرورا فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعاء یونس را ونجیناه ورهانیدیم او را
من الغم از غم دریا والتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود

بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلک وهمچنانکه اورا از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین
میرهانیم ونجات میدهیم گرویدگان را وقصه ماهی ودریا در سوره صافات بتفصیل
می آید انشاء الله تعالی وزکریا ویاد کن زکریا را اذ نادی ربه چون بخواند
پروردگار خود را وگفت رب لا تذرنی ای آفریدگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی
از من میراث برد وانت خیر الوارثین وتو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی
باک ندارم فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعاء اورا ووهبنا له یحیی وبخشیدیم
اورا پسری که بدو زنده شد عالم دین واصلحنا له واصلاح آوردیم برای او زوجه زن
او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از آن وگفته اند او را خوشخوی کردانیدیم
برای زکریا بعد از آنکه سیء الخلق بود انهم بدرستیکه این پیغامبران که مذکور شدند
کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات در نیکویها ویدعوننا ومی
خواندند مارا رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا واز جهت ترس از عذاب وکانوا
لنا وبودند مارا خاشعین فروتنان وفرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند
نیاز برای او باید ونماز برو شاید در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز بدو برد
توانگرش سازد وهرکه نماز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین نشان
نماز من مثلی ورب العرش معبودی که ای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز
بر فلک وحکم بر ستاره کنم والتی احصنت ویاد کن آن زنی را که نگاه داشت
فرجها فرج خود را از حلال وحرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها که خود را
پاکیزه داشت ودست هیچ کس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا پس در دمیدیم
یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در پیراهن او یا در درون او من روحنا
از روحی که او بامر ماست حصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وجعلناها
وگردانیدیم قصه ویرا وابنها وخبر پسر وی عیسی را آیة حجتی وعلامتی

للعالمین مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که قلعه بی پدر
بید از شوی عذرا بجرد نفخ دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان
هذه امتکم بدرستیکه ملت توحید ودین اسلام که واجب است شمارا استقامت
بدان امة واحدة ملتیست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بمان
بوده اند ودر اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم ومن آفریدگار شمایم فاعبدون
پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا وببریدند امرهم بینهم کار دین خود را
در میان خود یعنی چند فرقه شدند چون یهود ونصاری وهریک تکفیر دیگری کردند
کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما بازگردندگانند وما ایشانرا از خود
اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن یعمل پس هرکه بکند من الصالحات از عملهای
پسندیده وهو مؤمن وحال آنکه او گرویده باشد بخدا ورسول فلا کفران پس
ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن اورا بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار اورا وانا
له وما مر سعی اورا کاتبون نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل ومراد
آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نباشد چون
لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وحرام علی قریة وممتنع است بر اهل دیهی که ما
اهلکناها هلاک کردیم ایشانرا انهم لا یرجعون آنکه ایشان بازگردند بدین
یعنی حرامست هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهة تلافی اعمال وتدارک احوال
وبعضی لا را اصلی داشته اند نه زاید وگفته اند معنی آیه آنست که ممتنعست بر هلاک شدگان
و نشاید که رجوع نمایند بحشر برای حساب بلکه بیایند ومحاسب شوند وقول اول
مشهور است که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد ودر قبور معذب باشند
حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده شود یأجوج ومأجوج یعنی تا قیامت که فتح سد یأجوج
ومأجوج علامت آنست وهم من کل حدب ویأجوج ومأجوج از هر بلندی

ینسلون می شتابند ومی دوند تا همه عالم فرا گیرند وآبهای دریا تمام بیاشامند
وخشک وتر هرچه بیابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد درج کرده که علامات قیامة
آورده که بعد از هلاک شدن دجال واتباع او از دست عیسی علی نبینا وعلیه السلام
خروج یأجوج ومأجوج باشد وگشاده شدن بند ایشان وتحصن عیسی
علیه السلام با مؤمنان بکوه طور ودر بعضی احادیث آمده که بروند بجبل الخمر که
کوه بیت المقدس است وگویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هرکه در آسمان
است پس تیرها بطرف آسمان افکنند وخون آلوده فرود آید وکار بر عیسی علیه السلام
واصحاب او دشوار شود دعا کنند وحق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند
واقترب الوعد الحق ونزدیک رسید وعده راست که قیامت است فاذا هی پس آنجا قصه
آنست که باشد شاخصة عشق با ذات القا اندر لقاء حصة آنها وصال حورعین
جز آنها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم وهم پیچیم آسمانرا
کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب برای کتابت وبعضی جمع میخوانند
یعنی همچون طی کردن سجل مر نامهارا وسجل نام کاتب حضرت رسالت بود وگویند ملکیست
که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد کما بدأنا همچنانکه
آغاز کردیم اول خلق نخست بار آفریدن را بی ماده نعیده بازگردانیم آنرا که آفریدیم
اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم وهر دو نزد قدرت ما آسانست وعدا وعده دادیم
وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستیکه ما
کننده آنیم بی شبهه یعنی جنانچه اول بوجود آوردیم بار دیگر باز موجود
خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا وبدرستیکه نوشتیم ما فی الزبور در
کتاب داود علیه السلام من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة
نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند

پیغمبران

ظلمات

سد یأجوج ومأجوج

آنها عبادی الصالحون بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
وگفته اند عامهٔ مؤمنان إن فی هذا بدرستی در اینکه یاد کردیم از اخبار و مواعظ
عظ و مواعید لبلاغا هر آینه کفایتست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان مراد
امت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم که خبر و موعظهٔ قرآن ایشان را بسنده
است در رسیدن بمطلوب وما أرسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد إلا رحمة
للعالمین مگر بخشایش مر عالمیان را حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم رحمت است
مر مؤمنان را که بمدد او یافته اند انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران که بسبب
وی از عذاب استیصال ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف
الاسرار آورده که از رحمت وی یک بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر
در مکه معظم بود و اگر مدینهٔ طاهره اگر مسجد مکرم بود و اگر در حجرهٔ طاهره همچنین
بذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی
عاصیان پر کنند در دامن آخر زمان دست در دامن تو دارند و جان در آستین
نا امید از حضرت با نصرت نتوان شدن چون تو بودی در هر دو عالم رحمة للعالمین
قل بگو ای محمد مر کافران را إنما یوحی إلی جزین نیست وحی فرستاده می شود بسوی من
أنما إلهکم که جزین نیست که خدای شما إله واحد خدای یگانه و یکتاست
فهل أنتم مسلمون پس آیا هستید شما گردن نهادگان مقتضی وحی را فإن تولوا
پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم شما را علی سواء برسویه
یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم شما را آنچه بمن وحی کردند همه شما
دوشن شد و مؤمن و کافر بدین علم ساوی شدند وإن أدری و نمی دانم من
أقریب که آیا نزدیکست أم بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده

شدید بدان از حرب یا غلبه مسلمانان إنه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند
آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند
آنچه در پوشیده از حسد بر پیغامبر و حقد بر مسلمانان وإن أدری و نمی دانم
لعله فتنة شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما
آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر انداخته اند ومتاع و تمتعی
برخوردار دارد إلی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد قل رب احکم بگو ای
آفریدگار من حکم کن و حفص قال خوانده یعنی گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن
و پروردگار ما بسیار رحمت بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته شده
بحق او یاری خواهید علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید
عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرو نمی آید یا رایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد
شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای پروردگار یاری میخواهیم
و امیدواری معونت از حضرت امیدواریم مراد خویش از درگاه پادشاهی خواه که هیچکس
نشود ناامید از درگاه
بسم الله الرحمن الرحیم سورة الحج سبعون وثمان آیة
یا أیها الناس ای مردمان خطاب با عامهٔ مکلفانست میگوید اتقوا ربکم
بترسید از عذاب پروردگار خود إن زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت
زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعت مجازی است
و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و
در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اول زمین متزلزل شود و ندای از آسمان
برسد که یا ایها الناس أتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید در طبقات زمین
افکنده ایم زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها روزی که بینید آن زلزله را تذهل

غافل شود و فراموش کند از هیبت کل مرضعة هر شیر دهنده عما أرضعت از آن
فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد
کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی که بار دارد حملها
فرزند خود را وتری الناس و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری
مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری و نباشند ایشان مستان
بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت است و اگر چه در بادی العین مانند سکر
نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب
خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس من یجادل و از مردمان
کس هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید
إن هذا إلا أساطیر الأولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی ابن خلف
که انکار می نماید حشر را بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و تحقیق ویتبع و پی
روی کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش
کمراه کننده را کتب علیه نوشته شده است بر آن دیو یا بر لوح المحفوظ أنه
من تولاه آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فأنه یضله یعنی آن
دیو گمراه کند تابع خود را ویهدیه و راه نماید او را إلی عذاب السعیر بسوی عذاب
دوزخ یعنی دوست خود را بآن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاق
فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی دوست حکم کرده خدای بر آن جدال کننده
هر که پیرو وی شود بدوزخ رسد یا أیها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار
منکران حشر را میگوید إن کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از
انگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود
فإنا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع

او یید ثم من نطفة پس شما آفریدیم از منی ثم من علقة پس از مقداری خون بسته
ثم من مضغة پس از آن از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت
که در وی هیچ عیب و نقصی نبود وغیر مخلقة و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصانی
باشد یا مصور و غیر مصور در بسیط آورده که این معنی در سقط است که
یکی منعقد بعضی از وی تمام صورت ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از
حال بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما را استدلال
کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغییر و تکوین است باز
دیگر قبول آن میتواند کرد ونقر فی الأرحام و قرار میدهیم در رحمها ما
نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم بماند
إلی أجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس
بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتوا
نهد نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید أشدکم بکمال قوة
و جمال فهم خود که میان سی و چهل سالگیست ومنکم من یتوفی و از شما
کس باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ یا قبل از آن ومنکم من یرد و بعضی
بود که رد کرده شود إلی أرذل العمر بفروترین زندگانی که سن خرافت است
لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم شیئا بعد از دانستن چیزی را یعنی بحالت
کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت بیدا
اشارتست بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابتدا نداشته
پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث میفرماید که وتری الأرض و توبه بینی زمین را
هامدة خشک و بی رونق چون مرده فإذا أنزلنا پس ما چون فرستیم از ابر
علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت

وبیفزاید و بردمد وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ
تازه و تر و نیکو تر و بهجت افزای پس قادری که زمینی مرده را باب زنده
سازد تواناست که اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد
انگیزد و الله تعالی اعلم ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از
آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان با حوال متنوعه و احیاء زمین
بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت و مستحق
صفات کمالست وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکند مردگان
را چنانکه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساخت وَأَنَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست چه قدرت
از صفات ذاتیه اوست و نسبت او بهمه متساوی پس چون مشاهده قدرت
بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات
وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلیل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است
لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شک نیست در آمدن او وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آن را نیز که خدای
يَبْعَثُ بر می انگیزد مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعده
خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ
کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت او تکرار
برای تاکید است یا مراد اتباع اند که رؤسا و کفار اند چون نضر و ابی و اضراب
ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکنند
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که بدو داده باشند وَلَا هُدًى و نه دلیلی که راه نماید
بمقصود وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و نه کتاب روشن که بدان صواب از خطاء
متمیز کرده بعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست

ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که در پیچنده دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر
چه متکبر از هر چیزی دامن در می پیچد پس این مقلد متکبر جدال میکند لِيُضِلَّ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کند مردم را از راه خدای یعنی از قرآن بجدال وی
لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود
وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ آتش
سوزنده و گوئیم ذَٰلِكَ این جزا و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که
از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ
و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود
ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده که جمعی اعراب بمدینه آمده
و شرف اسلام دریافتند پس هر که از ایشان مرض عارض نشد و زن پسر
بزاد و اسپ او کره خوب آورد و مواشی او نتایج نیکو دادند گفتند اسلام نیکو
دینی است که بسبب آن نیکوئیها پیش آمد دل او باسلام آرامیده شکر کرد وَمِنَ
النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی که پرستد خدای را عَلَىٰ حَرْفٍ و انحراف
و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن فَإِنْ أَصَابَهُ
پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدان
و ثابت شود بدان بسبب آنچیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون
مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بروی خود یعنی بجهتی که آمده باز بدان
عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام باز گردد قوط آنست که یکی از یهود
ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
گفت من دین اسلام را شوم کرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا
یقال یهود مرتد شد و این آیه فرود آمد که هر که از دین اسلام برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا

زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان کرد در امر آخرت که عملها
او نابود شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا
جدا بر همه عقلا ظاهر است که زیان از آن عظیم تر نیست نه اعمال و نه دنیا
و نه دین ۞ نه لا جرم صدق و نه انوار یقین ۞ در هر دو جهان منفعل و خوار
و حزین ۞ البته زیانی نبود بد تر از این يَدْعُو میخواند و می پرستد مرتد یا مشرک
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آن چیزی را که ضرر بدو نرساند گر نپرستد
او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود نکند و برا اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر
پرستیدن او که قتل دنیوی و عذاب آخرت است أَقْرَبُ نزدیک تر است مِنْ نَفْعِهِ از سود
او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت
وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحب و آمیزگاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ
الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنان را که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کارهای شایسته بجا آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر اشجار آن جویها و غایت زینت باغ و بوستان بآب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات مؤحد و مشرک آورده اند
که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند شاید مر محمد را نصرت نرود
حق سبحانه آیه فرستاد مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ که
نصرت ندهد خدای پیغامبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت
و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ
بِسَبَبٍ پس باید که رسن کذارد بسببی إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف
بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا

یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد
بدست در آن رود و قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغامبر
صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد بتامل که با وجود این کلفتها
هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ حیلت آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم
آورده است کار پیغامبر و مظنه آنکه شاید منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنان
بیان کردیم این کار را روشن کردانیدیم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ آیتها روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
تحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه جهود شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره
پرستان وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک
آورده اند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا کند بَيْنَهُمْ
میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم ما بین از مبطل
متمیز گرداند إِنَّ اللَّهَ تحقیق که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است
و احوال همه آگاه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانی که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر ورا مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ملائکه بسجده تطوع و ما فی سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
و هر که در زمینهاست مؤمنان بسجده طاعت و دیگران بسجده خضوع و ذلت وَ
الشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان
بخفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و بیرون آمدن معادن وَالشَّجَرُ و درختان
بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ و بسیاری مِنَ النَّاسِ
از مردمان سجده کنند او را بسجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که ابا
کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم کرده شده است بر ایشان بعذاب در اطراف
آورده اند که در حقیقت وضع وجه بر زمین سجود نیست چه اکر چکشانی برده میرد

خدا آنرا از حساب بحد نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع
و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت
حال که افصح است از دلالت مقال سو در یکی تا رینی از غیبی شهود ٭ جمله ذرات
علم در سجود ٭ این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات
این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیان را
تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده
و فترت بند نه از کثیر ثانی مستحق عذاب و عقاب اند وَمَن يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا
خوار کرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ
پس نیست او را مِن مُّكْرِمٍ هیچ کرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت
یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند
مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب
در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغامبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت
سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغامبر خود و پیغامبر شما را
تصدیق می کنیم و بکتاب خود و شما ایمان آریم و شما با نکه پیغامبر ما و کتاب ما را می شناسید
از روی حسد بد و تکذیب کنید حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه
آیة فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند
و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و از ابوذر غفاری رضی الله عنه
منقولست که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در
روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید لعنهم الله
و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی نقل
کرده که نزلت الآیة فی مبارزین الکفار یوم البدر ودر بسیط آورده که فرقه

وکتاب

خصه

خصه مذکوره است یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک کروه
خصمند و مؤمنان علیحده کروه خصم و این دو خصم پیوسته در ذات صفات خدای
جنگ می کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نکرویده اند قُطِّعَتْ لَهُمْ ببرند برای
ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ جامها از آتش که جسد ایشانرا فرا
کیرد چون احاطه جامه ببدن يُصَبُّ ریخته شود مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان
الْحَمِيمُ آب کرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ کداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه
در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بکدازد پوستهای ایشان یعنی
اثر حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُم و مر تعذیب ایشان را مَّقَامِعُ
کرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هر کاه کفار
خواهند أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا انکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا
دریافته باشد أُعِيدُوا فِيهَا باز کردانیده شود بدان کرزها در دوزخ یعنی چون
بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه کرز بر سر ایشان میزنند
و باز می کردانند بدرکات و میکویند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب
آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درآرد آنرا که کرویده اند
بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي
در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ
آراسته کردانند و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانها
مِن ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بمروارید شان ابرو ادید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامها
که بپوشند شان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است در حدیث آمده که حریر پوشد
در دنیا نپوشد در آخرت مراد مردان امت اند که لبس حریر بر ایشان حرامست ٭
وَهُدُوا و راه نموده شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بسوی پاکیزه ٭

از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان
بهشت افتد کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا بهشت در آیند بزبان رانند که الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ و چون در منازل خود قرار کیرند کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
صَدَقَنَا وَعْدَهُ یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نکویند و
نشنوند لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا و کفته مفسران بر آنند که ایشان راه یافته
اند بقول طیب که شهادتست یا قرآن یا استغفار در حقایق سلمی آورده اندکه
قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و کفته اند ارشاد مریدانست یا دعا
مؤمنان است یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است که قول
طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقرون بود برضای حق
و در کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آن بود که از دعوی پاک باشد و از غیبت
دور و نیاز نزدیک سهل تستری فرموده که در بن کار نظر کردم هیچ راه بحق
نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب سخت تر از دعوی نیافتم ٭ ایمن آبادی است
این راه نیاز ٭ ترک ناز کیر و با این راه بساز ٭ تو بزرگ دعوی و دعوی بکو
راه حق از کبر و از نخوت مجو وَهُدُوا و راه یافته شده اند اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ
الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق
آنانکه نکرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه
خدای یعنی مردم را از طاعت منع می کنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغامبر و اصحاب او را از طواف خانه مسجد
باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم آنرا لِلنَّاسِ برای مردمان
و مخصوص نیست بقومی دون قومی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ ٭
مقیم در او وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم

بچون

خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در آن و بر این قول مراد از مسجد همه
حرمست و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی
حاج و معتمر در موسم حج منزلی که خواهند نزول نمایند و اما سکان بیوت را اخراج
نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم حج منادی فرمود که درها
های مکه نبندند تا آیندکان هر جا خواهند فرود آیند وَمَن يُرِدْ فِيهِ و هر که
خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند کردیدن
از راه راست بِظُلْمٍ بستم کاری نُّذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است و کفته اند آنچه منهی عنه است
حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر کوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده
کناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد کناه کند در غیر حرم اکر
بفعل آرد یک سیئة نویسند و اکر فی الاثم در حرم که اکر اندیشه کناهی کند بی
انکه بفعل آرد خطیئه بر وی نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که اکر کسی
در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب
الیم خواهد چشید امام علم الهدی فرموده که چون مکه محترم مخصوص است
تضاعف حسنات چه نمازی در آن با چندین نماز در غیر آن برابر است پس جزا
در و کلی تر است اوسا بر مواضع جزا از آنکه در او ذات کفت محذوفست تقدیرش
انکه آن کسانی هلاک شدند و زیان کار کشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین
و مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه
در وقت ساختن یا نکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بان مقداری که زمین خانه بود
یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را برفت و آن خانه بنا کرد و وحی فرستادیم
بسوی وی أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا انکه شریک میاور و انباز مکیر بمن چیزی را که شرک

عذاب

یعنی منتهای بادیه دو کوه از بیابانی الستان کلن

بینزه و مقدسم طَهِّرَا بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و جیبن هانا شایست لِلطَّائِفِينَ
برای طواف کنندکان کرد کردی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای استادکان در
نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندکان یعنی خانه کعبه را از قاذورات و انجاس
پاک ساز تا ویرا طواف کنند و در آن نماز کذارند این قول بلسان اهل علم است اما
بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریا منست از همه چیزها
پاک کن و غیر را بدو راه مده که او بیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی
الارضین فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام که برای من خانه
پاک سازکه ثقل عظمت من بوی فرود آید کفت خدایا کدام خانه است که عظمت و جلال
ترا شاید فرمود که آن دل بنده مؤمن است داود فرمود که او را چکونه پاک کردانم کفت
آتش عشق در وی زن تا هرچه غیر ماست همه را بسوزد   خوش آن آتشی که در دل بر
فروزد   بجز حق هرچه پیش آید بسوزد   چون ابراهیم صلوات الله علیه و سلم خانه
کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که
آواز من تا کجا رسد خطاب آمد که از تو ندا کردن و از ما شنوانیدن پس خلیل بفرمان
رب جلیل در مقام یا بر کوه ابو قبیس رفت و برخاست که ای مردمان خدای حج خانه
خود را بر شما نوشت و شما را بدان بخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات
ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هرکه در علم الله بود که حج
کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و حقتعالی ذو خلیل اینست که
حق سبحانه فرمود که وَأَذِّنْ و ندا کن در ده که این امر متوجه حضرت رسالت است
صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو
رجالا پیاده کان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر شتری لاغر شده از راه کشته که
بجد تمام يَأْتِينَ می آیند شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن

اذان

ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان
مردمان و بخوان ایشانرا بِالْحَجِّ بحج
خانه خدای در عین معانی المعانی
آورده م

سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها
که مر ایشانراست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند
نام خدایرا یعنی لبیک کویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزها دانسته شده ایام
عشرات از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ
مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بستهٔ زبا
نان یعنی شتر و کاو و کوسفند مراد قربانیست که بنام خدای کشند کفار
بنام بتان قربان میکردند و از کوشت قربانی نمی خوردند حق سبحانه فرمود که
بنام من قربانی کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از کوشت آن این امر اباحت
و در قربانی تطوع واقع شده چه اکر قربانی در کفارت حج یا جبر نقصان نیست
قربان را خوردن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از قربانی درمانده
محنت کشیده تنکدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بکذارند تَفَثَهُمْ حاجتهای خودرا
یا بجا آرند مناسک حج را یا ازاله کنند و شوخ و لوث را از خود بکرفتن موی لب و
چیدن ناخن و تنقیه ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وفا کنند بعهد
نذرهای خود از نیکوئیها وَلْيَطَّوَّفُوا و طواف کنند طواف زیارت که رکن است
یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا تسلط جباران
یا خانه قدیم که متعبد اولاد آدمست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه کفته شد از اعمال
و احکام حج دین خداست وَمَنْ يُعَظِّمْ و هرکه بزرک دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدایرا که
هتک حرمت او جایز نیست فَهُوَ پس آن بزرک داشت خَيْرٌ لَهُ بهتر است مرورا
عِنْدَ رَبِّهِ بنزدیک پروردکار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ
مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مکر آنکه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما مثل مردار
و کوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یکسو روید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ

نیست

نسخ

تحریم آن

ازبتان که عین نجسند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که
آن اخاذ شرک است یا کواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ
در حالتی که مخلص باشید مر خدایرا و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ
نه شرک آرندکان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هرکه شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس
همچنانست که کویا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ
پس همی ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اعضا و اجزای او متفرق
و متمیز میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بر زمین افکند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ
سَحِيقٍ در جای دور از فریادرسی و دستکیری این کلمات از تشبیهات مرکب است یعنی
هرکه از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا با
دو وسوسهٔ شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود مخلص کلام هلاکت
مشرکانست ذَٰلِكَ آنست که کار فرمود از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ
يُعَظِّمْ و هرکه تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدایرا که مناسک حج است یا هدایا
آنست که فربه باشد و بی عیب و کرانبها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرک داشت آن مِنْ
تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوای دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی
دلها نکاه داری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شماراست در
انعام مَنَافِعُ سودها از شیر و پشم و سواری و بار کردن إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام
برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ
الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرکوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
و مر هر کروهی را از اهل دیانت که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی
فرمودیم بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدایرا عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه
دادیم مر ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمهٔ چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده

ع

بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
یک خدایست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر ورا کردن نهید و قربان از شرک پاک ساز بید وَ
بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد فروتنان را یعنی آنکه سر را با تو سکار دارند ایمنت
فی منتهی سلی فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده از این
فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میکوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون
یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان
از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انواع عظمت جاودانی و خواهند که خودرا
پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیده هست از نظر بغیر وجه مقدس حضرت
قدیم بدوزند   دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد   از آتش عشق تو جان و دل
ما سوخته باد   پس بالحاح مطلوب مژده ده ایشانرا وَالصَّابِرِينَ و دیکر صبر کنندکان
را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه رسیده ایشانرا و میرسد از تکالیف حج وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و برپای
دارندکان نماز را و ادا کنندکان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم
ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه میکنند و در وجوه خیر صرف مینمایند بمصارف بسندیده
وَالْبُدْنَ و شتران و کاوان که برای هدی رانده آید جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم
آنها را یعنی کشتن آنها مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای دین خدای لَكُمْ
فِيهَا مر شما را در آنها خَيْرٌ نکوییست از منافع دینیه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید
نام خدایرا عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَافَّ در حالتیکه برپای ایستاده باشید و
شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی در وقت نحر کویند الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک والیک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند بر زمین
جُنُوبُهَا پهلوهای مذبوحات و روح ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید
از کوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویشی

دو نیز

قناعت کنند ومنتظر عطاء الله را وَالْمُعْتَرَّ وسوال کننده وخواهنده را در زاد المسیر آورده
که قانع فقیر متکدی است ومعتر درویش آفاقی كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر
ایشانرا سَخَّرْنَاهَا رام کردانیدیم مر ایشانرا باوجود قوت وعظم جثه لَكُمْ برای شما
تا میگیرید وی را ومی بندید ومی کشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید شما سپاس داری
کنند خدایرا بر نعمتهای او آورده اندکه اهل جاهلیه خون قربانها خود را بر دیوار
کعبه می مالیدند وآنرا سبب قرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همان
قاعده سابقه قاعده را بودکه دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق سبحانه ازان نهی
فرمود که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا کوشتهای قربانی که صدقه میدهید
وَلَا دِمَاؤُهَا ونه خونهای ایشان که وقت قربان میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ ولیکن میرسد
محل قبول وی التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ آنچه مصاحب است باآن پرهیزکاری شما که آن
تعظیم امر خداوندست وتقرب بدو بقربان پسندیده كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد
سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح یا
بایستگی بپاکی کنید خدایرا عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شمارا بطریق نحر ذبحها وکیفیت تقرب
بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ وبشارت ده نیکوکارانرا ببهشت یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ
يُدَافِعُ بدرستی که خدای باز دارد مشرکان را وفتنه ایشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا
از آنانکه کرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای
دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است كَفُورٍ
ناسپاس بر نعمت او که بعض انعام انعام بدیشان میدهد وبنام بتان قربان میکند در
اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست وزبان در آزار مؤمنان میکوشیدند وهر
ساعت یکی از اصحاب سر شکسته ودست بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایت مینمود
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم

جهت هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید واول آیتی که درین باب نازل شد این
بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند
کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده اند وجفای دشمنان
بسیار کشیده وحضرت بفتح طا میخوانند یعنی آنانکه کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری
دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بیاری دادن مظلومان که
اصحاب پیغامبر اند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج
نبودند بحقیقت وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه می گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای است وبیگانگی او اقرار
میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ واگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مؤمنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه
ویران کرده شدی بر استیلاء کافران بر اهل ملت صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ
وکلیساهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ وکنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ ومسجدهای
مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده می شود دران مساجد وگفته اند در
جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ وبدرستی که یاری
دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که
خدای تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالب است بر همه کس وهمه چیز که
را خواهد غلبه دهد خدای درین آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت وبدان
وفا کرد که اموال ودیار قیاصره واکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره
در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنانندکه برحمت شامل إِنْ مَكَّنَّاهُمْ
اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زکوة مال را

و دستگاه و اختیار بدهند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من

و نهاه

بجهت مساعدت بندکان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وبفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه
شرعا وعرفا اورا حسن کویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دارند از زشتی یعنی آنچه
اهل علم وعقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ ومر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها
یعنی سرانجام همه امور آن باشدکه او خواهد سلب دولت ومالها نمی میخواهد
وا کلش وباغ وحوض وجو میخواهد از حق همه کس حال نمی میخواهد آنست سرانجام
کار او میخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش
از ایشان دید مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح مر نوح را وَعَادٌ وگروه عاد هود را وَثَمُودُ
وگروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وگروه ابراهیم مر ابراهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ وگروه لوط
لوط را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واصحاب مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ وتکذیب کرده
شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ
پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر ناکرویدکانرا تا وقتی که اجال مقدره در آمد ثُمَّ
أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه وخسف
وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ
ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان ونعمت را بدل ساختم بمحنت و
زندگی را بهلاک وعمارت را بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ بس چندین دیه وشهر را که أَهْلَكْنَاهَا
ها هلاک کردیم ما آنرا وَهِيَ وحال آنکه اهل آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن
ظالم ومشرک بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ پس آن دیه افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای
خود یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاد پس دیوارها بران فرود آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ
وچند چاهی دست باز داشته که اهل آن هلاک شده اند وکسی نیست که بعمارت آن
پردازد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وچندان کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم

ثلثه

وقصر

در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان کوه بوده بحضرموت وقصر
بر قله آن کوه در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر کویند واصح
آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا وعلیه السلام با چهار هزار
کس از مؤمنان بدیار یمن آمد ودر بعضی از منازل آن ولایت موت بدو حاضر شد
واورا حضرموت نام نهادند واصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود
امیر ساختند ووزارت او بنحارب بن سواده دادند وبر سر این چاه که بئر معطله اشارت
بدآنست قرار کرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی
آغاز نهاده از دین آبا بر کشتند وخدای ایشانرا هلاک کرد وچاه ایشان معطل
لشکر ایشان خالی ماند ودر تیسیر آورده که پادشاه کافری بر مسلمان غضب
کرده خواست که او را بکشد وزیر بکریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان
کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می
آمد یکی از رجال الغیب بدیشان موضع چاه نشان کرد چون بکندند آب در غایت
لطافت وصفا ونهایت رقت وعذوبت بیرون آمد در شیرینی چون شیر شاخ نبات
وخوشی چون آب حیات ایشان آن چاه را کشاده کرده از پایان تا بالا خشتهای
زر ونقره برآوردند وبپرستش پروردگار مشغول کشتند بعد از مدتی شیطان
بصورت عجوزه صالحه بر آمد وزنانرا دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق
اشتغال کنند ودیکر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردانرا بوقت دوری
از ازواج با تیان بهایم فرمود وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد
حق سبحانه حنظله بن صفوانرا به پیغامبری بدیشان فرستاد بدو نکرویدند
آب ایشان غایب شد وبعد از وعده ایمان پیغامبر دعا فرمود آب باز آمد وهم فرمان
نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب بدیشان

می‌فرستم ایشان قصر مشید بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یواقیت و جواهر مرصع ساختند
بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند و جبرئیل علیه السلام
فرود آمده ایشان را با کوشک بر مبنی فرو برد و چاه ایشان مانده است و دود سیاه از آنجا
بیرون می‌آید و در آن ناله‌ی هالاک‌شدگان می‌شنوند افلم یسیروا آیا نرفتند و نمی
روند و سیر نمی‌کنند فی الارض در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در باب منکران
مشاهده کنند و عبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشان را قلوب یعقلون
دلها که تعقل کنند بها بآن چیزی که سبب استبصار دلها کرده‌ایم او آذان یسمعون
یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را فانها
پس قصه اینست که لا تعمی الابصار نابینا نمی‌شود دیدها چنین یعنی در مشاهده ایشان
خللی نیست همه چیز می‌بینند ولکن تعمی ولیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار
القلوب التی آن دلها که فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از
مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان نمی‌نگرند ٭ چشم دل بگشا به بین و انظار ٭ هر طرف آیات
قدرت آشکار ٭ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ٭ چشم سر در مغز هر چیزی رسید
ویستعجلونک و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی
تعجیل می‌نمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن یخلف الله و خلاف نخواهد کرد
خدای وعده وعده خود را در انزال عذاب که بدیشان فرمود وان یوما و بدرستی که
روزی از روزها شما عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند هزار سال است
مما تعدون از آنچه می‌شمرید یعنی نزدیک خدای یکروز و هزار سال برابر است زیرا که
حکم زمان جاری نیست پس وجود و عدم مهلت و تعجیل آن نزد او یکسانست هرگاه خواهد
عذاب فرستد و زمان استعجال و زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نکردد تا در نرسد وعده
هر کار که هست ٭ هر چند کسی سوی چاهی نرسد وکاین من قریة و چندین از دیهها

قوم تو

یعنی اهالی آن که بحض رحمت رهانیدیم املیت لها مهلت دادم اهل او را با تاخیر عذاب
وهی ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در آن ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود
که توبه کنند و یعنی باز گردند ثم اخذتها پس بگرفتیم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب
سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت در آخرت و اینجا نیز جزا خواهند
رسید قل یا ایها الناس بگوی ای آدمیان انما انا لکم چنین نیست که من شما را نذیر
بیم کننده ام مبین هویدا اظهار کننده آنچه بدان بیم میکنیم فالذین آمنوا پس
آنانکه گرویده‌اند بآنچه گرویدن بدان واجبست وعملوا الصالحات و کرده اند طاعتها
و نکوییها لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزش گناهان گذشته ورزق کریم
و روزی گرامی در حال یعنی روزی حلال و در جنت یا بهشت در آخرت والذین سعوا و آنانکه بشتافتند
فی آیاتنا در ابطال آیتها ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگانند بر عا بگمان
خود یعنی خواهند که اذعان کنند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود
اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ جهنمند در بعضی کتب قصه القاء شیطان
برانیت پیغامبر بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم
الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبر چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت
انوار جمال موکد الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است
آورده‌اند که چون سوره والنجم نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آنرا در
مسجد الحرام در جمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا تلقی نموده یاد گیرند
پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری
متوقف شد و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه بندگان قوم مرغان بلند پروازند
و امید بشفاعت ایشان می‌توان داشت کفار باستماع این کلام خوش دل شده پنداشتند

تا مردم ثانی
بتان
شتند که

مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وان الظالمین و بدرستی که
ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره
و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف دور و دراز دور از درستی و عناد بی پایان اند
ولیعلم الذین و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی
اهل دانش بدانند انه الحق آنکه قرآن حق ثابت است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را
مجال تصرف در آن نیست فیؤمنوا به پس ایمان بگروند آن فتخبت له قلوبهم دلهای ایشان و احکام آنرا قبول
کنند وان الله و بتحقیق خدای لهاد الذین آمنوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند
الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را
راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند ولا یزال الذین کفروا و همیشه
باشند آنانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه
کفار می‌گفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند
حتی تاتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است
یا بیاید بایشان ساعت ناگهان او یاتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب
روزی که نسل ایشان بر افتد یعنی روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از آن
روزی نخواهد بود الملک پادشاهی و فرمان دهی یومئذ لله آن روز مر خدای راست بی
مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست
در آن روز کر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها
منقطع و کمانها مرتفع گردد مالک الملک تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم فکند
و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین بصدمت لمن الملک الیوم درهم شکند همه را اخذ
اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد ٭ آن سر که میست افسر شاهی بکبر و ناز
روزی بر آستانه او خاک در شود و چون ملک ملک حقیقی ظاهر شود یحکم حکم کند

فتخبت پس نرم شود که آن قرآن
بغتة
رحمت و

حضرت رسالت بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سوره با حضرت با من منان سجده
کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و صورت حال عرض
آنحضرت رسانید دل مبارک پیغامبر از آن بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیه
خاطر سید عالم صلی الله علیه و سلم آیه فرستاد که وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک
پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبیی فرق میان رسول و نبی
آنکه رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم
علی نبینا و علیهما السلام دعوت میکرد و همچنین یوشع و شمعون و عیسی با رسول
داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل مر او را و دیگری را که مقید شرع سابق باشد
پس نبی عام تر است از رسول آنست که جمع کند معجزه با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر
رسول بود آنست که کتابی باو نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی برو
فرود آید و نبی آنکه او را خبری شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که
هیچ رسول و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند
شیطان فی امنیته نزدیک تلاوت و آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم شیطان که او را ابیض گویند همچنان آواز آنحضرت این کلمات برخواند و جمعی
گمان بردند که آن تلاوت پیغامبر است صلی الله علیه و سلم فینسخ الله پس زایل و باطل
کرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچه در افکنده بود شیطان از کلمات کفر ثم یحکم الله
پس ثابت کند خدای آیاته آیتها خود را که پیغامبر میخواند والله علیم و خدا داناست
باحوال مردمان حکیم حکم کننده است بدیشان لیجعل و القا کرد شیطان بوقت تلاوت
انبیا تا گرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچیزی را که القا میکند شیطان فتنة آزمایش
و ابتلایی للذین فی قلوبهم مر آنان را که در دلهای ایشان مرض بیماری شک و تردد است
یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران

سر الکافران

کسی بَیْنَهُمْ میان بندکان از مؤمن وکافر فَالَّذِینَ آمَنُوا پس آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملها شستوده کردند فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در بوستانها و نازهمت اند بی رنج محنت وَالَّذِینَ کَفَرُوا وآنانکه نکرویدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وتکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَئِکَ پس آن کروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِینٌ عذاب خوار کننده و رسوا ساز وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وآنانکه هجرت کردند وازدیار خود ببریدند فِی سَبِیلِ اللَّهِ در طاعت خدای وازبرای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَیَرْزُقَنَّهُمُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و علتی بود در تناول آن ونه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین گفتند یا رسول ما با جمع برادران در جهاد میرویم ایشان شهید میشوند وبعطیات الهی اختصاص می یابند و ما نمیریم وشهید نشویم حال ما چون باشد این آیه آمد که چون همه در سبیل الله هجرت کرده اند همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَیُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه ایشان را در آورد مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را با استقبال ایشان فرستد وبتعظیم تمام در بهشت در آورد وبدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ وبدرستی که الله داناست باحوال ایشان واعدای ایشان حَلِیمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قوم از مشرکان در آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند واهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا ماه محرم بگذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر ومنصور شدند واین آیت از آن خبر میدهد ذَلِکَ آنست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن وکافر وَمَنْ عَاقَبَ وهر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ

بمانند آنکه با او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبت میگویند ثُمَّ بُغِیَ پس ستم کرده شود عَلَیْهِ بر وی یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی ومنتقم است لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ تحقیق که خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده است مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور وصاحب تفسیر میفرماید که حکم آیه در میان جراحات است یعنی کسی را جراحتی کرده باشد دیگری او را باز اذای این جرح بمجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذَلِکَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای قادر است بآنکه چیزی را بچیزی درآورد کرداند واز آن جمله یُولِجُ اللَّیْلَ در می آرد شب را فِی النَّهَارِ در روز وساعات او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَیُولِجُ النَّهَارَ ودر می آرد روز را فِی اللَّیْلِ در شب وساعتها او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت شب می آرد وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنست که خدای سَمِیعٌ شنواست قول معاقب را بَصِیرٌ بیناست باحوال منتقم ذَلِکَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ وبجهت آنکه شما می پرستید و خدای میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل ومعدوم در حد ذات خود و در حقائق آورده که اوست موجود بذات خود ودیگران اگرچه موجودند بوجود ایشان بدو هست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعا وی باطله و بدین سبب سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که اصدق بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل ودر مثنوی معنوی فرموده این درین اوصاف دید احولست ور نه اول آخر آخر اولست کل شیء ما خلا الله باطل

ساختهٔ اوجاج خود را بعوج مغلوب را غالب

ان فضل الله غنیٌ حامدٌ ملک ملک اوست او خود مالکست وَإِنَّ اللَّهَ وبسبب آنکه خدای هُوَ الْغَنِیُّ اوست برتر از همه اشیا الْکَبِیرُ بزرگتر از نسبت شریک وهمتا أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی استفهام از برای تقریر است یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از برای از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس کشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افادهٔ بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی میشود هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز کشته بگیاه بعد از تیرگی وخشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِیفٌ لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان را نان روزی دهد خَبِیرٌ داناست بحال روزی ورزق لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِی الْأَرْضِ وآنچه در زمینها بود خالق ومالک همه اوست وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِیُّ اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِیدُ ستوده وستاینده یاستاینده وستایش بصفات وافعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی آنکه خدای سَخَّرَ لَکُمْ رام کرد برای شما مَا فِی الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی همه چه منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْکَ ومسخر کردانید مر شما را کشتی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ تا برود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او وَیُمْسِکُ السَّمَاءَ ونگاه میدارد خدای آسمانرا أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بفرمان او یعنی هرگاه حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بدرستی که خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ مهربان وبخشاینده است که ابواب منافع برایشان کشود وانواع مضار از ایشان دفع فرمود وَهُوَ الَّذِی أَحْیَاکُمْ واوست آنکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس بمیراند شما را در قیامت ثُمَّ یُحْیِیکُمْ پس از آن زنده کرداند شما را إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَکَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میکذارد لِکُلِّ أُمَّةٍ مر هر کروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَکًا معین ساختیم دین وشریعتی که بامر ما هُمْ نَاسِکُوهُ

ایشان بدین معتقدند فَلَا یُنَازِعُنَّکَ پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِی الْأَمْرِ در کار دین چه امر تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد در نور آفتاب چه جای نزاع است وَادْعُ وبخوان مردمان را إِلَى رَبِّکَ بتوحید وعبادت پروردگار خود إِنَّکَ بدرستی که تو لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِیمٍ هر آینه بر راستی راه راستی وَإِنْ جَادَلُوکَ واگر خصومت در زند با تو وجدال کنند وحال آنکه حق ظاهر شده وحجت لازم کشته فَقُلِ اللَّهُ پس بگو خدای أَعْلَمُ داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از عناد وجدال وبدان شما را جزا خواهد داد در زاد المسیر آورده که این آیت بآیهٔ سیف منسوخ است اللَّهُ یَحْکُمُ خدای حکم کند بَیْنَکُمْ میان مؤمنان از شما وکافران یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ در آنچه هستید شما که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در امر دین وحکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرد ومشرک را در درکات عقاب افکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاءِ میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات وَالْأَرْضِ وآنچه در زمین است از غرایب سفلیات وهیچ چیز بر وی پوشیده نیست إِنَّ ذَلِکَ بدرستی که آن آنچه در آسمان وارض باشد نوشته شده فِی کِتَابٍ در لوح محفوظ وآن نزدیک اوست إِنَّ ذَلِکَ بدرستی که علم همه اشیا عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ بر خدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست وَیَعْبُدُونَ ومی پرستند کفار مکه مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا نتوانند آفرینند مکس را با وجود ضعف جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا واگر اجتماع کنند واتفاق نمایند لَهُ برای آفریدن او وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ واگر برباید مکس از ایشان شَیْئًا چیزی را از طیب وعسل که بدان آلوده اند لَا یَسْتَنْقِذُوهُ نمی توانند رهانیدن یعنی باز نمی توانند ستد آنچیز را مِنْهُ از مکس رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل وخلوق می اندودند ودرهای بتخانه می بستند مکسان از روزن در آمده آنها را میخوردند وبعد از چند روز

دون الله بجز خدا

که از طیب و عسل بر آن بتان نهود شادی مینمودند که آلهه ما آنرا خورده حق سبحانه
از عجز و ضعف بتان خبر داد که بر آفریدن مگسی قادر نه اند و نه بر دفع ایشان از
خود ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از ایشان
ربوده وَالْمَطْلُوبُ و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از او استرداد کنند
یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم هر دو عاجزان که عاجزانرا
بنده اند جون نتد کاری نرهم شیء منده اند عجز و امکان لازم یکدیگر اند پس همه
خلقان هم عاجزتی اند قوت خواست و قوت آن اوست آن او معزاست و آن را خلق
آورده اند که مالک بن ضیف و کعب ابن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی
عالم را بشش روز آفریده مانده شد پس دو شنبه برای استراحت در پوست حق سبحانه
آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدا را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن
او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قوله آن که آیت
در شان مشرکان است میفرماید که ایشان خدا را چنانچه می باید ندانستند که بدو
شرک آوردند و جمادات را آلهه نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک حق
معرفة او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفت او راه نبردند زیرا که ورد باشی
ولا یحیطون به علما در حوالی بارگاه کبریا هیچ کسی را میگذار و نقیب هویة خود راه بر ورا
ما را دامنیدهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو
قدرا و جنا و ندا و بسر معرفت او در آن نبود میان او و ماسوای او هیچ نوع نسبتی
چیست تا در طریق معرفتش شروع تواند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است
مَا لِلتُّرَابِ و ربّ العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
لَقَوِیٌّ هر آینه توانا است بر خلق اشیا عَزِیْزٌ غالب است بر همه چیزها اللّٰهُ یَصْطَفِیْ
خدای بر می گزیند مِنَ الْمَلٰئِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند

میان وی و پیغامبران وحی برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ وی گزینند از آدم میان
پیغامبران تا خلق را دعوت کنند بوی اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بحقیق که خدا شنوا است مقالات پیغامبران
را در وقت تبلیغ بَصِیْرٌ بینا حالات او در رد و قبول دعوت یَعْلَمُ میداند خدا
مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه در پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه
از پس ایشان است یعنی کارها که خواهند کرد وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ
باز گردانیده شد کارها یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید اِرْكَعُوْا وَاسْجُدُوْا
رکوع و سجود کنید در نماز در اوائل اسلام در نماز همین قعود و قیام بود بدین آیت
رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع
و سجود که رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک در این آیت سجده نمی
کنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایمای کند بر آنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد
سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیث نیز آمده این سجده مختلف فیه
است و بمذهب امام شافعی رحمة الله سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ
قدس سره این را سجدة الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد از این مذکور میکرد حمل میکند
بر عبادت بسجود وَاعْبُدُوْا و بپرستید رَبَّكُمْ پروردگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و
بکنید نیکوی یعنی هر چه پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار
شوید تا بمقصد و مطلوب برسید وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید فِی اللّٰهِ در راه خدای در باری
خدا حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو ست
یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر اوی شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون کشتن آن
کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست و از نیست که امام قشیری قدس سره

فرموده که حق جهاد آنست که یکچشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه استد زیرا که از
این غافل بود و اعتماد بر خویشتن کرد و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت
بدینست هُوَ اجْتَبٰىكُمْ او خدا وند است که بر گزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ
و نساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی تنگ
بر شما فرا نگرفت در احکام دین تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد
چون قصر و تیمم و افطار مریض و مسافر پیروی کنید مِلَّةَ اَبِیْكُمْ اِبْرٰهِیْمَ کیش
پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بودند تغلیب
کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغامبر ما است صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر
امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِیْنَ خدای نام نهاد شما را مسلمانان
مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِیْ هٰذَا و در قرآن نیز یا ابراهیم نام کرد شما را
مسلمانان در زمان خود در دین دعای نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن
مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لك ملازم دین او باشید لِیَكُوْنَ الرَّسُوْلُ
تا باشد پیغامبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم روز قیامت شَهِیْدًا عَلَیْكُمْ
گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملة خلیل وَتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ و تا باشید
گواهان عَلَی النَّاسِ بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ
پس بگذارید نماز را جهة تعظیم امر خدا وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را برای شفقت
بر خلق خدا وَاعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در سلمی فرموده که
اعتصام بحبل الله امر عام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وثوقست بر
خدا و امر او و نواهی و اعتصام بالله خوی دلست از ماسوای الله حضرت الهی هُوَ مَوْلٰىكُمْ
اوست یار بندگان و متولی کار درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلٰی پس نیکو یار است او وَنِعْمَ
النَّصِیْرُ و نیکو مددگار است یاری میدهد پس شد و مددکاری گناهان بخشد یاری

Surat XXIII. The Believers. v. 118

از هجوی که از یاری در نمانند مدد کاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود از یاری خلق بگذار
مرد خدا یاری طلب آنجا که از دوری و فا کار تو تواند که بساند همه وقت دست تو تواند که
بگیرد همه جا سُوْرَةُ الْمُؤْمِنُوْنَ مائة و تسع عشر آیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود رسیدند مؤمنان اَلَّذِیْنَ
هُمْ آنانکه ایشان فِیْ صَلٰوتِهِمْ در نماز خود خٰشِعُوْنَ ترسکارانند چشم بر سجده گاه نهاده
و در دل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوقت
ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود و چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده میداشت و
در این باب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر در مکه معظم که در خانه
مکرمه باید نگریست و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست
واسطی فرموده که خشوع ادای نماز است صرفا لله بی ملاحظه اعراض و اعواض و در حقائق
مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکنده و دیده را از التفات بچپ
و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرآه او را در وی حضور باطن
آنکه خاطر و حواس را منع کند و بس مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته
و از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محقق فرموده است که اول از خود بیگانه
باید شد پس طالب وصول قرب یار باید گشت یا دیدن است از تو تا قیتی اول از خود
خویش را بیزار کن خوش بخور که هر دو عالم کیمو روز نرم مندی چون عطار کن
وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُوْنَ
اعراض کنندگانند امام قشیری فرموده که هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه
از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است و آنچه خدا نبود لغو است
و حقیقت آنست که لغو چیزیست از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آن
کسان که ایشان لِلزَّکٰوةِ مر زکوة واجب را از مال خود فٰعِلُوْنَ ادا کننده کانند

وکفته اند زکوة فطر یا صدقات تطوع وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ وآنانکه ایشان
مر فرجها آ خود را از حرام حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر شوهران
خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا آنانکه مالک شده اند ایشان را أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاه دارندگان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده
نیستند بشرط آنکه در حیض و نفاس و در روزه احرام نباشند فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید
بجای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان و کنیزکان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندگان
هُمُ الْعَادُونَ ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری
و آنکه استمتاع بیرکند هم ازین گروه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ
مر امانتهای خود را یعنی آنکه ایشان را بدان امین ساخته باشند از امانات و ودایع
خلق یا الحد امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها
را که با حق و خلق بندند رَاعُونَ رعایت کنندگانند یعنی نگاه داشتن آن قیام می نمایند
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت
می کنند یعنی بر آن مداومت نموده بشرایط و آداب آن در وقت ادا میفرمایند ذکر
صلوة در مبدا و منتهی این اوصاف که موجب فلاح مومنان است اشارت است
بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ
ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بریشان اطلاق توان کرد
الَّذِينَ آنانکه از روی استحقاق يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس
را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث
گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و در دوزخ منزلیست منازل مومنان
از دوزخ اضافه منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزلهای مومنان
افزایند و در زاد المسیر آورده آنکه بهشت را بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان

کو بیان آورند یعنی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت گردد نظر از دو جانب
بر جا نیکه کافران را بهشت از دو دیمانیکان شوند که باشد هُمْ ایشانکه وارثان
فردوس اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ جاوید مانندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده
مِنْ طِينٍ از گل یا آفریدیم آدمی را ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی
آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم
ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته چهل
روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار گوشت که بیک بار
نیم خاییده گوشت بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را
عِظَامًا استخوان بانکه محکم گردانیدیم او را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ
پس پوشیدیم استخوانها را لَحْمًا گوشتی یعنی بر وی بر آیانیدیم گوشت بعد از آن ستی
عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بود ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس پیدا آوردیم او را خَلْقًا آخَرَ
آفرینش دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود
یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر وی بگشادیم و از مقام
رضاع بمقام رسانیده بغذاها گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ
نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخیت رسانیدیم
فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ است خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکو نگارنده ترین نگارندگانست
ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و نجوم و سماوات و ارضین بیافرید و ذات
مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل
و تکریم انسانست بر در دوی لطف خدا آیة حسنت که تحریر کرده و فی المثنوی

افروخ چون زهره ان شمس الضحی ای گدای روی تو کل کوها تاج کرمناست بر فرق سرت
طوق اعطیناک آویز برت هم کوهها شنیده این آسمان که شنیده این آدمی پر عنان
احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای جان که بکریم قیمت آن ممتنع
من بسازم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل تفسیر گویند که چون درین آیه احوال بنی آدم در ترقی
از مقامی بمقامی بیان فرموده و ذات که او را زبانی که با دای حمد و ثنای که سزاوار درگاه
قدم باشد بر نواخته بود در ستایش ذات مقدس انجانب او نیابت نموده گفت فتبارک
الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما
لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی مآل شما آنست که خواهد کشید و عاقبت شربت مرگ از دست
ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُونَ
بر انگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم بر زبر
شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالای هفت طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای
فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ ازین مخلوق که آسمان است غَافِلِينَ
بیخبر که امر او را مهمل گذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع
آفریدگان غافل نیستیم بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو
فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن
دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین در ترتیبات
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که حق سبحانه پنج جوی از یک چشمه از چشمهای
بهشت بر بال جبرئیل نهاده فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر
بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و انهاری که در بهشت
در جبال نهاده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید
که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آب

و زایل ساختن آن لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم چنانچه بر انتقال آن قادر بودیم و گفته
اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام فرود آید و قرآن و
حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار جنت را باسمان برد از آن
بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای
شما بسبب این آب جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ بوستانها از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان
تخصیص این هر دو درخت بجهة اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است
و نخل و عنب در زمین حجاز از جمله دیار عرب بیشتر می باشد لَكُمْ فِيهَا
فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ مر شما راست درین بوستانها میوهها بسیار بغیر رطب و عنب وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن میخورید یا مالابد
معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی
که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام
میان مصر و ایله گویند اول درختی که بعد از طوفان بر رست این درخت بود
یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی لِلْآكِلِينَ
مر خورندگان را یعنی درخت زیتون که جامع است دهنیة و صبغیة را هم بدان
روغن چراغ توان فروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ
و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً
چیزی که بدان اعتبار گیرید و بر قدرت الهی استدلال نمایید نُسْقِيكُمْ می آشا
مانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ
فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را
سوار می شوید و برخی را بار می کنید و از بعضی نتاج می ستانید و از پشم و موی
ایشان بهره می گیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت

ایشان تناول مینمایید تا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر ایشان
یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ برداشته
میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی
دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدا را پرستش کنید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی
که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی که بپرستید
و العبادت غیرا و میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه
نگرویده اند مِن قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر
اصاغر را بدین و دعوت نوح علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر
نموده گفتند مَا هَٰذَا نیست این کس که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر آدمی
مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی
جوید بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای رسولی به بنی آدم فرستد لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را
تا مرسل الیهم ممیز بودی مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنودیم این را که آدمی رسول
خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که نخست بوده اند
و این سخن را از فرط عناد گفتند تا زمان ادریس علی نبینا و علیه السلام و میان
ایشان مدت مدید گذشته بود و نشنیده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغامبری
بوده إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی دیوانگی هست که او چنین
ناشی و انسی که بشریت قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید وی را و چشم دارید
حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی اندک یعنی صبر کنید که اندک وقت را بمیرد و از وی باز رهیم
یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ گفت نوح علیه

یعزورا
یرید

بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انصُرْنِي ای پرور
دگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما
وَوَحْيِنَا و بوحی ما بتو در ساختن آن فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن
بر کشتی تا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بر قبتی که زن نوح نان می پزد
از میان آتش آب بر آید فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآور در کشتی مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر صنف
از حیوانات که جفت یکدیگر باشند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که
کشتی در دنیا بر مگر آنها را که میزایند و بیضه می نهند وَأَهْلَكَ و درآور در کشتی
کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان إِلَّا مَن مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ
بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مراینک
پسر و یک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ پس چون بوقت ظهور عذاب بر آمدی تو
وَمَن مَّعَكَ و آن کس که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی و روان بشوی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس
تو همه ستایشها مر خدای را الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از جفای
ستمکاران یعنی مشرکان وَقُل و بگو در وقت نشستن در کشتی رَّبِّ أَنزِلْنِي ای پروردگار من
فرود آر مرا مُنزَلًا مُّبَارَكًا بمنزل با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنان و حفص
منزلا میخواند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آوردن را فرود آوردنی وَأَنتَ خَيْرُ
الْمُنزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک قول آنست که امر بدین
دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج این دعا زبر ده
سلمی از عطا نقل میکند که منازل مبارک آن منزل است که در آن از هواجس نفسانی و وساوس

من

شیطانی ایمن باشد و آثار قرب احوال قدس بدان نازل باشد هر کجا پرتوی جمال ...
برکت آن منزل همه منازل افزون تر ... در منزلی که دوری یاری رسیده باشد
یا در های خاکش دایم مرجانی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و آنچه
با قوم او کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وَإِن كُنَّا و بدرستی که
بودیم ما لَمُبْتَلِينَ آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده
همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر کردد ثُمَّ أَنشَأْنَا پس بیافریدیم
مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ از پس قوم نوح گروه دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا
فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِّنْهُمْ پیغامبر از ایشان که هود
بود یا صالح علیه السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه
بپرستید خدای را مَا لَكُم نیست شما را مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی که استحقاق پرستش
داشته باشد مگر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی کنید از عذاب او یعنی پرهیز ید از
عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال منمایید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه بزرگان مِن
قَوْمِهِ از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ
و دروغ شمردند دیدن قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ
و نعمت داده بودیم ایشان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد
یعنی گفتند کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند یعنی
مَا هَٰذَا نیست این رسول که بحق دعوت میکند إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر آدمی مثل شما در صفات
و لوازم بشریت يَأْكُلُ میخورد مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ از آنچه شما میخورید وَيَشْرَبُ و می
آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی
بودی بایستی که متصف بصفات ملک بودی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ أَطَعْتُم
و اگر فرمان برید شما او امر و نواهی بَشَرًا مِّثْلَكُمْ آدمی را که مانند شماست إِنَّكُمْ

بدرستی که شما آنگاه إِذًا لَّخَاسِرُونَ زیان زدگانید که خود را مأمور و متبع مثل خود
میسازید أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد شما را این پیغامبر أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ بدانکه
شما چون بمیرید و کهنه شوید وَكُنتُمْ تُرَابًا و باشید خاک وَعِظَامًا و استخوانی
چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی أَنَّكُم بدرستی که شما مُّخْرَجُونَ بیرون
آورده شده گانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ چه دور است و دور است لِمَا تُوعَدُونَ
آنچه وعده داده می شوید از بعث و حشر یعنی هرگز نباشد إِنْ هِيَ نیست این بود زندگی
إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا نَمُوتُ می میریم وَنَحْيَا و زنده میشویم یعنی
یکی از ما می زاید و یکی می میرد وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمَبْعُوثِينَ برانگیختگان و زنده شدگان
بعد از مرگ إِنْ هُوَ نیست هود یا صالح إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ مگر مردی که برمی بندد عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغ می گوید مرا فرستاده اند بشما و شما را بعد از مرگ
زنده خواهند کرد وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما مر این مرد را بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان در آنچه خبر
میدهد قَالَ گفت پیغامبر بود از استماع این قول و یأس او از ایمان قوم رَبِّ انصُرْنِي
ای خدا وند من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب کردان بعذاب بِمَا كَذَّبُونِ
بسبب آنکه مرا تکذیب نمودند قَالَ گفت خدای عَمَّا قَلِيلٍ از زمان قلیل یعنی وقت اندک
لَّيُصْبِحُنَّ گردند کافران و مکذبان نَادِمِينَ پشیمانان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس بگرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریاد عظیم کرد که از هیبت آن ایشان
شکافت و بمردند و جمعی که ایشان را قوم ثمود گفته دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه
مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده مکویند در سوره اعراف و هود و شعرا
بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد آورده و اینجا نیز همان قرینه عاد مینماید و بر
تقدیر هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشان را
بِالْحَقِّ بحکم قضا ما و وعده صادق ما یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ پس

نحن
صیحه

کردانیدیم ایشانرا غُثَاءً چون خاشاک آب آورده که یعنی هلاک کردیم ونابود ساختیم
چون خس وخاشاک که سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه کردد فَبُعْدًا پس
دوری است لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر کروه ستمکارانرا ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از
پس ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنها دیگررا یعنی بیافریدیم اهلی راچون قوم لوط وشعیب
علیهما السلام مَا تَسْبِقُ پیشی نتوانستند کرفت مِنْ أُمَّةٍ هیچ کروهی أَجَلَهَا وقت
عذابی راکه جهة ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ونه باز پس مانند ازان
ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما رُسُلَنَا فرستادکان خودرا تَتْرَا یکی در پی دیگری یعنی
در عقب یکی كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً هرکاه آمد بکروهی رَسُولُهَا پیغامبران کروه كَذَّبُوهُ تکذیب
کردند اورا وآنچه کفت از توحید ونبوت وبعث وحشر دروغ پنداشتند وبتقلید
پدران وکثرت عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا پس از
پی درآوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی را هلاک کردن یعنی هیچ کدام مهلت ندادیم
وآخرین راچون اولین متعاقب کردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ وساختیم ایشانرا أَحَادِيثَ
سخنان یعنی عبرت کردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند وبدان مثل
زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایت باقی نماند که مردم افسانه وار میکویند
واکر شخصی نیکو از ایشان بماندی به بودی. بزرکی کفته شعر تفنی وتبقی عنک احدوثة
فاجهد ان تحسن احدوثنا ٭ ودر ترجمه آن فرموده اند ٭ پس از تو این عین چون
فسانه خواهد ماند ٭ دران بکوش که نیکو افسانه بماند فَبُعْدًا دوری باد از رحمت
حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر کروهی را که نمیکروند وتصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا
مُوسَى پس فرستادیم ما موسی را وَأَخَاهُ هَارُونَ وبرادر او هارون را بِآيَاتِنَا
بمعجزها وپیغامهای ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد اورا
بجهة آنکه اقوی معجزات موسی علیه السلام آن بود چند معجزه دیکر چون فرو بردن جادو

وشکافتن دریا وروان شدن آب از سنک تعلق بوی داشت پس موسی وبرادر
اوهارون راعلی نبینا وعلیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
بسوی فرعون وقوم اوالی ایشان پیغام ما رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشیدند
قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغامبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ وبودند کروه کردن کش
برمردمان بقهر وغلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس کفتند آیا ایمان آریم وتصدیق کنیم لِبَشَرَيْنِ
مِثْلِنَا مرد وآدمی راکه مانند ما اند در صفتها بشریت وَقَوْمُهُمَا وحال آنکه کروه ایشان یعنی بنی
اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ ما راپرستندکانند یعنی درفرمان ما اند چون بندکان مرخواجکانرا
ودر بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند واو کوساله را فَكَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون را فَكَانُوا پس کشتند بسبب
آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدکان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ
آتَيْنَا وبدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریه بعد از هلاک فرعون وقوم او
لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ
مَرْيَمَ وساختیم قصه پسر مریم عیسی را وَأُمَّهُ ومادر اورا آيَةً نشانه بر قدرت ما عیسی را
آیتی ساختیم باستدلال پسر را بآنکه در مهد سخن کفت ومادر را بآنکه بی مساس
بشری حامله بپسری شد وَآوَيْنَاهُمَا وجای دادیم مادر وپسر را وقتی که از یهود فرار
کردند وباز آوردیم إِلَى رَبْوَةٍ بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله
یا فلسطین یا مصر وربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که
بر وی آرام توان کرفت وَمَعِينٍ وخداوند آب ظاهر در کشاف از ابوهریره نقل می
کند که ملازم کیرید این رمله را که فلسطین ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده
آورده اند که مریم با پسر خود وپسر عم خود یوسف ابن ماثان دوازده سال در آن
موضع بسر بردند طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی بود که مادر رشته می فروخت

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطابست با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید كُلُوا مِنَ
الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه وحلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا وبکنید کارهای ستوده در
قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که آن نتیجه اینست
حضرت شیخ الاسلام فرموده که لقمه تخمست وعمل [illegible] در مناهج
آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت واستقامت شرع که
میزان وحدت دران سرایت کرده پس هرکه آنرا تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع
بآن غذا همراهست در نفس وهمه اعضا پیدا آید وآن هنکام در ادای عبادت نرم
ومنقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است وهرچه شرع
آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه وپوشیده است حکم انحراف ومخالفت شرع با
غذا است واکر همه یک لقمه بود همراه باشد وحینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس
واعضا سرایت کند واثار عصیان وطغیان وارتکاب مناهی ومباشرت اخلاق ذمیم
بظهور رسد ودر حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار
فرموده است شعر دست دل از زمزم وکوثر بشوی ٭ آب از سرچشمه تقوی بجوی
لقمه که در اصل نباشد حلال ٭ در نفزاید مرد مکر در ضلال ٭ قطره باران تو چون صاف نیست
کوهر دریای تو شفاف نیست ٭ وکفته اند یا ایها الرسل خطابست با جمیع انبیا
در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه اند بلکه بدان معنی که هریک از ایشان در
زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و
بعضی برانند که خطاب با حضرت پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم واورا بنام همه
پیغامبران خوانده زیرا که سید همه اوست وذات معلای او جامع فضایل وکما
لات کمال همه بوده او وقد جمع الحسن فیک المفاخرا ٭ آنچه خوبان همه دارند تو
تنها داری ٭ ودر موضع آورده که خطاب با آنحضرت میفرماید که امت علی هست را بکو که

حلال خورید وعمل صالح کنند إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما
میکنید عَلِيمٌ دانا ام وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ وبدرستی که اینست ملت شما ای
رسل أُمَّةً وَاحِدَةً ملت یکانه در عقاید واصول شرایع یا جماعت شما ای محمد
جماعتی متحد اند متفق بر ایمان وتوحید وَأَنَا رَبُّكُمْ ومن آفریدکار شمام
فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه فَتَقَطَّعُوا پس ببریدند وساختند
اهل کتاب أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خودرا در میان یکدیکر زُبُرًا پارها یعنی کروه کروه
کروه شدند واختلاف کردند كُلُّ حِزْبٍ هر کروه از ایشان بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه
نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادان وخرم اند واعتقاد کرده که حق آنست
فَذَرْهُمْ پس بکذار ای محمد کافران مکه را فِي غَمْرَتِهِمْ در کرداب غفلت وضلالت
ایشان حَتَّى حِينٍ تا هنکامی که کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند
مشرکان مکه أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ آنکه آنچه عطا میدهیم ایشانرا ومدد میکنیم بِهِ بآنچیز
مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال وپسران نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم برای ایشان بآنچیز
فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها کمان می برند که امداد ایشانرا بمال وفرزند مسارعت
است از ما برای ایشان در نیکویی واعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش
آن بایشان نیکویی کنیم بَلْ نه چنین است که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمیدانند که
امداد استدراجست نه مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِينَ هُمْ بدرستی که آنانکه ایشان
مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدکار خود مُشْفِقُونَ ترسانند عذاب را خشیه کفت
حد آن سبب اینست وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار
خود که قرآن است یا دلایل قدرت يُؤْمِنُونَ میکروند وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان
بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ شرک نمی آرند نه شرک جلی نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ
وآنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات وزکوة وتوسل مینمایند بخیرات

حق بانواع خیرات ومبرات وقلوبهم وجلة انهم ودلهای ایشان ترسانست
که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد وسید استادنکه … ایشان الی ربهم راجعون
بپروردگار خود بازگردندگانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند یسار
عون میشتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دینیه اعمال صالحه …
کما قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها سابقون وایشان بسوی
آخرت سابقون … سابقند بر همه مردم … طاعت یا بجهول
ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا وتکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بحسب
او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب ونزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق
بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در آن نوشته نیست یا نزد ماست نامه
اعمال هر کسی که گواهی دهند بر کردار هر کس وهم وایشانکه عاملانند لا یظلمون
ستمدیده نخواهند شد یا فزونی عقاب یا نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی
غمرة در غفلت وحیرت است من هذا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب یا از قرآن
ولهم اعمال ومر ایشانراست عملهای ناپاک وخطاها من دون ذلک بجز این
خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد است که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هم لها
ایشان مر آنرا عاملون کنندگانند بسبب قضا ولا راد لقضائه وایشان در غفلت
ومعصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی بگیریم مترفیهم متنعمان ایشان را
بالعذاب بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون آنگاه ایشان فریاد برکشند واستغاثه
کنند وما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز وطمع فریادرسی منمایید انکم
منا بدرستی که شما از جهة ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یعنی از عذاب ما
ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که
در هر وقت تتلی علیکم خوانده می شود بر شما فکنتم پس هستید از شنیدن آن علی

اعقابکم

اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز می گردید یعنی رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید
مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم می نمایید به بحرم مکه
ومیگویید ما اهل حرمیم یا استکبار میکنید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب
تهجرون هذیان میگویید یا میگذارید قرآن را یا پیغامبر را یا خانه را که در حوالی آن
فسانه میگویید و بد وی ناز میکنید وطواف نمیکنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنند
در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم یا آمد
بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین بپدران
پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از کتاب و پیغامبر خبر نداریم نه چنانست نوح
و ابراهیم علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان
برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا یا
نشناختند رسولهم پیغامبر خود را بامانت و راستی و حلم و وقار و کرم و مروت
و نیکویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را منکرون منکران
و ناشناسندگان اند یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغامبر را تا انکار کنند
و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او را نمیدانیم ام یقولون یا میگویند به جنة
در وی دیوانگیست که این سخن را وحساب ندارند بل نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه جاءهم آمد محمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست
واکثرهم و بیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست
… برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم نمیگروند نه از کراهت حق ولو
اتبع الحق واگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای ایشانرا در صور الهه را
یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض هر آینه تباه و ناچیز
شدندی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس

وجن وجز آن چنانچه دیگر گوید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی بشرک منقلب شدی
حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدی
بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا پند یا عزت
وصیت شرف ایشان در آنست فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه
سبب بزرگی خود در دنیی و آخرت معرضون روی گردانندگانند ام تسألهم یا آنکه
تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دا
رند برسالت فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که در دنیی و عقبی است خیر
بهترست تا از مزد ایشان وهو وخدای خیر الرازقین بهترین روزی رسانانست
وانک لتدعوهم وبدرستی که تو میخوانی ایشان را بی مزد الی صراط مستقیم براه
راست که دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون وبدرستی که آنانکه نمی گروند بالآخرة
بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات آن عن الصراط از راه راست لناکبون گروندگانند
ومیل کنندگان بر بیابان گمراهی ولو رحمناهم واگر ما بخشایش بریشان وکشفنا ببردیم
ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط که بریشان غلبه کرده
للجوا هر آینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میروند
و تردد مینمایند یعنی گر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی … و عناد کفر
و تکذیب خواهند بود … ستیزندگی کار در بود و … ستیزنده دادشمنی با حق داست
آورده اند که چون مرد قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند
ابوسفیان بمدینه آمده با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت تو گمان می بری که
رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعا تو در مانده پدران ایشان را بشمشیر کشتی
و فرزندان را بآتش گرسنگی حق سبحانه آیة فرستاد ولقد اخذناهم وبدرستی که
فرا گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی

نکردند

نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه
همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم برایشان
بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت آن
از قتل و اسیری بیشتر است اذا هم آنجا ایشان فیه در آن عذاب مبلسون
ناامیدان و فرو ماندگان و سرگردانانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب
عاطفت و مرحمت مینمایند وهو الذی انشأ و اوست آنکه پیدا کرد لکم السمع
برای شما گوشها تا می شنوید بدان شنودنیها والابصار و دیدها تا می بینید بدان
دیدنیها والافئدة و دلها تا تفکر میکنید بآن و استدلال مینمایید و شما قلیلا ما
تشکرون اندکی را شکری گذارید چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این
آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم و اوست
آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون و بسوی
او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وهو الذی یحیی
و اوست آنکه زنده میکند ویمیت و می میراند وله اختلاف اللیل والنهار و مر او راست
یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را
افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده
و بعث نیز از آن جمله است چه حیی را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا
انکار آن میکنید کفار مکه تعقل نکردند بل قالوا بلکه گفتند از نفس و تقلید مثل ما
قال الاولون مانند آنانکه گفته بودند از کفار پیشین قالوا گفتند أإذا متنا
آیا چون بمیریم وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانی خالی گشته أإنا لمبعوثون
آیا ما برانگیختگان شویم استفهام انکار است و تکرار او برای تاکید آن یعنی چون خاک
کردیم حشر و بعث چگونه بما را باید لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شدیم ما

وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَذَا این بعث را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدران
ما را بوعدهٔ حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد إِنْ هَذَا نیست این
قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهٔ پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته
اند و بگذاشته قُلْ بگو ای محمد مر این منکران که لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا
و آنچه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید
مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند
در جواب تو که زمین و آنچه در وی است لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف
بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند
قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسی که اولا قادر باشد بر
آفریدن اهل زمین ثانیا از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر بار
که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت
بشکل عجیب و هیات غریب وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ
که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش
عظیم لِلَّهِ مر خدایراست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمی کنید
از شرک بنسبت چنین خالق و از مخلوقات او را شریک میسازید قُلْ مَنْ
بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار است مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
پادشاهی همه چیزها و در موضع گوید منفعت و مضرت همه چیزها یا خزاین وَهُوَ
يُجِيرُ و او زنهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود
هر که را خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب
او ایمن گرداند و در پناه دارد و زنهار گیرد جواب گوید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود بود که گویند این صفتها که گفتی لِلَّهِ

مر خدایرا

که ره روان راه دیگر رفته اند
بی نشان من بکجا میروی

مر خدایراست که مالک الملک و مجیر بندگان است قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب
یافته می شوید و چگونه از راه حق بر میگردید و باز چه طریق در توحید و نظام
دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته بکجا میروید ای که نفس هوا میروی
راه اینست خطا میروی منزل مقصود در آنجا نیست پس تو ازین سوی بکجا میروی
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در انکار تکذیب این قول مکذب را
در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای
هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک
او بود چه اگر او را شریک باشد هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد إِذًا آنگاه مر
لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آنرا که آفریده بود و در آن مستقل باشد
پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر
و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با
او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدای بودی و هر یکی قصد
مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب
میان ایشان پدید آمدی خلل در احوال ملک دیدی معلوم معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه بر
تری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و باجماع و استقرا
معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست
خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَى پس بزرگتر و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه شریک می گیرند برای او پس در اخبار حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از نزول عذاب بر مشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ

عَالِمُ

رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر بنمائی مرا یعنی شاید بمن نمائی مَا يُوعَدُونَ
آنچه وعده داده شده کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار
من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان
مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است با تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند بود که
به نیکان هم برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وَإِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلَى أَنْ
نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده داده ایم از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه
توانائیم اما تاخیری که در آن میرود بسبب آنست که اعقاب ایشان ایمان خواهند
آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ بدی را
حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه و سلم از مکارم اخلاق با تم و اکمل و اشرف و اجمل
آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو جنایت از سر گناه
مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا درگذر جهل سفهاء را از ایشان
بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با می فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را
بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری فرموده که دفع کن جفا را
بوفا یا اشارت نفس را بشاهد قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را
بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم
در طی گشت تیه حوادث الالتجاء بملک قدم دان بیک گام در آن قلزم نور شو غوطه زن
ز ن شو از خویشتن غلط کن خان پی راه کی کن بکی جی سوای الله والله زور
و باطل نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف می کنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه
صفت ما میکنند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بگو ای پروردگار من أَعُوذُ بِكَ
پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت
و معصیت است یا از در انداختن مردمان را بفریب و غرور در مهالک و معارک

و اعوذ بک

پروردگار

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای آفریدگار من أَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد
من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج
رسانند حَتَّى إِذَا جَاءَ متعلق است بیصفون یعنی کفار مرا و نعتاین سته بدی وصف
میکنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرگ و بکسر پی خود دانا گردد و
معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ بگوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ
ای آفریدگار من باز گردانید مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی آورده
با جمعی از مفسران که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب استغاثه مینماید
با خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع مینماید بملک که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید که
بکنم صَالِحًا عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آن چیزی که بگذاشته ام که ایمان است یعنی
ایمان آورم و در آن عمل صالح کنم كَلَّا نه چنین است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز
گردانند إِنَّهَا بدرستی که در خواست او كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطهٔ غلبهٔ حسرت بدو
هُوَ قَائِلُهَا او گویندهٔ آنست وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست
میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در آن خواهند بود إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا وقتی که
بر انگیخته شوند از آن فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس چون دمیده شود در صور یعنی نفخهٔ ثانی
یا ثالثه که نفخهٔ حیات و قیامت قایم گردد فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد
میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقهٔ نسبت منقطع گردد و هیچ نفعی بهیچ
کس خویشی و شفقتی نباشد يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ یا نسبتی که
صحیح آن اکرمکم عند الله اتقیکم وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی
فتحی نپرسد از شغول حال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن از حال
یکدیگر بپرسند قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که
گران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولَئِكَ پس آن گروه

نسبت
امروز بآن مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود در روز
صح

هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان به درجات وَمَنْ خَفَّتْ و
هرکه سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانها او یعنی آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان
و منافقان فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای
خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بر داده اند و استعداد حصول کمال را بطلب آرزوهای
نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و سر ایشان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ
جاوید ماندگانند تَلْفَحُ می سوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ روی های ایشان را آتش وَهُمْ فِيهَا
و ایشان در آن آتش كَالِحُونَ ترش رویان با انشمار احتراق زشت رویانند و
ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت
روایت میکند که بریان کند روی های کافران را آتش دوزخ بشوجهد لب زبرین او تا
بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف و در موضح آورده که مسافت میان
شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای
من یعنی قرآن در دنیا تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید
که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای
پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته
بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست
بر ما وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمرهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما
بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس
اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم لاجرم که
دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید خدای اخْسَئُوا خاموش باشید فِيهَا در دوزخ
وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگویید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب از شما
بر نمیدارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی

درویشان صحابه چون عمار و بلال و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم پرستنده يَقُولُونَ
رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویدیم بحق فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا
ببخش ما را وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن
درویشان را سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که او را تخریه کنند و افسوس دارند یعنی او آنست
با ایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی
فرط اشتغال شما بتخریهٔ ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَ
كُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید از روی تکبر و تعظیم
خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا دهم ایشان را
امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و تخریهٔ شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ
که بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان بمطلوب رسیدن
است قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ
کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم
بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ
داشتید عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بودید و در زمین
مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره
از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش
کرده باشند که مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعض روزی بوده و ما
بیش از این نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده لبث ما را از شمارندگان
یعنی از ملائکه که حفظهٔ اعمار و انفاس بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ
درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت بایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر که
بدرستی که شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است

أَفَحَسِبْتُمْ آیا پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه شما را آفریده ایم عَبَثًا
ببازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ باز نگردید برای
مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار شما مقرر کرده ام
در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد
و خدای ما را بدان نیافریده و امر فرموده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی این
آیت میخواند فرمود نه خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و
از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه
برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه وسلم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف
جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع اید ° هفت‌اند و چهار کم بود تا خشند
خاص پی مکان ساختند ° اوست شه و آدمیان جمله خیل ° اصل وی و جمله عالم طفیل
در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما
سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر
محبت باشند و در بعض کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا برای شما آفریدم
و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا بخاطر عام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره
ای ظهور تو بکلی نور نور ° گنج مخفی از تو آمد در ظهور ° گنج مخفی بد ز پری چاک کرد ° خاک را تابان
تر از افلاک کرد ° گنج مخفی بد ز پری جوش کرد ° خاک را سلطان اطلس پوش کرد ° خویش را نشناخت
مسکین آدمی ° از فزونی آمد و شد در کمی ° خویشتن را آدمی ارزان فروخت °
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ° و علامت عقل و تدبیرات هوش ° تو چرا خویش را
ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای و دور تر از آنکه عبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ
پادشاه بسزا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که گویست خیرات و برکات او نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ و

و هرکه بخواند یعنی پرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بی إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ
هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بپرستیدن آن فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب
عمل آنکس و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او پاداش
خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند کافران وَقُلْ رَبِّ
اغْفِرْ و بگو ای آفریدگار من بیامرز امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و ایشان برحمت
واسعهٔ خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحمت کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره
قد افلح و آخر آن گنجی است از گنجهای عرش الهی سبحانه و تعالی

سورة النور ستون و اربع آیة بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم
قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و گردیم بر شما احکامی که درو است
وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتها روشن از حدود و احکام
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بدو بپرهیزید و از جملهٔ حکمها آنست
الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای ائمه و حکام
كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص است بآنانکه
محصن نباشند چه حد محصن رجم است در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان
حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله
شرط نمیکند غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا میفرماید و امام مالک
و امام احمد رحمهما الله در نفی یکسال با امام شافعی متفقند چه حدیث درین باب وارد شده
که مایهٔ جلد و تغریب جلا عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب نزد امام اعظم
بهمین آیه منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ
مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی بخشایید و تعطیل حد مکنید و در
ضرب مسامحت منمایید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

بخدای بد وز قیامت جهایمان بخدای اقتضای جد وجهد میکند در اقامت
حدود وَلْيَشْهَدْ وباید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن دو کس
یعنی زنا اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان
تا تشهیر ایشان حاصل شود وآن تفضیح مانع گردد از معاودت مثل آن عمل
بقول امام مالک وامام شافعی رحمهما الله از چهار کس که بعدد شهود زنا اند
کمتر نباید وبقول ایمه دیگر یک کس کفایت است وقتاده گفته نیز گفته اند در اسباب
نزول آورده اند ابن عمر رضی الله عنهما که ام مهزول که یکی از صاحب زانیات بود
در خرابات نشسته نفقه میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت انجمن را بتمام کفایت
کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد
حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد الزَّانِي مرد زنا کننده
لَا يَنْكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده چه غالب آن
کو امیل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ وزن بدکار لَا يَنْكِحُهَا در نکاح نیارد
اورا إِلَّا زَانٍ مگر مرد بدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده هر کس هر چه کرد بار بلبل بباغ
رفت وزاغ سوی خار زار در تبیان آورده که بعضی از یهود یا مشرکان مدینه در پیش
معاصی نشسته هر یک بر در خانه رایتی نصب کرده اند ومردم را بخود دعوت می کردندی
واجرت گرفتندی طایفه مهاجرین که مسکن وعشیره نداشتند از تنگ دستی وپریشان
حالی می گردانیدند در طمع کردند که ایشان را بنکاح در آورده ونفقه ایشان گرفته
بعادت اهل جاهلیه معاش کنند حق سبحانه منع کرد وفرمود وَحُرِّمَ وحرام کرده شد
ذَلِكَ تزویج بنفقه عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام
بوده وآنکه الایامی منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ وآنانکه نسبت کنند زنان محصنه را
بزنا محصن نیز در وی داخل است واحصان اینجا حریت وبلوغ واسلام وعقل وعفت از زنا

وآنانکه

وآنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ
يَأْتُوا وبیارند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ
مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را
ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه ودر قذف که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن
را بود تعزیر است وحد قذف از حد زنا وحد شرب اخفست زیرا که حد زنا بقرآن
ثابت شده چنانچه گذشت وحد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم وسبب قذف محتمل
مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ وقبول مکنید از ایشان که قذف کردند وگواه نیاوردند
وتازیانه خوردند شَهَادَةً گواهی را در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر وگفته اند تا بوقت
توبه وَأُولَئِكَ وآن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان
حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این قذف
ودیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا واصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم
فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم وامام مالک رحمهما الله مؤبد
باشد ونزد امام شافعی وامام احمد رحمهما الله رد شهادت وتفسیق هر دو باطل فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگانست رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان
آورده اند که بعد نزول این آیت عاصم ابن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید که مردی
بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت
خود فارغ شده رفته است اگر بی گواه سخنی میگوید هشتاد تازیانه میزنندش ورد شهادت
بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده
عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او را رسیده گفت ای عاصم شریک سحما را با شکم زن
خود خفته دیدم عاصم گفت وای بلا مبتلا شدم بدآنچه پرسیدم پس بازگشته بعرض حضرت
رسالت رسانید حضرت خوله را طلبیده از وی پرسید انکار کرد وآیت لعان نازل شد که

در سهم فسق

همی

صراحت

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ وآنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ ونباشد
ایشان را گواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن
یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی
شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن وهر گواهی مر کدام کند
بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ وگواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر او
إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از دروغ گویان در ان رمی لعان مرد بدین گونه است
که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم این زن را
بدان ونوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را
وهر نوبت اشارت بدان زن کند وحکم این لعان آنست حد قذف از مرد
ساقط شود ومیان زن ومرد تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام اعظم
وفرقت فسخ بقول امام شافعی وحد زنا بر زن ثابت گردد بقول شافعی
اگر نکول کند از لعان وبمذهب امام اعظم او را حبس کنند وَيَدْرَأُ ودفع کند
وباز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از وی حبس یا حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ چهار گواهی عدل بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ است
از دروغ گویانست در آنچه رمی کرده مرا بآن وَالْخَامِسَةَ وگواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ
آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد آن مرد از راست
گویان در روی لعان زن آنست چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ
گوی است در آنچه مرا بدان رمی کرده ونوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست
باشد این مرد در رمی وهر بار اشارت بمرد کند ودر موضح آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیگر عویمر وخوله را طلبید وبدین نوع مذکور مرد
وزن هر دو گواهی دادند ونزدیک ذکر لعنت وغضب گفت حضرت رسالت آمین گفت وقوم

فسخ

ودران

بران اتفاق کردند وجمعی مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ واگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او
وَأَنَّ اللَّهَ وآنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده است در
حدود واحکام هر آینه شما را فضیحت کردی در دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی
وگویند اگر نه فضل خدای ورحمت او بودی بتأخیر عقوبت شما هلاک میشدید واگر
فضل فرمودی باقامت زواجر ونهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی ومردم یکدیگر
را هلاک کردندی واگر نه خدای بخشودی بر شما بقبول توبه در بادیه نومیدی سر
گردان می شدید پس شما را بمدد توفیق توبه بر منزل رجا رسانید که توبه مدد کار
گنهکاران بودی او را که بسر حد کرم راه نمودی ور توبه نبودی که در فیض گشودی
زنگ غم از آیینه عاصی که زدودی بعد ازین آیتها در قصه افک است وبراءت ذمه عایشه
رضی الله عنها وآن حکایت دور ودراز است ورعایت ادب اقتضاء آن میکند که بساط
اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد وتفصیل آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم
از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود ودر بعضی منازل
از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرد وبطلب آن از منزلگاه دور شد زمانی
مکث افتاد در آن حین خادمان هودج را بار کرده کوچ فرمودند وعایشه رضی الله عنها
باز آمده ومنزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام از عقب لشکر آمدی برسید وصدیقه بر شتر او سوار شده
بعسکر همایون ملحق شد وابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم
سید عالم صلی الله علیه وسلم باشد بر زبان خباثت نشان راند وچون بمدینه رسیدند
این خبر بحضرت رسیده وعایشه بیمار شده بود وازین معنی خبر نداشت اما از آن حضرت
عدم التفات دریافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد وآنجا بر صورت حال اطلاع یافته

صدیقه

بفرار

بی تعرض ساکن آن

ام المؤمنین

مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بکریه و زاری اشتغال مینمود سـوده
چشمم بگریه بر سر آمست روز و شب ٭ جانم زناله در تب و تابست روز و شب و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم تفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات
مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش حال می نمود همه بطهارت ذیل اقات شهادت میکردند
روزی آنحضرت بخانه صدیق رضی الله عنه در آمد و صدیقه را گریان و نالان دید
فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای تعالی باز گرد و آمرزش طلب عایشه از
ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در ان صدد بیامدند و صدیقه از غایت
وحشت فرمود که دشمنان چیزی در افکنده و من هرچه میگویم کسی باور نمیکند من همان
میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان سـو صبر میکنیم تا کرم او چه میکند
با این دل شکسته غمی اوجه میکند ٭ مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد آیة برآءت
نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند دروغی بزرگ را در شان
عایشه عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی از شما و آن چهار تن بودند عبدالله بن ابی و زید بن
رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام
المؤمنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی
از برای شما مخاطب حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و عایشه و صفوان میفرماید
که آن دروغ را نسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را
بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برآءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان
شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ بافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
مر هر یکی را از این متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آنچیزیست که کسب کرده اند مِنَ الْإِثْمِ
از گناه بمقدار آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش میگفتند
و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّىٰ و آنکس که فرا گرفت كِبْرَهُ معظم

این سخن

این سخن و شنیع تر آنرا مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ازین ابن ابی است لَهُ عَذَابٌ مر ورا
عذابی عَظِيمٌ بزرگ که در آخرت یا در دنیا یا آنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول
گشت و گویند حسان بوده که با آخر عمر نابینا شده یا مسطح که دستها او شل گشته
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان
بردند مؤمنان و زنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ بنزان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسها
خود بردند عدول از خطاب بغیبت و از ضمیر بظاهر مبالغه است در توبیخ و اشعار
بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع
این سخن دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وَقَالُوا و گفتندی چنانکه مرد
متیقن بر حال مطلع باشد گوید هَٰذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی آشکارا ست و حرم جانه
ازواج پیغامبرانرا نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا
چرا نیاوردند عَلَيْهِ یعنی بر این سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بآنچه قذف
کنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان
در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب بودندی زیرا که این صورت
با ازواج انبیا ممتنعست و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر
افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق
توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِي مَا
أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیز که خوض کردید و آن از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذاب بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را از آن
عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانها خود که بعضی
از بعضی می پرسیدید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید بدهنها خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

آن چیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پندارید
آنچیز را که گفته اید هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ تبعه بدان متفرع نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن
سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای عَظِيمٌ بزرگست و عقوبت بسیار آن مترتب چه الحاق عار آن
با اهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در الحاق مذکور است که
ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رضی الله عنه با او گفت که شنیده که مردم در باب عایشه
چه میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغیست چه تو نیست مر این فعل
روا میداری ام ایوب گفت لا والله که عایشه بهتر از تست بنسبت پیغامبر این کرد و اداهن
این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا شنیدید این سخن را
قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن اسماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه
مَا يَكُونُ لَنَا نمیسزد ما را و نمی رسد أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا آنکه سخن گوییم بدین قول سُبْحَانَكَ
پاکست خدای از آنکه در حرم پیغامبر او قدح توان کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام
افترای بزرگست و بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا
از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع دروغ گفتن است در بارهٔ مسلمانان خصوصاً امهات مؤمنان
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها
که دلالت دارند بمحاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حَكِيمٌ حکم کننده است ببرآءت ذمهٔ او و از
عیب و عار ـسه تا کی بیان دامنی پاکست از لوث خطا ٭ در مدحت عیب جا او دهر تا پا
وجه نیا گفته است ٭ گوا ... که کند عیب دامن پاکت ٭ که همچو قطره ... بر برگ گل چکید پاکی
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی که آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد و در شب
نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم

آن جیز

در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک فِي الدُّنْيَا بحد قذف و بد نامی
وَالْآخِرَةِ و در آن سرای باتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند سر آنچه خوض کرده اند در آن
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی برد
باری عَلَيْكُمْ بر شما و بخشایش او بمهربانی و پرورد کاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای
مهربان است و آن ذمه ظاهر کرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جزای قاذفان را در کنند
و اگر نه هر آینه عقوبت کل شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا
پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس یعنی راهها او را بمعصیت یا وسوسه او را
در قذف عایشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پی او برود و آثار او را متابعت کند
فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری زشت است در عرف و عقل وَ
الْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ
بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما
مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا هیچ یکی تا آخر و هر از انس این عیب جهت و بدکرفی
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و
خدای شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنهانیها ایشان گویند صدیق رضی الله
عنه سوگند خورده بود که پسر خاله خود مسطح که یکی از متکلمان بافک بود نفقه نکند و
مطلقاً بدو نیکوئی ننماید حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند
أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه فراخی
و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که چنان باید که نمی
مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بآنکه بدهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ
و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران از دیار در راه خدای و مسطح هم
خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند هر بدی را که از ایشان

صادر شده وَلْيَصْفَحُوا ودروی بگردانند از انتقام واغماض فی مابین الا تحبون آیا دوست
نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ انکه خدای بیامرزد شما را پس شما از سر گناه دیگران
درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است باکمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر
اصحاب جرایم واثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق
کرده اند صاحب لطائف فرموده که وبه يحتج ان الفضل له محکوم شانی درین باب
فرموده ❁ بوده چندان کرامت فضلش ❁ که اولوا الفضل خوانده اوا الفضلش ❁
صورت وسیرتش همه جان بوده ❁ نان زچشم عوام پنهان بوده ❁ دوز نشب سال وماه
در همه کار ❁ ثانی اثنین اذهما فی الغار إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
می‌فکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان
الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا ورسول مراد ازواج پیغامبر اند ودر وسیط گوید
خاصه عایشه صدیقه مراد است وگفته اند در شان مهاجرات است وبعضی علما میداد
وبوهر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ در دنیا وآخرت در دنیا از نام نیک ودر آخرت از رحمت یعنی
درین عالم ملعون ومردودند ودر آن سرا مقبوض ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشان را
عذاب عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشان بود يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ
در روزی که گواهی دهند دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ وپایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه بودند که کسب میکردند از جرایم واثام يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ آن روز تمام بدهد خدای
ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاست بدیشان وَيَعْلَمُونَ وبدانند در آن روز
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود وپیدا بالوهیت وقدرت
وتوانا بر عقاب وثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته وناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان راست
یعنی از ایشان ظاهر گردد وبدان تکلم کردند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وپلیدان نیز سزاوار

برسش المستهزء ... ایذیهم ...

مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مایلست از خبیثه خلاف وَالطَّيِّبَاتُ وکلمات پاکیزه
لِلطَّيِّبِينَ مر مردان پاک ذات یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وپاکیزه
گان نیز در خور ند سخنان پاک را کل آناء یترشح بما فیه ع ازکوزه همان برون تراود
که در وست وگفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند ومردان ناپاک راغب بدیشان
وزنان پاک برای مردان پاکند ومردان پاک مایل بدیشان مخفی نیست که در حرم محترم حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکترین موجودات است حرم پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها
سر تجنیست بسبب الفت ومحبت ❁ والیه الاشارة فی المثنوی ❁ ذره که در همه ارض وسمات
جنس خود را همچو کاه وکهربا است ❁ ناریان مر ناریان را جاذبند ❁ نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را میکشند ❁ اهل حق از اهل حق هم سرخوش اند ❁ طیبات آمد ز بهر طیبین
للخبیثات الخبیثات است هین ❁ ذکر فضایل ومناقب حضرت صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها
در رساله مرآة الصفا وسبیل استقصا ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اختصار
نمود أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت پیغامبر وعایشه وصفوان مُبَرَّءُونَ بیزار کرده
شدگان یعنی منزه ومبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند در باب افک منصب رسالت
از آن عالی تر است که دیل عصمت زوجه طاهره او بلوث خبیث شبهه آلوده گردد وصفوان
مرد پاکیزه واز اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان کرد لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست
آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی نیکو یعنی بی رنج وبسیار وپاینده مراد نعیم
نعیم بهشت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا ورسول او لَا تَدْخُلُوا
در میایید در ره بُيُوتًا خانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ بجز خانها خود که در آن ساکنید یعنی هیچ
وجه خانه بیگانگان در میایید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید ودستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا
عَلَىٰ أَهْلِهَا بر اهل آن خانه ودر روایت آمده است که بگویید السلام علیکم ادخل چها
امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمد وبوقف عرض رسانید که در خانه

ع

وسلام کنید

بر صفتی می باشیم که نمیخواهم که هیچ کس ما را بدان حال بیند وناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید
وما را نه برو جهی که شاید بیند حق سبحانه آیه فرستاد وحکم شد که بخانه کسان بی دستوری
در میایید ذَٰلِكُمْ این استعلام واستیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آنکه
بی اجازت در آیید وگفته اند کسی که بر عیال خود در می آید باید که کلمه یا آوازی یا تنحنحی
کند تا اهل خانه بستر عورات ودفع مکروهات اقدام نمایند واین حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
تا شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانها غیر خود أَحَدًا یکی را که
دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که
دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود وشما را اجازت دهد چه دخول در خانه
خالی بی اذن کسی محل تهمت است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا واگر گویند شما را بعد از آن باز گردید
فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف والحاح مکنید ودر در خانه منشینید که آن معرض
صاحب بیت را هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ آن باز گشتن پاکیزه وپسندیده تر است مر شما را وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه شما میکنید از استجازت وابرام عَلِيمٌ داناست وبدان
مکافات خواهد داد وبعد از نزول این آیه ابو بکر صدیق بعرض رسانید که یا رسول الله
در راه شام وعراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در کاروان سرای ورباط بساط اقامت
بگسترند وچون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه آمد که
لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا
غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در آن اقامت نمی‌کند بلکه می آید
ومیرود چون کاروان سرای ورباط فِيهَا در آن خانها غیر مسکون مَتَاعٌ برخوردا
ری ومنفعت لَكُمْ مر شما را که از سرما وگرما بدان پناه میگیرید ورخوت وانعام شما
در آن محفوظ می ماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از
استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ وآنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوای محمد

تعود برقه

لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند وبپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدها
خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است ودر ذخیرة الملوک آورده که تیغی تیز
یکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در ساکن خود ساکن اند
وتا چیزی بدیشان نمی رسد باستدراک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده حاسه
است که از دور ونزدیک ابتلا واثام را صید میکند ❁ این همه آفت که بتن میرسد ❁
از نظر قوی شکن میرسد ❁ دیده فرو پوش چو دُر در صدف ❁ تا نشوی تیر بلا را هدف ❁
ومفحات از شبلی نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم ودیده سر را از ما سوی الله
وَيَحْفَظُوا ونگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را
از سیر تاریکبین ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم ومحافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه تر است وسود
مندتر لَهُمْ مر ایشان را در دنیا وآخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای دانا است
بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند از نظر بحلال وحرام واستعمال جوارح در طاعات واثام
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ وبگو زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
بپوشند دیدهای خود را ونگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ونگاه دارند
فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ وظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از زیورها
وجامها ورنگها وجز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنچه ظاهر شود از زینت بوقت ساختن کارها
چون خاتم واطراف ثیاب وکحل در عین وخضاب در کف وگفته اند مراد از زینت
موضع آنست وَلْيَضْرِبْنَ وباید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ
بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی وبناگوش وسینه
ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ وآشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را
چون سر وساعد وسینه وساق که موضع تاج ودستوانه وگردن بند وخلخال است
إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین از برای ایشان است أَوْ آبَائِهِنَّ

ص

یا پدران خویش وپدر پدر که حکم پدر دارند اَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران که ایشان در
حکم آبا دارند اَوْ اَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش وپسر پسر هرچند باشد درین داخلست اَوْ اَبْنَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود جدا ایشان در حکم پسران اند مر زن را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ
یا برادران خویش اَوْ بَنِي اِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران واین جماعتی اند که نکاح زن با ایشان
روا نیست واز محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست وذکر اعمام واخوال نکرد زیرا که ایشان
در حکم اخوان اند ودر انوار فرموده احوط آنست که موضع زینت بعم وخال ننمایند شاید که
ایشان در حکم نزدیک پسران خود تعریف کنند وموجب فتنه گردد اَوْ نِسَائِهِنَّ یا با
زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمومنات نمایند ودر تبیان آورده یهودیه
ونصرانیه ومجوسیه وبت پرست حکم مردان بیگانه دارند ومسلمات را اظهار زینت خفیه
برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام وکفر رسم آشنایی برانداخته
وعفایف را نیز از فواحشات فواسق اجتناب باید نمود وبعضی بر آنند که مراد همه زنانند
وازیشان پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای
ایشان یعنی پرهیزند زنان از آنکه ملک یمین باشند از کنیزکان خود خواه مومنه
وخواه کافره یا آنکه ایشان در نسا داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلم
احتراز لازم نیست وگویند مراد همه مومنان اند از اما وعبید وقول آنست که غلام
ابو حنیفه با نظر او بزن شاید والا فلا ودر احقاق آورده که ابن المسیب فرموده است که
مغرور نگرداند شما را الفاظ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ که آن در باب اماست نه عبید وزن حکم
مرد اجنبی دارد جایز نیست نظر او بوی مولات [illegible] بعضی زینت وی اَوِ التَّابِعِينَ یا پس روان
غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بطلب
خوردنی بخانها آیند وبزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه شهوت نیست ایشان را
چون پیر سالخورده یا ابلهانی که سطلی از مباشرت چیزی ندانند وهمت ایشان جز خورده

یا پسران برادران ایشان که حکم برادر دارند اَوْ بَنِي اَخَوَاتِهِنَّ

طعام نیست واکثر ائمه حنفی بانند که خصی ومجبوب وعنین در حرمت نظر حکم اجانب
دارند جدا ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی بدان نیست اَوِ الطِّفْلِ
الَّذِينَ یا اطفال آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان
یعنی بالغ ناشده وبحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ ونزنند پایهای
خلخال دار خود را بزمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان می
دارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بمردم نرسانند که
موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ وباز گردید بخدای جَمِيعًا همه شما
اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروندگان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه
همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطره وجریمه خالی نیستند امام قشیری مکی شرح
فرموده که محتاج تو بتوبه آنکس است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده
که همه را از مطیع وعاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که
ای گناهکاران شما توبه کنید موجب رسوای ایشان شدی چون [illegible] ایشان را کرم
نیکو [illegible] امید هست که در دین نیز رسوا نگرداند [illegible] رسوی نکرد [illegible]
درین عالم پیش شاه وگدا ۞ در آن عالم حشر بر خاص وعام ۞ بیامرز ورسوا مکن والسلام
وَاَنْكِحُوا الْاَيَامَى ودر نکاح در آرید بی زنان وبی شوهران مِنْكُمْ را از شما یعنی مردی که
زن ندارد کدخدا سازید وزنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِ
كُمْ ودیگر نکاح کنید نیکان وشایستگان را از بندگان خود وَاِمَائِكُمْ وکنیزکان خود را
تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان یا آنکه بسبب تزویج [illegible]
عفت باشند اِنْ يَكُونُوا اگر باشند این صالحان از عباد واما فُقَرَاءَ درویشان وتنگدستان
يُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو
روزی بیک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای فراخ بخشایش است بسعت معیشت او دهد

تمیز ندارند از حال مباشرت ایشان بیخبرند یا آنکه قادر نشده اند بر مباشرت زنان یعنی

عَلِيمٌ داناست باستحقاق افراط بساط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ وباید که
باز ایستند از حرام وعفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از
مهر ونفقه حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فزونی
کرم خود ویابند آنچه بدان کدخدا توان شد وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ وآنانکه طلب
میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ از آنکه مالک است او را یمینهای شما یعنی آنها از بندگان
شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحبابست ومکاتب آن
باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدم بر این مقدار مال چون آن مال ادا کند
آزاد شود آورده اند که صبیح غلام حویطب ابن عبد العزی او را مکاتبه طلبید این آیت نازل شد
وحق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید اِنْ
عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی وصلاحیت وامانت یا قوت اکتساب
معرفت بر ادای مال یا آنکه بختم کتابت را از مردم سوال کند چه آن بی مکروه هست که بنده
بگدایی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتب طلبید سلمان گفت
مال داری گفت نی گفت قوت کسب هست گفت نی گفت میخواهی که از اوساخ مردم مرا
تو مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ ودهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای
الَّذِي آتَاكُمْ از آن مالی که بشما داده حویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود
بعد از استماع این آیت بیست دینار باو بخشید امام شافعی وامام احمد حنبل میگویند
وَآتُوهُمْ خطابست با موالی وواجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد
ربع مال مقرر میکند وامام شافعی بقول تفویض برای خواجه میکند وبقول امام اعظم
وامام مالک رحمهما الله این واجب نمیدانند ومیفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامه
مسلمانانست که اعانت کنند مکاتبه را بزکوة یا ودهند تا بدل کتابة ادا کند وگردن
خود را از طوق بندگی خلاص بیرون آرد وبدین سبب آنچه را فِي الرِّقَابِ میگویند واز عقوبة

عقوبت بدان می توان گذشت شعر بشنو از من نکته ای زنده دل ۞ وز پس مرگم بنیکی یاد کن
که بلطف آزاده را بنده سازد ۞ که باحسان بنده آزاد کن ۞ آورده اند که عبد الله ابن ابی شش
کنیزک جمیله داشت ایشان را بزنا اکراه میکرد وبر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه
ومسیکه از آنها با یکدیگر گفتند که این کار که ما میکنیم خیر است بسیار کرده ایم واگر
شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند وآیت
آمد که وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ واکراه مکنید کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا یعنی بر بدکاری
اِنْ اَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن وپرهیزکاری واگر نه خواهند دگر ادا ده
تحصن بمقتضای حالست واکراه بهمه حال ممنوع یعنی حق سبحانه میگوید شما را اکراه مکنید
لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان وفروختن
اولاد ایشان در تبیان آورده که زن بودی که صد شتر بهای فرزندی که از مردی زنها
داشتی بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ وهر که اکراه کند کنیزکان را برزنا فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که
خدای مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده
گناهان ایشان است یعنی کنیزکان مکرهه ومهربان بایشان ووزر ووبال
آن بر سر مکره در کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا وبتحقیق فرستادیم ما اِلَيْكُمْ
بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن وتوضیح یافته وبعضی بکسر یا خوانده اند یعنی
روشن کننده حلال وحرام وحدود واحکام وَمَثَلًا وفرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا
از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیب مانند قصه ایشان
وآن قصه عایشه است رضی الله عنها که مانند است بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت
وبقصه یوسف در گذارده تهمت وَمَوْعِظَةً وفرستادیم پند دهی آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پر
هیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاعست بمواعظ ونصایح اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ خدای نور آسمانها وزمینهاست نور نامیست از نامهای حق سبحانه امام [illegible]

فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشنی نتوان گفت چه روشنی ضد
تاریکیست وخدای آفریدگار این هردو ضد است وبباید دانست که نور متعارف کیفیتی
است که باصره اولاً آنرا دریابد وبوساطت او ثانیاً مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی
که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند وبدین معنی
اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست وچون خودرا بدین نام خوانده از تقریر آن چاره
نباشد واز اینست که صاحب کشاف میفرماید که نور السموات والارض اوست خدا
وند نور آسمان وزمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلند
معنا بر ستی نوری در آید ذاتی یا عرضی جمله عطیه اوست بیت در ظلمت عدم
همه بودیم بیخبر * نور وجود بر سر شهود از تو یافتیم * ما تجوز مصدر را بمعنی فاعل یا
گرفت چون رجل عدل پس مضمون این کلام این بود که منور السماوات والارض روشن کننده آسمان
بملائکه مقربین ونور دهنده زمین بانبیاء مرسلین یا روشنی بخش آیینه
دلهاء ساکنان ارض وسما بانوار معرفت وتوحید دیگر آورده که آراینده آسمان
وزمین است وآنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی بین بجه
آورده که جهان آرای ودلگشای موید این قولست آنکه امام ثعلبی در بیان آرایش ارض
میکوید بسیار است سمارا بصوامع قدسی که اماکن طاعات ملائکه است وزمین
را بمساجدانی که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سمارا بشمس وقمر وستارگان
وزمین را بانبیا وعلما ومومنان یا آسمان را بتسبیح کروبیان وتقدیس مقدسان
وزمین به تلبیه حاجیان وتکبیر غازیان یا سمارا به بیت معمور وزمین را بکعبه مشرفه
وگفته اند مدبر السموات والارض امور اهل آسمان وزمین بر وجهی که شاید وباید
ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که رای او کار کند وبتدبیر او مهم سازند
نور القوم ونور البلد میگویند کما یقال الشاعر نور القلب وبدین تقدیر اوست که

کاد آسمانیان

کار آسمانیان وزمینیان میسازد وبمجموع رابطیه کل حزب بما لدیهم فرحون
از نهان خانه احسان تو هرجامه کسی * کل حزب فرحون اندنوی فضل عمیم [illegible]
آورده که مدبر السموات والارض حدهر دلیل از دلایل قدرت وبدایع حکمت
که در دوار سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود
وقدرت وعلم وحکمت کوفی کل شیء له آیة * وجود جمله اشیا دلیل قدرت
اوست واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات
والارض رهنمای اهل آسمان وزمین است که بهدایت او بحق خودراه برند
وبارشاد او مصالح دین ودنیا بشناسند در لطایف حیفی از خواجه ابو سهل
[illegible] نقل میکند که سی ور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال
وظلمت سبب حزن ووحشت است وچون کسی از تخت تاریکی بساحت روشنایی
رسید فرح وبهجت ونشاط ومسرت اوی افزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات
جمال الهی سبب سرور وابتهاج لا متناهی است بیت چو تو پنهان شوی از من همه
تاریکی کفرم * چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو * بعضی از علما گویند
که روشن کرد این چیزها را تا ما بصر ادراک کند وبدان راه یابد پس حق سبحانه
بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش ومعاد بکار آید وما بدان بوده
بوده ایم پس او را نور توان گفت * صاحب حقایق آورده رحمه الله علیه *
در زمان ظلمت هیچ کس یکی از دیگری نشناسد وخلق از سفل تمیز نکند وقبیح
از صبیح باز نداند وچون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند
وموجودات وکیفیات ظاهر گردد واز جواهر متمیز گردد مدرکه انسانیه
را نکه استفاده این دانش وتمیز بنور کرده امداد ادراک نور مخیر باشد چون
داند که عالم از نور مملوست واو مخفی ظاهر بدلالات وباطن بالذات [illegible]

او را نور گویند ونیز محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر اند
واو از همه مخفی وحضرت ولایت رتبت مولانا قدس سره در شرح رباعیات فرموده که
هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی واز
غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان واشکال بواسطه ضیاییست که محیط
است بآنها ومشروط است در رؤیت با وجود این چون مدرک آنها از ادراک
ضیا غافل میشود وبغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده
که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا والوان واشکال وجمیع
موجودات ذهنیه وخارجیه قیوم همه است وادراک او محالست اگرچه از
ادراک او غافل باشی وآن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نیز چون
ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات حق است سبحانه نیز
مدرک بوده بیت هستی که بذات خود هویداست چو نور * ذرات مکونات ازو
یافت ظهور * هرچیز که از فروغ او افتد دور * در ظلمت نیستی بماند مستور *
ودر رسالة حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از هستیهاست
زیرا که بخود پیداست وپیدایی سایر هستیها بدوست الله نور السموات ولا
همه اشیا را پیش هستی او عدم محض است ومبدا ادراک همه هستی اوست
از جانب مدرک وهم از جانب ادراک وهرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود
واگرچه از ادراک غافل باشی واز شدت ظهور مخفی ماند بیت همه عالم بنور اوست پیدا
کجا او گردد از عالم هویدا * زهی نادان که او خورشید تابان * بنور شمع جوید
در بیابان * مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه است
در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته
ونیک روشن وگویند مشکوة انبوبه ایست از آهن در وسط قندیل باشد وبدین

قول

قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة
در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا ولطافت کانها کوکب گوییا
ستاره ایست دری درخشنده چون زهره ومشتری وآن آبگینه یعنی آن چراغ
که در وست یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت
با برکت بسیار نفع زیتونة آن زیتونست در زمین مقدسه که هفتاد پیغامبر
بروی دعاء برکت خوانده اند از آن جمله ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه السلام لا شرقیة
نه در جانب شرقست از معموره چون کنکند ودیار چین وخطا ولا غربیة
ونه در طرف غرب از آن چون طنجه وطرسوس وولایت قیروان بلکه منبت آن
اراضی وجبال ولایت شام است نه بر سمت آفتاب است تا محترق گردد ونه
مدام در سایه تا میوه او خام باشد بلکه هم از تاب آفتاب بهره مندست وهم
از حمایت ووقایه سایه محفوظ امام حسن بصری فرموده که اصل این شجره
از بهشت است بدنیی آورده اند پس از ایجاد این عالم نیست صفت شرقی
وغربی بدو اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء
روشنی دهد بنفس خود ولو لم تمسسه نار واگرچه نرسیده باشد بوی آتش
یعنی درخشندگی وبراقی وی بمثابه ایست که بی آتش روشنی بخشد بر او
نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شد با نور چراغ
وزجاج لطافت افزوده در مشکوة که ضابط اشعه وجامع انوار است یهدی الله
راه می نماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هرکه را میخواهد ویضرب
الله الامثال ومیزند خدا مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند
للناس برای مردم تا زود دریابند ومقصود سخن بریشان هویدا کردد والله
بکل شیء وخدای بهمه چیزها از دقایق معقولات ومحسوسات وحقایق جلیات

وخفیان علیم را نامست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما
امام فخر الدین رازی در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه
تشبیه کرده سینهٔ مؤمن را بمشکوة ودل او را در سینه بقندیل و ایمان را بچراغ
افروخته در قندیل بکوکب رخشنده وکلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از تاب آفتاب خوف
وظلال زوال رجا بهره دارد ونزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بزبان مؤمن کند عالم را
منور کند چون اقرار آن بزبان جاری شد وتصدیق دل بآن یار گشت نور دار نور
علی نور بظهور رسید وهم از کلمات امام است رحمه الله که نور ایمانرا بچراغ
تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد را مجال نبود همچنین در هر دل
که ایمان باشد شیطان را بدان راه نبود وآنکه چراغ داخل خانه روشن شود واز روزنها
پرتو بخارج افتد واو را نیز روشن سازد همچنین منوال نور ایمان دل را روشن کرده
وازانجا شعاع معرفت بروزنهای حواس افتاده انوار طاعات باعضا وجوارح پدید آید
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ع سیمای هرکس از دل او میدهد خبر وتشبیه
میدهد دل مؤمن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم وجفا نشکنند که آبگینه شکسته هرگز درست نگردد
زخمی که بر دل شکسته رسد هم نیز بود ه چون آبگینه این دل مجروح ما کم هر چند بیشتر
شکنی تیز تر شود وگفته اند آن نور نور معرفت الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ
دل عارف در مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک
محمد صلی الله علیه وسلم که نه شرقیست ونه غربی بلکه مکی است ومکه سره عالم واز فواد
نفس عارف آن اسرار از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد قوله آسمان
وقلب مؤمن زجاجه وزبان او مشکوة وقرآن مصباح وشجرهٔ وحی الهی که نه مخلوقست
ونه مختلف نزدیکست که هنوز قرآن نا خوانده دلایل او بر ممکنات واضح گردد پس چون
قراءة کند نور علی نور باشد ودر روح الارواح آورده که آن نور محمد است مشکوة آدم

باشد وزجاجه نوح وزیتونه ابراهیم که نه بیهودیه مایلست چه یهود غرب را قبله
ساخته اند ونه بنصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند ومصباح حضرت رسالت
است صلی الله علیه وسلم یا مشکوة ابراهیم وزجاجه اسمعیل ومصباح حضرت رسالت
وشجره شجرهٔ نبوت که نه کذبست ونه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وزجاجه دل صافی مطهر او ومصباح علم کامل او وشجره خلق شامل او که نه در
جانب غلو وافراطست ونه در طرف تقصیر وتفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور
اوسطها واقع شده وصراط سوی عبارت از آنست ودر عین المعانی فرموده که
نور محمد با نور خلت خلیل نور علی نور ه بدان نور راست وسیرت نور مشهور ه
اینجا فهم کن نور علی نور ه ولایق نکات متعلق بآیه النور در جواهر التفسیر آورده که به
بسی لایق فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدا را در خانه هاء که دستوری داد
خدای وامر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی او را رفیع قدر و
بزرگ مرتبه دانند یا بدارند در آن آوازها برداشته شود لحق سبحانه حاجت داد آن
بیوت ویذکر ویاد کرده شود فیها اسمه در آن خانها نام او مراد از بیوت مساجد است
که اشرف اماکن وارفع مساکن است که در آن بذکر ونماز اشتغال باید نمود واز سخن دنیی
وکلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت مدینه انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا
حجرات طاهره بعضی دفع را حمل کنند بر ساختن وافراشتن بیت جنانچه واذ یرفع ابراهیم
القواعد وگویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن
پیغامبران بوده اند کعبهٔ معظمه بسعی خلیل ومدد اسمعیل علیهما السلام تمام شده وبیت
المقدس که دفع قواعد آن در ایام خلافت داود بوده واتمام آن بدست سلیمان
اتفاق افتاده ومسجد مدینه ومسجد قبا که هر دو باشارت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده
یسبح تسبیح گفته شود له مر خدای را فیها در آن بیوت بالغدو والاصال بامداد و

شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود
لاتلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن
نفع سود باشد ولا بیع ونه فروختن آنها یعنی طلبیدن داد وستد وخرید وفروخت ایشانرا
مانع نبود عن ذکر الله از یاد خدای واقام الصلوة واز برپای داشتن نماز وایتاء الزکوة
واز دادن زکوة محققان برانند که چون بیع وشری که اعظم اشغال بطریق اولی صاحب
کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است وباطن ایشان در شهود اسما وصفات
حق بحقیقت این روش خواجگان ما رضی الله عنهم است آورده اند که ملک کند ولی حجة بود از
حضرت قطب الاقطاب بهاء الحق والدین نقشبند قدس سره پرسیدند که در طریقهٔ شما
ذکر جهر وخلوت وسماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند بنای طریقهٔ شما
بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق وبباطن با حق ه از درون شو
آشنا واز برون بیگانه وش ه اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ه آنچه
حق سبحانه میفرماید لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقامست وحضرت
خواجه بنائی قدس سره در بیان این طریقهٔ انیقه فرموده اند ه سررشتهٔ دولت
ای برادر بکف آر ه واین عمر گرامی بخسارت مگذار ه دایم همه جا با همه کس در همه کار
میدار نهفته چشم دل جانب یار یخافون میترسند این مردان با وجود چنین توجه
واستغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول
متحیر گردد وصفت او متغیر باضطراب متغیر شود والابصار وبگردد دیدها واز هر طرف
می نگرد تا ببیند که نامهٔ او از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی
می ترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نکوترین جزای
آنچه کرده اند یعنی بهشت ویزیدهم وزیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل
خود که موعود خدای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور

نکرده باشد والله یرزق وخدای روزی میدهد من یشاء هر کرا بخواهد بغیر
حساب بحساب یعنی بآن روزی حساب نکند یا زیاده از آن دهد که بعمل بشمار
در آید والذین کفروا وآنانکه بپوشیدند حق را ونگرویدند بدان اعمالهم عملهاء
ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم وعتق بنده واطعام فقرا وامثال آن
کسراب مانند سرابست بقیعة بزمین هموار سرابی آنست که شعاع آفتاب در نیم
روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آب موج یحسبه الظمآن
ماء پندارد او را تشنه آب صافی روی بوی آورد حتی اذا جاءه تا چون برسد بوی
در آن توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون متصور خود را چیزی ووجد
الله عنده ویابد خدای را نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کنندهٔ خویش یابد فوفیه
پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب اقتضا کرده
باشد والله سریع الحساب وخدای زود حسابست حساب یکی را از حساب دیگری
باز ندارد وتمثیل کرد اعمال کافران را بسراب وآنرا بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه
تشنه از سراب نا امید شده تشنگیش زیاده میشود کافر از امید بپاداش اعمال خود
چون نیابد حسرتش فزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای
متراکم فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشیه موج می پوشد آن دریا را موجی
من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه سحاب از زبر موج ثانی ابری
که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی
متراکم شده یعنی ظلمت بحر وظلمت موج ثانی اول وظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد
کسی دست خود را که اقرب اعضاست بوجه لم یکد یریها نزدیک نیست که به بیند او را
ومن لم یجعل الله وهر کرا ندادخدای ومقرر ومقدر نکرد له نورا مر او را روشنی
در دو قسمت ازلی فما له من نور پس نیست مر او را هیچ نوری این تمثیل دیگرست

مر علماء کفار را ظلماتست ممتزج ومد خلق ظلمت ومرجع او بظلمت پس عکس او مؤمن که
اورا نور علی نورست واین را ظلمات بعضها فوق بعض مؤمنان از نور آمده
لاجرم نور علی نور آمده اند کافران یک دیگر در ظلمات اند ظلمت الم تر آیا ندیدی
ونه دانستی ان الله آنکه خدای یسبح له تسبیح میکوید مر ورا وپاکی یاد میکند
بمقال یا بدلالت حال من فی السموات والارض هرکه در آسمانها وزمینهاست والطیر
صافات ومرغان نیز تسبیح کویند اورا در حالتی که بال کشاده باشند در هوا صف
کشیده تخصیص طیر بآنست که او در میان زمین وآسمانست یا دلایل صنع درو ظاهرتر است
چه اجرام ثقیل را که اصلا مایل مرکز اند اعطای قوت میل محیط وتمکن وقوف در هوا
والهام بسط اجنحه برست صف کشیدن بانکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانست
قاطع بر کمال القدرت صانع کل هریک از اهل آسمان وزمین یا مرغان یا مجموع قد علم
بدرستی که دانسته است صلاته دعاء خود وتسبیحه وتنزیه خود را یا دعا وتسبیح
خدا را یا خدای داند نماز ونیاز همه را والله علیم وخدای داناست بما یفعلون
بآنچه همه میکنند از طاعات وعبادات ولله ملک السموات والارض ومر خدایراست
پادشاهی آسمانها وزمینها چه خالق وفاطر آنهاست والی الله المصیر وبسوی خداست
بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای یزجی سحابا میراند ابر را اول که پراکنده اند
قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تألیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد
بعض اجزا را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میکرداند آنرا درهم فتری الودق پس می بینی
باران را یخرج من خلاله که بیرون می آید از میان آن وینزل من السماء وفرو می
فرستد از ابر من جبال فیها از کوهها که درو است یعنی قطعها ابر بزرگ بجثه
کوهها اند در عظمت من برد از تگرگ که کاین است در ان مفعول محذوفست تقدیر
چنین که میفرستد از تگرگی که درو است تگرگ را وگفته اند اینجا سما آسمانست

نه ابر ودر آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ وحق تعالی
از آن تگرگ نازل میکرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت وزرع
وباغ هرکه میخواهد ویصرفه وباز میدارد آنرا عن من یشاء از میوه ومحصول هرکه
میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد دیدهارا
ودر بابد از فرط روشنی واین قوی تر دلیلی بکمال قدرتست که آتش از میان ابر آبدار
بیرون می آید یقلب الله میکرداند خدای اللیل والنهار شب وروز را برفتن
وآمدن از پی یکدیگر یا متغیر میسازد احوال ایشانرا بحرارت وبرودت یا بنور وظلمت
ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی واعتباریست
لاولی الابصار مر خداوندان بصیرت را والله خلق وخدا بیافرید کل دابة هر
جنبنده که در زمین است من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی
نطفه واین بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان
از ابن عباس نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید ونظر هیبت بدان کرد بگداخت وآب
گشت بعضی را تقلیب فرمود بآتش وازان جن آفرید بعضی را تقلیب کرد بباد وازان ملائکه
را مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری بخاک وازان آدمی وسایر حیوانات داخلی
کرد واصل همه آبست فمنهم پس از جنبندگان من یمشی هست آنکه میرود علی
بطنه بر شکم خود چون مار وماهی وسایر هوام ومنهم من یمشی وازیشان کسی هست
که میرود علی رجلین بر دو پای چون آدمی ومرغ ومنهم من یمشی وازایشان هست
که مشی میکند علی اربع بچهار پای چون وحش ونعم وسبع تقدیم کردن آنرا که
در قدرت ابلغ است وآن ماشی باشند بی آلت مشی پس آنکه بدو پای رود پس آنکه
چهار قایمه دارد وازحیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش
نیست یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هرچه میخواهد در آنچه ذکر کرد وآنچه

یاد نمود باختلاف صور واعضا وهیأت حرکات وقوی وافعال با وجود اتحاد
عنصر وصاحب حدیقه فرموده شعر اوست قادر بهرچه خواهد خواست • هرچه او حکم
کند که حکم او راست • نقش بند برون کلها اوست • نقش بان درون دلها اوست
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر تواناست پس
هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتها روشن
کرده وهویدا والله یهدی وخدای راه نماید من یشاء هرکه خواهد بسبب تفکر در
آن الی صراط مستقیم براه راست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق
ویهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بمحمد بریم ومنافق میگفت حکم
نزد کعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که ویقولون ومیگویند
منافقان که آمنا بالله گرویده ایم بخدای وبالرسول وبفرستاده او واطعنا وفرمان
برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی پس برمیگردند فریق منهم گروهی از ایشان
کامتناع می نمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان وطاعت وما اولئک
ونیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان وگویند میان
مرتضی علی رضی الله عنه ومغیره ابن وایل مخاصمه بود در آب وزمین وصالحه مرتضی
علی رضی الله عنه خواست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود مغیره سر باز زد وگفت او بجای تو
حکم خواهد کرد که ابن عم زاده اوست حق سبحانه آیه فرستاد که اقرار بایمان وفرمان
برداری میکنند وازحکم خدای ورسول سر می پیچند وروی میتابند واذا دعوا
وچون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله وبحکم رسول او لیحکم تا حکم کند
پیغامبر بدرستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم از ایشان که بشرارت
یا مغیره معرضون اعراض کنندگانند از محاکمه علیه نبویه وان یکن وگر باشد لهم
الحق مر ایشانرا حکم یعنی برای ایشان بود یأتوا الیه بیایند بسوی پیغامبر مذعنین

فرمان برندگان وانقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع
خواهد شد فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر ایشان نخواهد
بود سر باز زنند افی قلوبهم آیا در دلهاء ایشان مرض بیماریست یعنی
کفر ومیل بظلم ام ارتابوا یا در شک افتاده اند در پیغامبر واز وی مشاهده
کرده اند که براو اعتماد راستی نمانده ام یخافون یا می ترسند ان یحیف الله
آنکه حیف کند خدای در نزول حکم وجور فرماید علیهم بر ایشان ورسوله
ومیل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغامبر محل تهمت باشد
یا خدا ورسول او حیف کنند بلکه اولئک هم الظالمون آن گروه ایشان ستمکارانند
برخصوم یا بر نفسهای خود یا بامتناع از حکم خدا ورسول انما کان جز این نیست که
هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا الی الله چون خوانده شوند
بکتاب خدای ورسوله وبسوی پیغامبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان
ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا و
اطعنا وفرمان بردیم امر ترا هرچه حکم کنی در میان ما واولئک وآن گروه
که چنین گویند هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات غضب ربانی
وبرسیدن بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله وهرکه فرمان برد خدای را
در فرایض ورسوله وفرستاده او را در سنن یا هرچه فرماید ویخش الله وبترسد
از عقاب خدای بر گناهان گذشته ویتقه وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند
در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم
در کشاف آورده که یکی ملوک آیتی طلب کرد که عمل بدان کافی باشد ومحتاج بآیات
دیگر نشود علماء زمان بدین آیه اتفاق کردند چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان بر
داری وخشیت وتقوی متصور نیست شعر اینک راه اگر مقصد اقصی طلبی

ونیک عمل از رضای مولی طلبی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ وسوگند خوردند منافقان بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانکه دیشهد لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست مَعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگند دروغ بطاعت نفاق إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدای را بطوع و رغبت وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و طاعت کنید رسول را بصفای طویت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر پیغامبر است صلی الله علیه وسلم مَا حُمِّلَ آنچه بروحمل کرده از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغامبر آنچه برو بود بجای آورده و آنچه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اکثر مفسران صحابه مهاجرین اند که بعد از هجرت در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نمودند و شب و روز بغا سها جهد پدا میزدند سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات صلاح با خود داشتندی و روز کار بخوف و هراس بگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی باشد در آیکه خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت نازل گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه

ایشان را خلیفه کرد اند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کرد انیده شوند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را بوعده مؤمنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد شام بدیشان ارزانی داشت و اینک جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر و الا از مان شرع نبوی و متابعان احکام مصطفی صلی الله علیه وسلم در آید ٭ دم بدم صیت کمال دولت خلام او ٭ عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت ٭ شاه باز همتش چون بگشاید بال قدر ٭ ارض تا اثری در زیر پر خواهد گرفت ٭ این آیه دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ و هر آینه با تمکین سازد برای ایشان دین ایشان را الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل کند ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا شریک نسازند با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد درین نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ آن گروه کافر نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان کاملانند در فسق ثعلبی آورده که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را هر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند مُعْجِزِينَ

قوت

کمال فسق ایشان آنست که ...

عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بحق تعالی پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و باز گشت ایشان دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد باز گشت است آتش دوزخ در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انصاری را که مدلج ابن عمر و نام داشت در نیم روز بطلب فاروق رضی الله عنه فرستاد مدلج ابن عمر بی اجازت در آمد و عمر خفته بود و جامه از بعضی اعضای او در رفته و بسقوط بیدار بود و با زوجه خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام در دل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خشم و خدم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سترامور خفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد این آیه نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبد از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک شده دستهای شما ایشان را یعنی بندگان ذکور یا همه از ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نارسیده اند ببلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای آمدن بخانهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبان روزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی بر جبیره و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نهید ثِيَابَكُمْ جامها خود را مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت گرم دوتر است وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید این سه وقت عورت کلام شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان

لیس بر شما و لا علیهم

بَعْدَهُنَّ پس از این سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان عَلَيْكُمْ بر شما برای خدمت پس هر وقت نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در می آیند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی یعنی مالک بر مملوک كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میسازد و بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخ است و منقول است که از ابن جبیر رحمه الله پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم در وی تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند طفلان مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن ترین دلیل است بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری طلبند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی حکم ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ مبین میکند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتها خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال شما حکیم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیه متعاقبه جهت مبالغه و تاکید است وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجوز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامها ظاهر خود را چون چادر و سر انداز که بر بالای مقنعه پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و کردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و آنانکه طلب عفت کنند و پوشش خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است

مولائی

حکیم

ایشان را ودور از تهمت والله سمیع وخدای شنواست مقالات ایشان را واصردان علیم
دانا بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله علیه آورده که تندرستان صحابه
با مریض ولعمی مواکله نکردندی یانی جماعت از همسایگی دباب مجهت محترز بودندی
از بیم آنکه مبادا طباع سلیمه را ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلید خانه را بدست کسان خود دادندی تا بوقت حاجت از ان تصرف نمایند
وصحابه از ان پرهیز میفرمودند بتوهم عدم رضا اولو کی ایشان را بمائده پدر ومادر یا اقارب
قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمود حق سبحانه آیت فرستاد که لیس علی
الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه وتنگ ولا علی الاعرج ونه برلنگ حرج وباکی ولا علی
المریض حرج ونه بیماری گناه ولا علی انفسکم ونه برنفسهای شما وزری ان تاکلوا اگر
بخورید شما واهل ابتلا من بیوتکم از طعامهای خانهای خود که اهل وعیال شما در ان اند وخانهای
فرزندان نیز درین داخلست که انت ومالک لابیک وخبر صحیح است که چیزی که خورد
مرد از کسب اوست وکسب ولد من کسبه او بیوت آبائکم یا پدران خود او بیوت
امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانها برادران خود او بیوت
اخواتکم یا خانها خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانها برادران پدر خود او بیوت
عماتکم یا خانها خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران
خود او بیوت خالاتکم یا خانها خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای
مالک شدید شما خزاین انرا از نقود وامتعه وقطعه از خطاب با وکلا وخازنانست
که گویند مراد خانه بندگانست وچون خانه اولاد وعبید در رضای صاحب بیت در اکل
طعام شرط است او صدیقکم یا خانها دوستان خود که ایشانرا نیز رضای دوست باید
حقیقت آنست که دوست حقیقی بود انبساط او درین صورت بیفزاید فتح موصلی قدس
سره بدر خانه دوستی آمد او را نجاریه او طلبید دو درم برداشته وباقی بکنیزک داد

ارباب عمات برادر پدر

و دوستان

اجابه میکردندی

خانها.

داو حاضر نبود کیسه او

چون خواجه بخانه رسید وصورت حال از جاریه بشنید بشکرانه آن انبساط کنیزک
را آزاد کرد ونواخت ودر نگارستان آورده شعر شبی گفتم جهان فرسوده را
که بود آسوده در کنج رباطی • زدل نقاشی خوش گفت • میان دوستداران
انبساطی • ودر عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید اعطنی من مالک
در جواب گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آرد
واز استفسار چند وچون بگذرد حدیث جان بخواست از مال فانی ودرین باب
گفته اند شعر ای دوست برو هر چه داری • یاری بخر وهیچ مفروشی • والله در من
قال • یاران بجان مضایقه با هم نمیکنند آخر کسی بمال چنین چرا کند بسیار جگر و
جهد باید که تاکسی • خود را بایی صفت آشنا کند • شرطست بعد یافتن یار آشنا •
کو بهر او بصد بجبت وفا کند • ودر قول اول که سبب نزول آیة تنفر صحابه بود از مواکله
اهل علل علی را بمعنی من باید گرفت یعنی در مواکله با هر یک از ینها حرجی آورده اند که
در شان بنی لیث ابن عمرو الکنانه که تنها طعام خوردن حرام دانستندی
واز صبح تا شام طلب مهمان کردندی وبعد ثلثی از شب بگذشتی ومهمان
نرسیدی ناکام چیزی خوردندی یا در بار وجمعی از انصار که چون مهمان بوقتی
خود رسیدی خوان نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی این آیت آمد که لیس علیکم جناح نیست
بر شما گناهی ان تاکلوا اگر بخورید طعام را جمیعا با هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده
فاذا دخلتم بس چون در آیید بیوتا بخانها که مذکور شد یا خانهای خود یا بیوت خالیه
یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام گوید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس
واحدة ودر خانها خود با اهل خود ودر مساجد نیز سلام کنید وگفته اند که مسجد
یا خانه خالی بود گوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ودر هر تقدیر سلام باید کرد
تحیة سلام کردنی من عند الله ثابت ومشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار

خوان نهاده

یا در شان جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی

من ربنا

خیر وبا برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنان که بیان سلام
فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتها احکام خود را
لعلکم تعقلون شاید که شما تعقل کنید در ان وحق وصواب را دریابید
انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که گرویدند
بخدای ورسوله وبرسول او از صمیم دل واذا کانوا وچون باشند معه با رسول
وی صلی الله علیه وسلم علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را جمع
باید شد چون جهاد واعیاد ومشاورات ونماز استسقا لم یذهبوا نروند از
نزدیک وی حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی واز تشریف اذن ارزانی
نماید ان الذین یستاذنونک بدرستی که آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین
آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله ورسوله
بخدا ورسول او وتصدیق مینمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوه تبوک
تخلف از جهاد دستوری میجستند ودر باره ایشان نازل شد که انما یستاذنک
الذین لا یؤمنون بایات الله فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان
مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح واتمام بعضی از کارهای خود فاذن
پس دستوری ده لمن شئت مر هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند
واستغفر لهم الله وبا وجود اجازت طلب آمرزش کن برای ایشان از خدای
چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست وگویا که
بخروج از جماعت آثم اند برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای
آمرزنده تقصیرات بندگانست رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا
تجعلوا مدارید ومدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود
کدعاء بعضکم بعضا همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن

جماعات جهاد

رسول را بر خواندن یکدیگر اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید
نمود چه مبادرت با مر او واجب ولازم ومراجعت بغیر اذن او حرام وناروا
یا دعاء او را بر شما یا برای شما چون دعاء یکدیگر مدانید که آن دعای شک مستجاب
شود ومقبول رب الارباب گردد یا ندا کردن شما او را وخواندن شما مر رسول را
باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانند بلکه باید که از روی تعظیم
باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بنداء علامه
خطاب کرد وحبیب خود را بنداء کرامت شعر یا آدم است با پدر انبیا خطاب
یا ایها النبی خطاب محمد است • آورده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی واز مسجد بیرون
رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین تحقیق که میداند خدای آنانرا که از روی
کراهت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالتی
که پناه جسته بیکدیگر وپوشیده اند هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند
آنانکه یخالفون مخالفت میکنند واعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای
ان تصیبهم آنانکه برسد بایشان فتنة از محنتی از انچه که مکروه اوست یا محنتی
در نفس ومال وولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ردت وبعضی گفته
فرموده که سختی با دل ومنافق باشد او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد
ایشانرا عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت الا ان لله بدرستی بدانید که مر خدای راست
ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها وزمین است یعنی همه ملک اویند ومالک همه
اوست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما ای مکلفان بر آنید
از موافقت ومخالفت واخلاص ونفاق وطاعت ومعصیت ویوم یرجعون ومیداند روزی را که
بازگردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزاء او فینبئهم پس خبر بدهد

ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند عملها بدو بجان مکافات کند والله بکل شی
وخدای بهمه چیزها علیم داناست وهیچ چیز برو مخفی نماند لا انکس که بیافرید
پیدا ونهان ٭ چون شناسد نهان وپیدا جهان

سورة الفرقان سبعة وسبعون آیه

Soorat XXV. The Discrimination. ver. 77.

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارك صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر تبارک را گفته اند سه معنی
اختیار فرموده اند اول آنکه برکت از وست واین اشارت بکارسازی وبنده
نوازی است دوم آنکه نیکوکاری بیش ترست واین بیان صفت سرمدی ونشان
عزت ازلی وابدی اوست سیم آنکه دایم ثابتست واین عبارت از دوام ذات
اوست لم یزل ولا یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده
است میان حق وباطل وحلال وحرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان وپریانرا نذیرا بیم
کننده از عذاب الهی قرآن اهل هر قرنی را در هر زمانی ترسانندست از موجبات
سخط ربانی الذی له آنکه مر وراست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها
وزمینها جدوی منفردست بآفرینش آنها پس ورا رسد تصرف در آن ولم
یتخذ ولدا وفرا نگرفت خدای فرزندی چنانچه زعم یهود ونصاراست ولم یکن
له ونیست مر ورا شریك فی الملك انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه گویند یعنی
اوپادشاهیست بی انبازی وفرزند که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او معاونت تواند
کرد وخلق کل شی وبیافرید همه چیزها از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه
واشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آنچیزها تقدیرا اندازه کردنی یعنی آماده
ساخت برای حصا بهو افعالی که ازو میخواست یا تقدیر کرد بقای اورا تا وقت
معلوم واتخذوا وگرفتند کافران من دونه بجز خدای آلهة لا یخلقون خدایانی

که نیافرینند شیئا چیزی را وقادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون وحال
آنست که ایشان آفریده شده اند وهر مخلوقی محتاج است در آفرینش بخالقی
ومحتاج خدائی را نشاید پرستان که عبده ایشانند ایشانرا می تراشند
وبهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند
ولا یملکون وبا وجود مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت ندارند
لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری ولا نفعا ونه جذب
نفعی نه سود بخود میتوانند رسانید ونه زیان از خود باز میتوانند داشت
وحال آنکه خدا ضار ونافع باید ولا یملکون ونمیتوانند آلهه باطله
وقادر نیستند موتا ولا حیوة بر میرانیدن کسی ونه بر زنده کردن کسی
ابتدا یا بر ابقای حیوة او ولا نشورا ونه بعث وحشر آن ثانیا وخدای محیی
ومیت وباعث باید وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست
این فرقان که محمد صلی الله علیه وسلم بما آورده الا افك افتریه مگر دروغی که خود بربافته است
آنرا واعانه ویاری داده اند ورا علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون
گروهی دیگر چون جبیر ویسار وعداس یا فکهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه
بر و میخوانند واو بعبارت عربی بما القا میکند فقد جاؤا پس بدرستی که آمده اند
این قوم ظلما وزورا بستم ودروغ یعنی یاری دهندگان وی ودرین تقدیر
این بقیه کلام کفار باشد واصح آنست که این کلام حضرت خداوندست میفرماید
که کفار در اینکه میگویند قرآن دروغ است ومدد قومی یافته میشود آمدند بشرک
وستم وبهتان وقالوا ودیگر گفته اند کلام وی اساطیر الاولین افسانهاء
پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویساند انرا چه خود نمیتواند
نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة واصیلا بامداد

وشبانگاه یعنی در دو طرف روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد وحد خود نمی
تواند خواند وچون حفظ کرد بر ما میخواند ومیگوید این وحی است قل بگو در
جواب سخن ایشان که انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکسی که بی شبهه یعلم السر
میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمان وزمین بدان دلیل که کلام
مشتمل است بر اخبار از مغیبات وعلم غیب خاصه حق تعالی است دیگر آنکه همه
فصحاء شما از ایشان بمثل آن عاجزند وچنین کلامی جز از نزد ملك علام نشاید انه
بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشد
رحیما ٭ مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا وگفتند صنادید قریش
چون ابوجهل وعتبه وشیبه وامیه وعاص وامثال ایشان ما لهذا الرسول چیست
این پیغامبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل
مردم دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی ویمشی ومیرود برای طلب معیشت چون
دیگران فی الاسواق در بازارها گر دعوی او درست است باید که حال دیگر آن باشد
ایشان وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که
تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد وندانستند که نبوت منافی
بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب افاده واستفاده است بحصول پیوندد
٭ جنس باید تا مرد آمیز بجنس ٭ انس کی گیرد جز با جنس انس ٭ القصه
مشرکان گفتند که بایستی که او ملك بودی واگر ملك نیست لولا انزل چرا فرو
نفرستادند الیه ملك بسوی او فرشته فیکون معه تا باشد با وی نذیرا
بیم کننده ویاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز گنجی
از آسمان که بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی گردد
او تکون له یا باشد مرورا جنة یاکل منها بوستانی که بخورد میوه ومحصول

وبجان معاش وی بکنند وقال الظالمون وگفتند ظالمان وضع مضمر حکم
بظلم ایشانست یعنی ستمکاران این سخن که با مومنان گفتند ان تتبعون
پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی کسی که او را سحر
کرده اند وعقلش پوشیده ودر تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر نهاده یعنی
متابعت جادوی میکنید که شما را بسحر میفریبد انظر بنگر ای محمد بدیده
بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا چگونه زدند لك الامثال برای تو مثلها
را یعنی گفتند سخنان ناخوش وتشبیه کردند ترا بمسحور وبصفت مفتری
وملی علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا
وتمییز ایشان از ما سوی فلا یستطیعون پس توانائی ندارند ونمی یابند
سبیلا راه بحجت وبرهان بر آنچه میگویند تبارك الذی بزرگوارست آنکسی که
بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل لك بسازد بخشد ترا در دنیا خیرا من ذلك
بهتر از گنج وبستانی که ایشان میگویند وآنچه باشد جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها ویجعل لك قصورا
وبدهد ترا در آن بوستانها کوشکها عالی ومسکنها رفیع در اسباب
نزول مذکورست که چون صنادید قریش حضرت رسالت پناه را صلی الله
علیه وسلم بفقر وفاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنانست
با این آیت نازل شد ودرجی از نور پیش آنحضرت نهاده معروض نمود که پروردگار
تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا را ترا داده است آنرا بدست اختیار تو دادم که تصرف
میکنی بی آنکه از نعمت وکرامت که ترا نزد ماست کم شود در آخرت مقدار پر پشه کم
گردد حضرت فرمود که الفقر فخری ما بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم
ومیخواهم که بنده شکور وصبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بك ان شاء الله

علو همت آنحضرت نه چنین است که با وجود تنک دستی واحتیاج کوشهٔ چشم
روی زمین بیفکند آنرا ملاحظه باید نمود که مطلقا در شب معراج نظر
بما سوی الله نکشود وبهیچ چیز از بدایع ملکوت وغرایب عرصهٔ جبروت
التفات نفرمود تا عبارت ازین آمد که ما زاغ البصر وما طغی • نزدنک آمیزی
ریحان آن باغ • نهاده چشم خود را مهر مازاغ • نظر چون بر کرفت از نقش کونین
قدم زد در حریم قاب قوسین بل • نه فقر واحتیاج تو مانع کفایت از ایمان بل بلکه
كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را ودواعی ایشان بانکار ونبوت تکذیب
ساعتست وَأَعْتَدْنَا وآماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذیب
ساعت کند سَعِيرًا آتشی افروخته وکویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ
إِذَا رَأَتْهُمْ چون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ از جای دور که صد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَهَا شنوند مر
آتش را تَغَيُّظًا آواز جوشیدن از خشم وَزَفِيرًا وبانکی چنانکه از درون
خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این غریدن ودیدن زبانیه
را بود صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما مشروط به بنیه نیست ممکن است
که حق سبحانه در آتش زندگی پدید آرد که ببیند وخشم کیرد وبغرد وَإِذَا أُلْقُوا
وچون دراندخته شوند مشرکان مِنْهَا اندر دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جای تنک که
موجب زیادتی کرب باشد ودر تیسیر آورده که جمع بکافران چنان تنک
باشد که آهن بر نیزه وایشان را در چنین مکان تنک افکنند مُقَرَّنِينَ مقرن
کرده دستهای ایشان بکردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین واهی بسلسلهٔ
آتشین هم دیکر باز بسته دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِكَ دران مقام ثُبُورًا
هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاکت یا کویند یا ثبوراه واین کلمه کسی کوید که
آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر آورده که وبعضی دیکر از تفاسیر
مذکور است که اول کسی را از اهل دوزخ که جامه پوشانند ابلیس باشد که حلهٔ آتش
در رو پوشانند واولاد او را در پیشانی نهند وانرا میکشند وذریهٔ از عقب
او فریاد یا ثبوراه کفته میروند وحق سبحانه میفرماید که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
مخوانید امروز ثُبُورًا يك ثبور وَادْعُوا وبخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ثبور بسیار یعنی
یکبار بر خود نفرین مکنید نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد
بود وهر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد قُلْ بکو ای محمد نفرین کنندکان را
ذلک تو میکنند را أَذَٰلِكَ آیا آن بوستان دوزخ خَيْرٌ بهترست أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشتی
جاویدی که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن
كَانَتْ هست در علم خدای لَهُمْ متقیانرا آن بهشت جَزَاءً پاداش اعمال ایشان
وَمَصِيرًا وبازکشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست
در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان
از مرتبهٔ کمال نصیب خواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند
خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند در بهشت كَانَ هست خلود دخول ایشان در جنت
عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردکار تو وَعْدًا مَسْئُولًا وعدهٔ خواسته یعنی سزاوار آنکه
از خدای درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه
برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ ویاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی
خدای حشر کند مشرکانرا وَمَا يَعْبُدُونَ وآنرا که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خدای عام است همه معبودانرا از ذوی العقول وغیر آن وکفته اند مراد اصنام
اند که خدای ایشانرا بسخن درآرد ومخاطب سازد فَيَقُولُ پس کوید أَأَنْتُمْ
أَضْلَلْتُمْ آیا شما کمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندکان مرا این کروه أَمْ هُمْ یا ایشان
ضَلُّوا السَّبِيلَ کم کردند راه را باخلال در نظر صحیح واعراض از قول مرشد نصیح
قَالُوا کویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو مر ترا پاکی یاد میکنیم ومنزه میدانیم از شرک
وشبه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست مارا ونسزد ونمی باشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا کیریم
کسی را که مارا پرستند مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا پرستند مخلص بحق آنکه آنها که
عبادت ترا از دست دارند وما را پرستیدند نرسد مارا که بکیریم ایشانرا
مِنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشان را برخوردار کردانیدی
وَآبَاءَهُمْ وپدران ایشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وسایر
نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا دعوت
میفرمودند وَكَانُوا وبودند بحکم ازلی تو قَوْمًا بُورًا کروه هلاک شده یا تباه کشته
پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته کوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ
پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میکویید که
ایشان شریکان خدا اند وایشان مرا از شریک منزه داشتند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ
پس نیستوانند معبودان شما صَرْفًا بکردانیدن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا
ونه یاری کردن شما را بنجات وحفص بتا میخواند یعنی شما مشرکان نتوانید
عذاب مرا از خود دفع کردن ونه یکدیکر را یاری دادن از عقوبت برهانیدن
وَمَنْ يَظْلِمْ وهر که ستم کند یعنی شرک آرد مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم
او را عَذَابًا كَبِيرًا عذاب بزرگ که آتش دوزخ است وخلود دران وَمَا أَرْسَلْنَا
ونه فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغامبران إِلَّا إِنَّهُمْ مکر
پیغامبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه میخوردند طعام را وَيَمْشُونَ
ومیروند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا وکردانیدیم
بَعْضَكُمْ بعضی از شما را لِبَعْضٍ برای بعضی دیکر فِتْنَةً آزمایشی چون آزمایش
فقرا باغنیا وپیغامبران باهم ایشان یا مریض بصحیح واعمی ببصیر خلاصه
سخن آنکه دار دنیا ابتلا وامتحانست وانمخالفت احوال مردمان در آن چاره
نباشد وما بدان می آزماییم ایشانرا تا اهل صبر وشکر از ارباب جزع وکفران
ممتاز کردند آورده اند که ابو جهل وولید وامثال ایشان چون صهیب وخباب
وسایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیکر میکفتند آیا ما اسلام آریم وچون
ایشان بی خبر باشیم حق سبحانه آیت فرستاد ودرویشانرا مخاطب ساخته
میفرماید که ما می آزماییم شریف را بوضیع ووضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر
میکنید بر ابتلا ویا جزع مینمایید وَكَانَ رَبُّكَ وهست پروردکار تو بَصِيرًا
بینا ببصیر کننده وجزع کننده وَقَالَ الَّذِينَ وکفتند آنکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر وبعث اند ونمی ترسند از دیدن عذاب
ما سر واهل مکه اند که میکفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نمی شود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ
بر ما فرشتکان برسالت یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم تا شکارا
پروردکار خود را تا با ما سخن کوید وبتصدیق واتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا
بخدای که بزرکی کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند وجنایت
نمودند درین حکم وَعَتَوْا ودر کذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا در کذشتنی بزرگ
بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیهٔ ملائکه ولقای خدای کردند وایشان اند
اندوهکین شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ آن روز که بینند فرشتکانرا وآن روز مرکه
باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُجْرِمِينَ مر کافرانرا
اهل مکه در حین طلب دیدن لقا که ملائکه را بینند ووعده لا بشری شنوند
وَيَقُولُونَ وکویند ملائکه مر ایشانرا که لقای خدای بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا

واحد

جه صفا مومنان را بکار زود ایشان کار

بلال عمار

عشر ۱۹ الجزء التاسع

الجزو ع

ملائکه در روز حشر

حرام باز داشته شده است و گوییا این قول کفار است چون ملائکه
بایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان و در
تاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی
گفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز خیال بستند که بدین کلمه
از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا و قصد کنیم بر
مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نکو نماید
چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی
مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا غبار پراکنده
در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر باد بر داده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را
زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمان است و ایشان را نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران
بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهتراست از روی قرارگاه
یعنی مساکن ایشان در آخرت بهتر از منازل کافرانست که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ
مَقِيلًا و نیکوتر است از جهت مکان استراحت زیرا که در بهشت خواب نباشد وَ
يَوْمَ و یاد کن روزی را که در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید
که بالای طبقه هفت آسمان است و غلظ او برابر همه سموات است و از کران تا کران
از همه آسمانها حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را
بر آسمانها افکند و هر آسمانی که برسد آن آسمان شکافته شود وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ
و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین
بفرشته مملو گردد و در موضح آورده که ملائکه هفت آسمان بگرد عالم بر آیند و
گویند با بعضی عرض است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در و شود تا غمام فرو آید
و این آن غمامست که حق سبحانه فرموده که فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ و در عین آورده که

این غمامست که ظله بنی اسرائیل بوده الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ پادشاهی در آن
روز الْحَقُّ ثابت لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده راست مدعیان زبان دعوی ادعا
بکشند و بسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران
عَسِيرًا دشوار از شدت احوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت
يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندانها بگزد دست
چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط از سفری
باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را صلی الله
علیه و سلم طلبیده بود آنحضرت فرمود تا کلمه شهادة نگویی از طعام تو نخورم
عقبه کلمه شهادة بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده
نزد وی آمد و گفت مگر از دین آبا برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه میگویی
گفت نی برگشته ام اما عادت داشتم که مهمان طعام من ناخورده بیرون
رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی عقبه نزد حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت در دار الندوه بسجده بود و آب دهن او در
شعله آتش جان سوز گشت و بدان حضرت نرسیده بروی وی باز گردید و هر
دو گونه روی بسوخت و تا زنده بود آن داغ بسیمای او بود القصه حضرت فرمود که
ای عقبه تو بیرون مکه نمی بینم که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر بحکم
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بقتل او صادر گشت و بر دست مرتضی
علی رضی الله عنه کشته شد و این آیه آمد در شان وی مضمون آنکه در روز قیامت
بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب اعمال آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف
اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره درست دیگر بار بروید و دیگر باره بخاید
و هیچ بر ندارد يَقُولُ بگوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا گرفتمی مَعَ الرَّسُولِ با پیغامبر

سَبِيلًا راهی که وی فرا گرفته راه نجات آن بود يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نگرفتمی
فُلَانًا فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست و او را نه شناختمی لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستیکه
گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه
پیغامبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست
دیو دور از رحمت یعنی گمراه کننده که شیاطین الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
خَذُولًا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت رسول خدا
و بعد در دام هلاک افکند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا میکند
وَقَالَ الرَّسُولُ یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در دنیا بگوید در آخرت یَا رَبِّ
ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستیکه قوم من گرفتند و ساختند هَٰذَا
الْقُرْآنَ این قرآنرا مَهْجُورًا متروک همه یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی
آرند و از استماع آن اعراض میکنند وَكَذَٰلِكَ همچنین که این گروه را دشمن تو گردانیدیم
جَعَلْنَا گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغامبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
دشمنی از کفره چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر
کردند تو نیز صبر فرمای وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا وَنَصِيرًا
راه نماینده تو ابطریق شکیبایی و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو
فرستاده نمی شود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکبارگی
یعنی بیکبار چنانچه توریة و انجیل كَذَٰلِكَ همچنین فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ
تا ثابت کردانیم و قوت دهیم بِهِ باتصال وحی در وقت فُؤَادَكَ دل ترا
تا بتفریق وحی دل ترا بحفظ آن ممکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ و بر تو خواندیم قرآنرا
تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تانی نه انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ

حاصلی نداشت جه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف
نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود
و عیسی علی نبینا و علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده
و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود که کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن
مشکل بودی و دیگر نزول قرآن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد
و سبب زیادتی حفظ در بعض آن و دیگر هر نجمی که فرو می آمد تحدی مینمود
و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام
انا فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر قرآن ناسخ و منسوخ هست
و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد نشاید و
دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آمد وَلَا يَأْتُونَكَ
بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن
کتاب تو سخنی نمی گویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر ما می آریم برای تو جواب راست درست
که برهان ساطع قول ایشانرا رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آن چیزرا
که نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی
دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا بدترانند از روی مکان یعنی مکان ایشان
بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه میزدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و کج تر و ناصوابتر از جهت راه
ایشان که منتهی باتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى
الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریه بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا
و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادرش هارون را وَزِيرًا

یاد و مدد کار در دعوت و اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید إِلَى الْقَوْمِ بسوی
گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنکه تکذیب کردند آیتهای
ما را و آنانکه بحکم ما رفتند و آن قوم را دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار
کردند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تَدْمِيرًا
هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه
نوح علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب پیغامبران کردند یعنی
نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همین
تکذیب نوح کردند تکذیب یک پیغامبر تکذیب همه پیغامبرانست یا مطلقا
بعث رسل را انکار کردند أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ما ایشانرا بطوفان عذاب
وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً نشانه تا از آن
عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا
عذاب دردناک وَعَادًا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را که تکذیب هود کردند
وَثَمُودَ و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس
را و رس نام چاهیست بحامه یا با قریها بجان یا با نطاکیه که صاحب یاسین یعنی
حبیب نجار را در وی کشتند یا حبشه یا بخلستانی بوده از آن بنی سعد یا صاحب
اخدود است که در سورت البروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده
در زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغامبری بدیشان
مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر است که بعد از قتل و کشتن او علم
نهادند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی
نبینا و علیه السلام بدیشان آمد وی را تکذیب کردند و در سر چاهی که داشتند
مجتمع شده با یذای شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در همه

آنفاد

افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی به زمین فرو رفتند یا خود قومی بودند
که شجره صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغامبری
از نسل یهودا بن یعقوب پیغامبری بدیشان مبعوث شد وی را تکذیب نموده
بکشتند و در چاهی افکندند و از صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل
بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله ابن
صفوان اند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا
مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحه آن بهمه الوان ملون بود و بجهة طول
عنق او را عنقا میگفتند و بر کوهی که آنرا فتح یا سح کفتندی مقام داشت بیامدی
و کودکان و مواشی خود ایشان را در ربودی و فرو بردی و بجهة او را مغرب
لقب کرده بودند گویند و پرنده را پدید کننده و مردم را دختری نبود یک بلوغ رسیده
از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت پیش پیغامبر آورده شرط کردند که اگر
شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغامبر دعا فرمودند که خدایا آن مرغ را بگیر و نسل
او بریده گردان دعاء پیغامبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد دیگر از و
اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزها نایاب بدو مثل
میزنند کما قیل سعر منسوخ شد مروت معدوم شد وفا زنهره و
نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی عشق بدین وجه نشان
میدهد سعر عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقاء مغربم که نشانم
پدید نیست القصه این قوم بعد از غیبت عنقا عناد افزوده حنظله را شهید
کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها که بودند
بَيْنَ ذَٰلِكَ میان قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهاء که بسیار در
خدای کسی ایشان را داند وَكُلًّا و هر یک از این امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ

دیم ایشانرا مثلها و حجت گفتیم بدیشان بفرستادن پیغامبران چون
نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا
تَتْبِيرًا پست کردیم پست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمده اند یعنی بگذشتند
عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بدان دیهی که باران باریده شد بدی مَطَرَ السَّوْءِ باران بد
یعنی سنگ باران مراد از وی ده سدوم است که شهر بزرگ بوده از موتفکات
و لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق تعالی
سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بدان دیار می گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا
نبودند که در سفر خود يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدها خود و از آثار آن
عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از دوری
کفر لَا يَرْجُونَ امید ندارند نُشُورًا بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند
وَإِذَا رَأَوْكَ و چون بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرو نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر
مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي
آیا این کس آنکسی است امرا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغامبر
إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود او بجوع دل فریب و بسیاری جهد در دعوت
و اظهار دلایل بر مدعی خود لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا
از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا
بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود
باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را که اهل ایمان
و از ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر ضلال سبیل بجهل بر ضلال اهل آنست
آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر
یا کلوخی یا چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بعبادت آن پرداختندی

حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ آیا دیدی کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی
بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدا چیزی
دوست دارد و بدو باز ماند ما او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد
زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی در مطرب المجالس آورده
که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و در نفس هم دیگر پرستند و مجلا
از امتزاج آنان بیکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان باهم هوا متولد شد
در مهد طبیعت از جوشش اخلاط او بعد ترتیب یافت جمله اوصاف ذمیمه که
با نار دنیا را از دولچه در دوزخ اندیشانست از هوا مدد می یابند سوم و عادات
مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد سعر
غباری که خیزد میان ره اوست چه گویم که هر سو سیاه او ست قوت
غلبه آن تا حدیست که نکته الهوی اله الا عبد فی الارض دشان اوست که وارد
شده و زبان قرآن در بیان چنین فرموده که أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
گویی که اصل هواست و آلهه باطله همه فرع اوست و از اینجاست که مخالفت
هوا اصول جنة الماوی است سعر سر ز هوا تافتن از سروریست ترک هوا
قوت پیغامبریست أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ آیا می باشی تو بر آنکس که هوا را خدای
خود ساخته وَكِيلًا نگهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال
أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان می بری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ
می شنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل می کنند بدل بدلایل توحید یعنی
اکثر عاقل و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان
إِلَّا كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر بعد

بلکه علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان الحیوان
صاحب خود می‌شناسند و آنها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهار
پایان طلب التجنب کند آنچه ایشانرا سود دارد و مجتنب اند آنچه ایشانرا ضرر رساند و
مشرکان از ثواب که اعظم منافع است بیگریزند و در سیآت که اشد مضار
است می آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که
از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور
صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت
خالصی سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مورث
نور باصره و در آن محل صدر و منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل
ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر اینه کردانیدی
آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام کرفته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ
پس کردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن سایه دَلِيلًا راهنمای که سایه جز بآفتاب
شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس کرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا کرفتن آسان
یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع بجای سایه آوردیم و او را فرا کرفتیم
چه بیکبار مقبوض شدی مصالح مردمان که باز بسته است معطل ماندی
و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بلیل
و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت
و آنرا دوام نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید
که تبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را بین بایم نساخت بلکه آن
دلیل را که شمس است قبض کرد با فول تا بار شب در آمد و این شب را
جهت آرامش و آسایش خلق معین کردانید و در عین المعانی آورده که مدظل

اشارت بزمان حضرت است که مردم در ظلمت حیرت بودند که شمس نور اسلام
بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق کرم طالع کشت و اگر آن
سایه دایم بودی خلق عالم در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی
بیت
گر نه خورشید جمال یار کشتی رهنمون ، از شب تاریک غفلت کس
نبردی ره برون ، صاحب کشف الاسرار کوید این آیه از روی ظاهر بیان
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت
وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سفری بوقت
قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندکی
حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود کردانید چنانکه همه
لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و
قربت آنست که فرمودند که أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ موسی را علیه السلام بوقت طلب
ارنی داغ لن ترانی بردل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که نه مرای بینی
در من می نکری دیگر چه خواهی
بیت
فرقست میان آنکه یارش در بر ، با آنکه
دو چشم انتظارش بر در ، و از حقایق سلمی مفهوم می شود که مد ظل بسط ظلال
نور العصمت بر حضرت صلی الله علیه وسلم و آن آفتاب معرفت که از دل منور وی
طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذکور
که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محجوب سراپرده سایه خود بصحرای
ظهور کشید آنگاه محب را کفت آخر نظری بسوی ما نمیکنی أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ
مَدَّ الظِّلَّ و در امتداد او مرا نه بینی قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ و اشارت بکنی
اکر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا و اگر آفتاب
احدیت ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه سایه که همسایه آفتاب شود

آفتابش بحکم ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا در ربوده بود
مصرع
روی صحرا چو صحن
پر تو خورشید کرفت ، نتواند نفسی سایه بیابان صحرا شد ، دقایق حقایق
این آیت بسیار است مطالعه بعضی از آن احوال بجواهر التفسیر می شود و
من الله المعونة والمدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکسی است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ
برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در آن آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را
راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ و کردانید روز را نُشُورًا برای
برخاستن و در طلب معیشت پراکنده شدن ، و کفته اند نوم مشابه موتست
و نشور که برانگیخته شدن از خوابست مماثل بعث است بعد از مرگ و
در حکم لقمان است کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ
و او آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از نزول رحمت که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند
بر وقوع مطر در اعقاب او وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از بالای آسمان
مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهر مرده
یعنی موضعی که در آن خشک سالی بوده یا مکانی که در زمستانی خشک و افسرده
بود وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب را مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا از آنچه آفریده ایم چهار پا
یا نوا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان فراوان از اهل بوادی که ارباب حرث و مداین
و انهار هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و
بدرستی که مکرر کردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در اوقات متغایره بصفتهاء
متفاوت بعضی برنک قطره و بعضی دیمه یا مکرر کردیم سخن ابر و باران را در قرآن
لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در آن نعمت و شکر آن بجای آرند
فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مکر

ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا و اگر می خواستیم لَبَعَثْنَا هر اینه برمی انگیختیم
فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی نَذِيرًا بیغامبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و
علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و غیر دین ترا بر کافه مردمان تا روز قیامت
منسوخ ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند
وَجَاهِدْهُمْ بِهِ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا با اسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت
ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردن بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِي
و او است آنکس که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم کذاشت دو دریا را یعنی
مجاور و ملاصق هم ساخت در آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک
آب شیرین تشنکی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن دیگر شور تلخی زننده
یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ و بساخت بَيْنَهُمَا میان این هر دو دریا بَرْزَخًا
حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حدی مقرر که دریا را حرام و نا
روا کرد که یک دریا بر دیگری غلبه کند و در لباب کوید عذب فرات چون
جون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان
ایشان یا نهرها و شهرها که واقع است محققان برانند که بحرین خوف و رجاست
که در دل مؤمنان هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که بوزن خوف المؤمن و رجاؤه
لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و او آنکسی است
که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان
تخمیر کرده اند و آن جزویت از ماده یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا
پس کردانید او را خداوند نژاد و پیوند یعنی اینها را دو قسم کرد یکی که نسب
و نسبت بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد و کویند نسب
آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ هست

آفریدگار تو قَدِیرًا توانا بر آفریدن نبی و نبات وَیَعْبُدُونَ و می پرستند
مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا یَنفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش
کنند وَلَا یَضُرُّهُمْ و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی
که باشد غیر خدای وَکَانَ الْکَافِرُ و هست ناگرونده عَلَىٰ رَبِّهِ بر خلاف فرمان پروردگار
خود ظَهِیرًا هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا
إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مؤمنان وَنَذِیرًا و بیم کننده کافران قُلْ
مَا أَسْأَلُکُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَن شَاءَ
مگر ایمان کسی که خواهد أَن یَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار
خود سَبِیلًا راهی یعنی اجر من جز ایمان و طاعت مؤمنان نیست زیرا که مرا
عند الله اجر مقرر است و ثابت شده که هر چه ایشان بجا آورند از ایمان و عبادت و صلاح آن
او ثواب خواهد بود وَتَوَکَّلْ و توکل کن در استیفاء اجر خود عَلَى الْحَیِّ الَّذِی
بر آن زنده که هرگز لَا یَمُوتُ نمیرد وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدایرا از صفات
نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف کمال وَکَفَىٰ بِهِ و بسنده است
خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خَبِیرًا دانا و
مطلع بر آنها الَّذِی خداوندی که بتوانائی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فِی
سِتَّةِ أَیَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد
امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمَٰنُ او ست بزرگ
بخشاینده فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِیرًا دانائی را یا سوال کن
از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِیلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا
مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ گویند کیست رحمن یعنی اسمیست که

بمنزله الکفر

سجده لازم

قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ

ما نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمی کردند پس
چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم
یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آن چیز را که می فرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ
نُفُورًا و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر کافران را رمیدن از ایمان و دور
شدن از حق این سجده هفتم است بمذهب امام اعظم و هشتم
بقول امام شافعی رحمه الله در فتوحات این را سجده نفور و انکار میگوید
و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل
انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز گویند تَبَارَکَ الَّذِی بزرگ است خدائی
که بقدرت کامله جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه را یا
قصرها که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِیهَا و بیافرید در آسمان یا در برج
سِرَاجًا چراغی را که آفتابست وَقَمَرًا مُنِیرًا و ماه روشن یا روشنی بخشنده
وَهُوَ الَّذِی و او ست آنکسی که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب
و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات
و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و آن گردانیدن دلیل است لِمَنْ أَرَادَ
مر آن کسی را که خواهد أَن یَذَّکَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع را در ایجاد
لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُکُورًا یا خواهد سپاسداری و شکرگذاری بر نعمتهای
حضرت باری که تعاقب شب و روز از انجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان
یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافه برای تخصیص و تفضیل است در
نصوص آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خاص
بالگاه اویند و این بندگان الَّذِینَ یَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ
بروی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند نرم و آهسته

سجده ۷ ام

وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخنی بی
ادبانه در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت
یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم مراد ترک تعرض سفیهانست و اعراض
از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی س گو کو بگوید در تو سالوس
بگو هستم دو صد چندان و میرو و گر از خشم دشنامی بگوید دعا کن خوش
دل و خندان و میرو و چون مکالمه ایشان با خلق در صحبت چنین را از معامله
ایشان با حق در خلوت بدین آیه خبر می دهد که وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ و آنانند که شب
بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان وَقِیَامًا و بر پای
استادگان در وقت دیگر مراد از سجده قیام نماز است وَالَّذِینَ و ایشان آنانند که
با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب یَقُولُونَ میگویند
از روی تضرع و زاری که رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردگار ما بگردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ کَانَ غَرَامًا هست دائمی
لازم یعنی جاویدانست إِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهیست
وَمُقَامًا و بد جای بودنی وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند
لَمْ یُسْرِفُوا اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در محرمات و معاصی صرف نکردند
وَلَمْ یَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل ننمودند یعنی حق الله از مستحقان باز نداشتند
وَکَانَ و بود ایشانرا بَیْنَ ذَٰلِکَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا راست استاده یعنی
طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است اجتناب نمودند
وسط را هر کار کن رها که خیر الامور است اوساطها ه آورده اند بعضی از مشرکان
بجناب رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده
ایم و زنا و نحو آن از ما صدور یافته اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این

مکن

گناهان در می گذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ
و آنانکه نپرستیدند و نخواندند مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا یَقْتُلُونَ
النَّفْسَ الَّتِی و نه کشتند آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن
نفس را یعنی نفس مؤمن و موحد و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق بموجبات آن ردت
است و زنا و قتل بناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا یَزْنُونَ و زنا نکنند که امهات
معاصی این سه کار کبیره است در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که
از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم که کدام گناه بزرگ تر است فرمود آنکه
انباز گیری خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده پس گفتم دیگر کدام گناه فرمود آنکه فرزند
خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زن
همسایه خود پس قول حق تعالی برد این آیت آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل
بناحق و زنا نکنند وَمَن یَفْعَلْ و هر که بکند ذَٰلِکَ آنچه مذکور شد از کبایر یَلْقَ بیند
أَثَامًا جزای بزه کاری خود گفته اند اثام وادیست در دوزخ که زناکاران را در آن
عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل
خون و ریم یا اثام دو چاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر یُضَاعَفْ دو
گرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار
و بی اعتبار باشد إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدای
و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کرداری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید
فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه یُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان را
نیکیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و طاعات بجای اثبات نماید یا بدل کند
ملکه معصیت بملکه طاعت یا توحید را یا اضداد اعمال ما سلف را در دنیا بدل کند
کفر را با ایمان و در آخرت مبدل سازد سیئه او را بحسنه وَکَانَ اللَّهُ و هست خدای

یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز قیامت وَیَخْلُدْ فِیهِ ... در آن عذاب ...

غَفُورًا آمرزنده گناهکاران به توبه رَحِيمًا مهربان بریشان باثبات توبه در عقب
ایشان وَمَنْ تَابَ وهرکه توبه کند در معاصی مراد غیر از شرک وقتل وزنا یعنی
هرکه از معاصی دیگر نیز غیر ازینها توبه کند ودست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند
عملی ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که باز میگردد إِلَى
اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ
وبندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعیدگاه مشرکان ویهود
ونصاری یا بارگاه ایشان یا مجلس غنا یا صحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهد
وَإِذَا مَرُّوا وچون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بردبار
وپرهیزکاران از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا وآنانکه چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
بآیتها پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا بروی در نیفتادند عَلَيْهَا
بران یعنی نه استادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران کویی که نشنود اسرار آنرا و
وَعُمْيَانًا ونه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیده
بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ
يَقُولُونَ وآنانکه میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش مارا مِنْ أَزْوَاجِنَا
از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد
صالحاند چون مؤمن اهل وولد خود را صالح بیند دل او شاد وچشم او روشن
کردد وَاجْعَلْنَا وکردان مارا لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران پیشوا یعنی مارا چندان
پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان شویم أُولَٰئِكَ آن کروه که مدح کرده شدند
يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندترین موضعی در آن وکفته‌اند
غرفه اسمی از اسماء بهشت است ودر فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست بچهار
قایه ساخته از زر ونقره ولؤلؤ ومرجان ولغت صنان بیشا دهند بِمَا صَبَرُوا

بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیوی وایذای کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج
یا بر ادای فرایض وَيُلَقَّوْنَ وبه پیش ایشان بیایند یعنی بیابند وحفص یلقون بتشدید میخواند
وبتصحیف مجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا
وسلامتی از آفات ومنافات دعا زندگی وسلامت شنوند یا ملایکه برایشان
تحیت وسلام از خدا شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاویدان باشند فِيهَا در غرفه
یا بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهیست وَمُقَامًا وجای بودن قُلْ بگوای
محمد مر مکیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه باشد
شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مر وراچه
شرف انسان بشناخت عبادتست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما تکذیب کردید
مرا وتقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تکذیب شما
لِزَامًا ملازم شما که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را
بدوزخ رساند وآنچنین ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدر است

سورة الشعراء مائتان وعشرون وسبعة آية بسم الله الرحمن الرحيم

طسم در معالم آورده از قتاده رحمه الله حروف مقطعه اسامی قرآنند و
لهذا ذکر اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید ویا اسمیست از اسماء الهی یا هر حرف
اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وسامع ومجید وگفته‌اند سوگندیست بطوبی
وسدره ومحمد صلی الله علیه وسلم ودر بحر آورده که طا اشارتست بطهارت عارفان که
طا خوانند ما سوی الله وسین عبارت از سیر روندگان طریقت معرفت که سایرانند الی الله
ومیم ایمایی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که سیر روند فی الله یا
اشارتست بطلب مبتدیان وسرور متوسطان ومشاهده منتهیان صاحب
کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد کرده میکند جواب قسم آنکه تِلْكَ

این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآنکه روشن است
احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی بیندکننده نیز هست یعنی حق وباطل را ظاهر
میکرداند ومقدمات هدایت وبواعث ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش
اینچنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد وحق جل
بجهت تسلیه دل مقدس وی فرستاد لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده
نفس خودرا أَلَّا يَكُونُوا بآنکه نمی شوند ایشان مُؤْمِنِينَ کرویدکان بقرآن إِنْ نَشَأْ
اگر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بریشان مِنَ السَّمَاءِ آيَةً از آسمان نشانه
از آیات قیامت یا بلیه از بلاها قاهره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس کردد کردنهای
ایشان یعنی کردن کشان وبزرگان ایشان شوند لَهَا مر آن آیه را خَاضِعِينَ
فروتنان وانقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِمْ ونمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه
مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن
فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ از آن روی
کردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس تکذیب کردند مر قرآنرا وبر تکذیب خود مصرند
فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در
بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرها آنکه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
وباور نمی داشتند وبعد از ان آن انجا وپشیمانی نفع ندهد
اصرار کنند بدان مصلحت خویش که فردا دانی وپشیمان شوی سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی نگرند مکذبان ونگاه نمی کنند إِلَى الْأَرْضِ بزمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا
چند برویانیدیم فِيهَا در آن بعد از مردگی وافسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ نیکو وپسندیده وبسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رویا

لَآيَةً هرآینه دلالتیست بر کمال قدرت وحکمت وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونیستند
بیشتر ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ کرویدکان باوجود مشاهده چنین علا
متها وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست غالب وتوانا
بانزال عذاب بر کافران مهربان ببسط بساط عطا برای مؤمنان وَإِذْ نَادَىٰ وباد
کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ پروردگار تو مُوسَىٰ موسی را أَنِ ائْتِ بآنکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک
وبر بنی اسرائیل بجور بر ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند از عذاب الهی ودست
از کفر بدارند وبنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من
إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند در رسالت
ومرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي وتنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ
لِسَانِي ونگشاید زبان من وعقده که دارد زیاده کردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده
ودعا در آن الا آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی هارون برادر من
تا او را شریک من کردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون وفرعونیان روم
وَلَهُمْ عَلَيَّ ومر ایشان را بر من ذَنْبٌ دعوی گناهیست وآن قتل قبطیست وبزعم
ایشان گناه میگویند فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه مرا بکشند بعوض
قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست ازین کمان که ایشان
بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید تو وبرادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی
معجزات که دلیل قدرت وحجت نبوت توباشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شماییم
مُسْتَمِعُونَ شنونده آنچیزیرا که میان شما وفرعونیان رود یعنی هرچه شما وایشان
گویید وکنید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید
إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ یعنی اینست

بپرست مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ بما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام
روند که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا وعلیه السلام بزمان ملک علام
با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون
فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ نه ترا
پروردیم فِینَا در میان خویش وَلِیدًا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت
وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِینَا در میان مِنْ عُمُرِكَ سِنِینَ سالها از عمر خود یعنی سی سال
با ما گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی قبطی را که
خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِینَ و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل کسی
از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی علیه السلام که کردم آن کردار إِذًا آن هنگام
وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ و من از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من کسی کشته
گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید
و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِی پس بخشید مرا رَبِّی پروردگار من بوقت رجوع از مدین
حُكْمًا علم و فهم یا نبوت وَجَعَلَنِی و گردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِینَ از فرستادگان خود
که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تَمُنُّهَا عَلَیَّ منت مینهی بآن بر من
أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده گرفتی بَنِی إِسْرَائِیلَ فرزندان یعقوب را و مرا فرزندی
برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام اینکه آیا نعمتی که
بآن بر من منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی تو اگر ایشان را تعبید
نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت نمیکردند و بتو
محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته انا رسول رب العالمین
اسلوب سخن را بگردانید و از در امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ
الْعَالَمِینَ و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است سوال از ماهیت کرد

قَالَ گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردگار آسمان
و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنست إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُوقِنِینَ
بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی علیه السلام اعراض نمود از جواب ماهیت
و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون
لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنها که گرد او بود یعنی از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند
زیورها بسته و بر کرسیها از زر نشسته بودند أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمی شنوید
جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال جواب میدهد
قَالَ گفت موسی دیگر باره رَبُّكُمْ آفریدگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِینَ و پروردگار
پدران پیشین فرستاده شما و بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْكُمْ
آنکسی که فرستاده اند بشما لَمَجْنُونٌ هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سوال
نمیدهد قَالَ گفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار آفریدگار مشرق
و مغرب است وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان مشارق و مغارب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
اگر هستید شما که دریابید که جواب سوال شما جز بدین وجه نمیتواند بود زیرا که
هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس
و قیاس گنجد ذات حق سبحانه و تعالی از آن منزه است و مقدس است جدا بحدثا
تند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد شعر آنکه او را حدوث باشد دم ⁂
چه شناسد که چیست سر قدم ⁂ علم را سوی حضرتش ره نیست ⁂ عقل ازین کمالش
آگه نیست قَالَ گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اگر گیری ای
موسی إِلَهًا غَیْرِی معبودی بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ هر آینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِینَ از
زندانیان آورده اند که سجن فرعون بدتر از قتل بود زیرا که زندانیان را میفرمود
تا در چاهی عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدید و نمی شنید و بیرون نمی آوردند

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ
گفت هر آینه آنکسی که فرستاده اند بشما

مگر مرده موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا اگر آرم
پیش تو با من بپیام تو بِشَیْءٍ مُبِینٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ
گفت فرعون که بیار آن معجزه را إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِینَ از راست گویان
در دعوی خود فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِیَ پس آنجا عصا
بی افکندن ثُعْبَانٌ مُبِینٌ اژدها بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون
از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار
بیست و پنج هزار کس کشته شد وَنَزَعَ و بیرون آورد یَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از آنکه
گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان در آورده فَإِذَا هِیَ پس آنجا دست او بَیْضَاءُ
سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِینَ مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک
حضرت موسی علیه السلام بمثابه بود که مانند نور آفتاب دیدها خیره ساختی
قَالَ گفت فرعون لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند إِنَّ هَذَا
بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ جادوئیست دانا فرعون بترسید که کسان وی
با او ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوئیست در فن سحر مهارت تمام دارد یُرِیدُ
أَنْ یُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار
مصر بِسِحْرِهِ بجادوئی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه فرمایید شما در کار او
معجزه موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند تا از ربیه
انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا
أَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افکن و در قتل ایشان شتاب
مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست
فِی الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خود حَاشِرِینَ جمع کنندگان یعنی ایلچیان را که
بهر شهری یَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هرجا یک نیک جادوئیست عَلِیمٍ دانا و بسیار آمد

دربن فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس
جمع شدند جادوان لِمِیقَاتِ یَوْمٍ برای هنگام روزی مَعْلُومٍ دانسته
شده و وعده داده شده که یوم الزینه بود وَقِیلَ و گفته شد یعنی فرعون
گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ
فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید ما هم باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و مدد ایشان
باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم إِنْ كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِینَ ایشان
غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیه السلام فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که
آمدند جادوان بنزدیک فرعون ایشان را بار داد و در توانگری بسیار که دید ایشان
گستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا آیا ما را باشد لَأَجْرًا
مزدی نزدیک تو إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِینَ ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان
تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ و بدرستی که باشید
شما آن وقت إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ از جمله نزدیک شدگان یعنی اول کسی که بمن
درآید و آخر کسی بیرون رود ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادویهای
خود را بمیدان معین آوردند بوقت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلام
صف کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ
مُوسَى گفت موسی علیه السلام مر ایشان را أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ
آنچه شما افکنندگانید مر آن را فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ
رسنها و عصاها که بجوف پر سیماب ساخته بودند که هفتاد هزار رسن
و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاها بحرارت
آفتاب در حرکت آمد و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ ببزرگی

وقوت وغالبیة فرعون إنا لنحن الغالبون بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی
وهارون فألقى موسى پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها
گشت فإذا هي پس آنجا عصا اژدها شد تلقف فرو می برد ما يأفكون آنچه تزویر می
کردند و بصورت مار تخیل مینمودند فألقي السحرة پس بروی در افکنده شدند
ساحران ساجدين سجده کنندگان چه دانستند انقلاب عصا ثعبان را از قبیل
سحر است واز روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم ما برب العالمين بپروردگار
عالمیان پس توضیح کردند که رب موسى وهارون تا دفع توهم فرعون کند که
از ایمان بحر خبر یافت ایشانرا طلبید قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید
حفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید که له موسی را قبل أن آذن
لكم پیش از آنکه دستوری دهم من شما را در ایمان بوی إنه لكبيركم بدرستیکه
او مهتر شما الذي علمكم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوئی و با یکدیگر اتفاق
کردید در هلاک من وفساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه
عقوبت خواهم کرد که لأقطعن هر آینه ببرم أيديكم وأرجلكم دستها و پاهای
شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی از طرفی یا قطع ایدی وارجل شما کنم
از جهت خلافی که با من کردید ولأصلبنكم أجمعين وهر آینه بر دار کنم همه شما را
تا بمیرید وعبرت مخالفان گردید قالوا گفتند جادوان ایمان آورندگان لا ضير
هیچ ضرری و رنجی نیست بما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم إنا إلى ربنا بدرستیکه
ما بثواب پروردگار خود منقلبون باز گردندگانیم إنا نطمع بدرستیکه ما طمع میکنیم
أن يغفر اگر پوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما عفو کند خطايانا گناهان ما
أن كنا برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل أول المؤمنين اول گروندگان بخدای
آورده اند که فرعون بفرمود تا دست و پای و عجب آن مؤمنانرا ببریدند

وایشان را از دارها بلند در آویختند و حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام برای
ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب ومقامات انس ایشان
را بنظر وی در آورد تا تسلی یافتند شعر جادوان کان دست و پا در باختند
قرب مولی تاختند کو برفت آن دست و پا بر جای او دست اندر بالها بر جای او
تا بدان پرها بپرواز آمدند در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام
بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
بدیشان مینمود و هر روز بر عناد وفساد ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال
وأوحينا و وحی کردیم إلى موسى بسوی موسی أن أسر بعبادي آنکه ببر بشب
بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست إنكم متبعون
بدرستیکه از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را
ببحر بگذرانیم و ایشانرا غرقه سازیم در بحر در القصص آورده که موسی علی نبینا
وعلیه السلام بنی اسرائیل را فرموده که پیرایها و زیورها از قبطیان بستانند که
عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارایم عاریت بگیرید و
وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع
جمع شوید ایشان بدین صورت امر او بتقدیم رسانیدند و چون وقت
رحیل در رسید بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق
علیه السلام دعا کرده تا بنی اسرائیل تابوت وی را با خود بیرون نبرند از مصر بیرون
نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بمدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی
علیه السلام بخود ندا میزد که هر که مدفن یوسف را علیه السلام بمن نماید هر چه
دعا کند خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت

او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیلست پس باخراج آن اشتغال نموده
وقتی که قمر بر سطح استمار رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر
خروج ایشان بقبطیان رسید چه پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید
در خانها خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در
خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرده و بتعزیت او مشغول شدند و در روز دوم فرعون
امر کرد بجمع کردن لشکر فأرسل فرعون پس فرستاد فرعون في المدائن در شهرستانها
که بپای تخت نزدیک بود حاشرين جمع کنندگان لشکر را و گفت إن هؤلاء بدرستیکه
این گروه بنی اسرائیل لشرذمة قليلون هر آینه گروه اندک اند وحال آنکه عدد مردان
کار بنی اسرائیل که در سن او اذیت گذشته و بشست نرسیده بودند ششصد و
هفتاد هزار کس بود و عدد مجموع قوم از ایشان میان کودک و شبان هزار هزار و
دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت لشکر خود اندک شمرد و گفت این
گروه بسیار اند وإنهم لنا وایشان ما را لغائظون بخشم آورندگانند چه از ما گریخته
اند و پیرایهای ما را برده وإنا لجميع و ما همه یعنی لشکر ما حاذرون سلاح
داراییم ودانندگان مراسم حرب را تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام
دارند و نه علم حرب دانند فأخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی
داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها
وعيون واز چشمه سارها وكنوز واز گنجهای زر و نقره ومقام كريم از منزلهای
نیکو كذلك همچنین کردیم با ایشان وأورثناها و میراث دادیم باغها و بوستانها
ایشان بني إسرائيل مرفرزندان یعقوب را چه قولی آنست که در زمان دولت
داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جاه قبطیان
شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر خود روان کرد و

و ششصد هزار بر میمنه و ششصد هزار بمیسره نامزد نمود و ششصد هزار
کس در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت شعر
یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن چو چشم بیرم
پرکین و خون ریز بقصد خون مردم تیغها تیز فأتبعوهم پس از پی در آمدند
قبطیان بنی اسرائیل را مشرقين قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل
بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت طلوع آفتاب به بنی اسرائیل
رسیدند و در آن زمان موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر عبور و عبور
میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما تراءى الجمعان آنهنگام که دیدند
هر دو گروه یکدیگر را قال أصحاب موسى گفتند یاران موسی إنا لمدركون هر آینه ما دریافته
شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهد یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم
شد قال گفت موسی علیه السلام كلا چنین نیست که ایشان شما را دریابند إن معي
ربي بدرستیکه با منست یاری و مددکاری پروردگار من سيهدين زود راه
نماید مرا ازین حیرت وطریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام
در کلام خود سید را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در قول خود که ان الله معنا معیت را تأخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم
از خود بحق نگریست واین مقام مریدانست و حبیب از حق بخود نظر کرد واین مرتبه
مرادانست مرید هر چه گوید از آن گوید و مراد هر چه گوید از جانان گوید شعر آن یکی را
روی او بر روی دوست وان دگر را روی او خود روی اوست آورده اند که
چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از ابخار میان
فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود
آیید تا آفتاب ارتفاع یابد بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه

مخلص بریشان بسته است دریا از پیش لشکر از عقب ایشان بخاتواند گریخت بجادوی که ذهر سو گریزگاه نداری اتباعی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید وحی رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بحیثیت بخواند و بر وحکم فرمای چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا اباخالد راه ده فَانْفَلَقَ پس شکافت دریا و دوازده راه پیدا آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوه عظیم و فی الحال بادی بوزید و به یک دریا زد در حال او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم برجای فرعون بجاده دریا رسید و آن راه را مشاهده کرد خواست که سفها قوم را قوت دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مشاورت با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است زنهار بدریا نیابی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر یغری بود یغری مادیان شنیده عنان بمالك از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و هر فوجی از لشکریان از راهی بدریا در آمدند و میکائیل بر عقب لشکر می آمد و ایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود بیکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت گذر کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ

همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق گردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینجا آمدن موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه علامتی است روشن و دلالت هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گرویدگان جدا از ما تمامی قبط خزبیل که مومن آل فرعون بود گویند که سوا ایشان نیاوردند و با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کس را وقوت غلبه بر وی نیست الرَّحِيمُ مهربان است عقوبت نکند مگر بعد از اتمام حجت وَاتْلُ بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهرند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که ابراهیم گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر وَقَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل را و ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنکه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم أَصْنَامًا بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم لَهَا مر آنها را عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت مر تمثالهاست که ساخته بودند انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن شما را إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشان را و خواننده را اجابت میکند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود می رسانند شما را که پرستش ایشان میکنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان را نکوهش نماید قوم ابراهیم نتوانستند که او را بنعم جواب دهند بجانب تقلید پیش آورده قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند از ایشان هیچ در نیافتیم اما آنچه یافته ایم اینست آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی

ایشان را پرستش می نمودند و بدان مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بجهالت مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه که می پرستید أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستیدگان ایشانید تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر که دشمن دارند و نیز دشمن است پس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیان است الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا در راستی بقول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ و آنکه او يُطْعِمُنِي می خوراند مرا غذایی که قوة اجزاء بدن من بآنست وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب محبت است صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت است که دلها بآن زنده بود و شراب طهور تجلی و صفت ربوبیة که ارواح بدان تازه باشد و در کشف الاسرار آورده از ذو النون مصری قدس سره که طعام الفت و شراب شراب محبت است و این بنده بیت خوانده اند شراب المحبة خير الشراب وكل شراب سواه سراب ۞ و انجوای کلمات محققان شمه از اسرار کلام حقایق نظام است عند ربی یطعمنی و یسقینی بوی می توان برد بیت تا نواله دهد زخوان یطعمنی ۞ تا پیاله مدام از شراب یسقینی ۞

مرا تو قبله دینی از این سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم ولی دین وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه و سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است بمشاهده انوار وحدت شفا فرموده بحر آورده که بیماری تعلقات کونین است و شفا قطع تعلق آن و آن وابسته بجذبه عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته سوی حق [illegible] ۞ حکایت کرده خوب آمدی مسیح صفت یکنگاه همه دردی را دوا کردی وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکه بمیراند در دنیا مرا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته اماته بمعصیت است و احیا بطاعت یا اماته بجهالت و احیا بعقل یا اماته بطمع است و احیا بورع یا اماته بفراق و احیا بتلاقی در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند بخود و نزد محققان اماته و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستار و تجلی صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت و زنده سازد با خلق روحانیت و یا بمیراند از شهوات روحانی و زنده گرداند بصفات ربانیه و حقیقت آنست بمیراند مرا از فناء من و زنده سازد بهویت که حیوة حقیقی عبارت از آنست ۞ بخواهم عمر فانی را تو گر عمر عزیزی بخواهم جان پر غم را تو گر جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ و آنکه طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم امت در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه و سلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران نموده

رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حکما کمالی در علم تا بآن مستعد
خلافت و ریاست خلق گردم والحقنی و دررسانی مرا بسبب توفیق کمال در علم
بالصالحین بشایستگان واجعل لی و گردانی از برای من لسان صدق زبانی
راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین درمیان درآمدگان یعنی جاری کن ثنای
و نیک نامی و آوازه من بزبان کسانی که بعد از من آیند و این دعا بعز اجابت رسیده
جمیع امم از مجوس و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن صلوات الله
و سلامه علیه میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی
و معنی آیه آنکه ظاهر کن برای تجدید اهل دین من راست گوی در آخر امتان و آن
حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم واجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم
از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنها دهکه در منازل بهشت نزول کنند واغفر
لابی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا آمرزیده شود انه بدرستی که او
کان هست من الضالین از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی
که برانگیخته شوند مردمان از قبرها و خود این دعا نیز تعلیم است امت او را و انبیا را
خواری و رسوائی نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته
ولا بنون و نه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله مگر کسی را که بیاید بخدای
بقلب سلیم بدل خالص و پاک از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده
و فرزندان را براه حق بوده و هر آینه آن مال و فرزند را و را نفع رساند و گفته اند
سلامتی قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قول آنست که
دل سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بغض اهل بیت
و ازواج و اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم امام قشیری فرموده
که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی فرموده که دروند آفات

دنیی بچند و نه متاع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن است و از سید الطایفه
منقول است که سلیم مار گزیده را گویند که پیوسته در قلق و اضطراب است پس زبان معنی
بیان میکند که دل سلیم دلیست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری است
از خوف قطیعت یا از شوق وصلت ~ ز شوق وصل بی تابم بگو دستم دهد روزی
ز بیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد هم از گرید خونین و سوی را مگو
ندانستی که حال عاشقان زان بحر چنین باشد وازلفت الجنة و روزی که نزدیک
گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران تا از موقف نمایم بینند
بمشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ
للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند و عقاب خود بدانند و غم و الم ایشان
بیفزاید وقیل لهم و گویند مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه ایشان
پرستندگه اینما کنتم کجا اند آنچه بودید که پرستید تعبدون می پرستید بد
آنرا من دون الله بجز خدای یعنی خدایان شما که بدان امید وار بودید هل ینصرونکم
هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود
را از حلول عقوبت بدیشان فکبکبوا پس برروی در افکنده شوند
فیها در دوزخ هم بتان والغاوون و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان
وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شوند ابلیس و متابعان او از جن و انس
اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان
در دوزخ یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده اصنام مخاصمه می
کنند بت پرستان با بتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلال
مبین در گمراهی هویدا و پیدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را برب العالمین
بپروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بضلالت نداشتند الا المجرمون

مگر بدان و بدکاران فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچکس از شفاعت
کنندگان چنانکه مومنان راهست ولا صدیق حمیم و نه دوستی مهربان و با شفقت
و در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده که حا را بها بدل کردند از جهت
قرب مخرج و همیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند در
مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد و لیکن حاصل نبود الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی
بودی ما را کرة بازگشتی بدنیا تا بودیم ما من المؤمنین از باوردارندگان
و گرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لآیة
هر آینه علامتی است که عاقلان بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم
و نبودند بیشتر قوم ابراهیم مؤمنین گرویدگان چه از شهر بابل جز دختر
نمرود کسی ایمان نیاورده وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست
غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرحیم بخشاینده که توبه بندگان
رد نکند و باختیار بدیشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح
المرسلین گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد
و قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر
در ایشان نوح مر او را اخوة نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک
عبادت او میکنید انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده ام با امانت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت مپرستید واطیعون و فرمان برید
مرا در قبول ایمان وما اسالکم و نمیخواهم شما را علیه بر ادای رسالت من
اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العالمین مگر بر
پروردگار عالمیان فاتقوا الله و بترسید از عقوبت خدای واطیعون و فرمان

برداری من کنید امر بتقوی و طاعت جهت تاکید است چه قوم نوح علی نبینا
و علیه السلام بغایت سخت دل و کج آزرم بودند قالوا گفتند در جواب نوح علیه
السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون و حال آنکه
پیروی تو کرده اند سفلگان و محرمان و ایشان بظاهر ترا متابعند و بباطن
مخالف قال گفت نوح علیه السلام وما علمی و نیست دانش من و رسنده بما
کانوا یعملون بآنچه هستند میکنند یعنی حکم من بظاهر است و ایشان عمل
مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم
نیست حساب ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان لو تشعرون
اگر دانید که عالم الغیب اوست و بس و دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند
این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت
وما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده مومنان ان انا نیستم الا نذیر مبین
مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا خواه
فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوی
یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر اینه باشی من المرجومین از راندگان یا کشتگان
بسنگ قال گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نا امید از قوم رب
ای پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ
نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی
ونجنی و برهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هر که با منست من المؤمنین
از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هر که با او بود فی الفلک
المشحون در کشتی پر از آدمیان و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرق
ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او دیگرانرا از قوم او ان فی ذلک

وبدرستی که صبر او بر ایذاء قوم لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر آنکه صبر موجب سرعت
کار و ثواب صبر بیشتر است وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونبودند اکثر قوم نوح علیه السلام
مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای و پیغامبر او بلکه از امت او هشتاد دو تن ایمان آورده
با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست
توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بر تاخیر عذاب ایشان یا توفیق پیغامبر از رحم
و بردباری و اصحاب و بشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم
عاد فرستادگان را و هر که یک پیغامبر را انکار کند همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ
یاد کن آنکه گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا
تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب آن خایف نمی شوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی
من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بر وحی و رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای و ترک مخالفت او کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان
دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر خواندن مِنْ أَجْرٍ مزدی از
متاع دنیوی إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان
أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند آيَةً علامتی برای تماشا آینده و رونده
تَعْبَثُونَ بازی میکنید بآن بناها بسازید و در آن ساکن نمیشوید گویا عبث است
و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی
با او بازی کردندی یا مسخره کبوتر خانهاست وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضها
آب یا کوشکها محکم آنرا اینده دفع لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا که جاوید خواهید بود
در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میبرید بَطَشْتُمْ میگیرید بتحقیق
جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان با جهت
انتقام می کشید انتقام ستمکاره میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای

وازسطوت

وازسطوت جباری لاین شمات بگذرید وَأَطِيعُونِ و مرا در آنچه میفرمایم
فرمان برید که سود شما در این است وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از آن خدای
که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه میشناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ
بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را یعنی بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان
اخذ فواید میکنید وَبَنِينَ و پسران تا در همه حال یار و مددکار شما اند
وَجَنَّاتٍ و بوستانها که از میوه آن منتفع می شوید وَعُيُونٍ و بچشمها و آب که
منهم سقی و نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که
من می ترسم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ
که روز مبثوث صرصر است یا روز قیامت قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود
علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی
مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم إِنْ هَذَا
نیست این کار که ما بر اینیم از بت پرستی و بحر و عمارتها آفریند خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت
پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شده کاز بدین عادات
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود علیه السلام فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس
هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً
نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه غایت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ
ونبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان جز اندکی از آن قبیله
با هود علیه السلام در حفظ بودند و باقی در صرصر هلاک شدند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق که
پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تکذیب کفار باک ندارد الرَّحِيمُ مهربان
است که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند
ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را برو

بود علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از
حیثیت قرابت صَالِحٌ صالح علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ که من برای شما فرستاده شده ام
أَمِينٌ مشهور بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب
خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی طلبم شما را عَلَيْهِ
بر نصیحتی که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که بمن دهید و من بدان متهم شوم إِنْ أَجْرِيَ
نیست مکافات من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ آیا گذاشته
خواهید شد یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هست اینجا یعنی
در دنیا از منازل و مساکن آمِنِينَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها وَعُيُونٍ و چشمها که قوم ثمود را چشمه و غیر بود وَزُرُوعٍ و کشتها
وَنَخْلٍ و خرماستانها که طَلْعُهَا شکوفه آن درختان هَضِيمٌ نازک و نرم و لطیف
است وَتَنْحِتُونَ و می تراشید برای مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها
فَارِهِينَ حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ و اطاعت
نکنید فرمان کافران را که اسراف کرده اند در تعدی حد خود بکفر الَّذِينَ يُفْسِدُونَ
آنانکه تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آرند کار خود را
مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصه ایشان در سوره نمل
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قَالُوا گفتند ثمود در جواب صالح علیه السلام
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو زده کرده اند عقل تو مغلوب شده
مَا أَنْتَ نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی بصورت ما ایشان از حقیقت حال بوی محجوب
شده اند ندانستند که صالح علیه السلام ورای صورت چیزی دیگر است در که از صورت
و معنی نکی ذاکه مقصود از صدف باشد گهر و چون قوم ثمود وابسته صورت

بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل
ما بشری دعوی رسالت میکنی و چون نمیکنیم و در این دعوی و معجزه فَأْتِ
بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست
گویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح
کردند که از این سنگ معین ناقه بدین هیئت بیرون آید و چون مدعای ایشان
حاصل شد قَالَ گفت صالح هَذِهِ نَاقَةٌ این ناقه ایست که شما میطلبیدید لَهَا شِرْبٌ
مر آنرا نصیب است و یک روز آن شما در نوبت وی مزاحم او مشوید وَلَا
تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مس مکنید و برا ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر
چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ بزرگی
آن روز بجهت بزرگی عذاب است در آن فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس بگرفت ایشان
را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلا
لت است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات معجزه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ
ونبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل
ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ
اوست غالب که مغلوب نشود الرَّحِيمُ مهربانی که استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ
لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغامبران را
چون ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر
ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام انجا از روی شفقت است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی
ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي لَكُمْ بتحقیق که من برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ
رسول امینم در نصیحت یا نیکو خواه شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک

وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ٣٥

نصیحت من وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ونمیطلبم
شما را بر پند که میدهم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید إِنْ أَجْرِيَ نیست
ثواب من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر تربیت کنندهٔ عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ
آیا می آیید بمردمان مِنَ الْعَالَمِينَ از جماعات خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید
بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ ومیگذارید ودست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ
آنرا آفریده است برای شما پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه
شما قَوْمٌ عَادُونَ گروهی اید در گذشتگان که با وجود ازواج بمباشرت رجال
میل دارید قَالُوا گفتند قوم لوط در جواب او لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی يَا لُوطُ
ای لوط بتقبیح عمل ما ونهی ما از آن لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون
کرده شدگان از میان ما واهل موتفکه بدترین حالتی مردم را از دیار خود
بیرون کردندی قَالَ إِنِّي گفت لوط که بتحقیق که من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را
مِنَ الْقَالِينَ از دشمنانم بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید آغاز مناجات
کرد وگفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي وکسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ
از شآمت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ واهل بیت او را
أَجْمَعِينَ همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن ودختر ودو داماد بودند
همه رهائی یافتند إِلَّا عَجُوزًا پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود
فِي الْغَابِرِينَ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که پیرزن با لوط علیه السلام
بیرون نیامد وگفت را نخیم که بمن رسد آنچه بقوم میرسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
پس هلاک کردیم ایشان را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا وبارانیدیم بر ایشان بارانی که سنگ
بوده کبریت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک اهل موتفکه لَآيَةً نشانه ایست
بر عقوبت نافرمان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونبودند اکثر آن قوم مُؤْمِنِينَ گرویدگان

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
پس بد است باران بیم کرده شدگان

کدجز

که جز دو دختر لوط ودو داماد وی بقولی بعضی حضرت لوط علی نبینا وعلیه السلام
نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیزی که هرگز
خوار نشود الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه وارشاد عذاب نکند كَذَّبَ بدروغ داشتند
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغامبران را وایکه بیشه بوده بقرب مدین
در آن بیشه اشجار واثمار بسیار آورده اند که اصحاب ایکه قوم جدا بودند وجداره
داشتند شعیب ویلاد عرب وغالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا وعلیه السلام
بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت
لَهُمْ شُعَيْبٌ مر ایشان را شعیب او قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی
که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ فرستاده ام أَمِينٌ
با امانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر وتکذیب
وبترسید از خدای وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ ونمی
خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَىٰ
رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفرینندهٔ عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام پیمائید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا
ومباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان وزیان کنندگان حقوق مردمان وَزِنُوا
بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردمان
را أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا وغایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ
در زمین ایکه بقتل وغارت وقطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید
وَاتَّقُوا الَّذِي وحذر کنید از عقوبت آنکسی بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ
الْأَوَّلِينَ وگروه پیشینیان را قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ
الْمُسَحَّرِينَ از جادو زدگانی کرده کانی هو تا حدی که عقل ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ذکر
ایشان را سحر باشد یعنی میان تهی اند ومحتاج بطعام وشراب وَمَا أَنْتَ ونیستی تو

ع

إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر مانند ما در صفات بشریه پس بچه بر ما تفضیل میکنی ودعوت رسالت
انگیزا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ وبدرستی که ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان
در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر وبیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا بر ما
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که در وی عذاب باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ
از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلام
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عبادت اصنام
وانکار تمام وکم فروشی وسایر معاصی وعذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد
رسانید واگر استیصال باشد استیصال خواهد برد شعر اول حالش همه عیش است وناز
وآخر کارش همه سوز وگداز آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار
واستکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت
بمثابه که آب چاه وچشمهٔ ایشان بجوش آمد ونفسها ایشان فرو گرفت بدرون
خانها در آمدند حرارت زیادت شد بر وی بیشه نهادند وهر یک در پای
درخت از گرما پخته میشدند ناگاه ابری سیاه پدید آمد ونسیمی خنک از آن وزیدن
گرفت اصحاب ایکه خوش دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید که در زیر سایهٔ آن
ابر آرام گیریم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد
وهمه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را
علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرو گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله
وظله در لغت عرب سایه بان است وآن ابر سیاه بر شکل سایه بان بوده پس ایشان
بوده گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد
تا از جای خود برخاست وچون سایه بانی در هوا بایستاد ودر زیر آن آبهای
خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند وآن بر ایشان فرود آمده همه را

هلاک

هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب
روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق که در این عذاب که از ابر باد آتش سوزان بیرون آمد
لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال منتقم حقیقی وَمَا كَانَ ونبود أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه
بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان
ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب
کنندهٔ انبیا بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ مهربان بانبیا ومتابعان ایشان این
آخر قصص هفت پیغامبر است علیهم السلام که بر سبیل اختصار برای تسلی
دل مبارک سید مختار صلی الله علیه وسلم در این سوره مذکور شد وتهدید
مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغامبری کردند
معذب شدند وایشان نیز بر تکذیب پیغامبر عذابی خواهد بود وَإِنَّهُ وبدرستی
قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستادهٔ پروردگار عالمیان است نَزَلَ فرو
فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا وقرا
کوفی از روی رد داخود نگاه داشتی وحفص خفیف نزل ورفع روح الامین
خوانند یعنی فرود آمد جبرئیل علیه السلام با قرآن بر دل تو فرود آورد لِتَكُونَ
تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا
ومعنی آن بلسان عرب هود وصالح وشعیب واسمعیل بوده اند علی نبینا وعلیهم
السلام وَإِنَّهُ وبدرستی که ذکر قرآن یا بعثت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ
الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی امور خود
که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان
قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه

ع

میدانند قرآن را بصفت پیغامبر و نعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل
که بر کتب سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق
آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما فرستادیم قرآن را عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که عرب
عرب نیند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن عجمی قرآن را عَلَيْهِم بر ایشان
بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی که در غایت
فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بدان قرآن
مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار ست
یا اگر قرآن را بر عجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران نیز گویندی که ما فهم نمیکنیم
و معنی آن در نمی یابیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ درآوردیم عناد و انکار را فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بقرآن حَتَّىٰ يَرَوُا تا وقتی که
ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب درد ناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت
پس بیاید آن عذاب ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا
فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی
آیا مهلت دهید تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب
میکنند و میگویند وامطر علینا حجارة و ائتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین
و حال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت میطلبید أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و بدانستی که
إِن مَّتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها اندکانی بحشم ثُمَّ جَاءَهُم
پس بیاید بدیشان مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب
مَا أَغْنَىٰ دفع نکند عَنْهُم از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخور
داری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد
بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آمد و نهاد تقاو شیخ حسن بصری

فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً

یُوعَدُونَ

بعد بر حسن اندر ـــ او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده
شیخ این آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
و ابلغت پند دادی و سخن تمام کردی ـ جهان بر فناییست مردم فریبنده
که اندرو را نیاید قرار و شکیب ـ مکن تا بجا هستی نکوئی را سپری ـ نیفتی اندر خبر
که آندم که مرگ اندر آید ز راه ـ ندامت کند دست گیری بجاه وَمَا أَهْلَكْنَا
و هلاک نکردیم ما مِن قَرْيَةٍ اهل هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مگر آنکه اهالی آنرا مُنذِرُونَ
بیم کنندگان بودند ذِكْرَىٰ از پند دادن یعنی اول پیغامبران فرستادیم تا ایشان
را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در
عناد و بحر افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا و نیستیم ما ظَالِمِينَ ستمکار
که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دوطی نام
دارد نزد محمد می آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفی حق ایشان کرده فرمود که
وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرو نیاید بِهِ الشَّيَاطِينُ بقرآن دیوان وَمَا يَنبَغِي و نشاید و روا
نبود لَهُمْ مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند و قادر
نباشند بر الحاد غیب ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کردگانند و یا کنار
رفتگان فَلَا تَدْعُ مخوان مخاطب آنحضرت است و مراد غیر او و هر یک از امتان را
میگوید مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَكُونَ
پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدگان وَأَنذِرْ و بیم کن خطاب خاص ست
با نحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
خویشان نزدیک خود را بعد از نزول این آیت بکوه صفا برآمده یک یک از ایشانرا
ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند

مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که
در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابو لهب بآزار
وی برخاست وَاخْفِضْ و فرو گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام
کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَإِنْ
عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیرۀ تو فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ پس بگو که من بیزارم مِّمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهد کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در
کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ
مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آنهنگام
که بر میخیزی بنماز تهجد که بیکباری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف نمودن
فِي السَّاجِدِينَ در میان نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت
ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ دانا به نیت
تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که همواره عَلَىٰ مَن بر هر که از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ
فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد
بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرو می آیند دیوان عَلَىٰ كُلِّ
أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوئی أَثِيمٍ بزهکاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا می
دارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها
بآن اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر ایشان دروغ گویانند
در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مانع امیة ثقفی
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پی روی ایشان میکنند سفهاء عرب بعضی روایت ایشان در
تفسیر امام علم الهدی نقل کرده که شاعران در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

و مذمت اسلام شعر میگفتند و مشرکان یاد میگرفتند و میخواندند این آیت در
شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی
از فنون کلام يَهِيمُونَ سرگردان می شوند چون تشبیب و تشبب و هزل و مطایبه
و طعن در ایشان و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال
آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا يَفْعَلُونَ آنچه نمیکنند یعنی
بفسق ناکرده بر خود گواهی می دهند و بیغاره ها ناداده بکسی در سلک نظم میکشند
و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین منقوله مطلع شود
و در تفسیر کواشی آورده بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعراء
صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق
سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم که بدین صفت بمیریم
حضرت نبوت پناه علیه السلام فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر و بزبان
خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بدیشان سخت تر است از تیر و این آیه
نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرا متبوع سفیهانند و در همه بوادی گمراهانند
مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی پیغامبر را صلی الله علیه و سلم
ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند
خدایرا در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است
و ترغیب بر طاعت و تنبیه بر غفلت وَانتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِن
بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده بودند بهجو یعنی هجو ایشانرا رد کردند حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم حسان را گفت هج المشرکین فان جبرئیل معک
و حق جل ذکره در کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا که سیاحان بحر شعرند
جمع ساخته و کسی که للم استغراق در کردن انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت

می اندازد و گاه تشنه لب در بادیه حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما
بسیاری از ایشان بواسطه سلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند بوسیله بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل
خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از فاضل گفته است شعر شاعرانی که جدا غاوی
خوانده در قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وسیعلم الذین
ظلموا و زود باشد بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغامبر بشعر که
بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که
منقلب ایشان آتش خواهد بود. سورة النمل [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای
ابتداء کلام و انتهاء کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد
چنانچه انجا طس ختم سوره شعرا و فتح نمل است یا طا اشارتست بطهارت
قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان
از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهاء قرآن است و کتاب مبین
و آیتهاء کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف
احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار
آنکه می نویسند و این کتاب هدی راهنمای بنده است و بشری للمؤمنین و مژده
دهندگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان
آن و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان و هم بالآخرة و حال
آنکه ایشان بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بیگمان می شوند تکریر ضمیر اشارت
باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون
نمی گروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملها

Sooret XXVIII. The Ant, ver. 93.

ستم کردید

زشت

زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب
فواید آورده که در دیشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهاء زشت
خوب بینند فهم یعمهون پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود اولئک
آن گروه الذین لهم آنانکه مر ایشانراست سوء العذاب بدی عقاب یعنی در دنیا
چون قتل و اسر در روز بدر و هم فی الآخرة و ایشان در سرای دیگر هم الاخسرون
ایشانند زیانکارتر بسبب فوت مثوبه و استحقاق عقوبت و انک و بدرستی
که تو لتلقی القرآن تلقین کرده میشوی قرآنرا یعنی فرا میگیری
بتلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوندیست کار علیم
دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که
با او بودند در وقت توجه او از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زن را درد
زه پدید آمده و سرما در یافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی افروخته
سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که
بر سر آن آتش باشد جهت راه پرسیم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله
آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام
که آمد موسی علیه السلام بنزدیک آن آتش نوری دید بر درخت افروخته از درخت
سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی علیه
السلام آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک باینکه برکت داده باد من فی النار
هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکست کلاهر که در طلب آتش است
یعنی موسی علیه السلام و من حولها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملٰیکه
و سبحان الله و بگوی پاکست خدای رب العالمین پروردگار عالمیان از
تشبه آورده آنکه چون موسی علیه السلام این ندا شنید گفت ندا کننده کیست

باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز منم
خدای غالب الحکیم حکم کننده بصواب و الق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی
علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز دویدن کرد فلما
رآها تهتز پس چون دید موسی عصا را که حرکت میکند باضطراب و هر طرف میدود
کانها جان گویا ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خورد می بوده
و در آخر اژدها میشده و در تفسیر امام ابو اللیث آورده که در وادی مقدس
جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بهر وجه چون موسی علیه السلام
آن صورت مشاهده نمود ولی روی بگردانید مدبرا در حالتی که گریزان بود از خوف
آن و لم یعقب باز نگشت بار دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس
از غیر من انی لا یخاف بدرستی که منم که نمی ترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده
شدگان یعنی ایشانرا نزدیک من بلکه عاقبت نیست تا از آن بترسند و باید
ترسید ستمکاران را الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند
و بجای آرد نیکوئی بعد سوء بعد از بدی یعنی از پی گناه توبه کند پس از گناه فانی
غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام تایبانرا رحیم مهربان بر ایشان و ادخل یدک
و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان پیرهن خود موسی علیه السلام آستین
نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و
درخشنده من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس
موسی علیه السلام دست بگریبان کرد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا
رسید که این دو آیت ظاهر کن فی تسع آیات در جمله نه آیه که معجزاتست برو
برسالت الی فرعون و قومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که
ایشان هستند قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم

پس چون

پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین رسالت
موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادوی
روشن است یعنی همه گفتند که این سحر است و جحدوا بها و منکر شدند مر آن معجزه
هارا و استیقنتها و بیگمان بودند بدان انفسهم دلهاء ایشان یعنی یقین میدا
نستند که آنها از نزدیک خداوندست و بحر [illegible] انکار میکردند ظلما از روی
ستمکاری و علوا و بزرگی و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة
المفسدین آخر کار تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند
سوخت شعر همه حالت مفسدان ناخوش است * سرانجام اهل فساد آتش است
و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود را و سلیمان و پسر او سلیمان را
علما دانشی از احکام شرایع ما و برخی گفته که علم کیمیا و قالا و گفتند داود و سلیمان بجهت اداء عطای
علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا آن خدایرا که فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر
بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویده خود و ورث سلیمان و میراث
گرفت سلیمان داود از داود نبوة نعمت یا علم را و گفته اند ملک را با آنکه قایم مقام او
باشد دون پسران دیگر گویند که داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بود
و هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در آن
چند مسئله یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از
تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندانرا جمع کرده و احبار و اشراف
را حاضر گردانیده مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که بگوید که نزدیک ترین چیزها
کدام است و دورترین اشیاء چیست و کدام است آنکه انس بدو بیشتر است و کدام
و چیست آنکه وحشت از آن افزونتر است و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن
و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام مر است که عاقبت او نکوهیده است

اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام
فرمود که اگر اجازت باشد من جواب گویم داود علیه السلام دستوری
داد سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه مکذشت از
دنیی و مانوس ترین اشیا جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن
خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و روز شن موت
وحیات و کاری که آخرش محمودست حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذ
موم است حدت در وقت غضب و چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود
اکابر بنی اسرائیل همه بر تفضیل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند
داود علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود سلیمان
علیه السلام بر تخت نشست و قال و گفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا
منطق الطیر آموخته شده ایم گفتار مرغان را هر جا عقل را از طیور او زیست که بنی
نوع ایشان از آن فهم معانی و اعراض میکنند و آنچه سلیمان را علیه السلام آموختند
آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام
بلبلی را دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدا می کرد و اصحاب خود را
گفت که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان گفت
میگوید امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا باد نا فاخته آواز کرد گفت میگوید
کاشکی خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان علیه السلام منقولست که
وردشان میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس
میگوید هر چه بکنی مکافات بیابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند برو رحم
نکنند و خطاف میگوید از پیش فرستید تا نزد خدا بیابید و حمامه میگوید هر که
حق سبحانه ربی الاعلی ملا سمائه و ارضه و قطا میگوید هر که خاموش باشد

بسلامت

بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد
و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گناه کاران
و خدای میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار داستان میگوید سبحان الله الخالق
الدایم و غراب نفرین میگوید بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از
عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید ند
که خروس در فریاد چه میگوید فرمود میگوید که اذکروا الله یا غافلون و هم در
وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که کجا وک در صفیر خود میگوید که
بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد و سار میگوید بار خدایا از تو قوت
روز بروز میخواهم با را ذق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه
دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان بود علیه السلام از آن سبب فرمود که منطق
الطیر با در آموختند و اوتینا و داده شدیم یعنی ما را عطا دادند من کل شیء
از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین
آن فضل است آشکارا که بر هیچکس پوشیده نیست آورده اند که سلیمان علیه
السلام را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبود در موضع آورده که در یمین تخت او
دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و در یسار او دویست هزار کرسی دیگر برای
اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سوی خبر احبار ندی و احبار انسیان بدان
نشستندی و بر چپ او بر همین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار
گرفتندی و مرغان بر سر وی پر در پر بافتندی و جن و انس بر کرسیها التماع
کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی و حشر لسلیمان و جمع کرده شد برای
سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان والانس و آدمیان والطیر و
مرغان فهم پس این لشکر یوزعون رانده شدندی بوقت سیر او و باز داشته

واحبار بحر حق گفتندی

شده بودندی تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت
عدد شمول و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از
لشکریان از مقر خود پیش و پس تواند رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست
که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل
آن برای انس و مثل آن برای طیور و موازی آن برای وحش بجهت وی بساطی
بافته بودند یک فرسخ از ابریشم و تخت او را در میان بساط نهادندی و اشراف
و اکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی
و بر روزی یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده
میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از وادی
وادی که در جنوب طایف است در آمدند قالت نملة گفت مورچه لنگ که او را
منذره یا طاخیه یا سلاحته یا ضخا بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی گفته که
برابر خروسی بود و در بزرگی و در فصل المسیر آورده که بعظم نعجه بود و در
احقاق مساوی گرگ را و مهتر مورچه گان آن وادی بود چون سلیمان را دید
به بلندی بر آمد و گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا در آیید مساکنکم
در مسکنهای خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکنند شما را سلیمان و جنوده
سلیمان و لشکرهای او مراد از نفی شکستن از حطم نفی مورچه گانست از توقف
بحیثیتی که عرضه تلف نشوند وهم لا یشعرون و لشکریان سلیمان ندانند که
شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فتبسم ضاحکا پس تبسم کرد
در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار آن مورچه و گفته اند شادمان و خرم بود
با در آنکه مقاله نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکریان

حال آنکه

ستم

ستم نکنند گفت و انتم اما شما عوان قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت
لشکر من در هوا بودند چگونه ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن
نبود که شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا که بدبدبه و کوکبه تو و بنظاره لشکر تو
مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند
یا علکی تو به بینند و آرزو دنیی در دل ایشان پدید آید و دنیی مبغوضه
حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از مورچه پرسید که لشکر تو
چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب
و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوری
جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدانند اختیار نکردیم در زیر زمین
جای گرفتیم تا کسی بجز خدای حال ما را نداند آنگه گفت ای پیغامبر خدای از عطا
ها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب من ساخته غدوها شهر و رواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده اند از مملکت دنیی چون
باد است که در آید و نپاید و در این معنی گفته اند شعر نه بر باد رفتی سحر
گاه و شام سریر سلیمان علیه السلام باخر ندیدی که بر باد رفت خنک آن
که با دانش و داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی
بمناجات ملک علام آورد و قال و گفت رب اوزعنی ای پروردگار من الهام ده مرا
ان اشکر بآنکه شکر گویم نعمتک التی نعمت ترا که بمحض کرم انعمت علی که انعام
کردی بر من و علی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع
آن نعم راجع بوی بود و ان اعمل صالحا و بآنکه بکنم کار شایسته که بفضل
خود ترضیه پسندی آنرا و ادخلنی و در آر مرا برحمتک ببخشایش خود
فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود بهشت در بحر الحقایق

برزمین سپرد

تشبیه میکند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله صفت را بنفس لوّامه
و سلیمان را بقلب و سپاه وی را بحواس و از تأمل درین سخن باقی قصه بر سالک
سخن دان که زبان مرغان هوای عشق را میشناسد ظاهر است شعر چون ندیدی
دو سلیمان را ۰ تو چه دانی زبان مرغان را ۰ آورده اند که در حین سفر بوادی
بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود
در لشکر و راه آب هدهد بود او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان
علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب بروی
افتاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی دید بتفحص در آمد وتفقد الطیر و باز جست
مرغان را که در خیل طیور بود فقال ما لی لا ارى الهدهد نمی‌بینم هدهد را آیا چشم من
بروی نمی‌افتد ام کان یا هست من الغائبین از غایب شدگان از این جمع لاعذبنه
هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و معنی عذابا شدیدا عذاب سخت که
پرهای او را با ضداد او در قفس محبوس سازم یا الخدمت خویش برانم اولاذبحنه
یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اولیأتینی یا بیاید بمن بسلطان مبین
بحجت روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید
زمانی نه دور و دراز و باز آمد سلیمان علیه السلام با وی معاتبه آغاز کرد فقال
پس گفت هدهد احطت مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بدان چیزی که
تو مشاهده نکرده و ندانسته وجئتک و آمدم ترا من سبا از شهر سبا که
مأرب گویند بنبا یقین بخبری محقق یعنی از شهر سبا خبری بتو آورده ام و خبر
آنست که در هوا جدهدی رسیدم که آن ولایت بود و سامی عظمت پادشاه وی
و خوبی هوای آن دیار تفرج کردم پس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان
علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و زن او و رعیت او چیست گفت

انی

انی وجدت امرأة بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم
پادشاهی میکند اهل سبا را واوتیت و داده شده است آن زن را من کل شیء
از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید ولها و مر آن زن را عرش عظیم تختی بزرگ
است با نسبت با آن بالحقیقة سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد گز
طول و عرض آن تخت بوده از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها یافتم آن زن
وقومها وکسان او را که از روی جهل یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را
من دون الله بجز خدای وزین و بیاراسته است لهم الشیطان
برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را از عبادت شمس و دیگر اعمال
قبیحه فصدهم پس باز داشته است ایشان را دیو سرکش عن السبیل از راه راست
فهم لا یهتدون پس ایشان راه نمی‌یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه
راست باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدای را الذی آن خدایی که
یخرج الخبء بیرون می‌آرد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار را از آسمانها ظاهر میکند و نباتات از زمین اخراج میکند
ویعلم و میداند ما تخفون آنچه نهان دارید از آفریدگار در دلها خود وما
تعلنون و آنچه آشکارا سازید بزبانها خویش و خصص در هر دو فعل بخطاب
خواند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید الله خدای یکی لا اله الا هو هیچ معبودی
سزاوار نیست مگر او رب العرش العظیم آفریدگار عرش عظیم است آن عرشی که محیط است
بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت این عرش چه تواند بود
چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان این سجده هشتم است بقول امام اعظم
و هم بقول امام شافعی و در فتوحات این سجده را سری خفی گوید و در موضع سجده خلاف
فیه است بعضی بعد از قرات وما تعلنون سجده میکنند و برخی بعد از تلاوت رب

سجده

عظمت عرش بلقیس را

العرش العظیم

آورده اند که چون هدهد سخن خویش با تمام رسانید قال گفت سلیمان علیه السلام
سننظر زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اصدقت آیا راست گفتی
ام کنت یا بودی من الکاذبین از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت
و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه الیهم پس بیفکن بسوی
ایشان ثم تول پس بگرد عنهم از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فانظر
پس ببین که ایشان ماذا یرجعون چه چیز باز میگردانند یعنی در جواب مکتوب
چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند سخن را بوجه قرار میدهند در باب قصص بر آنکه
بلقیس دختر شراحیل یا سرجیل بن مالک بود و چهل پدر سراحیل در ملک یمن پادشاه
بوده اند او را با جن وصلت افتاد با فارعه جنیه و در عین المعانی گفته که بلقمه
بنت شیصا و الخواست و بلقیس از وی متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت
و خویشان مادری او را از جن مددکاری کردند و برای او تخت بزرگ ساختند
و او با قوم خود آفتاب پرستیدند چون هدهد خبر او بسلیمان علی نبینا
وعلیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان
برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان
دولت حاضر بوده اند برزبر تخت به پرواز آمد و مردمان بوی نگریستند
نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه بر پشت تکیه کرده
بخواب رفته بود و درها فرو بسته هدهد از روزنه درآمد و نامه را بر سینه وی افکند
بلقیس برجست و نامه برداشت و مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت
او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمد و متوجه ایشان شده قالت یا ایها
الملأ گفت ای گروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده شده است بسوی من
کتاب کریم نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغامبر

شیصا

بزرگوار

بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده مرغی بود و این امر غریب است یا بجهت آنکه
مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بوده که در آن طمع ملک
نبوده بلکه دعوت بمالک الملک بوده و گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای
تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد شعر ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز ۰ آرایش نامهاست نامت ۰ و آسایش سینها کلامت ۰
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده ارکان دولت پرسیدند که از که آورده که
فرمود انه این کتاب من سلیمان از نزدیک سلیمانست وانه و بدرستی که مضمون
آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی آنکه
برمن بزرگی منمائید و سرکشی مکنید واتونی و بیایید بمن مسلمین گردن نها
دگان و فرمان بندگان چون ایشان بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با
وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردید و مضطرب
و سراسیمه گشتند قالت گفت بلقیس یا ایها الملأ ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و
سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت هر یکی بده هزار کس حکم کردندی بلقیس ایشان را
جمع کرده فرمود که افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صلاح وقت
باشد با من بگویید ما کنت نیستم من قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری را
حتی تشهدون تا شما نزدیک من حاضر کردید یعنی بی حضور و مشورت
شما کاری نکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ماخداوندان قوتیم واولوا
بأس شدید و خداوندان کارزار سخت هم قوت داریم و هم عدت و هم شجاعت
و هم لشکر والامر الیک و کار مفوض بحضرت و رای تو فانظری پس نگری و به
بین ماذا تأمرین تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه شعر اگر جنگ خواهی
بنبرد آوریم ۰ دل دشمنان را بدرد آوریم ۰ و گر صلح جویی تمایند ایم ۰ بتسلیم حکمت سر افکنده ایم

بدرستی که

چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نپسندید و گفت ما را مصلحت جنگ
نیست چه کار حرب دو سری دارد اگر ایشان غالب آیند ما و اموال ما عرضه تلف می شود کما
قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة
چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه میسازند آنرا یعنی خراب کنند
وجعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن ده را اذلة خوار بمقدار که غارت
کنند و اسیر گیرند وکذلک یفعلون و همچنین میکنند تاکید قول او است
وانی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة
بهدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که آیا بم یرجع المرسلون بچه
چیز باز میگردند فرستادگان من که هدیه مرا قبول کند ملکیست و الا
پیغامبر بود در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد
جاریه را بزینت غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از در مکلل بدر
و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه که در او دری ناسفته و مهره کج که درج
کبند سفته فرستاد و منذر ابن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم بر رفتن مقلد
کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بدان که
او پادشاهست و اگر بتازه روئی و خوش خوئی با تو سخن گوید او پیغامبر است
و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و گوهر نا
سفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدیه بر داشته
متوجه شدند و هدهد آمده کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام
فرمود تا دیوان خشتها از زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول
آن بود بدانها فرش کردند و در روز رسیدن منذر مرکب بری و بحری
بر جانب میدان بداشتند و هریک از آدمیان و دیوان و پریان و سباع

و وحوش

و وحوش و هوام جدا جدا صف برکشیدند و مرغان در هوا پر بر بافته

نظم
با صد هزار دیده فلک در هزار قرن
مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده

بود منذر بکنار میدان رسیده آن فرش را اساس و آرایش دید از هدیه‌ای خود
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی
تازه تبسم کرده وی را پرسش کرد و فرمود که آن حقه را بیار که در وی دُر نا
سفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا دُر عدن را سوراخ
کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهان گرفته بسوراخ آن مهره بگذشت
و رشته در آن کشید و آب طلبید غلامان و جواری را فرمود که از غبار
راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستند و زنان آب
از دستی بر دستی ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه
ایشان را رد کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید که فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که
آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قال اتمدونن بمال گفت آیا مدد میدهید
مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیش تر است فما آتانی الله پس آنچه
عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه
بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شادمان
می شوید و می نازید که حیوة دنیا مطمح نظر همت شما است نه آنکه پروا کند
جانب علوی چو همای دنیا از نظر همت او مردار است ارجع ای رسول بازگرد
الیهم بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیاید و اگر نیاید فلنأتینهم بجنود
پس هر آینه بیاییم بجای ایشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت لا قبل لهم
طاقت مقاومت و قوت نباشد ایشان را بها بآن لشکرها ولنخرجنهم و
هر آینه بیرون کنیم ایشان را منها از بلده سبا اذلة در حالتی که بی حرمت و

عزت باشند وهم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند و اسیر راه
منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه
مضبوط ساخته و نگهبانان بر آن گماشته و هر خانه را قفل کرده کلید بدست
و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان علیه السلام شد دیوان خبر یافتند
اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن
و جمال و عقل و کمال البته باو میل کند و او سلیمان را بر سر ایشان
اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او
تا عیب او در دل سلیمان نقش بندد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش
تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از
منهج صواب منحرف گردد و دو پای او مانند سم حمار است و انگشت ندارد سلیمان
را اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملأ
گفت ای گروه بندگان ایکم کدام شما یأتینی بعرشها می آرد تخت بلقیس را قبل
ان یأتونی مسلمین پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هر پیشگاه که مسلمان
آمدند گرفتن تخت او در ولایت نکو برضا نه و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد
و از وی بپرسد که این سریر تو هست یا نی و جواب آن عقل او واقف یابد قال
عفریت گفت دیو پلیدنا خوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر
انا آتیک به من بیارم بتو آنرا قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک
از جای خود و انی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی توانایم امین
امینم بر جواهر یعنی در آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم قال الذی عنده
گفت آنکس که نزدیک او بود علم من الکتاب دانشی از کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانسته و آنکس خضر بود علیه السلام یا خیه که او را قبیله است و در تیسیر آورده

یعنی از مجلس حکومت
حضرت سلیمان علیه السلام فرمود
که زودتر از این خواهم

بنوجیه

بنوجیه ابن لوغا دارند که عنده علم من الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت
سلیمان بود علیه السلام یا آصف مستجاب الدعوه بود که او را ملیخا گفتندی
یا ذوالنور یا اسطوم یا ملکی کمربند سلیمان بود یا ملکی که در وی مقادیر بدست
اوست یا جبرئیل علیه السلام و بر آن تقدیر که ملکی از سما که باشد مراد
از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف ابن برخیا که وزیر سلیمان
بود علیه السلام گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد
پیش از آنکه باز گردد الیک طرفک چشم تو یعنی چون بچیزی نگری تا چشم
از آن بر داری من تخت وی را حاضر گردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده
در افتاده گفت یا حی یا قیوم و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و بر هر
تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود در زمین فرو رفت و طرفة العین پیش
تخت سلیمان علیه السلام از زمین بر آمد و در تیسیر آورده که حق سبحانه
او را آنجا معدوم کرد و بنزد تخت سلیمان علیه السلام ایجاد فرمود فلما
رآه پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقرا عنده قرار گرفته نزدیک
آن قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل آفریدگار منست لیبلونی
تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءاشکر آیا شکری گذارم ام اکفر یا ناسپاسی
پیش می آرم ومن شکر و هر که سپاسداری کند نعمت خدا را فانما یشکر پس
جز این نیست که سپاسی میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام
نعمت و سبب مزید آنست ومن کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که
پروردگار من غنی بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان کریم
کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا لها گفت سلیمان که بگردانید
برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی صیانت و شکل او را تغییر دهید

کلاعلی را اسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر را بجای
احمر و ابیض را در موضع اصفر وضع کنید. نَنْظُرْ بنگریم ما که بعد از سوال او اَتَهْتَدِیْ
آیا راه می یابد وی شناسد تخت خود را اَمْ تَکُوْنُ یا باشد مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ
از آنانکه راه نمی یابند بچیزها نمی شناسند فَلَمَّا جَآءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد
سلیمان علیه السلام و تخت او را یعنی تخت سلیمان نهاده بودند قِیْلَ گفته شد او را
اَهٰکَذَا عَرْشُکِ آیا این چنین است که تخت تو قَالَتْ کَاَنَّهٗ هُوَ گفت گویا این آنست
بالجزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تخت او باشد یا مثل تخت او و این
از کمال عقل بود پس گفت وَاُوْتِیْنَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم بکمال قدرت الٰهی
و صحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش از این معجزها وَکُنَّا مُسْلِمِیْنَ و هستیم ما گردن
نهادگان حکم ویرا وَصَدَّهَا و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق مَا کَانَتْ تَعْبُدُ
از آنچه که بود که می پرستید او را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی آفتاب را اِنَّهَا کَانَتْ
بدرستی که بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ کَافِرِیْنَ از گروه ناگرویدگان آورده اند سلیمان علیه السلام
جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند زمین او را از آبگینه
سفید صاف ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه
آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس
را طلبیدند چون بدر کوشک رسید قِیْلَ لَهَا گفته شد مر ورا اُدْخُلِی الصَّرْحَ در آی
در ساحت این قصر فَلَمَّا رَاَتْهُ پس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت
آنرا آب بسیار وَکَشَفَتْ و برکشید دامن جامه عَنْ سَاقَیْهَا از هر دو پای خود
تا ساق در آب نهاد سلیمان علیه السلام دید که پاهای وی پاهای آدمیان میماند قَالَ
گفت ای بلقیس جامه بمگشا اِنَّهٗ بدرستی که آنچه تو آب پنداری صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِیْرَ
عرصه ایست ساده و هموار از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس ای آفریدگار من

اِنِّیْ ظَلَمْتُ بدرستی که ستم کردم نَفْسِیْ بر نفس خود بپرستش آفتاب وَاَسْلَمْتُ و سلام
آوردم مَعَ سُلَیْمَانَ با سلیمان یعنی بدست او مسلمان شدم لِلّٰهِ مر خدای را رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام ویرا و مال کار او سخن بسیار
گفته اند و در جواهر تفسیر آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که هدهد
اشارتست بقوت مفکره و سبا مدینه جسد و سلیمان دل و بلقیس نفس
و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عقل بلقیس بطبیعت بدنیه و تجلی حکایت
متعلق بفهم و در سینه سر الحکمة تزشم را آشنائیست ه ماند که ساع المجابت
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم اِلٰی ثَمُوْدَ بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا
برادر ایشان صالح را اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ که بپرستید خدای را فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
فَرِیْقٰنِ دو گروه شدند مومن و کافر یَخْتَصِمُوْنَ و بجنگ و خصومت در آمدند
با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت
خصومت ملزم شدند گفتند ای صالح بیار آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات بیاد
قَالَ یٰقَوْمِ گفت صالح ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُوْنَ بِالسَّیِّئَةِ چرا شتاب میکنید
بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر کنید در آن آورده اند که ثمود
میگفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود
که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُوْنَ اللّٰهَ چرا استغفار نمیکنید و با ایمان و توبه از خدای آمرزش
نمیطلبید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید
قَالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ گفتند فال بد گرفتیم بتو وَبِمَنْ مَّعَکَ و بهر که با تست از مومنان
که از آغاز دعوت کرده شد اید و بحق روی با آورده و جدال در میان ما افتاده
قَالَ طٰٓئِرُکُمْ گفت صالح که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست یعنی
سبب محنت شما مکتوبست نزد خدای بحکم ازلی و بجهت من مبدل نگردد

قَوْمٌ تُبْدَءُ بدخول و معاقلة رفت بگفت گوی خلایق رکوع خواهد شد بَلْ اَنْتُمْ
بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُوْنَ گروه آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب
دولت و نکبت و محنت و آسانی وَکَانَ فِی الْمَدِیْنَةِ و بودند در شهری که صالح علیه
السلام می بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه تن از اشراف قوم و اشرار از انجمله
قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج بوده مباشر عقر
ناقه بودند یُفْسِدُوْنَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِی الْاَرْضِ در زمین
حجر وَلَا یُصْلِحُوْنَ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند خالی
از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوْا گفتند با یکدیگر
تَقَاسَمُوْا بِاللّٰهِ و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند
گفتند لَنُبَیِّتَنَّهٗ هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح وَاَهْلَهٗ و بر کسان وی
و می کشیم ویرا ثُمَّ لَنَقُوْلَنَّ پس میگوییم لِوَلِیِّهٖ وطی خون او را یعنی گر او را پرسند که
صالح را که کشته است گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم ما مَهْلِکَ اَهْلِهٖ هلاک کردن
کسان او را و حفص بکسر لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم
پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ و بدرستی که ما راست
گوییم وَمَکَرُوْا مَکْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسا
نیدیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ
و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی
داشت در غاری شبها آنجا نماز کردی ایشان نه تن گفتند که وعده
عذاب ما سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان
غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشند شبانگاه سنگی بر
ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید ایشان در آنجا

وَمَکَرُوْا مَکْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی وَمَکَرْنَا مَکْرًا

هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ
پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان اَنَّا دَمَّرْنٰهُمْ بدرستی که
هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را اَجْمَعِیْنَ همه را بجیحه
فَتِلْکَ بُیُوْتُهُمْ پس اینست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِیَةً در
حالتیکه خالی و خرابست بِمَا ظَلَمُوْا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند اِنَّ
فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَاٰیَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ
مر کسی را که دانند و بدان متعظ شوند وَاَنْجَیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم
آنانرا که گرویدند بصالح وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ و بودند که از کفر و معاصی و نبات
سبب نجات یافتند وَلُوْطًا و یاد کن لوط را اِذْ قَالَ لِقَوْمِهٖ
چون گفت مر قوم خود را اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه
وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُوْنَ میدانید زشتی آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید
و آن فحش است اَئِنَّکُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از
روی شهوت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوقند بَلْ اَنْتُمْ
بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ گروه مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را
فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهٖ پس نبود جواب قوم
لوط اِلَّآ اَنْ قَالُوْا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اَخْرِجُوْا اٰلَ لُوْطٍ بیرون کنید کسان
لوط را یا لوط را مِّنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه خود که سدوم است اِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ مردمانند که پاکیزگی میکنند ما را پلید میخوانند
فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهٗ و کسان او را یعنی دختران او را
اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او قَدَّرْنٰهَا قضا کردیم بودن آنرا مِنَ الْغٰبِرِیْنَ از
مانندگان در عذاب وَاَمْطَرْنَا و بباریدیم عَلَیْهِمْ بر ایشان بعد از زیر شدن

شوتفکات مَطَرًا باران دادیم سنک فَسَاءَ پس بد بارانی است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
باران بیم کرده شدکان که قصد و بیم کشتکان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ کفتیم
لوط را که بکو ستایش مرخدایراست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ وسلام
بر بندکان او الَّذِينَ اصْطَفَى آنانکه برکزیده است ایشانرا بعصمت ونکاه
داشته از فواحش ونجات داده از عقوبت وقول اصح آنست که مامور بحمد
پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم چون حق سبحانه درین سوره قصهارا که دالست
بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون
قصه سلیمان ومشتمل است بر اهلاک اعدا ونصرت اولیا چون قصه
صالح ولوط علی نبینا وعلیهما السلام بیان فرستاد وقوف بران نعمت
بزرکست پس وی را بحمد امر کرد وبر سلام بر بندکان کزیده که انبیا اند یا اصحاب
کرام آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا عامه مومنان وکفته اند
اهل آن سلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق وسر ایشان
خالیست از مکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند وفردا بی واسطه خواهند
شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ هر بنده که او کشت مشرف بسلامت
البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن وبنواز دل ما بسلامت
زیرا که سلامت همه لطف است وکرامت آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ أَمَّا
يُشْرِكُونَ بهتراست یا آنکه انباز میکیرند مشرکان أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ یا آنکسی که بقدرت بیافرید آسمان وزمین را که اصول عالم کون
وفسادند وَأَنْزَلَ لَكُمْ وفرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً
آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص
فعل است بذات او یعنی ما توانائیم وبس که برویانیم بآن باران حَدَائِقَ بوستانها

الجزء العشرون

دیوار

دیواریست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوندان خوبی وخرمی یعنی آراسته وزیبا مَا كَانَ
لَكُمْ نیست وسزد شمارا أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها
را أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد اورا
درین افعال زیرا که متفردست بخلق وتکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ
میل میکنند از راه توحید بشرک می آرند بخدای واورا عدیل اثبات میکنند
أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهتراست یا کسی که کردانید زمین را قَرَارًا قرار
کاه آدمیان وآب وَجَعَلَ خِلَالَهَا وپیدا کرد درمیان ها زمین أَنْهَارًا جویهاء
آب وَجَعَلَ لَهَا وبیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوهها بلند که در ان
معادن مکنون کردد واز حضیض او چشمها سترشح شود وَجَعَلَ وکردانید بَيْنَ
الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب وملح یا دو خلیج فارس وروم حَاجِزًا مانعی که
بایکدیکر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در
آفرینش اشیا ممد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک ناقدان ایشان بهتراست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند اورا مضطر کسی را کویند
که اورا هیچ وسیله نباشد مکر حق سبحانه وکفته اند مضطر کسیست که دل
از هستی خود بر داشته باشد چون غریق بحر یا کم شده در بیابان بی پایان یا بیمار
نا امید از صحت شیخ داود بهانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود کفت
ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ کفت تو دعا کن که مضطری واجابت بدعاء
مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد وحق سبحانه تعالی نیاز بی
بیچاره کانرا دوست میدارد شعر آن نیاز مریمی بودست ودرد که چنان طفلی
کان چنان طفلی سخن آغاز کرد هرکجا دردی دوا آنجا بود هرکجا فقری نوا

کردهی [illegible]
ومعادن مکنون
بشرکت قائلند آیا
آنجا بود

پیش حق یک ناله از روی نیاز به که عمری بی نیاز اندر نماز پس چون نیاز
مند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ وبر دارد بدی را یعنی
دفع کند از وی آنچه اورا بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهتراست یا آن خدایی که کرداند شما را
خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفکان در زمین یعنی شمارا جانشین پیشینیان سازد
در زمین را از پی ایشان بتصرف شما در آید أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیکر هست
با خدای بحق که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست ونشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی پند می پذیرید یا خدا را اندکی یاد میکنند وکفته اند مراد بقلت عدم است
یعنی یاد نمیکنید خدا را وپرستش شان میکنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ
يَهْدِيكُمْ یا آنکس که راه مینماید شمارا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیها بیابان
ودریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ وکسی که میفرستد بادهارا بُشْرًا مژده دهندکان
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت که آن بارانست أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای
دیکر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعَالَى اللَّهُ بزرکست خدای تعالی وبرتر
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میکیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از
مشارکت عاجز مخلوق وپیاجنان شریکی هیچ باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند
واز عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد اورا بعد از انکه بعدم رفته باشد
یعنی باز کیرد در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ وآنکه روزی دهد شمارا مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بباران وَالْأَرْضِ واز زمین بنباتات یا باسباب سماوی وارضی شمارا
روزی بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدای هست مَعَ اللَّهِ شریک با خدای که این کارها تواند کرد
قُلْ هَاتُوا بکو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله برینها قدرت دارد
إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَادِقِينَ راست کویان مخاطب پیغامبر واصحاب اند
صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم که پیوسته کفار را تحدی میفرمودند قُلْ لَا

من
خلق را

يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بکو ای محمد نمیداند هر که در آسمان وزمین است
الْغَيْبَ ناآمده پوشیده را إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای میداند بی چه علم چون قدرت کامله
مخصوص است علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ که کدام وقت بر
انکیخته خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ بل بمعنی ام کفته [illegible] بر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم نرسید وکامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در کار آخرت بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا از وقوع
آن بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینایانند یعنی چشم ودل ایشان
از مشاهده دلایل بعث وحشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وکفتند
آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی دیده بصیرت أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا یعنی چون کردیم
ما خاک وَآبَاؤُنَا وپدران ما نیز خاک شوند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون آورده کانیم
از کورها یا بدر آمده کان از مضیق فنا ودر آمده کان بسعت حیوة لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی
که وعده داده شدیم هَٰذَا این بعث ونشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما وپدران ما مِنْ قَبْلُ
پیش از وعده محمد یعنی انبیا این وعده داده اند وبتحقیق نه الجا [illegible] إِنْ هَٰذَا نیست
این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مکر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که بجد
[illegible] حقیقت قُلْ سِيرُوا بکو بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار
حجر واحقاف ومؤتفکات فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنکرید که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
سرانجام کنه کاران وَلَا تَحْزَنْ واندوه ناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب واعراض
مشرکان وَلَا تَكُنْ ومباش فِي ضَيْقٍ در تنکدل مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه ایشان مکر میکنند
در پناه عصمت منی ومتکفل نکاه داشت تو منم شعر غم مخور زان دوکه محو غم خواری منم
این جهان وآن جهان یاری منم از تو کر اعیاد بتابند روی از همه بدها نکهدارت
وَيَقُولُونَ ومی کویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست وکی خواهد بود این موعود عذاب
إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَادِقِينَ راست کویان مخاطب پیغامبر واصحاب اند

صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم که بوسعه کفار را لحذ بری نمودند قُلْ عَسَیٰ
أَنْ یَكُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ بوندد بشما و از پی در آید شما
بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنید در حلول آن وآن عذاب روز
بدر بود یا قحط وغلا وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستیکه پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل
ورحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند وحق نعمت تاخیر
عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ وبحقیقی که پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند
مَا تُكِنُّ آنچه پوشیده میکند صُدُورُهُمْ دلها کفار از حسد وحقد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ
وآنچه آشکارا میکنند از تکذیب وعداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ ونیست هیچ پوشیده
از حوادث ونوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان وزمین إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ مگر نوشته آن در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بنی اسرائیل یعنی بیان می
کند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان
در آنچیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند وبخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه
یهود وتنزیه نصاری واحوال معاد جسمانی وروحانی وصفت بهشت ودوزخ
وقصه عزیر وعیسی علی نبینا وعلیهما السلام وَإِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَهُدًى
رهنمونیست وَرَحْمَةٌ وبخشایش لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویده کان را چه ایشان منتفع
اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي داوری کند بَيْنَهُمْ میان اهل
اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ حکم راست ودرست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست
غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ
پس توکل کن عَلَى اللَّهِ برخدای واز دشمن معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستیکه تو

عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راستی روشنی یعنی راه تو راست وکار تو درست است إِنَّكَ
تحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مرکافرانرا یعنی مرده دلان
کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ونمی توانی شنوانید کرانرا
آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ چون میگردند پشت برکردانندگان یعنی ایشان
را گوش دل که داشت واستماع قرآن اعراض میکنند وروی میگردانند پس مثل
کران باشند در ناشنیدن خصوصا کسی که برگردد وپشت بر داعی خود کند در آن
محل استماع او مشکلتر است وبر من واشارت را نمی بیند کیم مر ایشان را وَمَا أَنْتَ ونیستی تو
بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران را عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت
حاصل نمی شود الا بیصر وبصیرت وایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
مگر کسی که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان فَهُمْ
مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرمانند ومخلصان ومختصان علم ایقانند
سه گوش باطن نهاده بر فرمان دیده دل کشاده بر عرفان دنده انجمن گلشن
قدس معتکف در فضای معبد انس برده راه از مضایق لاشوع بدو قل الله ثم ذر
هم پی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب وسخط
رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقتیکه دست از امر معروف ونهی منکر باز
دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین
تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا
بسخنان ما از وعده و وعید وحشر ونشر یا آیات قدرت ودلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ
یقین نمی آرند یعنی متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست
از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دینی عنقریب رسد حق سبحانه دابه
از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا وعلیه السلام از سنگ بیرون

آورد وآن دابه گویا باشد ودر حدیث آمده که خروج دابه وطلوع آفتاب از مغرب
متقارب باشد واز کتب بعضی اهل جان معلوم میشود که اول از آیات سماوی بود
وآن طلوع شمس بود از مغرب واول آیة ارضی خروج دابه وآن جانوریست طول
آن شصت ذرع وچهار قایمه دارد واو را دو عرف باشد و دو بال دارد در تیز روی او
هیچ هاربا از فوت نشود وهیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی
مردم بود اما در غایت روشنی ودرخشندگی ودر تیسیر از ابن الزبیر رضی الله
عنه روایت کرده که چشم او چون چشم خوک بود وگوش او چون گوش فیل
وشاخ او مانند شاخ گاو کوهی ولون او مثل لون پلنگ وگردن او گردن
شترمرغ وسینه او چون سینه شیر وپهلو چون پهلوی بوز ودم
چون دنبه قوچ وقوایم چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا ومروه یا کوه
اجیاد یا از وادی از بوادی تهامه یا بشهر سدوم ودر حدیث آمده که از اعظم
مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید ودر کتاب علامة الساعة آورده که
از رکن خانه کعبه پدید آید ومردم مینگرند واو مانند آفتاب سیر میکند
وبلند می شود وبعد از سه روز ثلث او بیرون آید وبعضی برآنند که جنبش
وگردن او بیرون نیاید وقول اشهر آنست که تمام او بیرون آید وعصای
موسی وخاتم سلیمان علیه السلام با او بود روی مومنان بعصای موسی
مس کند سفید گردد وخاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی
ایشان سیاه شود وکسی نماند در دنیا مگر سفیدی وسیاه روی ومردم
یکدیگر را بنام ولقب نخوانند بلکه سفید روی را میگویند ای بهشتی وسیاه
روی را میگویند ای دوزخی واز پیشت که بعضی معنی آیة را برین وجه گفته
اند که چون واقع شود قول ما بتمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابه الارض را

وَيَوْمَ نَحْشُرُ ویاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا
گروه رؤسا واشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا
بآیات کلام ما یا دلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند
تا اراذل واسافل بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ
أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتها مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و
احاطه نکردید بِهَا بآن آیتها عِلْمًا از جهت روی دانش یعنی در آن تامل نکردید و
بکنه او نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیا آنچه چیز بود که شما بودید که
میکردید یعنی جدکار کردید بعد از آنکه بخدا ورسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ
الْقَوْلُ وواقع شد قول یعنی فرود آمد عذاب عَلَيْهِمْ بریشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب
آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند
بجز نخواهی جمله مشغولی بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند
منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند
در بخواب واستراحه وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن تا در طلب
معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور وظلمت بر وجهی مخصوص
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث ونشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که
تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز وشب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد
بر ابدال موت وحیات در مواد ابدان موتی وخواب وبیداری که در روز
وشب واقع است استدلال می توان کرد بر مرگی وزندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ ویاد
کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول
وهیبت مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهر که در زمین
هاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقیق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ

صور تو ستانکه خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکسی
که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ باشند یا اسرافیل که نافخست یا
چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام یا موسی
علیه السلام که در طور او را صعقه بوده و در تیسیر گوید آن ادریس است علیه
السلام وَكُلٌّ و همه مردمان آتُوهُ آیندگان اند بموقف و حفص أَتَوْهُ خواند بصیغه
جمع ماضی بمعنی مستقبل خواند یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان وَ
تَرَى الْجِبَالَ و ببینی کوه ها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری در اجامدةً بر جای
استاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ میرود و می گذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در
سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده
که اولیا در میان خلق بر حد رسوم واقفند و خلق از حرکات باطن ایشان که
بیک دم هزار عالم طی کنند خبر ندارد شعر تو ببین آن پایها را بر زمین ه
زانکه بر دل میرود عاشق یقین ه از ره و منزل ز کوتاه و دراز ه دل چه داند
کوست مست و دلنواز ه آن دراز و کوته اوصاف تنست ه رفتن ارواح دیگر رفتن است
دست نی و پای نی رو تا قدم ه آنچنانکه تافت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ
بکرد خدای آن خدائی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفرینش همه چیزها را و بیاراست
بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بنیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزا است بهتر مِنْهَا
از آن زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه کلمه
شهادت دارند پس مر و را چیزی حاصل شود از آن کلمه وَهُمْ و نیکوی کنندگان
مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمنند وَمَنْ جَاءَ

و من جاء

و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ ببدی که شرکست فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ
رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند و
گویند هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شدید یعنی جزا دادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ
مگر بآنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده
شده ام أَنْ أَعْبُدَ آنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه
است الَّذِي آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا خار
های آنرا نبرند و حشیش او نبدروند و صید او را نپرانند وَلَهُ و مر آن خدا
وندراست این كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک اویند وَأُمِرْتُ
و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از استادگان بر ملت اسلام
وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت او مواظبت تمام نمایم تا
حقایق او بر من مکشوف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت
دین من فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی
منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گم راه شود بجهت مخالفت در این
امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کننده
گانم و بر من جز بلاغت نیست و وبال و ضلال دیگری بر من نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
و بگو ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه عطا کرد مرا از علم نافع و عمل
صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت
خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدرست
و در آخرت که عذاب ابد است فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را که یکی آن
شناخت شما را در آن محل نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آن پروردگار تو بِغَافِلٍ
بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید مشرکان و حفص بخطاب خواند یعنی از آنچه

و ما مورم من

شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما انبا بر حکمت است که سر آن و هود اند
و بس هر چه آوردی و بری پیش و بس حکمت آنرا ندارد جز تو کس

سورة القصص مکیة و ثمانون بسم الله الرحمن الرحیم ه طسم

یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن
گردانیده از طرف سماوات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیة وانا له
لحافظون این حروفست امام قشیری آورده که طا اشارتست بطهارت
نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار
و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود
غیر خدا سلمی گوید رحمه الله سین رمزیست از اسرار الهی با عاصیان بنجات
و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم
ایمائیست بمنت خالق بر کافه خلایق در قیام بکفایت مهمات بر قدر حاجات
و مناجات و مرادات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه
جواب قسم اینکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهاء کتاب روشن
است یا روشن کننده طریق حق نَتْلُو میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل
عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا
برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا
اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد
يَسْتَضْعِفُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان
یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند
که پسری از بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا سبب زوال رسد در کشاف آورده که

نود ند

نود نه هزار پسر بنی اسرائیل را بکشتند وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده میگذاشت
شتند زنان ایشان را برای خدمت خانهای قبطیان إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون
بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد پیغامبران و کار
ان به بدکی میگرفت فِي الْأَرْضِ و می خواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند بخواری کشته فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیدیم ایشانرا از بلا و شدت
فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشانرا أَئِمَّةً پیشوایان در امور دین و خوانندگان
بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیدیم ایشانرا وارثان اموال
و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر و شام وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و بنمائیم فرعون و وزیر او
هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرها ایشانرا مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
آنچه بودند که حذر میکردند از آن جهت زوال ملک و هلاک ایشان بردست
دشمنان و دیدند این صورت را وقتی در دریا علامت غرق شدن مشاهده
کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که
بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان بجایگاه برادر رسیده
غالب و سرفراز گشتند و سر یوم المظلوم على الظالم اشد من یوم الظالم على المظلوم
آشکارا شد شعر ای ستمکار بد اندیش از آن روز سیاه ❊ که تماشو نی ظلم
مکند انجام بجاه ❊ اگر اکنون حقارت نگری جانب وی ❊ شماتت کند آن روز بسوی
تو نگاه آورده اند که فرعون چون اهل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی
دیگر را بنی پدران موکل گردانید که هر جا حامله پسر زاید فی الحال بکشتند
قابله برادر موسی موکل گردند بود یعنی وضع حمل حاضر شد و موسی علیه السلام

حوامل

فرا گرفت و فرعون وی نگریسته واله جمال الهی گشت و محبت عظیم از آن مولود در دل وی
وی پدید آمد گفت ای زن غم مخور من سر تو را فاش نکنم و من کلان کرده‌ام که
گفته دختر آمد مرده او را دفن کرده‌ام اما شرط آنست که فرزند تو را هیچ یک از اقربا
و همسایگان نه بینند مادر موسی علیه السلام یکماه یا بیشتر او را پنهان داشت
و قولی آنست که بعد از ولادت حتی از موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر
موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه
چیزی را نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر بر سر تنور آمده دید که آتش گلزار
ریحان شده و موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را مخفی میداشت و شیر می
داد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتجسس
و تجسس مشغول شدند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه فرموده وَأَوْ
حَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی فرموده شاید که رسولی فرستاده
باشد از ملائکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب
بود علی نبینا و علیه السلام أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
پس چون بترسی بر او و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ
پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا یعنی در آب نیل یعنی بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی در آب نیل افکن وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع نخواهد ماند وَلَا تَحْزَنِي
و اندوه مبر در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدرستیکه ما باز گرداننده اوییم إِلَيْكِ بسوی تو
آنکه زمانی را بدو جهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گرداننده‌ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ
از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی
علیه السلام دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند
نجاری را فرمود که آشنای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشید

و آن نجار حزقیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام شد و بمادر موسی تسلیم
نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از نمو کلان
بگریزاند نزدیک گماشتها فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش
بسته شد بجای خود آمد و خواست که پیش فرعون رود و تمامی کند چشمش
نابینا شد دانست که آن مولود که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال دیده
بدو ایمان آورده و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر
بیندوده موسی را در آنجا خوابانیده و سر صندوق را بقیر محکم ساخته در رود
نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده بود اهل کهانت گفته
بودند که فلان روز در رود نیل طفل خرد سالی یافت شود و این علت به آب
دهن او زایل گردد در آن روز فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار دریا
نیل آمده انتظاری بودند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون
سالاران را بگیرید و بیارید فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ
کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردانرا
که بسبب وی غرقه شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرند
یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران
در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشاده شد موسی را دیدند محبت او در
دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل
جسته مبادا که آن مولود که میگویند این بوده باشد زن فرعون گفت من از
منجمان شنوده‌ام که در فلان شب انچه بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شد
دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را علاج کنیم پس قدری آب دهن وی

طفل مولود

بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و درد دل را علاج
یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم که از قوم بنی
اسرائیل بوده از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که عمهٔ موسی بود علیه السلام در
هر تقدیر گفت ای فرعون قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشم است لِي وَلَكَ
مرا و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای
تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که نفع رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت
بر جبین مبین او لایحست أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را فرزندی که او اهلیت
آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ
و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک ایشان در
دست اوست وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ و گشت دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر
و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار
شد إِنْ كَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ تا آشکارا کند
قصهٔ موسی را و گوید که این فرزند منست مکشید و قولی آنست که چون شنید
او را بفرزندی برداشته اند دل فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که
از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بربندیم
عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم
لِتَكُونَ تا باشد که آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را اگر آیت
ظاهر کردی سر پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر او را
و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی
او را گفت قُصِّيهِ پی برو او را از خود و از خبر گیر کلثم بدر بارگاه فرعون آمد
فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ

جواب کواک

لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر وی است وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ
الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت
شبانه روز موسی علیه السلام شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند
اما موسی انگشت مسبحه خود را میکید و شیر پاک بیرون می آمد و میخورد
چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطربست فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را
لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیکو خواهان باشند و در
ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه را شنید
گفت این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام خانواده است کلثم در بار نیت
گفت من بدین معنی گفته‌ام که وهم للملک ناصحون یعنی از نیکوخواهان فرعون
اند نه از آن کودک پس وی را دلداری داده گفت برو و آنکس را که گفتی بیاور کلثم برفت
و مادر را بیاورد در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند
موسی روی از وی میتافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند بوی
مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت و پستانش گرفت مصرع بوی خوشی
تو هر که زباد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که
این رضیع بپستان تو میل کرد گفت زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من
بغایت پاک و شیرین است هیچ طفل نزد من نیاوردند که شیر من قبول نکند فرعون
بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند و موسی را بوی سپرده گفت بخانه خود برو و تعهد
یک روز پیش من آر مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانهٔ
خود نهاد و وعدهٔ الهی جل و علا راست شد چنانچه فرموده فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم
موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او و بفزند وَلَا تَحْزَنَ

واندوه ناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ آنکه
وعدهٔ خدای راست است وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که
نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت و کمال
جوانی که از سی سالگیست تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال رسید عقل
او و علما در آن سن مراد بکمال چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ
دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش دین وَكَذٰلِكَ و مانند این که بموسی و مادر او
کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را و ذکر آتیناه و نبوت
در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را باز رسانیدیم
نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی بشهر مصر یا بشهر منف که از
ولایت مصر بود یا بقریهٔ حابین یا عین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش
گفته یا اسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ هنگام غفلتی
واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کسی
بمهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا
در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هٰذَا آن یکی مِنْ شِيعَتِهِ
از گروه آن موسی یعنی بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند سبطی وَهٰذَا و آن یکی
دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون و او خباز
فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام
آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکه که از گروه
او بود عَلَى الَّذِي آنکه که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی
بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را
رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی علیه السلام فَقَضَىٰ عَلَيْهِ

ع

پس

پس بکشت او را و گفته اند که حکم خدای تعالی برو کار بود پس چون موسی علیه السلام از کشتن
او قَالَ هٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسیست که شیطان او را اغوا کند نه عمل
امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمن است مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ
هویدا دشمنی او و چون پیغامبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم
اند و زلت ایشان نباشد الا بطریق سهو و این بنسبت رتبهٔ ایشان ذنب باشد
پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که ظلم کردم من بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان
فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای او را باستغفار إِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ پس بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربان است
بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام
کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا
هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مؤدی بجرمی
و خیانتی بود چون معاونت سبطی که مؤدی شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس صبح کرد موسی یا مداد
کرد فِي الْمَدِينَةِ در شهر خَائِفًا ترسان از آن قتل يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که دم بدم کسی او را
طلبد و قصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکسی که طلب یاری میکرد از وی
بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری می طلبد بر قبطی دیگر قَالَ
لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ هر آینه گمراهی مُبِينٌ
پیداست گمراهی تو یعنی دیروز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام که
خواست موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکس را که او
عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن مر موسی و اسرائیلی را و در او دفع کنندگان بود که بر سر او
میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی که أَنْ تَقْتُلَنِي

می برد و می ترسید

سبطی

که بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دیروز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی
إِلَّا أَنْ تَكُونَ نمیخواهی مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردن کشی نامهربانی یا خون ریزی
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ نمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ
از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن بشنید دانست که قاتل جبار
را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت مشاورت کرد همه
بر قتل موسی را قرار دادند و حزبیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شده متوجه
موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزبیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ
از دور ترجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بیک کنارهٔ شهر بود يَسْعَىٰ شتاب
میکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم
يَأْتَمِرُونَ بِكَ مشاورت میکنند و تدبیر می انگیزند بنسبت تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا
بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو از این شهر إِنِّي لَكَ بدرستی که من مر ترا
مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکوخواهانم و مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت مِنْهَا از آن
شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او
در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در روضه آورده که جبرئیل علیه السلام آمد گفت ای
موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بسر راه آورد موسی قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا
تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و مدینه بود مسمی بنام بانی
آن که مدین بن ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت
روزه راه بود موسی علیه السلام راه نمیدانست قَالَ عَسَىٰ رَبِّي گفت موسی شاید خدای
من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام
هشت شبان روز راه میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلی هر موزه که در وی بنا حیه

اما ذرم بی زاد و راحله و رفیق

مدین

مدین داشت اما دلش متوجه حضرت ذو المنن بود شعر گفت تا یاد من شد روی در
راه عدم کردم ره خوش آنکسی او که همره چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آنهنگام که
رسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر
آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی
خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل ایشان
امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که میراندند گوسفندان خود را تا با رمهٔ دیگران مختلط
نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا می باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ مَا
خَطْبُكُمَا گفت چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط
کردن با یکدیگر باز میدارید قَالَتَا لَا نَسْقِي گفتند آن هر دو زنان که آب نمی دهیم گوسفندان و مواشی خود را
حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز گردانند شبانان رمها خود را از آب
و فضله که از مواشی ایشان بماند ما بأغنام خود دهیم زیرا که ما مرد کاری
نداریم وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری بزرگ سالی بزرگ حالیست نمیتواند که
بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادر شعیب علیه السلام بوده که
او را یثرون گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفرا نام داشت
و خورد تر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بحال ایشان اطلاع یافت
نزدیک شبانان آمد گفت این عجوزکان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را
سیراب کنید تا زود بخانهٔ خود باز روند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشان را
آب نمیدهیم تو می توانی آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را نظر بر
میان دو ابروی وی افتاده بر سید نظر به طرف وی برگرفته بانتظار و نظاره بایستاد موسی
علیه السلام بیامد دلوی که ده تن میکشیدند تنها میکشید با آنکه هشت شبان
روز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را آب داد و گفته اند سر چاه

و سالک بیدا مدین بهمرهی شوق لقا می پوید

دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتی از سر چاه تنها بر داشت و دلوی که چهل

تن کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَىٰ لَهُمَا پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان

را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس باز گشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایهٔ درختی یا دیواری

فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستیکه من لِمَا أَنزَلْتَ برای آن چیزی که

بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فَقِيرٌ

محتاجم یا من بر آنچه فرستادی پیش از نیکوییها که مردی کامل دین باشد فقیر شدم

در دنیا و سعت عیش و توانگری که در فرعون داشتم بگذاشتم سعد با فقر بسازم که

مرا فقر خوشی است ٭ که هیچ ندارم چو ندارم همه هست ٭ اما چون دختران

شعیب علیه السلام دیگر روز زود تر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت

پرسید و قصهٔ تمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود او را بیاورد

فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا

بود تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ گفت

إِنَّ أَبِي بدرستیکه پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا

أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی علیه السلام

بجهت دیدار شعیب علیه السلام و تقریب آشنایی با وی اجابت کردند برای طمع مزد

خود و در راه که میرفت بادی آمد و جامهٔ صفورا از بعضی اجزاء اعضاء او بر داشته

میشد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من می آی و مرا بنشان راه میکن

فَلَمَّا جَاءَهُ پس آنهنگام که آمد موسی علیه السلام نزد شعیب علیهما السلام

وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بروی و باز گفت قصه را شعیب علیه السلام را

که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهایی یافتی مِنَ

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم وی چه ایشان را بدین

صفورا یا موسی

ولایت دست نیست پس فرمود که طعام حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن

آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت بدنیا نمی فروشیم یعنی انعام برای

خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست

بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت

کنیم حالا مهمانی با حضری رسیده و مروت اقتضای آن میکند که در تکلف

موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود در اثنای آن حال قَالَتْ

إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من

بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستیکه بهترین

کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مرد توانا و امین است تعریض است که موسی

قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو قوت و امانت او

از کجا معلوم کردی صفورا قصهٔ کشیدن دلو و صورت موافقت و امر کردن

بانکه از عقب وی رود باز گفت شعیب علیه السلام بدان حال اطلاع یافته قَالَ

گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ أُنكِحَكَ که بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ

یکی از این دو دختر هر کدام را خواهی عَلَىٰ أَن تَأْجُرَنِي بر آنکه اجاره دهی نفس

خود را بمن ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع مقدمه

مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان آن را میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ است

بدین حکم که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه جز منافع مهر تواند بود

ممنوع است نزد امام اعظم رحمه الله بخلاف امام شافعی و گفته اند معنی آیه

اینست که آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق دختر آنست که هشت سال شبانی

من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِندِكَ پس

آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده ٭

یا مزدوری کنی مرا

منافع

مزد

وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تو بالتزام تمام ده سال

یا بمناقشه در مراعات اوقات و استغراق اعمال یعنی تو کاری میفرمایم

بر وجهی که آسان باشد در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا

إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکوکاران و شایستگان

در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَٰلِكَ گفت

موسی علیه السلام که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و میان تو قایمست که هیچ

کدام اختلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام از این دو مدت که هشت سال و ده

سال قَضَيْتُ بگذارم بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و افزونی

جستن نیست تا عَلَيَّ بر من یعنی اطلاع از من باز نباید داشت وَاللَّهُ

عَلَىٰ مَا نَقُولُ و خدای بر آنچه میگوییم وَكِيلٌ گواه است یا الله بر آنچه گفت و شنود

میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از

عهدهٔ عهد بیرون آییم شعر گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ٭ هم عهد

شکسته است و هم پیمان سست فَلَمَّا قَضَىٰ پس آنهنگام که بگذارد مُوسَى

الْأَجَلَ مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین را باتمام رسانید

یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل

سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت و چون قدم در

راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده

بودند و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف و باد و رمه متفرق

شده و از مقدحه آتش نمیجست آنَسَ بدید مِن جَانِبِ الطُّورِ از طرف کوه نَارًا آتشی

قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا گفت موسی مر کسان خود را که درنگ کنید درین مکان که إِنِّي

بدرستیکه من آنَسْتُ نَارًا دیدم آتشی لَّعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم برای شما

مِّنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آن آتش نشسته باشند

خبری که راه از کدام طرف است أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ یا پاره بیارم از آن آتش

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما خود را گرم سازید بدان فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون

آمد بدان آتش نُودِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِن شَاطِئِ الْوَادِ

الْأَيْمَنِ از کنارهٔ رود که بر جانب راست موسی بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ

الْمُبَارَكَةِ در جایگاه برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا عوسج یا عناب

أَن يَا مُوسَىٰ آنکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ

پروردگار عالمیان موسی علیه السلام در درخت نگاه کرد آتشی سفیدی دید و دود

و بدل فروغ نمیبست شعلهٔ آتش لقای شوق معبود مشاهده نمود از شهود این

دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد ٭ هست در سر آتش

دوشی نمیدانم که چیست ٭ این قدر دانم که همچون شمع میکاهم کرده ٭ موسی علیه

السلام از ندای آن یا موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شد در پیش درخت

بایستاد و آن ندا در جاد و مضمون آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین و دیگر

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا

رَآهَا پس آنهنگام که دید عصا را که بسرعت تَهْتَزُّ حرکت میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا

آن ماریست جهنده که در عرف از آن تیرمار گویند وَلَّىٰ برگشت مُدْبِرًا در حالتی

هزیمت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز گشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود

نهاده روان شد ندا رسید که يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس

از این مار إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ الْآمِنِينَ از امان یافتگانی اسْلُكْ يَدَكَ در آر دست

خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان جامهٔ خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده

مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفیدی آن مکروه و مستنفر نباشد چون سفیدی برص

گردیده داده ببینی

وَاضْمُمْ إِلَيْكَ وجمع كن بسوی خويش جَنَاحَكَ بال خود را يعنی بر سينه نه دست
خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای تا تسكين يابی يا دست راست زير بغل چپ در آر چنانكه مردم
ترسناک کند فَذَانِكَ پس اين دو يعنی عصا و يد بيضا بُرْهَانَانِ دو حجت
و علامت اند مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بر رسالت تو برو و ببين مجزم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستی كه ايشان كَانُوا قَوْمًا هستند
گروهی فَاسِقِينَ بيرون روندگان از دايره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی كه ای پرور
دگار من إِنِّي قَتَلْتُ بدرستی كه من كشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطيان كسی را فَأَخَافُ پس
می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنكه بكشند مرا بقصاص آن وَأَخِي هَارُونُ و برادر من هارون
هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي او فصيح تر است از من لِسَانًا از جهت زبان آوری و سخن گذاری
فَأَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ رِدْءًا بامن يار و مددكار يُصَدِّقُنِي تا مرا تصديق
كند در تقرير حجتها و تزييف شبهتها تا تعبير كند از من كلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی كه
من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ اگر مرا تكذيب كنند فرعونيان و زبان من بوقت مناظره
با من ياری نكند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد كه سخت كنيم بازوی
تو يعنی بيفزائيم نيروی تو بِأَخِيكَ به برادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهيم مر شما را
سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ايشان إِلَيْكُمَا بشما استيلا
نيابند و دست تغلب ايشان بر شما نرسد برويد هر دو بِآيَاتِنَا بدلايل
قدرت ما يا آنكه بسبب آيات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا و هر كه پی روی
شما كند الْغَالِبُونَ غلبه كنندگانيد نه مغلوب شوندگان زيرا كه آيات ما عاليست و هر را
و اعانت ما مر انبيا را متواتر و متوالی والله الغالب والمستعان فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ
بِآيَاتِنَا پس آنهنگام كه آورد بديشان موسی آيتهای ما را يعنی معجزها
بَيِّنَاتٍ روشن و پيدا قَالُوا گفتند فرعونيان مَا هَٰذَا نيست اين إِلَّا سِحْرٌ مگر جادو

الغالبون

مُفْتَرًى بربافته و ساخته او كه ديگری مثل اين نكرده و مانند او وَمَا سَمِعْنَا
و نه شنيده ايم بِهَٰذَا مثل اين كه بوده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران
نخستين ما اين سخن بجهت آن گفتند كه در روزگار آبا ايشان ساحر بسيار
بود وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَنْ
جَاءَ بِالْهُدَىٰ بكسی كه آمد براه نمودن از انبيا مِنْ عِنْدِهِ از نزديک او يعنی او
مرا فرستاده و ميداند كه محقم و شما مبطليد وَمَنْ تَكُونُ لَهُ و دانا است
بكسی كه باشد مر ورا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام سرای ديگر يعنی ختم بر ايمان يا
در آخرت يعنی نجات او از نيران و دخول در جنان إِنَّهُ بدرستی كه تحقيق كه كار
آنست كه بهيچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فيروز نشوند ستمكاران بحسن عاقبت و
قَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ جز
من و موسی ميگويد خدای ديگر هست كه آفريدگار آسمان هاست فَأَوْقِدْ لِي
پس برافروز آتش از برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته
شود و در بنا او را استحكام بود آورده اند كه اول كسی كه خشت پخته فرمود
فرعون بود كه وزير خود را گفت خشت پخته ساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا كن برای
من صَرْحًا كوشكی بلند كه مرد را پايها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّي
أَطَّلِعُ شايد كه ديده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی يعنی بر و مطلع كردم و به
بينم كه چنان هست كه موسی ميگويد وَإِنِّي و بدرستی كه من لَأَظُنُّهُ گمان می برم
موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گويان فرعون تصور كرده بود كه حق سبحانه جسم
و جسمانيست و بر آسمان مكان دارد و ترقی بسوی وی ممكن است و بدين معنی
دانا نشده بود بيت بانكو آفرين مكان چكند ❊ آسمان كی هست بآسمان چكند
بی مكان راه بدو برد نه زمان ❊ نه بيان زو خبر دهد نه عيان ❊ صاحب كشاف

آورده كه هامان پنجاه هزار استاد جمع كرد و بطوا خشت پخته و آهک و تير
تراشيدن چوب و رفع بنا امر نمود و بنای بر آورد رفيع و محكم كه هيچ
كس پيش از آن بنظر بر طرحی نه انداخته بود و صرح خشت چنان بلند بنا كرد كه عقل نتوانست
كمند فكر فكندن بگوشه بام وی در زاد المسير آورده كه چون بنا بتمام رسيد
فرعون بر بالای آن بر آمد و در خيال او آن بود كه بفلک نزديک رسيده باشد
چندانكه بنگريست آسمان را از بالای صرح همچنان ديد كه از روی زمين منفعل
گشته بفرمود تا تيری بطرف آسمان انداختند و آن تير خون آلود باز گرديد
فرعون گفت كشتم خدای موسی را حق سبحانه جبرئيل را عليه السلام بفرستاد
تا پر خود را بدان صرح زد و سه پاره ساخت يک قطعه بر لشكرگاه فرعون فرود
آمد و هزار هزار قبطی كشته شد و يک قطعه ديگر در دريا افتاد و ديگری
بجانب مغرب رفت و هيچ كس از استادان و مزدوران زنده نماند و فرعون
با وجود اين حال متنبه نگشت و غرور او روی باز دياد نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن
كشی كردند هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون و لشكرهای او فِي الْأَرْضِ در زمين مصر
بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ آنكه ايشان إِلَيْنَا
بسوی مكافات ما لَا يُرْجَعُونَ باز گردانيده نخواهند شد ببعث و نشور فَأَخَذْنَاهُ
پس بگرفتيم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس در افكنديم ايشانرا فِي
الْيَمِّ در دريای طبريه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ در نگر ای محمد كه چگونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمكاران يعنی مشركان و قوم خود را از مثل
اين وقايع بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانيديم ايشانرا درين جهان أَئِمَّةً پيشوا
يان ضلالت تا بضلال خود مردمان را يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ميخوانند بسوی آتش يعنی
بعملها كه موجب دخول آتش باشد چون كفر و معصيت يَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخيز

نصف

لَا يُنْصَرُونَ ياری داده نخواهند شد يعنی هيچ ياری عذاب از ايشان باز نخوا
هد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آورديم ايشانرا پيوند داديم ايشانرا يعنی بر
بديشان پيوند داديم فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درين سرای لَعْنَةً لعنت را يا ملائكه و مؤمنان
بديشان لعن ميكنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قيامت هُمْ ايشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
از زشت رويان يا رانده شدگان وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی كه داديم ما مُوسَى الْكِتَابَ
موسی را توريه مِنْ بَعْدِ از پس آنكه مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ هلاک كرديم اهل
قرنهای نخستين را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبينا و عليه السلام
بَصَائِرَ در حالتی كه آن كتاب حكمها روشن بود يا نورها كه ديده بصيرت بگشايد
لِلنَّاسِ مر بنی اسرائيل را وَهُدًى راه نماينده باحكام شرع وَرَحْمَةً و بخشايش
برای متابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُمْ شايد ايشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذيرند
وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحيه طور
و طور در جهة غرب بوده از مقام موسی عليه السلام يعنی تو بر كوه طور حاضر
نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گذارديم إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ
مِنَ الشَّاهِدِينَ و نبودی تو از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونيان وَلَٰكِنَّا
وليكن ما وحی كرديم آن قصه را برای آنكه ما أَنْشَأْنَا بيافريديم پس از موسی
قُرُونًا قرنها مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
برايشان زندگانيها يعنی مدتها مديد بر اهل اين قرنها گذشت و
حكمها از صوب و صواب محرف شد و علوم دور ماند در اين زمانها ترا برای
اين تجديد اخبار فرستاديم و همه عقلا دانند كه اخبار از مثل اين اخبار جز
بوحی كردگار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقيم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ
در ميان اهل مدين كه پيوسته بحث تعلم تَتْلُو بخوانی عَلَيْهِمْ برايشان آيَاتِنَا

ع

آیتها را در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان پیش استادان خوانند یعنی
در مدین نبودی تا این قصه ها را تعلیم کردی وَلٰكِنَّا كُنَّا ولیکن هستیم
ما مُرْسِلِينَ فرستنده تو و خبر کننده تو را قصه ها ازین وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ
و نبودی حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را و توریة بدو
دادیم و در زاد المسیر آورده از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت
محمد صلی الله علیه وسلم و بنواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه
السلام گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و فعال ستوده مو
صوف و مزین اند ایشان را امت کدام پیغامبر خواهند بود خطاب رسید که
ایشان امت احمد اند حبیب من صلی الله علیه وسلم آرزو برد که ایشان را ببیند حق
سبحانه فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست گر خواهی آواز ایشان بشنوانم
پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران اللهم لبیک جواب
دادند و چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید خواست که بر تحفه
باز گردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم
قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت اعلی حضرت که با وجود اختصاص
ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در قرآن بدین وجه مژده فرموده سعی
حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است ٭ وین بهتر از همه است که او نبی از آن ما ست
٭ و چون این چنین تشریف امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات
الله و سلامه علیه لاجرم با او میگوید که بطور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم
وَلٰكِنْ رَحْمَةً و لیکن ترا خبر دادیم از جهت بخشش کردن و نعمت بودن مِنْ رَبِّكَ از
آفریدگار تو و ترا این قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ گروهی
را که نیامده بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی در تا مر

فترتی که مابین عیسی و آنحضرت علیهما السلام بوده و اگرنه اسماعیل با عرب فر
ستاده بودند و مدت متمادی گذشته در زمان آنحضرت را فرستاده است
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ و اگرنه
آن بودی که بدیشان رسیدی مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه
پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهاء ایشان یعنی بعملهاء ایشان از شرک و ظلم و معصیة
فَيَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا
نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ
آيَاتِكَ پس متابعت کردیم آیتهاء ترا و تصدیق رسول تو کردمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
و بودیمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوف است یعنی
اگرنه آنست که بوقت نزول عذاب بدیشان فرستادی آورده اندکه رهط قریش
درباب پیغامبر صلی الله علیه وسلم از یهود سوال کردند و ایشان نبوت وی اقرا
نمودند گفتند که او پیغامبر است چون آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیه
آمدکه فَلَمَّا پس آنهنگام که جَاءَهُمُ الْحَقُّ آمد بدیشان حق یعنی بکفار عرب فرستاده رات گویی
یعنی محمد یا پیغام درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا گفتند لَوْلَا أُوتِيَ
چرا داده نشد محمد صلی الله علیه وسلم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده شد
موسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را نیز ید بیضا و عصا ندادند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا
آیا کافر نشدند یعنی شدند ابناء جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
بآنچه داده شد موسی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین از آیات تسع قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ
دو جادواند سحر یعنی موسی و هارون تَظَاهَرَا هم پشت شدند در اظهار خوارق
عادات یا گفتند مشرکان عرب که در سحر معاون یکدیگر اند یعنی توریة و قرآن
وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر

بحث آوردند که پیغامبر کما نیامد مانند جادو معجزها از بهر طلب
نعت و صفت آنحضرت از توریت خواندند مشرکان انکار نبوت وی

فی با جمیع پیغامبران و کتب ایشان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو بیارید
بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدای که باشد هُوَ آن کتاب أَهْدَىٰ
راه نمای تر مِنْهُمَا ازین دو کتاب که بر عیسی و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ
پی روی کنم او را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که توریة و
قرآن سحر است فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ
أَنَّمَا بدان که جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاء
خود را بی دانش و حجت وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی
کند هَوَاهُ آرزوهاء خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمونی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و تحقیق که پیوند
دادیم و پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی هم آوردیم دعوت را
بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را باشارت و نصایح را بعبرت یا قرآن پیوسته
فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان پند
پذیر گردند و در آن تامل کرده با و بگروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانی که داده
ایم کتاب یعنی توریة مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ایشان بآن میگروند
بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و اشهر آنست
که اهل انجیل باشد و مراد چهل ترسا اند از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آوردند و این سوره مکیست
و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر آنکه گویند آیت مدنیست
وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بدیشان قَالُوا گویند آمَنَّا بِهِ
ایمان آورده ایم بوی و دانسته که کلام حق است إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که قرآن

راست است و درست است و فرو آمده مِنْ رَبِّنَا از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا
كُنَّا بدرستی که بودیم ما مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و مخلصان
بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقه آن را شناخته أُولَٰئِكَ
آن گروه از اهل کتابین يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا
بسبب آنچه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل و ایمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ
و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان
ترسایان ابو جهل و اصحاب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب می
گفتند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود
طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب میدادند پس حق سبحانه
صفت ایشان میکند که دفع میکنند بسخن نیکو قول سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ
و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار را أَعْرَضُوا
عَنْهُ اعراض نمایند از آن و خاموش شوند از تعرض وَقَالُوا و گویند مر لغو کننده را
لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهاء ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست
اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۵
سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مبالغة نمکنیم و گفته اند سلام
تودیع و متارکت است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیجوییم صحبت
جاهلان و تخلق باخلاق ایشان نمیشویم چه مصاحب با شما موجب بدنامی
دین و بدی در جای عقبی است سعی از بدان بگریز و با نیکان نشین ٭ یار بد
زهری بود نی انگبین ۵ ۵ آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایمان عم
خود ابو طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم

مقابله

مرا بکلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا بحجت آن بدان نزدیک خدای از برای تو ابو
طالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست میگویی اگر نه سرزنش زنان
قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسید و کلمه گفت من بگفتمی این کلمه
دل ترا شادی ساختم آیت آمد که انک بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه
نمایی بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او ولکن الله ولیکن خدای
یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هرکه را بخواهد وهو اعلم و او داناتر است
بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایتند یا آنها که در حکم ازلی
بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و هدایت لم یزلی
هدایت هرکه را داد ابتدا بدو همراه باشد تا انتها آورده اند که حارث
بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق
و سخن تو راست و آنچه میگویی سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت
ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که
اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار که
ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریق ارشاد را معک با تو یعنی ایمان آوریم بتو
نتخطف ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را از دیار بربایند و
بیرون کنند اولم نمکن آیا ما جا نداده ایم لهم مر ایشانرا حرما آمنا حرمی
با ایمنی که کسی بر ایشان دست ندارد یجبی کشیده میشود الیه بسوی این حرم
ثمرات کل شیء میوه‌ها هر چیزی یعنی منافع از هر نوع و غرایب از هر ناحیت
بدانجا آورند و روزی داده‌ایم ایشانرا در وادی غیر ذی زرع رزقا روزی
دادنی من لدنا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون تا بحرمت پرستی ایشانرا این

ومطمئن

مطمئن میگردانیم گویا ایشان آنرا چگونه ایشانرا از تخوف و تخطف در امان
نیاریم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته
و در نمی‌یابند وکم اهلکنا و بسی هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بنا
نعمات بطرت معیشتها کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و یا
شدند چنانچه اهل مکه و ما آن اهالی ایشانرا هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم
مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نشسته‌اند در آن من بعدهم از پس
هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندک از زمان که رهگذری آنجا باشند و بروند و باز
خالی بگذارند سع درخانه دیو چو نشستی برخیزد • کین خانه بدان خرابیست
کآیند و روند وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی
آن یعنی ماییم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو
مهلک القری هلاک کنندهٔ اهالی دیه‌ها حتی یبعث تا وقتی که برانگیزد فی امها
در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر
باشند لاجرم آنجا برانگیزد رسولا فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان
آیاتنا آیتهای ما برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما
هلاک کننده یعنی خراب سازندهٔ دیه‌ها بعقوبت الا واهلها مگر که اهالی
آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده شده
من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست
در زندگانی این جهان وزینتها و آرایش این سرای که در مدت حیات بدان اعتبار
بدان مباهات و افتخار کنید وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن
جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است
از کدورات محنت و مشقت وابقی و پاینده‌تر افلا تعقلون آیا در نمی‌یابند

و فهم نمی‌کنید که بدل مکنید باقی را بفانی و معیوب و مرغوب بمعیوب
و المرغوب سع حیف باشد لعل و زر دادن بر خنک • پس گوهر فنی در بها بر خاک
سنگ • در خبر است که امیر المؤمنین علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل
معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته‌اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله
فرمود این آیة نازل شد که افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت
در آخرت و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعدهٔ نیکو که در آن خلاف متصور نیست
فهو لاقیه پس آن کس دریابندهٔ آن موعود است و شبه یعنی علی و حمزه یا
عمار یاسر رضی الله عنه چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخوردار کردیم او
متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیوی که راحتش آمیخته بمحنت است و دولتش
مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آن کس
یوم القیامة روز رستخیز من المحضرین از حاضر شدگان باشد برای عذاب و حساب
مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید مغیره ویوم ینادیهم یاد کن روزی را که
بخواند خدای کافرانرا فیقول پس گوید این شرکاءی کجا اند شریکان من
الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می‌بردید که شریک منند قال الذین
حق گویند آنانکه واجب شد علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیات
وعید یا کلمهٔ لاملان جهنم و آنان رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند
ربنا ای پروردگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما اغوینا
اغویناهم گمراه کردیم ایشانرا کما غوینا چنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا ما اکنون بیزاری
کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده‌اند از کفر ما کانوا
نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش
هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند کافرانرا که بخوانید شرکاءکم

انبار

انبازان خود را آنانرا که شریک های ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند
فدعوهم پس بخوانند ایشانرا با تفرقت فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا
بجهت عجز از اجابت و نفرت ورأوا العذاب و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان
لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی
بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب
ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد کن آن روز را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را
فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون
شما را دعوة کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان
خبرها یعنی آنچه با پیغامبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ
در آن روز و ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر
که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه فرو مانده باشند یا از غایت
دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه
کند از شرک وآمن و بگرود بخدای و رسول وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون
پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت سؤال از جواب
فرو نمانند و رستگاری یاجابت حضرت رسالت پناه علیه الصلوات
الله بازبسته است سع مژده رضای محمد نفس • ره رستگاری همین است
پس • آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا احمد را برای نبوت
اختیار کرد بایستی که چنین منصب عالی ببزرگترین اهل مکه و طایف رسیدی
لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان
فرمود وربک یخلق و پروردگار تو می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجبی
ومانعی ویختار و برمی گزیند هر که را میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی

صلی الله علیه و سلم بر گزیند مَا كَانَ نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را چون
ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد در آنچه که برای
نبوت کسی بر گزینند چه تمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر که را
خواهد بر گزیند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدای راست از آن که کسی را بالای اختیار او اختیاری
باشد وَتَعَالَىٰ و برتر است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند بت پرستان
و شرک می آرند وَرَبُّكَ و آفریدگار تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه می پوشد صُدُورُهُمْ
سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند در عداوت پیغامبر و کینهٔ مومنان
وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ اللَّهُ
و اوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او
لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ در دو سرای چه مولای
نعم دنیوی و اخروی اوست وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست کارگذاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردیده خواهید شد در روز نشور قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر
دهید مرا إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدای عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب تحت الارض بدارد یا بر حالی نه بر عادت
حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای حق که از روی قدرت يَأْتِيكُم
بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی شما روز روشن که در آن بطلب معاش
اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگو خبر دهید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ که اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا
باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بر وسط السما بدارد
یا بر مادام فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز الله که از رحمت
يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِيهِ در آن از

از تعاب

و از متاعب اشتغال و استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید این آثار قدرت را بدیدهٔ
تفکر و استبصار وَمِن رَّحْمَتِهِ و از بخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
برای شما شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید
در روز مِن فَضْلِهِ از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و شاید که شما سپاسداری کنید خدا را بر نعمت روز و شب شعر چرخ را دوری
شبان روزی دهد • شب برد روز آورد روزی دهد • خلوت شب بهر آن تا
جان ریش • راز دل گوید بر جانان خویش • روزها از بهر غوغای عوام • تا دهد بر ایشان
کار تن گیرد نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی که ندا کند خدای مر بت پرستان را
تکرار این ندا بر تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند انبا
زان من الَّذِينَ آنانکه كُنتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان می بردید که شریکان منند
بدروغ میگفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا
گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغامبر او را بگواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس گوییم
مر امتان را بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا بدانند آن هنگام کافران
أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدا راست وَضَلَّ عَنْهُم
و گم کرد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا
امید شفاعت که به بتان می داشتند إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِن قَوْمِ
مُوسَىٰ بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بود و گفته اند خواهرزادهٔ
موسی بود علیه السلام و اصح آنست که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن
قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب است
علیه السلام و قارون را از غایت خوب صورتی و زیبایی طلعت منور خواندندی
و در قرآءة توریة اقرأ بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او است و در زمان

یعنی متفرد بفردانیت و الوهیت اوست م

ع

فقر و احتیاج مرد متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی نمود خالش
متغیر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی علیه
السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را
مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالها آنکه کرده ما إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی
برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروه مردمان أُولِي
الْقُوَّةِ خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام فرا گفته که
بخاری آورده اند که کلیدهای کنوز وی را شصت استر می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بود
و هیچ مفتاحی از اصبع زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند
تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتح اوعیه مالست و آن چهار
صد هزار هزار ۲ انبان بوده از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن که گفتند مر قارون را قَوْمُهُ
گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ
شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا
مفتوحه حشمت شعر دنیی دنی چیست سرای ستمی • آکنده هزار کشته در هر قدمی
گر دست دهد گدای شادی نکند • ور فوت شود نمی ارزد بغمی وَابْتَغِ و طلب کن تتمهٔ
کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده ترا
خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله
ساز آن را در حصول ثواب آن جهان شعر بدنیی توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه
حسرت خوری وَلَا تَنسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی
نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس پس از آن حال بر اندیش
و بر مال و منال غره مشو شعر گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود • و ز سر حد روم
تا ختن خواهد بود • آن روز که زین جهان کنی عزم سفر • همراه تو چند گز کفن خواهد بود

و گفته اند

و چهل هزار

لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

و مبغوض حضرت وی م

و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بآن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بسنده کن
وَأَحْسِن و نیکویی کن با بندگان خدای كَمَا همچنان که أَحْسَنَ اللَّهُ نیکویی کرده است
خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیدادی
و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمی
دارد فساد کنندگان را که بدنیی تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان
إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي
بدانشی نزدیک منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم یا علم تجارت و دهقنت
و سایر مکاسبات یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علیه السلام و آن را بر داشته و
گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود وا و قارون
را تعلیم داده بود أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده
و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است
مِن قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ
سخت تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال
طلب یعنی آنکه چرا قارون بشدت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که
از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده
نخواهند شد عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناه کاران یعنی مشرکان چه
ایشان را بسیمای ایشان خواهد شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یا ایشان را سوال
استعلام نخواهد بود یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند
رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ
با آرایش خود بر استری سفید که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوان پوشیده
و چهار هزار کس باین صفت با وی سوار شده در کشاف آورده که نود نه هزار تن که

چه حق تعالی مطلع است بر آن م

جامهٔ معصفر داشتند با و نشستند ومردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند
ودر موضع آورده که هزار جاریه باوی بودند با استران سفید با زین زرین و
جامهٔ ارغوان وموها سفید چون قارون بدین زینت بمیان قوم درآمد قال
الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را وبدان راغب
بودند یالیت لنا ای کاشکی بودی ما را امثال مثل ما اوتی قارون مانند قارون
آنچه داده اند قارون را انه بدرستی که او لذو حظ عظیم خداوند بهرهٔ بزرگست از
دنیا وقال الذین اوتوا العلم وگفتند آنانکه داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت
یا دانا بودند ببرکت قناعت چون یوشع واصحاب او ویلکم وای بر شما ای طالبان
دنیا ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهتر است ازمالها دنیا لمن آمن
مر کسی را که بگرود بخدای وپیغامبر لمن آمن وبکند کار ستوده ولا یلقیها
وتلقین نخواهد کرد این کلمه را که علما گفته اند یعنی در دل وزبان نخواهد داد
الا الصابرون مگر صبر کنندگان که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند وگفته
اند توفیق ندهد مباشرت عمل صالح مگر صابران را اهل صبر از جمله عالم برترند
صابران اند فایح کردن بکنند ∘ هرکه کار رنج اندر جهان ∘ بدرود محصول
عیش جاودان سا آورده اند که قارون را بموسی علی نبینا وعلیه السلام حسد
وحقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی علیه السلام گفت تو رسالت بردی ومذبح
بهارون رسیده من بی نصیبم چند صبر کنم القصه دایم در ایذای حضرت موسی
علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة مال نازل شد بآنکه عشر یا ربع مالی بایست داد
موسی علیه السلام بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار یا درم زکوة قارون گرد کرد
مبلغ عظیم بر آمد بخل وحسد سر راه بر وی گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید وگفت
هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالهای شما را از شما بستاند گفتند

وعمل صالحا

تو مهتر مایی چه میفرمایی گفت میخواهم که او را میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن
او نشنود پس زن فاجره را که در تیسیر آورده که نام او سبطا بود طلبیده زری
همیان زر داد ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص وعام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده
دوم دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر ونواهی میفرمود که هرکه دزدی
کند دستش ببریم وهرکه زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم واگر محصن است
سنگسار کنیم قارون برخواست که همه تو باشی گفت اگرچه همه من باشم قارون
گفت بنی اسرائیل گمان می برند که با فلانه زنا کردهٔ موسی گفت معاذالله وزن را حاضر
کنید سبطا بمحفل آمد موسی گفت ای زن تو را سوگند دهم بخدای که دریا را شکافت
وتوریت را فرستاده که راست بگوی زن از هیبت الهی در یافت گفت یا کلیم الله ان
قارون چندین طلا زر رشوت بمن داد تا در باره تو افترا کنم ومن با وجود گناه کاری
خود چگونه بستم که بر تو تهمت گویم واینک آن دو همیان بمهر قارون با من است
بنی اسرائیل مهر قارون دیدند ومکر وی برهمه روشن شد موسی علیه السلام
روی بر خاک نهاده از قارون نزد حق شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در
فرمان تو کردیم بفرمای هرچه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون
مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هرکه با قارون است بماند وموسی علیه السلام
بازمین خطاب کرد بگیر ایشان را زمین پاهای ایشان را آغاز فرو بردن نمود امان
طلبیدند بجای نرسید وموسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه
تا زانوها ومیان بزمین فرو رفتند وزاری واستغاثهٔ ایشان در دل موسی
اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت
عزت با موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون ویاران او فریاد
کردند بفریاد ایشان نرسیدی ورحم نکردی بعزت وجلال من که اگر یکبار مرا

کو بر جانبی قرار کرد نمود هر که با سعت کو بر کناره رود کافه بنی اسرائیل
از ان محفل کنار گرفتند الا دو تن که با قارون
تا کعبین فرو برد ایشان را

مرا فریاد میکردند اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل
با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود وکنوز وامتعه
او را تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست تا حق سبحانه سرای او وخانهٔ او نیز
بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فخسفنا پس فرو بردیم به وبداره الارض قارون
را بعد از قامت خود با خانه ومال بزمین فرو می برند وتا نفخ صور بارض سفلی
خواهند رسید سو گنج قارون که فرو میرود از قهر حق خوانده باشی که هم
از غیرت درویشان است فما کان له پس نبود مر قارون را من فئة هیچ
گروهی از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را من دون الله جز خدای
وما کان من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب
باز داشت ونه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا ودر بامداد کردند
آنانکه آرزو میکردند مکانه منزل وجاه او را بالامس دیروز یعنی آرزو برند
گان گشتند بعد از خسف وی گردانیدگان بصلا یقولون میگفتند هر یک
با دیگری ویکان الله وی کلمهٔ تعجب است ویک بمعنی ویلک باشد واعلم معتبرات یعنی وای
بر تو بدانکه خدای یبسط الرزق کشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه
میخواهد من عباده از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل محض ارادت
ویقدر له وتنگ میسازد برهرکه میخواهد نه بمذلتی که تقاضا قبض کند
بلکه بمقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نبودی که خدای منت نهاد علینا
بر ما وبما نداد آنچه متمنای ما بود لخسف بنا هرآینه بزمین فرو برده
بودندی ما را وحفص فعل معلوم میخواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی
ویکانه کلمهٔ ندمست وکان برای تشبیه در لباب آورده اند نظیری که
مجموع ویکانه کلمهٔ تعجب والم تر است یعنی نمیدانی ونمی بینی آنکه لا یفلح الکافرون

قارون بسرای الی را زمین گویند چهار روزم

رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان
تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیدهٔ ودانستهٔ مراد بهشت است
نجعلها ساخته ایم آنرا للذین برای آنانکه لا یریدون نمی خواهند علوا
برتری وتکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا ونه تباه کاری وستم
بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة وسرانجام نیکو للمتقین مر پر
هیزکارانراست صاحب بحر آورده که سرای رضا مر جماعتی راست که از اوساخ
مقدس اند یعنی پاک شده اند از ناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت است
طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه وجبابره وفساد نجویند یعنی نظر را از
غیر حضرت برداشته التفات بهیچ وجه ننمایند وعالم ملک وملکوت را بتصرف
مالک الملک باز گذارند تا بملکیت ومالکیت هر تصرفی که در کون مکان خواهد کند
وایشان را بهان زبان اعتراض نبود سو هرچه خواهد بکن که ملک تراست
من جاء بالحسنة هرکه بیارد خصلت نیکو یا معرفت بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص
فله پس مر او راست خیر نیکویی منها از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه
بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آن در آخرت ومن جاء بالسیئة وهرکه
بیارد بدی چون شرک وتکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا کرده اند
السیئات بدیها الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچیزی که بودند که عمل میکردند
ظاهر آیت دلیل است برآنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود وپاداش سیئه
بمثل آن ووضع مظهر موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد سیئه
بدیشان وفایدهٔ این صورت ابعاد عقل از ارتکاب سیئات سو هرچه در شرع وعقل
بد باشد ∘ نکند هرکه با خرد باشد ∘ آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه وآرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت

حضرت علیه السلام بدین آیت فرود آمد که إن الذي فرض بدرستی که آنکه فرض
کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر آینه بازگردا
ننده تست إلی معاد بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده
و نزد بعضی معاد جنت است و در تأویلات کاشی آورده که معاد فنا و فی الله است
در احدیه ذات و بقا بالله در مقام جمع صفات و بر سالک متبصر که انجا رسیده است
بدانه و الیه یعود روشن میگردد سر جمله ازو بود این و آن را ابتدا هم بدو
باید که باشد انتها نور هلال را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد
رجوع قل بگو ای محمد ربي أعلم پروردگار من داناتر است من جاء بالهدی
بکسی که آمد بر راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم ومن هو و بانکسی که او
في ضلال مبين در گمراهی هویداست وما كنت ترجو و نبودی تو که امید داشته باشی
أن يلقى إليك الكتاب انکه فرستاده شود بر تو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب را
إلا رحمة مگر بجهت بخشایشی من ربك از آفریدگار تو فلا تكونن پس مباش
ظهيرا هم پشت و یار للكافرين مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و
ملتمس ایشانرا اجابت مفرمای ولا يصدنك و باید که کافران باز ندارند ترا عن
آيات الله از خواندن آیتهای خدای و عمل کردن بدان بعد إذ أنزلت إليك بعد از آنکه
فرو آمده است بتو وادع و بخوان خلق را إلی ربك بسوی عبادت پروردگار خود
ولا تكونن من المشركين و مباش از شرک آرندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای
بحق إلها آخر خدای دیگر را لا إله إلا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او
مخاطب درین آیات حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و مراد امتند و فایده خطاب
بآن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان کل شيء همه چیز
هالك فانی است إلا وجهه مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل است مگر انکه بآن

وجه الله طلبید له الحكم مر او راست حکم وإليه ترجعون و بسوی او باز گشته
خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که موجود حقیقی نیست الا
حق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در
تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو نه از کس همه
از تو بتو پس همه توی و بس الا کل شيء ما خلا الله باطل علایق منقطعست و
عوایق مرتفع رسوم مطلاست و اسباب منفی حدود متلاشی و خلایق فانی و حق
یکتا و بجود باقی در شرح عوارف مذکور است که نکته ... تا معلوم شود که وجود
همه اشیا در وجود آن زمان نیز هالکست و جه الله مشاهده این حال بقدر درجه
محجوبانست يرونه بعيدا ونراه قريبا با وجودت ... که ستم

سورة العنكبوت ثمان وستون آية بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه جهة تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب
راه نیست و عقل هیچ کاملی از کنه معرفت این کلام آگاه نی خرد عاجز فهم در
وی کم است و در حروف اول این سوره رفته اند الف اشارت باسم الله است
و لام بلطف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم
اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بندگی دیگران مسلم مدار أحسب
الناس آیا پنداشتند مردمان أن يتركوا انکه فرو گذاشته شوند أن
يقولوا بانکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست
از ایشان باز دارند وهم لا يفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند
باوامر و نواهی یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت
و جهاد و امثال آن این آیت در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند
ایشانرا هجرت از دیار و دار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه

Soorat xxix The Spider. ver. 69

بدیشان پیغام میدادند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه بر میگردانیدند
حق سبحانه جهة تسلیه ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش
بلا دعوی ولا درست بود عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید
جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن
الخطاب رضی الله عنه روز بدر در صف بر زخم تیر عامر حضرمی شهید شد
و بلفظ مبارک حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله گذشت که پیش رو شهیدان
اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر او در وفات مهجع بسیار جزع و فزع می نمودند
حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان را ابتلا و امتحان کارها از پیش نمیرود
ولقد فتنا و بدرستی که امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذين من قبلهم
آنانرا که پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده
و نقد دعوی هریک را بر محک بلا آزموده اند فليعلمن الله پس ظاهر میکرداند
خدای الذين صدقوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان وليعلمن الكاذبين
و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یعنی نماید این هر دو گروه را خلق و جزا
میدهد ایشانرا بدانچه میداند از صدق و کذب ایشان ع در محبت هرکه
او دعوی کند صد هزاران امتحان بروی نهند گر بود صادق کشد بار عنا
ور بود کاذب گریزد از بلا أم حسب الذين بلکه می پندارند آنانکه يعملون السيئات
میکنند بدیها چون کفر و معاصی أن يسبقونا انکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز
سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما يحكمون بد حکمیست انکه می
کنند در فتوحات مذکور است آیا می پندارند کنندگان که بسیئات خود بر
مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که
رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد

گو گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است من كان يرجو
هرکه باشد که امید دارد لقاء الله لقای خدای را عز و جل در بهشت یا وصول
را بثواب الهی و گفته اند که میترسد از رستخیز و عرض او از بر خدای گو آماده باش
فإن أجل الله پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لآت
هر آینه آینده است وهو السميع و اوست شنوا مر گفتار بندگانرا العليم
دانا بضمایر و اسرار ایشان ومن جاهد و هرکه جهاد کند با کفار یا با هوای نفس
غدار فإنما يجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای نفس
خود چه ثواب آن عاید بدو است إن الله لغني بدرستی که هر آینه خدای
بی نیاز است عن العالمين از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد
بعبادات جهة صلاح احوال ایشانست والذين آمنوا و آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و کردند کردارهای نیکو لنكفرن هر آینه محو کنیم عنهم
از ایشان سيئاتهم بدیهای ایشانرا ولنجزينهم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا
أحسن الذي نیکوترین عملی آنکه كانوا يعملون بودند که می کردند یعنی
توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر
از عمل ایشان یکی را ده تا زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من
بی نیازم و رسم باشد که غنی چیزی بمحتاج رساند آورده اند که چون سعد
ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام مشرف گشت مادرش حمنه بنت ابی
سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و آنچه بدان مایه
زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بر نگردی سعد
صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسانید و این آیت

صلی الله علیه و سلم

نازل شد که وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ وامر کرده ایم آدمی را بِوَالِدَیْهِ به پدر و ما
در او حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَاِنْ جَاهَدَاكَ واگر کوشش
نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِكَ بِیْ تا شرک آری بمن و
انباز گیری مَا لَیْسَ لَكَ بِهٖ چیزی را که نیست ترا بدو عِلْمٌ بالوهیت او و از نفی
تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر تو تکلیف کنند بآنکه
انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت
نیست جزمی فَلَا تُطِعْهُمَا می فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت
خالق روا نیست اِلَیَّ بسوی مجازات من است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما از
مؤمن و مشرک و بار و عاق فَاُنَبِّئُكُمْ پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه هست که می کنید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ
هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فِی الصّٰلِحِیْنَ در زمرهٔ ستودگان یا در ما
دیم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ کسی هست
که می گوید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان
که می گفتند ایمان داریم فَاِذَآ اُوْذِیَ پس چون ایذا کرده شود فِی اللّٰهِ در راه خدای
بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد
فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمانرا كَعَذَابِ اللّٰهِ مانند عذاب خدای یعنی
ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانکه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب
خدای وَلَئِنْ جَآءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِّنْ رَّبِّكَ یاری از نزد پروردگار تو یعنی
فتحی و غنیمتی لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما هستیم با شما
در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اَوَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای

بِاَعْلَمَ دانا تر از همه دانایان بِمَا فِیْ صُدُوْرِ الْعٰلَمِیْنَ بآنچه در دلهای عالمیانست
از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ و هر آینه میداند خدای
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند بدل وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ و میداند منافقان
ایشانرا در دین ممتیز خواهند ساخت با بتلا و امتحان در بلا صحبت و بلیت
جوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش عیار زر و نقره معلوم می گردد
بشکل و هیأت مردان در ده مرد ز نهاده توان بصبر تحمل شناخت جوهر مرد
و اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست و اگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد
در کتاب آورده ابو سفیان و امیه بن خلف عمر بن خطاب و خباب را
گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه رضی الله عنهما و قدیم پدران
فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین ما گناهی باشد ما انرا بر داریم و شما
دا در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و گفتند
آنانکه نگرویدند لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوْا سَبِیْلَنَا پی
روی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که بر دا
ریم خَطٰیٰكُمْ گناهان شما را امر است در لفظ و بمعنی خبر یعنی اگر متابعت ما
کنید ما خطاهای شما بر داریم وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند کافران بِحٰمِلِیْنَ
بر دارندگان مِنْ خَطٰیٰهُمْ از گناهان مؤمنان مِّنْ شَیْءٍ هیچ چیز
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكٰذِبُوْنَ دروغ گویانند در سخن خود که می گویند
بار خطای مؤمنان بر داریم و ایشان بر حمل آن از اندک و بسیار قادر
نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان
گمراه شده اند کما قال سبحانه وَلَیَحْمِلُنَّ و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت
اَثْقَالَهُمْ بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضا

بارهای گران گناهان خود را وَاَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَّعَ اَثْقَالِهِمْ

آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناهان گمراهان کم گردد
وَلَیُسْـَٔلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهد شد تابعان و متبوعان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز عَمَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل
و حیل که سبب اضلال خلق می شود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوْحًا
اِلٰی قَوْمِهٖ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِیْهِمْ در میان ایشان
اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح
علیه السلام چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد
و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب رحمه الله نقل می کند که
عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بوده صاحب عین المعانی فرموده
سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از
طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح
از وی پرسید که ای دراز ترین پیغامبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی
فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری
بیرون روند سه کو عمر تو عمر نوح النعمان باشد آخر بروی چنانکه فرمان باشد
در بودن دنیا بودن رفتن او یک روز و هزار سال یکسان باشد ایراد
قصهٔ نوح علیه السلام جهة تسلیهٔ سید انامست صلی الله علیه و سلم
و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بدانکه طوفان یعنی
نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و هم چنان دعوت
می نمود و کسی نمی گروید فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ پس بگرفت قوم او را طوفان
عذاب وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات
دادیم نوح را وَاَصْحٰبَ السَّفِیْنَةِ و یاران کشتی را که با وی بودند از مؤمنان

و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم کشتی را یا
واقعهٔ قوم نوح را اٰیَةً دلالتی یا عبرتی لِّلْعٰلَمِیْنَ برای عالمیان تا بوی استدلال
کنند یا پند گیرند وَاِبْرٰهِیْمَ و یاد کن ابراهیم را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوْهُ و بترسید
از عذاب او ذٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را
از دین و آیینی که دارید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که دانید خیر را
از شر و نفع را از ضرر اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدای اَوْثَانًا بتانرا وَّتَخْلُقُوْنَ و می بافید اِفْكًا دروغی که آنرا خدای نام
میکنید اِنَّ الَّذِیْنَ تَعْبُدُوْنَ بدرستی که آنانرا که پرستش می کنید مِنْ دُوْنِ
اللّٰهِ بجز خدای لَا یَمْلِكُوْنَ نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند
لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوْا پس بجویید عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ
نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان وَاعْبُدُوْهُ
و او را بپرستید بیگانگی وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر گوئید او را که شکر قید نعمت است علی الجمله
و صید نعمت آجله اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن
ابراهیم بود علیه السلام آنکه حق سبحانه تهدید می کند قریش را و می فرماید
وَاِنْ تُكَذِّبُوْا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغامبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که
تکذیب کرده اند رسل خود را اُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ جماعتهای پیش از شما چون قوم
نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغامبران را ضرری
نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده مستوجب عقوبت دینی و آخرت شده اند
پس از تکذیب شما نیز جیب ما را حه زیان وَمَا عَلَی الرَّسُوْلِ و نیست بر فرستاده
اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و بدیم

و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را
منکر شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینید و خطاب بغیب می خوانند یعنی نمی
بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق اشکارا می کند کارها خدای آفرید
و از نیست هست می کند ثم یعیده پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند
بجوهر ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل
بگوای محمد مر این منکران را از راه تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض
در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدا الخلق بیافریده است خدای
خلق را با اختلاف اشکال و انفعال احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر می کند
النشاة الآخرة آفرینش دیگر آن ملخص معنی آنست که چون بدیدید و بدانستید
که خالق همه در ابتدا الذات حق لازم شود بر شما در اعادت و بعث
دانید که آنکه مبدئ خلایق است می تواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که
خدای علی کل شیء بر همه چیزی از بدو اعادت قدیر تواناست بجهت آنکه
قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشاه
اولی قادر است هر آینه از نشاه اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب می کند
من یشاء هر کرا خواهد عدل او و یرحم من یشاء و می بخشد بر هر که خواهد
بخشش او و الیه تقلبون و بحکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا
گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده
که بخشش او دوری عدلست و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند
و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل خود کند و بلطف خویش بخواند
گر رانی بداد عدل رانی ۰ ور خوانی بداد فضل خوانی ۰ مرا بار ارانی و خواندن بکار است
گر رانی خوانی که تو دانی ۰ در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوییست

عذاب بخشش

و رحمت بخوش خلقی و نیز بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و بمحکی آن یا بحرص
و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل
و امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با وی گذارد و رحمت
آنکه خود متولی کار او شود تا توفیق یاد و روح نگیرد کار ما و ما انتم
و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از
عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و بر روی
زمین متواری شوید نتوانید و لا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر
در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند معنی آنست که و نه هر که در
آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای و ما لکم من دون الله و نیست
شما را از سوای خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد و لا نصیر و نه یاری
که بر صدد دفع آن درآید و الذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بآیتهای
خدای یعنی کتب او یا بدلایل وحدت و لقائه و بلقای او یعنی بسرای آخرت
اولئک آن گروه یئسوا نومید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا
یا نومید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوعست و
اولئک و آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذاب دردناک یعنی
دایم بسبب کفر ایشان پس از این متفرقات بازد کر قصه ابراهیم علیه السلام
می کند و می فرماید فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از منع
ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان
با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید او را و اتفاق نمودند بسوختن
او را در آتش انداختند فانجاه الله پس برهانید مر او را خدای من النار
از آتش او را برد و سلامت گردانید ان فی ذلک بدرستی که در این

شما را از عذاب خدای

رهانیدن لآیات نشانهای قدرتست از نمود آتش و آهن ترک احراق مر ستی
گل و ریحان اتان لقوم یؤمنون برای گروهی که می گروند چه ایشان نفع
از آن و تامل در آن نفع می گیرند و قال و گفت ابراهیم انما اتخذتم جز این
نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را بخدایی مودة
بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان بیکدیگر بپیوندید
و بر عبادت ایشان اجتماع نمایند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی
تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس روز قیامت
یکفر کافر شوند و بیزاری کنند و منکر گردند بعضکم بعضی از شما که متبوع عابد
ببعض مر بعضی را که تابع اند و یلعن بعضکم و لعنت کند بعضی از شما یعنی
پیروان و اراذل بعضا مر بعضی که پیشروان و اشراف اند و ماویکم النار و بازگشت
همه شما دوزخست و ما لکم و نیست شما را در آن روز من ناصرین از یاران
و مددکاران که خلاص یابید بمدد ایشان از دوزخ و چون حضرت ابراهیم
بسلامت از آتش بیرون آمد فآمن له پس بگروید و تصدیق کرد له لوط
مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود و قال و گفت ابراهیم
مر او و ساره را که دختر عم او بود و بوی ایمان آورده بود انی مهاجر بدرستی که
من هجرت کننده ام از این قوم الی ربی بجایی که امر پروردگار منست انه هو
العزیز بدرستی که او غالبست مرا مغلوب دشمنان نسازد الحکیم
داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نمودند و از
کوثی سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام درآمدند
ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت و صاحب کشاف آورده
که ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی

اسماعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون
بود و چون سن مبارک آن حضرت بصد و دوازده یا بصد و بیست
رسید حق سبحانه از ساره و برا فرزندی بخشید چنانچه فرموده و و
هبنا له و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری اسحق فرزندی اسحاق
و یعقوب و نبیره یعقوب و جعلنا و نهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان
او نبوت را یعنی در بنی اسماعیل و بنی اسرائیل و الکتاب و کتابها را یعنی
توریت و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او
فی الدنیا در این سرای بانکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزهٔ عقیم یا ذریه
طیبه لو ارزانی داشتیم و پیغامبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول
خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود را بوی درست می کنند
یا حکم کردیم بصلوات تا آخر دهر او را دی گویند مرد او را در بقاع ضیافت اوست
هم چنانچه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا
نیز هست و خاص و عام از آن مایده بر فایده بهره مند اند و انه و بدرستی که او
فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از جملهٔ شایستگان و پسندیده
گانست و لوطا و یاد کن لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود
را از اهل مؤتفکات انکم آیا شما لتاتون الفاحشة هر آینه می آیید بدان کار زشت
و بخص انکم می خوانند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی می کنید کاری
که بغایت زشتست و بسبب قباحت آن ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بها
بآن فاحشه من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه
از این عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را رد کرده ائنکم لتاتون الرجال
آیا شما می آیید مردان بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و می برید راه را بر ره

کندیان یعنی مال ایشان می کیرید وایشا نرا می کشید یا غریبان را بدین عمل
کواه می کنید وبدین سبب مردمان آمد شد در باقی کرده اند و راه بند
شده وَتَأْتُونَ ومی آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلسها خود بفعلهای زشت یعنی
کارهای کنید که نزد عقلا وعرفا نیکو نیست چون دشنام دادن ومزاح یعنی
وصفیر زدن وسنک دیزه با انکشت بر یکدیکر افکندن ومهرها از کمان کروهه
بر ده کندیان انداختن وشرب خمر وضرب اوتار ومزامیر ومخرید با مسافران
وامثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مرسخن وی را إِلَّا أَنْ
قَالُوا مکر آنکه کفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدای بما إِنْ كُنْتَ اکر هستی
مِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویان در آنکه این فعلها زشت وبسبب ان عذاب
بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اکر راست می کویی که
خدای هست وتو پیغامبر اویی می بکو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه
السلام از ایشان نا امید شد قَالَ کفت از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدایا
یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر کروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ
وآن هنکام که آمدند رُسُلُنَا فرستادکان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی
ابراهیم بجهت بشارت فرزند قَالُوا کفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک
کنندکانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این ده شوم را که تکذیب برادرزاده تو می کنند
إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر
وانواع منکرات قَالَ کفت ابراهیم علیه السلام إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن
دیه لوط است واو از ظالمان نیست قَالُوا کفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا
تریم بِمَنْ فِيهَا بهر کسی که در اوست از مؤمن وکافر وما از حال لوط غافل نیستیم
لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه اورا رهایی خواهیم داد وَأَهْلَهُ وکسان اورا إِلَّا امْرَأَتَهُ مکر زن

شدوم

اورا كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندکان در عذاب یا در دیه یعنی
خواهم کفت تا لوط علیه السلام از میان قوم بیرون رود با اهل خود وهم
کسانی وی بیرون روند مکر زن او که در میان قوم بماند وبا ایشان
هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ وآن هنکام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرشتکان ما بسوی
لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ وتنک شد بسبب ایشان
ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنک کشت که مبادا که از قوم او بدیشان جهت آنکه صاحب جمال بودند متعرض غربا
شدند آسیبی رسد فرشتکان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده
اورا تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ واندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا
وَأَهْلَكَ وکسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مکر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از پس
ماندکان وهلاک شدکان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندکانیم عَلَى أَهْلِ هَذِهِ
الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنک باران
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند یَفْسُقُونَ فسق می کردند پس بحکم خدای لوط
علیه السلام با اهالی خود خلاص یافت وکفار مؤتفکه هلاک شدند وشهر خراب
شده ایشان عبرت عالمیان کشت چنانچه می فرماید وَلَقَدْ تَرَكْنَا وبدرستی که ما بکذا
شتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای کروهی که
تعقل کنند واعتبار کیرند وآن نشانه اثار دیار خراب ایشانست یا حجارة
سجیل که در آن زمین می توان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَى مَدْيَنَ
وفرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان در نسب شعیب را
فَقَالَ پس کفت یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من بپرستید خدای را وَارْجُوا الْيَوْمَ
الْآخِرَ وامید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملی کنید که بدان امید
ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا واو غایت تباهی

و لا تحزن وگفتند مترس

مجهید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتی که
فسادکننده باشید فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام واز
فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بکرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه
جبرئیل که دلها بدان در زلزله افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ
در سراهای خود جَاثِمِينَ بزانو در آمدکان مردکان وَعَادًا وَثَمُودَ ویاد کن
قوم عاد وثمود وهلاکت ایشانرا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ وبدرستی که روشن شده است
هلاک ایشان مر شما را مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از منزلهای ایشان بحجر ویمن که بدان می کذرید
وآثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ وبیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از کفر وتکذیب فَصَدَّهُمْ
پس باز داشت ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ایشانرا بدان می خواندند
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وبودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر وفکر وملاحظه
بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا نیک وبد را بیک بین بودند بکمان خود
یعنی پیغامبران معقول نپنداشتند وَقَارُونَ ویاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وفرعون وهامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى وبدرستی که آمد بدیشان
موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا
پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وتعظم ورزیدند وَمَا كَانُوا ونبودند
سَابِقِينَ پیشی کیرندکان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فَكُلًّا
پس همه ایشان که یاد کرده شد أَخَذْنَا کرفتیم وعقوبت کردیم بِذَنْبِهِ بکناه ایشان
فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم عَلَيْهِ حَاصِبًا بر وی
بادی سخت که در آن سنک ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ وبعضی از ایشان مَنْ أَخَذَ
تْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بکرفت اورا عذاب صیحه چون قوم ثمود واهل مدین وَمِنْهُمْ

وبعضی از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ اورا بزمین چون قا
رون وَمِنْهُمْ واز ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرقه ساختیم ایشانرا در
آب چون قوم نوح وفرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ ونبود خدای که ستم کند
با ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند
ایشان بجهل یا عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می کردند وخود را
بکفر ومعصیت هدف تیر عذاب ساختند بیت ای که حکم شرع را رد می کنی
راه باطل می روی بد می کنی چون تو کردی بد بدی یابی جزا پس بدی با جمله
با خودی کنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل آنانکه فرا کرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند عنکبوت است که برای
خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا کیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ وبدرستی که سست ترین خانها
لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانه عنکبوت است که نه سقف دارد ونه دیوار ونه که باز دارد
ونه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اکر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که
این مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست وبی اعتبار است
وهیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار وبی مقدار است واز آن هیچ نکشاید
وصاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هرچند برخود می تند زندانی برای
نفس خود می سازد وقید دست وپای خود می نهد پس خانه اوهمچو خانه
آنان نیز که بدون خدای اولیا کیرند یعنی پرستش هوا ومحبت دنیا ومتابعت
شیطان میل کنند بسلاسل واغلال ووزر ووبال مقید کشته روی خلاصی
نیابند وعاقبت در مهلکه نیران وزندان بُعد وحرمان افتاده معاتب ومعذب
کردند وبعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند
کما قیل بیت از هوا بکذر که بی اعتبار افتاده است رشته دام هوا چون تار

بیت عنکبوت

ع
۲۱
العشرون
الجزء

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانند یعنی می پرستند
مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملائکه و آدمی و کوکب وَهُوَ
الْعَزِيزُ و او غالب است و در ملک خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کار است بحکمت عقوبت
مشرکان را تاخیر می کند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان میکنیم
برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایده آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان
که تدبیر می کنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه بیبازی و باطل إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در بیرون آوردن لَآيَةً نشانه ایست روشن یا در ضرب امثال عبرتیست لِلْمُؤْمِنِينَ
مگروندگان را اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده می شود بتو مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز می
دارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که زشت بود عقل زشت بود وَالْمُنكَرِ و از عملی که حکم شرع
منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب
دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند
که جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نماز می گذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت
حال بموقف عرض رسانیدند آن حضرت فرمودند که إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ زود باشد که
نماز او ورا از آن باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد
و در وسیط باسناد خود از وهب بن مالک رضی الله عنه نقل می کنند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او ورا از فحشا و منکر زیاده نشود
او را بدان نماز از حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را
از نفس و تن و دل و سر و روح وحق نمازیست باز دارنده نماز تن نامی است

از معاصی و ملاهی و صلوة نفس ترک نعت از رذایل و علایق و اخلاق مردیه و صیات
مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع نماید
التفات بماسوی حضرت و صلوة روح کمی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة
خفی بگذارد سالک را از شهود ثنیه و ظهور انانیه یعنی بروی ظاهر کرد که
از روی حقیقت حز یکی نیست نقد این عالم باز بین بعالمش مفروش
وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرگ تر است از آنکه کسی عدد او بشناسد
یا بزرگ تر است از آنکه ذکر دیگر با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر
نماز است معنی این باشد که نماز بزرگ تر است از سایر طاعات یا از آن بزرگ تر است که
بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد محققان برآنند که ذکر خدای
بنده را بزرگ تر است از ذکر بنده خدای را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض و ذکر
خدای صافیست از کدورات علل و اغراض یا ذکر بنده حالیست فنا بدو و ثنا
و ذکر خدای باقی است زوال بعد از نیابد ذو النون قدس سره فرموده که
ذکر او بزرگ تر است از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند
سلمی رحمه الله فرموده است که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما
در این وقت او را در نفحات از شیخ ابو سعید ابوالخیر روح الله روحه نقل
می فرماید که ذکر خداوند بزرگ تر است از آنکه تو او را یاد کنی و ترا یاد کند
ذکر او بزرگ تر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود ذکر تو یاد کنی خدای را در خود
او یاد کند ترا و طی در خود خود وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای داناست مَا تَصْنَعُونَ
آنچه می کنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل شما خواهد بود

وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید و جدال منمائید أَهْلَ الْكِتَابِ
با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی نرمی با ایشان در جنگی حق نیست
مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند
از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان
از اهل کتاب آنانند که اثبات ولدی کنند مر خدای را سبحانه وَقُولُوا
و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِي أُنزِلَ بآن
چیزی که فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ
و آنچه فرستاده اند بشما یعنی توریت و زبور و انجیل وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ
و خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ گردن نهاده ایم و
مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید آنا احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ
و چنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ
الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ
پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشان را علم کتاب متقدم چون
ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند بقرآن با مراد آنها
اندکه پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بقرآن گرویده بودند چون
قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و امثال ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و از این
گروه عرب مَن يُؤْمِنُ بِهِ کسی که می گرود بقرآن یا محمد وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشود
آیتهای کتاب ما را إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر کافران و بدکاران از یهود چون کعب بن
الاشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وَمَا كُنتَ و نبودی تو که
تَتْلُو بخوانی مِن قَبْلِهِ پیش از قرآن مِن كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا
تَخُطُّهُ و نمی نویسی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت
یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که کسی چنانچه خواننده و نویسنده

می بودی إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان
یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون می خواند و می نویسد پس قرآن را از کتب
پیشینیان التقاط کرده و برما می خواند یا جهودان در شک افتادندی که ما در
کتب خود خوانده ایم که پیغامبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست
و در تیسیر آورده که خواندن و قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغامبر را
و عدم آن فضل معجزه آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و در آیه اوشک
و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی داشت
بروی تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون
عبدالله نقل میکند که ما مات رسول الله نقل می کند که صلی الله علیه وسلم
حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست زیراکه در آیت نفی کتابت
را مقید ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویرا امی
دانند از اول عمر تا باخر بصواب اقرب است شعر نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
بقلم کرمن سید انگشتی
بود لوح قلم اندر مشتش از سواد خط اگر دیده بیست بکمال شی نرسد
هیچ شکست بود او نور و خط نیز ظلم نشود نور و ظلم جمع بهم
بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ
در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب
یا صحابه کرام که او را یاد میکنند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد و خواندن
قرآن از ظهر القلب خاصه امة مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق
می خوانده اند و قولی انست که هو راجعست بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم یعنی محمد و کارهای او و علم بانکه او امی است آیتهای روشن است
مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالتپناهی

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد است و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ
مگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و
گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ نشانهٔ
مِنْ رَبِّهِ از حق پروردگار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح و عصای موسی و مایدهٔ
عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است هرگاه که خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد
و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من
نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کنندهام آشکارا یعنی تخویف می کنم بلغتی که شما در یابید أَوَلَمْ
يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزی واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه ما
فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را پیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده می شود
بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان
مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده
و ایشان لشکرها کشند و مال و جان در می بازند و بمعارضهٔ آن نمی پردازند
معجزه روشن تر از این کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آوردند و مدعا آنکه بخوانیم
که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که از آنچه
نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بسخنی یک غیر نبی ایشان آورده و این
آیت نازل شده که آیا کفایت نیست ایشان را قرآن که بدیشان میخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در این کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی است و نعمتی بزرگ مر کسی را که
متابعت او کند وَذِكْرَىٰ و پندی و نصیحتی است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که
تصدیق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و

ومیان

ومیان شما شَهِيدًا گواه بر صدق من چه مرا تصدیق می کند بمعجزات يَعْلَمُ می داند
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر وی مخفی
نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بنا حق چون یهود به
و بفرمانید یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای
او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر با ایمان
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب می کنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن
الحارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای
عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود
وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بیشک خواهد آمدن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاهان در دنیا
یا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را يَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالْعَذَابِ طلب تعجیل می کنند ترا بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ
لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان یعنی
موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیطست بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل
بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در آید
عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای
های ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیان را که
ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که می کردید از بدی اعمال
بود و عقیبی را جزا است هرچه آنجا کاشتی اینجا می درود شعر تو تخمی بیفشان که
چون بدروی بمحصول خود شاد و خرم شوی ه آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه
اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان
هجرت نمی کردند و ترس قهر ایشان پرستش خدای می نمودند حق سبحانه این

وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى

فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید از اهل
شرک بیک سو روند و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در ظلمه بلده آنجا را عبادت
نتوانید کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستیکه زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از
موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پرستش نمایید خالصا و لیکن
گفته اند شعر سفر کی چه جانیست ناخوش بوده کزین جای رفتن بدان تنگ نیست
و اگر از دوستی اهل و ولد پابستهٔ بدانکه آخر دوری ایشان ضروری
خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرگ است و بمرگ
از همه جا و از کس خواهند برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده
خواهید شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد
بجزای اعمال پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و دوری بگزیدامان یعنی آستان
پیغامبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
بخدا و پیغامبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند عملهای نیکوی یعنی ادای
فرایض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت
غُرَفًا بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن
غرفها جویها خَالِدِينَ در حالی که جاودان باشند فِيهَا در آن غرفها یا بهشت
نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا
آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پرورد
گار خود نه بر غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل می کنند و کار خود بدو سپارند مؤمنان
مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند و دغدغهٔ دیگر دست
داد که بمدینه که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت
آیهٔ آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که هیچ وجه لَا تَحْمِلُ نمی دارد

رِزْقَهَا روزی خود را یعنی طاقت و قوت بر داشتن ندارد یا ذخیره نمی کند که
ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست و موش و مور و گفته اند عقعق
ذخیره نهد و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل می کند بلبلی را دیدم که
خورش در زیر بالهای خود نهان می کرد العقده جانوران بسیارند از وحوش
و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نکنند و حامل رزق خود نشوند
اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای روزی می دهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب
معیشت در بلاد غریب اندیشه مکنید شعر هست ز فیض کرم ذو الجلال ه مشرب
ارزاق پر آب زلال ه شاه گدا روزی از وی خورد ه مور و ملخ روزی از وی برد
وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ داناست با نکه شما
روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه این مسئله همه در عقول قرار گرفته که و لجت انتهای
ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان می دانند که خالق ارض و سماوات
اوست فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس کجا بر گردانیده می شوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر گ
ـتابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای می گستراند و فراخ
می گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر کسی که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ لَهُ
و تنگ می سازد مر او را که میخواهد ضمیر عاید است بهر مذکور چه تقسیم دال است
بران و گفته اند موسع له و یضیق علیه یکیست یعنی بهر بنده که خواهد گاهی فراخ
کرداند و گاه تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزی از قبض و
بسط عَلِيمٌ داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی
از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده

کرد وتازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردگی
وافسردگی آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای یعنی معترفند با آنکه
موجد ممکنات اوست وباجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک
می‌سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر وسپاس مر خدای را که از این ضلالت مرا و
متابعان مرا نگاه داشته بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ درنمی
یابند وسخنی متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او ومخلوق او را شریک
او می‌دانند وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی این دنیا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی
وبیکاری وَلَعِبٌ وبازی یعنی در سرعت انقضا وزوال ببازی کودکان می
ماند که بهم جمع آیند وساعتی بدان متبهج گردند وانگه زمانی را ملول ومانده
گشته متفرق شوند شعر با تهیدایست طفل فریب این متاع دهر ٭ بی عقل
مردمان که بدان مبتلا شده‌اند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ وبدرستی که سرای دیگر
لَهِيَ الْحَيَوَانُ هر آینه اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در و خواهد
بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشینند کافران فِي الْفُلْكِ
در کشتی وبسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را
مُخْلِصِينَ در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را
یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصان اند چه یاد نکنند مگر خدای را وکذا بوقت
آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد
خدای ایشان را از بحر بیرون آرد بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه
ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بدانچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا وتا برخوردار شوند
باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

مردمان که بانند واختیار کنند دنیا را

پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند
اهل مکه وندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی
با ایمنی یعنی اهل آن ایمن‌اند از قتل وغارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ وحال آنکه ربوده
می‌شوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمان را می‌کشند واسیر میگیرند
در حوالی مکه وکسی معترض بایشان نمی‌گردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتان‌اند یا
شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ وبنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر
که مکنت در حرم وایمنی از خوف يَكْفُرُونَ کافر می‌شوند ودلیل کفران نعمت ایشان
شرکست وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بربندد وبسازد عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا بخدای دروغی وگمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب
کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ آن هنگامی که بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست
یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا وآنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما واقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ
هر آینه راه نمایم ایشان را سُبُلَنَا براههای خود وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای
لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ هر آینه با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت واعانت ایراد مجاهده
کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر وباطن را پس آنانکه جهاد کنند
در راه ما با دشمنان دین و با نفس وهوا بنمایم ایشان را راه وصول بدولت لقا
سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمایم
او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات
آرایش دهم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله در وجه
می‌فرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر آورده وهر که
کوشش نماید در طلب ما بنمایم او را راه دریافت ما الاهی طلبی وجدی هر که ما را جو

یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده که سر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ٭
انا المقصود فاطلبنی تجدنی ٭ اگر تو هست جوی من شتابی ٭ مرا خود بزودی بازیابی

سورة الروم ستون آيات م

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف
مقطعه اثنیه زبانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ثنا گویند
چنانچه الف ازین کلمات کنایتست از الوهیت ولام از لطف ومیم از ملک وگفته‌اند
الف اشارت باسم الله است ولام بنام جبرئیل ومیم باسم محمد یعنی الله بواسطه
جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه وسلم غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان
وفارسیان بریشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیک‌ترین زمینی که
عرب را باشد نسبت بزمین روم وآن اردن وفلسطین بوده یا ما بین
اذرعات وبصری وآنچنان بود که خسرو پرویز شهریار وفرخان را که دو امیر
وی بودند با لشکر فراوان بفرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند ومردم
روم منهزم گشتند ودر سال نهم بقول واحد از مبعث پیغامبر این خبر بمکه رسیده
کافران شادمان شدند واز روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما وترسایان
اهل کتابید وما وفارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم ما نیز چنین که بر شما
غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد وبیان کرد که وَهُمْ وهر رومیان
مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب
شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه تا نه باشد صدیق رضی الله عنه
بعد ازین آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم
فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است وما

Sourat XXX. The Greeks. ver. 60.

گر آن سید کونین صلی الله علیه وسلم چنین خبر دادم

با تو گرو می‌بندیم پس بر ده شتر چنان ومدت سه سالی گرو بستند وصدیق
رضی الله عنه صورت عهد بحضرت رسالت پناه علیه صلوة الله رسانید آن حضرت
فرمود که بضع میان ثلاثه وتسعه است بر ده رسال ودر مدت بیفزای
ابوبکر رضی الله عنه بازگشت ونه سال وصد شتر مراهنه کردند وضمان از
یکدیگر بستند ودر روز بدر که مسلمانان بر کافران غالب گشتند خبر غلبه
رومیان بر فارسیان رسید وگویند این خبر در حدیبیه محقق شد وصدیق
رضی الله عنه صد شتر را از ابی بن خلف بقول اولاد وی واز ضمان بقول ثانی بستد
چه ابی در حرب احد کشته شده بود وحضرت فرمود که صدقه ده القصه
این آیت اخبار است از امور کاینه در مستقبل وآن از جمله اقسام اعجاز قرآنیست
لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم وفرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ
بَعْدُ وپس از غالب شدن روم بر فارس یعنی هر دو وقت قضای او نافذست
وهمه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل از لست وبعد
ابد یعنی امر ازلی وابدی او راست ورومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْ
مِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را
بر قومی که کتاب ندارند چه در این صورت انقلاب تفألی است وظهور صدق
اخبار مؤمنان در بردن گرو وازدیاد یقین صحابه وگفته‌اند فرح بآنست
که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند وهی را نابود ساختند والجنان برد
که چون شهریار وفرخان بعضی بلاد روم غالب گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض
بر هر دو برادر متغیر گشت وخواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند وهر
دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند ودین ترسایی
اختیار نموده سپهسالار لشکر روم شدند وفارسیان را مغلوب ساختند بعضی

اوراست گو خداوند ازلی وابدیست وَيَوْمَئِذٍ وآن روز که

از بلاد ایشان تا بکوفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کی می
خواهد وهو العزیز واوست غالبست انتقام کشد از مجی الرحیم مهربانست غلبه
دهد مجبور را بحجی وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم یا فرح مومنان را
وعده کرد لا یخلف الله خلاف نمی کند خدای وعده وعده خود را هرگز دروغ
بر وی منتفیست بلکه راست می سازد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا
یعلمون نمی دانند صحت وعده او را یعلمون می دانند ظاهرا چیزهای آشکار را
من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را یا اسباب
معاش وتجارات ودر تیسیر میگوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و
اجرا انهار وقنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد او را میدانند وهم وایشان
عن الاخرة از امور آخرت که مقصود ذاتست هم غافلون ایشان غافلان
وبیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکیداست اولم یتفکروا آیا تفکر نمی کنند
فی انفسهم در نفسهای خویش که مرآت عکس ذات است یعنی هر چه در آفاق
هست نمودار آن در انفس می توان یافت یا جرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند
تا از بدا خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات
والارض آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه میان آسمان وزمین است
الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب وعقاب یا بحق یعنی بحکمت یعنی آنکه ارض
وسما نه برای بازیست بلکه آفرید جهت استدلال بر توحید واجل مسمی
وبرای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز
قیامت است وان کثیرا وبدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی
کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت
لقاست لکافرون ناگرویدگان ومنکرانند اولم یسیروا آیا سیر نمی کنند

فی الارض در زمین یعنی بمصارع ثمود وعاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان
تا ببینند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان
از امم گذشته کانوا بودند ایشان گروه اشد منهم سختتر از ایشان که قوة از روی
توانایی چون عادیان وثمودیان وامثال ایشان واثاروا الارض وبکوفتند
زمین را جهت زراعت حبوب وغرس اشجار واستخراج معادن و
واستنباط آب وعمروها وعمارت کردند اکثر مما عمروها بیش تر از آنچه عمارت
کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر
از اعداد قریش وجاءتهم وآمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان
بالبینات با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا وایشان بدان بگرویدند حق
سبحانه ایشان را از دیار وجود بکار ایشان بر آورد فما کان الله لیظلمهم
پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل وبی تکذیب ایشان
را هلاک کند ولکن کانوا ولیکن بودند که بمعصیات عقوبات انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم می کردند ثم کان پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه
اساؤا بد کردند ومکافر شدند السوای آن عقوبت بد تر که عقوبت وعذابست
وگفته اند سوای اسم دوزخ است چنانکه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ
عاقبت مشرکان باشد ان کذبوا سبب آنکه تکذیب کردند بایات الله بآیتهای
خدای یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وکانوا
بها وبودند که بدان آیتها یستهزءون استهزا می کردند الله یبدؤا الخلق خدای
می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره زنده می گرداند وی را گویند
بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا وحکم او ترجعون باز گردانیده می شوید
حفص بتا می خواند بطریق خطاب ویوم تقوم الساعة ودر روزیکه قایم شود قیامت

نتیجه

یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان خاموشی که منقطع باشد از حجت ولم
یکن لهم ونباشد مر ایشان را من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی
از خدایان که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه واصنام شفعاء درخواست
کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود و از آن
روز از شفاعت ایشان محروم وناامید مانند وکانوا وباشند کافران بشرکائهم
بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب ناامید گردند از
ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قایم گردد ساعت رستخیز یومئذ
یتفرقون آن هنگام پراکنده گردند مردمان واز هم جدا شوند
گروهی روی باعلی علیین آرند وگروهی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت
یکی در درکه فرقت آن بوستان بهشت این در حضیض محنت ان انواع ثواب واین را
اصناف عذاب جمع آید ولیک تلاقی با آن ویکی در آتش فراق که از آن سو
یکی خندان بصد عشرت ۰ یکی نالان بصد حسرت ۰ یکی در راحت وصلت ۰ یکی
در شدت هجران فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا الصالحات
وعملهای پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر انهار
وازهار یحبرون شادمان کرده باشند چنان شادمانی که اثر آن
بر صحایف وجباه ایشان ظاهر باشد یا منعم ومکرم باشند یا ایشان را بحلی
وحلل بیارایند واز الحان آورده که متوجه سازند شان ودر عین المعانی
آورده که او را خوش شنوانند ایشان را که هیچ لذت برابر آن سماع نباشد
در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند با صوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند
واین افضل نعیم بهشت بود از ابو الدردا رضی الله عنه پرسیدند که مغنیات
بچه چیز تغنی کنند فرمود که با تسبیح بخی بعا فدا بهی الحد فکس سره

پرسیدند از آوازها کدام دوست تر داری فرمود مزامیر فی مقاصیر
قدس سره بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا
دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی وطرب سماع
کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وفرمان آید بر داود که بدان نغمه
دلپذیر وصوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان وای موسی تو تورات
تلاوت کن وای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای
بتسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل
می کند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تغنی
کند همه فرشتگان از اوراد واذکار خود باز مانند حاصل یعنی آنکه شیرین
ترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود واینجا گفته
است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع مناسب حال است که در ماندگان بیابان
یعنی کی افزای دین را از عشرت آباد بهشت نو دلی یاد میدهد
مومنان گویند کانا در بهشت ۰ نغز گردانید هر آوا زشت ۰ ما همه اجزای
آدم بوده ایم ۰ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ۰ گرچه بر ما ریخت آب گل شکی
یاد ما آید از آنها اندکی ۰ پس غذای جمله دلها سازها ۰ چیزکی ماند بدان آوازها
عاشقان کین نغمها چون بشنوند ۰ جذوه بگذارند سوی گل دوند ۰
واما الذین کفروا واما آنانکه بگرویده باشند وکذبوا بایاتنا
وتکذیب کرده آیتهای ما را یعنی حشر ونشر را فاولئک پس آن گروه فی
العذاب محضرون در عذاب حاضر شده گانند فسبحان الله مصدر است
بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدای را وبپاکی یاد کنید یا نماز گذارید
حین تمسون هنگام که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام وخفتن است

قرآن یا دلایل قدرت را ولقاء الاخرة ولقای آن سرای یعنی

وَحِينَ تُصْبِحُونَ و در هنگامی که بامداد در کنید مراد نماز صبحست وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در زمین
و آسمانست حمد او می گویند وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز
یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در می آیید بوقت ظهر
یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده تسبیح رفع صوتست و اتصال
او بصلوة جهریه خالی از تسبیح نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد
تخصیص ذکر وی بنماز اخفا مناسب می نماید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد خدای
زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون نخل از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان
از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
و بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي
الْأَرْضَ و زنده می گرداند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی
آن وَكَذَلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد
از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید
اصل شما را یعنی آدم را علیه السلام مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس اکنون شما
بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُونَ پراکنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب
معیشت وَمِنْ آيَاتِهِ از علامات توانائی او أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنست که بیافرید برای
شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ هم از شما یعنی از جنس شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل
کنید بسبب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب
ملایمت است و مخالفت واسطه منافرت ع بجنس خود کند هر چیز آهنگ *
ندارد هیچ چیز از جنس خود ننگ * بجنس خویش دارد میل هر جنسی * فرشته با [illegible]
انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما

مودة

مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج
و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خردسالان و رحمت بر پیران
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریه
لَآيَاتٍ هر آینه آیتهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و بحکمت این
صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبا
نهای شما در بعضی گفتن جدا آوازهای پست و بلند و جه بفصاحت و لکنت
یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در تبیان
آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دوست نوزده در اولاد سام
است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر
اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیط
اعضا و هیآت و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه جهت البته مشابه
آدم دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته
در بعضی از چیزها مخالف خود خواهند بود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تخالف
السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت
است لِلْعَالِمِينَ مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و انس و جن
پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی کلی مندرجست چه اگر بدین وجه
نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی
و حفص بکسر لام خوانده یعنی این دلالت مر دانایانراست که در آن نظر کنند
و بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله اوست مَنَامُكُمْ
خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ

و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب
و گفته اند منام مخصوص بشبست و ابتغا بروز و در آیت تقدیم و تاخیری
هست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ
دلالتها و عبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش
وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که می نماید شما را برق را
خَوْفًا برای ترسانیدن مسافر از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم
برای باران وَيُنَزِّلُ و فرو می فرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهت آسمان یا از
ابر آب را فَيُحْيِي پس زنده می کرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را تا او گیاه تر و
تازه می رویاند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که
در برق و باران لَآيَاتٍ علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مر گروهی را که تعقل کنند از کون حادثات حق تا بدیشان ظاهر گردد در کمال
قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانائی او أَنْ تَقُومَ
السَّمَاءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب
بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی بنگاه داشت او مر ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند
شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندن بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا
ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ
بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت
اوست وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست
همه مخلوق و مملوک و مربوب ویند كُلٌّ لَهُ همه مر او را قَانِتُونَ فرمان بردار
انند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد
نمی توانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافرید

یعنی چون بخواند خواندنی از زمین

خلق را

خلق را آنگه بمیراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را وَهُوَ و آن باز آوردن
أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسانتست بر خدای هم چنانچه نخست آفریدن یا اعاده با
عتقاد شما آسانترست از ابدا پس چون ابدا اقرار دارید اعاده را
چرا منکر شوید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست س چون قدرت او
منزه از نقصانست * آوردن خلق بردنش یکسانست * نسبت بمن و تو
هر چه دشوار بود * در قدرت بی کمالا و آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى
و مر او راست صفت برتر و نیکوتر چون قدرت کامله و حکمت شامله
و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست عزیزی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او وَالْحَكِيمُ
دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند
خدای برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما
هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالک
شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه
داده ایم شما را از اموال و از اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ
در آن چیز سَوَاءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال
و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که در
تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ
از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص معنی آنست که آیا ای خواجگان
شما بندگان را در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف در آن و تسلط
بران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در
عیون المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

این آیت بوصنادید قریش خواند کفتند کلا والله لایکون ذلک ابدا حاشا که
هرگز این تواند بود ان حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما
بنده کان تا در ملک ملکی خود شرکت نمی دهید پس چگونه آوردکان که بندهٔ خدااند
در ملک او شریک می سازید نظم خلق چون بندکان که در پیش مانده در بندکم
خالق خویش جمله هم بنده اند وهم بندی نرسد بنده را خداوندی
کذلک مانند این تفصیل نفصل الآیات تفصیل می کنیم وهمین می سازیم
دلایل وحدت لقوم یعقلون برای کروهی که عقل خود را در تدبر امثال
بکار برند اما جاهلان وستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبراند بل
اتبع الذین بلکه پیروی می کنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بشرک
اهواءهم ارزوهای نفس خود را بغیر علم بی دانشی فمن یهدی پس کیست که
راه نماید من اضل الله انرا که فرو کذاشته است خدای وسبب خذلان کمراه
شده وما لهم ونیست مشرکان کمراه را من ناصرین هیچ یاوران وهواداران
که از عذاب دوزخشان خلاص دهد فاقم وجهک پس راست دار ای محمد
روی خود را للدین برای عبادة خدای یا خالص کردن عمل خویش را
حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام وامت خود را بکو که
بدین وجه اقامت کنند وپیروی کنند همه فطرت الله دین حق را
التی ان فطرتی راکه خدای فطر الناس بیافرید مردمان را علیها بران مکو
یند مراد از فطرت شناختن صانعت وان در درون است همه آدمیان را
حاصل شده پس می باید که ملازم ان عهد باشید که بران مفطور شده اید
لا تبدیل نفی است در صورت نهی یعنی تبدیل مدهید لخلق الله مرخلق
خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفریده ومیثاق از ایشان فرا کرفت

دکر

ذلک است الدین القیم کیش راست وراه مستقیم ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند استقامت دین را بسبب لغو
جلیه طبع وعدم تدبر منیبین حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد
روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز کردانیدکانید الیه بسوی
حق از غیرا و شیخ ابو سعید خراز فرموده که انابت رجوعست از حق بحق
ومنیب اورا کویند که جز حق سبحانه اورا مرجعی نباشد رباعی تو مرجع هر امر
رجوع با که کنم کوم تو در نپذیری کجا روم چکنم واتقوه وبترسید از او واقیموا
الصلوة وبپای دارید نماز را ولا تکونوا ومباشید من المشرکین
از شرکان که شرک آرنده کان بترک نماز مقید را خطاب با امتست در تیسیر از
محمد بن اسلم طوسی رحمه الله نقل می کند که حدیثی بمن رسید که هر چه از حضرت
روایت می کنند عرض کنید بر کتاب خدای اکر موافق بود قبول کنید من این
حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که بآیتی از قران موافقت
بیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من
المشرکین من الذین ومباشید از انانکه فرقوا دینهم جدا کردند وپراکنده
ساختند دین خود را وکانوا شیعا وکشتند کروه کروه مراد مشرکانند
که دین اسلام را کذاشتند یکی بت پرستید ویکی ملک ویکی ستاره ویا یهود ونصاری
که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج وابو امام رضی الله عنه دران باب خبری
مرفوعست یا اهل بدعت کل حزب هر کروهی بما لدیهم بانچه نزدیک ایشان
است از دین فرحون شادمانند وکمان ایشان انکه حق با ایشانست نظم هر کسی را
در خود مقدار خویش هست نوع خوشی دلی در کار خویش می کند اثبات خویش
نفی غیر جا مام صومعه جه پیر دیر واذا مس الناس وچون برسد آدمیان را

یعنی مرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر وکفته اند عامست مرهمه آدمیان
را که بشدتی درمانند دعوا بخوانند بزاری ربهم پروردکار خود
را منیبین الیه بازکشتکان بسوی حق ثم اذا اذاقهم
پس چون بچشاند وبدهد ایشان را خدای منه از نزدیک خود
رحمة آسانی با صحت یا توانکری وازان شدت باز دهند اذا فریق
منهم انکاه کروهی از ایشان بربهم یشرکون بپروردکار خود شرک اورند
یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتینا
هم بانچه عطا کرده ایم ایشان را فتمتعوا امر تهدید است یعنی ای کافران
برخوردید وسود وزه از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود
باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا
ایا فرستاده ایم ما بر کافران سلطانا کتابی وحجتی یا رسولی ذو سلطان یا
فرشته که با او برهان باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم سخن کوید
یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بانچیزی
که هستند که بان شرک می آرند یعنی دلیل بود بران شرک ایشان واذا اذقنا
الناس وچون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت وسعت وباران فرحوا
بها شادمان شوند بان وان تصبهم واکر برسد بدیشان سیئة
رنجی از مرض وقحط وامثال ان بما قدمت ایدیهم بانچه از پیش فرستاده
دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند
اذا هم یقنطون انکاه ایشان نا امید می شوند وجزع می کنند یعنی نه شکر
می کذارند در نعمت ونه صبر دارند بر محنت اولم یروا ایا ندانسته اند ان الله
انکه خدای یبسط الرزق کشاده می کند روزی را لمن یشاء برای هر که

میخواهد

میخواهد ویقدر وتقدیر تنک کند بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که
درین قبض وبسط لآیات هر اینه دلایل عبرتست لقوم یؤمنون
برای کروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض وبسط شکر کویند در سرا
وصبر کنند در ضرا که بنای کار مؤمن واساس ایمان برین دو صفت
است فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق
او از غنیمت وفی وکفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت است
صلی الله علیه وسلم وهمه اهل ایمان درین داخلند میفرماید که بدهید حق
ایشان را یعنی صله رحم رحمة الله بر وجوب نفقهٔ ذوی الارحام برین آیت
استدلال میکند والمسکین وبدهید حق محتاج وبیچاره را وابن السبیل
وراه کذریان را از انچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذلک این ایتای حقوق
خیر بهترست از امساک للذین یریدون برای کسانی که می خواهند
لقاء خدای یا رضای او می جویند یا مراد ایشان وجه تقربست بحق سبحانه
جهت دیکر از اعراض واغراض واولئک وان کروه منفقان هم المفلحون
ایشانند رستکاران وفیروزی یافتکان وما آتیتم وانچه می دهید من
ربوا از عطیه وهدیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال
الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی می دهید وزیاده از قیمت ان
طمع توقع میکنید تا مال شما افزون کردد فلا یربوا پس زیاده نمی شود ان
مال عند الله نزدیک خدای وبرکت ان ان بر نمی خیزد یا آنچه میدهید از زیادتی
حرام در معاملات یعنی سود ونا ربا دفت در مال سودخواره کان پدید آید
چنان نمی شود وبرکت دران نمی ماند وما آتیتم من زکوة وانچه می دهید از زکوة
مفروضه یا صدقه که دادن دادن تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک

فآت پس

ستم کنید ... واعام اعظم

وجه الله

ازنعمت ...

علیهم

نومیده اند

پس آن گروه که زکوة وصدقه بوجه الله دهند برای مکافات هم المضعفون
ایشانند خداوندان افزونی ثواب یابند کان افزون که یکی ده یابند
یا زیاده الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را وشما نبودید
ثم رزقکم پس روزی داد ومیدهد شما را تا مادامی که زنده اید ثم یمیتکم
پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را
برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتان که
بزعم شما شریکان خدا اند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق
ورزق واماتت واحیا من شیء هیچ چیز را بدان سبب او را پرستش توان کرد
وچون از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست
خدای تعالی برترست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا
شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی ومردن دواب وطواعین والبحر
ودر دریا بطوفان وجوشش وغرق شدن سفن کشتیها بما کسبت بسبب آنچه کسب کرده
است ایدی الناس دستهای آدمیان بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند
که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات
نروید ودر دریا جواهر ولؤلؤ منعقد نشود وصاحب کشاف آورده که چون
باران منقطع گردد جانوران آب نابینا شوند وگفته اند فساد بر آن بود که قابیل
هابیل را کشت وفساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد ونزد بعضی مراد از
فساد آنست که یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری ودر دریا بغرق
قوم نوح وآل فرعون وبوجهی تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی
آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا بعضی از جزای
آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید ایشان بچشیدن

این بعض

این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید واز معصیت بطاعت ونزد محققان
مراد از بر نفس است واز بحر قلب شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که هرکه
بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر گردد فساد در بر نفس او امام
قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است وفساد
بحر دل باخلاق ذمیمه ووقوف بر رسوم وعادات در حقایق سلمی مذکورست
که بر لسان علمای ظاهر است وبحر زبان اهل تحقیق وفساد لسان علما بتاویلات
فاسده باشد وفساد زبان عرفا بدعاوی باطله ~ ماه نادیده نشانها میدهد
روستایی را بدان کج می نهد ~ از برای مشتری در وصف ماه ~ صد نشان نادیده
گوید بهر جاه قل سیروا بگو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین امم خالیه
فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من
قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه
هلاک شوند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک روی خود را
للدین القیم برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست من قبل ان یاتی
پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست باز گردیدن مر او را من الله
از نزدیک خدای یعنی که خدای او را باز نگرداند یومئذ یصدعون آن روز
جدا شوند مردم از یکدیگر بر دو گروه فریق فی الجنة وفریق فی السعیر هرکه کافر
شود فعلیه پس بروست کفره جزای کفر او که آتش جاویدست ومن
عمل صالحا وهرکه بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود
یمهدون می گسترند یعنی جایگاه راست میکنند وتفریق بندگان در روز
قیامت واقعست لیجزی تا خدای جزا دهد الذین آمنوا آنانرا که گرویده
اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود

در بهشت

من کفر

ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند انه
بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد کافران را گویا کافران را
با مؤمنان جمع سازد بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن
آیاته واز نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که می
فرستد بادها را یعنی شمال وصبا وجنوب مبشرات مژده دهندگان
بباران تا بعز باد شما رسد ولیذیقکم وتا بچشاند شما را من رحمته از نعمت
که تابع بادانست یعنی حبت ومنافعت ولتجری الفلک فیه وبرای آن
تا بسبب بادها برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا تا بجویید
در تجارت دریا من فضله از روزی که خدا بمحض فضل میدهد ولعلکم
تشکرون وتا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها ولقد ارسلنا وهر آینه
ما فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان
الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاءوهم پس آمدند رسولان ما با قوم خود
بالبینات بمعجزهای روشن یا باحکام هویدا از حلال وحرام بعضی از قوم ایشان
بدانها گرویدند وبعضی کافر شدند فانتقمنا پس انتقام کشیدیم من الذین
اجرموا از آنانکه کافر شدند وایشان را هلاک کردیم ویاری کردیم آنانکه گرویدند
وکان حقا علینا وهست سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مؤمنان
چه ایشان مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که می
فرستد بادها را فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابرها را
فیبسطه پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی
السماء درجهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد روان یا ایستاده ویجعله
وگرداند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی

باران را

باران را که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر هم در وقتی که
متصل ومتراکم است وهم در وقتی که منقطع ومتفرقست فاذا اصاب به
پس چون برساند خدای باران را من یشاء در ارض وبلاد هرکه خواهد من عباده
از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون شادمان وخوش دل
شوند وان کانوا وبدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده
شود بریشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران
فانظر پس در نگر الی آثار رحمت الله بنشانهای رحمت خدای یعنی باثر مطر که بوجهی
کیف چگونه خدای بآن یحیی الارض زنده میگرداند زمین را باشجار
واثمار وزروع ونباتات بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن وبعضی
بجمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی وبخشایش نامتناهی که زمین مرده را
زنده میبخشد ان ذلک بدرستی که قادرست بر احیای زمین بعد از موت
لمحیی الموتی هر آینه زنده گرداننده مردگانست چه احیای ارض احداث
مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی واحیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان
بوده از قوی وغیرها وهو وخدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست
چه قدرت او با جمیع مکونات وممکنات یکسانست در حقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر
بارانست که زنده کنندگی گیاه بدانست ودر باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و
دیگری آورده که رحمت نشانه حیاتست که زمین بدو زندگی یابد ونزد بعضی
خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است ودر مثنوی معنوی حکایتی آورده
که مناسب این بحث است ~ صوفی در باغ از بهر گشاد ~ صوفیانه روی بر زانو نهاد
پس فرو رفت او بخود اندر نغول ~ شد ملول از صورت خوابش فضول ~ که چه خسپی
آخر اندر رز نگر ~ این درختان بین وآثار خضر ~ امر حق بشنو که گفتست انظروا

سوی این آثار رحمت آرد ◦ گفت آثار شی دولت ای بوالهوس ◦ از برون آثار
آثار رست بس ◦ باغنا ئیو ها اندرون ولست ◦ عکس لطف آن این آب و کلاست ◦
چون لحیات از رحم بکیو داری روی ◦ پس ثمر کردی تر کل دو دل بر روی وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا
واگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که مؤذن باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست وبر
مزروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده
بعد از سبزی وهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آینه
باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از زردی زرع که کافر شدند بنعمتهای گذشته
وها یسوی که الحاح کردند واز رحمت او نا امید نشدندی وای محمد آن کافران
این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا وقول ترا قبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستی که
تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن حق نمی توانی شنوانید مرده کان را و کافران حکم ایشان دارند
زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ ونمی توانی شنوانید کران را الدُّعَاءَ
خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِينَ گردانندگان از تو و قید تولیت
داد برای تاکید حکم است واستحالة اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی شنود اما
بسبب حرکات لب ودهان واشارت سر ودست چیزی در می یابد اما کری که
پشت بر متکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محروم است وَمَا أَنتَ ونیستی تو
بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَن ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی قادر
نیستی برانکه توفیق ایمان دهی مشرکان را إِن تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ ونصایح
قرآن إِلَّا مَن يُؤْمِنُ مگر آنکه گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه
ایمان ایشان ایشان را بدان میدارد که لفظ قرآن گیرند ودر معنی آن تدبر
نمایند فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ الَّذِي
خَلَقَكُم خدای مطلق آنست که بیافرید شما را مِّن ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی

نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِن بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً
توانایی یعنی جوانی و برنایی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِن بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوة
شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی وپیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد
هر از ضعف وقوة وجوانی وپیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست باحوال
بندگان الْقَدِيرُ توانا بر تغییر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
وروزی که قایم شود قیامت وان در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا
يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکرده
اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی وهمه مومنان دانند
که ایشان دروغ می گویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت
كَانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر ونشر يُؤْفَكُونَ برگردانیده
می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در این سرای
ودر آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ وبعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا
گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند ایشان را دانش وَالْإِيمَانَ وگرویدن
یعنی مومنان وعلما از ملائکه وانس گویند چرا دروغ می گویید لَقَدْ
لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا ومکث شما مذکور ومسطور
است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در الجمله بر شما نوشته
که زمان مکث شما باشد وشما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید
إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز بر
انگیختن که انکار آن کردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ ولیکن بودید شما که
از فرط جهل وعدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ نمی دانستید که بعث حق است

پس کافران اگر اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا
واجازت نیابند فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا يَنفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنانکه ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ
ونه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزیکه از ازاله عتاب ایشان
کند یعنی ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا وهر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ
برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار
آید در بیان توحید وحشر وصدق رسل وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ واگر بیاری
تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران ومعاندان معجزه که می طلبند لَيَقُولَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد وغایت تمرد وفساد
إِنْ أَنتُمْ نیستید شما یعنی پیغامبر ومومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباه
کاران ودروغ گویان و بیهوده گویان كَذَٰلِكَ هم چنین يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند
ودر طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلای کلمه وغالب شدن
دین تو حَقٌّ ثابت وتا بی شکیبا نکنند ترا الَّذِينَ آنانکه لَا يُوقِنُونَ بیگمان نمی
شوند در امر معاد یا توابران بیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان
که آن بوقت معین باز بسته است وچون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد
نکته دار یدوقت کارها بکه هر کاری بوقتی باز بسته است

وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ [illegible]

سورة لقمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه مبادی سور ومفاتح کنوز غیبند ودر الم گفته اند
الف اشارتست بانا ولام بلی ومیم بمنی یعنی انا الله المتعال ذی جمیع صفات الکمال

ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و
واحسان او در روی آب نگاه می دارد و باد را باعث رفتن او میفرستد لِيُرِيَكُم
تا بنماید شما را مِّنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی
از عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی ودر دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشا
نهاست در شمول قدرت وکمال حکمت ووفور نعمت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را
بر بلای او شَكُورٍ شکر گوینده بر نعمای او وَإِذَا غَشِيَهُم وچون فرو گیرد و
در پوشد اهل کشتی را واز زبر ایشان در آید مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در
بزرگی مانند سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ می خوانند خدا را مُخْلِصِينَ
در حالتی که پاک کننده گانند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را چه خوف شدید
آفت هوا وتقلید را که منازع فطرتند زایل گردانیده باشد وایشان را بمقام فطرت
اصلی باز برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت
إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُم پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ عدل یعنی راستند
بطریق توحید وبعضی باز آیند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا
ونیاز خود ومشرکان جاحد ومنکر اند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا وانکار نکند نشانهای
قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس می
نعمت پروردگار را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عام است ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید
از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا وبترسید يَوْمًا
لَّا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ پدر از پسر
خویش وَلَا مَوْلُودٌ ونه فرزندی هُوَ جَازٍ وباز دارنده باشد عَن وَالِدِهِ از پدر خود
شَيْئًا چیزی را از عذاب گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد وآباء مؤمن بعضی
مر بعضی را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بثواب وعقاب

حق راست است و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد
شما را الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا به متاع و لعب و زینتهای آن فریفته مشوید
وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو و کرم خدای یا
مهلت دادن او الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی شما را با ملاحظه عفو و مهلت دادن او بر
و بر معاصی دلیر کند و گوید که امروز گناه کنید و فردا توبه شما ناگاه
در غرور نشوید که عذر فردا را عمر وفا می باید و کسی پذیرفتار آن نیست
کار امروز بفردا مگذار اگر کنی ه دو رنجور یا قته کار کنی عذر بیار ه آورده اند که
حارث بن ابی الحارث بن عمرو محاربی بجناب حضرت رسالت که مآب جلالت آمده گفت
که ای محمد ساعت قیامت کی خواهد بود و من تخم در زمین پاشیده و کاشته ام افاضت
عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او
از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و می دانم عمل من دی روز چه بوده و فردا
بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را می دانم که کجاست مدفن من
در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه
مشیت آفریدگار من است و کلید اطلاع آن بدست هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ
و فرو می فرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و می
داند مَا فِي الْاَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از نر و ماده و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ
و نمی داند هیچ نفسی نیکوکار مَاذَا تَكْسِبُ که چه چیز کسب کند غَدًا فردا از خیر
و شر وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمی داند هیچ نفسی که او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوْتُ
بمیرد و در کدام وقت اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون
خواهد بعیده اظهار کند خَبِيْرٌ آگاه از غیبها و چون خواهد بپرده کرم بپوشد

الم

بسم الله

سورة السجدة تسع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمّٓ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بوده و خلا
صه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند که الف از اقصای حلق آید و آن
اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن از اوسط مخارج است و میم
از شفه که منتهای آنست آخر مخارج است
این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال
خود بذکر حق سبحانه و تعالی مستانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن
کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست در آن یعنی منزلست بی شبهه
مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق می کنند اهل مکه این را که از نزد
خدای است اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ یا می گویند بافته است او را محمد از پیش خود
بَلْ نه چنین است بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن حق راست و درست است فرود آمده مِنْ
رَّبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ قومی را
که در زمان تو اند و نیامده است بایشان مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده مِّنْ قَبْلِكَ
پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ
راه یابند که من خواهم اَللّٰهُ خداوندی الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
آنست که بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین
است فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی
شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدین بگروید و از راه
او مگذرید که در دین و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ از
دوستی که یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری کند

اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی
يُدَبِّرُ الْاَمْرَ می سازد کار دین یعنی حکم می کند بدان و می فرستد ملکی را که موکل
بدانست مِنَ السَّمَآءِ از آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار را بجای
می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج می کند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ كَانَ در روزی که
هست مِقْدَارُهٗ اندازه او اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِّمَّا تَعُدُّوْنَ از آنچه شما شمار
می کنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا می رود در مدتی که آدمی رود و آید
بجز هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راه است پس
مقدار عروج و نزول هزار ساله بود ذٰلِكَ آن خداوندی که تدبیر امر می کند عٰلِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست یعنی داننده دنیا و آخرت را
یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود الْعَزِيْزُ غالبست در تقدیر الرَّحِيْمُ
مهربانست بر بندگان در نیکوی بمقتضای حکمت الَّذِيْٓ اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ آنکسی که
هر چیزی نیکو آفرید
شعر
کردن آنچه در جهان شاید ه کرده آنچنانکه می باید ه از
تو دو نوع کرفت کارهه ه که تو آفرید کارهه ه نقش زیبا بلوح خاک از تست
دل دانا و جان پاک از تست وَبَدَاَ و آغاز کرد خَلْقَ الْاِنْسَانِ آفرینش آدم علیه السلام
مِنْ طِيْنٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس پیدا کرد نَسْلَهٗ فرزندان او را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه
بیرون آورده از صلب مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آب ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ
سَوّٰىهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيْهِ و در دمید در وی مِنْ رُّوْحِهٖ از
روح خویش این اضافه تکریم و تشریف و اظهار آنکه وی مخلوق شریفست وَجَعَلَ
و بساخت لَكُمُ برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْاَبْصَارَ و چشمها تا ببینید وَالْاَ
فْئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ اندک سپاس داری می
کنید بر چنین نعمتها وَقَالُوْٓا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال

آن ءَاِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم
چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءَاِنَّا لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ آیا ما در آفرینش
نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو ما را
تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست که می گویند بلکه ایشان بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ
بلقای پروردگار خود كٰفِرُوْنَ ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست
ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را که زود زود يَتَوَفّٰىكُمْ فرا گیرد
روح شما را مَّلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است علیه السلام الَّذِيْ وُكِّلَ
بِكُمْ آنکه موکل کرده و بر گماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ اِلٰى
رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُوْنَ باز گردیده شوید برای حساب و
جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان
خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله آورده که ملک الموت را
دو نیست از آتش بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند
و دو روی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد و روی دارد از نور و رحمت
مشابه روی آدمیان که بدان ارواح انبیا و صدیقان را قبض نماید و دیگر از آن رحمت
اعوان او ملائکه رحمت و عذابند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی
در کمین چگونه لاف آسایش می زند
شعر
آسودگی مجوی که از صدمت اجل
کس را نداده اند برات مسلمی وَلَوْ تَرٰٓى و اگر ببینی ای بیننده اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ
چون مشرکان را در روز حشر نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ فکنده کان باشند سرهای
خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنده نزد پروردگار
خود در موقف عرض ایستاده باشند ببینی کاری هول و در آن حال میگویند رَبَّنَآ ای آفریدگار
ما اَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تصدیق پیغامبر

باشند عند ربهم

یا هول رستخیز دیدیم یا آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس بازگردان ما را بدنیا
نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ماییم کما ناییم برای
عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند آنگه حق سبحانه گوید وَلَوْ شِئْنَا
واگر می‌خواستیم لَآتَيْنَا هر آینه می‌دادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ نفسی را هُدَاهَا آنچه
راه راست یافتی بسوی ایمان و عمل صالح وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن ثابت شده
است این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ همهٔ ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما
عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی ترک کرده بودید لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ
بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا و
بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید
که عمل می‌کردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما
الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند
سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت
و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان
یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتهای موافق در سجود گویند
سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم رحمه الله و بقول امام شافعی دهم
رحمه الله و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکیر گفته و ساجد باید که متذکر
گردد حیثیتی که آثار دلالت بر همه اشیا موجود است سم فی کل شیء له آیة •
همه ذرات از مه تا بماهی • بوحدانیتش داده گواهی • همه اجزای کون از مغز

چو وا بینی دلیل وحدت اوست • آورده اند که منازل بعضی انصار رضی الله عنهم
از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجهٔ انام
علیه الصلوة والسلام ادا کردندی هم چنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نمودندی
و نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا ادای نماز خفتن بجماعت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم کردندی حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَى
دوری شود جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا و با امید خشنودی
او ابو درداء رضی الله عنه فرموده که این آیت در شان جمعیست که نماز عشا و
صبح بجماعت گذارند و گفته اند در شان مجتهدان و شب خیزانست که چون
چون پردهٔ شب فرو گذارند و جهانیان سر بیالین غفلت نهند ایشان پهلو از
بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بقدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با
حضرت بی‌نیاز گویند و از اویس قرنی منقولست که در شبی میگفت هذه لیلة
الرکوع و بیک رکوع بسر می‌برد و در شب دیگر میفرمود هذه اللیلة للسجود و بیک
سجده بصبح میرسید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای
بدین درازی را بیک حال می‌گذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد
یک شب بودی تا یک سجده باخر بردمی و در آن سجده نالهای زار و گریه های
غمناک کردمی سم بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند • من و خیال تو و نالهای
درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده‌ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه می‌کنند در
وجوه خیر یعنی شب بدرگاه ما راز گویان و روز در راه ما زر کشایان میدهند
فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه ملکی مقرب و نه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه
پنهان داشته شده است لَهُمْ برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی

چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی
آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر یعنی دور کواهند بود آنکه دعوی دریافت آن لایق نیست
و ایشان جزا داده می‌شوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که باخلاص نیت و صدق طویت يَعْمَلُونَ عمل می‌کردند بزرگی فرموده که
چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهان نهادند تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان
مطلع نشده بر مکافات آن نیز کسی پی نبرد سم دو زری که دوم هم رهان بجی
فی لا الله و کاینم فی سر و بهمی • دارد که میان من و او گفته شود • من دانم او دا
ند او داند دلی • آورده اند که ولید بن عقبه باسیر بینهٔ مردی در
مقام تفاخر آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو تیزتر است و زبان
من از زبان تو تیزتر علی فرمود که ای فاسق خاموش که ترا با من چه نوع
مساوات و جدیا را مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق علی را کرم
الله وجهه آیت فرستاد که أَفَمَنْ كَانَ آیا کسی که هست مُؤْمِنًا گرویده بخدا
و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون رفته
از دایرهٔ فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و مرتبه
یا در جزا و منزلت أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند فَلَهُمْ پس مر
ایشان راست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانها که مأوای حقیقی است و گفته اند جنة
المأوی بهشتی است بر یمین عرش و خدای مؤمنان را دهد نُزُلًا در حالتی که
پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند و نعم کلیه بس اندرخور بهشت
بدیشان ارزانی دارند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که بدان عمل
می‌کردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون

رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است
یعنی بجای جنت المأوی که مؤمنان را باشد ایشان را در آن آتش مأوی
دهند كُلَّمَا هر گاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش
أُعِيدُوا باز گردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش ایشان را در وقت
جوشش بالا افکند تا بنزدیک در آتش های دوزخ رسند و توقع بیرون
آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشی ایشان را می‌زنند و بقعر جهنم می‌افکنند
وَقِيلَ لَهُمْ و گویند ایشان را بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ
عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب
می‌کردید و باور نمی‌داشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ
الْعَذَابِ الْأَدْنَى از نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل و اسیرست یا قحط
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود است در آتش لَعَلَّهُمْ
شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان که يَرْجِعُونَ باز گردند از راه بد
و از کفر توبه کنند و در موضح آورده که عذاب خرد ترجمه حطاست و
بزرگ ترک آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان
دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در این باب از تفسیر نعمانی
نقل کرده که ادنی غلا اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته
خوار دنیا و نگونسار عقبی یعنی افتادن در گناه و در افتادن از درگاه
قرب الله سم دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست • آتش سوز فراق از
هر عذابی بدتر است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود
بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی
بگرداند از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان

مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندکانیم بهلاک وعذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا وبتحقيق ما داديم مُوسَى
الْكِتَابَ موسى را توريت چنانچه داديم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش
درشک مِنْ لِقَائِهِ از ديدن موسى در وسيط آورده که حق سبحانه وعده داده
بود حضرت رسالت را صلى الله عليه وسلم که پیش از انکه از دنیا رحلت کنی موسى
عليه السلام را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده می‌گوید که شک مکن
در لقای وی ودر وقتی که آن حضرت را بمعراج بردند موسى را در آسمان
ششم دیدهم بوقت عروج وهم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ وگردانیدیم کتاب
منزل بموسى عليه السلام را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را
وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ وگردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که
خلق را راه نمودند باحکام توریت بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام
که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعت یا از معاصی
وَكَانُوا بِآيَاتِنَا وبودند که بآیات ما یعنی علامات که بموسى داده بودیم
يُوقِنُونَ بی‌گمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو هُوَ يَفْصِلُ او
حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ
در آن چیزی که بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف می‌کردند از امر دین پس
حکم الهی جدا کند حق را از باطل وهریکی را ثواب وجزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ
ایا راه ننموده وبیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید كَمْ
أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها
چون قوم عاد وثمود يَمْشُونَ می‌روند اینها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان
ویران می‌کنند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این هلاک قرون
ماضیه را لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را أَفَلَا يَسْمَعُونَ ایا نمی‌شنوند

این خبرها را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیبینند ونمیدانند
أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنرا که ما آب را میرانیم یعنی باران وسیل را می‌فرستیم إِلَى
الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه وگفته‌اند اسم موضعی است در ولایت یمن
آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرموده که ما آب بدان زمین خشک می
رسانیم فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آریم از آن آب زَرْعًا کشت زاری گفته‌اند
مراد غلات واشجار است تَأْكُلُ مِنْهُ می‌خورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان
ایشان کاه وبرگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ ومیخورند ایشان دانه ومیوه أَفَلَا
يُبْصِرُونَ آیا نمیبینند تا این قدرت را استدلال کنند بر کمال قدرت
حق ودانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد
بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ ومی‌گویند کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ
کی باشد این فتح که مؤمنان می‌گویند ان الله سیفتح لنا على المشرکین یعنی
کافران از روی استعجال باصحابه گفتند این فتح که وعده داده‌اند کی خواهد بود
زود بما نمایند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در وعده فتح
قُلْ بگو ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا
سود نخواهد داشت آنانرا که کافر شده‌اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتو
لان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشانرا فایده ندارد زیرا که ایمان بأس
بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت
وعذاب در توقف افتد فَأَعْرِضْ پس روی بگردان بطریق اهانت عَنْهُمْ از
ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وَانْتَظِرْ ومنتظر باش نصرت الهی را
إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند انرا که غلبه کنند بر تو حق
سبحانه ترا غالب گرداند بر ایشان الحق یعلوا ولا یعلی س منتظر باش بالطاف

عَلَم دین تو هر لحظه برافراخته تو حرب را ساختگی کی که بود هردو سری کار
لحباد ترا ادروز نو کی ساخته تو سورة الاحزاب ثلث وسبعون آیه

Soorat XXXIII. The confed-erates. vv. 73.

بسم الله الرحمن الرحيم

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان وعکرمه وابو الاعور بعد از واقعه
احد از مکه بمدینه آمده در سرکن نفاق یعنی رئیس ابی نزول کردند وروزی
دیگر باجمعی منافقان حاضر شده واز حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم امان طلبیده
استدعا نمودند که لات وعزی ومنات باز گذار وبگو که ایشانرا در قیامت شفاعت
هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بران حضرت شاق
آمده روی مبارک درهم کشید ابی ابی وابی قیس وجد بن قیس گفتند یا رسول
الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق را رضی الله
عنه حمیت اسلام وصلابت دین دریافت قصد قتل کفره فرمود حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم فرمود که ای عمر ایشانرا امان داده‌ام ونقض عهد
روا نیست وآیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر اتَّقِ اللَّهَ دایم ثابت باش
بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وفرمان
مبر کافران مکه را چون ابو سفیان وعکرمه وَالْمُنَافِقِينَ ومنافقان را
چون ابن ابی ومعتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا
دانا بمقاله ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ وپیروی کن مَا يُوحَىٰ
إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده می‌شود بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون
نقض طاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وتوکل کن بر خدای یعنی کار خود باو
گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا کارساز وهم گذار وکفایت

وکفایت کننده مهمات س چون روزه لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت
کند آورده‌اند که ابی معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب واریب بود بارها
کفت مرا دو دلست که یکی از آن فهم میکنم زیاده از انکه محمد فهم میکند وعرب
او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته میگذشت یک نعلین
در دست ویکی در پا ابو سفیان بدو رسید خبر قوم پرسید گفت بعضی
مقتول شدند وبعضی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست
ویکی در دست ابو معمر درنگریست وبران حال اطلاع یافت وگفت ما ظننت الا
انها فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت ومعلوم شد که او را دو دل نیست
ودرین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مر مردی را مِنْ
قَلْبَيْنِ دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی ومنبع
قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است ودر زاد آورده که
منافقان میگفتند آن حضرت دو دل دارد یکی با ما ویکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که
دروغ میگویند حق سبحانه هیچ کس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ ونساخته است أَزْ
وَاجَكُمُ زنان شما را اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ آنانرا که ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَا
تِكُمْ مادران شما یعنی زنی که می‌گوید انت علی کظهر امی مادر شما ناساخته زیرا که
اجتماع زوجیت وامومیت که یکی مقتضای مخدومیة ودیگری مستدعی خادمیة است
در یک زن از قبیل محالات می‌تواند بود وَمَا جَعَلَ ونه گردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ
پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما که ثبوت امر اصلی که دعوت
صورت عارضیست پس با یک دیگر مجتمع نشوند تو عرب ظهار طلاق بوده وپسر
خوانده چون فرزند اصلی میراث می‌برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک
درون نمی‌باشد زوجیت وامومت در یک زن وفرزندی وپسرخواندگی

المصنف لانعافی بجلی

در یک تن جمع نمی شود ذٰلِكُمْ این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخواند
قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است که بزبان خویش می گوئید و حقیقتی ندارد
وَاللّٰهُ و خدای يَقُولُ الْحَقَّ می گوید سخن راست را که مطابق واقعست وَهُوَ
يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه می نماید بطریق حق این آیت از برای زید بن
حارث رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید ابن محمد گفتندی صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را بحضرت بخشید
و آن حضرت او را آزاد کرده چون فرزندان پرورش می داد و مردم او را
پسر آن حضرت می گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ادْعُوهُمْ بخوانید
فرزندان او نسبت دهید لِآبَائِهِمْ بپدران ایشان هُوَ این خواندن
أَقْسَطُ راسترست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن
عمر رضی الله عنهما منقولست که ما نمی گفتیم الا زید ابن محمد تا این آیت
آمد و ما او را زید ابن حارث گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ
پدران ایشان را که نسبت دهید بایشان فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان
شما اند در خطاب گوئید یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ
گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کردید بآن چون گفتن
زید ابن محمد وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه است در آن چه قصد کنند
قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای غَفُورًا آمرزنده از خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد
چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ پیغامبر سزاوار ترست بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان
مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هر چه فرماید عین صلاح

بنده محض فلاح اوست بخلاف نفس که او امر او سبب شقاوت و موجب
غوایتست پس باید که آن حضرت دوست تر باشد به بنده گان از نفس او در حدیث
آمده که نگرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا بنباشم من دوست تر بدو از ما
پدر و فرزند همه مردمان آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم
بغضات تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد بعضی گفتند از
پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولیست از مؤمنان بنفسهای ایشان
پس باید که فرمان او را از فرمان همه لازم تر شمارید و شناسید و در عین
المعانی آورده که محبت او سزاوار ترست از محبت خود با دیگران
امتانی اندر دو عالم اوست دوست ۰ دوستی دیگران بر بوی اوست ۰ دوستی
بالاصل باید کرد و بس ۰ فرع را هر چه دارد دوست کس ۰ اصل داری فرع گو هر
گو مباش ۰ تن بمان تو جان بکیمیای خواجه تا شی وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ
مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان روا
بوده و نسبت ورا ثت نداشته اند و در مصحف ابی و قراءه ابن مسعود
رضی الله عنهما چنین بوده که وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ و از واجه أُمَّهَاتُهُمْ مراد
شفقت تمام و رحمت لاکلام است و چون در صدد اسلام هجرت و موالات
و مواخات میراث می کرفته اند حق تعالی نسخ آن حکم را می فرماید که
وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوار تر
اند از توارث فِي كِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد در قرآن یعنی
آیت مواریث و حکم کرد که او لو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
یعنی انصاری وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگی

خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوی یا وصیت کنید برای
هر که دوست می دارید كَانَ هست ذٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد از اولیت پیغامبر
و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته
شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آن را که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغامبران
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان بآنکه خدایرا پرستند و بعبادت خدای دعوت
فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند
به پیغامبری که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغامبران در روز الست
گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغامبران برای آنست که او لوالعزم بوده
اند و تقدیم پیغامبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ
از پیغامبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ
تا سوال کند خدای راستگویان را یعنی پیغامبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی
ایشان در تبلیغ که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
مر ناگرویدگان را برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که انعام
فرموده بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش
و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ
بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید
یعنی ملایکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید
بَصِيرًا بینا در این آیت بیان غزوه احزابست و آن قصه بالاجمال آن
بود که بعد از جلاء بنی النضیر حیی ابن اخطب با جمع از یهود بمکه رفتند با بو سفیان

وکماده کرده است خدا

۴۱۸

۴۱۷

عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

درمتی الغفران والاحسان تِلْكَ این ایات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست
الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا مشتمل حکمت یا محکم که در وی تناقض نیست یا حاکم که بحلال
و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش است از خدا لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران را
الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بر پای میدارند نماز را مفروضه وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و می دهند زکوة واجبه را وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ
يُوقِنُونَ ایشان بیکمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می کنند أُولَٰئِكَ آن
گروه که بدین صفات موصوفند عَلَىٰ هُدًى بر راه راستند مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار خود
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که
نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده
در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان می رسانید که شیفته و فریفته می شدند و لا
ف می زد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر می دهد من
از سعت مملکت و فر و شوکت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیت فرستاد که
وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست که می خرد لَهْوَ الْحَدِيثِ
سخن بیازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند
افسانه ها را بر اعتبار لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمانرا از راه خدای یعنی از دین او
یا باز دارد از استماع و قراءة قرآن بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش بمعانی وَيَتَّخِذَهَا و فرا
گیرد راه خدایرا هُزُوًا افسوس و سخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست
عذابی مُهِينٌ خوار کننده که بسوی قتل رسیدند در دنیا و عذاب و خزی در عقبی و گفته
اند آیت در شان انهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمانرا باستماع اصوات
والحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود
عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده آيَاتُنَا آیاتهای کلام ما وَلَّىٰ

روی بگرداند مستکبرا در حالتی که گردن کش و با تکبر بود یعنی
التفات بآن نکند کأن لم یسمعها گوییا هرگز نشنیده کأن فی أذنیه
گوییا در هر دو گوش او وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن او را بمجاز
بشارت بعذاب ألیم بعذابی دردناک إن الذین آمنوا بدرستی که
آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای
صالح یعنی شایسته لهم مر ایشانراست جنات النعیم بهشتهای با نعمت
و نازیا نعمتهای بهشت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن
وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست و راست وهو
العزیز و او خداوند غالبست هیچ احد از وفا بوعده مانع نشود الحکیم
راست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود نه در وعدهٔ اوست نقض خلاف
شود کار او هیچ لاف و گذاف خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد
بی ستونی ترونها می بینید شما آنرا برداشته وألقی و بنهاد فی الأرض در
زمین یعنی پیدا کرد در و رواسی کوههای بلند پایدار أن تمید بکم
تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین در روی آب متحرک بود
چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت در موضح از ضحاک نقل میکند که حق
سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد از آن جمله کوه قاف است
و ابو قبیس و جودی و لبنان و سنین و ثبیر و طور سینا و غیر آن وبث
فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده وأنزلنا و فرو فرستا
دیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم
من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی که بارانست فأنبتنا پس برویانیم فیها در
زمین بآن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو و بسیار منفعت

هذا

هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق
الله آفریدهٔ خدا اند فأرونی پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز
بیافریدند الذین من دونه آنانکه بدون وی‌اند مراد بتانند که کفار
ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه می فرماید که اینها همه مخلوق من
اند لغیر بتان شما آفریده‌اند کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال
مبین در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش
شرکت میدهند ع هر که هست آفریدهٔ بنده است * بنده در بند آفریننده است
نیک با بنده که در بند است * لایق شرکت خداوند است آورده اند که
قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در
سعی که تجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی
حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که ولقد آتینا و بدرستی که دادیم
لقمان الحکمة لقمان بن باعور را حکمت که قول صایب و فعل کامل است
با شناخت توحید و نفی شرک و در احقاق گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در
تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافهٔ دلایل سمعیه بان علما را
در باب نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله برآنند
که پیغامبر بوده مراد از حکمت درین آیت نبوتست و او خواهرزادهٔ ایوب
علیه السلام یا پسر خالهٔ او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور
بن تارخ ست و تارخ پدر ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه
فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم
از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر
یافت و بعضی گویند هزار سال زیست و اکثر علما برآنند که پیغامبر نبود

ع۱۱

فرزنده

بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی کرده یا خیاطی یا نجاری
و گویند حبشی بوده در بنی اسرائیل قضا میکردی و بقول امام مجاهد وی
از بندگان نوبه بوده مرحبا اسود اللون وغلیظ الشفتین بوده روز
ی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند و بروی سلام کردند
جواب داد و ایشانرا ندید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگاریم
و ترا خلیفهٔ روی زمین می سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان
جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من بر من کار سمعا وطاعة قبول
میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته
اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی شوم ملایکه را از وی سخن شگفت
آمد حق سبحانه قول او را بپسندید و حکمت بر او افاضه کرد بمثابهٔ که
هزار کلمهٔ حکمت از و منقولست که هر کلمهٔ بعالمی ارزد یکی از عظمای بنی اسرا
ییل بر و بگذشت و جمعی نزد وی ایستاده و نشسته استماع کلمهٔ حکمت
میکردند از بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی
فلان رمه میکردی گفت هستم گفت ترا چه چیز بدین پایه رسانید جواب
داد که سه چیز یعنی راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی
کردن الله در تفسیر امام ثعلبی از حکمت لقمان می آید که روزی خواجهٔ وی
او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه را در راه
بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بر لقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت
لقمان گفت ای خواجه ایشان میوه خود خورده اند و دروغ بر من بسته اند
خواجه گفت حقیقت این چگونه توان معلوم کرد لقمان گفت بانکه ما را آب
گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم اندرون هر که میوه بیرون

آید

بیرون آید او خاین باشد و پیر رومی قدس سره در مثنوی فرموده است
شعر گشت ساقی خواجه از آب حمیم * مر غلامان را و خوردند آن ز بیم
بعد از آن میراندشان در دشتها * میدویدند آن نفر تحت و علا
در قی افتادند ایشان از عنا * آب می آورد زیشان میوه‌ها
چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف * می بر آمد از درونش آب صاف
حکمت لقمان چو داند این نمود * تا چه باشد حکمت رب ودود * یوم تبلی السرائر کلها * بان منکم کامن لا یشتها
چون سقوا ماء حمیما قطعت * جلت الاسرار مما افظعت * هر چه پنهان باشد آن
پیدا شود * هر که او خاین بود رسوا شود * در لباب آورده که روزی داود
علی نبینا و علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت
فی یدی غیری مراد قبضهٔ فضل و عدلست داود درین سخن تفکر فرمود
نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمهٔ تامات ایشان در بحر محل
الجواهر النفیس توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت
دادیم و گفتیم او را که أن اشکر لله آنکه شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت ومن یشکر
و هر که شکر گوید فإنما یشکر پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای نفس
خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بوی میرسد ومن
کفر و هر که ناسپاسی کند فإن الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیاز است
از شکر کسی حمید سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد نگوید او محمود است که جمله
کاینات بلسان الحال و قال حامد حضرت اویند وإذ قال لقمان و یاد کن چون
گفت لقمان لابنه مر پسر خود انعم را و گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا اشکم
یا شکور بوده وهو و لقمان یعظه پند میداد او را وی گفت یا بنی ای پسرک
من بتصغیر جهت شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میار بخدای إن الشرک

لا یشتها

بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستمی بزرگیست چه تسویه می
کند مخلوق بالخالق ووصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بوالدیه
بنیکویی بپدر ومادر او واز موجبات نیکویی یکی آنست که حملته برداشت
فرزند را امه مادر او چند وقت سست می شد در حمل او وهنا سست
شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعف بالای ضعف وفصاله وباز کردن
او را از شیر فی عامین در گذشتن دو سال ودرین مدت او را شیر داده و
دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بآنکه شکر کن مرا ولوالدیک ومر پدر
ومادر خود را الی المصیر بسوی منست بازگشت همه ومن شکر وشرک ایشان را جزا
خواهم داد وان جاهداک واگر کوشش کنند پدر ومادر تو علی ان تشرک بی برآنکه
شرک آری بمن وشریک گیری ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم باستحقاق
شرکت او دانشی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را وصاحبهما ومصاحبت کن
با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیوی معروفا مصاحبتی نیکو چنانکه پسندیده شرع
باشد ومقتضای کرم یادکرشد لت بود واتبع وپیروی کن در دین سبیل من اناب
راه کسی را که بازگشته است الی بمن بتوحید واخلاص که آن محمد است صلی الله
علیه وسلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم
بازگشت شما فانبئکم پس آگاه کنم وخواهم داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید
که می کنید از خیر وشر نزول آیت در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه
در سوره عنکبوت گذشت وذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است
از شرک در وصیتی آورده اند که مادر سعد سه روز نان وآب نخورد تا دهن
او را بچوب بشکافتند وآب در وی ریختند و سعدی گفت که او را هفتاد روح
باشد و یک یک از وی بقبض کند یعنی بفرض که هفتاد بار بمیرد از دین اسلام

برنمی گردم

برنمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که فرزند خود را گفت
یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که آن فعل یعنی کرداری که آدمی را باشد
از خیر وشر ان تک اگر باشد در خردی مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل
از سپندان که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در صخره سبز که صما
گویند و او در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا محل در آسمانها باشد
با وجود رفعت وسعت آنها در بالای سموات او فی الارض یا در زمین در مکان
پنهان یات بها الله بیارد خدای آنرا وحاضر کرداند وبدان حساب کند ان
الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست وعلم او بهر خفی احاطه کند خبیر
داناست بکنه هر چیز یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس
تو کمال یابد وامر بالمعروف وبفرمای بنیکویی وانه عن المنکر وباز دار از منکر
تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد ومنکر
آنکه مخالف عقل ونقل بود واصبر وشکیبایی کن علی ما اصابک بدان چیزی
که بتو رسد از شداید خصوصا در امر ونهی ان ذلک بدرستی که آنچه مذکور
شد من عزم الامور از واجبات امورست یعنی آنچه خدای قطع کرده است
ایجاب ولا تصعر خدک وبکج مگردان خدک للناس رخساره خود را یعنی بوجه
تکبر روی بمردم متاب بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع ولا تمش
فی الارض ومرو در زمین مرحا برای بازی وافسوس وخودکامی یعنی بخرام
مانند جاهلان ودنیا پرستان ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازش کننده که باسباب تنعم
بر مردمان تطاول نماید واقصد ومیانه باش فی مشیک در رفتن خود یعنی
میان سرعت وبطیء می رو که زود رفتن علامت خفت وسبکساریست

برای آدمیان

بسرور وخوشحالی ووفخر

و در رفتن صوت کردن نشانه تجبر بزرگ واری بلکه میانه رو باش وبطریق
تواضع قدم نه واغضض وفرود آر من صوتک از آواز خود یعنی فریاد کننده
ونعره زننده ودراز زبان وسخت گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی
که زشت ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی ارتفاع صوت را فضیلتی
نیست وصوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع وموجب وحشت استماعست
در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر می کردند بدین
آیت رد کرد بدیشان وفخر ایشان را وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آواز نرم دادوست داشتی وصوت جهر را کاره بودی ودر انجیل مذکور
است بفرمای بندگان مرا چون با من مناجات کنند آوازهای خود را
بجوابانندکه من می شنوم وآنچه در دل ایشانست میدانم ودر جواب کسی که گوید
وجه تخصیص انکر بصوت حمار چیست با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از
صوت اوست چه توانند بود این گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهت
سفیان ثوری رحمة الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه
او از رویت شیطانست ودر حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا
بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا ودر فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس
سره وجه انکر الاصوات لصوت الحمیر را چنین نقل کرده اند که غالب آواز او برای طلب
کاه وجو است یا جهت اجرای شهوت یا جنگ حمار دیگر وصفاتی که از غلبه صفات
بهیمی وسبعی زاید زشت ترین صداها باشد وازینجا معلوم می شود که ندایی که
از صاحب اخلاق ربانی ومکو آید خوبترین نداها خواهد بود نغمه نفسهای
عاشقان دلکش است استماع نغمه ایشان خوشست الم تروا ایا نمی بینید
ای مردمان ان الله آنرا که خدای سخر لکم رام ساخت برای شما ما فی السموات

آنچه

۲۱۳

آنچه در آسمانهاست از آفتاب وماه تا آنرا روشنی ایشان بهره مندید وستارگان
تا بدیشان راه می برید وما فی الارض وآنچه در زمین است از کوه وبیابان
ودریا وحیوانات ونباتات ومعادن تا از آن انتفاع دارید واسبغ علیکم
وتمام کرد بر شما نعمه ظاهرة وباطنة نعمتی آشکارا وپوشیده یعنی آنچه
شناسید وآنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه ومعقوله وحفص نعمه
بجمع می خواند ودر نعمت ظاهر وباطن علما را سخن بسیارست صاحب تیسیر
آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر گفته آنچه مشهورست
نعمت ظاهر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وباطن امداد ملائکه
وبقولی نعمت ظاهر وباطن حسن خلق ونیکویی خلق است یا اقرار وتصدیق
یا نطق وعقل ویا وجود نعمت وشهود منعم یا تسویه اعضا ومعرفت ملک اعلی ویا حفظ
قران وفهم آن یا نهار ولیل یا صلوة وصوم یا ذکر لسان وفکر جنان یا صحت ابدان
وصحت ادیان یا بصر وبصیرت یا جذب منافع ودفع مضار یا ثنای اعمال وصفای
احوال یا نبوت وولایت شیخ جلال الدین ساحی قدس سره فرموده که فرا او لیا
یونس بحار بندی گفته که نعمت ظاهر انصاف گدایان دادن است بروز ونعمت باطن
انصاف گدایی دادنست بشب وباقی وجوه علما وعرفا در جواهر التفسیر توان
یافت وسعی کوشش کن در سوی آن بحرین کاندران یابی صد غایت گهر ومن
الناس واز مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند وخصومت ورزد
فی الله در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که می گفت افسانه پیشینیانست
وعین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید
که خدای تو از چه چیز است وحال او را اعتقاد کرد فاین آیت آمد که کسی
بود که مجادله کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی ولا هدی وبی بیانی از

سماوی

صدایی

روحانی

نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ونه کتابی روشن بلکه محض تقلید جاهلانه فر
مود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ وچون گویند مر ایشان را که بصدق اتَّبِعُوا پی روی کنید
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آن چیزی را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان
بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمی گرویم بدان و متابعت نمی کنیم اما بلکه پی روی
میکنم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آن چیز را که یافتیم بران آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک
بطریق آبای کنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس
يَدْعُوهُمْ بخواند ایشان را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان
هم چنین پی روی کنند ورا و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ
و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای
وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه
دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدستگیره او بزی محکم که کلمهٔ شهادتست یا
اسلام یا قرآن یا اعتقاد الحب فی الله والبغض فی الله واشتی رعایت طریقهٔ
سنت و جماعت وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوندست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت
همه کارها یعنی احوال امور را که خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ
و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین
نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن او إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان
فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کرداند خدای ایشان را بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند و تنبیه
بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ
الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخوردار کنیم ایشان را
نعمت و سرور قَلِيلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس
بیاریم ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار بیایند إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذابی سخت

وکان

و کوان که هرگز نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافران را که مَنْ
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه
گویند خدای چه دلایل ما نعدار اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشنست
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف می کنند بانچه موجب بطلان
اعتقاد ایشان است بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که
بدین اقرار ملزم می شوند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان
ها و زمینهاست یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان و زمین جز او مستحق
عبادت نیست إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود
پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود قبل از خلق اشیا یا غنی است از
ستایش ستایش کنندگان بی ستایش ایشان سوای غنی در ذات خود از ما
سوای خویشتن خود تو نیکوئی بحمد و ثنای خویشتن در اواخر
سورة الکهف گذشته که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که حکایة میگوید که شما را
حکمت خیر بسیار داده ایم و جای می فرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیت
آمد که قل لو کان البحر مدادا الی آیه در این سوره نیز تاکید آن خبر می فرماید
که وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختان
أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی
بحر محیط را مِنْ بَعْدِهِ از پس فنای آب او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند
آن و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ پس
نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسانی
آنکه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم مقربان او یا نعمت در دارین بر
بندگان اضافه می کند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ
داناست که هیچ چیز از حکم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما
ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه بر انگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن
و بر انگیختن یک تن حق سبحانه در خلق ایشان بآلات و ادوات و اعانت مددکاران
محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگوید ای ذکورها بیک دعوة همه
خلایق از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همهٔ
مسموعات را بَصِيرٌ بینا بهمه مبصرات و هر آینه بقدرت این چنین کس عجز راه نیست
سو قدرت بی عجز ندادی کسی قدرت بی عجز تو داری و بس أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی
روز و این وقتی است که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل می کرداند روشنایی روز
را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید می آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده
می کند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب را و ماه را که سبب منافع خلق اند
كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان می رود در فلک خود إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى با زمانی نام برده که روز
قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد وَأَنَّ اللَّهَ و دانستی آنکه خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بانچه می کنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را می داند ذَٰلِكَ این صفت علم
و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات
خود و واجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه شما می خوانید و محض بغیب
می خوانید یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای
باطل و بیهوده و فانی است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست
برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگست که از او بزرگتری نیست أَلَمْ تَرَ ایا

برخیزید

اتباع او بمقاتلهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش
و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود
و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب
در باب محاربهٔ اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند
سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمهٔ بموقف
عرض رسانید و رای حضرت او تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر
مجاهد قسمت کردند بحفر خندق اشارت فرمودند صحابه بدان کار اشتغال
نمودند حضرت نیز بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک می فرمود
ند و یاران را وعده ظفر می دادند و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة
فاغفر للانصار والمهاجرة بزبان معجز نشان میراندند در اثنای این حال سنگی
در غایت صلابت پدید آمد که تیر و تیشه بر و کارگر نبود آن حضرت را
خبر دادند چون بر سر آن سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفته بسم الله
گویان بر آن سنگ زدند دو دانگ آن سنگ بشکست و نوری همانند برق
از و جست و دامان در و شی نظر برسید امام علیه الصلوة والسلام بر قصرها
شام افتاد گفت الله اکبر مفاتح شام بمن دادند نوبت دوم که ضرب بر آن
سنگ نمود دو دانگ دیگر شکسته شد و نور دیگر ظاهر گشت قصور یمن بنظر
یمن آن حضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتح یمن در دست اختیار من نهادند
سیم بار تمام سنگ را در هم شکست و نوری که از آن درخشان شد کوشکهای
کسری بر آن حضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار
من رسید و منافقان گفتند این خلق را بازی می دهد چه امروز از ترس

نهضت

اللهم

دانگ

دشمن خندق می‌کند و بفتح فارس و شام و یمن وعده می‌کند القصه بعد از شش روز که مهم خندق بحث اتمام یافت از پس وادی که شرقی مدینه است لشکر اعادی که سرکرد ایشان مالک بن عوف و عیینه بن حصن و بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود بودند رسیدند و ابو سفیان با قریش و حبشی و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود و قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد متابعت کرده بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعیفان اهل اسلام از جای برفت جناب حق سبحانه و تعالی فرمود إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید ای که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلی وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بگشت دیده‌ها از حداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجره‌ها از ترس چه شش از شدت روع نفخ میکرد و قلب بارتفاع او بحنجره میرسید وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و گمان می‌بردید بخدای انواع گمانها مخلصان گمان می‌بردند که حق سبحانه دین خود را غالب کرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان گمان که لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستأصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بکلی عازم سفر این المفر نمودند و ناشکیبایان از اوراق الفراق عملا یطالع کرادی فرمودند مسمر از لم ذرک شده در انجای هوش از سر رفت قوت از پای وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ و آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی

سمت

القلوب

نفس

بِاللَّهِ الظُّنُونَا و گمان می بردید

ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ و پیغامبر و بما ده او در فتح شام و یمن و فارس إِلَّا غُرُورًا مگر وعده بفریب یعنی تطمیع که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ و آنرا نیز یاد کنید که گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب یثرب زمین است که مدینه طیب و طیبه طاهره در ناحیت او واقع شده و نفی است که مدینه را یثرب کویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد با ایستادن انجا وجه دارد فَارْجِعُوا پس باز کردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا انکه اقامت بودن اسلام وجهی ندارد و رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری رجوع می‌طلبند فَرِيقٌ گروهی مِنْهُمُ النَّبِيَّ از ایشان پیغامبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُولُونَ می‌گویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خالیست و استحکامی ندارد وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد إِنْ يُرِيدُونَ نمی‌خواهند بدین رفتن إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شود در مدینه یعنی لشکر کفار در آیند بدو عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند و کودکان ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بِهَا با جابت فتنه إِلَّا يَسِيرًا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند و جهاد کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی اثابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای

مارا اجازه ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبخون نکند

مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر نگردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و فا کنندگان جزا دهند قُلْ بگو ای محمد بهیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمی‌دارد شما را گریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لابد هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ کرده وَإِذًا و آن هنگام که بگریزید یعنی که مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تأخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ بهره مند نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا مگر زمان اندک که آخر شربت فنا نوشیدنیست و خرقه فوت پوشیدنی مسمر که می‌نهد قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی‌آرد قُلْ بگو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و هزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نمی‌یابند مردمان برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناهی علیه السلام بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب کذرانی و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم میان تیر و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین که تو و اصحاب تو ابلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و آن حضرت را ازین مقالات تو خبر کنم چون بنزد حضرت رسید جبرئیل علیه السلام بوی پیشی گرفته این آیت آورده که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ

و بهره نخواهید گرفت

انعلق ...

بازدارندگان از نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما و گفته‌اند منافقان مسلمانان تخویف می‌کردند با ابو سفیان یا یهود منافقان را می‌گفتند خود را در معرض تلف میفکنید و از یاری محمد بگذرید منافقان یعنی یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند جناب خدای میفرماید وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی‌آیند بجنگ منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر آمدنی اندک یا کارزار دلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالتی که بخیلان‌اند بمعاونت یا نفقه عَلَيْكُمْ بر شما نمی‌خواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ایشان را که از غایت بددلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ می‌گردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترسناکی سَلَقُوكُمْ بخوانند شما را و سخنهای سخت گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند عَلَى الْخَيْرِ بغنیمت بوقت قسمت غنایم جادله و مناقشه کنند أُولَئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده‌اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده‌اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان را وَكَانَ ذَلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللَّهِ بخدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این گروه پندارند احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز گشته‌اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمرتبه ایست که با وجود آنکه مشرکان هزیمت رفته باشند هنوز می‌پندارند که گرد کرد مدینه فرو کرفته‌اند و بجنگ ایستاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر

پس ناچیز کرد خدای تعالی

یودّوا و دوست می‌دارند منافقان لو انهم و تمنی می‌کنند انکه ایشان بادون
صحرانشینان باشند فی الاعراب در میان اعراب بادیه نشین یعنی
از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
یسألون می‌پرسند از آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان
و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان و لو کانوا و اگر باشند فیکم در میان
شما یعنی در مدینه و مقاتله با عداوت دهند ما قاتلوا کارزار نکنند
الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای توانگران
و بددلان فی رسول الله در افعال پیغامبر خدای اسوة حسنة اقتدای
پسندیده یعنی متابعت او کنید و خلیفه او در حرب ثبات دارد و بر شداید
محن صبر دارد شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی
نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکسی را که هست که امید دارد ثواب خدای
یا لقای او را و الیوم الآخر و روز بازپسین را و ذکر الله و مر آنکسی را که
یاد کرد خدای را کثیرا بسیار بدل و زبان در موضع آورده که سید
عالم صلی الله علیه و سلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که
باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بدیشان و لما
رأی المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الاحزاب لشکرها را در ز
خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیده اند قالوا گفتند هذا این است
ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
و لما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسوله و آنچه فرموده بود رسول
او که سیشتد الامر بالاجتماع الاحزاب علیکم و صدق الله و رسوله و راست
گفتند خدای و رسول او و ما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را

الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید الهی را و تسلیما و گردن نهادن او
مر حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم که سعادت دو سرا در آن تسلیم مندرج است
هر که دارد چون قلم سر در خط فرمان او ۰ می‌نویسد بخت طغرای
شرف بر نام او ۰ آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه
و مصعب و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حرب
کافران ملازم حضرت صلی الله علیه و سلم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله
بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت
ایشان می‌فرماید من المؤمنین از گروندگان رجال صدقوا مردانی
اند که راست کرده اند ما عاهدوا الله آنچیز را که عهد بسته اند با خدای
علیه بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای خدای
تعالی فمنهم من قضی پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد
نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب
و انس رضی الله عنهم و منهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار
می‌برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما و ما بدلوا تغییر ندادند عهد
را تبدیلا تغییر دادنی یعنی عهد خود را بدل ناساختند لیجزی الله تا جزا
دهد خدای الصادقین راست گویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم
بر راستی یعنی بر وفای ایشان و یعذب المنافقین تا عذاب کند منافقان را
ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا باز گردد بتوفیق توبه
علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا
آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده
که لشکر احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف

کردند روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی
و شبها عزم شبخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار
شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع
عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با جماعتی دیگر از دلیران لشکر
کفار خندق را عبره کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی
علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و علی میان
او بدو نیم زد و دیگر کافران برگشت و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد و
روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر بود که اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد
صبا را بمدد کاری فرستاد ۰ بادی صبا یست میان نصرت تو ۰ دیدی چراغ
دل کند باد یاوری ۰ صبا از تزلزل در آن لشکر افکند و آتشهای ایشان را کشتی
کرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای ایشان و خیمهٔ ایشان می‌بریدند و بخمهای
کنگره ایشان در هم شکستند و روی بهزیمت نهادند و بی‌دغدغهٔ مقال بعنایت
یمن و اقبال اهل طلب فتح و نصرت گشاده گشت ۰ فتح در زمین آمد شمشیر ۰
آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ورد الله و باز گردانید خدای از مدینه الذین
کفروا آنانرا که بگرویدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی
خشمناک برفتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی و کفی الله و کفایت کرد
خدای المؤمنین القتال مؤمنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه
و کان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هر چه خواهد عزیزا غالب
بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد
شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشانرا پانزده شبانروز

محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود
آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشتند و زنان و کودکان ایشانرا
برده کیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم فرمود که حکمی کرده که خدای تعالی از بالای هفت آسمان حکم
کرده بود حق سبحانه از این واقعه خبر می‌دهد و انزل الذین و فرود آورد بخواری
آنانرا که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند
من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود قریظه را فرود آورد من
صیاصیهم از قلعهای ایشان و قذف و افکند فی قلوبهم الرعب در
دلهای ایشان ترس از پیغامبر و لشکر او فریقا تقتلون گروهی را می
کشتید و هفتصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتند و تأسرون فریقا و برده
می‌کردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان و اورثکم و میراث
داد شما را ارضهم زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق و دیارهم
و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع و اموالهم و مالهای ایشان را از
نقود و امتعه و مواشی و ارضا لم تطؤها و بشما داد زمینی را که نرفته
اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر یا ممالک فارس و گفته اند هر
زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت در این داخلست و کان الله و
هست خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیرا توانا پس او قادر باشد
بر فتح بلاد و تسخیر آن بر ملازمان سید عباد ۰ لشکر عزم ترا فتح و ظفر
همراه است ۰ لاجرم از لطف حق هر نفس اقلیم دگر می‌گیرد ۰ ارباب سیر برآنند
که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت
نموده سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی

نفقه و کسوه زیادت از معهود می طلبیدند چون برد یمانی و برود مصری
و امثال آن و چیزها طمع می کردند که در تصرف آن حضرت نبود و اسباب
دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بوجه تعدد و طول کشته از ایشان اعتزال
نموده بعلیه در مسجد که خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز
که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیت التخییر فرود
آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان ترا إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ
که هستید شما که می خواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگی دنیی را یعنی تنعم در آن
وَزِينَتَهَا و آرایش آن از جنس ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ
پس بیایید که بدهم شما را متعه طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا
جَمِيلًا رها کردن نیکو بی غبت نه از روی کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر
هستید که میخواهید ثواب خدای را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول وی را
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده
کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکو کار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها که اختیار شما
ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که زخارف دنیوی در جنب آن محقر و مختصر
باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدای و رسول را
اختیار فرمود عایشه صدیقه بود رضی الله عنها و عن ابیها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ
ای زنان پیغامبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیارد از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده
مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه ظاهر
و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه و سلم يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زن دیگرا را باشد
چه گناه ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ

یعنی متعه که مطلقه را دهند

یسیرا

العشرون الثاني و الجزء

يَسِيرًا بر خدای آسان وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مدا
ومت کند بطاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغامبرید و فرمان برید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
مر خدای را و مر رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده
و شایسته نُؤْتِهَا بدهم او را أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار
برای طاعت خدای و یکبار برای طلب خشنودی پیغامبر وَأَعْتَدْنَا
لَهَا و آماده سازیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت
زیاده از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغامبر لَسْتُنَّ نیستید
شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل
بسیار است بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر می ترسید از خدا و
و فرمان می برید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ
در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ الَّذِي پس آنکه طمع کند
در شما آنکه فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دو
ستی فجور وَقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده و
دور از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش
وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون
اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و او
و آن زمان ادریس بوده تا زمان نوح علیه السلام و اصح آنست که جاهلیه
در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته
پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان
عیسی و محمد است علیهما السلام و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند
که مخرامید در رفتن چون خرامیدن جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و

و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیست وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة را که اشرف عبادات مالیه است وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدای را
در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغامبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که
میخواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ
ای اهل بیت پیغامبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا
پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیلست بر آنکه ازواج
نبی اهل بیت ویند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت
ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در يُطَهِّرَكُمْ بجهت
تغلیب است چه پیغامبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در زاد
المسیر قولی آورده که عامست مر ازواج و اولاد را و در الحقائق از امام
ابو منصور ماتریدی رحمه الله همین نقل می کند و صاحب عین المعانی
فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند
اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل
کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که
پیغامبر صلی الله علیه و سلم در خانه من بر گلیمی که بر فرش وی افکنده بودم
نشسته بود فاطمه رضی الله عنها صحفه پر از سبوی آب با گوشت پخته آورد
حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند خود را بخوان تا بر این خوان با ما هم کاسه
شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه و سلم فضله آن گلیم بر ایشان پوشید
و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه کردان
این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نیز از اهل

بیت

بیت توام فرمود که إِنَّكِ عَلَى خَيْرٍ و ازین جهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق
می کنند آل العباء رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا و در تیسیر
و بعضی دیگر از تفاسیر نقل می کند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغامبر صلی
الله علیه و سلم چون وقت نماز بدر خانه فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و
یاد کنید ای زنان پیغامبر مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ آنچه خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ
در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پیغامبر که
محض حکمت این آیت حث می کند بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
خدای هست لَطِيفًا نیکوکار بشما خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و بعد از
نزول این آیات در مادح ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند بار خدایا
برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه آیت فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که
مردانی که منقاد حکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و مداومت
کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
و راستگویان در قول و عمل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و
صبر کنندگان بر طاعتها و از معصیتها از مرد و زن وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
و صدقه دهندگان از صدقه و طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ
و روزه داران برای خدا فرضا و نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ
وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجها خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ
كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده

مزدوا اعد الله اماده کرده است خدای لهم مر ایشانرا از ذکور و اناس مغفرة
آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزد بزرگ بر طاعت ایمان آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها جهت زید بن حارث
رضی الله عنه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه
را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه
آن حضرت بود نمیخواست که من چرا زن آزاد کرده باشم و برادرش عبد الله نیز در ین ابا با خواهر
اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وما کان لمؤمن و نرسد و نشاید هیچ مرد
گرویده را یعنی عبد الله بن جحش ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورنده را یعنی
زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کند خدای و رسول او امرا کاری را یعنی
نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی
بر گزینند من امرهم از کار خود چیزی را که واجب بود بر ایشان که اختیار خود را
تابع اختیار خدا و رسول سازند ومن یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند
خدای و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فقد ضل پس بدرستی که گمراه
شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه کو خلاف آن دو ی اعتقاد کند کفرست بعد از
نزول آیت زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق سبحانه
پیغامبر را صلی الله علیه وسلم اعلام کرده که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل
از واج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمثابه که
زید خواست عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغامبر مانع شد کما قال الله تعالی
واذ تقول و یاد کن انرا که گفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدای
علیه برو باسلام و بتوفیق خدمت و متابعت تو وانعمت علیه و تو انعام کرده بر وی
به پرورده و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زیدرا که مستغرق در یا

نعمت خدا و رسول است که امسک علیک نگاهدار برای خود زوجک زن خود
را یعنی زینب واتق الله و بترس از خدای در کار او و از روی ضرار طلاقش
مده وتخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدای
پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طاهرات تو خواهد بود و
تخشی الناس و می ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر خود را خواست والله
و خدای احق ان تخشاه سزاوار ترست که از وی ترسی در آنچه باید ترسید
و معتمد است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام ترسکاری ترین خلق
بوده زیرا که خوف و خشیت لازم علمست انما یخشی الله من عباده العلماء نتیجه علم است
هر کرا علم بیش خشیت بیشتر هر کرا خوف شد دفتر رحمتش باشد ایچمله
ره روان در پیش آورده اند که زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدة
عدت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مهرا فرستاد تا خواستگاری کند
زینب را برای وی بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی
سجده شکر گذارد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدا یا رسول تو مرا
خواستگاری میکند اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او
مستجاب شد و آیت آمد که فلما قضی زید آن هنگام که بپرسید زید منها
از زینب وطرا حاجتی که داشت و در موضع آورده که مراد زید طلاق زینب
بود و چون مراد خود از و یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها
ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج
بر مؤمنان تنگی یا گناهی و وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسر
خواندگان خود اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خود از ایشان
یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وکان امر الله و هست کاری که

بس بحکم این از همه عالمیان اخشی بوده خوف و خشیت

وکرده شود
از خدای خواهد مفعولا بوده شده و در شب جناب جهم زینب رضی الله عنها
سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیت بخانه زینب رضی الله عنها آمد
بی دستوری و زینب رضی الله عنها گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر
زنان مفاخرت میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغامبر و سعدی تزویج
شما اولیاء شما اند ما کان نیست علی النبی بر پیغامبر من حرج هیچ وزری
و وبالی فیما فرض الله در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او و این صورت
مخصوص او نیست بلکه سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آن
کسانی که گذشتند من قبل پیش از محمد مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرده
از ایشان در آنچه مباح کرد اینرا بر ایشان وکان امر الله و هست کار خدای
قدرا مقدورا حکمی گذارده شده پس صفت ایشان میکند که گذشته اند که
از پیغامبران و میگوید الذین یبلغون آنانکه بودند که میرسانیدند رسالات الله
پیغامهای خدای را با امتان خود ویخشونه و می ترسیدند از و
ولا یخشون احدا و نمی ترسیدند از هیچ کس الا الله مگر از خدای وکفی بالله
و بسنده است خدای حسیبا کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون
شمار بدست اوست باید که حساب ترس نیز از و باشد بعد از واقعه زینب
رضی الله عنها زبان طعن بدگویان دراز شد که این مرد را نوا میگوید که زنان
پسران بر شما حرامست و خود میخواهد و زید را آنکه پسر خوانده بود در حکم
شرع مثل پسر اصلی میداشتند حق سبحانه آیت فرستاد که ما کان محمد نیست
محمد ابا احد پدر هیچ یک من رجالکم از مردان شما وگرچه پدر طاهر و قاسم
و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیده اند پس او در الحقیقه پدر اصلی

طیب

نیست که میان وی و آن پسر سبب حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله
ولیکن او فرستاده خداست وخاتم النبیین و مهر پیغامبران یعنی بدو
مهر کرده شد در نبوت و پیغامبران را بدو ختم کردند و خاتم بمعنی
آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنبوت ختم کننده آنها ظهور هم جناب او اول ایشان
بود بظهور نور وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها
دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود در عین الاحیا به
آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغامبر را مهر گفت تا دانند که
تصحیح محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نتوان
کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف و زینت کاغذ و کتاب بمهرست
شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب مهر اوست پس
شاهد در محکمه او خواهد بود جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را
مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بدان حضرت سمت اختتام یافت
در نبوت برو بسته گشت و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص
بود بخاتمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی شعر
بهر این خاتم شدست او که بجود مثل او نی بود و نی خواهند بود چونکه
در صنعت برد استاد اوست نی تو گویی ختم صنعت هم بروست یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدای را ذکرا
کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا با نواع ذکر از تهلیل
و تحمید و تکبیر و تمجید وسبحوه و تسبیح گوئید او را یا نماز گذارید برای
وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشرف است از وی ادا
سلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بزبان

قیام

٤٣

همگی نیست و در لطایف قشیری آورده که امس بن کوکشیر ... نیست
بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر
ذکره نشانه دوستی ذکر او است دوستی نکند که زبان از ذکر دوست
یا دل از فکر او خالی ماند شعر در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان
نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست خداوندی که درود می دهد یعنی
رحمت می کند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود می دهند یعنی
آمرزش می خواهند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ
برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بر
روشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت صلوة
خدا و ملائکه ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمات
معصیت بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تکبیر بشهود نور
تقدیر و بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ
و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بگرویدگان مهربان که خود بدیشان
رحمت می کند و ملائکه را بامرزش ایشان می فرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مؤمنان
از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند او را سَلَامٌ سلامی است که مخبر باشد
بسلامت از هر آفتی و جماعتی گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایة
غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بدیشان سلام گوید وَأَعَدَّ
لَهُمْ و آماده کرده است خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان
أَجْرًا كَرِيمًا مزدی نیکو که آن بهشت است و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر
این ندا کرامت است إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه
بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بر رحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده

از عقوبت

از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ به پرستش خدای و اقرار بتوحید
او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغ روشن
یا خداوند سراج منیر که قرآن است یعنی تالی آن در ایات باصرات
آورده که حق سبحانه پیغامبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت
را محو کند نور وجود آن حضرت ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت
شعر چراغ روشن از نور خدایی جهان را داده از ظلمت رهایی و دیگر
هر چه گم شود در خانه بنور چراغ توان یافت حقایق که از مردم پوشیده
بود بنور چراغ ... مقتبسان انوار معرفت روشن گشت شعر از وجان را
بدانش آشنایست ز چشم جان را روشنایست درو کنج معانی بکتا ده
وز او صاحب دلان را مایه داده و دیگر چراغ اهل خانه را امن و راحت و دزد
را واسطه خجلت و عقوبت آن حضرت نیز دوستان را وسیله سلامت
و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه
چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شود و گاهی فرو خفته
و تو از اول تا آخر روشنی چراغها بیادی مقهور شوند و هیچ کس نور ترا
مغلوب نتواند ساخت يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ و دیگر چراغها شب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور
دعوت روشن ساختی و روز قیامت را نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی
ساخت شعر شدید بی بخشی چراغ افروز شب ما گشت از التفاتش روز
باز نور [illegible] فروزند که از آن جرم عاصیان سوزند در کشف الاسرار آورده
که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و پیغامبر
ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست

و این چراغ آخرت و آن چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار
شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده اند
شعر از ظلمات عدم راه کم بردی برون گر نشدی شمع تو نور روان همه
و اشارت بهمین معنی فرموده است که شعر ز اقلیم عدم می آمدی پیش رو آدم
چراغی بود بر دستش هم روز نخستین وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مؤمنان را بِأَنَّ
لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی
بزرگ یا زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگترین عطایی و شریف ترین
جزایست وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناگرویدگان
و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بگذار و دست
بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو می رسانند یعنی در صدد انتقام مباش
که من شر ایشان کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در دفع ایشان
وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز و مهم پرداز یا نگهبان باضمان
من وعده نصرت و غالبیت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ
قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آن که مس کنید امام شافعی رحمه الله می فرماید که مس کنایة
از مباشرتست و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون
طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را
عَلَيْهِنَّ بر آن مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عدتی که شمارید ایام آن را فَمَتِّعُوهُنَّ
پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که معروف کرده اند مر آن مطلقه را که نصف
مهر لازم است و متعه مندوب نزدیک امام اعظم رحمه الله و نزد بعضی واجب
و آنکه مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر حال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان را

سراحا

سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست
شما را بر ایشان و مزد بدیشان رسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ
بدرستی که ما حلال کرده ایم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی
أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطا مهر جهت ایثار طریق افضلیت است
نه برای توقف حل بآن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک
شده است دست تو آن را یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از آنچه باز گردانیده
است خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال
ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای
ترا از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال ترا وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ
و دختران خالهای ترا از اولاد عبد مناف زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان
که از مذکورات هجرت کردند مَعَكَ با تو و محتملست که قید احلال مذکورات بهجرت
در حق آن حضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای
خطبه کرد و بدین آیت من بر وی حرام شدم زیرا که من هجرت نکرده بودم موید
این قول است وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زن مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ اگر بخشد نَفْسَهَا
لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغامبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغامبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
آنکه در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال او خالص شد لَكَ مر ترا
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آن حضرت است که زنی را
بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح
منعقد می شود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر
آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت
حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و بعضی گفته ام سهل از بنی اسد

ذکر واهبه زینب بوده باشد هبهٔ او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت
و هشت ماه در محرم بوده و در ربیع الاول خر در سال چهارم وفات یافت
اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافت
قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ایم بر امت از
شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه
و وجوب قسم و ترویج چهار حرم وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات
ایشان یعنی توسعه امر دادن و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بجز هبه بی مهر
لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ تا نباشد بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
غَفُورًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از دشوار است رَحِيمًا مهربان بتوسعه جای
که مظنهٔ حرج باشد تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خود
وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی
از ایشان در وسیط آورده که چون وجوب قسم بدین آیت از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم ساقط شد و در زاد المسیر می گوید میان همه ازواج
غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود رعایت قسم
می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد بر تر را یعنی سوده
و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم می کرد
میان ایشان هر گاه که میخواست بهر وجه که میخواست و چهار تن را با خود گرفت
عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا
خواهی باز طلبی و در جوی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز کرانده ای از ایشان و ارجا
کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذَٰلِكَ آنکه معزولات را
باز طلبی و در رسته کانرا نزدیک خوانی أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ نزدیک تر است باینکه

روشن

روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند
وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ بآنچه دهی ایشانرا كُلُّهُنَّ همه را
یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید
بفرمان خدای است عز وجل ملول نمی شوند و گردن می نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای می داند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا بردبار که
تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا
زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تواند چه تسعه در حق آن حضرت
چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ
بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری
را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ و اگرچه بشگفت آرد ترا خوبی ایشان إِلَّا استثنا
از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملکت تو گردد وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان و کسی را که از سر
رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دا
نستن است در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیستن سر چو دانستی که
حق دانا و بیناست • نهان آشکار خویش کی داست • آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول نمود ولیمهٔ
ترتیب فرمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد
بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم میخواست که مردم بروند لطف خود از مجلس

مثنوی

برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس مانده هم چنان سخن می گفتند
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر در خانه آمد و شرم می داشت که ایشانرا عذر خواهد
و بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانهٔ زینب
در آمد و من نیز خواستم تا در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشتم و آیت حجاب
نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدای و رسول لَا تَدْ
خُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغامبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری
داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام و آن هنگام در آیید
غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام
را چه بوده اند که وقت نگاه می داشتند و چون در مطبخ اثر و ظاهر می شد
می آمده اند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین نکنند وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده
شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا پس پرا
کنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای
سخن یکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام
كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که می رنجاند پیغامبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم می دارد
مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمی دارد مِنَ الْحَقِّ
از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغامبر را مَتَاعًا کالای
از امتعهٔ خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ آن سؤال از ورای حجاب أَطْهَرُ پاکیزه تر است
و پاک دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشانرا از خواطر
شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول در آیت حجاب روایات
دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید

رسولا

رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدای را و بکنید آنچه وی را کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و
نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ
از پس وفات او بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند
و مادر بر فرزند حرامست پس نخواهید ایشانرا أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که
در ایذاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ
عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدای عَظِيمًا گناهی بزرگ زیرا که حرمت آن حضرت
لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در ادای حرمت
تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت
کبری سلطنت هر دو کون تشریفیست • که جز بقامت اقبال او نیامد راست
آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر پیغامبر را وفات رسد من عایشه را
بخواهم و دیگری را بخاطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیت آمد که إِنْ تُبْدُوا
اگر آشکارا کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنان و بزبان گویید أَوْ
تُخْفُوهُ یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که
خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزی از سر و علانیه عَلِيمًا دانا و بران شما را جزا
خواهد داد در خبر است که بعد از نزول این آیت حکم شد تا همه زنان پرده فرو
گذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده
نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یا نی این آیت
نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی
بپدران خود وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه بپسران خود وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه ببرادران
ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ
و نه پسران خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنات

پس از وفات بر بالای عقد [illegible] آمد سه قبای

وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه باکی هست از آنچه ملک دستهای ایشان یعنی غلامان
و کنیزکان واضح آنست که کنیزکان مراد است و شمهٔ ازین بحث در سورهٔ نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان
در پس حجاب قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای و پردهٔ شرم
از پیش بر مدارید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی
از اقوال و افعال شما شَهِيدًا گواه و از هرچه در ظاهر و باطن کنید آگاه دیده بر
پوشید از نامحرمان و دور شوید از وی و هم مکان در پی او نوی حیا و
وکان خویش بنشینید بصبر و قرار او عزیز چون از فحوای آیتهای گذشته التزام
شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم مفهوم می شود اراده
کرد انهاد آیتی که مشیرست بکمال عنایت در بارهٔ آن حضرت صلوات الله و سلامه
علیه و فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای درود گوید وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او
يُصَلُّونَ درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغامبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا
و رسول گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گویید بروی وَسَلِّمُوا و او سلام گویید
بروی تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوة از خدای
رحمتست و از غیر او طلب رحمت و در دعا معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا
تعظیم کن محمد را صلوات الله و سلامه علیه در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام
ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت تضعیف ثواب
و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم
صلوات الله و الملائکة و الناس اجمعین و جمهور علما برآنند که امر بصلوة بر آن
حضرت صلی الله علیه و سلم درین آیت محمولست بر وجوب اما اختلاف در مقدار وا
جبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار واجبست و زیادت بر آن مندوب

و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب
امام شافعی رحمه الله و در تشهد آخر واجبست بمذهب امام اعظم رحمه الله
و بعضی از ائمه شفعویه را در وقت گفتن و شنیدن نام آن حضرت صلوات
الله و سلامه علیه اختلاف است بعضی برآنند که هر نوبت درود گفتن واجب
است و بعضی گویند که در یک مجلس یک نوبت و باقی نوبت واجبست و پس
و فتوی برآنست که نام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در مجلسی هرچند
تکرار یابد یک نوبت درود واجب است و باقی سنت و در کیفیت صلوات احادیث
متنوعه وارد شده است و امام نووی رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نماید
میان طرق احادیث مذکوره جهت آنکه بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام
یاد کند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی
آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد
النبی الامی و علی آله و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابی که در آن
رعایت باید فرمود حواله بمطالعهٔ رسالهٔ تحفة الصلوات است شعر
یا سید الانام درود جناب تو ○ ورد زبان ماست مدام صبح و شام ○ نزدیک
تو تحفه فرستیم ما درود ○ در دست ما همین صلواتست و السلام إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ می رنجانند خدا را یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزدیک
خدای مکروه است از نسبت شرک و زن و فرزند بوی و کلمات کفر وَرَسُولَهُ
و می رنجانند پیغامبر او را قولا که ساحر و شاعر می گویند و فعلا که بروی فرو
می کنند و رویش را می شکنند و دندانش را می شکنند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان در عقبی عَذَابًا

مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه می رنجانند مردان
مؤمن را چون صفوان سهمی وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی
الله عنها بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه کرده اند یعنی بجنایتی که مستحق ایذا باشند
فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هرآینه بر می دارند این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را وَإِثْمًا
مُبِينًا و گناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر می شوند و گفته
اند این آیت در شان منافقان فرود آمده که کلمات ناملایم مرتضی علی کرم
الله وجهه می رنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق
رضی الله عنه کنیزکی را که استعداد میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نمود
متوجه ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برد آن جماعت ببهتان تشنیع
بر فاروق گفت و این آیت در بارهٔ او نازل گشت و گفته اند در شان زانیان
که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی
و سنت بود که در آن وقت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی
و جواری سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیده کان تحاشی
می نمودند لاجرم آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان
خود را وَبَنَاتِكَ و مر دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مومنان را که
بوقت بیرون آمدن از خانه يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ
بر رویهای خود و بدنهای خود مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی روی
و بدن را بدان بپوشند ذَٰلِكَ آن پوشیدن سر و روی عفت یا متمیز شوند
بآزادی فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی از بیان تعرض نکنند ایشان را
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه کنند رَحِيمًا
مهربان که مهلت بندگان با ایشان بیان می کند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نه

مشافهه

یعنی بر خود ها
أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ نزدیکترست بآنکه ایشان را بشناسند بصلاح و ...

ایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِينَ و اگر باز نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی زانیان از قصد فواحش و میل
زنا وَالْمُرْجِفُونَ و اگر کوتاه نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای
بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مومنان
لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هرآینه تو را برگماریم بایشان و مسلط سازیم و امر کنیم
بقتال ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه
إِلَّا قَلِيلًا مگر زمان اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ رانده
کان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی بگیرند
ایشان را وَقُتِّلُوا و کشته کرده یعنی بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری
و زاری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشته
اند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه انبیا بقتل منافقان
حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا بدل کردنی
و تغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ می پرسند ترا مردمان یعنی کفار عَنِ السَّاعَةِ
از ساعت رستخیز قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا بگو جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ
اللَّهِ نزدیک خدایست و هیچ ملک مقرب و پیغامبر مرسل را بدان اطلاع نداده
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا بدان یعنی تو نمی دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ
شاید آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ
الْكَافِرِينَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر و بعث را دور ساخت از رحمت
خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای ایشان سَعِيرًا عذاب آتش افروخته خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه در آتش
معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد

ربع

باستحان و استهزا

یعنی ایتیان آن را بر علام الغیوب که نمیدانم
یعنی چه دانی تو که

از دوزخ وَلَا نَصِيرًا ونه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ
یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ
در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند وگاهی بروی
در افکنند يَقُولُونَ ایشان میگویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان
می‌بردیم خدای را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا وفرمان برداری می‌کردیم پیغامبر را
وَقَالُوا رَبَّنَا وگویند اتباع واراذل قوم که ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که
ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا وبزرگان
پیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند
وبافسون وفسانه فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار ما حکم کن میان ما
آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که با داده
دیگر که هم ضال بوده اند وهم مضل لَعْنًا كَبِيرًا وبران ایشان را لَعْنًا كَبِيرًا
راندن بزرگ که باز آن خواندن نباشد ومقررست که هرکه حرفی جانه براند
دیگری نتواند که بخواند هرکه را قصه تو اینکه تواند خواندن ۰ واکثر را الف
تو خوانند نتوانش راندن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا
تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه آذَوْا مُوسَى برنجانیدند موسی
یعنی پیغامبر من محمد را صلی الله علیه وسلم مرنجانید چنانکه بنی اسرائیل موسی را علیه السلام
رنجانیدند واورا بزنا نسبت کردند وشمه از آن در قصه قارون گذشت
فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک گردانید اورا خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند وزنی را که
رشوه داده بودند تا در حق وی افترا کند او بپاکی وی اعتراف نمود یا آنکه
با هارون علیه السلام بکوه طور رفتند وهارون آنجا وفات کرد گفتند تو
بروی حسد بردی وکشتی حق تعالی ملایکه را فرمود تا اورا از قبر بیرون آوردند

یعنی مهتران او بزرگان ما را

وَالْعَنْهُمْ

۶ع

حسد

ومیان

ومیان قوم بنهادند ومعلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده
گردانید تا به براءة ذمه با در اقرار کردند یا گفتند وی عیبی دارد
که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگی نهاده بود ودر آب در آمده ۰ چون
آن جامه با سنگ روان شد ودر میانه قوم در آمد وموسی علیه السلام
از پی آن دوید وبنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ وبود
موسی علیه السلام عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه وقربت
یا مقبول یا مستجاب الدعوه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه گرویدگان
بترسید از خدا در ارتکاب مناهی وبپرهیزید از ایذای رسول او
وَقُولُوا وبگوئید قَوْلًا سَدِيدًا سخن راست ودرست واستوار ورنجانی
مکنید در سخن چون حدیث افک عایشه وقصه زینب وگفته اند قول سدید
کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بدان رضای خدای طلبند وقول جامع درین
باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب وصواب
بود نه خطا وجد باشد نه هزل وخالص باشد نه آمیخته پس چنین سخن
گوئید يُصْلِحْ تا باصلاح آرد خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای
شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد وبران ثواب مترتب کند وَيَغْفِرْ
لَكُمْ وبیامرزد مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وهرکه فرمان
برد خدای را وَرَسُولَهُ وپیغامبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی
بوعده انس وبرسد بخیر وبمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی
بزرگ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت
یا حدود شرع ودر موضح فرموده که نماز است وروزه وزکوة وحج وجهاد و
امانات مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول وگویند غسل جنابت هم

درباره مومنان

وبر هر تقدیر عرض کردیم آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها وزمین وَالْجِبَالِ
وکوهها بشرط ثواب وعقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ پس
سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وبترسیدند
از آن وگفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم ونه توانا بر کشیدن
عقاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند وبر ساکنان زمین وجبال که حیوانات
بری وبحری اند عرض کرد وابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ وبرداشت آنرا آدمی با ضعف بنیه وناتوانایی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که
هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل او
پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعقوبت آن یعنی بعقوبت
خیانت او واقع شود وعرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب کند خدای
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان وزنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ وعذاب کند مردان وزنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ
اللَّهُ وباز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان وزنان
مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا آمرزنده مر ایشان
رَحِيمًا مهربان بر ایشان علما وعرفا را درین آیت سخن بسیار است وازان
جمله شمه ایراد کرده می‌شود جمعی معنی آیت را بران فرود آورده
اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام
وایشان را شعور وادراک باشد از حمل آن ابا کنند وحق آنست که حق
سبحانه این اجرام را شعور داد وبدیشان عرض کرد عرض تخییر و
ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت وانسان قبول کرد از راه همت
نه از روی قوه آسمان بار امانت نتوانست کشید ۰ قرعه فال بنام من دیوانه زدند

امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر اینها عرض نمود وبر
انسان فرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند وآنجا که فرض
بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده که
نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل
امانت را بدو فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان
عنایت فرموده که برداشتن از تو نگاه داشتن از من چون
تو بطوع بار ما برداشتی ما هم از میان همه ترا برداشتیم وحملناهم
فی البر والبحر راه او را بدو توان پیمود ۰ بار او را بدو توان
برداشت ۰ صاحب انوار آورده که می‌شاید که مراد بامانت عقل
وتکلیف باشد وچون سما وارض وجبال را استعداد حمل
آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد وبی آنکه ظلومیت
بواسطه استیلای قوت غضبی وجهولیت بجهت غلبه قوت شهوت
وفایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشتن وطریقه
اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین
است که نتیجه صفتین سبعی وبهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل
باشد وگفته اند از شان انسانست ظلم وجهل چنانچه گویند الماء
طهور یعنی از شان اوست طهارت هم چنین این دو صفت انسان
آدمیانست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم وجهل
گرفتند وجمعی بران ماندند با خذ این دو صفت نوع انسان است
باعتبار اغلب افراد در کشاف آورده که ظلوم وجهول است نزد خلق
نه نزدیک حق ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره آورده که حق سبحانه

عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از حمل آن
بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه
و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنای کند ذات خود
را در هویت مطلقه و جهول است که عرض حق را نمی شناسد و بقول لا اله
الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصافست
باسماء حسنی که بهمه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد
و او ظلوم بود یعنی بسیار عاشق و جهول است یعنی عالم زیرا که غایت
علم به الله اعترافست بجهل و عجز از معرفت العجز عن درک الادراک ادراک
و حضرت امیر شاه قاسم الانوار در بعضی رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی
فرود آورده و گفته ظلم و جهل ضد عدل و علمست اما معنی انه کان ظلوما جهولا
آنکه ترکیب ظلم و جهل ضد عدل و علم انجا جلوها دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه
است و هر گاه این دو صفت از حد تجاوز کردند هر اینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح می گوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است
نه ذم آدم علیه السلام را دو همت بود داشت فوق الطاقه بود گفتند
ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار کرانست گفت از غیر حق جاهل بودم
آواره ظلوم و جهول او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل دو گوا
بیح آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت
نیست ایشان سایه پرورد لطف و عصمت‌اند مرد سایه پرورد و محب بی
درد را قدر و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت لنجعل فیها
من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان و همت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار
ایشانست **شعر** عاشقی را درد بد نامی خوش است ○ عاشقان را سوز و ناکامی خوش است

آفتاب امانت از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت من اوصف زینت
ثابت ندارم زمین فریاد بر کشید که من از نت بسطت واقعم صدا از کوه بر آمد
من ثبات قدم حاصل تحمل این بار ندارم تا یکه آفتی بها باز خورد و این
صفتها از ما بستاند آدمی خاکی گفت من آجست که از ما بستانند من را بند پیش آمد
و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نهاد گرفته نعره هل من مزید زد
آغاز کرد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال آدمی گفت که بار
بار کران از بادمهربان توان کشید ○ آن بار که از نیدر از عرش ابا کرد باقوت
تحامل آن بار توان بود ○ القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت استقامت
انسان کمتر نشود انی جاعل فی الارض خلیفة بنام او نوشته‌اند راست نیامد
و چون کار بدین عظمت و مهمی بدین او نهت نام زد او شد جهت دفع چشم زخم
حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند اسپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش
غیرت افکندند تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبا اربع
خمسون آیةمکیة بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله سپاسها و ستایشها مر خدایراست الذی له آن خدایی که مر او راست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم وما فی الارض و آنچه
در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش
فی الآخرة در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور و ابتهاج گویند
الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا
دار المقامة و گفته‌اند مجموع اهل آخرت او را حمد گویند دوستان او را بفضل
ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم و اوست کار دان
الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم می داند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض

در زمین چون آب باران وما یخرج منها و آنچه بیرون آید از زمین چون نبات
یا دفنات یا آنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بر
روی زمین آید چون حیوان و عیون و غلات و غیره وما ینزل و آنچه آید
فرو می آید من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار
وما یعرج فیها و آنچه بالا می رود در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال
بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در عرایس التفسیر
آورده که آنچه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا می رود یعنی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده
که از علم قدیم اقتباس شده است آنچه فرو می آید برد های اولیا از واردات و کشوفات
و آنچه بالا می رود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید از الطاف مکرمت
که از باد گاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا نزول
میکنند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا می رود ناله تائبان
است و آه مفلسان که چون سحر گاه از خلوتخانه سینه رو بدرگاه مرحمت
پناه آورد فی الحال رقم قبول بر وی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل
المسبحین **بیت** غلغل تسبیح ار چه مقبولست لیک ○ ناله درد آلود رندان را قبول
دیگرست وهو الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشنده گناهان
به پرده رحمت وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا
که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو یا محمد نه آنست که شما می گویید آری
وربی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند
خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که
حق آفریدگار من که بوده لتأتینکم البته بیاید بشما قیامت عالم الغیب

صفت پروردگار ماست یعنی داننده پوشیده‌هاست لا یعزب دور نیست و پوشیده
عنه از علم او یا پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ سر مویی خورد یا بی‌وزن
ذره از ذرات فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر
و نیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست
فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثابت
کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده‌اند وعملوا الصالحات
و کرده‌اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مومنان لهم مغفرة مر ایشانراست
آمرزش خطیات ورزق کریم و روزی بزرگوار یعنی طلب و تعب والذین سعوا
و آنانکه شتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین
عاجز کننده‌گان یا کوشنده کان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان
بما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست
عذاب من رجز الیم از سختی عذاب الم رساننده ویری الذین و دیدگان اثبات اشیا
در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده‌اند علم
مراد اصحاب پیغامبرست صلی الله علیه وسلم یا مومنان اهل کتاب و یا جمهور تفسیر
سواد آنست که اهل علم دانند الذی انزل آن چیزی را که فرو فرستاده شده است
الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق راست و درست
ویهدی و او یعنی آن منزل راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب
الحمید ستوده بر نعم رغایب وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بوده
اند یعنی از منکران بعث بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی
رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد که می گوید اذا مزقتم
چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شما را کل ممزق همه پاره

پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه گردد در خاک اِنَّکُمْ بدرستی که شما لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ
هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که
مردی چنین خبر میدهد اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ می بندد بر خدای کَذِبًا دروغی
اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ یا بوی جنونی هست که این چنین که میداند بَلِ الَّذِینَ
نه چنین است که می گویند بلکه آنانکه لَا یُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ نمی گروند بدان
سرای فِی الْعَذَابِ در عذابند بدان جهان وَالضَّلٰلِ الْبَعِیدِ و در گمراهی
دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازیست چه بعد
صفت ضالست اَفَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمی نگرند کافران اِلٰی مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ
بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست مِنَ السَّمَآءِ
وَالْاَرْضِ از آسمان و زمین یعنی نمی نگرند که از پیش و پس ایشان را و ایشان محبوس
و محصورند میان آسمان و زمین اِنْ نَّشَاْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ فرو بریم
ایشان را بزمین اَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَیْهِمْ بر ایشان کِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ
قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتها را اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که
در نظر بآسمان و زمین یا در تامل با قدرت بر خسف و اسقاط لَاٰیَةً هر آینه
دلالتی و عبرتیست لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان
تدبر و تفکر نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت وَلَقَدْ اٰتَیْنَا دَاوٗدَ
و هر آینه ما دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر مردمان که
نبوت باز بود یا پادشاهی یا حسن خلق یا زبور یا توفیق عدل در حکم یا لشکر
بجن و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جز با کاه او بجاه و بنا می بنیت
و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علی نبینا و علیه
السلام زبور خواندی مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده

استماع

استماع آواز او نوازش کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته
خود را از هوا بر زمین افکندندی بیت ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان
ذوق بی اندازه گشتی ۞ ز بیتو چنگ بستی ارغنون ساز فلک آنان بر حال تو نشنوده
آواز و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد ازین می گوید یَا جِبَالُ گفتیم ای کوهها
اَوِّبِیْ باز گردانید آواز خود را مَعَهٗ با داود در وقت تسبیح یعنی موافقت کنید
با وی یا سیر کنید با او هر جا که میرود هرگاه که خواهد و این معجزه داود بود
علیه السلام هرگاه که خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّیْرَ و مسخر کردیم مر
غان را در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون داود علی نبینا و علیه
السلام ذکر گفتی کوهها بصدا و ندا مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف
بکشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیاری کس از مستمعان نغمات قالب
تهی کردندی نظم چون کردد مطرب من نغمه پرداز ۞ ز شوقش مرغ روح آید
بپرواز ۞ روزی فرشته بنیابت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغامبر
خدا و خلیفه اوی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای تعالی
پیشه طلبید و امر شد که زره گری کند و آن را بروی آسان گردانید چنانچه می
فرماید وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِیْدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در
دست او بمثابه موم بودی کرد بروی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم
اَنِ اعْمَلْ بآنکه بساز سٰبِغٰتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه
نگاه دار فِی السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع
آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم
بفروختی و در لباب گوید چون وفات کرد هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوْا
و دیگر گفتیم او را داود تو با اهل خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص

لوجه الله اِنِّیْ بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه می کنید بَصِیْرٌ بینا ام و لایح
آن پادشاهی خاصه داد وَلِسُلَیْمٰنَ الرِّیْحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا
شَهْرٌ رفتن او با مداد بگاه یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیر او شهری
صبح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه را
بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی وَاَسَلْنَا لَهٗ و جاری کردیم برای او عَیْنَ الْقِطْرِ
چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب
روان و آن موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی
و از آن مس هر چه می خواستند میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر او را از دیوان
مَنْ یَّعْمَلُ کسی که کار کردی بَیْنَ یَدَیْهِ پیش وی بِاِذْنِ رَبِّهٖ بفرمان پر
وردگار او و مقرر کردیم که وَمَنْ یَّزِغْ و هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان
و سرکشی کند عَنْ اَمْرِنَا از طاعت ما و فرمان سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ
عَذَابِ السَّعِیْرِ از آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه آتشین
در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان
علیه السلام سر کشد آن تازیانه بروی زند و او را بسوزد یَعْمَلُوْنَ لَهٗ میکردند
برای سلیمان مَا یَشَآءُ آنچه می خواست مِنْ مَّحَارِیْبَ از غرفهای خوش و منزلهای
دلکش در وسیط آورده که محراب مسجد را گویند که بدرجه بلند بر باید رفت
و گفته اند که محاریب اینجا مواضع مرتفع است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند
دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنها عجیب ساخته
بودند چون مرواح و سلحون و غنده و مینده و فلثوم و غمدان و امثال
آن وَتَمَاثِیْلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام بر موضعی که
در زمان عبادت بوده اند تا مردمان آن را مشاهده نموده بر همان وجه

پرستش

پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ صور مباح بوده و در عین المعانی آورده
که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می ساختند و حق سبحانه برکت محاربه
با اعدا روح در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته
اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته
بودند بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر آید آن دو شیر بازوهای
خود بر افراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر آن تخت نشستی
کرکسان بالهای خود بر او سایه کردندی وَجِفَانٍ و می کردند از برای وی
کاسهای چوبین و غیر آن کَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُوْرٍ رّٰسِیٰتٍ
و دیگها بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و از ده هزار طباخ بوده که در آن
دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگهای چنین از سنگ
تراشیده موجود است اِعْمَلُوْٓا اٰلَ دَاوٗدَ و گفتیم عمل خیر کنید اٰلَ دَاوٗدَ ای آل داود
شُکْرًا برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود
علیه السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی
از ایشان قائم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی وَقَلِیْلٌ و اندکی مِّنْ عِبَادِیَ
الشَّکُوْرُ از بندگان من سپاس دارند شکر آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح
اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را
از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکر دیگر و اینجا گفته اند
نظم الشکر عمن یری عجزا عن الشکر ۞ حد شکر حق نداند هیچ کس ۞ حیرت آمد
حاصل دانا و بس ۞ آن بزرگی گفت با حق در نهان ۞ کای پدید آرنده هر دو جهان
ای منزه از زن و فرزند و جفت ۞ کی توانم شکر نعمتهات گفت ۞ پیک حضرت داد
از ایزد پیام ۞ گفتی از تو این بود شکر مدام ۞ چون درین ره این قدر بشناختی

عجز

شکر نعمتهای پروردگار حق. آورده اند که بنای بیت المقدس داود علیه السلام
آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعی بلیغ بجای آورد هنوز یک ساله
کار مانده بود که تقاضای اجل سلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت روح نمود
سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا
بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جنیان از عمل خود باز نمانند و هم چنین با تمام
رسید پس چون سلیمان علیه السلام درگذشت بنشستند و بر وی نماز گذاردند و
او را بر عصای او تکیه دادند و دیوان و پریان از دور بر وی می نگریستند و همان
کار که نامزد ایشان شده بود قیام می نمودند تا بعد از یک سال اسفل عصای او را
دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد حکایت موت او معلوم شد و دیوان فی
الحال فرار نموده در شعاب جبال و اطراف بوادی بگریختند قال الله تعالی فَلَمَّا
قَضَيْنَا پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان مرگ را و او را بر عصا تکیه
دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوان را عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر چوب
خواره که از زمین بیرون آید تَأْكُلُ می خورد مِنسَأَتَهُ عصای او را فَلَمَّا خَرَّ
پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان أَن لَّوْ كَانُوا آنکه اگر بودندی
که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را لکن چون آن بود که غیب نمی دانستند
و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه می فرماید که اگر ایشان غیب دانا بودندی
مَا لَبِثُوا درنگ نمی کردند یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکلیف
شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد
سبا بن یشجب بن یعقوب بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان آيَةٌ علامتی
قاطع بر وجود صانع و قدرت کامله او و حکایت آورده که فرزندان سبا را در
حوالی مأرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل

هژده فرسخ و مشرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه در پایان کوه که بودی که
فاضل آب از ولایت بجهت آب ایشان جمع شدی و خراب کردی از بلقیس که والیه
ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دو جانب دو کوه تا آبهای
سیل و غیره آنجا جمع می شدند و سه ثقبه بر آن سد ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی
بگشایند و آب بر مزروعات خود برند و چون کمتر شد وسطی و باز سفلی را تا
به یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال
جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ
از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب
اشجار همه بمثابه یک باغ می نموده كُلُوا گفت پیغامبران ایشان را که بخورید مِن رِّزْقِ
رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسی
زنبیلی بر سر نهادی و بر زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی آنکه
دست بار کردندی پس پیغامبر گفت ایشان را از این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر
گوئید مر خدا را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ این شهری که خدای شما را در روزی می دهد شهری
پاکیزه است هوای تندرست و آبی شیرین و خاکی پاک سه شهری چو جنت
از نکوئی ۰ چون باغ ارم بتازه روئی دل خاکشده مگس و کژدم نبودی و شپش
در جامها نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپش در جامه او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ
و پروردگار آمرزنده و از شما که جوینده آمرزند است مرکسی را که توبه
کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغامبر خود و شکر گذاری
ننمودند و در خبر است که سیزده پیغامبر بدیشان آمد همه را تکذیب کردند
پیغامبر آخرین در زمان پادشاه ذی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت
عیسی علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای

دشتی در زیر سد ایشان پدید آورد تا بعضی از موشها بند را سوراخ کردند و نیم شب
که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و محلات ایشان
مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود که چون اعراض
کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند
عرم بند آبست یا نام وادی که آب از وا آمدی موش که بند را سوراخ کرد
وَبَدَّلْنَاهُم و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ
خَمْطٍ خداوند میوهای تلخ وَأَثْلٍ و گز و جنس موضعی را جنت گفتی بطریق مشاکلت است
وَشَيْءٍ و چیزی مِّن سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی درختان شوره زار و اندک میوه
کنار دادیم تا یاد کنند آنان میوهای فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُم پاداش
دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر سل کافر شدند وَهَلْ
نُجَازِي و آیا عقاب کرده می شود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاسی و حفص نجازی خواند فعل
متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش بد دهیم مگر ناسپاسی را جزا
عاقبت مؤمن و کافر را مجازات خاطئه کفار راست آورده اند که مگر ناسپاسی
بقاهای سبا نزد پیغامبر خود آمده گفتند شناختیم بوجود کار خود را پس از این
که نعمتها را زائل فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قومی نکرده
باشند حق سبحانه و تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشوده فرمود که
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که
خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا در آن از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا
و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیهها معمور آشکارا متصل یکدیگر یعنی المعانی که بیکدیگر عمارت منزل
اهل سبا بود تا شام چهارهزار و هفتصد دیه پدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم
فِيهَا السَّيْرَ در آن مسافت رفتن مردم را تا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا

بروید فِيهَا در این دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها آمِنِينَ ایمن یا ایمنان از
دشمن و سباع بجهة کثرت خلق یا از جوع و عطش جهة آبادانی مواضع بقیه سبا
آغاز تجارت کرده از یمن بشام می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی
توانگران را بود و ایشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست بیا ده
و مفلس این راه را همچنان می روند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء
ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای
ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند
کرد وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و آن دیهها را خراب کردیم
فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی تعجب از ایشان یاد کنند
که از آبادانی بخرابی بدل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم كُلَّ مُمَزَّقٍ همه را
پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مأرب نماندند قبیله غسان و از ایشان بشام رفت
و قضاعه بمکه و اسد بحرین و انمار بیثرب و قبیله خزام بتهامه و ازد بعمان و
این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایادی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر
کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ
سپاس کننده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فراغ
بالی می گذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید
بدیشان آنچه رسید ای دوری که عافیت شکر نکردیم لاجرم ۰ دستی که
در آغوش بود کنون بدندان می بریم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت
عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و مراد آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را
یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم سبب غضب و شهوت که در نهاد
ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد

فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی
از مومنان که مستثنی اند وما کان له و نبود ابلیس را علیهم بر آنها که گمان او در
ایشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلای الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم تمییز دهیم
کسی را که میگرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکه او منها فی شک از آخرت
در گمانست تا تمییز که اولیا ما اهل ایمان و ارباب کمال را وربک و آفریدگار تو علی
کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاه بانست قل بگو ای محمد مر بنی ... را که ادعوا الذین
زعمتم بخوانید آنها را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای
یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جلب منافع و دفع مکاره هیچ
مددی یابید یعنی ایشان را نخوانید که ... اختیاری و اقتداری نیست یا همه
کافرانی بگوی که بخوانید آلهه خود را ما هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند که
مطلقا لا یملکون مالک نمی شوند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه را از خیر و شر
فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین وما لهم فیهما و نیست
بتان را و غیر ایشان را از آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در
تصرف کردن وما له و نیست خدای را منهم از ملائکه و اصنام در تکوین و
تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند
شفاعت کسی عنده نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه و یا
اصنام دارید محقق نخواهد شد زیراکه درخواست نفع ندهد الا لمن
اذن له مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای که برای او شفاعت کردن
یا مأذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع هم مشفوع
و در ترس و فزع کنند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار
می برند حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان

ماذا قال چه چیز گفت

دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که ماذا
قال ربکم چه فرمود پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست
و درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وهو العلی
الکبیر و خدای برتر است و بزرگوار تر ... از آنکه پیغامبر و فرشته بی
اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را
من السموات از آسمان بباران والارض و از زمین بنبات قل الله و هم
خود بگو روزی دهد خدای چه آن سوال را جز این جوابی نیست و اگر کافران
از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وانا و دیگر بگوی با ایشان که ما
مومنان که روزی دهنده را یکی گوئیم و پرستش کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که
جماد را که در مراتب امکانیة فرود تر از شما است با واجب الوجود شریک سازید
لعلی هدی هر آینه بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسا
لون بگو پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه ما کنیم از بدی ولا
نسأل عما تعملون و ما پرسیده نخواهیم شد از آنچه شما میکنید بلکه
هر کسی را از عمل او سوال خواهند کرد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما
ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما
براستی و محق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال
وهو الفتاح العلیم و اوست حکم کننده در قضایای مشکله العلیم
دانا بحکومتی که کند قل بگو ارونی الذین بنمایید بمن آنها که الحقتم پیوسته
اید به بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت ... شریک
حق میسازید در عبادت کلا این انبازی درست نیست بل هو الله العزیز
بلکه اوست خداوند غالب بر همه کسی که با او دم شرکت تواند زد الحکیم

بدی

دانا بکار صواب و موصوف بحکمت بالغه یعنی کدام کس را با او رتبه شرکت
توان داد ع وحده لا شریک له صفتش ٭ وهو الفرد اصل موصوفتش ٭
شرک را سوی وحدتش ره نی ٭ عقل از کنه ذاتش آگه نی ٭ هست در راه کبریا و جلال
شرکتا لایع و شریک محال وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر
فرستادن کامل و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم
مگر بعامه خلق و این از خصایص افضلیت آن حضرت است صلوات الله و سلامه
علیه که مبعوث بود بعد از آدمیان بر جنیان و غیر او هیچ کس از انبیا بتمام
جن و انس مبعوث نبوده ع تواداد ند منشور سعادت ٭ و از آن پس نوع انسان
آفریدند ٭ پری را حصه دخیل تو کردند ٭ سیاهکاری سلمان آفریدند ٭
و گفته اند ها کافه برای مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم
ترا مگر باز دارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل کسی را که
بتوحید اقرار کند ونذیرا بیم کننده بعدل او را که بر شرک اصرار کند ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل و کمالات
ترا و جهل ... ایشان بر مخالفت تو می دارد ویقولون می گویند از فرط
جهالت که متی هذا الوعد کی باشد آن وعده عذاب یا قیامت ان کنتم اگر هستید
شما یعنی رسولان و مومنان صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را میعاد یوم
وعده روزیست که چون برسد لا تستأخرون باز پس نیائید عنه از آن روز
ساعة مقدار اندک از زمان ولا تستقدمون و پیشی گیرید آورده اند که
کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند ایشان
گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم او پیغامبر حق است ابوجهل و امثال او
گفتند ما بکتاب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل شد که وقال الذین کفروا

وکافی و پسند

قیام

بگو شما را

وگفتند آنانکه بگرویدند یعنی اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نیاریم
بهذا القرآن بدین قرآن که بمحمد فرود آمد ولا بالذی بین یدیه و نه بدان
کتاب نیز که فرود آمد بین یدیه پیشی از وی ولو تری و اگر ببینی
اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون باز داشتگان
باشند عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه
هر آینه ببینی از صعب کاری هول یرجع بعضهم باز میگردانند برخی
از ایشان الی بعض القول بسوی بعضی دیگر سخن را یعنی مجادله می کنند
و سخن بر هم می گردانند یقول الذین استضعفوا می گویند آنانکه زبون
گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان للذین استکبروا مر آنانرا که
سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نه بودید
شما یعنی اضلال و اغوای شما نبود لکنا مؤمنین هر آینه می بودیم ما
گروندگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین
استکبروا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنانرا
که در دید زبون و بیچاره گرفته بودند انحن آیا ما صددناکم باز داشتیم
شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم
بلکه بودید شما بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آورندگان وقال الذین
استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا
مر آنانرا که از قبول حق سر کشیده اند بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم
بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان
اذ تأمروننا چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله باآنکه کافر شویم بخدای
ونجعل و گردانیم له اندادا مر او را همتایان واسروا الندامة و هر دو گروه کرده

کافرانی که خود را به نسبت آنها در کفر بزرگتر می دیدند

نصفه

بعد

نه چنین است ... گردیم شما را ... سبب اغوا شما شدیم

بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را
از یکدیگر تا بر زنش در نمانند و بعضی اظهار را اسرار دانند و این لغت
از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که
ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگذاریم غلهای آتشی فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ
كَفَرُوا در گردنهای آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل
بلفظ ماضی جهت تحقق وقوعست و وضع مظهر بجای مضمر اشعار بموجب
اغلال ایشان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مگر آنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دیهی و شهری
مِنْ نَذِيرٍ از هیچ بیم کننده یعنی پیغامبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا
متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغامبران را إِنَّا بدرستی که ما بِمَا
أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ناگروید
گان و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم
از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما بیشتر از شماست پس ما بدعوی رسالت
سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان یعنی
خدای ما را عذاب نخواهد کرد چه اکرام ما را بنعمت گرامی کرده بمحنت خوار نخواهد
ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند
روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه
برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند نیز بر هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت
مذلت او وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان
میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج

بود
وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندانی که بشما ارزانی
داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک کرداند شما را عِنْدَنَا نزد ما زُلْفَىٰ
نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال
و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیکردانند إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی را که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه
حق و اولاد کم خود را علم دین بیاموزد و بصلاح تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه لَهُمْ مر ایشان راست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بزیاده
یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ
و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمنند از مکاره و آفات و شداید و مخافات وَ
الَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای ما
یعنی قرآن و بران زبان طعن میکشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان برند که
که ما را عاجز توانند ساخت از اقبال آن یا مردم را بنیرنگی از ایمان آوردن منع
بدان أُولَٰئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر آورده گانند
قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مطیع مؤمن خود بمحض قدرت
وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میکرداند از برای او بروجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه می
کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدای فَهُوَ يُخْلِفُهُ پس خدای
عوض میدهد او را در دنیا یا ذخیره مینهد برای او در آخرت و در حدیث
آمده که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم للمنفق خلفا
خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگر بدعا میکند که اللهم اعط الممسک تلفا خدایا مال
ممسک را عرضه تلف ساز ٥ بعد دعا تا موجب عز و شرف گردد ٥ منه بر دو عم

کاملک زمانی را تلف گردد وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهندگانست یعنی
غیر او چیزی که بکسی میدهند واسطه اند در ایصال و رزق و رازق حقیقی اوست
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بندگان را از ضراع ثُمَّ نَقُولُ
پس گوییم و حفص هر دو لفظ بیای خواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ
مر فرشتگان را أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروهند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند
و این سوال بجهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قَالُوا گویند
فرشتگان سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی خداوند ما
و معبود ما ما خود را در بندگی منحصر کرده ایم چه مجد بعبودیت خود را داریم با توئی
دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی
نیست و حاشا که ما بپرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلکه بودند که از
جهل و غوایت يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند
در پرستش الحد ملالله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوع و در خیال ایشان
می افکندند که اینهای ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر آدمیان بِهِمْ بدیشان یعنی مُؤْمِنُونَ
گرویده گانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز حکم هام
خداراست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود بَعْضُكُمْ بعض از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا
سودی را وَلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن
سود و دفع کردن زیان نیست وَنَقُولُ و گوییم لِلَّذِينَ مر آن کسانی که ظَلَمُوا
ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب
آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب
میکردید و دروغ میپنداشتید وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران
آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن قَالُوا گویند مَا هَٰذَا نیست

کرمی خواند
این کس یعنی محمد إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ اینکه
باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آن چیزی که بودید پس پرستید يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ
می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی
منع کند و بدین و آیینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و
گفتند مَا هَٰذَا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی
مُفْتَرًى بر بافته و بخدای اضافه کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند
آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که
آمد بدیشان یعنی قرآن إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا
ایشان این سخن از انجا میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِنْ
كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آنرا تا آن را
از انجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی
ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ از هیچ بیم کننده یعنی
پیغامبری که ایشان را بحق دعوت کند و در تکذیب آن بهم نماید وَكَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا
بَلَغُوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یکی آنچه ما داده
بودیم ایشان را از فرط قوه و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر
آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات
فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان مر پیغامبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس
چگونه بود نَكِيرِ انکار من بدیشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب
کردن ایشان که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که
پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ تَقُومُوا و آن چیز آنست

حال
یعنی پیشینیان را

یعنی تنها تنها

برخیزید از مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم لِلّٰهِ برای خدای و پراکنده شوید مَثْنیٰ
دو دو تا یکدیگر مشاورت کنید وَفُرَادیٰ و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش
نشود ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا پس تفکر کنید در امر محمد صلی الله علیه وسلم از مبدا حال او تا این غایت هیچ
او را در نظر آید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِکُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ
از هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می‌شناسید کمال عقل
او را همان که نیست بر صدق قول او اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیرٌ لَکُمْ مگر بیم کننده
مر شما را بَیْنَ یَدَیْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِیدٍ عذاب سخت که عذاب آخرت است
قُلْ مَا سَأَلْتُکُمْ بگو آنچه می‌طلبیم شما را مِنْ اَجْرٍ از مزد بر ادای رسالت فَهُوَ لَکُمْ پس
آن مر شما را یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت می‌خواستم بشما بخشیدم مرا و نفی بکلیت
یعنی هیچ اجری نمی‌خواهم اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد دعوت من اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر
بر خدای وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها شَهِیدٌ گواه است قُلْ اِنَّ
رَبِّیْ بگو بدرستی که پروردگار من یَقْذِفُ بِالْحَقِّ می‌افکند حق را یعنی وحی را
القای کند بر هر که می‌خواهد یا حق را است و درست و درست را منتشر می
سازد در آفاق مراد انشای دین اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُیُوبِ
اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد حق
راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغامبر وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ
و نمی‌آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا یُعِیدُ و نمی‌گرداند یعنی قادر
نیست بخلق و بعث قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بفرض گم از راه حق شوم چنانکه گمان می‌برید
فَاِنَّمَا اَضِلُّ پس جز این نیست که گم می‌شوم عَلیٰ نَفْسِی بر نفس خود یعنی وبال آن
بر منست وَاِنِ اهْتَدَیْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا یُوحِیْ پس بسبب آنست که وحی
می‌فرستد اِلَیَّ بسوی من رَبِّیْ پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته

بعنایت

یا از موقف بروزخ

بعنایت اوست اِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنواست دعای بندگان را
قَرِیبٌ نزدیکست با میدنیاز مندان وَلَوْ تَرٰی و اگر به بینی کافران را اِذْ فَزِعُوا
چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری
عجیب با حول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوت یعنی بگریختن و پناه بحصن دادن
عذاب از ایشان فوت نشود وَاُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ از جای
نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از صحرای بدر بجاه در بعضی از
تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان
خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا ترتیب
نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب
بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو
کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه جهنی گویند دعیها
بر قفا گشته خبر خسف قوم سفیانی رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر
سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهٖ ایمان آوردیم بخدای یا به پیغامبر
یا بحشر را باز می‌دانند وَاَنّٰی لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را
باز گشتن و حصول غیر مصوری چه مانند و آن بعینه تناولست یعنی از کجا
بود ایشان را فراگرفتن ایمان مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ از موضع دور که آن عالم آخرتست
و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک با سی آخرت مشهود شده پس ایمان سود
نکند وَقَدْ کَفَرُوا بِهٖ و حال آنکه بگروید بخدای یا رسول او یا بعث مِنْ قَبْلُ
پیش از این که در حیز تکلیف بودند وَیَقْذِفُوْنَ و می‌افکندند بِالْغَیْبِ بپوشیدگی
سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان می‌گفتند در قرآن و رسول طعن می
کردند مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه می‌گفتند و نمیدانستند

وقت خفت

چه میگویند وَحِیْلَ و جدا کرده شد بَیْنَهُمْ میان ایشان وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُوْنَ و میان آنچه
آرزو می‌بردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کَمَا فُعِلَ چنانچه کرده شد همین
عمل بِاَشْیَاعِهِمْ باشیاع ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی
ایمان باس ایشان نیز قبول نکردند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان کَانُوْا بودند
فِیْ شَکٍّ مُرِیْبٍ در شکی در تهمت افکنده و مضطرب سازنده

سورة الملائکة اربع و اربعون آیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ ستایشی که شاید و ثنائی که سزاوار بود لِلّٰهِ مر خدای راکه سزاوار ثنا و ستایش
است فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ نو سازنده و پدید آورنده آسمانها و زمینهاست
جَاعِلِ الْمَلٰٓئِکَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت
انبیا علیهم السلام و گویند رسالات الٰهی پیغامبران رسانند بوحی یا رؤیا یا الهام
و بمومنان برؤیای صادقه بدین صفت فرشتگان می‌کند اُولِیْۤ اَجْنِحَةٍ خداوندان
بالها مَثْنٰی دو دو وَثُلٰثَ و سه سه وَرُبٰعَ و چهار چهار برای آنکه اینجا مراد حصر
این اعداد نیست و نفی زیادت بر آن چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام ششصد
هزار بال دارد یَزِیْدُ زیاده میکند خدای فِی الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا یَشَآءُ آنچه
می‌خواهد یعنی در اجنحه ملائکه می‌افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که
مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و
کرم یا جسمانیه چون حسن صوت و ملاحت عینین و گفته‌اند مراد خط
نیکوست یا لحیت در ردها ی خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همت
یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف
و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان

إن الله

Soorat xxxv. The Angels ver. 46

اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت
در خلق قَدِیْرٌ تواناست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان و
فرستد بدیشان مِنْ رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نبوت و عافیت و صحت
و علم و توبه فَلَا مُمْسِکَ پس بازگیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا یُمْسِکْ و آنچه باز
گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست
لَهٗ مر او را مِنْۢ بَعْدِهٖ پس از باز گرفتن آن وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالب در باز
گرفتن الْحَکِیْمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب
فهم بر آنند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند
که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسمت یکی مواهب صوریه
چون رزق نا مکتسب و دوم مطالب معنویه و آن علم لدنیست نا آموخته با شریعت
موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه از این
علم آموخته کانرا در آن غرقم گاه در این سوخته
دست لطفش نسخه علم و حکم
بی قلم بر صفحه دل زد رقم
علم اهل دل از مکتب بود
بلکه از تلقین خاص رب بود
یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوْا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام
فرموده است عَلَیْکُمْ بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست از هیچ آفریننده
غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ بجز خدای که روزی دهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان
بباران وَالْاَرْضِ و از زمین بگیاه لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او
فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ پس کجا گردانیده می‌شوید از راه توحید وَاِنْ یُّکَذِّبُوْکَ و اگر بدروغ
دارند ترا اهل مکه فَقَدْ کُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستا
دگان مِّنْ قَبْلِکَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بایشان در شکیبایی
وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر

وایشان را بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که
وعده خدا در حشر و جزا حق راستست و در آن خلف نباشد فلا تغرنکم پس
باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت
فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور
شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما
افکند و اگر چه این ممکنست اما شایسته نباید زهر است باید دفع طبیعت را از آن
نامقاومت با آن بزرگان فرموده اند که یکی از نصایح ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبه
بندگان را در تاخیر افکند که وقت باقیست عمر دراز نقد را از دست مده
امشب همه شب یار و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد
عذر نیاورد افکند عمر فردا را که دید ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر شما را
عدو دشمنست بعداوت هرچه میرانی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را
دشمن و از وی حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند
که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت آنچه او فرماید و متابع هوای نفس خود شوید
بهر چه کنید باید که موافق شرع مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که می خواند
شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران را
لیکونوا تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان
دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان اجابت کردند لهم مر ایشانراست
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت
ورزیدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص و نیکو لهم مغفرة مر ایشانرا
آمرزشیست از بهر گناه ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت

افمن زین له آیا کسی که آراسته شد برای او سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس
دید آن عمل زشت را حسنا نیکو مانند چون کسی که تمیز کند حسن را از قبح و هر
یک را بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابو جهل است یا عاص بن
وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب او و مردی گوید مراد یهود و نصاری اند و سوء
عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه وسلم یا خوارج و سوء عمل ایشان
تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه کند من یشاء
هر کرا خواهد نماید و توفیق دهد من یشاء هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس
باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای
حسرتهای متوالی که می خوری تا تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش
ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی رنج مخور بدیشان و جان در سر
کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه می کنند
و بر آن ایشان را جزا خواهد داد والله الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد باد
ها را یعنی شمال و دبور و جنوب وصبا فتثیر سحابا پس برانگیخت ایشان ابر را ایراد
ماضی بلفظ مضارع جهة استحضار این صورت مشتمل بر حکمت فسقناه پس
براندیم آن ابر را عدول متکلم جهة اختصاص فعلست یعنی ما تا رانیم و بسوی که بارانیم الی
بلد میت بزمینی مرده و افسرده یعنی باحیاء آن فاحیینا پس زنده کردیم
به الارض بآبی که از ابر نازل شد زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی
او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات
در صحت مقدوریه یکسانست من کان هر که باشد برای خود یرید العزة خواهد
ارجمندی که طلب عزت از پرستش خدایان کند فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست همه
عزتها و بعزة او رسول و مؤمنان متعززاند فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین

عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او شعر عزیزی که هر کز درش سر بتافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضای او و بارگاه قبول او یصعد الکلم الطیب
بالا می رود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در او مکتوبست میل صعود می کند والعمل الصالح
و عمل شایسته یرفعه بر میدارد او را و بمحل قبول میرساند چه هیچ قولی بی عمل
صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین
و در اغلب اجابت دعوات بتصدقاتست یا کلم طیب دعای تابیده است و عمل نماز میان
عیان یا کلم تکبیر حرام است و عمل نمایش ندادن یا کلم استغفار است و عمل ندم و
دیدن همه عمل بود آنکه کلم عملست و بعضی ضمیر فاعل را در یرفع عاید بکلم طیب
دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر میدارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید
است و یک وجه در کشاف آنست که خدای تعالی بر میدارد عمل صالح را یعنی مرتبه
او را رفیع سازد مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز قیمت آن نیست و کاری که
ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر باشد شعر گوید هیچ
اخلاص حریم نیست ازین در کسی چون تو محروم نیست زر قلب آلوده را قیمتست
نقدی را که خالص بود حرمتست والذین یمکرون السیئات و آنانکه پنهان می کنند
می سازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت بآن حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس و قتل و اخراج
چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مر ایشانرا یعنی مکاران راست عذاب شدید
عذاب سخت در آخرت ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او آن کاسد شود و از
پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک
ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها یا مردان
و زنان که تزاوج کنید وما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ از زنان هیچ زنی ولا تضع

و نه نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع
و مدت و زمان هر یک معلوم اوست وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ
دراز عمری ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر یعنی بعض
معمر اول نوشته مراد آنست که نسبت زیادت عمر و نقصان آن الا فی کتاب مگر در
لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلک بدرستی که
تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران و برابر
نیست دو دریا هذا عذب فرات سائغ شرابه آن آبی شیرین گوارنده وهذا ملح اجاج
و آن دیگر آب شور یا تلخ گراینده ومن کل و از هر یک از این دو دریا تأکلون می خورید
لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه
حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها می پوشید آنرا یعنی می پوشند زنان شما بعضی
برآنند که این ضرب المثل مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت
نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب عرفان و دیگری از مرارت عصیان بحر
لجاج کفر و طغیان شعر آن آب حیات آمد و این نقش سرابست این عین خطا باشد
و آن محض ثوابست وتری الفلک و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از آن دو دریا مواخر
شکافندگان آب و روندگان بر آن لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از فضل خدای
یعنی ربح تجارت ولعلکم و شاید که شما تشکرون سپاس گوئید خدایرا بر چنان
نعمتی یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز
می فزاید تا زمانی روز زیاده میگردد از شب و آن در دو ربع صیفی است ویولج
النهار و داخل می کند روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات
شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است
وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری

هر یک از این دو می‌رود إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى جایی و وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر کاهش خود باز مانند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ آفریدگار پرورنده شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که می‌خوانید و می‌پرستید مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَا يَمْلِكُونَ مالک نمی‌شوند مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنان را که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفع یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوا نمی‌شنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و رفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای جایز نیست لیکن این مثلیت در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار بخبری که عین او و نفس الامر معتمد علیه و معول به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او وَاللَّهُ و خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی‌نیاز است و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده بنعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ما سوای حق در وجود محتاج بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بکمال ذاتی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس وی در ایجاد آن نعمتی است کبری مستوجب حمد است و ثنا و کلمه الحمید بدان ایمائی

خود از وجود ... مستغنی است و بحمد ... کمال اسماء

می‌نماید و این مرباعی مبین بیان مینمایان بود تا حق کرد بجلال اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بیان ور نه بکمال ذاتی از آدمیان خود است غنی چنانکه خود کرد بیان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از دور یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده بود وَمَا ذَٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفسی دیگر وَإِنْ تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار از گناه دیگری را إِلَىٰ حِمْلِهَا به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی هیچ کس اجابت نکند زیرا که همه بخود در مانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می‌ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در خلوتها از خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می‌ترسند از آن نادیده آنرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان بر انذار جهت آنست که ایشان بدان منتفعند وَمَنْ تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست کافر یا جاهل یا گمراه نابینا یعنی وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مؤمن یا عالم

اگر خواهد خدای

دکران بار یا معنی بردارنده

یعنی هر چند گنهکار ... خواهد که ... او را ... خواهد کند که چیزی از خطایا او بردارند

یا داه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و مساوی نیستند زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای می‌شنواند و تفهیم می‌کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا که خواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده مَنْ فِي الْقُبُورِ آنرا که در قبورها اند که من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است باموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغامبری بیم کننده و بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس نیست بر پیغامبران إِلَّا الْبَلَاغُ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلامست بَشِيرًا مژده دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا و نبود هیچ گروهی از امم سابقه إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغامبری بیم کننده یا دانای آگهی دهنده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا اعیان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنان که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند پیغامبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغامبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا حجتهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا علیهم السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت یا انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بدیشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ أَنَّ

آیا نمی‌بینی که خدا أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از ابر آبی فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم عدول تکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانائیم که بیرون آریم بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ از میوه‌ها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلف است رنگهای او یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن یا گویند مراد اشکال و هیآت آنست وَمِنَ الْجِبَالِ و از کوهها آفریده ایم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف اللون و در تفسیر مقدس آورده که خطوط ملونه بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و برخی از آن فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهیها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ هست آفریده بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که بداند قدرت خدا را بر آفریدن اشیا و عالم شود بحقیقت هر چیزی از حال حالی چگونه از خدای ترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که می‌ترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش خشیست و علم بصفات و افعال او پس هر کرا دانش او بیشتر ترس او افزون‌تر و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده که انی اخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست بر انتقام کشیدن از کسی که نترسد از او غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسیدگان را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه می‌خوانند و متابعت می‌کنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا را که قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرایط آن وَأَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از جهت آنکه بریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بسبب آنکه سبب رغبت دیگران گردد

یا بتصدق یا مرد و مستور بوده و علانیه در فقر و فاقه یرجون امید میدارند
بجزای عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه
در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لیوفیهم
تا تمام کرامت خدای پاداشهای بدیشان رساند اجورهم مزدهای کردار
ایشان ویزیدهم و زیاده کند حسنات ایشان را من فضله از بخشش خود یعنی
بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را مرتبه شفاعت دهد در باب آورده که شفاعت
ایشان را قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش انه بدرستی که
خدای غفور آمرزنده است مر کناهکاران را شکور مزده دهنده مر سپاس
داران را والذی اوحینا و آنچه وحی کردیم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن
هو الحق اوراست و درست است مصدقا موافق لما بین یدیه مر آن چیز را
که پیش از وی بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست ان الله
بدرستی که خدای بعباده بندکان خود لخبیر داناست بسرایر ایشان و امیدکنم
بصیر بیناست ظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب
آن کنند بروی پوشیده نیست آنکه فرموده که ثم اورثنا ما کتابهای مقدمه
بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر
کردیم آن را تا عطا دهیم الذین اصطفینا آنان را که برگزیدیم من عبادنا از
بندکان ما یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطا را میراث
خوانده میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید هم چنین عطیه قرآن
بی جستجوی مؤمنان محض عنایت ملک منان بدیشان رسیده تا بیکانه را
در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام و رسند
از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان

همچنانکه

وکس باشد

وکس باشد که تمام بهره یابد از بهرها حاصل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر
استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهرهمند شوند ازین بزم
یکی جرعه طلب کرده یکی جام فمنهم پس بعضی ازین بندکان ظالم لنفسه ستمکار
بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و منهم مقتصد و بعضی از ایشان
میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و منهم و از ایشان سابق
بالخیرات پیشی کیرنده است به نیکویها که پیوسته عمل نماید باحکام
قرآن باذن الله بدستور خدای و بتوفیق و فرمان او ذلک این پیشی اصطفا
هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرک فاروق رضی الله عنه می فرماید
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیت فرمود
که سابق ما بهمه پیشی کیرنده است و مقتصد ما نجات یابنده و ظالم
ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفته که سابق الخیرات آنها
اند که بهشت روند بیحساب و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک
کنند و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه در
رحمت تلافی حال ایشان کند ذوالنورین رضی الله عنه فرموده که
سابق ما اهل جهادند و مقتصد اهل حضر که بجهاد نروند الا جماعت
حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد روند و نه ملازمت
جماعت باشند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که
قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح کرویده
و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام درآمده اهل تفسیر و تذ
کیر و ارباب تحقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای نمونه که

کلمه چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکورات یعنی افتتاح
بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرموده که
آنان جاهلند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه
بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر
ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش
او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق هر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش
بچربد یا پرستنده بعادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله
و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صابر در حال بلا و لذت یابنده
از بلا یا آکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول
بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد
یا آنکه سیآت او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات
او بر سیآت راجح آید یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیه
او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و
ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت
از قوت طلبد و آنکه همین چندانکه قوت باشد و آنکه مطلقا قوت طلبد
کفته امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل نجا و جود
و ایشانند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از
خود بخود و نکرنده از خود با حضرت و نکرنده از حق بحق صاحب فتوحات
روح الله روحه میکوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
و مقتصد آنکه کاهی بیدار کردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و در
لطایف کفته که ظالم از نعمت بمنعم نکردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت و سابق

از منعم

از منعم بمنعم یعنی بامشاهده منعم در سازد و از نعمت نپردازد
نعیم هر دو جهان میکند بما عرضه / دران میانه تمنا نماند الا دوست
حق سبحانه هیچ امت را از امم سابقه این نواخت نکرده و این تشریف
ارزانی نداشته رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا
شرم زده نکردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند / نباید آنکس
آلوده طاعت خالص / ولی برحمت و فضلت امیدواری هست / و گفته اند
تقدیم ظالم از روی فضلست و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل
از عدل دوستر دارد و تاخیر سابق بجهت آنست که تا ثواب که دخول
جنانست اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت
معجب نکردد که عجب آتشیست که چون بر افروخته شود هزار خرمن عبادت
بدو سوخته شود / ای پیچ عجب آتش عجبست / کرم سازد تو برطبست / هرجا
شعله از و افروخت / هرچه از علم و زهد دید بسوخت / جنات عدن بو
ستانهای اقامت یدخلونها در آیند این سه کروه دران یحلون پیرایه
بسته شوند فیها دران بهشتها من اساور از دستها آنجا که باشد
من ذهب از زر خالص ولؤلؤا و مروارید صافی در عیون المعانی
آورده که دستواره از زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان
اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم ولباسهم و پوشش
این کروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی
رشته و بافته کسی نبود وقالوا و گویند این جمع چون از فزع دوزخ
برهند و بی وصله بهشت برسند الحمد لله ستایش و ثنا مر خدایرا
الذی اذهب عنا الحزن آن خدای که ببرد از ما اندوه دوزخ را یا خوف

اند و طاعت داشتیم بقبول آن از ما دفع کردانید و کفته اند مراد حزن
دنیاست چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا فقر و جوع و عطش یا خوف سلطان
یا دغدغه تحاسد و تباغض ان ربنا بدرستی که آفریدکار ما لغفور آمرزنده
کناه کاران است شکور جزا دهنده سپاس داران الذی احلنا آن خدائی
که فرود آورد ما را دار المقامة بسرای اقامت که جنت است و از او انتقال بموضع
دیکر نخواهد بود من فضله از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یمسنا نمیرسد
ما را فیها در سرای اقامت نصب رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها
در دنیا بود ولا یمسنا فیها و نمیرسد ما را در آنجا لغوب ماندکی و ملالی چه
کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است
والذین کفروا و آنانکه نکرویدند بخدای و رسول لهم نار جهنم
مر ایشانراست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم برایشان بمرک
وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند ولا
یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب
دوزخ بلکه هر کاه آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را
کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در
کفر و کفران بنهایت رسیده وهم و ایشان یعنی کافران یصطرخون
فریاد میخواهند فیها در دوزخ و میکویند ربنا ای پروردکار ما اخرجنا
بیرون آر ما را و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عملی پسندیده غیر الذی
جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و
دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرماید اولم نعمرکم
آیا ما زندکانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که

بند

پند کیرید فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد پند کیرد و مراد
عمریست که مکلف در وی ممکن باشد از تفکر و تذکر و کفته اند ما بین بیست و شصت
است و در رفع المسیر آمده که هفتادست که آخر زمان تذکر باشد زیرا که
بعد از آن زمان هرمست مقصود آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ
و متنبه کردید وجاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغامبر یا کتاب
یا عقل یا مرک خویشان و همسایکان کفی بالموت واعظا و اکثر علما برانند که
مراد از نذیر شیب است چه زمان پیری فرستاده شغل حیات است و مرسوم
پیری زنک فزاینده آینه ذات است * نوبت پیری چو زند کوس درد * دل شود
از خوشی دل و عیش فرد * در تن دانا دم دم باید کشت * لرزه کند پای درستی
چه سست * موی سفید از اجل آرد پیام * پشت خم از مرک رساند سلام *
در موضح آمده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و کویند خدایا
ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع
فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که نه زندکانی دادیم شما را و نذیر فرستادیم
بشما کویند بلی زندکانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای فرماید که فذوقوا
پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران یعنی
مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که
خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده ایست که در آسمان
و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که
او داناست بذات الصدور بآن چیزی که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم
اوست آنکسی که کردانید شما را خلائف فی الارض خلیفها در زمین یعنی شما را بجای
پیشینیان ممکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز

ع ۱۷

باز داد و این نعمت بزرکست فمن کفر پس هر که کافر شد بمنعم فعلیه کفره
پس بروست جزای کفر او ولا یزید الکافرین و نیفزاید مر کافرانرا کفرهم
ناکرویدن ایشان عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان الا مقتا مکر دشمنی سخت
یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مکر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همی تواند
بود ولا یزید الکافرین و افزونی نکند ناکرویدکانرا کفرهم کفر و شرک
ایشان الا خسارا مکر زیان در آخرت قل بکو ای محمد ارأیتم آیا دیدید شرکاءکم
انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشانرا و میپرستید
من دون الله بجز خدای ارونی بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا
چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در وی و بروست ام لهم
آیا هست ایشانرا شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام آتیناهم
یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما شریک کرفته ایم فهم پس ایشان علی
بینت بر حجتهای روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه ان
یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی از ایشان که رؤسا و اشرافند
بعضا برخی دیکر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا غرورا مکر دروغی فریب
دهنده ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض نکاه میدارد آسمانها و
زمین را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند کراهة از آنکه خود ممکن را در حال بقا ناچار است
از نکاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا و علیهما
السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که
شکافته کردد تا حق تعالی فرمود که من بقدرت نکاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند
یعنی از جای خود نروند ولئن زالتا و اکر زایل شوند آسمان و زمین ان امسکهما نکاه ندارد ایشانرا
من احد هیچ یک من بعده پس از زوال و بجای نیارد انه کان بدرستی که خداو

هست

هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسی را
که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شود که لم یلد و لم یولد صفت اوست
خداوندی که معبودست واحد نکوید کسی که مولودست والد کسی کو دانا باشد
کفو ماننده بدو نسبت نشاید کرد فرزند * رؤسای قریش شنوده بودند که اهل
کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیکر می کفته اند که لعن الله الیهود والنصاری
چه دو طایفه بودند که مکذبان پیغامبران خود شدند خدای که اکر پیغامبری با آمدی
ما از ایشان راه یافته تر بودمی و بتصدیق او شتابنده تر حق سبحانه و تعالی خبر داد
که واقسموا بالله و سوکند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوکندان خود که
لئن جاءهم اکر آید بدیشان نذیر پیغامبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند
اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی امتان کذشته چون یهود و نصاری
و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنکام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او ایشانرا الا نفورا
مکر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا و نیفزود ایشانرا مکر کردن کشی
از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیء و آنکه مکر کردند مکر بد الا باهله
مکر باهل وی یعنی هر که کوی برای دیکری حافر کند و اطراف و جوانب وی فرو کیرد وی
خود در یابد قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید * در باب
من دروی چه بکرد شناس * دمساز نشد و کوره تدبیر تافتند * زعما لا
تفسیر نیکی رسید * و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فهل ینظرون
پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند و چشم نمیدارند الا سنت
الاولین مکر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست
فلن تجد پس نیابی تو لسنت الله تبدیلا مر سنت خدا را تبدیلی یعنی

یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیء و باز نمیکردد مکر بد

بشتاب بهلاک ایشان کرد وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیابی مر سنت خدای را تَحْوِيلًا
بگردیدنی یعنی از مکذبان روگردان بدیگری حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا ببینند
در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند
یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر از مکیان قُوَّةً از
روی توانایی و با وجود آن از عذاب رهایی نیافتند و آثار هلاک قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای که عاجز گرداند او را مِن شَيْءٍ هیچ چیز فِي
السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هرچه خواهد کند و هر کس
بود در حکم او پیشی نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که اوست عَلِيمًا دانا باحوال همه
اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه کردی خدای
النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ
نگذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن
و انس و گفته‌اند مراد همه حیوانات‌اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می‌شدند
چنانچه در زمان نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند
مولفه در کشتی بس درین وقت که ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه نابود می
شوند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس میدارد ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی
نام برده که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک
ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست ببندگان خود بَصِيرًا بینا و
میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدامست و هر یک را فراخور
حال او جزا دهد ○ آنرا بلوامع رضا بنوازد ○ وین را بشعله غضب
بگدازد ○ کسرا بقضا و قدرش کاری نیست ○ آنست سزا که خلق را میسازد

سورة والصافات مایة و ثمانون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان صف بر کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف بر
کشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس راننده‌گان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا
راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندگان ذِكْرًا وحی خدایرا بر انبیا و یا مجاهد
قسم یاد میکند بملائکه که در صف استاده‌اند میان صفها بر چه فرماید قیام نمایند
یا بغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا بمؤمنان که در صف جهاد بایستند
یا بعلما که در صف افاده بصف افاضه کالم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف
زنند اگر مراد ملائکه‌اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می‌رانند
و تالیات که پیوسته تحمید و تسبیح الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجر
ایشان راندن اسپان باشد بر طرف دشمنان و تالیات ایشان اند تکبیر و
تهلیل و اگر مؤمنانند یا نواد خلعت زاجره بهانند و در اثنای نماز تالی قرآنند
و اگر اهل علمند زجر می‌کنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام
شریعت و اگر مرغانند بکفیتی ذکر خداوند انواع آفات را از خود می‌رانند
صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق
توحید که در مواقف مشاهده صف بر کشیده دواعی نفس شیطانی و انواع
شهوات نفسانی را زجر می‌نمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی
بحسب احوال خود اشتغال می‌نمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات
ارواحند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر شد عوام را از مناهی و خواص
را از دید طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که
مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ همواره یاد حق سبحانه کند ○ شعر

ای یاد تو ام مونس جان در همه حال ○ بی ذکر تو ام آرام دلم هست محال ○
چون مگس تابی تو ندارم شب و روز ○ خوانم همه تو نخوانم مه و سال ○
آورده‌اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را یک
خدای آورده است حق سبحانه درین آیت قسم یاد کرد که إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستیکه
خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یکیست یگانه و یکتا رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدگار آسمان و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان ایشان است
وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب که هر کوکبی را مشرقیست که
از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه
از مشرق دیگر ظهور کند و مغارب او نیز مختلف است هر روز بمغرب
دیگر مخفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد
الضدین إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر
را یعنی آنچه بشما و زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ به آرایش ستارگان
کانوا و حفص باضافت خوانند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش
کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون جوزا
و ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال جمله هست کانه گوهر یعنی
منقطعه و شمال و جنوبست وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی
مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ از برآمدن هر دیوی مَّارِدٍ سرکش و نافرمان پس
لَّا يَسَّمَّعُونَ نمی‌شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا دادن ندا
رند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی بختان گروه بلند تر یعنی اشراف ملائکه
که مطلعند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ که با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ و
انداخته میشوند یعنی بر ایشان شهب را یا رانده میشوند مِن كُلِّ جَانِبٍ

از هر طرف که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و
مر دیو انراست عَذَابٌ وَاصِبٌ عذاب سخت در آخرت یا پیوسته
در دنیا و ایشانرا قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ
مگر کسی که در ربایند یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ
پس از پی او در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی درخشان یا آتشی سوزنده و
سرجوم را شتافتی سازند تا بسوزد و ایشان بجوم ستونشوه با نقصد
ملک کنند آورده‌اند که رکانه بن زید و ابو الاشدین که مشرکان بعث
حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی
تکلف و تصلف علم مباهات می‌افراختند حق سبحانه آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت‌تر اند
خَلْقًا از روی آفرینش أَم مَّنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده‌ایم از ملائکه و آسمان و
زمین و کواکب و مشارق و شهب إِنَّا خَلَقْنَاهُم بدرستیکه ما آفریدیم
پدر ایشانرا مِّن طِينٍ لَّازِبٍ از گل چسبنده پس مانده اصلی ایشان گلست
و آن حاصل شود از انضمام جزء آبی یا جزء خاکی مراد ازین کلام اثبات معا
دست و رد استحاله ایشان مر او را چه اگر استحاله بجهت عدم فاعلست
کسی که بخلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر جمع این اجزا
و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز
متغیر نشود نسبت جمیع مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید
قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع
و فضای اختراع بجلوه در آیند که ما یک دم از عدم سوی وجود آمده‌ایم
در معالم آورده که کمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنان بود که

هر که قرآن بشنود بدان بگروند مشرکان شنیدند و بآن استهزا کردند
پیغامبر از این حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اولست و در
زاد المسیر بمعنی وقع داشته یعنی بگذار کلام کفار را و درست بدار عَجِبْتَ شگفت
داشتی تو از نگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و ایشان سخریت می‌کنند
با آن تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث می‌کنند و ایشان
افسوس می‌دارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و هرگاه ایشان آنست که چون پند
داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آنرا و بوی پند پذیر نشوند وَ
إِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقالت است چون انشقاق قمر
يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بسخریت می‌خوانند وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا و گویند نیست این
که ما دیدیم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوئی هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما
وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَإِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ یا پدران نخستین
ما قُلْ بگو ای محمد نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ بحال
آنکه شما خوار و خفیف مقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فَإِنَّمَا هِيَ جز این
نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند فَإِذَا هُمْ
پس آنجا ایشان زنده شده و از قبر بر آمده يَنْظُرُونَ می‌نگرند وَقَالُوا و می‌گویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست روز پاداش که ما را وعده می‌دادند
ملایکه گویند هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روزی که بودید شما که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می‌کردید باوه
نیدا شنیدید پس از حق سبحانه فرمان رسد بملایکه که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا
جمع کنید و بهم آرید آنانرا که بخود ستم کردند بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا



یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی
هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافر بوده اند و گویند مراد
از ظلمه ستمگرانند بخلق بجور و بجور نگاه و حشر آنست که ایشانرا در موقف با
امثال ایشان جمع کنند زانی را با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشانرا از ملازمان
و مددکاران بظلم در رقوم القلوب آورده که یکی از عبدالله مبارک قدس سره پرسید که
من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه می‌دوزم آیا از اعوان ایشان باشم ابن مبارک
فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و
رشته بتو می‌فروشند سعد یار ظالم مباش تا نشوی دور حشر از
شمار ایشان بواضح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید
حشر کنم ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آن چیزها نیز که بودند که پرستش
می‌کردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر
او و این عامست تخصیص یافته بآیت إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ فَاهْدُوهُمْ پس بخوانند ظلمه و معبودان ایشانرا و دلالت
کنید إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی بدوزخ آرند باز
دارید ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید جهت زیادتی
توبیخ و تفریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست شما را که یاری
نمی‌خواهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاصی نمی‌کنید ایشان جواب ندهند و
حق سبحانه گوید یا ملایکه که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ
بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ ببعضی دیگر یعنی
رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر می‌پرسند که ای جاهلیت

که ما را پیش آمده یا سرزنش می‌کنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که
إِنَّكُمْ بدرستی که شما ما را از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که
دین حق اینست که شما را بدین می‌خوانیم قَالُوا گویند رؤسای در جواب ایشان که
چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان یعنی شما بر راه
راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ لَنَا و نبود ما را عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ
بر شما هیچ قوتی و قدرتی که بگراه و الجاء شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ
بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه درگذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا
پس واجب شد بر همهٔ ما قَوْلُ رَبِّنَا حکم پروردگار ما که کلمهٔ العذابست إِنَّا لَذَائِقُونَ
بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را در این روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را دعوت کردیم
بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ بودیم ما گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید
و در مثلست که حریص سوخته حریص سوخته طلبد می‌ستم و خواهم که تو هم مست
شوی تا هم چو من سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که تابعان
و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کشیدن عذاب انبازان
باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ
بِالْمُجْرِمِينَ می‌کنیم با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که
چون ایشانرا گویند که بگویید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانند يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی می‌نمایند از گفتار آن یا تکبر می‌ورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و می‌گویند أَئِنَّا
آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شاعری
پوشیده عقل یعنی بحق او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار در حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم بشعر و جنون نسبت می‌کردند حق سبحانه می‌فرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است
که ایشان می‌گویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ

كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که می‌آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از
روی نصیحت و نیکوخواهی
یعنی بزعم شما

وتصدیق کرد پیغامبرانرا که پیش از او بودند إِنَّكُمْ بدرستی که ای کافران لَذَائِقُو
الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشندگانید مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب
شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و ما داش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر
جزای آن چیزها که هستید که عمل می‌کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای
الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان از آلوایش شک و شرک جزاء ایشان مضاعف خواهد
بود أُولَٰئِكَ آن بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته
شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلومست از خصایص او از دوام و بقا و لذت
محض فَوَاكِهُ و آن روزی میوه هاست از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ
و ایشان نواختگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر
تختهای آراسته مُتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند
يُطَافُ گردانیده می‌شود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان
گردانند بِكَأْسٍ جام پر مِنْ مَعِينٍ از خمر ظاهر شده بر چشمهای جاری از خمها
بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذة و خوش
خوار لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ فتنه و علتی
که بحسد دینی مترتبست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار و جز آن
وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ و نه اند بهشتیان که از آن شراب مست شوند و خرد و هم
ایشان زایل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ
الطَّرْفِ عِينٌ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران
ننگرند فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ مَكْنُونٌ بیضهای پوشیده اند
تشبیه می‌کند حوران را در ملاحت و پاکی و خوشی رنگ به بیضهٔ نعامه چه
معهود است که شتر مرغ بیضه را به پر خود بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه

ایشان سفیدی باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان ایمان نزد عرب آن
بوده فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال دنیوی ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ
قَائِلٌ گوید گوینده مِنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران خود را إِنِّي بدرستی که من بودی
که در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ بود مر یاری و هم نشینی که متکوعث بود معامله
کویکه ایمان آن دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان یهودا مؤمن
و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ
میگفت أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو باور دارنده ای مر حشر را أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم
وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای کهنه أَإِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش
دادگان باشیم یعنی پاداش کرداشته و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل جنت را
که هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور دانید یعنی می بینید اهل دوزخ را سر از آنست
که به بینید در زنجیر را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است
بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکوتر شناسی تو فرو نگر
قَالَ گوید یهودا با او که او قطروس تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ بخدای که بتحقیق نزدیک بودی که
از راه اضلال لَتُرْدِينِ هلاک کردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي
و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بسلامت راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت
لَكُنْتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان با تو در دوزخ پس یهودا با
فرشتگان گوید جنانچه باور دارند و شنوند أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردگان
در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر
مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان
فرشتگان گویند نعم نمیرید و معذب نشوید گوید إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این

فَاطَّلَعَ پس مطلع شود یهودا بر دوزخ یعنی برهنید فَرَآهُ پس بیند قطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میانه دوزخ

نعمت ابدی و خلود از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر آینه فیروزی بزرگست لِمِثْلِ هَٰذَا
از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای
مال و جاه دنیوی که بر شرف زوال و صدد انتقالست کو بار کشی باری نهادی باری
و در کار کوی برای یاری باری • و در دوی خاک راه خواهی ماند بنگر در طرفه سواری
بلی اکنون حق سبحانه میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه یاد کرده شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ
بهترست نُزُلًا از روی نزل و پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن
درختیست در ولایت تهامه که ان برگها و خرد دارد میوه او بغایت تلخ
و گندست حق سبحانه درختی را که میوه او نزل دوزخیان باشد و بگواه بدینها
خواسته بدین اسم مسمی کرداند و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما کردانیدیم
درخت زقوم را فِتْنَةً محنت و عذاب لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و
امتحان مر ایشانرا در دنیا چو ایشان بدانانکه شنودند که زقوم درختیست
در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را می گدازد و ندانستند
که آنکه قادرست بر خلق حیوانات که آتش چون سمندر توانا ست بر آفریدن شجر
در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد
میترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل
بخواست و کالا برعرب را بخانه آورد کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده
ما را کنیزک زبده و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقوم است که محمد ما را بدان
وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در
قعر دوزخ و شاخهای او بلند شده بسایر درکات می رسد طَلْعُهَا خوشه آن
درخت كَأَنَّهُ گوییا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست یعنی در زشتی

و هولناکی و گویند شیاطین مارهای قبیح پر هولست و گویند سنگهای سیاه بود
در حوالی مکه که رؤس الشیاطین می گفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا
خورندگانند از آن درخت زقوم فَمَالِئُونَ پس پر کنندگانند مِنْهَا الْبُطُونَ
از آن شکمها را از غایت جوع یا مخواهند ایشانرا بأکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که دوزخیانرا
عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم جنانکه امعاء
پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم
آمیخته کردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب
حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخست و اینها یعنی کشش ماحضر بوده إِنَّهُمْ بدرستیکه
ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ کمراهان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس
ایشان به پیهای ایشان يُهْرَعُونَ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ
و بدرستی که گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان
چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان
مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغامبران که ایشانرا از عذاب ما بترسانیدند و
ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ
آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر
بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان که ما ما را منتفع گشتند وَلَقَدْ نَادَانَا
نُوحٌ و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و اجابت کردیم وَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ و نجات دادیم او را و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست
یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشانرا
باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبرست که از اهل سفینه غیر حام و سام و یافث
و زنان ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم

الفوا

فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان

و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبشی و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا
و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی
امت محمد صلی الله علیه وسلم یا الحق بگذاشتیم که امتان آخر ثنا می گویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ
سلام بر نوح فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلامیست و حکم
سلام میگوید بر نوح و می فرماید که إِنَّا كَذَٰلِكَ ما هم چنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
از بندگان گرویده ماست ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس از دعای نوح غرق کردانیدیم دیگرانرا
یعنی کافران قوم او را وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پی روان نوح لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم
است یعنی در اصل شرع و طریق توحید پیرو او بود و در لباب آورده
نقل میکنند که ضمیر شیعته عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم کنایت غیر مذکور ابراهیم علی
نبینا و علیه السلام اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که مجیء وی بدان بفضل
او معروف بوده و دین او را ستوده و بروی دعا کفته که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ
تو آمدند همه انبیا و تو که آخر آمدی همه را اشرف تری • خوان خلیل هست مکدا
خوان تو • برخوان اصطفا همه انبیا توی إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن که ابراهیم آمد بپروردگار خود
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل پاک از علایق یا خالی از جهت دنیا یا فارغ از جهت اغیار یعنی روی
نهاد بدرگاه عزت ما دل از تعلقات کونی بسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر و قوم خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ
این چه چیزیست که می پرستید أَئِفْكًا آیا از روی دروغ آلِهَةً خدایان را دُونَ اللَّهِ
جز خدای تُرِيدُونَ می خواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به
پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند برانکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد
ترک نموده غیر او را می پرستید قوم عنی ابراهیم را علیه السلام این جواب دادند که

فرداعید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می‌پزیم و بحوالی بتان می
گذاریم چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن اطعمه را قسمت کنیم
تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از لقا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و صباحت
و اشکال ایشان را مشاهده کنی و می‌دانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی
بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت ۔ گویند که چون از عاشق یعنی روز
قدوم تمثیله معهود ابراهیم علیه السلام جواب نداد و روزی دیگر پدر و یاران وی
گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ در ستا
رگان و مواقع و اتصالات و انحرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم
در آن بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می‌ورزیدند همه از علم ایشان سخن فرمود
فَقَالَ پس گفت إِنِّي سَقِيمٌ من بیمارم یعنی استدلال می‌کنیم بانکه طاعون مرا در خواهد
یافت آن گروه از طاعون گران بیم بودند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند از و مُدْبِرِينَ
روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بایشان
سرایت کند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آن حضرت روی به بتخانه
نهاد فَرَاغَ پس پنهان باز گشت إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته
و خوانها طعام پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمی
خورید این طعامها را و چون جواب نشنید از روی تحکم دیگر باره گفت مَا لَكُمْ لَا
تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمی‌گوئید و مرا جواب نمی‌دهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس
پنهان در آمد بر ایشان و بزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوت تمام یا بدست راست
یا بسبب سوگندی که خورده بود و فرموده که تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ القصه ابراهیم علیه السلام
بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عید که به بتخانه
در آمده صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ

پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب میکردند تا او را گرفته
نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق
ذکر یافت قَالَ گفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ آیا می‌پرستید مَا تَنْحِتُونَ آنچه می
تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده است
شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه شما میکنید به بستها و خود درین آیت دلیل
هست بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم
علیه السلام ایشان را الزام کرد قَالُوا ابْنُوا گفتند نمرود و خواص او که بنا
کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنْيَانًا بنائی از هیزم بر ساختند آتش
در آن زنید فَأَلْقُوهُ پس در افکنید او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا
پس خواستند نمرودیان بِهِ بابراهیم كَيْدًا دستانی و فتنه که او را
بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس گردانیدیم ما ایشان را زیردست و خوار تو
جه آتش ایشان را بروی گلستان ساختیم و آن برهان روشن شد بر حقیقت
او و بطلان ایشان وَقَالَ و گفت ابراهیم چون بسلامت از آتش بیرون آمد
إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده‌ام إِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردگار من فرموده
یعنی زمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بصلاح
دینی و آخرت پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجر
بدست ساره خاتون افتاد و آنرا با ابراهیم بخشید و چون هاجر ملک وی
شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی مِنَ
الصَّالِحِينَ از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و من
نس بوم در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی بردبار یعنی
چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را انعام وی ارزانی داشت

یعنی بسوی حکم رب خود بدانچه مامورم

سخا نی زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما
یافت و چون از تمام بر بدن بر آمده بود سه شب متوالی در خواب دید که
گفتند فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که اسمعیل را علیه السلام
همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون رسید با ابراهیم مَعَهُ السَّعْيَ
با پدر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است
بکوه منا قَالَ گفت ابراهیم يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر بر شفقت إِنِّي
أَرَىٰ بدرستی که من می‌بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ
آنکه من ترا ذبح می‌کنم یعنی پیاپی در خواب می‌بینم که فرزند را ذبح کنم
فَانْظُرْ پس در نگر و درین کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می‌بینی و رای تو چه تقاضا
میکند قَالَ گفت اسمعیل يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده
شدی بدان سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای
مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنگاه که گردن
نهادند هر دو حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد
آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی
او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح
اسمعیل علیهما السلام فرمود اسمعیل گفت ای پدر دست و پای مرا محکم
بر بند تا اضطراب نکنم که شاید جامه مبارک تو خون آلود گردد و من بدین
جادر بد نام شوم مرا اگر ختم بد بریزی غم ندارم از آن همی ترسم که ناگاه مادر
باکت شود از خون آلوده دیگر چون بخانه باز روی سلام من بمادر برسان
و پیراهن مرا بدو ده تا بدو او را تسلی باشد دیگر روی مرا بر خاک نه تا در وقت
تیغ راندن ناگاه نظرت بروی من افتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که

چه خواب انبیا وحی است

سه وصیت کرد اول

دوم مادر را بحضرت خسارت باشد

در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر
بر بست و کارد بر حلق وی نهاد چون بجانه حقیقت از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل
پدید آورده کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق اوی پوست روی
می‌شد پس چون بجا در رسید حق تعالی می‌فرماید که عمل ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ
و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که
راست کردی خواب که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که
بر دار گشت اما آن خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع
یافت إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین بفرج از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ
آن آزمایش است هویدا که بآن مخلصان را از غیر او متمیز کرده وَفَدَيْنَاهُ
و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتنی بزرگ یعنی فربه و آن کبشی
شاخ دار بود که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و گویند آن کبشی بود که
هابیل قربانی کرد و خدای پذیرفت یا گوسفندی بود که از کوه ثبیر فرود
آمد پیش ابراهیم علیه السلام با ستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام
از آسمان فرود آورد و قصه قربانی با توابع و ضمایم آن بشرح لایق و بسط
موافق در تفسیر [illegible] جا مذکور میگردد وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ
بر ابراهیم ثنای بسزا فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر زمان
یا آنجا باقی گردانیدیم که مردمان میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم
یا ما سلام میگوئیم بدو كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
نیکوکاران را إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ بدرستی که او از بندگان گرویدگان است
وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم نیکوئیکا او را بعد از اسمعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحاق

نام نبیا من الصالحین پیغامبر از شایستگان وبارکنا علیه وبرکت
دادیم بر ابراهیم وعلی اسحق ونیز بر اسحاق که از صلب او انبیا بنی اسرائیل
وغیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم ومن ذریتهما واز فرزندان
ایشان محسن نیکوکار است در عمل خود با ایمان وطاعت وظالم لنفسه و
ستمکار است بر نفس خود بکفر ومعصیت مبین آشکار است یعنی از نسل او
هم گرویدگان نیکوکار باشند وهم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا وهر آینه
منت نهادیم علی موسی وهرون بر موسی وهرون بنعمت نبوت ونجیناهما
وبرهانیدیم ایشان را وقومهما وگروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را من الکرب
العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان وایذا وآزار ایشان ونصرناهم
ویاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه
کنندگان بر اعادی وآتیناهما ودادیم موسی وهارون را الکتاب المستبین
کتابی پیدا وهویدا وهدیناهما وراه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی
راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی
الآخرین در میان امتان باز پسین یا آنکه باقی گذاشتیم این سخن که میگویند
سلام علی موسی وهرون یا ملکوتیم سلام بر هر دو انا کذلک بدرستی که ما همچنین
نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستی که موسی وهرون
من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما اند وان الیاس وبدرستی که الیاس
بن یاسین یا الیاس بن منشی بن فنحاص بن العیزار بن هارون لمن المرسلین از جمله
فرستاده شدگانست بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را
الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون آیا می پرستید بعلا بعل را خداوی
و آن بتی بوده بیست گز بالای او وچهار روی داشت ویک نام زمینیست از شام

وچون بعل زرین بود او را بعلبک گفتند وبدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت
مپرستید بعل را وتذرون ومی گذارید احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندگان را
که از اخلاقیین مصور اند الله خدای ربکم پروردگار شماست ورب آبائکم
الاولین وپروردگار پدران پیشین شما یعنی او را پرستید وبدو شریک میارید
حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک فرستاد وایشان ملکی داشتند اجب نام در اول
سلطان بود ودر آخر باغوای زن خود بت پرست شد والیاس علیه السلام دعا
فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند وبا الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود را
خواستند الیاس فرمود که ایمان باید آورد ویگانگی حق اقرار کردن ایشان متامل
شدند والیاس گفت اگر می خواهید که بطلان وحقیقت دین من شما را هویدا گردد بیایید
تا من خدای خود را بخوانم وشما بتان خود را بخوانید هر کدام اجابت کند مستحق پرستش
باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را بیار استه وستایش بسیار کرده ازو
باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس دعا فرموده فی الحال باران آمد
وقوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم پس بدرستی که
ایشان لمحضرون حاضر کرده شدگانند در عذاب وهمه قوم تکذیب کردند الا عباد
الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از شایبه شرک ونفاق آورده اند که
الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم
بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رو وهرچه بر تو ظاهر
گردد بدان سوار شو الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت وصورت مرکبی
یا اسبی از آتش پیش وی آمد بدان سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت وحق
سبحانه او را پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وی سلب کرد وبا فرشتگان
در پرواز در آمد ودر صفت او گفته اند هم انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی

واو موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها ودر عرفات با یکدیگر ملاقات
می نمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار می نمایند وجمعی از صلحاء
امت ایشانرا می بینند وترکنا علیه وبگذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در میان
پسینیان ثنا ودرود فراوان یا آن گذاشتیم که گویند سلام علی الیاسین سلام
بر الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا
وسینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را
انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان
اسمیست جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندگی تشریف خاص از
برای اهل اختصاص بیت اگر بنده خویشم خوانی سر به از ملکت جاودانی مرا
تنها گنجت فرخنده اند همه بندگان تو بنده اند وان لوطا لمن المرسلین وبدرستی که
لوط بن هاران از پیغامبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم
او را واهله اجمعین وهمه اهل بیت او را الا عجوزا مگر پیره زنی که زن او بود
او قرار گرفت فی الغابرین در بازماندگان بعذاب وبا لوط علیه السلام همراهی
نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم او وشهرهای ایشان را زیر و زبر ساختیم
وانکم لتمرون وبدرستی که شما ای گروه قریش می گذرید علیهم بر منازل ایشان
وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین در حالتی که داخلید در صباح وباللیل و
بشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز وشب افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید
واندیشه نمی نمایید که عاقبت مکذبان جز هلاکت نمی کشد وان یونس وبدرستی که
یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه ببلاد نینوی
از اهل موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گذشت قوم وی تکذیب کردند
واو عذاب طلبید واز میان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور آثار عذاب قوم وی

زیرا که او کافره بود

ایمان آوردند وعذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت واو
وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب
نسبت نکنند روی بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که بگریخت یونس
تم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند که چون
یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی آنجا کشتی بر آب افکنده سوار شده
بودند با ایشان نیز بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان
گفتند که بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمی رود یونس علیه السلام گفت
بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی وصلاحیت
در ناصیه تو لایح است یونس مبالغه کرد که منم گریخته ورسم آن قوم چنان بود که بنده
گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس در آن باب مبالغه
بر حد اطناب رسانید وقوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه
با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه از قرعه
بر افتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشتند
قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آن نزدیکی در دریا می باشد
تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد
یونس سر در گلیم کشید وخود را در بحر افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد او را ماهی
وهو ملیم واو ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم بی فرمان رسیده بدان
ماهی گفت او را طعمه تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او گردانیده ام باید که ترکیب
او را نخوری ماهی در دهان نگاه داشت او همان حالکه مادر با فرزند باشد رعایت می نمود
وسر از آب برداشته می رفت ویونس در درون او تسبیح می زد سه روز یا هفت
روز یا چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا بگشت

کوشت و پوست او را تنگ ساخته بود چون انگیخته تا یونس علیه السلام عجایب و
غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق سبحانه اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس
اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی و می
گفت لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین یا اگر نه آنست که پیش از آنکه او بشکم
ماهی رود از ذاکران و نمازگزارندگان بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ
در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر و بعد که
او رسیده بود در خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم
تا او را از درون خود برآورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بر زمینی هامون یعنی صحرایی که در و
درخت و گیاه و بنا و کوه نبود و ماهی چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او
بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم
بالای او در برابر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد
در زیاد للسیو آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد حق سبحانه
و برا بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزی
کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی
محکم شد و گوشت وی باقرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر بار إِلَىٰ
مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار
چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس یعنی بدست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ
پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه منقاضی اجل
سر زد و دیعت روح مسترجع کرده نه بمدافعت ابطال صنع او میسرست و نه ببذل اموال
دفع او متصور ع ره ندهد اجل دست کشاید بستیز ٭ و از خود هلاک بکشد خنجر تیز ٭

فی وقت

بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح که ملایکه را دختران خدای می گویند یعنی از وجه مسئلت
سوالکن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را
پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا ما آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ
و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن امر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ
از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ می گویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی
فرزند آورد او را فرزندان وَإِنَّهُمْ و ایشان در انتساب والدیت بخدای
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ آیا برگزید خدای دختران
را و به طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که ماده افتخار و استظهار
شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم
می کنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که بخود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا اندیشه نمی کنید که خدای تعالی منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس
والد می باید و مثل او نمی شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبیه مقدس
است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سُلْطَانٌ
مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنو خزاعه
گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده و بعضی از سروات ایشان اختیار
نموده ملایکه از ایشان متولد شده اند یا مجوس بودند که خدا و شیطان
برادر دانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ میان خدای
وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانند نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ

بروردکار

باشرداد

یعنی زهی نزل او مرکز بالا

عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که دانستند پریان و پریان که در روز قیامت إِنَّهُمْ
ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان
باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملایکه اند که هرچه از دیده پوشیده
بود عرب آنرا جن خواند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند
یعنی گفتند دختران ویند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر
خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب
خواهند داد که بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافته
سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند کافران یعنی
نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزارست او را از مقال کفار و اشرار و همه
ایشان خدا را بدین نوع وصف می کنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ
پاک کرده شدگان از آلوایش شکوک و شبهات که ایشان سزا ستایش می نمایند
فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ
نیستید شما عَلَيْهِ بر آن خدای پرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازنده
کان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آن کسی را که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده است بدوزخ یعنی علم ازلی
تعلق گرفته برآنکه وی شبهه بدوزخ خواهد رفت چون ای دو قول آنکه ملایکه
پرست بود ند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت می کند که ایشان می گویند وَمَا مِنَّا و نیست
از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامیست در خدمت و عبادت
دانسته شده و معز گفته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق فرمود که مراد مقامات سیر است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک
از معربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکنند
وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشندگانیم در ادای طاعت و مرقف

ملازمت

وخالص

ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خداوند
را و تنزیه کننده از هرچه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که
این کلام پیغامبر و مومنان است که می گویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم داریم
در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای را
و تاکیدات این دو جمله بان و لام و توسط فصل دلیلست بر مواظبت طاعت
و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه بنسبت
سید انام علیه وعلیهم الصلوة والسلام و سایر مومنان امت ایمان اصحاب عظام
علیهم رضوان الملک العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل
از مبعث لَيَقُولُونَ می گفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری
کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را
نیز کتابی و حکمی بر ما منزل شدی لَكُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
بندگان خدای پاکرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد
کتابی که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است
وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعده نصرت که
کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغامبران
و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال تعالی لاغلبن انا و رسلی
إِنَّهُمْ بدرستی که پیغامبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشان یاری کرده شدگان اند
وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه
ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان
بر سبیل ندرت است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ

تا وقتی که آیت السیف نازل شود وَأَبْصِرْهُمْ و ببین که بدیشان چه فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیی و عقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه و قوة عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستادگان وَالْحَمْدُ و همه ستایشها لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدایرا که پروردگار عالمیان است درین آیت بنده را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست دارد که برو پیمایند مزد و ثواب را بپیمانهٔ بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس این آیت باشد

سورهٔ ص ثمان و اربع ایات مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ص ابو وراق و قطرب رحمهما الله برآنند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفارست که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت در غلط افتد حق سبحانه این آیت حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متأمل و متفکر شده از تغلیط باز مانند و درین حرف بخصوصیه گفته اند که نام خدایست یا نام قرآن یا علم سوره یا افتتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله و صدق محمد و در کشاف فرموده که اسم محمدست صلی الله علیه وسلم و از مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش خدای بر وست یا دریائیست که حق تعالی مردگان را بدان زنده کرداند امام قشیری رحمه الله آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان یا بصفای دل عارفان در نماز و بیان آورده که بصورت محمدیه و در بحر الحقایق

آورده

آورده که قسمست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او در ابد و بصانعیت او ما بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف و شهرت و عظة و پند یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این که کار در آنست که کفار پنداشته اند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شده اند از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدا و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چند که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ و نیست آن هنگام رجوع بگریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار کار بریشان زار شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که بهنگام حلول عذاب در بلا مناص مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت دارند کافران أَنْ جَاءَهُمْ آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغامبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان وَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این مرد سَاحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادات بما می نماید كَذَّابٌ دروغ گوئیست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای چه تیره رایان که انوار لمعات وحی را از غبار دیگر امتیاز نکنند و چون بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسند

شعر

گشته طالع آفتابی چنین عالم فروز
دیدهٔ خفاش را یک ذره از وی نور نه
از شعاع روز روشن روی گیتی هست نور
تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نه

آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند ای عبد مناف تو نزدیک تو کسی رائی آمده ایم تا میان ما و برادرزادهٔ خود حکم فرمائی

که یکی از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث و آیین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه در میان جمع ما افکنده است و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نایره عاجز آید ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو مدعائیست بجانب طریق انصاف فرود رو و متمنای ایشانرا تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیزست گفتند آنکه دست از تعرض دین ما بداری و الهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما می طلبم بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم بحکم فرمان برداری شما بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایانرا إِلَهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَذَا بدرستی که بجای چندین خدای لَشَيْءٌ عُجَابٌ چیزیست بس شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب بیرون رفتند از خانهٔ ابوطالب بزرگان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلَى آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود إِنَّ هَذَا بدرستی که این حالت لَشَيْءٌ يُرَادُ چیزیست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا تفوق و استعلا که مدعای محمدست چیزیست که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهد که مرتفع و مستعلی بود مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنیده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین مللست چه ایشان بتثلیث قایلند نه

بتوحید

بتوحید إِنْ هَذَا نیست این توحید که او میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغیست که خود بر می بافد أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآنرا مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت او مخصوص شد و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در گمانند مِنْ ذِكْرِي از وحی من بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هرچه پیغامبر من بطریق وحی ادا میکرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ پروردگار غالب که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی نبوت مفاتح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا ببعضی از اصنام ید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت سبحانه که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد

شعر

چون تو سلطان ستانی الهی
هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی
دیگرانرا این تصرف کی رواست
اختیار این تصرفها تراست

أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان مالک این ملکند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ در سببها که بدان بآسمانها میروند و در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحهٔ خود بدان اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند و به تدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکمست جُنْدٌ مَا ایشان لشکری اند و چه لشکری شکسته

هنالک آنجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من
الاحزاب از آن گروهها که لشکری کشیده اند با رسل جنگ می کرده اند یکی از دلایل
اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغامبر خود را که در مکه که عن قریب لشکر
قریش مقتول و مهزوم خواهند شد کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه
قوم نوح گروه نوح مر ویرا وعاد وقوم هود هود را علیه السلام وفرعون و فرعون موسی
را ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک
او را بخیمه که بخیمه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ که مومنان را
بدان تعذیب می نمود وثمود و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در تیسیر و عیون آمده که
تکذیب قوم صالح علیه السلام مر ورا در وقت دعوت ثانی بوده چه در اول که صالح
قوم را دعوت فرمود همه او را ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند
حق سبحانه او را زنده گردانیده بدیشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان
طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب
عقر ناقه هلاک شدند وقوم لوط و گروه لوط مر ورا واصحاب الایکة واهل
بیشه شعیب را اولئک الاحزاب آن گروه هند حزبهای مکذبان و چند مهزوم قریش
نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبودند هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر آنکه
تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و
فرود آمد عذاب من بدیشان وما ینظر انتظار نمی برند و نمی کشند هؤلاء این گروه
از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را که نفخه اولیاست و همه بدان بمیرند
ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که اعاده کند و یا [illegible]
وقالوا ربنا وگفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و نظرای او که ای پروردگار
ما عجل لنا بشتاب بده ما را قطنا بهره ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید می کند یا بهره

تعجیل

تعجیل کن تعجیل اعمال ما را از بهشت تا ببینیم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال
از روی استهزا می کردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول گشت حق سبحانه
فرمود که اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه می گویند این حکم بآیت السیف منسوخ است
واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود علیه السلام ذا الاید خداوند قوت
در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت
گذرانیده و یک روز روزه می داشت و روزی افطار می کرد انه اواب بدرستی که او باز گردنده
بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با داود هرجا که میخواست
می رفتند معه یسبحن با او تسبیح می کردند بالعشی شبانگاه والاشراق و بوقت
برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر
عقلها پوشیده است لیکن از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در
دست مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که
بسان قطره باران آب از ان می چکید ساعتی توقف نموده بتامل در ان نگریست سنگ
بآواز آمد که ای ولی خدا چندین سالست که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست
او اشک حسرت می ریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن کردان
دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ رسید آن ولی بعد مدتی
دیگر بار بدانجا رسید همان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرهای می ریخت
فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه چیست جواب داد که اول می گریستم از خوف
قطعیت و حالا می گریم از شادی امن و سلامت ما را بیش در کار جز گریستن کار دیگر نیست
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که درین دانم گریه دو گونه دانم که از
حسرت گریم یا از ناز [illegible] از سنگ گریه بیش که کار تو گریست و از گریه نالد می رسد
مبشران کار صداست والطیر و مسخر کردیم مر او را مرغان محشورة جمع کرده شده

عقوبه

نزد وی صف زده بالای سر وی کل له هر یک از کوهها و مرغان مر داود را
اواب مطیع بودند یا باز گرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا
و محکم کردیم ملکه پادشاهی ویرا بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده
یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دلهای اعادی یا
بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان
چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث
رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله
بفرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد که از خصمین
هر کدام که برحق بودی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ
آن قادر نبودی وآتیناه الحکمة و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل
وفصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه
از آن دریابد یعنی میانه فی اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه
فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت
کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع می شود و بباید دانست که در قصه داود
علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی مفسران آن قصه را
بوجوه بیاد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا می کند و آنچه بصحت اقرب است
می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی
عقد کنند و اولیاء زن را با وی خرخشه افتاد و بوی نداد و حضرت داود علیه السلام
خطبه فرمود و اوریا نود و نه زن بود و این زن را خواست در زاد المسیر آورده که
عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا وی را خطبه کرد و صورت معاتبه
در قرآن برین وجه است که وهل اتیک آیا آمد بتو نبؤا الخصم خبر دو گروهی که

خصومت

خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بصورت دو خصم نزد
داود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از ملائکه بودند و داود علیه السلام روز
را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی
وعظ فرمودی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی روزی عبادت
ببالای خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از درآمدن بوی
منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان نجانه داود علیه السلام آمدند و
بدیوار خانه وی بالا رفتند چنانکه می فرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند
بر سوی غرفه وی اذ دخلوا چون درآمدند علی داود بر داود علیه السلام و ایشانرا
دیده ففزع پس بترسید منهم از ایشان چه از جانب بالای غرفه در آمدند
قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود خصمان ما دو گروه خصم یکدیگر بغی بعضنا
ستم کردند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق
براستی ولا تشطط و جور مکن در حکم خود واهدنا و رهنمای ما را الی سواء الصراط
براه میانه که آن عدالت و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن بگویید یکی از ایشان
اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست
در دین و صحبت له تسع وتسعون نعجة مر او را نود و نه میش است ولی نعجة واحدة
و مرا یک میش فقال پس گفت اکفلنیها آنرا نصیب من کردان و تملیک من کن وعزنی
و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان قال گفت
داود علیه السلام که اگر حال بر این منوالست لقد ظلمک هر آینه بخدای که ستم کرده است
بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن آن الی نعاجه با میشهای خود
وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مال بهم خلط می کنند لیبغی
هر آینه ستم می کنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود

میطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای
ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ واندک اند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام
این سخن بگفت ایشان برخواستند و از نظر او غایب شدند داود علیه السلام در
تأمل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ وگمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین
حکومت تا متنبه گردد و قدر بدانت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار
خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد در روی در حالتی که سجده کننده بود وَأَنَابَ و باز
گشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجده عزیمت است و می گوید بتلاوت
سجده باید کرد در نماز وغیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله از عزایم نیست و اما امام
احمد حنبل رحمه الله درین سجده دو روایت است واین سجده لازم است بقول امام اعظم
رحمه الله در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشكر
فی حضرت الانابة و داود علیه السلام سجدها شكرا فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم مر او را
ذَٰلِكَ آنچه از و استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ
قربت است بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوی باز گشت در بهشت و گفتیم مر
او را که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا خلق کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین
یعنی مرتبه خلافت در زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند
ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ
و پیروی مکن آرزوهای نفس و هوای او را فَيُضِلَّكَ که گمراه گرداند هوا ترا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَضِلُّونَ گمراه شوند عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ از راه خدای یعنی از دلایلی که بر ماه حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموشی کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ
روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که بگو پادشاه

چنین خطابی مخاطب شود کرفا حکم بین الناس بالحق
میان مردمان برطریق معدلت

چه صعب کار یست و شهواری چه گمان باری که حضرت داود علیه السلام باکمال درجه
نبوت و جلال مرتبه رسالت بجمل اعبا چنین امری مامور گردد و بخطب اثقال و داوری
بر منهج عدل و انصاف تمامی برجاده حق نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس و نشاط
مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مرا اهتمام گمراه گرداند و در سلسلة الذهب
می فرماید نظم سعر نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که ترا زان
خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را نظام اساس حکم رانی بعدل بین
الناس هر کرا نه زعدل دستوریست از مقام خلیفگی دوریست الکه بر دستم زدن
عقل او چه خوانندش خلیفه حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین
را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سماست بَاطِلًا آفریدن بباطل یعنی اینها را بعبث
نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال کنند بران همه قدرت کامله و حکمت شامله
ذَٰلِكَ آنکه آفریدن ایشان بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند و
بسر آفرینش پی نبرند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع
گمان بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مؤمنانرا گفتند که ما را
در آخرت برابر شما بخش عراز شما عطا خواهند داد آیت آمد که أَمْ درجنات آیا نَجْعَلُ
الَّذِينَ آمَنُوا میکردانیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کردند
در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباهکاران در زمین یعنی کافران أَمْ
نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ آیا میکردانیم پرهیزکاران را كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و فاجران یعنی نی کرما
نیم كِتَابٌ این کتابیست یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ
برکت داده و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آیَاتِهِ در آیتهای او و تفکر
نمایند در معانی و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان
عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که او سلیمان

نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای
در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد
و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار
اسپ گرفته و میراث سلیمان علیه السلام رسیده و در معالم گوید اسپان دریایی
بودند و پرداشته و دیوان برای سلیمان از بحر آورده بود و بوهر نقد پرسلیمان
علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند
و سلیمان علیه السلام بسبب آن از تماشا ورودی که آنروز داشت باز ماند و همه را
قربان کرد چنانچه حق سبحانه می فرماید إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ یاد کن چون عرض کرده شدند
بر سلیمان علیه السلام بِالْعَشِيِّ بآخر روز الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر
کنار سم از قایمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ الْجِيَادُ اسپان تیزرو و
بنظاره ایشان مشغول شد تا وِرد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که
برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال را یعنی اسپان را که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد
پروردگار خود یعنی وردی که داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده شد آفتاب
بِالْحِجَابِ بپرده شب و گفته اند حجاب کوهیست از زبرجد محیط بکوه قاف رُدُّوهَا
باز گردانید اسپان را عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و می
سود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشان را وَ
الْأَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشانرا و در آن زمان کشتن اسپ
حلال بوده و آنرا در راه خدای بجای قربانی ذبح میکردند و بعضی از علما برانند که مراد
ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد
سلیمان علیه السلام باذن خدای تعالی ملایکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که
رُدُّوهَا عَلَيَّ باز گردانید آفتاب را بجای خود حق سبحانه فرمود تا آفتاب را باز گردا

نیدند تا وی آن نماز ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه
نماز عصر گذارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رحمه الله در آثار خویش
آورده که روات این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را نسزا
وار نیست که تغافل کنند از این حدیث زیرا که از علامات نبوت است که بدین نسق
گفته اند کریبان آفتاب بالا کشیده از چه مغرب و آسمان که قرص پیکرها سر کرده
چرخ دست دونیم کرده بیک ضربت بنان آورده اند که حضرت واهب العطیات
سلیمانرا علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز
چون پدر ایشانرا طعمه تسخیر دارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان
علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا بوضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن
باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه
حق سبحانه خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه
افکندیم سلیمانرا وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا پیکر او را بی
روح سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم شد ثُمَّ أَنَابَ پس باز گشت بخدای
و بر عالمیان ظاهر شد که بر غیر خدای توکل نباید کرد در لباب آورده که سلیمان
علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدن او روح می نمود و او را بر تخت
می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور آنست بواسطه
ترک اولی انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه
السلام نشست و باز خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت باز گشت و از نیاز
نیاز بدعا اشتغال نموده قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا آنچه
از من صادر شد وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ هیچکس را

مِنْ بَعْدِي پس از من تا چنین ملک بغیر من بود یا کسی از من سلب تواند کرد چون صخره
جنی در عیص فرموده که مرا ملکی ده تا دیگری طلب چون آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک
بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو
بخشنده و در عجب نوادر که خواجه امام قشیری رحمه الله فرموده که سلیمان علیه
السلام باهام الهی دانسته بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملکی در نفس الشیطان خواهد
فرمود بجهة آن بدین دعا جسارت نمود و از شیخ که صاحب فتوحات قدس سره آورده که
مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نرسد چه با
نقل حضرت رسالت پناه علیه صلوة الله فرموده که عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز برمن
قطع کند خدای مرا قوة داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که برستونی از ستونهای
مسجد بندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام که وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا
يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي او را رها کردم تا نومید و نا امید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس رام کردانیدیم
لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را باد را فرمان وی بود تَجْرِي می رود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم
و خوش حَيْثُ أَصَابَ هر جا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر دیوان را
كُلَّ بَنَّاءٍ هر کدام بنا کننده در بناهای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نمایند در دریا
تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم مر دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ
باهم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودندی
و یکار کردندی و جمعی دیگر که موذی بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند
پس گفتیم وی را که هَٰذَا این چنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ
پس منت نه بهر که خواهی و او را از آن محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار
عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در منت و امساک
یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست و بدان محاسب نخواهی بود

وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتست بقبول طا
عات او در آخرت از مقربان درگاه صمدیة خواهد بود با وجود ملکی عظیم
که در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ و مر وراست نیکویی بازگشت یعنی مرجع
جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَىٰ چون بخواند
رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي با آنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان
یعنی بمن میرساند رنج وَعَذَابٍ و الم و آنچنان بود که ابلیس شماتت میکرد
مر ایوب را علیه السلام سرزنش می نمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم
از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا
حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و این وجهی از وجوه شکایت ایوب علیه
السلام در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را
اجابت فرموده جبرئیل را بفرستاد و جبرئیل علیه السلام بیامد و مر ورا
گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین
پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدمهای او جوشیدن گرفت
یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه گرم جای غسل کردن
است یا آبیست که بدان غسل می کنند و این چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آبی سرد است
و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام بدان چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری
از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند
چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ
ببخشیدیم مر ورا یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان وی را
زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد ایشان دو برابر
آن شد که بودند رَحْمَةً مِنَّا برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای

پند گرفتنی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار
کشند بفرج و پناه بحق سبحانه برند که رحمت کهی فرج را بصبر باز بسته است
اصبر فان الصبر مفتاح الفرج ۞ کلید صبر کسی را که باشد اندر دست
هر آینه در گنج مراد بگشاید ۞ بشام تیره محنت بساز صبر نمای که دم
بدم سحر از پرده روی بنماید ۞ آورده اند که در مرض ایوب علیه السلام زوجه
او رحمه بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند
چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب علیه السلام حالت تند
رستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را راست کرداند خطاب رسید که
وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته چوب از خرما یا از خشاکی شده
که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا
تَحْنَثْ و حانث نشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را
صَابِرًا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست
ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بجمیع خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا
و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحاق
را وَيَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَ
بْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که
اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است
یا مراد از ایدی قوتست در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوایب معایب
یا نعمتی خالص از لوث مشاب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست چه
مطمح نظر انبیا جز نفوذ لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ

بدرستی که این پیغامبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله
برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب
که خلیفه الیاس علیه السلام بود با آخر حالت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند [illegible]
را که پسر عم الیسع بوده و صد پیغامبر را از قتل میگریختند کفیل شده و بعد
بعضیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام که از الیاس علیه السلام متکفل
شد که بامر دین قیام نماید و بدین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل صفت باشد
بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از گزیدگان
هَٰذَا ذِكْرٌ این خبر انبیا ذکریست سبب یاد کردنست ترا که محمدی در قوم تو وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
بدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشت و بازگشتی نیکو که
آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ
برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان باشند بر
تختها فِيهَا در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخواهند
و می خوانند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را چه تفکه برای
تلذذ است و تغذی بجهة تحلل اجزا و تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه بسنده کنند
وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه
چشمان یعنی زنانی از غیر شوهر چشم باز گرفته أَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان
در یک سن مساوی از واج باشند سی و سه ساله و بعضی برانند که مراد از
اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری
فضل نبود تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هَٰذَا گویند
ملایکه جنتیان را که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودند بآن
لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَٰذَا

ثلث ربع

بلعه سی که آنچه ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق سه
منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی و انقطاعی هَذَا
این است آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر یاغیان یعنی کافران را
لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا
درایند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ هَذَا عذاب است فَلْيَذُوقُوهُ
پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب گرمست در نهایت حرارت که چون بلب رسد
روی را بسوزد و چون بخورند اندرونها پاره شود وَغَسَّاقٌ و شهریکه دوزخیان را بر رو و
ودن بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و گویند غساق چیزی کنده را گویند
بلغت ترک و بعضی را انجا رفیست که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان
سیلان می کند آنرا جمع کرده بدیشان می خورانند وَآخَرُ و ایشانرا عذابی دیگر است مِنْ
شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگون
اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب و الم آورده اند که چون روسای کفار بدوزخ
درایند تبعه ایشان نیز با ایشان در آیند و ملائکه مر روسا را گویند هَذَا فَوْجٌ
این گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درآمدگانند در دوزخ برنج و تعنی با شما ایشان گویند
لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا با ایشان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ درآمده
کانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای
اکرام مهمان گویند روسا مر اتباعان خود را نفرین کنند که لا مرحبا و چون تابعان
از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا
مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش ما
نهادید موجبات عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما
بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگر

بار قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت برای ما
هَذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را
عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد
آنرا دو باره کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمارد وَقَالُوا
و گویند صنادید قریش در دوزخ (دوزخیان) مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَى نمی بینیم
رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ
از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ نگرند
و فقرا و مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ
سِخْرِيًّا استفهام برای تقریر است یعنی ما ایشانرا فرو گرفتیم مسخره ایشان و با
ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در دنیا برده اند أَمْ زَاغَتْ یا بدر
ابرده اند و میل کرده اند عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا
در آثار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار
ببینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که انچه حکایت کردیم از دوزخیان
لَحَقٌّ هر آینه راست است و آنست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال اهل دوزخ با جرای
ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جزین نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام و تر
ساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ
الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه
نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده بنا آن مارا بقواصف آجال در هم شکنند تا شرکت موهوم
و کثرت بی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد
غیرتش غیر در جهان نگذاشت ۰ وحدتش رسم این و آن برداشت ۰ کم شود جمله
ظلمت پندار ۰ نزند نور واحد قهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین

وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الْعَزِيزُ خدای غالب که غالب بود در عذاب کردن
الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم
از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبر بزرگست أَنْتُمْ عَنْهُ شما ازان مُعْرِضُونَ
روی گردانانید کانند از رعایت غفلت یا نبوت من شان بزرگ وارد شما ازان اعراض
می نمایند آورده اند که منکر نبوت من و وحی بمن نمیرسد مَا كَانَ لِيَ نبود مرا
مِنْ عِلْمٍ هیچ دانش بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى بگروهی برتر یعنی ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ آنگاه که
گفت و شنود می کردند در شان آدم که أَتَجْعَلُ فِيهَا الآیه پس بنبوت من دلیلی
ازین روشنتر نیست که قصه ملائکه و آدم بیان می کنم بر وجهی که در کتب متقدمه
مذکور است بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی إِنْ يُوحَى وحی کرده نمیشود إِلَيَّ
بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جزین نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا یا بیان
کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ
مر فرشتگانرا که إِنِّي خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِينٍ از گل مراد
آدم است علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بهترین
شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود چون حق سبحانه روح را
مشرف و مکرم ساخت بشرف اضافت جهت طهارت و نظافت و لطافت او مخصوص آنست که
چون روح بقالب وی در آرم و زنده کردم فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را
وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تبجیل و تکریم فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند
فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در و إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان
نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا
مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ که سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آن چیزرا که بیافریدم

بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدمست بحق سبحانه و
تعالی یعنی من بنفس خود آفریدم او را بی توسط پدر و مادر اما تواتر آورده که ذکر
یدین تثنیه است بوجهی ید مکرمت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید
مکرمت و ید نعمت و در فتوحات فرموده که مکرمت و نعمت شاملست همه موجوداتر
را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست از آنکه در یدین معنی باشد
که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع
هر دو صفت مناسب می نماید و در بحر الحقایق می گوید که مراد صفتین لطف و قهرست
چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی
باشد بعضی جلالیه اند و بعضی جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ
مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانکه ملک مظهر لطفست و شیطان
مظهر قهر و آدمی مظهر هر دو صفت است و بدین جامعیت قابلیت سجده دیده داشته
آمد آینه جمله کون و لی ۰ هیچ او آینه نکرده جلی کشته آدم جلا آئینه مرآت جمیع
شده بیان ذات ابجمله صفات ۰ مظهری گشت کلی و جامع ۰ سر جمله ذات و صفات از و لامع
القصه حضرت حق سبحانه با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوقی بیدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ
آیا تکبر کردی بی استحقاق آن أَمْ كُنْتَ یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از بر تران که استحقاق
تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم
ازان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ از
آتش و او را لطافت نورانیست وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در
وی کثافت و ظلمانیست و درین قیاس خطا کرده و شمه از آن در سوره اعراف
مذکور است در بحر کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقتست و خاک وسیله وصلت
از آتش گسستی آمد و از خاک پیوستی آدم از خاک بود پیوست و خلقت ثم اجتباه ربانت

ابلیس که از آتش بود بگشت تا بر هوده فاهبط منها هر دو گشته مروزی حق
با سلطان العارفین گفت چه بودی که این خاک نبودی ابو یزید بانگ بر زد که
گر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی گر خاک
نبودی معرفت ذل کشیدی و آشنائی قرب لم یزلی که بودی شعر ای خاک چه خوش طینت
قابل داری کلهای لطیفست که در گل داری نحن قد کنت کنتره نقد که بود
تسلیم تو کرده اند که دل داری قال گفت حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که
فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه
فانک رجیم تو رانده از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت وان علیک
و بدرستی که بر توست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا روز جزا
قال رب گفت ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون براندی
الی یوم یبعثون تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس
آن بود که شربت مرگ نچشد قال فانک گفت خدای بدرستی که تو من
المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که
وقت معلومست یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک
گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه
گمراه گردانم اولاد آدم اجمعین همه ایشان الا عبادک مگر بندگان تو منهم
المخلصین از ایشان که پاک کرده شدگانی از الوثات شرک و عصیان
قال گفت خدای فالحق پس راستی و درستی از منست والحق اقول
راست و راست می گویم لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را
منک از تو و ممن تبعک و از هر که پیروی تو کنند منهم از آدمیان
و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگو ای محمد ما اسئلکم نمی خواهم از شما

علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر هیچ مزدی وما انا و نیستم من
من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتو تصنع از خود چیزی
ظاهر کنند که ندارند صاحب کشاف آورده که متکلف را سه علامت باشد
یکی آنکه نزاع کند با کسی که بر تر از وست دوم خواهد که فراگیرد آنچه را فوق
آن مقصود است سیم گوید چیزی که نداند ان هو نیست قرآن الا ذکر
مگر پندی للعالمین مر عالمیان را از جن و انس ولتعلمن نباه و خواهید
دانست که بیاید خبر او را یعنی آنچه در وست از وعد و وعید یا بیاید خبر
محمد و صدق سخن او را معلوم کنند بعد حین بعد از هنگامی که آن
حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر [illegible] سبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه و سلم من الله از خدایست العزیز
خداوند غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که ما فرو
فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را که قرآنست بالحق براستی
یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس پرست خدای را مخلصا در حالتی
پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت است
و مرا داست که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا
لله بدانید که مر خدا راست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرکت یعنی
او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است بصفات الوهیت
والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان
یعنی خدایانکه بسیار دوست میدارند ایشان را اعم است از ملایکه و اصنام
و غیر آن می گویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای

۴۱۵

آنکه ما را نزدیک گردانند الی الله بخدای زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی در رتبت
کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بلند که یابیم ان الله یحکم بدرستی که خدای
حکم کند بینهم میان این مشرکان فیما هم فیه در آن چیزی که ایشان در آن
یختلفون خلاف می کنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستد و یکی
بت و دیگری بشر چون یهود و نصاری و هم چنین شمس و قمر و نجم و نیل و حجر
و شجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل
حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر کند کما قد
ان الله لا یهدی بدرستی که خدای توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس را که
او دروغ گویست و میگوید آلهه ما شفاعت خواهند کرد کفار ناسپاسی که منعم
حقیقی را انکار می نماید لو اراد الله اگر خواستی خدا ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد
فرزندی چنانچه ایشان گمان برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق
از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از عزیز اشیا نه از اخس و ادنی که بنوت
را از نقص که بنات اند المخلوق مماثل خالق نیست زیرا که والد و مولود مجانست
شرطست پس او را فرزند نبود سبحانه پاکی مر او راست از اتخاذ ولد هو الله
الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافی مماثلت با ماسوا
القهار قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی نه باطل و بازی بلکه در آفرینش
هر یک از آن اظهار آفریدگار و صفات آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق
آسمان و زمین خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را
علی النهار در روز و به پوشد ظلمت آن نور این را می پوشد ویکور النهار و در می
آید روز علی اللیل بر شب و شعله روشنی آن تاریکی این را مختفی می سازد یا در

افزاید از شب بروز و از روز بشب وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه
را تا سیر کنند بفرمان او کل یجری هر یک از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمانی نام
برده که منتهی دوران است در سیر هر روز و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع
سیر او یعنی در [illegible] در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدای غالبست بر همه چیز
ها مجموع مکونات مغلوب و مقهور ویند الغفار آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند
از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای
فرزندان آدم من نفس واحدة از تنی تنها که آدم است علیه السلام ثم پس خبر کرد
شما را آنکه جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنبی از استخوان پهلوی چپ او زوجها
زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید وانزل
لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت
صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز که از ایشان نفع میگیرند صاحب لباب
آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد یخلقکم می آفریند شما را فی بطون
امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی یعنی
نطفه را علقه میسازد و آنرا مضغه آنگه عظم عاری پس استخوان را پوشیده بلحم
پس جسد مسوی فی ظلمات ثلاث در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت
رحم و ظلمت بطن ذلکم الله آنکه این نعمتها میکند خداست ربکم آفریدگار شما
له الملک مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد لا اله الا هو
نیست معبودی سزاوار او فانی تصرفون پس کجا بر گردانیده می شوید از راه حق با
وجود این دلیلها روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه فان الله غنی پس بدرستی که
خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمی فرماید
لعباده الکفر مر بندگان خود را کفر زیرا که ضرر آن بدیشان لاحق شود بلکه نمی پسندد

طور وحدت آنرا به بنده وَإِنْ تَشْكُرُوا واگر سپاس داری کنید بوقت توحید یا شکر
گوئید بوقت دعوت محمد يَرْضَهُ لَكُمْ پسندد آن سپاس را از شما که سبب فلاح شماست
وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفسی دیگر را بلکه هر یک
بردارنده وزر خود باشند ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ
بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل
می کردید و انجاء آن محاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ بدرستی که او عَلِيمٌ داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه هاست از نیات و عزایم وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد
بکافران را که عتبة بن ربیعه است یا ابوحذیفة بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر
و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ باز گردنده بسوی وی و فریاد خوا
هنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای
او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ
يَدْعُو آنچیزی را که بود که می خواند خدای را إِلَيْهِ بکشف و دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این
نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد راحت دست بدارد دعا و زاری خود را
وَجَعَلَ لِلَّهِ و گردانید برای خدای أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد لِيُضِلَّ
تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که اسلام است قُلْ بگو ای
محمد مر کافران را که تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندکی زمانی در دنیا
امر تهدید یست یعنی از تمتعات هرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ
أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیوی در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت
محقرست پس بنگر باید که آیا این چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ فرمان
بردارست یعنی چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله بن مسعود رضی الله
عنهم و اشهر آنست که ذی النورین رضی الله عنه و بوهر تقدیر قانت یعنی ایستاده

بر وظایف بندگی و مواظب بر مراسم پرستندگی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب
سَاجِدًا سجده کننده مر خدای را وَقَائِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ می ترسد از
عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی
با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا
یعنی زمانی گرد کعبه خوف طوف می کند و ساعتی سوی حرم رجا سیر می نماید و مرغ
ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن
ورجاؤه لاعتدلا
سه گر چه داری طاعتی از حیثیت ایمن مباش ور گنه کاری ز فیض
رحمتش دل بر مدار بنگر یکسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش خوش دل
زانکه لطف اوست افزون از شمار قُلْ بگو ای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر
می شوند بدلایل فکرت مر أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهای خالص از کدورت وهم
قُلْ يَا عِبَادِ بگو ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید
از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت و اجتناب از
معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند بگفتار کلمه شهادت فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
در این دنیا حَسَنَةٌ مثوبة نیکو در آخرت که بهشت باشد یا آنکسانرا که احسان نمودند با
لتمام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن محبت و عافیت یا آنانرا که متصف شدند
باخلاق الهی خوشی دلست و نام نیکو و ثنای جمیل درین جهان یا آنانرا که عبادت
بطریق مشاهده کردند حسنه ایست در دنیا که شهود انوار تجلیات جمالست و چون
و چون بقول بعضی از علما این آیت در شأن مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی
طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنانکه هجرت

کردند راحت از اعدا و نجات از بلا ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای از برای هجرت
وَاسِعَةٌ گشاده است مر کسی را که اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده می
شوند الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت
عبادات یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که
در شمار نیاید و حساب او لحاطه بیان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلا
کشان صابر را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی
وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشانرا بی حساب و کار ایشان بدرجه
رسد که اهل عافیت که در دنیا مبتلا ببلائی و سختی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجسام
ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی
سه تو ببین رنجور غم دیدگان کاندران رنجند از بگزیدگان هر کرا افزون رضا
غم بیشتر لطف یار ش داده مرهم بیشتر آورده اند که کفار مکه حضرت پیغامبر را
صلی الله علیه وسلم گفتند ترا چه بدان می دارد که احداث کیش نو و آیینی را که مخالف
روش ماست آورده ای نمی ملاحظه میکنی جد و سادات قوم خود که همه عبادات لات و
عزی میکردند تو نیز همان کیش ورزی و بیاسای آیت آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو
بدرستی که من مأمور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ یا آنکه پرستم خدای را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک
کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده
شده ام لِأَنْ أَكُونَ یا آنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من
پیشروی ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بگو دیگر بار إِنِّي أَخَافُ بدرستی که می ترسم إِنْ
عَصَيْتُ اگر عاصی شوم مر پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگست احوال او بسیار است اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو
خدای را پرستش می کنیم مُخْلِصًا لَهُ پاک کننده برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص

سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنکه خواهید مِنْ دُونِهِ
بجز خدای امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده
آورده اند که مشرکان بعد از استماع این آیه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین
پدران خود این آیت نازل شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ
خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَأَهْلِيهِمْ
و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که
فرمان برد خدای و رسول او را بهشت در آورند و منزل و اهل او بوی دهند و هر که
نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران
روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانند که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ آن زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر زیان
کارانراست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایه بانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ
ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایه بانهاست یعنی دیگرانرا که در درکه زیر تر از ایشانند
و مقرر است که درکه از همه زیر تر منافقانست ولیکن مراد کافرانند و مراد از ظلل
فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مجاز باشد در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که
مذکور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ می ترساند بدان خدای عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزند
از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا گرداند چون شرک يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان
جاهلیت جمعی وحدانیت آفریدگار را اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و زید بن عمرو بن نوفل رضی الله عنهم و حق سبحانه در شان ایشان می فرماید که وَالَّذِينَ
اجْتَنَبُوا و آنکسانی که پرهیز کردند و یکسوی رفتند الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان

یا کهنه یعنی از هرچه بدون خدای پرستیده ایشان بر طرف شدند أن يعبدوها
از آنکه پرستند آنرا وأنابوا و باز گشتند إلى الله بفرمان خدای بتمامی و بروی دل
خود بحق آوردند لهم البشرى مر ایشانرا مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت
و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاویدان و در اسباب نزول آورده که چون صدیق
رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرفراز شد شش تن
از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید بن زید و سعد بن وقاص و عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و طوایف
که واز سخنانی که او فرمود رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در باره
ایشان نازل شد که فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذين آنانکه يستمعون القول
می شنوند گفتار ابو بکر را رضی الله عنه فيتبعون أحسنه پس پیروی می نمایند نیکو
ترها مراد از احسن نیکوست چه قول او همه احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع
احسن آن معنی دارد و مراد از قول قرآنست و احسن محکم باشد دون منسوخ و عزیمت است
دون رخصت و در احقاف آورده که در قرآن قبایح اعدا و مدایح اولیا هست ایشان متابعه
احسن می نمایند که مثلا طریقه موسی است علیه السلام دون سیرت فرعون و علی
هذا و در بیان گفته که مراد اقاویل اهل ملت و احسن همه اسلام باشد و اشهر
آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل کنند و اهل دل متابعت احسن آن
اقوال می کنند در امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر ° قول کس چون بشنوی
در وی تامل کن تمام ° صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام ° در حقایق
فرموده که قول اعم آنست از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس
اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بآرزوها
ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند و تبتل الیه

مقابح

تبتیلا

تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است
و از یاران رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پیروی کنند أولئك
آن گروه که متابعان سخنان نیکو اند الذين هداهم الله آنانند که راه نموده
خدا ایشانرا بمنزل مقصود وأولئك هم وآن گروه ایشانند أولوا الألباب
خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام و خالیه از عوری عادات أفمن حق
عليه آیا کسی که واجب شد بروی كلمة العذاب کلمه وعید که مشیرست بعذاب چون
لاملأن جهنم ضلال فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر
وی این کلمه أفأنت آیا تو ای محمد تنقذ رهانی من في النار آنرا که در دوزخ و علم
باشد یعنی آیا می توانی که او را از سخن سابقی و از عذاب باز رهانی تاکیدست
در انکار دیدست توبیخست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
است که مراد از دوزخیان ابو لهب و پسر او عتبه لكن الذين اتقوا لیکن آنانکه
بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند
لهم غرف مر ایشانراست منزلهای بلند است در بهشت من فوقها از زبر آن غرفها
غرف غرفهای دیگر بلندتر مبنية بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که
بر زمین بنا کنند تجري می رود من تحتها الأنهار از زیر آن غرفها جویهای بهشت
وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی لا يخلف الله الميعاد خلاف نکند خدای
وعده خود را ألم تر آیا نمی بینی أن الله که خدای أنزل من السماء فرو فرستاد از
آسمان ماء آبی یعنی باران فسلكه پس در آورد آن آب را ينابيع في الأرض در چشمها که
در زمین است و در کاریزها ثم يخرج به پس بیرون می آورد بدان آب زرعا کشت زار
مختلفا ألوانه مختلف رنگهای او چون اخضر و اصفر و احمر یا جدا جدا اجناس آن چون
گندم و جو و امثال آن ثم يهيج پس خشک می شود آن مزروع بعد از سبزی فتراه پس بینی

او را مصفرا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثم يجعله پس میگرداند خدای تعالی
آنرا حطاما ریزه گیاه درهم شکسته إن في ذلك بدرستی که در احوال باران و اخراج گیاه
لذكرى هر آینه یادکردنیست لأولي الألباب مر خداوندان عقلها را یاد دادن بکنه
مر خردمندانرا که تشبیه نمایند مال دنیی را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند
که اندک زمانی را از آن طراوت روی بزبونی نهد و بیاس حوادث در ورده شده و رفته
تلف کرده ° بود مال دنیی چو آن سبزه زار ° که بی تاب بینی بفصل بهار ° چو بروی
وزد تند باد خزان ° نبی برگ سبزی نیابی از آن ° أفمن شرح الله آیا کسی که گشاده کرده است
خدای صدره للإسلام سینه او را بقبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام متابعت
سید انام علیه السلام باشد چون کسی که سینه او از قبول حق تنگ است فهو پس آن
گشاده سینه على نور بر روشنی و معرفتست من ربه از پروردگار خود یا بر یقین
و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی و حمزه است
رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب
ابو لهب و فرزندان او گفت فويل پس شدت عذاب و اولی للقاسية قلوبهم
مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده است من ذكر الله از یاد کرد خدای
یا خالی اند أولئك آن گروه غافلان یا سنگدلان في ضلال مبين در گمراهی آشکارا اند
یعنی ضلالت ایشان بر هر کسی که اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم مرویست که علامت شرح صدور نشانی گشادگی دل باز گشتن بدار الخلود
یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی و سازگی
کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی فرموده ° نشان آن دل که بفیض اسلام
است نورانی ° توجه باشد او را سوی دار الملک دوام ° ز دنیی دوری گردانیدن و تکمیل
کردن ° چون مرگ اندر آید خوش توان مرد بآسانی ° آورده اند که صحابه کرام از حضرت

٤٧

سنگ

سید انام

سید انام علیه الصلوة والسلام استدعا نمودند که لو حدثتنا چه شود که اگر ما را سخنی
گویند و کام طوطیان ارواح مستمعان را الحدیث از لب شکر بار شیرین گردانید
سرمایه حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر فشان تست ° آیت آمد که الله
نزل خدای فرستاد أحسن الحديث نیکوترین سخنی را که هست كتابا متشابها
کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در
جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگرست و در آن تناقض و اختلاف
نیست مثاني دو باره و دو تو کرده یعنی مشتملست بر عذر و حجات چون امر و نهی
و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تقشعر منه
می لرزد یعنی از خوف وعیدی که در وی است جلود الذين پوستهای تنهای آنانکه
يخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود ثم تلين پس نرم می شود و آرام می
گیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای ایشان إلى ذكر الله بسوی یاد کردن
رحمت و مغفرت خدای و امام قشیری قدس سره فرموده که می لرزد از هیبت
الهی و ساکن می شود از انس پادشاهی و گفته اند لرزه و آرام بآثار قبض و بسط دست
یا بسبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلود منه مبتدیان راهست
و تلین جلودهم وقلوبهم صفت نواختگان لطف الله ذلك این کتاب که قرآنست هدى
الله راه نمودن خداست یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای يهدي به راه
می نماید من يشاء هر کرا خواهد ومن يضلل الله وهر کرا فرو گذارد خدای هر آینه
در وادی ضلالت فما له پس نیست مر ورا من هاد هیچ راه نماینده که او را
کرداند خلاصی دهد أفمن يتقي آیا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب
از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش يوم القيامة در روز رستخیز باشد چون کسی که
ایمن بود از عذاب و در راحت گذارند و در وسیط کلبی نقل میکند که مراد ابو جهلست

کرا ورا بدو نرخ بوبند دستها بر گردن او وبسته پاى بروى خود خواهد که از آتش به
پرهیزد وقیل للظالمین وگویند مرستمکاران ماکه ذوقوا بچشید ما کنتم
تکسبون وبال آنچه بودید که می کردید از تکذیب پیغامبر کذب الذین تکذیب
کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغامبران خود را فاتیهم العذاب
پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که نمی دانستند وتوقع
نداشتند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل وسبی وجلا ومسخ وخسف ولعذاب
الاخرة وهر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان اماده شده اکبر بزرگترست
از عذاب دنیا چه آن دایم وغیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر هستید که بدانند
هر آینه عبرت گیرند وخود را از عذاب بازرهانند ولقد ضربنا وبدرستی که
بیان کردیم للناس برای آدمیان یا جهة اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب
که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند پذیرند بان وآن قرآنرا فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی
بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی عیب واختلال وتناقض وفقیه
ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق
وبوهر تقدیر منزل کرده اید لعلهم یتقون شاید ایشان بسبب تامل در معانی
آن بپرهیزند از کفر وتکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک
وموحد وآن مثل کدامست رجلا فیه شرکاء مردی که در ان انبازان باشند
یعنی بنده که چندین خواجه در وی شریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی
ناسازگار وهر یک او را کاری فرمایند وهیچکدام را بااتمام نتواند رسانید وهیچ
یک از وی راضی نباشند ورجلا سلما ومردی بازرسته وسلم شده از انبازان لرجل
برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد وکسی در وی منازعت نکند وهر آینه

این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان
آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندگی وبیشک نباشند چه یکی
بتنازع خواجگان درمانده باشد وهمه از وناراضی ودیگری از تجاذب شرکا
سالم بود وخداوند از وخشنود اول مثل مشرکست که دل خود را به عبادت هر یک
از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر وپریشان خاطرست وثانی
مثل موحدست که نیرستد ودوست ندارد غیر خدا را وجز او امید ندارد
یکیار بسنده کن چو یک دل داری الحمد لله همه ستایشها مر خدای را که در خدا
وندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند مالکیة
او را علی الاطلاق آورده اند که کفار می گفتند نتربص به ریب المنون چشم می
داریم که محمد بمیرد وازو باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای
محمد میت مرده خواهی شد وانهم وبدرستی که مشرکان میتون مردگانند
یعنی نیز بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند
عین جهالتست ثم انکم پس بدرستی که شما ای مؤمنان یا کافران یوم القیمة
روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید در امر
دین وحجت شما را باشد بر ایشان وگفته اند مراد اختصام عامست که بعضی مردمان
با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی وهر کس بحق خود برسند
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب علی الله وکذب بالصدق ودروغ
شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیاید بوی وگفته اند الذی الصدق
است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست
فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل ومقام ناگرویدگان را والذی جاء وانکه
آمد بالصدق بسخن راست وصدق به وانکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه

هم المتقون ایشان پرهیزگارانند آنکه جبرئیلست که قرآن بیاورد وصدق
محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود وبقبول تلقی فرمود وگویند جاء پیغامبرست
ومصدق ابو بکر صدیق رضی الله عنه وگفته اند همه مؤمنان مصدق اند لهم
ما یشاءون آنچه خواهند وتمنا کنند از نعمت وکرامت عند ربهم نزدیک پرورد
گار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق
وحق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند وبپوشد خدای
عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء از برای
مبالغه است یعنی هر گاه که آنرا می پوشد غیر آن بپوشیدن اولی ویجزیهم
وپاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی نیکوترین
آنچه کانوا یعملون بودند که عمل می کردند که آن ایمانست وگفته اند احسن
اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند ومزد باقی عملهای ایشان را بران دستور
عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود یعنی محمد
را معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی ونصرت خواهد داد ویرا
بر مشرکان وغالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معایب الهه باطله کافران می گفت
ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا زخم رسانند وحال تو بتباهی
انجامد حق سبحانه گفت ویخوفونک ومی ترسانند مشرکان ترا بالذین بآنانکه
می پرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله وهر کرا گمراه سازد خدای
تا تخویف کنند کسی را بآنکه جمادیست لا ینفع ولا یضر فما له پس نیست آن
آن کس را من هاد هیچ راه نماینده که براه آرد ومن یهد الله وهر کرا
راه نماید خدای تا جز از وی نترسد فما له پس نیست آن راه یافته را من مضل

هیچ گمراه

هیچ گمراه کننده که از راه ببفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست
خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستاندن از کافران و
لئن سألتهم واگر تو پرسی از مشرکان مکه که من خلق السموات والارض
که بیافرید آسمانها وزمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه برهان
واضح ودلیل لایح هست بر تفرد از کالقیة قل بگو افرأیتم آیا چه می بینید
ما تدعون آنکه می خوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتان که می پرستید
ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر محنتی وحنتی هل هن آیا
هستند آن بتان کاشفات ضره دفع کننده مر آن محنتی را که خدای بمن
خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خدای بمن اراده کند راحتی ومنفعتی هل
هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته بازدارندگان مر آن نعمت را از من
مقاتل رحمه الله گوید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرد
ساکت شدند حق سبحانه فرمود که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدا بر ساندن
خیر یا از داشتن شر علیه بروست بر غیر او یتوکل المتوکلون توکل می کنند توکل
کنندگان کار خود بساوری می گذارند تو باخدا و خود را تدارکار ولذت خوش دار
قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بدان حالی که دارید
اندروی توکل انی عامل بدرستی که من هم عاملم برحالتی که دارم فسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آن کس را که وی شما بیاید بدو
عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند او را ویحل علیه وفرود آید بدو عذاب
مقیم عذابی همیشه پیوسته وخزی بجز بدر غلبه آن دو بود وحق سبحانه
رسوا کرده دشمنان آن حضرت را صلوات الله وسلامه علیه در روز بدر که جمعی
از ایشان بردست مؤمنان کشته گشتند وگروهی منهزم ربیقید

سلسلهٔ نکبت گرفتار شدند این سرباد داده وان دستها ببند إِنَّا أَنْزَلْنَا
بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا لِلنَّاسِ برای همهٔ مردمان
بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست
فَمَنِ اهْتَدَى پس هرکه راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس
مراورا ست فایدهٔ آن وَمَنْ ضَلَّ و هرکه گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید
فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس خود چه وبال آن
بروست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که
در ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو
نیست بجز بلاغ و بس اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض می کند نفسها را حِينَ
مَوْتِهَا هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرا می گیرد نفسها که نمرده
است فِي مَنَامِهَا در خواب او امام محی السنه رحمه الله در معالم فرموده که هر
آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی
نزدیک مرگ و بر زوال او نفس تمیز نیز زایل میگردد و نفس تمیز مفارقت
می نماید بوقت خواب و بر زوال او نفس حیات زوال نمی یابد و در احقاق از ابن
جبیر رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات
با یکدیگر آشنائی را ایشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد آن نفس را
در آن عالم که قبل از وی قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است برو مرگ را وَيُرْسِلُ
الْأُخْرَى و می فرستد دیگر نفوس را که ایشان زنده است بابدان ایشان
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران مراد
از ارسال نفوس نفوسی است که در خواب قبض کرده باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که
در قبض نگاه داشتن و بابدان فرستادن لَآيَاتٍ هر آینه علامتی است بر کمال

قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که
تفکر کنند در امرا ماند که مشابه موتست ولیعاکه مماثلت بیقظه است
و در تصحیح مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی میری
و چنانچه بیدار می شوی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند أَمِ
اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که ایشانرا
از خدای بخواست کنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که
جمع کرده لَا يَمْلِكُونَ مالک نشوند شَيْئًا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَ
لَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از
جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بهره اند قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر
خدای راست شفاعت جَمِيعًا همه او یعنی حکم همه نزد اوست و هیچ کسی
اوکسی شفاعت نکند لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست پادشاهی
آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردانده خواهید شد روز
قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده شود بخدای وَحْدَهُ یگانه نه گوی الحمد ایشان جمع
گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بدیگر سرای وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و چون یاد کرده شوند آنانکه
و چون یاد کرده شود آنانکه معبودان ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ
آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهة فراموشی انعم و مشغولی باطل اگر
مؤمنان بر عکس اینست از یاد خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین است
نام تو شنوم دل از فرح زنده شود فال من از اقبال تو فرخنده شود ور غیر تو
هر جا سخن آید میان خاطر هزار غم پراکنده شود قُلِ اللَّهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمان او زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده

واشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِيمَا كَانُوا فِيهِ
در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از ملت و دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِيعًا همه آن
وَمِثْلَهُ و مانند آن همه مالها مَعَهُ بآن لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند بآن یعنی
فدا کنند تا خود را باز خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه
نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیلهٔ شفاعت بتان بدرجه
قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان حدی بر ایشان
رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود
می ترسم چیزی ظاهر گردد که من آنرا در حساب نپنداشتم و از سفیان ثوری قدس سره
منقولست که چون این آیت خواندی گفت ویل لاهل الریاء بپنداشت مرائی که عملهای نیکو
مغزی که بود خلاصه کار و دوست چون پرده دوری کار بر داشته گشت بر خلق عیان
شد که نبود الا پوست وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا شود مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب
بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو گیرد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا کردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و حکم عام داشته اند
مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا می خوانند ما را و دفع
آن از ما درمی خواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً بخششی یعنی مال
و توانگری مِنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قَالَ می گوید إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این
نیست که بمن داده اند این مال را عَلَى عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم
و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین است

که می گوید هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایش است مر وراتا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفتند
آن کلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ
عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَى پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیوی فَأَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشانرا
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا و بال بدیها که کرده بودند و مالها بر ایشان فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا
و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَؤُلَاءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند
سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد ایشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش بدیها که کرده اند وَمَا هُمْ
و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما أَوَلَمْ
يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد نه برای رفعت و کرامت او بلکه بمحض مشیت
وَيَقْدِرُ و تنگ می کند بر هر که می خواهد نه برای خواری و بیمقداری او بلکه
بمحض مشیت حکمت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در بسط و قبض روزی لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند بخدای
روزی ده و می دانند که هرچه دهد و بهر که دهد مصلحت کلی در ضمن آنست
هرچه باید بهر که می شاید تو دهی آنچنانکه می باید تو شناسی صلاح کار همه
که تو بی آن یکار دهد در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا
بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی خود گشوده
بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عرض کردند که آنچه ما را بدو دعوت می کنی
نیکوست و ما بشرطی متعهد می گردیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود پس این
آیت آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای بندگان من الَّذِينَ أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده اید

على انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لا تقنطوا
نومید مشوید من رحمة الله از بخشش [جمیع] این آیه امیدوارترین آیتی است در قرآن در خبرست
که دوست نمیدارم که دنیا و فیها مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت از دنیا و هر چه
در دنیا باشد بهترست در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که بمسجدی در آمد
دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید
میگردانی مردمانرا مگر نخوانده انرا که میفرماید قل یا عبادی الآیه در فصول آمده که
تمام ترجیه درین چیزاست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت یا ایها
العصاة دوم دفع درعتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاوا سیم تنبیه بر اسبابی که فرمود
لا تقنطوا انهی است و هر چه حق سبحانه از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن
پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو که ناامیدی کفرست ان الله بدرستی که
خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهان جمیعا همه آنرا و اگرچه بسیار باشد غیر
شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این
قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رضی الله عنها
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب
جمیعا ولا یبالی انه بدرستیکه خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم
مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسیطی
لاریب بهمه تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز
درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از نجات خبر بجز
این آیت میسر نگردد ۞ ندارم هیچ گونه توشه راه ۞ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ۞
تو فرمودی که نومید میاید ۞ ز من لطف چنین چشم دارید ۞ بدین معنی
بسی امیدوارم ۞ بخشا نکه بی امیدوارم ۞ امید در مندانرا روا کن وانیبوا و باز

دل و جان اسیران را رها کن

گردید

ضراعت

و باز گردید بطاعت یا دعا و ضراعت الی ربکم بآفریدگار خویش واسلموا له و گردن نهید مر
دینرا بالخلاص و ورزید در توحید من قبل ان یأتیکم العذاب یعنی پیش از آنکه بیاید
بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچ کس در دفع عذاب شما
نصرت ندهد واتبعوا و پیروی نماید احسن ما انزل نیکوترین آنچه فرستاده
شده است الیکم من ربکم بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید و رخصت
را از دیده بنه منسوخ ... من قبل ان یأتیکم پیش از آنکه بیاید بشما العذاب بغتة
عذابی ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت وانتم لا تشعرون و شما
ندانید آمدن آنرا تا در مقام تدارک آیید ان تقول نفس حتی آنکه گوید نفسی
یا حسرتا ای پشیمانی من علی ما فرطت بران چیزی که تقصیر کردم فی جنب الله
در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او وان کنت و بتحقیق کار آنست که
بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمؤمنان
و در سلسلة الذهب فرموده تو دم آخر که گرگ مرد هوا کند از خواب غفلتش بیدار ۞ یادش آید
که در جوار خدای ۞ سالها ز جرم عصیان را و هر چه در شصت سال یا هفتاد ۞ کرده
از خیر و شر بپیش افتاد ۞ یک بیک پیش چشم او دارند ۞ آنگه او را برویش آرند ۞ بکذا لا
ذکر کنند و الا ۞ بانگ یا حسرتا و وا ویلا ۞ حسرت از جان او برآید دود ۞ وانزمان حسرتش
ندارد سود او تقول یا گوید لو ان الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه
می بودم من المتقین از پرهیزکاران و از شرک و معصیت آلوده نمیشدم او تقول یا
گوید حین ترى العذاب آنهنگام که ببیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاشکی بودی مرا
کرة بازگشتنی بدنیا فاکون تا بروم و باشم آنجا من المحسنین از نیکوکاران و فرمان
برداران پس این گویندگان را که گفت مرا راه ننمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بلی یعنی آری
ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی آیتهای کتاب من که قرآن است

فکذبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی واستکبرت و تکبر کردی
و سر کشیدی از ایمان بدان وکنت من الکافرین و بودی از ناگرویدگان ویوم القیمة
و روز رستخیز تری الذین کذبوا بینی آنانرا که دروغ گفتند علی الله بر خدای
یعنی خدا را بالحاد ولد و شریک نسبت کردند وجوههم مسودة رویهای ایشان سیاه
کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیان است که یعرف المجرمون بسیماهم
الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوى للمتکبرین مقام و جای مر متکبرانرا
و گردن کشانرا که فرمان خدای و رسول نبردند وینجی الله و برهاند خدای
الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بمفازتهم بر رستگاریهای ایشان یعنی
باسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسانست لا یمسهم السوء نرسد متقیانرا هیچ
بدی و مکروهی ولا هم و نه ایشان یحزنون اندوهگین شوند الله خالق کل شیء
خدای آفریننده همه چیزهاست وهو واو علی کل شیء بر همه چیزی وکیل خداوند
است و متصرف در آن و قیام بحفظ آن له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای
خزاین آسمان و زمین یعنی مالک خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی
اوست و غیر او را تصرف در آن ممکن نه هم چنانکه دخول در خزینها متصور نیست مگر کسی که
مفاتیح آن بدست اوست و در خبرست که ذو النورین رضی الله عنه پرسید از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم تفسیر مقالید السموات و ارض که کدامست آن حضرت فرمود که
تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا
قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بمقصود و فیوض
آن خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این
خزینها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات بروباند

والذین

والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانها خدای یعنی دلایل قدرت
او یا آیات کتاب اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند [illegible]
مرجع ایشان دوزخست آورده اند که کفار قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
بدین آبا او دعوت کردند وحق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان أفغیر الله آیا
غیر خدای را تأمرونی اعبد می فرمایید که پرستش کنم بعد از دلایل این همه ایها
الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی و بدرستیکه وحی کرده شده است الیک بسوی
تو والی الذین من قبلک بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغامبران یعنی با تو و با
هر یک از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری یعنی بفرض محال واقع
آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغامبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت
ایشان هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار تو
که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران
که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن
وکن من الشاکرین و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن
مسعود رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آمد که یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانرا بر اصبعی نهد
و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد
اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از قول او
متعجب شده تبسم فرمود و آیت آمد که وما قدروا الله و وصف نکردند ایشان خدا را
و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد والارض جمیعا
و زمین و همه اجزای آن قبضته بدست گرفته وی باشد یوم القیمة روز
رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین او

گفت

یعنی بقدرت او

٤٢

ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کنند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه نموده که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود و گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب حق در تحقیق این آیت آنست که با ذکر آنچه آنها بالخصوص مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای از وصف جواهر و اعراض وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک می آرند و شریک وی می سازند ونفخ و دمیده شود فی الصور در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات می کنند و این را نفخه صعق گویند که چون در دمند فصعق پس بیهوش شوند و اصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانها ست و زمین ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خواهد خدای که حمله عرش اند یا خزانه بهشت و یا دوزخ یا شهدا ثم نفخ فیه پس دمیده شود در صور اخری نفخه دیگر و این را نفخه بعث خوانند و بدین نفخه همه مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کناره قبور خود ینظرون می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض و روشن گردد عرصه محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتهها یعنی صحایف اعمال در دست وجیء بالنبیین و آورده شوند پیغامبران را برای دعوی ابلاغ رسالت والشهداء و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد است محمد اند

دمین را فرا گیرد

انظار
زمین

دست
صلی الله علیه

وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و در فوق پیغامبران مرتبه شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزودن عقاب ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهو و خدای اعلم داناتر است بما یفعلون بآنچه آورده گان می کنند و جزا مناسب آن خواهد داد وسیق الذین کفروا و رانده شوند آنانکه نگرویده اند و انداخته شوند الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود ابوابها درهای هفت گانه آن برای در آمدن ایشان وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ اندر وی سرزنش الم یأتکم آیا نیامد بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که گویندگان حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار شما را که فرستاده بوده وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا گویند کافران بلی آری آمدند با ما و ما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را که در آیند ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا و رانده آنانرا که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود در اندنی بلطف و کلامت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن الی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق اعزاز و لطف باشد و کلیه ایشان را برانند چه شتابا را بسواری بهشت خواهند بود حتی اذا جاؤها تا چون بیایند ببهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام فایز گردند وفتحت ابوابها و گشاده باشد

آری

درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما باد سلامتی و ایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان مطهر و منور گردد و در دین محل ملائکه گویند پاک شدید باطن و ظاهر فادخلوها پس در آیند بهشت خالدین جاوید ماندگان در آن وقالوا و گویند مؤمنان چون ببهشت در آیند الحمد لله همه ثناها و ستایشها مر خدای را الذی صدقنا آنکه راست کرد با ما وعده وعده خود را بثواب واورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نتبوأ جای می گیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر جای که خواهیم فنعم پس نیکوست اجر العاملین مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و بینی ای محمد فرشتگان را وقتی که در مقعد صدق و رتبه قرب باشی و هر طرف نگری جمیع ملائکه را حافین فرو گیرندگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنند کان بجوانب آن یسبحون تسبیح می گویند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی می گویند سبحان الله وبحمده نفی ناسزای کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزای کنند وقضی و حکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند وقیل و گفته شود یعنی ملائکه یا مؤمنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار عالمیان است همچنانچه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان

باشوی

ستایش کرد تا دانند که در خاتمه و فاتحه مستحق حمد و ثنا اوست در عرض دستایش مبود غیر او کس هر جا که ثنایست تا ذیبد و بس سوره مؤمن سوره اولست از حوامیم سبعه و در تفسیر امام ابو اللیث رحمة الله باسناد او مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل می کند که چون در آل حوامیم می افتم گویا که افتاده ام بر بستانهای که در زمین نوم واقع شده و تعجب در آن می کنم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رضی الله عنهم و تابعین مکس سر الحم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفته اند

سورة المؤمن ثمانون آیات بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه بقول بعضی از علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر می کنند ببعضی از کلام یعنی ها اشارت بحکم حق است که خط رد و منع بر آن کشیده نشود و میم اشارتست بملک او که بر دوام و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن العلیم دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناه هر کس را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وقابل التوب و پذیرنده توبه از گوینده کلمه شدید العقاب سخت عقوبت مر کسی را که سرباز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکوکاری و بخشش و توانگری لا اله الا هو خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات

تنبیه

ایشان ما یجادل جدال نکنند و طعنه نزنند فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای
بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد الا الذین کفروا مگر آنانکه بپوشیده اند حق را
فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد
در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدان مغرور مشو که ایشان را مهلت و فسحت
که عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بعذاب و نکال خواهد کشید کذبت قبلهم
تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام رسولرا والاحزاب و تکذیب
کردند گروهی چند که سپاه بودند رسل را کشیدند من بعدهم از پس قوم نوح
مر پیغامبران خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة و قصد کردند هر یک گروه
از اینها برسولهم بر پیغامبری فرستاده بدیشان لیاخذوه تا بگیرند او را و هر
آزاری که خواهند بوی رسانند وجادلوا و خصومت کردند با پیغامبران خود
بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند به الحق
بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس گرفتم ایشانرا و هلاک
کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشانرا وکذلک و چنانچه
واجب شد بر عذاب بر مکذبان امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم
پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو انهم
بسبب آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی
نیز هستند واگر قوم تو از عبادت حق دوری گزیدند زیانی بملک وی نمی رسد
زیرا که پرستندگان و ثنا گوینده او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین
یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف
آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را بفرماید تا صبح و شام از وی اجلال و اکرام
بحمله عرش سلام میکنند ومن حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند ذکر ایشان که طواف

ایذائی

میکنند

میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته یسبحون تسبیح میکنند
مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدای را یاد کنند بجامع ثنا
از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش
هشت اند چهار میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار
دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان
بسبب کرم آگهی از ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند ویؤمنون به و میگروند به
پروردگار خود ویستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین آمنوا
برای آنانکه گرویده اند و میگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده
بهمه چیزها رحمة وعلما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها
رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو باز گشته
واتبعوا و پیروی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلامست وقهم و نگاهدار
ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم و در آر
پدران و تابعان دین با همه مومنانرا جنات عدن در بوستانهای اقامت التی آن
بوستانها که بمحض فضل خود وعدتهم وعده داده ایشانرا ومن صلح و در آر بایشان
بهشت هر که شایسته بود من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان
وذریاتهم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد
انک انت العزیز بدرستیکه تو غالبی و از همه مقدوری عاجز نه الحکیم دانائی و هیچ
کار از حکمتی خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی یا در
جزای ومن تق السیئات و هر که را باز داری از بدیها یومئذ امروز در این جهان فقد
رحمته پس بدرستی که بخشیدی بدو در آخرت وذلک و آن نگاهداشت تو هو
الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت که امروز در پناه عصمت الهی است

فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند — امروز کسی را که
در آری بپناه فردا بمقام قرب بخشی راه — و آنرا که روی پوشی نداده ای بود در کار
فردا چکند کو بکند واویلاه ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند ینادون
ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای
خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در دنیا اختیار ایمان
ننمودید ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لمقت الله هر آینه دشمنی خدای شما را
بود که اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما انفسکم نفسهای شما را و خدا
دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول
فتکفرون پس شما کافر شدید و نگرویدید قالوا ربنا گویند کافران که ای پروردگار ما
امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اماته
اولی بوقت انقضای مدت در دنیا و احیا اول در قبر و اماته ثانیه هم در قبر و احیای
ثانی در بعث در تبیان گفته که ذریه آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان
گرفته بمیرانید اماته نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده گردانید پس در دنیا
بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بهر تقدیر کافران با اماته و احیا اقرار کنند و گویند
فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان که انکار و تکذیب بعث بود فهل الی
خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی
طریقه که بدان سلوک کنیم از دوزخ برهیم و بیهشت برسیم مر ایشان قبول ایشان
ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته گویند ذلکم آن حکم شما در اینکه حبسی
ابد باشد بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون میخواندند خدایرا وحده یگانه و یکتا
کفرتم کافر میشدید بیگانگی او و میگفتند اجعل الالهة الها واحدا وان یشرک به و چون
شرک می آوردند بدو یعنی شرکا برای اضافت میکردند تؤمنوا میگرویدند بشرکا فالحکم

می گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله

پس کار

العلی

پس کار یکتا در حکم خدای راست العلی الکبیر برتر و بزرگ از آنکه غیری را با او مساوی
سازند هو الذی اوست آن خدای و بنده که بکمال قدرت یریکم می نماید بشما آیاته نشانهای
را که بر وحدت خود وینزل لکم و فرو می فرستد برای شما من السماء رزقا
از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه یا نشد چون آنکه سبب رزق باشد وما
یتذکر و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدای
یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد فادعوا الله پس بپرستید خدا را
مخلصین در حالتیکه پاک سازندگان باشید له الدین برای او طاعت خود را از شرک
و ریا ولو کره الکافرون و اگر چه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید زیرا که ایشان
بنعمت ایمان کافر اند و شما بدان نعمت شاکر و میان شما و ایشان فرقست و اقوال و افعال شما
مرغوب و محبوب ایشان نیست چه ایشان کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و
مبغوض است رفیع الدرجات اوست بردارنده درجهای بندگان هم در دنیا و هم
در عقبی در دنیا تفاوت طبقات و در عقبی تبیان مراتب و مقامات یا رافع درجات
انبیاست درجه آدم را بصفوت بداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم بخلت و موسی را
بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء بشفاعت
سلمی رحمه الله فرموده که درجه هر که خواهد بدارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر
آورده که بر دارنده درجات عبادانست بفنا از بهشت و بقا و صحبت که عزیزی فرموده
کلا لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا نوشی خلعت بقا نپوشی — بنوش درد فنا گرها
همی خواهی که زند راه بقا در دری خرابات — فنا خوش فقاش درین ره ای عطای کرباق
مر عشاق و باقی الفاقست ذو العرش خداوند عرشست یعنی خالق و مالک او یا خداوند
ملک و سلطانست یلقی الروح می افکند وحی را من امره بفرمان خود یا می فرستد جبرئیل را
علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی رتبه نبوت

عطا میکند هر که میخواهد لِیُنذِرَ تا بیم کند آنکه وحی آمده بروی مردم را یَوْمَ التَّلَاقِ
از روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان
و زمین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی که ملاقی شود مر عمل
خود را یَوْمَ هُم روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها بر آمده
لَا یَخْفَیٰ پوشیده نشود عَلَی اللَّهِ بر خدای مِنْهُمْ از احیاء و اعمال و احوال بندگان با وجود
کثرت ایشان شَیْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و ندا
کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و کامرانی امروز پس
همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدای را که
یگانه است در حکم الْقَهَّارِ شکننده کفار و مدعیان و منازعان بلکه چون کفار را
علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی در این جواب با مؤمنان موافق
باشند الْیَوْمَ امروز تُجْزَیٰ پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کس را بِمَا كَسَبَتْ
جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب وی کم کنند
نه بر عقاب افزایند و نه کسی را بجای کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِیعُ الْحِسَابِ زود شمارست بوقت حساب او را شانی
از شانی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
خدای تعالی گوید منم پادشاه جزا دهنده ظلم نشاید هیچ بهشتی را که به بهشت
در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا او را
قصاص کنم پس این آیت خواند که الیوم تجزی تا آخر در وعده اهل ظلم عجب است
و در بیدن ظلم را وبالی عجب است از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گوی شاهد
حال عجب است وَأَنذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان یَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز
نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیک است رسیدن

در جزای هر کس بروز قیامت بسرعت بوی میرساند زیرا که لا یشغله شأن عن شأن

إِذِ الْقُلُوبُ آنگه باشد دلهای ایشان لَدَی الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای
ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند
و در حلقها مانده نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آیند تا خلاص
یابد و اصحاب چنین قلوب باشند كَاظِمِینَ غمناکان و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِینَ
نیست ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز مِنْ حَمِیمٍ هیچ خویشی مشفق
و یار مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ و نه درخواست کننده
که فرمانی او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعْلَمُ میداند خَائِنَةَ
الْأَعْیُنِ خیانت چشمها یعنی نظر بآنچه حرامست یا غمز کردن بعیب مردم یا
کذب در دیده و عدم دیدن امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای
محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر ایشان گذارند چنانچه در زبور
آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او
بخواب رود شعر وعین نام عن هام عشره و صبابته خواب را با دیده عاشق چه کار
چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن
چشمها بی آب نیست وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته
است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را میشناسد وَاللَّهُ یَقْضِی و خدای
حکم میکند بِالْحَقِّ براستی جزای محسن و مسیء وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و آنانرا که
میپرستند مشرکان مِن دُونِهِ بدون خدای لَا یَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان
بِشَیْءٍ بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت بران نیست و اگر حیواناتند مخلوق
و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ
السَّمِیعُ اوست شنوای گفتار بندگان الْبَصِیرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ
یَسِیرُوا آیا سیر نمیکنند سفر نمینمایند مشرکان مکه فِی الْأَرْضِ در زمین یمن

و شام برای تجارت فَیَنظُرُوا كَیْفَ كَانَ پس تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ
كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد
و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا هُمْ بودند
ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ ایشان سختتر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی و قدرت
و تمکین وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانها که ایشان فِی الْأَرْضِ در زمین بر آورده ایشان
چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُم
و نبود مر ایشانرا مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَاقٍ هیچ نگاهدارنده که آنرا دفع کند
از ایشان ذَٰلِكَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِیهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رُسُلُهُم پیغامبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات روشن و حجتهای هویدا فَكَفَرُوا
پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آنرا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا
و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِیٌّ بدرستی که خدای تواناست و متمکن در هر چه خواهد
شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر اهل شرک را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَیٰ و بدرستی که ما
فرستادیم موسی را علیه السلام بِآیَاتِنَا بآیات ما که تسع معجزات بود وَسُلْطَانٍ مُّبِینٍ
و حجتی هویدا گفته‌اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهة تعظیم و تفخیم است یا آیات دلایل
است حق و سلطان مبین معجزات یعنی بدعوة و حجت فرستادیم او را إِلَیٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ
و هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و قارون که مقرب و مشیر او بود و ایشانرا بحق
دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند
سَاحِرٌ جادوست که خارق عادت بجای می‌آرد و در دعوی نبوت كَذَّابٌ دروغ گویست
در آنکه میگوید خدای هست و من رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ پس چون آمد

بدیشان پیغام براستی و درستی مِنْ عِندِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید
أَبْنَاءَ الَّذِینَ آمَنُوا پسران آنها که گرویده‌اند مَعَهُ با موسی علیه السلام و فرعونیان
قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشتند و بعد از ولادت او
دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت
کرد باز امراء فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرند تا دلهای
ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند وَاسْتَحْیُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید
دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا
كَیْدُ الْكَافِرِینَ و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیا و مؤمنان إِلَّا فِی
ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال او هم بدیشان
باز گردد پس فرعون درباره موسی با خواص خود مشورت کرد و گفت او را
میباید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد و بکشتن او خود از ان خللی
بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید
صلاح در آنست که ساحران طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن
مقبول افتاد و میدانست که پیغامبرست از قتل او میترسید اما نزد قوم اظهار
تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی و گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواهی أَقْتُلْ
مُوسَیٰ بکشم موسی را وَلْیَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا قتل من
از او باز دارد إِنِّی أَخَافُ بدرستی که من می‌ترسم أَن یُبَدِّلَ دِینَكُمْ از آنکه او
متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَن یُظْهِرَ یا آنکه آشکارا
کند بسبب دعوت او فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و در قراءت حفص
بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلاد شما فساد
یعنی چون تابعان بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَیٰ و گفت موسی

قوم خود را چون این خبر بموسی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم
بربی وربکم به پروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از هر سرکشی که
بسبب تعظیم لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرد
وبه وصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام
فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد گشتند وقال رجل مؤمن و گفت
مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که مدتی
بود که بطریق جزم یکتم می پوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را
گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و می پوشید چون قصد فرعون بموسی شنید
گفت اتقتلون رجلا آیا می کشید مردی را ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله
آفریدگار من خدای است وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است بشما
معجزات روشن و استدلال هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک و اگر او
باشد کاذبا دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر وی باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک
سازد وان یک صادقا و اگر راست باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی
یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی اگر بعذاب دنیی و آخرت بشما
خواهد رسید اگر صادقست بعضی از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد
ان الله لا یهدی بدرستی که خدای راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
من هو مسرف کسی را که او حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه
کذاب دروغ گوینده است در دعوی خدائی یا قوم ای گروه من لکم الملک
الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل
و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و نجات
کند من بأس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست

از وبال دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی کرد و هم
دیگران را که نزد وی حاضر بودند ما اریکم ننمودم شما را الا ما اری مگر آنچه می بینم
یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او دیده بودم صلاح در آن وما اهدیکم
و نمی نمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی خربیل که این سخن استماع
نمود دیگر باره عرق غیرتش در حرکت آمده بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده بتخویف
قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه می فرماید وقال الذی آمن و گفت آن کسی که ایمان
آورده بود یا قوم انی اخاف بدرستی که ای گروه من که می ترسم علیکم بر شما بجهت
تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل
کردند مراد روز هلاک ایشانست آنگاه تفصیل میکند مثل دأب قوم نوح مانند حال
گروه نوح که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند
وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنکه از
پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب
ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما
للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم مکنید
تا معذب نگردید ویا قوم انی و ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم
بر شما یوم التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی
بعضی را می خوانند با استغاثه و هیچ کس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت و دو
زخ یکدیگر را ندای کنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند
که یا اهل الجنة خلود ولا موت و یا اهل النار خلود ولا موت یا در آن روز منادی
ندا کند که فلان نیکبختی شد که هرگز بدبخت نشود یا فلان بدبختی شد که تا ابد
نیکبختی نیابد یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید

مدبرین بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب
خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن ومن یضلل الله و هر کرا
خدای فرو گذارد در ضلالت فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که
بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف بدرستی که آمد بشما یوسف بن
یعقوب علیهما السلام من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای هویدا
گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف بود علیهما السلام و یوسف اسپ
قبطی او را که بمرده بود بدعا زنده گردانید فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علیه
السلام درگذشت فرعون از دین برگشت و بزمان موسی علیه السلام عمر یافت
پس مؤمن گفت یوسف علیه السلام پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء
فرس بود و شهادت طفل بر برائت او و بعضی گفته اند فرعون موسی از اولاد
فرعون یوسف بود و خدا یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب را علیهم السلام
برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان می نمود
و بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم
پس همواره بودید فی شک در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امر دین
حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم گفتید لن یبعث الله برنخواهد انگیخت
خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون این رسول نشنودیم دیگر
نخواهد آمد از تولی آنکه قول آن نبی رد کنیم کذلک همچنین یضل الله خدای
گمراه سازد در بوادی طغیان من هو مسرف هر که او ابتدا کننده است از حد در انکار
مرتاب شک دارنده در آنچه بحجج ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب
می گوید الذین یجادلون آنانکه جدال می کنند با انبیا فی آیات الله در ابطال آیتهای
خدای و دفع آن بغیر سلطان اتاهم بی حجت و برهانی که بدیشان آمده باشد کبر

بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای وعند الذین
آمنوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا
و مؤمنان نیز دشمن آنانند کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی کل
قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جبار خودکامه که
خود را از دیگران بر تر داند و دارد پس در اثنای مواعظ خربیل فرعون اندیشه
کرد که ناگاه سخنان او در مستمعان اثر کند و دین خود را طلبید و خود را و مردم را
بچیزی دیگر مشغول گردانید وقال فرعون و گفت فرعون یا هامان ابن لی
ای هامان بنا کن برای من صرحا بنای افراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب
برسم بدرها یا راهها اسباب السموات درهای آسمانها یا راهها از آسمانی با
[illegible] فاطلع پس دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی
یا مشرف گردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان برم موسی را
کاذبا دروغ گوی در رسالت ظاهرا آنکه او را خدای هست که [illegible] آسمانها بنا آغاز
ساختن شار کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو
و ببین که من با او چه کنم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه
در سوره قصص گذشت وکذلک و همچنان زین لفرعون آرایش داده شد برای
فرعون سوء عمله بد کرداری او وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست
و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم او
الا فی تباب مگر تباهی و زیانی وقال الذی آمن و گفت آن کسی که گرویده بود یعنی
خربیل یا قوم اتبعون ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد
راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که
فرصتی در [illegible] ابطال در کشند بباغ دهر [illegible] خوش بدست

این زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او اندک است

مباش غره که رنج خزان در پی دارد و نعمان نعمان بجهد با و نکبت ادبار چو رنگ
بوی نشانی نباغ نگذارد وان الاخرة هی دار القرار و بدرستی که سرای دیگر
اوست سرای آرام که او را نه زوال است و نه انتقال متصور است من عمل سیئة
هرکه بکند کاری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند
او را این حکم عدل الهی است ومن عمل صالحا وهرکه بکند کردار شایسته
من ذکر او انثی از مرد وزن وهو مؤمن وحال آنکه او مومن می باشد اصل
در قبول عمل ایمانست فاولئک پس آن گروه شایسته کاران یدخلون
الجنة در آورده شوند به بهشت وحفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی
بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از فواکه و مطاعم
لذیذه و مشارب خوشگوار بغیر حساب بی شمار یعنی بی اندازه عمل بلکه به
بسیاری از آن زیاده دارند از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان
حزبیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت گشادند که شرم نداری که از
ستش فرعون روی بعبادت دیگری می آری حزبیل نگاه نکرد از روی
تنبیه تا ایشان از خواب غفلت بیدار و از مستی شهوة غفلت هوشیار شوند پس گفت
ویا قوم ای گروه من ما لی این چیست که مرا رسیده و چونست که من ادعوکم
میخوانم شما را الی النجاة بسوی رهایی یعنی از عذاب خدای بایمان به پیغامبر
او وتدعوننی وشما میخوانید مرا بدین خود لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای
واشرک به وبرای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی آن چیزی که نیست مرا
به بربوبیت او علم دانشی مراد از نفی علم نفی معلومست یعنی من غیر از وی
خدایی نمیدانم پس دیگری را با وی چگونه شریک سازم وانا ادعوکم وحال آنکه
من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالبست یعنی قادر بر تعذیب

مشرکان الغفار آمرزنده است ومحو کننده گناه موحدان لا جرم حق آنست
انما تدعوننی الیه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی به پرستش او
لیس له دعوة نیست مر ورا دعوتی باجابت رسیدن یعنی بخن او بیهوده
است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا فی الاخرة ونه در آن
سرای وان مردنا وبدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خداست
وما را جزا خواهد داد وان المسرفین بدرستی که اسراف کنان واز حد
بیرون شدگان در ضلالت وطغیان هم اصحاب النار ایشانند اهل
زمان آتش دوزخ باز فرعونیان آغاز تهدید کردند وقصد قتل او نمودند
او گفت فستذکرون پس زود باشد که یاد کنید یعنی بوقت معاینه عذاب
یاد آید شما را ما اقول لکم آنچه می گویم شما را وافوض امری
ومی گذارم کار خود را الی الله بخدای و بروی توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه
دارد ان الله بتحقیق خدای بصیر بیناست بالعباد با بندگان حد آورده
اند که فرعون بفرمود تا او را بگیرند وی گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول
شد حق سبحانه لشکر سباع را برو گماشت تا بگرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند
ونتیجه تفویض بروی بوی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون جمعی
از خواص فرستاد تا او را بیاورند وسیاست کنند ایشان بوی رسیدند
و نماز وی ونگهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون
آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکرد
وحق سبحانه از حال حزبیل خبر میدهد که فوقه الله پس نگاه داشت او را خدای
سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند در بارهٔ وی وحاق بال فرعون
و فرود آمد بگروه فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب

که غرق شدند و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن
ایشانست وبعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است جه بدل از آن آورده که
النار فی گویند آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده می شوند
علیها بر آتش دوزخ غدوا وعشیا بامداد وشبانگاه در عین المعانی آورده که
جای بودن ایشان را در دوزخ بدیشان می نمایند وابن مسعود رضی الله عنه فرمود
که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاهست وصبح وشام آتش را بر ایشان عرض
میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم شود قیامت ارواح
ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید ای کسان
فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است وحفص بفتح همزه و
کسر خا می خواند یعنی خدای امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان را بعذاب سخت تر
از آنچه در آن بوده اند واذ یتحاجون ویاد کن ای محمد چون پیکار ومخاصمه کنند فی النار
دوزخیان در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان وزبونان قوم
للذین استکبروا مر آنان را که سرکشی وتعظم بودند یعنی تابعان مرمتبوعان را
گویند انا کنا بدرستی که ما بودیم لکم مر شما را تبعا پیروان وفرمان برداران
در آنچه ما را دعوت کرده بر شرک وتکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید
فهل انتم آیا هستید شما مغنون دفع کنندگان عنا نصیبا من النار از ما بهره
از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخنست
انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه از شما عذاب باز داریم وگر ما را قدرت
دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم
کرده است بین العباد میان بندگان وهر کسی را بجایی که درخور اوست فرستاده
وقال الذین وگویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر

لخزنة جهنم ادعوا ربکم مر نگاهبانان دوزخ را که بخوانید پروردگار
خود را یخفف عنا تا تخفیف کند و سبک دارد از ما یوما مقدار یک روز از روزها شیئا من
العذاب از عذاب چیزی تا ما استراحت کنیم قالوا گویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که
در دنیا اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند بشما رسلکم پیغامبران فرستاده
بشما بالبینات بحجتهای هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قالوا بلی گویند آری
ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال چنین منوالست فادعوا
پس شما بخوانید خدا را وتخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست بجای امثال
شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین ونیست
دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان وضایع شده و باجابت نرسیده
انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغامبران خود را والذین آمنوا وآنا
نکه گرویدند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا هم درین سرای نصرت میکنیم با هلاک
دشمنان ونجات ایشان با متابعان واگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان
چنانچه بانتقام قتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کشته شد ویوم یقوم الاشهاد
و یاری خواهیم کرد ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی چون که اقامت
شهادة کنند بر مردمان وآنها انبیا باشند و ملایکه وامت مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع
الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که
معذرت باطل است ومحل قبول ندارد ولهم اللعنة ومر ایشانراست دوری از رحمت
خدای ولهم سوء الدار ومر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا وبدرستی که
ما دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند از
معجزات وصحف شرایع واورثنا ومیراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را
توریت یعنی باقی گذاشتیم توریت را در میان ایشان هدی راه نماینده وذکری

وپندیست مر اولی الالباب مر خداوندان عقول سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد
بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت انبیا و هلاکت اعدا
حق راست و درست است وخلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و
فرعون واستغفر وطلب آمرزش کن برای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد
از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم تعبد نماید خدا را باستغفار وحیلکه مزید درجه وی است وشود بعد از
او سنت امت را ودر تبیان آورده که آمرزش طلب کن مر امت را که بحضرت تو امید وارند
وحضرت رسالت پناه روزی هفتاد بار بیشتر استغفار می نمودند
و بسیار قول آنکه در تفسیر سوره گفته شده
کولب بگشای از شکوفه حرف زبانها بگویی یعنی بعذر خواهی ما ها از حالت برکتا
نزدیک خدا کن شفاعت ما را بر حالی از شناعت وسبح وتسبیح کن بحمد ربک پیوسته
بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه وبامداد یعنی بگوی سبحان الله
وبحمده آورده اند که کفار در باب بعث وقرآن مجادله می کردند که قرآن سخن خدا
نیست وبعث محالست حق سبحانه آیت فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی آنانکه
جدال می کنند فی آیات الله در ابطال آیتهای خدای ودر دفع آن کوشند بغیر سلطان
اتاهم بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از عقل
ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی یعنی حق باداوت سروری
وحکومت یا عظمتی موهوم که هرگز ما هم نیستند ایشان ببالغیه رسنده بدان
فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنونده
مر اقوال ایشان را البصیر بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه
آفریدن آسمان وزمین اکبر بزرگتراست نزد شما من خلق الناس از آفریدن
آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض وسما با وجود عظمت وبسطت آن اولی که قادر

باشد هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیاً از اصلی واعاده ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست نقل بعضی از
مفسران که آنست که جدال کننده یهود بودند که حضرت رسالت گفتند تو صاحب ما نیستی
بلکه او ابو یوسف بن مسیح داود است یعنی دجال که سلطنت او بر بحر را فرا رسد وجریهای
آب با او روان باشند و پادشاهیها باز گردد و او آیتی باشد از آیتهای خدای تعالی
حق سبحانه این آیت نازل کرد آن کسانی که منازعت می کنند در باب دجال و او را آیة
الله میدانند در دلهای ایشان کبریست یعنی هوای حکومت وسلطنت که بدان نخواهند
رسید پس تو پناه گیر از شر فتنهٔ دجال و دیگری گفت دجال از اعظمت اجسام آدمیان
حق تعالی فرمود که آفرینش ارض وسما از آفریدن او بزرگتر است وبیشتر مردمان نمی دانند
که دجال یکیست از مخلوقات من وبباید دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر بقد
بلندتر وبجثه بزرگتر ویک چشمست وظهور او یکی از علامات قیامت خواهد
بود وسید عالم صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده است که مردم بسه
سال پیش از ظهور وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی
ثلثی باز گیرد وزمین از آنچه رویاندی ثلثی نگاه دارد ودر سال دوم دو ثلث
باز گیرند وسال سیوم نه از آسمان باران آید ونه از زمین گیاه روید پس دجال
بیرون آید وبا وی سحر وشعبده بسیار باشد وبیشتر خلق متابعت وی کنند الا من
عصمه الله وبا وی بهشتی ودوزخی باشد ودیوان را فرمان دهد که متمثل شوند بصور
آدمیان پس یکی را گوید که گواهی ده که من پدر ومادر تو را زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید
آری وانگاه دیوان بصورت ایشان متشکل شوند واو را گویند ای فرزند متابعت
وی کن که او خدای تست القصه همه شهرها بگیرد الا مکه ومدینه که ملائکه
آنها را پاسبانی کنند وچون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را علیه السلام

از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد ولشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی
مستاصل گردند وشمهٔ از نزول عیسی علیه السلام در سورهٔ زخرف مذکور خواهد
شد ان شاء الله العزیز وما یستوی الاعمی والبصیر ومساوی نیستند نابینا
وبینا یعنی عاقل وغافل وجاهل وعالم والذین آمنوا وعملوا الصالحات ویکسان
نباشند آنانکه گرویده اند وعملهای شایسته کرده ولا المسیء ونه بدکار یعنی
کافر مراد آنست که چنانکه اعمی وبصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن وکافر
متساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود دیگری در درکات قلیلا ما تتذکرون
اندکی پند می پذیرید وچون ثابت شد که محسن ومسیء برابر نیستند در ثواب
وعقاب ودر دنیا دار تکلیف در دار جزا پس لا بدست از سرای دیگر که در آن پاداش
یابند وآن در قیامت خواهد بود ان الساعة بدرستی که ساعت قیامت لآتیة
هر آینه آینده است لا ریب فیها شک نیست در آمدن آن که تمام رسل بوقوع آن وعده
داده اند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند بقیامت
وتصدیق نمی کنند از قصور نظر الفت بالمحسوسات وقال ربکم وگفت پروردگار شما
ادعونی بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم
اغلب علما درین آیت دعا را بر عبادت فرود آورده اند ومؤید آنست که حدا می
گوید ان الذین یستکبرون بدرستی که آنانکه سرکشی می نمایند عن عبادتی از پرستش
من سیدخلون جهنم زود در آورده شوند بدوزخ وحفص بصیغهٔ معلوم
خوانده یعنی بدوزخ در آیند داخرین خوار شدگان وخوار شدگان وگویند دعا بمعنی
استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم
وبقول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزاین رحمت من
مالامالست وکرم من بخشنده آمال کدام دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بکف

امید وی ننهادم وکدام محتاج زبان سوال گشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابت
موشح نساختم بر آستان ارادت کسی سر طاعت نهاده که لطف دوست بروی در باز
نگشاد وگفته اند دعا بمعنی ثناست واجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش
کنید تا بفضل کامل ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را
میخواند بوقت رجوع باو واجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم
توبه کنی بپذیرم از روی کرم وانگه ذرهٔ بیداد در بکذرم الله الذی جعل خدای
حق آنست که بیافرید لکم اللیل برای شما شب را تیره وبیرون بادد لتسکنوا فیه
تا ساکن شوید در وی بجهت سکون حرکات وسکون حواس والنهار ومیافرید روز را
مبصرا روشن کننده وبینا سازنده تا به بینید چیزها را وحرکت شما در اکتساب
معاش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند بخشش
بزرگ وبسیار است علی الناس بر آدمیان با آفریدن لیل ونهار یا بخلق ورزق یا بتیسیر
اموری که مقام مصالح ایشان در نفس ومال بدانست ولکن اکثر الناس ولیکن
بیشتر مردمان لا یشکرون سپاس داری نمی کنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدا
ربکم پروردگار شما خالق کل شیء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو هیچ
معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس چگونه وبچه وجه برگردانیده می
شوید از عبادت او بعبادت غیر او کذلک همچنانکه گردانیده شدند این قوم
یؤفک الذین برگردانیده می شوند آنانکه کانوا بودند که از روی عناد بآیات
الله یجحدون آیتهای خدا را انکار می کنند واز پذیرفتن آن باز می ایستند الله الذی
جعل آن خدایی که ساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا موضع آرام تا بر وی
می روید ومی نشینید والسماء بناء وگردانید آسمان را بنای برداشته وصورکم و
نگاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را

ضعف
وانجنی خدیبی
یعنی قامت شما را
۴۳
وانکه مقیم
برانچه

که صورتهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَرَزَقَکُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّیِّبَاتِ از پاکیزه‌ها یعنی ماکولات لذیذه و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نمای همه حقایق علوی و سفلی بمجموع دقایق صوری و معنوی را جامعست و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعهٔ او لایح است
ای صورت تو آینه سر وجود ٭ در وشی نرخت پر توانوار شهود ٭ مجموعهٔ هر دو کون
کس چون تو نیست ٭ در مملکت صورت معنی موجود ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آنکه چنین تصویری کرد
خدایست رَبُّکُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَکَ اللّٰهُ برتر است خدای و بزرگوار و تو رَبُّ
الْعَالَمِینَ پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَیُّ اوست زنده یعنی
متفرد بحیات ازلی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ
پس بپرستید او را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّینَ برای او
دین خود را از شرک بطاعت خود را از ریا و بگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ همه
سپاسها و ستایشها مر خدایراست که پروردگار عالمیانست قُلْ بگو ای محمد
مر این مشرکان را که بدین آبا و اجداد خود معتقد شوند إِنِّی نُهِیتُ بدرستی که نهی کرده
شده ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ از آنکه بپرستم آنانرا تَدْعُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللّٰهِ
جز خدای لَمَّا جَاءَنِیَ الْبَیِّنَاتُ آن هنگام که بمن آمده است حجج و آیات مِنْ رَبِّی
از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ أُسْلِمَ با آنکه گردن نهم و انقیاد کنم
لِرَبِّ الْعَالَمِینَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِی اوست آنکه خَلَقَکُمْ بیافرید
پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان ویید مِنْ نُطْفَةٍ از آب
منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ
پس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ پس باقی میدارد

شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّکُمْ بغایت قوت خود که منتهای شبابست ثُمَّ
پس از ین درجه بالای برد لِتَکُونُوا شُیُوخًا تا گردید پیران وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی
و از شما کسی باشد که بمیرانیده شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت
وَلِتَبْلُغُوا و بقای دهد شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که
وقت موت است وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ و شاید شما تعقل کنید در آفرینش
خود و انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِی یُحْیِی اوست آنکه زنده گرداند وَیُمِیتُ
و میمیراند فَإِذَا قَضٰى أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّمَا یَقُولُ پس
جز این نیست که گوید لَهُ کُنْ مر آن مراد که بباش فَیَکُونُ پس بباشد بی مهلتی یعنی
تکوین او را احتیاج با آلتی و مدتی و مزحتی و کلفتی نیست سه فعل او را که عیب
علت نیست ٭ متوقف جمیع آلت نیست ٭ از ضم زلف کاف و طره نون ٭ هر زمان شکلی
آورد بیرون أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِینَ بسوی آنانکه یُجَادِلُونَ جدال و نزاع
می کنند فِی آیَاتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای یعنی حجج قرآن را منکر شوند أَنّٰى یُصْرَفُونَ چگونه
و چون بر گردانیده می شوند از تصدیق بدان الَّذِینَ کَذَّبُوا مجادلان آنانند که
تکذیب کردند بِالْکِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا و بدانچه فرستاده
ایم بِهِ بآنچیز رُسُلَنَا پیغامبران خود را از احکام و شرایع فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس
زود بدانند خاتمت عاقبت تکذیب و انکار إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهای آتشین
باشد فِی أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها نیز در آن بود
یُسْحَبُونَ کشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها تا اَفکند ایشانرا فِی الْحَمِیمِ
در آب جوشان که در غایت حرارت بود ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ پس از ان در آتش
سوخته و بریان سازند ایشانرا یعنی بانواع عقاب از آتش و آب معذب
کردند ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشانرا أَیْنَ مَا کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ کجا اند آنکه

عذاب

۲۱۴

دون

بودید شما که انباز گرفتید ایشانرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ از فرود خدای
قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا
و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا گذاشتند بَلْ لَمْ نَکُنْ
نَدْعُوا بلکه نبوده ایم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا شَیْئًا چیزی
را که یعنی بر ما روشن شد که چیزی را که می پرستیدیم ایشانرا عبادت کردیم
هیچ نبوده اند و ما ایشانرا چیزی می پنداشتیم کَذٰلِکَ همچنانکه مجادلانرا
فرو گذاشت یُضِلُّ اللّٰهُ الْکَافِرِینَ فرو می گذارد خدای کافرانرا تا راه نمی برند
بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذٰلِکُمْ این خذلان شما امروز در عین الکافی عقبی بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست بودید شما که شادی
می کردید و فرحان می بودید فِی الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَیْرِ
الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت
آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و بتکبر می خرامیدید اُدْخُلُوا در آیید
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است
یعنی هر طایفه بدر که در آیند خَالِدِینَ فِیهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَکَبِّرِینَ پس بد آرامگاهیست گردن کشانرا دوزخ فَاصْبِرْ پس
شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعدهٔ خدای
بنصرت اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست و راستست و بی شک واقع خواهد
شد فَإِمَّا نُرِیَنَّکَ پس اگر بنمایم ترا بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده
ایم ایشانرا از قتل و اسر خود انست أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا که بمیرانیم ترا پیش از ظهور
آن عذاب فَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ ما که پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد روز قیامت
جزای خود خواهند یافت یعنی بجمیع وجه ایشانرا فرو نخواهند گذاشت

نمودار قتل و اسر

قصه ایشان

معجزات

حق سبحانه درین دنیا یعنی از عذاب بحضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم
وقحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود دوستانت در
دو عالم شاد و خرم آیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که
کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات سنگین می کردند چنانچه تفجیر عیون
و انهار و بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی
اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم
رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ پیغامبرانرا پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْکَ
آنهااند که خوانده ایم قصهای ایشانرا بر تو که آن بیست و نه پیغامبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ
لَمْ نَقْصُصْ و بعض از ایشان آنانند که قصهای ایشان نخوانده ایم عَلَیْکَ بر تو اما نام
ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و نه
شنیده جمعی بر آنند که مجموع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و
چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغامبر
بوده اند و دلایل بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بالقاب و اسامی
شرط نیست وَمَا کَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغامبری را و نتوانست أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ
که بیارد معجزه که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری خدای
و حکم و فرمان او یعنی شما از پیغامبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل
نیست در نمودن آن امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ
اللّٰهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان بعد از وضوح آن قُضِیَ حکم
کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد
وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِکَ الْمُبْطِلُونَ آنجا نا راستان و معاندان که بعد از دیدن
معجزه که دلالت بر نبوت می کند دیگر معجزه می طلبند اَللّٰهُ خدایست الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ

۲۱۵

الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار می شوید منها بعضی را چون ابل ومنها تاکلون و بعضی از آن را می خورید چون غنم و بعضی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر ولکم و مر شما راست فیها در انعام منافع منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن ولتبلغوا و تا برانید تا برسید علیها بسافرت بدان یعنی بر بعضی از آن حاجة فی صدورکم حاجتی که در دلهای شماست از سود و معامله وعلیها و بر شتران در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون برداشته می شوید ویریکم وی می نماید خدای شما را آیاته نشانهای قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیت را از آیات قدرت ما از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تنکرون انکار می کنند افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه پیش ازیشان بودند کانوا بودند آن امم پیشین اکثر منهم بیشتر ازیشان از روی عدد واشد قوة و سخت تر از روی توانائی وآثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازماندها ای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که می کردند از جمع مال و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آنگاه که آمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات بحجت و دلائل فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی مرکب که انرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهها ی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وحاق بهم و احاطه کرد بدیشان ما کانوا به یستهزءون

جزای آنچه بودند که استهزا میکردند فلما راوا پس آنگاه که بدیدند باسنا سختی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یگانه وی وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شریک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا باسنا آنهنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مقبول است نه در وقت باس سنة الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان باس هیچ وجه قبول نیست وخسر و زیان کار شدند هنالک الکافرون در آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند

سورة السجدة خمسون ایات مکیه بسم الله الرحمن الرحیم

حم اعظم اسماء الهی در حروف مقطعه حم است و هرکس بر استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارت بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منتست بر مومنان به تنزیل کتب صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و صح ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد پس بسر حم و فی ما بین هستیم قسم یاد می کنند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خداوند بخشنده بهدایة نفوس عوام الرحیم مهربان عامه قلوب خواص و اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال محققان کرده بر آنکه مصالح دین و دنیا بسته بقرآن است و این فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست پیدا کرده شده آیاته آیتهای وی بتبیین کشتن پاس دنی و وعد و وعید قرآنا عربیا در حالی که قرآنست تازی یعنی بلغت تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل

یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که تنزیل او من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فاعرض پس روی گردانیدند از قبول او اکثرهم بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا و گفتند اهل شرک که مصاحب قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست یعنی قرآن را در نمی یابیم مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر و در گوشهای ما گرانیست آنچه میخوانی نمی شنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجزیست که از پیروی کردن ما بتو منع می کند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و میان آنحضرت پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم یکیش خود بجای آوردن خود که ما برای دین خود عمل می کنیم قل انما انا بشر مثلکم بگو جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شما نه از ملک و جن که شما بحجاب دریابید و فهم نکنید شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را انکار است و طبع را نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده می شود بسوی من انما الهکم که نیست که خدای شما اله واحد خدایست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم باشید واستغفروه و از وی آمرزش جوئید گناهان را که بعد از اسلام کنید و در بحر آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوالست ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بحقیقت استقامت نرسید استغفار کنند که آنکه را است استغفار کند از رویت آن که مرتبه عمل کناهی بزرگ و خطائی عظیمست وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگانراست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمی دهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمی شوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و جهت تخصیص منع زکوة از سایر

اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل آن مر نفس را محک عیارست از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتست بیخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر جرایم است و گفته اند حصر توانگری را از اعطا نبود چون خواستکار ندارد یا چون درختی که بر ندهد سعدی منعم ممسک شجری بی بر است سر و بهر خل بدخبر رست بخل که سرمایه ناکامیست درد و جهان موجب بدنامیست وهم و مشرکان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمی کنند که نفقات آن سرا را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب و در معالم فرموده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان که در حال عجز و ضعف از ادای عبادت بازمانند و حق سبحانه همان مزدی عطا میکند که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت بی بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکلست گوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که درحال داشت از بند مرض تا وقتی که او را از رهانم یا بحضرت خود برم قل ائنکم بگو آیا شما لتکفرون کافر می شوید بالذی خلق الارض بآنکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز امام ابو اللیث آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در دوشنبه بگستراند وتجعلون له و می سازید برای وی انداداً همتایان ذلک آن خدا وندی که زمین را بیافرید رب العالمین پروردگار عالمیانست وجعل و بیافرید فیها در زمین رواسی کوههای بلند پایدار من فوقها از زبر زمین تا ناظران در آن نگریسته بجهة اعتبار بردارند وبارک فیها و برکت کرد در کوهها بآنکه در و منابع و منافع

آفرید یا برکت داد زمین را بزروع و اشجار و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین
أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد
چون گندم و جو و برنج و خرما و میوه و گوشت و امثال آن که هر یک از آنها غالب قوت اهل
بلادیست و تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو
روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شد جواب یکسان
شدنی لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از آفرینش زمین و هر چه در ویست یعنی
جواب سایلان بی زیاده و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ
بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخارات آب چون دخان
در زاد المسیر گفته که چون حق سبحانه آب را بیافرید آتش را بروی گماشت تا آب وی
را در شورش آورد و بخاری مرتفع شد و حق سبحانه آسمانها را از آن بیافرید و در
عین المعانی آورده که حق تعالی جوهری سبزی بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست
بگداخت و روان شد آتش را بروی مسلط کرد تا بجوش آمد و کفی جاری از وی پیدا گشت
از آن کف زمین را و از آن بخار آسمان آفریده شد کفی را منبسط ساخت و کران فرش
بولاین بخاری را برافروخت که این سقف است پس زبیاه از آن سقف محفوظ معلق حسن
تصویرش بود ظاهر و زیر فرش مطبوع لطف تدبیرش بود پدید فَقَالَ پس گفت
خدای بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا و مر زمین را که بیائید هر دو
بآنچه شما را میفرماید طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی
رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست
در اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان
خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون
آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما هر دو بجد فرمودی طَائِعِينَ فرمان

برداران آورده اند که اول موضعی که کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین
سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام
و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد از ابتکار فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت
آنها سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت او را مرادها فِي يَوْمَيْنِ در دو روز پنجشنبه
و جمعه وَأَوْحَى و وحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آن را یعنی با اهل
آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرده شان هر فلکی و آنچه اندر آید
وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی
ستارگان که چون چراغ رخشان و درفشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم
آسمانها نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذَلِكَ
آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آفریدن و اندازه کردن
خداوند غالبست که در ملک خود هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ داناکه هر چه سازد از
روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض
کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگوی بیم کردم شما را و بترسا
نیدم صَاعِقَةً از عذاب بیهوش سازنده و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ
مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود یعنی
صیحهٔ جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در
رحلت الشتاء والصیف بمواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده
میکرده اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی
که آمدند بدیشان پیغامبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه
جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند دعوت کردند

أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را قَالُوا گفتند کافران در
جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً
هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فَإِنَّا پس ما هستیم که بِمَا أُرْسِلْتُمْ
بِهِ بآن چیزی که فرستاده شده اید بآن بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما
مانند ما آدمیانید و هیچ فضل و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت
انبیا مانده از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند چند صورت بینی او
صورت پوست هر که معنی دید از صورت پوست دید صورت پرستی پابند
با شوی از نور و معنی بهره مند آن تفصیل قصهٔ ایشان میکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ
اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین
احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس
هود علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات
بدان نکردند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت تر از ما قُوَّةً از جهت توانائی
عادیان مغرور شدند بقوة و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند
و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور
شدگان بقوهٔ خود أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدایی که بیافریده
است ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت و بسیار قوت از ایشان قُوَّةً از روی
قوة یعنی توانائی دارد بچیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوا و بودند
قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند
که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم برایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز
مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در بقیهٔ آخر شوال از بامداد روز
چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب بود

دهم

باد صرصر فرستادم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی
و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستأصل ساختیم وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَخْزَى سخت ترست از روی رسوائی وَهُمْ لَا
يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ
و اما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر
بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل
و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را
صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه
السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند
از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صا
عقه آنها که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز
میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ
دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ
پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینان برسند آنگاه همه را به
بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند برایشان
سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بآنچه
دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستها یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان
تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدانچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی
تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا برای
شما را دفع می کردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که

وخواری

۱۷ع

حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا

بر ماکه

ما را انطاق می‌کنید که باختیار خود ناطق نشده‌ایم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي سخن آورد ما را
آن خدایی که بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ سخن آورده است هر چیز را که خواهد وَهُوَ و حال
آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید
شما پوشیده شوید یعنی مخفی نمانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما
سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما
بر شما گواهی دهد وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ آنکه خدا
نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه می‌کنید در زاد المسیر گفته که کفار می‌گفتند
هر چه آشکارا کنیم خدا می‌داند و آنچه پنهان از ما صادر می‌شود بدان دانا نیست
حق سبحانه فرمود وَذَلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که در حق او ظَنَنْتُمْ
گمان می‌بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمی‌داند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را
در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان زدگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار
شکیبائی نمایند و ناله و جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ قرارگاه هست
مر ایشان را وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق سبحانه جویند فَمَا هُمْ پس
نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی وَ
قَيَّضْنَا لَهُمْ و بر انگیختیم برای کافران قُرَنَاءَ دوستان و هم نشینان از شیاطین
و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب
آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و وعد و وعید
تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب
فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ

سخن گوید

سبب زیانکاران

از دیوان و آدمیان که همین عمل کرده بودند یعنی جملهٔ امم مکذبه را استحقاق عذاب
بود این گروه نیز اهل عذاب اند در کشف الاسرار آمده که چون بنده را خدای خیری خواهد
او را قرینی نیکو و هم نشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون
بنده را بدی خواهد او را بوفق بد مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید
حاصل شیاطین را هم نشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستی که
کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو جهان ۞ نقد معرفت امروز
مفلس و سود آخرت فردا از دست ۞ آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت می‌کردند
چون محمد قرآن می‌خواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوات الله قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها بر
داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیرها و دست بر هم کوفتندی و شعرهای
ناخوش خواندندی آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند
یعنی مشرکان عرب گفتند مر یکدیگر را لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش منهید
لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد می‌خواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو
و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما
غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه قایلاند یا عامهٔ کافران عَذَابًا
شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را بد
ترِ پاداشی أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین که بودند که از روی جهل و غصه يَعْمَلُونَ
عملی می‌کردند ذَلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدایست
النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است انجنان لَهُمْ مر کافران راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ
سرای جاوید یعنی مقام ایشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداشی

دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ انکاری
کردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند
رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند
ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی پیدا کرد و قابیل
که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما نمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشان را تَحْتَ
أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند
از فروتران یعنی در درکی زیرتر شوند تا از جمله فرودان فروتر باشند إِنَّ
الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس
بران بایستادند صدیق اکبر رضی الله عنه گفت شرک نیاوردند فاروق رضی الله
عنه فرمود که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رضی الله عنه تفسیر کرد
که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که
فرایض ادا نمودند قول حسن بصری رحمه الله آنست که او کار بطاعات کردند و از معاصی
اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب
کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت
بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گویی توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی
یعنی همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهتی نیست ۞ فجهت یجد
لجانب صفت ۞ فی تفکر فی بیان فی معرفت ۞ آنچه از سر وحدت بر فروخت ۞ غیر و حدوث
هرچه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان فرشتگان یعنی بر
مؤمنان مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در محشر یا آنکه ایشان را گویند أَلَّا
تَخَافُوا مترسید از آنچه در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت
وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مخورید بر آنچه گذشته است از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان

بخیر خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا
كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده می‌شدید بر زبان پیغامبر نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه
میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می‌نمودیم و معاونت می‌کردیم وَفِي
الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آن سرای بتکریم و تعظیم و در خواست وَلَكُمْ مر
شماراست فِيهَا در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از
لذایذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در بهشت مَا تَدَّعُونَ آنچه می‌خواهید
نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ از خدای آمرزنده رَحِيمٍ مهربان و بخشاینده در
لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه متمنای اهل استقامت است نسبت بآنچه ایشان را عطا
خواهد کرد چون ما حضریست نسبت بموائد کامله که بجهت ضیافت ترتیب کنند و
گفته اند نتیجهٔ استقامت نهایت کرامتست چه در روش طریقت در نتیجهٔ آثار عالی
عزیمت شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سریست از
ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوت خانهٔ سر هیچ راه ندهد و انوار را در حرم
منزل یاد نکند و امروز مرد در بازار دنیا کاندر حرم سلطان اغیار نگنجد
وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِمَّنْ دَعَا از آنکس که بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ
بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
بدرستی که من از گردن نهادگانم حکم خدا را این آیت در شأن حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم که خلق را بخدای دعوت کرد اما ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علمااند
که معالم دین بمردمان آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند
یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و
تحمل است بر آنچه بدیشان رسانند از مکاره و گفته اند همهٔ ائمه و مشایخ دین را

و عایشه رضی الله عنها فرموده که نزد من این آیت را الا در شأن مؤذنان صاحب عین
المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندا می کند و بنماز
می خواند و بعضی بر زبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیری که
مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند
وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی
توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط
درکات و گفته اند حسنه رفعت و سیئه صفت یا صبر و حلم و جهلست و در تفسیر
ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله
علیه و سلم و سیئه دشمنی ایشان ادْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآن چیزی که
نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن
و از لغو بتغافل در گذر فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکس که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ
میان تو و او عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه دوست گردد كَأَنَّهُ گویا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوستی
کارساز بود و خویشی مهربان در احقاق از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که چون از
کسی بمن میرساند که ما بدی کرده من در شأن او خوبی نیکو میکنیم تا وقتی که خبر
می یابم آنکه او هم نیکویی میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و تلقین داده نشود این خصلت که مقابله بدیست
بنیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنها که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا
يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ یعنی آنکه
بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ
عظیم بهشت است وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه یا
بعضی که وسوسه شیطان خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ او شنوا است

استعاذه

استعاذه ترا الْعَلِيمُ دانا بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
شب است و روز که متعاقب یکدیگر اند روز جهت آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماه که مقدور اند تابان مقرری روند و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده
مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و مر ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما وَاسْجُدُوا
لِلَّهِ و سجده آورید مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدایی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را
إِنْ كُنْتُمْ که هستید شما که ادعوی کنید إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر او را می پرستید چه سجود
اخص عبادات است و آن خالق را باید نه مخلوق امام شافعی رحمه الله دین محل سجده میکنند
تعبدون امر باشد و این روایت مرویست از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا را از آن چه غم فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او و سجده
یا تسبیح میگویند و او را میستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته
بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت
و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند یعنی اینجا تمام
شده و این روایت ابن عباس و ابن عمرست رضی الله عنهم و این سجده یازدهم است
باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد
گفته و فرموده که هر که در آخر آیت اول سجده کند سجده شرط باشد چه مقارنست بقوله تعالی
ان کنتم ایاه تعبدون و کی بعد از آیت دوم سجده روند سجده نشاط و سجده بود چه
مقرونست بدین کلمات که وهم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او
أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا
أَنْزَلْنَا پس چون فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید
جهت رستن نباتات ازو وَرَبَتْ و بر بالد و افزون گردد بگیاه إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا

سجده

بدرستی که آنکس که مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر آینه زنده کننده مردگانست إِنَّهُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماتة قَدِيرٌ تواناست و قدرت او نسبت
بهمه مقدورات یکیست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُلْحِدُونَ میل می کنند و از نهج استقامت
منحرف می شوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما و طعن می نمایند یا تأویل باطل می کنند و از
طریق صواب بازی کردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمی شوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه میدانیم
و جزای طعن و الحاد بدیشان می رسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود
در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهلست یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهترست
أَمْ مَنْ يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که آن حضرت
پیغامبرست صلی الله علیه و سلم و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار رضی
الله عنهم اعْمَلُوا امر تهدید است کفار را میگوید بکنید مَا شِئْتُمْ هر چه می خواهید
إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست
و بر آن جزا خواهد داد و حیله و مکر رهایی که خدای میداند نه که مغشوش
میاورد که معامل بیناست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بحقیقی آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن
بعضی بر یاد کردیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنگاه که آمد بدیشان معاندان و ستیزنده
کاشتند وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی
نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز
است زیرا که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز
یا آنکه نامه دوستست بنزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد
زنام و نامه تو یافتم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لَا يَأْتِيهِ
الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطل مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه
از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بروی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بدو راه

منحرف

نیابد

نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغ یافت نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده
شده است مِنْ حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ گفته نمی شود
ترا ای محمد کفار قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
گفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی
میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از این هم
پیغامبری که بوده منکران قوم با او همین گفته اند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیا و تابعان
ایشانرا وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبة دردناک مر مشرکان و مکذبان
را آورده اند که کفار عرب گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا
بعضی از و عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم از آن بهره برند آیت آمد
که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا بغیر لغت عرب
لَقَالُوا هر آینه می گفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا نکرده شد
آيَاتُهُ آیتهای کتاب او بزبانی که ما فهم کنیم أَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ و مخاطب
عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانکه گرویده اند هُدًى راه
نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمی گروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گ
گرانیست یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى
بدیشان پوشیدگیست تا جلوه جمال کمال از آن نمی بینند أُولَئِكَ آن گروه
از شنیدن آن قرآن و دیدن آن کر و کورند يُنَادَوْنَ ندا کرده می شوند مِنْ
مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور
دور ندا کنند نه خواننده را بیند نه آواز شنوند پس او را از آن ندا بر نفع

بادی اقبالی کویند کرا ای تا قابلان · ما بس نزدیک شنویم و شما بس دور دور
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق بدادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ
فِيهِ پس اختلاف کردند در ان جهودان به در قرآن یعنی بعضی باور داشتند و
جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکرنه کلمه بودی که پیشی کرفته است
مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر
یا تأخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر آینه حکم کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب و
مستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ و بدرستی جهودان یا مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ در کمانند
مِنْهُ از توریت یا قرآن مُرِيبٍ کمانی با اضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند
صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد
وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز
کردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدکار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندکان را که
فراخور عمل مکافات بفرماید
إِلَيْهِ بسوی خدای يُرَدُّ باز کردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند
علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید
مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نکیرد مِنْ
أُنْثَى هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ
مکر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاص اوست
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکان را و آنروز توبیخ کوید أَيْنَ شُرَكَائِي
کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ کویند خداوندا شنیدیم ترا و
کفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ کواهی دهنده بر شرکت ایشان پس ما از
از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ و کم شود عَنْهُمْ از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند

کومی پرستیدند

الجزو الخامس و العشرون

که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا می پرستیدند ناپدید
دمان دور نه بیند یا ازیشان مدد نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب
و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزکاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ
ملول نمی شود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی در این جهان چون نعمت و صحت و
امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اکر برسد او را بدی چون تنکدستی و بیماری فَيَئُوسٌ
پس نومید است از رحمت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافر است
بکمی اهانت وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اکر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک
ما چون تندرستی و توانکری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که بدو رسیده شد
لَيَقُولَنَّ هر آینه کوید هَذَا لِي این خیر و عافیت برای منست و من مستحق آنم و
دایم خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و کمان نمی برم قیامت را
قَائِمَةً بر خواسته یعنی حاضر شده مرا انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اکر باز
کردانند مرا إِلَى رَبِّي سوی پروردکار من یعنی اکر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده
اند که قیامت قائم شود و مرا بر انکیزند إِنَّ لِي بدرستی که مراست عِنْدَهُ نزدیک
خدای لَلْحُسْنَى آینده نیکی تر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابتست
خواه در دنیا و خواه در عقبی ع زهی مقصود باطل زهی خیال محال ه امام ثعلبی ره
از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در
دنیا که می کوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد
کفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچ یک ازین دو متمنی وجود نخواهد کرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا پس خبر کنیم آنانرا که نکرویدند بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از کفر و تکذیب
و اخبار بتعذیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ
غَلِيظٍ از عذابی درشت و بزرک و بدیشان برسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند

رحمة منا

از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و دهیم عافیت بخشایم عَلَى الْإِنْسَانِ
بر کافر أَعْرَضَ روی بکرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود از راه حق یا خود را یک
طرف کشد از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو
دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرک و بسیار است تشبیه کرد دعای بزرک را
بچیزی که پهنای دارد و جههٔ سعت و کثرت آن قُلْ بکوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که
فی نفس الامر إِنْ كَانَ اکر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس
شما کافر شده اید بدان بی تامل دران مَنْ أَضَلُّ کیست کمراه تر مِمَّنْ هُوَ از انکس که او
فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما کمراه تر که پیوسته
در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد باشد و وضع من موصول بجای جمله شرح حال و تعلیل
مر بد ضلال ایشانست و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که ابو جهل و حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم کفت که بما بنما و آن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل
کفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم
سوال کنند که این صورت دیده اند یا نی اکر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیتست و رنه
و اکر نه سحر محمدیست پس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از دیدن آن خبر دادند
ابو جهل کفت هذا سحر مستمر این جادوییست بهمه آفاق رسیده حضرت عزت این آیت
فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمایم ایشان یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهای
قدرت خود که بر اثبات شق قمر است فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ
و در نفسهای ایشان یعنی مکه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ
انکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردکار تو أَنَّهُ انکه او
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ کواهست یعنی اکر کفار انکار معجزات تو کنند
حضرت آفریدکار کواه تو کفایتست بعضی بر آنند که دلایل آفاقی اخبار آن حضرت بود از حوادث

آیه

آینده و وقایع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفس بیان اهل مکه واقع
شده از قتل و قحط و خوف و در معالم آورده که آفاق وقایع امم ماضیه است
که ایشانرا هلاک کردانیدند و انفس واقعهٔ روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رحمه الله
نقل کرده که آفاقی غلبهٔ دین اسلام است بوقت ظهور محمد و انفس و آنچه بوقت
پیغامبر بود صلی الله علیه و سلم فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی دیکر را عابد ادیان
دارند یعنی بنمایم مر ایشانرا دلایل آفاقی که عدم مسافت و انفسی که هلاک ایشانست
یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کل در احوال و امزجه یا آفاق
عجایب مصنوعاتست از آسمان و زمین و ستارکان و اشجار و انهار و اثمار و جز ان
و انفس بدایع حکمت و غرایب صنع که در انفس انسان موجود است و در لطایف آورده که
آفاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست
نمودار آن در عالم صغیر هست و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع
آنچه در عالمست مفصلا در نشاء انسان مندرجست مجملا پس انسان عالم صغیر مجملست
از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است
و عالم انسان صغیر شعر ای انکه تراست ملک اسکندر و جم · از حرص مباش در پی درهم و درم
عالم همه در تست و لیکن از جهل · پنداشته تو خویش را در عالم · و تطبیق آیات آفاقی
و انفسی مناسب این مختصر نیست شمهٔ از حقایق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر
جواهر کلام نوشته خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شکند مِنْ لِقَاءِ
رَبِّهِمْ از لقای پروردکار خود بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه
چیز حال مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد
کند در ملک خود بکند تواند علم در جمل و کثرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست ·
آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم پادشاهی راست · سورة حمعسق خمسون آیه مکیه

بسم الله الرحمن الرحيم حم عسق

حروف مقطعه اشارت بکواین وحوادث وفتن ووقایع است امام ثعلبی از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل می‌کند که ح رمز حرب علی کرم الله وجهه است و قتل اهل شام احص
حا حرفست و میم ملک و عین عذاب و سین سبع و قاف قذف و حدیثی مرفوع آمده
که بعد نزول این حروف اندوه اثر حزن بر حضرت سید المرسلین علیه
افضل الصلوات للمصلین ظاهر و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند
بچیزهای که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر خسف و امثال آن کرد تا خروج دجال
و نزول عیسی علیه السلام قول آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید
علیم و سمیع و قدیر است یا اشارت بصفت علم و مجد و سنا و علو و عظمت و در کشف
الاسرار آورده که این حروف ایما است بآن عطایا که حضرت حق سبحانه بحضرت رسالت
پناه صلوات الله ازلی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه
لبان امت را از آن سیراب کرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف
امت در آید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی او بوده
و سین سنای شهود او که مرتبه هیچکس بدین رتبه وی نرسید و قاف مقام
محمود او در شب معراج که خبر او ادنی از آن دهد و در قیامت که شفاعت کبری است
مقام محمود نامست عند بعضی اهل معانی نامی که داود کذلک مثل آنچه درین سوره
است از معانی یوحی الیک وحی می‌کند بتو پیوسته و الی الذین من قبلک و وحی
کرده است بانبیا که پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچ کس از انزال
وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است یو له
ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از انواع علویات و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از کواین سفلیات وهو العلی اوست برتر که رفعت شان او

ذاتست العظیم بزرگ که عظمت و سلطانی مر او راست تکاد السموات نزدیک شده
آسمانها که از عظمت یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی هفت
آسمان بلند تو بشکافند پس از آن یکدیگر منشق کردند در کشاف آورده که این
حال در تعظیم کبریا و جلال اعظم و امت بر آثار عظمت بود که او والملائکة
یسبحون و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را
تنزیهی مقترن بحمد ربهم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح با هم میگویند
چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزا و یستغفرون و آمرزش می‌طلبند
از خدای لمن فی الارض برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان الا ان الله
بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده هر گناه بندگان را الرحیم
مهربان بدیشان بقبول توبه و انعام می‌ غفران و رحمت اوست که ملائکه
را باستغفار کنندگان موجود والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه
بجز خدای اولیاء دوستان یعنی شرکا و انداد که بدو پرستی ایشان را پرستش
میکنند الله حفیظ خدای نگهبانست علیهم بر اقوال و اعمال و احوال ایشان
و مناسب آن جزا خواهد داد وما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان
بوکیل گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام
شریعت وکذلک و همچنانکه وحی کردیم هر پیغامبری بزبان قوم او اوحینا
الیک وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآن بلغت قوم تو که عرب اند لتنذر تا بیم کنی
ام القری اهل مکه را که ام دیه‌هاست ومن حولها و هر که گرداگرد آن باشد
یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زیر مکه بسط
کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وتنذر هم و بیم کنی مردمانرا
یوم الجمع بروز جمع یعنی قیامت لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن

ع ۲

و آن روز جمع کنند که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح
را با اشباح یا عمال را با اعمال یا هر کسی را با عمل او و بعد از اجتماع دیگر بار ایشانرا
متفرق سازند فریق فی الجنة گروهی را در بهشت برند که مؤمنان و موحدان اند
وفریق فی السعیر و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند ولو
شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلهم هر آینه گردانیدی همه خلایق را امة واحدة
گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت ولکن یدخل ولیکن در می‌آرد من یشاء
هر کرا می‌خواهد بواسطه توفیق و توفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود والظالمون
و ستمکاران یعنی سرکشان بیابان غوایت و مخذولان از اهل کفر و نفاق ما لهم
نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد ولا نصیر و نه یاری
که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند کافران من دونه بجز خدای
اولیاء دوستان مانند اصنام ملاف دوستی ایشان میزنند فالله پس خدای وی
هو الولی اوست دوستی که دوستانرا دستگیری میکند وهو یحیی الموتی و او زنده
کرده مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان وهو علی کل شیء و خدای بر همه
چیزی قدیر تواناست و اصنام ایشانرا توانائی نیست سو اوست قادر بحکم کن فیکون
غیر او عاجزند دون عجز را سوی قدرتش ره نیست • عقل ازین کارخانه آگه نیست •
وما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه در آن چیز با کافران من شیء
از هر چیز که از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم آن مفوضست الی الله بخدای و او حکم
خواهد کرد روز قیامت ذلکم الله آنکس که حکم می‌ صفت اوست خدای حق است
ربی پروردگار من و آفریدگار من علیه توکلت بر وی نه بر غیر او توکل کردم در همه
کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم والیه انیب و بسوی او باز میگردم در همه
احوال فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض آفریننده

ع ۳

آفریننده آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا
جفتان ومن الانعام و خلق کرد از چهارپایان ازواجا صنفها که نر و ماده اند یذرؤکم
بسیار میگرداند شما را فیه در توالد و تناسل یا درین وجه از
خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید
می‌باشد قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل یعنی ذاتست چنانچه گویند
مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مؤدی باشد
بتناقض که اثبات مثل و نفی است ذات او صورت پذیر نیست • تو بکش کس
بتو مانند نیست • جل المهیمن ان تدری حقیقته • من لا له المثل لا تضرب له المثلا
وهو السمیع و او شنواست مجموع مسموعات را البصیر بیناست بهمه
مبصرات له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان
و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطر است و گنجینه زمین
نبات یبسط الرزق گشاده می‌گرداند روزی لمن یشاء برای هر که می
خواهد بمقتضای ارادت ویقدر و تنگ می‌سازد بر هر که می‌خواهد بر
وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق
فیض و بسط علیم داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و پدید کرد
لکم ای برای شما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه
فرموده بود به بدان چیز نوحا نوح پیغمبر را علیه السلام والذی اوحینا
و آن چیز که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترک اندین که میان نوح و تو
بوده وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی وعیسی این پیغا
مبران از اصول دین ان اقیموا الدین آنست که قائم کنید و بپای دارید دین را که
ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه

علیم

ومتفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید وطاعتست
جدا در فروع شرایط اختلافات باشد بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد كَبُرَ
بزرگست وگران ودشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر مشرکان آن مشرکان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه تو می خوانی
ایشانرا إِلَيْهِ بسوی آن از توحید ونفی شرکا اللَّهُ يَجْتَبِي خدای می کشد وجمع میکند إِلَيْهِ
بسوی آنچه تو می خوانی بایمان درست ورای مَنْ يَشَاءُ هرکرا می خواهد برای کزین کردن وی
دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَيَهْدِي وراه نماید بتوفیق وارشاد
إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ هرکه باز کردد یعنی روی آرد بسوی وی یعنی هرکه از همه
اعراض کند واو را خواهد حق سبحانه راه داده است بدو فارسی نخست او طالبی از جمله بکذارد
بدو آورد کران حضرت ندا آید که ای سر کشته راه اینک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم
کذشته چون عاد وثمود واصحاب ایکه یعنی جدا کشتند از دین إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مکر از پس آنکه آمد بدیشان دانش او انبیاء پیغامبران ما از دین برکشتند یهود ونصاری
مکر بعد از آنکه دانستند پیغامبران از آیت توریة وانجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق
ضلال محض است بَغْيًا واین برکشتن از روی ستمکاری وجبار بود که واقع
بَيْنَهُمْ میان ایشان یا بطلب جاه وریاست یا سبب حسد که بر پیغامبر صلی الله
علیه وسلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکر نه کلمه بودی که پیشی کرفته است
یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو در مهلت دادن ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا بهنکام
زمانی که نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی
میان ایشان بعذاب مبطل وخلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ وبدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ
داده شده اند کتاب یعنی قرآنرا مِنْ بَعْدِهِمْ از پی ایشان کذشته مراد کافران زمان
آن حضرت اند که قرآن بدیشان دادند وایشان لَفِي شَكٍّ هر آینه در شکند مِنْهُ
از دین قرآن یا از پیغامبر صلی الله علیه وسلم مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده فَلِذَلِكَ

پس برای تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ بخوان خلق را باتفاق بر ملت وَاسْتَقِمْ
ومستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ چنانچه فرموده شده بآن در تبیان آورده که
ولید مغیره بآن حضرت صلی الله علیه وسلم کفت که از دین ودعوی که داری رجوع کن
تا من نصف از مال خود بتو دهم وشیبة بن ربیعه وعده کرد که اکر بدین پدران باز آیی
دختر خود را در عقد تو در آرم این آیت نازل شد که بر دعوت مقیم وبر دین
مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ وپیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشان را وَقُلْ
آمَنْتُ وبکو کرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ
از کتاب بر من وبر انبیا پیش از من یعنی جمیع کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه
در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ وفرموده شده ام لِأَعْدِلَ بآنکه عدل
کنم وسویه نکاه دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف واذنال در مجلس خاص ودر تبلیغ
شرایع وحکومات میل کنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدکار ما وشماست لَنَا أَعْمَالُنَا
ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ومر شما را پاداش اعمال شما لَا
حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما وشما یعنی ظاهر شد واحتجاج را مجال
نماند واکر کسی که خلاف کند از روی عناد وستمکاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدای
جمع کند میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازکشت همه نزد بعضی عدم
احتجاج منسوخست وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ وآنانکه از کفار خصومت وجدال میورزند فِي اللَّهِ
در دین خدای عز وجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده اند لَهُ مر قول خدایرا
یعنی در دو بیشان اقرار آورده که بر ربوبیت یا مراد یهودند که بحق خدای اجابت نمودند
در توریة وبمصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند یا آنکه دعا ملائکه کند یا آنکه خدای
تعالی اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او حُجَّتُهُمْ
دَاحِضَةٌ حجت ایشان باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان چه بعد از ظهور آیت

ابراز حج خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وبر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله
در ابطال دین وَلَهُمْ ومر ایشانراست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ که آن آتش دوزخ
باشد اللَّهُ خدای حق الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آن کسی است که فرو فرستاده است کتاب
از آسمان بِالْحَقِّ براستی ودرستی وَالْمِيزَانَ ومنزل کردانید ترازو را که موزونات
بآن سنجند تا در باره خرید وفروخت ستم نرود محققان برانند که مراد از میزان
عدالت در معاملات واز عدل وراستی میزان کنایت کرد که آلت عدالتست وانزال
عدل عبارتست از شعار فرمودن بدان ودر عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد
صلی الله علیه وسلم که قانون عدل بدو تمهید می نماید واقوال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ
وچه چیز دانا کرد ترا وچه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ
نزدیک بود امام زاهد رحمه الله فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که
در آن قیامت قایم شود نزدیکست يَسْتَعْجِلُ شتاب می کنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه نمی کروند بآن یعنی استعجال از روی استهزا وتکذیب
ما می خواهند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید وقیامت
نیاید وایشانرا حجت بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه کرویده اند بخدای ورسول او
مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسانند از قیامت چه می دانند که خدای با ایشان چه کند ومحاسبه
ومکافاة برجه وجه بود وَيَعْلَمُونَ ومی دانند أَنَّهَا الْحَقُّ که آمدن ساعت راستست
أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ خصومت وجدال می کنند فِي السَّاعَةِ
در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در کمراهی اند دور از صواب اللَّهُ لَطِيفٌ
خدای داناست باریکی کار بِعِبَادِهِ بر بندکان خود در فصول آورده که لطیف چهار
معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطیف اوست پیشتر از کفایة
بعضی وبیشتر از قوت کار نماید دوم تواننده وکدام تواننده که بآن بود که بندکان خود

اضافت فرموده سیم باریک دان ودور بین خفیات امور داند وایما وصدور
بر وی پوشیده نماند چه ادم پوشیده کار کسی سر قضا وقدر او راه نبرد ودر کار او
حد وچون دخل ندارد کسی چون وچرا دم نمی تواند زد که نقش بر حوادث
ورای چون وچراست هر آنکه که خواست بسیند قدر کش ز چون ملایکه چون نیز
پایمال قضاست در موضع آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند ومرام
جمهور ولکم ورکذرانند ودر ترجمه کشف فرموده که لطیف آنست علم شاملست محیط
غوامض مصالح بود وحکمت با هر دقایق برعوایب منافع باشد ودر کشف الاسرار
معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد وشکر بقدر بنده خواسته
درین آیت نکات بسیار وفواید بی شما راست وحواله اطلاع بر بعضی از آن
بمطالعه جواهر التفسیر میرود يَرْزُقُ روزی میدهد بلطف خود مَنْ يَشَاءُ
هرکرا می خواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ واوست توانا بلطف ورحمت
الْعَزِيزُ غالب در حکم وارادت مَنْ كَانَ يُرِيدُ هرکه باشد که خواهد بعمل خود
حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خر آن سرای یا پاداش آنرا نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر ورا فِي حَرْثِهِ
اندر زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر را در حکم مثل
یعنی چنانچه کشت را اندرا می افزاید تا کی از آن بسیار می شود همچنین عمل مومن
روز بروز نزد خدای تعالی افزون می کردد تا خدای که یک ذره برابر کوه احد شود
وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ وهرکه باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا نیکی دنیا
سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از وی آنچه بقسمت از نصیب
او باشد وَمَا لَهُ ونیست مر ورا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد
کافرانند که همین دنیا خواهند وبس منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق
نمودندی وغرض ایشان غنیمت بودی وبس پس درین آیة فرمود که هرکه دین

خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی‌بهره ماند و هر که
آخرت طلبد نصیبی خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد
دنیو طلبی بهره او نبات دهند عقبی طلبی هر دو نعمات دهند أَمْ نه چنانچه تسبیح کافران
عقود کرده اند لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند
در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی پیدا ساخته
اند در دل ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است
و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا
و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست بودی یعنی
قضای سابقه بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان
کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا و هر یک جزای خود یافته بودندی اما وعده
فصل میان ایشان روز قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی
کافران لَهُمْ مر ایشان را در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی درد ناک که دایم و بی انقطاع
بود تَرَى الظَّالِمِينَ ببینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان
مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال و اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ
رسنده است بایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها
ستوده کردند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین
بقعها و نزهتترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو
کنند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَٰلِكَ مذکور شده که
مر بهشتیان راست هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر آن بندگان
تفضل می‌نمود و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَٰلِكَ
آن ثواب که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ بندگان

خود را

خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده
و تقدیم خبر بآن کرامت جهت ازدیاد سرور مؤمنانست و اکنون دانسته که عمل ایشان
ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بوظایف عبودیت بیفزایند
کار نیکو کن که مزد نیکو بطلبی که جزا هرچه نیکو کار دهند کار نکو نیست تو در طلب
اجر مباش مزد مزدور باندازه کردار دهند از امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل
میکنند که روزی مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که
مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی خواهد یا نی آیت آمد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگوی نخواهم از
شما عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْرًا مزدی و هیچ پیغامبر نیز از امت برای دعوت
مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید انبیا آمده
گفتند تو برادر خواهر زاده مایی و در راه دین ده بیافی و میبینیم که اخراجات تو بسیارست
و مداخل کم اگر فرمائی فکری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیا
ریم و بخدام عتبه علیه سپاریم تا در حوائج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغ
دست دهد این آیت نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ
لیکن دوستی می‌طلبم فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی یعنی قریش بایدکه مرا دوست دارند بجهت
قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم انقیادی کنند و مرا با هیچ بطنی از
قریش نیست الا که مرا خویشی و قرابتست پس مرا باید که یاری دهند و از دشمنان
را بمن دشمنی نکنند این معنی منسوب بقول قتاده بسیار روا نخست و گفته اند مرا مودة
ثابت در ذو القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست
دارند و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند
یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد اند فرمود که علی و فاطمه و دو

پسر ایشان مرا حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی
آورده که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس
مر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید
اکه تقرب کنند بخدای باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را
یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا حب آل پیغامبر است که هرکه
آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا دران حسنه حُسْنًا نیکوی یعنی مضاعف
سازیم ثواب آن حسنه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر گنه کاران را
شَكُورٌ پذیرنده طاعت فرمان برداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند کافران
که برمی بافد محمد و برمی بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی بر دعوی نبوت یا بنزول
قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر می‌نهد بر دل تو اگر
افترا کنی و قرآن بر تو فراموش کرداند یا مهر می نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از
جفای ایشان متضرر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله تستری نقل میکند
که مهر شوق انس و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از جفات
و ابای خلق فارغ کردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو میکند خدای باطل و نا راستی وَيُحِقُّ
الْحَقَّ و آشکارا میکرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ
دفع آن نتوانند کرد إِنَّهُ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهرچه در
دلهاست یعنی راستی تو و مغلطه افترای ایشان برو پوشیده نیست و در عین المعانی
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسألکم علیه اجرا
در خاطر جمعی خطور نموده بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مارا بدوستی خویشان
خود میفرماید تا بعد از و فرمان بر ایشان و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آن حضرت
را خبر داد از اندیشه آن جمع بدین آیت و حضرت رسالت با ایشان گفت گفتند یا رسول الله

گواهی

گواهی میدهیم که تو راستگوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم آیت نازل شد که
هُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی ندامت ورزند آن باز گشت
را در پذیرد وَيَعْفُو و عفو میکند و در میگذرد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه
جرمهارا از ایشان در میگذراند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنید
بعد از آن از نکوی و بدی یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه
وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند خدای درخواست آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کرداند مسئول
ایشان را آنچه خواستن آن نداشته باشند از دعا و سئوال وَالْكَافِرُونَ
و ناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذاب سخت که دل بخاید و
دوام عقابست و هیچ عقابی بدتر از مذلت حجاب نیست و هیچ رنج مطلق
دلهارا بتر از دوری چنانکه بندگی در حجاب مالش اصحاب صفه رضی الله عنهم
بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگران
شویم و مال خود بفلان و فلان چیز صرف کنیم آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ
و اگر بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان خود و همه ایشان را فراخ کردانیدی
لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بیرون
آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در غالبست چه ذی
النورین و عبدالرحمن عوف رضی الله عنهما مالدارترین مردم بودند و هرگز از ایشان
بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند که اگر خویشابه بادانست که بر تمام زمین بارد و از
و از هر نطفه از آن گیاهی بروید شعر باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ٭
در باغ سبزه روید و در شوره خار و خس ٭ و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایلست

وبرین روش صفات سبعی وبغی ایشان غالب وحالت بغی درین ابواب بهترین
اسبابست پس الحق سبحانه وتعالی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی وطاغی می شدند
آن ملک قسمت نموده حاملها فرمود ولکن ینزل ولیکن فرو فرستد روزی
را بقدر باندازه ما یشاء آنچه می خواهد بجای انکه می خواهد انه بعباده
بدرستیکه بندگان خود خبیر داناست وباحوال ایشان بصیر بینا می داند که
هرکس را چه باید وچند باید وکی باید وهو الذی ینزل الغیث واوست انکه فرو
فرستد باران را من بعد ما قنطوا از پس انکه نومید شوند از آمدن آن وینشر
رحمته ونشر کند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرداند در کوه وبیابان وهو الولی
واوست دوست مؤمنان ومتارند کار ایشان بفرستادن باران وغیر رحمت ها
حسان الحمید ستوده بهمه زبان یا ستایش سپاس داران ومن آیاته واز نشانهای
قدرت ودلایل فطرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها وزمینهاست
وما بث وآفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمان وزمین من دابة از جنبندگان یعنی
زندگان چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وهو واو یعنی خدای علی جمعهم
بر جمع کردن ایشان در عرصه حشر اذا یشاء هرگاه خواهد قدیر تواناست وتمکن
دارد وغیر عاجز وی دارد وما اصابکم وهرچه بشما می رسد ای مؤمنان من مصیبة
از مصیبت واقع بمال وارث واهل وعیال فبما کسبت ایدیکم معاش آنست که کرده دستهای
شما یعنی بشامت معصیت هرچه بشما میرسد اما عقوبت گناهان شماست و
یعفوا وعفو میکند ودر میگذارد عن کثیر از بسیاری گناهان واگر بی گناهی را رنجی
رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که
مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امید وارترین آیتی از خدای تعالی که بر پیغامبر علیه
السلام فرستاده است اینست که خبر داده که سبب بعضی گناه مصیبت می رسانم واز بسیاری

عفو

ربع

عفو می کنم و وی ازان کریمتر است که گناهی که یکبار عفو کرد بدیگر بار
دیگر بار عقوبت نکند بدان در عقبی وما انتم ونیستید شما ای کافران
بمعجزین عاجز کنندگان خدای را از نفاذ امر یا عذاب کردن مستحق فی الارض
در زمین وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی
هیچ دوستی که کار سازد در دنیا ولا نصیر ونه یاری که عذاب بردا
رد در عقبی ومن آیاته الجوار واز نشانهای توانایی او کشتیها روا
نست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمت ان یشأ اگر
خواهد خدای یسکن الریح ساکن کرداند بادی را که سبب رفتن کشتی
است وجهت آن با شاکن شود فیظللن پس کردند کشتیها رواکد ایستاد
گان علی ظهره بر پشت آب را اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند ان فی
ذلک بدرستیکه در تسخیر ریاح واجرای سفاین لآیات هر آینه دلالتهاست
لکل صبار مر هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاس دارنده بوقت از کشتی آمدن
او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهلی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه
کرده اند از معاصی ویعف ودر میگذراند عن کثیر از بسیاری گناهان اهل
کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص
دهد مؤمنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان
ویعلم الذین یجادلون وتا بدانند آنها که خصومت می کنند فی آیاتنا در دلایل
قدرت ما که در محل نزول بلا ما لهم نیست مرایشان را من محیص هیچ گریزگاهی فما
اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد
چون مال وفرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست
یعنی یک چند ایام از ان تمتع می گیرید وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب

آخرت ونعیم بهشت خیر وابقی بهتر است وپاینده تر للذین آمنوا برای آن
کسانی که گرویدند وعلی ربهم یتوکلون وبر آفریدگار خود توکل می کنند والذین
وبرای آنانکه یجتنبون پرهیز می کنند ویکسو می روند کبائر الاثم از گنا
هان بزرگ والفواحش واز کارهای زشت واذا ما غضبوا هم وچون خشم
گیرند بر مردان بسبب رنج وزیانی ومکروهی که بدیشان رسانند یغفرون
ایشان را در می گذرانند از او وعفو می کنند در لباب آورده که این آیت در شان
فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را بمکه دشنام می دادند وچون در خشم
می شد فرو می خورد وتعرض ایشان نمی کرد ودر تبیان فرموده که در بیان ابو
بکر صدیق است رضی الله عنه که او را با انفاق تمام مال ملامت کردند ودشنام
رسانیدند واو حلم می ورزید ومتعرض ایشان نمی گشت — مستغرق کار
خود چنانکه کس برو ای ملامت گو بیکار مرد نیست والذین استجابوا وبرای آنانکه
اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را مراد انصارند که مر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ایشان را بایمان دعوت کرد در حال بطوع ورغبت قبول نمودند
واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان
در اوقات آن وامرهم وکار ایشان یعنی شوری با مشورتست بینهم
میان ایشان هرگاه کار کنند بصواب دید یکدیگر کنند ومما رزقناهم
واز آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال خود ینفقون نفقه می کنند در راه
خدای والذین وبرای آنانکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشان را ستم
از کافران هم ینتصرون ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی
از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فضیلت وجهاد کردن
با ایشان لازم وجزاء سیئة وپاداش کردار بد سیئة مثلها کردار

کردار

کردار بدیست مانند آن لفظ سیئه در ثانی بانکه نه سیئه است بسبیل
ازدواج کلام است چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فمن عفا پس هرکه عفو کند
از ستم کار خود که مسلمان باشد وترک انتقام نماید ازوی واصلح وباصلاح
آرد میان خود وظالم خود را فاجره علی الله پس مزد او بر خدایست وعده
مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رحمه الله
نقل می کند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد
گو برخیز وببستان برخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه بیت
عفو از گناه سیرت اهل فتوت است ۝ در حلم وعفو کار فتوت تمام نیست ۝
بگذر ز جرم خصم کرم کن که گفته اند ۝ بهتر ز عفو در حق خصم انتقام نیست ۝
انه بدرستیکه خدای لا یحب الظالمین دوست نمی دارد ستمکاران را یعنی
کسانی را که ابتدا کنند بستم ویا در انتقام از حد در گذرند ولمن انتصر و
هرکه کینه کشد از ظالم بعد ظلمه از پس انکه بر وستم کرده باشد فاولئک
پس آن گروه کینه کشندگان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی
بعتاب وملامت بایشان را گناه نیست انما السبیل جز این نیست معاتبه
ومعاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا یظلمون الناس ستم کنند بر
مردان ویبغون فی الارض وافزونی جویند واز حد در گذرند در زمین
بغیر الحق بحق وبجز حق اولئک آن گروه موصوف بظلم وبغی لهم مر ایشا
راست عذاب الیم عذاب دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر وهرکه
شکیبایی کند بر آزار مردان وغفر ودر گذرد از مظالم ایشان وانتقام
نکشد ان ذلک بدرستیکه این صبر وغفران لمن عزم الامور از
بهترین کارهاست امام زاهد گوید کارهای مردان مردانست وهرکه

توقع این نباشد که جفا کشد و وفا کند تب جفا خوریم ملامت کشیم و غیر
باشیم که در طریق ما کار نیست رنجیدن و من یضلل الله و هر که
را فرو گذارد خدای فما له پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی
که کار سازی وی کند من بعده پس از فرو گذاشتن خدای مر او را
وتری الظالمین و تو ببینی کافران را لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند
عذاب را یعنی روز قیامت یقولون گویند هل الی مرد من سبیل
آیا هست بسوی باز گشتن بدنیا هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات
کنیم وتراهم یعنی کفار را که در آن روز یعرضون عرض کرده می شوند علیها
و آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است چه وضوح چه معلوم است که عرض کافران
بر آتش دوزخ خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان باشند و حقیران
من الذل از خواری و رسوایی ینظرون می نگرند بسوی آتش من طرف خفی
از نگریستن پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت
آن زهره شان سر باز ندارند که تمام در نگرند که وقتی که ایشان را بدوزخ در آرند
از دیده می نگرند کاهی بیلا نکرد و کاهی بدوزخ و گفته اند معنی آن است که
مراد از طرف خفی چشم دل است چه چشم کافران نابینا محشور خواهند شد
پس حال دوزخ بینا شده بدل چنانچه نابینایان در حالات مختلف فهم کنند
وقال الذین آمنوا و چون ایشان را بدین حالت بینند گویند آنانکه ایمان آورده اند
یعنی چون زیان کاری کافران بر بینند گویند ان الخاسرین به درستی که زیان
کردن انفسهم در نفسهای خویش واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز
معتقد زیان در نفسهای است که آن را بعبادت مستوجب آتش دوزخ کرده
اند و زیان در اهالی که در دوزخ اند که ایشان را از ایمان باز داشتند و که

الذین خسروا

بهشتی اند با که از دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید آنکه
ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی
انقطاع وما کان لهم و نباشد مر کافران را من اولیاء هیچ دوستان
و مددکاران بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز خدای
یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای عذاب از ایشان باز ندارد
ومن یضلل الله و هر که گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را
راه نجات و مخلص استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردگار خود را یعنی
در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید
یوم لا مرد له روزی باز گردانیدن نیست من الله از نزدیک خدای یعنی بر
وقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی شود ما لکم نیست شما را من ملجأ هیچ
پناهی و گریزگاهی یومئذ آن روز وما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ
انکاری در آنچه کرده آید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه اکثار الکاتبین
در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بدان گواهی دهند
فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فما ارسلناک
پس ما نفرستاده ایم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که از عمل بد ایشان
نگاه داری ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام و رسانیدن
وانا و بدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافرانرا یعنی منا از نزدیک
خود رحمة صحت و توانگری فرح بها خوش شوند بدان و شادی کنند وان
تصبهم و اگر برسد سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم
بلکه بسبب فرستاده است دستهای ایشان را از اعمال ناشایست فان الانسان
پس بدرستی که انسان کفور سخت ناسپاسی است و نکوهیده می شاید که مراد

از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش
کنند و محنت را بیاد کنند شیخ امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران
مؤمن آنست که ترک شکر کند لله مر خدا راست ملک السموات والارض
بادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه می خواهد یهب می بخشد
لمن یشاء اناثا می بخشد هر کرا اراده کند دختران یعنی لوط علیه السلام
ویهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا اراده کند پسران بی دختران چون
ابراهیم علیه السلام او یزوجهم یا جفت کرده اند ایشان را ذکرانا واناثا پسران
و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه
وسلم اینجا بشیت یا زینت جانب خود داد بن دختر تنها و پسر تنها ذیرا که
اینجا دختر دهد شاید که والدین را عیب باشد و یا پسر دهد ایشان را آرد
ذوی دختر بود پس بمشیت خود یا زینت یعنی هر چه خواهم دهم اینجا که
اینجا که از هر دو نوع را دید و مادر را مشتی نماند که نفی آن باید کرد ویجعل
و می گرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه
علیم قدیر بدرستی که خدای داناست بکار های وحدی قدیر تواناست بر آنچه می سازد انا
او از حول معتقدی و عبرا و توانایی او از عجز منزه و معرا علم او بر طریق
از شایبه جهل دور مقدس پاک ذات اکلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود حضرت
پیغامبر را گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید نادرو نگوی چنانچه با
موسی علیه السلام سخن گفت و موسی او را دید حضرت فرمود که موسی سخن حق
می شنید و لیکن او را نمی دید آیت آمد که وما کان و نیست و نشاید لبشر مر آدمی را
ان یکلمه الله آنکه سخن گوید خدای مواجهه با او و در دنیا و اگر و یا بعتد بس
سخن گفتن خدای با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلام است حق که بسرعت

اناثا دختران ویهب لمن یشاء

بسرعت در یابند بطریق الهام یا القا در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید او را
از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن
گفت و او را از پس حجاب نور بود و در موضع آورده که خدای تعالی با پیغامبر ما
صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای حجابی یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجاب از زر سرخ و حجابی
از مروارید سفید و میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا
یا خدای فرستد رسولی را چنانکه ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند ملک
مرسل بمرسل الیه بدستور خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی
بدرستی که خدای برتر است از صفات مخلوق و غالبست در اتصال وحی حکیم دانا
ست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و هم چنانکه وحی کردیم
به پیغامبران پیش از تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من امرنا
بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدان زنده گردد چنانکه تنها بروح حیات
می یابد ما کنت نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الکتاب چه چیز است
قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت
و شقاوت معلوم تو نبود ولا الایمان و نه دانستی دعوت بایمان یا بشرایع ایمان
و معالم آن نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو
ایمان آورد ولکن جعلناه و لیکن ما گردانیدیم کتاب یا ایمان را نورا نهدی به
روشنایی که راه نمایم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان ما
یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وانک لتهدی و بدرستی که
تو بوحی ما می خوانی مردمان را الی صراط مستقیم براه راست دعوت از تو عامست
مر خلق را و هدایت از من خاص است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است

٤٧

بادائی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله و آن راه خدایست الذی
له آن خدائی که مر او راست ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمان و آنچه
در زمینهاست الا الی الله بدانید بسوی خدای تصیر الامور باز گردد کارهای
خلایق در آخرت نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت
اوست و بارتفاع حجب وسایط مشاهده این معنی دست دهد نظم
صورت کثرت حجب وحدتست غیبت ما مانع از حضور دیده دل باز کشا می بین
سیر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف تسعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت
بر انگیزانند و قول ثعلبی در لغت مذکور است تأیید این سخن می کند که فرمود
حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض اعجاز و میم تنبیه بر استماع کلام عظیم در کشف
الاسرار فرموده که حا اشارت بتجلیات حق است و میم بملک او قسم یاد میکند بتجلیات
افعال و ملک و انتقال خود والکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا
بلا ملتجا و یا روشن کننده احکام شرع ما شکار ساز ننده طریق هدایت جواب
قسم چیست انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی
بلغت عرب لعلکم تا شما که تازی زبانید تعقلون دریابید معانی آنرا یا فهم
کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه و سلم بآنچه مشاهده کنید در وی از آثار
فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت و انه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب
در همه اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که اینست از تغییر
لدینا نزدیک ما لعلی هر آینه بلند قدر است حکیم محکم کرده شده که در وی تناقض
نیست یا با حکمت که رقم برو کشیده نشود افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم

عنکم

عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان کنتم اینکه هستید شما قوما
مسرفین گروه شرک آرندگان یعنی بآنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او
نمایید ما وحی خود باز نخواهیم گرفت بلکه بر شما خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان
گفته که بسبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که در وی بیایند
قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل کنند و کم ارسلنا و چه بسیار فرستاده ایم
من نبی فی الاولین پیغامبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و
کفر ایشان مارا از ارسال رسل منع نکرد و ما یأتیهم و نیامد بکفار گذشته
من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند معاندان قوم که باو
یستهزؤن استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت می کنند فاهلکنا پس
هلاک کردانیدیم بسبب استهزا اشد منهم سخت ترین ایشان را بطشا از جهت قوت یعنی
اقویای ایشان را هلاک کردانیدیم و شدت و شوکت ایشان مارا عاجز نساخت و
مضی و گذشته است در قرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف حبس
و قصه پیشینیان که ایشان با پیغامبران جدل کردند و ما باشان چه کردیم و درین
وعده پیغامبر است بنصرت و وعید اعادی بعقوبت و لئن سألتهم و اگر بپرسی
قوم خود را که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان و زمین را لیقولن
هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آسمانها را خداوند غالب در فرمان
العلیم دانا باحوال بندگان چه آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود درین آیت اخبار
می کند از غایت جهل ایشان مقرند با آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او می کنند
پس حق سبحانه در صفت خود می فرماید که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض
برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد و جعل لکم و بیافرید
مظاهر گردانید برای شما سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که

شما راه یابید بسلوک بدان طریق سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و وی
آن خدائیست که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی باندازه حاجت
و مصلحت بعوجه بیانکه بسبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام
و نه آنکه کم باشد که زراعت را کفایت نکند فانشرنا به پس زنده کردیم بدان آب بلدة
میتا جایگاهی مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات بتکلم
جهت اختصاص وی است بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون
بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق
الازواج و آن خدائی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را
کلها همه آن بی یاری و مدد کاری و جعل لکم و ساخت برای
شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه
سوار میشوید بدان در خشکی و تری لتستوا تا راست شوید علی ظهوره
بر پشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت
پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست نشینید بروی و تقولوا
و بگویید سبحان الذی پاکست آن خدای که سخر لنا مسخر گردانید و فرود است
ساخت برای ما هذا این کشتی و این جانوران تا بمدد کوب بر ایشان قطع
بحر و بر کنیم و ما کنا له و نیستیم ما مر کوب را بقوة خود مقرنین ضبط
کنندگان و فرمان بردار ساختگان و انا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پرور
دگار خود لمنقلبون باز گردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند
و آخر مرکبی از مرکب دنیا است هذا و عنان کشیده در کار بر مرکب
چوبین از جهان خواهی رفت در خبر آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله چون بر پشت مرکب راست شدی

گفتی

گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب بایدکه کلمه الحمد لله گوید
صاحب کشاف گوید حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب
نشست و این آیت سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین فرمودند
که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله مارا بچه فرموده
اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم باینکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سوا
ری اشارت بآنست که از جمله غافلان نباشید و جعلوا و حکم می کنند کافران
و مقرر سازند له مر خدای را من عباده از بندگان او یعنی ملایکه جزءا
نصیبی یعنی می گویند فرشتگان دختران ویند و این تعجب است از جهل
کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد می کنند و
نمی دانند که ولادت از صفات اجسامست و او خالق همه جسمهاست ان
الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین آشکاراست کفران و نا سپاسی نعمت
که نسبت ولد می کند بحق سبحانه دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که
بنات را اضافت بحق می کنند و برای خود بنین خواهند پس حق سبحانه می فرماید
که ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از آنچه می آفرید
بنات دختران که اخس و انقص اند و اصفیکم و شما را بر گزید و خاص کرد بالبنین
بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فرو
تر باشد از فرزند بنده و اذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان را
که اسناد بنات بخدای می کنند از تولد بما ضرب بآن چیزی که می سازد للرحمن
مثلا برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختر را که اسناد بحق می نمایند
و فی الحقیقه آن وصف است خدای را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد

٤٨

پس ایشان دختران برای خدا ضرب المثل می سازند وچون یکی را خبر دهند که
دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غم واندوه
وَهُوَ كَظِيمٌ واو پر است از کرب وغم بعد از دی خود پس چون دختر را بجهت خود نمی
پسندند بخدای چون نسبت می دادید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا انکه بیالد وبزرگ شود
وحفص يُنَشَّؤُا بجای الف بصیغه مجهول از تنشیه یعنی یا کسی که پرورده گردد
فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورده آید واورا قوه حرب ومیدان داری
نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ واو در وقت مجادله وعرض کردن غَيْرُ مُبِينٍ نه
اشکارا کننده حجت باشد عرب را بشجاعت وفصاحت فخر بودی ودر اغلب
زنان این دو خصلت عاجل باشند حق سبحانه فرموده که آیا کسی که این
چنین باشد خدای را فرزندی میکرد ودیگر نهایة جهل ایشان را می نماید
وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ ونام نهاده اند فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ
بندگان خدای اند إِنَاثًا دختران یعنی آنانکه ملائکه را با وجود سلامت عداوت و
زنان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند در وقت
خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در
ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که
شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم وگواهی دهیم که آبای ما
دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ
گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ وپرسیده شوند در قیامت از آن وَقَالُوا
وگفتند تو بتو ملح استهزاء وَلَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی
پرستیدیم ملائکه را واین بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی عناد اعتبار وبغلبه
مشیت حق بر مشیت عباد داد ایشان را بیان است لاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ

ایشانرا بِذَٰلِكَ بآنچه می گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش
می گویند مشیت را بحق سازند در تضییع فرمان کلی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا
يَخْرُصُونَ مگر انکه دروغ می گویند ودر وسیط می آرد که معنای ایشان آن بود که
خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت
نخواهند کرد وایشان دروغ می گفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی
نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است که ایشان می گویند آیا داده ایم ایشانرا كِتَابًا
مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ بِهِ پس ایشان بدان
مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زده کانند وبدان احتجاب نمایند کاتبه ومعروفست که
ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن ما نصی یا نقلی بیاورند وبطریق عقل نیز حجتی
ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران
خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه وسیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وما بر پای های ایشان مُهْتَدُونَ
راه یافته کانیم یعنی مستند ایشان تقلید پدران را دانست وَكَذَٰلِكَ وهم
چنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی مِنْ
نَذِيرٍ هیچ بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نمود واز شرک بتوحید دعوت فرمود
إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان وتوانگران وسرداران آن دیه که إِنَّا وَ
جَدْنَا بدرستی که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی وآیینی وَ
إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کننده کانیم بدیشان قُلْ
بگو ای محمد وحفص قال خوانده یعنی گفت آن پیغامبر أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت
پدران جاهل خود می کنید واگر چه آورده ام برای شما بِأَهْدَىٰ دین راست تر مِمَّا
وَجَدْتُمْ آنچه یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید
چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیز که شما

فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ ناگرونده کانیم پس از شامت تقلید کار ایشان
بمعانده ومکابره کشید فَانْتَقَمْنَا علق تقلید شان بر باد داد که در وصف آفت
جان تقلید باد که چه عطش سوی بالا می رود مرغ تقلید بستی می برد
فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب
کنندگان در این سخن تسلیه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که اگر تقلید پدران
می کنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبا شماست وَإِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ ویاد کن یاد کن که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْ
مِهِ مر پدر وقوم او را چون دید که بت می پرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که
من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ از انچه شما می پرستید إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که
بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا
وساخت ابراهیم علیه السلام توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذر
یت خود واز آن است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه
السلام موحدی بوده وکسی که خلق را بتوحید خوانده گفته اند مراد از عقب ابرا
هیم آل محمد است صلی الله علیه وسلم یا امت مدحومه وی وبعضی برانند که حدای
کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که کافران از
شرک باز گردند وبدین وی باز آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخوردار دادم هَٰؤُلَاءِ
این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغامبر بودند صلی الله علیه وسلم وَآبَاءَهُمْ
وپدران ایشانرا بعمر دراز وفسحت وتنعم حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد
بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُبِينٌ وپیغامبر آشکارا
بدلایل معجزات یا بیان کننده توحید حجج وآیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ وآن هنگام

که آمد بدیشان سخن راست ودرست بایستی که بشکر این نعمت شکر گذاری کردندی
ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَٰذَا گفتند که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست
وَإِنَّا بِهِ وبدرستی که ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم وباور نداریم که آن من
عند الله است وَقَالُوا ودیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا الْقُرْآنُ بر یکی
از دو دیه که مکه وطایف است عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال وجاه بود از مکه
ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف واز طایف عروه ثقفی یا حبیب
بن عمیر ویا کنانه عبد یا لیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصب بزرگست
بایستی بمردی بزرگ دادندی وبزرگی نزد ایشان منحصر بود بجمع زخارف دنیا
ونفاذ امر وکثرت خیل وحشم وندانستند که رسالت رتبه عالیه است و
واستحقاق آن کسی باشد بفضایل روحانیه وکمالات مکتسبه وبا این همه
اختصاص باید بفضل خاص از حضرت واهب العطیات تا دوست از آن بیان
کمالی خواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا
ایشان بخشش می کنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار تو که نبوتست یعنی
آیا مفاتح رسالت بدست تصرف ایشانست یا بهر که خواهند دهند نبوت بکمال
نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخشش کرده ام بَيْنَهُمْ میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی
آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وایشان از تدبیر ایشان
وتغییر آن عاجزند پس آنکار در امر رسالت که علی مراتب انسانیست است
دعوی نمایند وَرَفَعْنَا وبرداشته ام بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ
بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجها در روزی یکی توانگر است ویکی درویش
یا در حریه یکی آزاد است ویکی بنده یا در فضایل که یکی فاضلست ویکی مفضول در حا
سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است واین تفاوت برای آن

بلند کردیم لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِیًّا
یاد کنند یعنی جمعی را کار فرمایند با هم آنان ساخته ومعاشی ایشان بوده
خته کرده کی بمال معاون دیگری باشد ویکی باعمال مساعدت دیگری
نماید با این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّکَ بخشش
پروردگار تو یعنی نبوت خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه کافران
جمع می کنند از حطام دنیا وانرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ یَکُونَ
النَّاسُ واگر نه آنست که کشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع
بر صرف یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه می گردانیدیم لِمَن یَکْفُرُ
بِالرَّحْمٰنِ برای کسی که می کرود بخدای لِبُیُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا
سُقُفًا مِن فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ ونردبانها که بران عَلَیْهَا بر بام
آن خانها یَظْهَرُونَ بر آیند وخود را بنمایند وَلِبُیُوتِهِمْ ومی ساختیم مر
خانهای ایشانرا أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَیْهَا وتختها که بران یَتَّکِئُونَ
تکیه کنند همه از نقره درین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی
دنیا را پیش من قدر وقیمتی نیست واگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا
وبر آن مشغول شوند چه اکثر طباع مجبول است بر محبت دنیا وسبب
آن از عبادت وفرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر وناسپاسی کردند
واگر نه من سقف خانها ودرهای خانه وتختهای کافران همه از زر کردمی
وَزُخْرُفًا وبا وجود اینها ایشانرا اطلاع دادی یا چنان کردی که آنها از طلا
ساختندی وَإِنْ کُلُّ ذٰلِکَ ونیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَیَوٰةِ
الدُّنْیَا مگر بهره داری زندگانی این سرای یعنی صدد انتقال وزوال
است وَالْآخِرَةُ ونعمت آخرت وگفته اند بهشت عِندَ رَبِّکَ نزدیک پروردگار

تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزکارانراست که از کدورت شرک ودنس
معاصی احتراز فرموده اند یا او مستلذات فانی ومتمتعات این جهانی اجتناب
نموده • رباعیه • هر کس که رخ از متاع دنیا برتافت • واندر طلب دولت
باقی بشتافت • انصاف که کمال همتش بود رسید • وانچیز که مقصود دلش
بود بیافت وَمَن یَعْشُ وهر که چشم بپوشد یعنی اغماض کند عَن ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ
از یاد کردن خدای یعنی انکه احکام حلال وحرام واز عقاب الهی نترسد
واز رحمه او امیدوار نباشد نُقَیِّضْ لَهُ برگماریم بر وی شَیْطَانًا دیوی فَهُوَ
لَهُ قَرِینٌ پس آن دیو مر او را هم نشین ودمساز ومصاحب وهمراز بود
در دنیا وسوسه باغوا ووسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده
که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره با یکی از عزیزان جمعی دوستی داشت
وقتی در مسجد نشسته بودند چون گفت ای شیخ مردم را چگونه می بینی گفتم
بعضی را در خواب وبعضی را بی خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی
گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم بر سر هر کسی غرابی نشسته است بعضی
را بالها بچشم فرو گذاشته وبعضی را کاهی بر وی فرو گذاشته وبعضی را کاهی
بر وی می گذارد وگاهی بالای برد گفتم این چیست گفت نخوانده وَمَن یَعْشُ
عَن ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته
وبر هر یک بقدر قیمت او استیلا یافته • رباعیه • دردا که درد کم با نفس بد
قرین شده ام • وزین معامله با دیو همنشین شده ام • بیادگاه فلک بوده ام رهنگ
ملک • زجود نفس خطا پیشه این چنین شده ام وَإِنَّهُمْ وبدرستیکه دیوان لَیَصُدُّونَهُمْ
هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِیلِ از راه حق وَیَحْسَبُونَ
ومی پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ انکه ایشان بسبب متابعت شیاطین

راه یافته کانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایه اند ودرین اندیشه
می باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند بما آن معرض وقرین او وحفص بصیغه
واحد میخوانند یعنی بیاید با معرض وقرائت کنو تطهیرست در خبر آمده که معرض
وقرین او را در یک سلسله بحشر آرند وبدوزخ افکنند ودر معالم از ابو سعید
خدری رضی الله عنه نقل فرمود که چون کافر را برانگیزند وبحشرگاه آرند دیوی
که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد ومفارقت نکند از وی تا
وقتی که بدوزخ روند القصه در عرصه حشر آیند قَالَ گوید عاصی مر شیطانرا
یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ ای کاشکی میان من ومیان تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ دوری میان
مشرق ومغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده که مراد مشرق
صیف ومشرق شتاست ومیان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر
دیو را گوید که کاشکی تو از من ومن از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِینُ پس بد همنشینی تو
گوینده با ایشان گوید وَلَن یَنفَعَکُمُ الْیَوْمَ وسودی ندارد شما را در آخرت
این آرزو وتمنا إِذ ظَّلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسها خود در دنیا أَنَّکُمْ بجای آنکه
شما هستید فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که
در عذاب شریک باشید چنانکه در سبب آن شریک بودید بعضی گفته اند سود
نمی دارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب
از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بایمان قوم
رغبتی تمام داشت وچندانکه شرایط دعوت اقامت می نمود عناد وانکار ایشان
افزون تر بود وحق سبحانه فرموده که أَفَأَنتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ می توانی که
بشنوانی کرانرا یعنی آنانکه گوش دل کرانست حق نمی توانی شنوانید أَوْ تَهْدِی
الْعُمْیَ یا توانی آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلانرا طریق حق توانی

نمود وَمَن کَانَ وآنرا که هست فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر
نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ پس
اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمایم دلخوش دار فَإِنَّا
مِنْهُم بدرستی که از ایشان مُّنتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِیَنَّکَ یا اگر بنمائیم
ترا الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب فَإِنَّا عَلَیْهِم پس بتحقیق
که ما بر عذاب ایشان مُّقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد
در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِکْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِی أُوحِیَ
إِلَیْکَ بآن چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات احکام إِنَّکَ بدرستی که تو
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ بر راه راست که زود بدان منزل توانی رسید وَإِنَّهُ وبتحقیق
که قرآن لَذِکْرٌ لَّکَ شرف وعزتست مر ترا وَلِقَوْمِکَ ومر گروه ترا از قریش و
مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند وشرف ایشان درانست که قرآن بلغه
ایشانست وخصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی ومراخص مرتبه شد مر
داشت از ایشان وگفته اند مراد از قوم امت تست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ وزود باشد که
پرسیده شوید از این نعمت وقیام سپاسداری آن وَاسْأَلْ ومی پرس ای محمد
مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشانرا استفسار
کن مِن رُّسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سؤال کن أَجَعَلْنَا
آیا فرموده ایم مِن دُونِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای آلِهَةً یُعْبَدُونَ خدایان پرستیده
شوند یعنی هیچ پیغمبری را حکم کرده ایم بپرستش بتان ودر هیچ ملت انبیا ایشانرا
پرستش کسی بغیر خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشهاد است باجماع انبیا بر
توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم جمع کردند وگفتند بپرس آنحضرت در مضمون عن شک نیست وردی بر سید

صاحب عین المعانی آورده است که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهم
السلام پرسید که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود
که یقین و کامل و ایمان او از آن محکم تر است که این سوال کند **بیت**
اگر او کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ** و هر آینه
ما فرستادیم موسی را علیه السلام **بِآيَاتِنَا** با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت
او **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ** بسوی فرعون و گروه او **فَقَالَ** پس گفت موسی علیه السلام
مر ایشان را **إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ** بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم
فَلَمَّا جَاءَهُم پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بدیشان **بِآيَاتِنَا** نشانهای
ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن **إِذَا هُم** همان وقت ایشان **مِنْهَا**
يَضْحَكُونَ از آن می خندیدند یعنی افسوس می کردند و استهزا می نمودند در اول
مشاهده و تامل در آن **وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ** و ما نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه **إِلَّا هِيَ**
مگر که او **أَكْبَرُ** بزرگتر بود **مِنْ أُخْتِهَا** از آن نشانی که مثل و مانند او بود یعنی هر آن
دیگری مراد وصف همه است به بزرگی **وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ** و گرفتیم ایشان را
بعد از قحط و جراد و قمل و جز آن **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** شاید که رجوع کنند از کیش باطل
و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام
استغاثه آمدند **وَقَالُوا** و گفتند با موسی علیه السلام **يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ** ای مرد جادو
یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه پیش ایشان علم بزرگ وصفی
پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره با آنکه
موسی را علیه السلام بدین نام می خواندند درین وقت نیز بطریق عادت گفتند
ای ساحر **ادْعُ لَنَا** بخوان برای ما **رَبَّكَ** پروردگار خود را **بِمَا عَهِدَ** بآنچه عهد کرده است
یعنی بعهدی که او را هست **عِندَكَ** نزدیک تو و آن اجابت دعای تست یعنی

جون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب می کند در کشف عذاب از ما دعا بخوان
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو
ایمان آوریم و راه یابیم **فَلَمَّا كَشَفْنَا** پس آن هنگام ببردیم **عَنْهُمُ الْعَذَابَ** از ایشان
عذاب را بدعای موسی علیه السلام **إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ** همان زمان بشکستند ایشان
عهد ما را و فرعون از اجابت دعای موسی مترددشد که مردم مبادا بدو بگروند پس
همه قوم خود را جمع کرد و بر منبری برآمد **وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ** و ندا کرد فرعون بنفس
خود **فِي قَوْمِهِ** در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و اظهار عظمت **قَالَ**
گفت **يَا قَوْمِ** ای گروه من یعنی قبطیان **أَلَيْسَ لِي** آیا نیست مرا **مُلْكُ مِصْرَ** مملکت
مصر از اسکندریه تا سرحد شام **وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ** و این جویهای آب نیل **تَجْرِي مِن**
تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منقسم بوده و بیشتر جوی بزرگ
از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در زیر ایوان میرفته و از زیر قصرها می
گذشته و او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهای من میرود **أَفَلَا تُبْصِرُونَ**
آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد **أَمْ أَنَا خَيْرٌ** بلکه من بهترم
مِّنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کسی که در ملک من **هُوَ مَهِينٌ** او خوار و بی مقدار است **وَلَا يَكَادُ يُبِينُ**
و نمی تواند که سخن روشن کند یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او لکنت است آن
ملعون دروغ گفت چه حق تعالی بدعای و احلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برطرف
شده بود اما بر پوشیده مردم پیش از رسالت او بر آن وجه دیده و دانسته بودند **فَلَوْلَا**
أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او **أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ** دستوانها از زر و رسم آن زمان دستور
چنان بود که هر کرا سروری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در
گردن وی می کردند فرعون گفت اگر موسی راست که بپیادت و ریاست قوم نامزد شده
جرا خدای او فاد دستوانه زرین نداده **أَوْ جَاءَ** یا چرا نیامده اند **مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ** با او

فرشتگان **مُقْتَرِنِينَ** پیوستگان بدو یا برای او هم داری او و هر سخنی که ابلاغ می فر
ستد بجای حق را از خواص خود بخدمت او نامزد می کند تا حمل او بسیار گردد و در همه
در حال و کسوا مدد و معین او باشند پس این چگونه باشد که خدای مردی و بیکسی را
اندیش خود برسالت فرستد **فَاسْتَخَفَّ** پس عقل یافت فرعون بدین مکر **قَوْمَهُ**
گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد **فَأَطَاعُوهُ** پس فرمان وی بردند و بکلی
دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که ایشان یعنی
فرعونیان بودند **قَوْمًا فَاسِقِينَ** گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای
و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی را
علیه السلام بنظر حقارت دیدند و ندانستند که **سب** فرعون و عذاب ابدی در پیش
موضع توهین و کلام السجیف و شتاتی **فَلَمَّا آسَفُونَا** پس چون در غضب کردند ما را
با فراط در مکابره و اسراف در کبایر بیلجشم آوردند رسول ما را **انتَقَمْنَا مِنْهُمْ** پس
انتقام کشیدیم از ایشان **فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ** پس همه ایشان را غرقه ساختیم در
دریا **فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا** پس کردانیدیم ایشان را پیشروان کافرانی که بعد از ایشان آیند
یعنی گروه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان
اقتدا کنند **وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ** و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان
که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلیب احوال
کفایت است و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه ساختند
و بلقمه نازید بفرمان او نوسید **شعر** در سرداری که باشدت سرداری ابدی سر
آن روی که در سرداری در اسباب نزول آورده که چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم با صنام قریش گفت هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدا می پرستید
جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست من دون الله و تو گمان می بری که او بنده صالح است

پس در وی هیچ خیری نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان
بردند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه ملزم شد آیه آمد که **وَلَمَّا ضُرِبَ**
ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد به پسر مریم مثلی **إِذَا قَوْمُكَ** آنگاه قوم تو **مِنْهُ**
يَصِدُّونَ فزع کنند و آواز بلند برآرند قوطه سبب نزول آیه آنست
که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز
مخلوق باشند می کردند که روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که
ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای می
پرستیدند هر گاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و موید
قول است آنچه می فرماید **وَقَالُوا** گفتند مشرکان **أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ** آیا خدایان ما بهترند
أَمْ هُوَ یا عیسی هر گاه که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند **مَا ضَرَبُوهُ لَكَ**
نزدند آن مثل **إِلَّا جَدَلًا** مگر برای جدل و خصومت نه برای تمییز حق از باطل
بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه گروهی اند **خَصِمُونَ** خصومت کنان و لجاج کننده
گان **إِنْ هُوَ** نیست عیسی **إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا** مگر بنده که منت نهاده ام **عَلَيْهِ**
و به نبوت و رسالت **وَجَعَلْنَاهُ** و گردانیدیم آیتی و امری عجیب **لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ**
برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرایب چون مثل
سایر قصها **وَلَوْ نَشَاءُ** و اگر خواهیم ما **لَجَعَلْنَا مِنكُم** هر آینه سازیم بدل شما **مَّلَائِكَةً**
فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه را دهیم که ایشان **فِي الْأَرْضِ**
يَخْلُفُونَ در زمین از پی در آیند شما را **وَإِنَّهُ** و بدرستی که عیسی **لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ**
علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت و احد گی از علامة
قیامت نزول عیسی علیه السلام که از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک

منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو
کف دست خود را بالهای فرشته نهاده و رخسارهٔ مبارکش عرق کرده چون
سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان کردد و چون سر بالا کند آن قطرها
بدوی ریز چون مروارید روان شود نفس وی هر کافر که رسد بمیرد و
هر جا چشم وی بیفتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان کردد در بابی که
موضعیست در ولایت شام بدو رسد او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون
آیند و عیسی علیه السلام مومنانرا بکوه طور برد و ایشانرا خلاص کند القصه
چون معلوم شد که عیسی علیه السلام نشانهٔ قرب قیامت است فَلَا تَمْتَرُنَّ
پس شک مکنید و جدل منمایید بِهَا با آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید
شرع مرا و رسول مرا هَذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کسی بوی کمراه
نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک
راه مستقیم بسوی مسلک خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون
منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا وَلَمَّا
جَاءَ عِيسَى و آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا آیات
انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام
بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعت مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان
کنم و روشن کردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنچه اختلاف میکنید فِيهِ
در آن از امور دین یا احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقاب خدای
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که حکم او می
فرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید
بیکانکی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ

من بینهم

پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه
و مرقوسیه و شمعونیه و ملکانیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای برآنانکه ستم
کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب
او هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ
در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند
إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای
معاونت بوده بر کفر و معصیت بر هم دشمن شوند و یلعن بعضهم بعضا و مومنان
که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعة
کنند و در تاویلات کاشفی مذکور است که خلت بر چهار نوع میباشد خلت
نامهٔ حقیقت که محبت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح
و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر محبت دوم
قلبیه و استناد او بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت
صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این
دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و
نتایج صوری و معنویست سیوم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل
اسباب معاش و در تمشیت مصالح دینویه چون محبت تجار و صناع و دوستی
خدام بمخادیم و ارباب حاجات چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات
حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت
فانی و زایل باشد این محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون منتهی بود بکینه و غرض

و غایة بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی بدل شود نظم دوستی کان
عرض آمیز شد ٭ دوستی دشمنی انگیز شد ٭ هر که از غرضی گشت پاک ٭
راست چو خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز ندا کند مر متقیانرا
خدای میفرماید که ای بندگان من لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما
امروز از لقای مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین شوید بفوت
مقاصد پس صفت منادی میکند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانکه ایمان
آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدایرا
آنگه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان
مومنهٔ شما تُحْبَرُونَ شاد کردانیده شده و گرامی داشته یا آرایش یافته
يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آمده بِصِحَافٍ کاسها مِنْ ذَهَبٍ
از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی گوشه پر از اصناف
شرابها وَفِيهَا در بهشت بود ایشانرا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو برد نفسها
و بجان خوش برایند وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن
لذت یابند و در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جملهٔ نعیم اهل
بهشت چه نعیم یا از جنس نصیب نفس است یا بهرهٔ عین درویشی فرموده که
اهل نظر میدانند که لذت عین در چیزی میتواند بود چیزی را که غشاوهٔ اعتبار
بر نظر بصیرت ایشان طاری کشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون ربکم بریشان
پوشیده مانده یا ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب
بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب
مقصود نیست ٭ پرده از پیش برانداز که مشتاقان را ٭ لذت دیده جز از دیدن
رخسار تو نیست ٭ امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فردا خود اشتیاقست

عاشق

عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد و از ذوالنون
مصری قدس سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر که را دوستی بیشتر شوق
او بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت من از برای مطیعان
است و کفایت من جهة متوکلان و زیادت نصیب شاکران و انس من بهرهٔ
طالبان و رحمت من از آن محسنان و معرفت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتا
قانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا نظم دلم از غم تو
خونست ندانم چونست ٭ درد دل من شوق حالت ز بیان افزونست ٭ درد دلم شوق
تو هر روز فزون میکردد ٭ دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست ٭ آنکه برای تمام
لذت بهشتیان میفرماید که وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشند
کانند و کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ و آن بهشتی که
امروز الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آنرا از بهشت موعود است که
نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و شما را میراث دادیم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث
یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در جنت فَا
كِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها که بخورید پیوسته در
معالم فرموده که در حدیث واقع است که از درخت بهشت میوه باز نکنند مگر که فی
الحال مثل آن از همان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ
جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ اند جاوید ماندگان لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ
سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان وَهُمْ فِيهِ و ایشان در عذاب
مُبْلِسُونَ نا امیدانند از راحت و نجات و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ
و ما ستم نکردیم بدیشان بدین عذاب کردن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند هُمُ

الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند ووضع عبادت کردند در غیر موضع
آن ونادوا یا مالک وچون امید ببرند از خلاص ندا کنند خازن دوزخ را که ای
مالک درخواه از خدای لیقض علینا ربک تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را پرورد
دگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار
سال ودر تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که انکم ماکثون
بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد ونه عذاب بر شما
سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد
جئناکم بالحق بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم حق را است ودرست
بزبان پیغامبران ولکن اکثرکم ولیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن
حق را ناخواهان بودید وپسند نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران
وساختند امرا کاری در رد حق وابطال آن مکیدتی برای پیغامبران فانا
مبرمون بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در
ابطال کید کفار ونصرت انبیا ام یحسبون آیا پندارند کافران کفار انا لا نسمع
سرهم که ما نمی شنویم سخن نهانی که در دل خود میگویند ونجواهم وآنچه راز با
یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری می شنویم آنرا ورسلنا وفرستادگان ما
که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند وموکل بر ایشان یکتبون می نویسند
آنرا که بفرمان ما وبعد از آنکه نهانهای ایشان بر فرستگان ما آشکارا باشد بر ما که
خداوندیم چگونه پوشیده باشد قل بگوی ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد خدای را
ولد فرزندی چنانچه گمان می برید فانا اول العابدین پس من اول پرستنده ام
مر خدای را بیگانگی ویاکی که من دانم وچون میدانم که او را فرزند نیست شما
اثبات فرزند او میکنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که خدای را فرزندی

بودی ببرهان صحیح وحجت روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان
بودمی او را یعنی من پیوسته تعظیم میکنم خدا را که او را هم فرزندی
بودی تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است ومبالغه در نفی ولد
امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در لافگاه خود
نشسته بود واغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن که
نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را میلی باسلام بود وپیوسته
ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا مکن خدای که نمی
گوید الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم
میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم ملائکه بنات الله اند این سخن به پیغامبر
صلی الله علیه وسلم رسید وآنحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام
این آیت فرود آورد ونضر پیش ولید آمد واین آیت بر خواند وگفت
مرا تصدیق کرد درین آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که معنی نفی است
میگوید که نیست ونبوده مر خدای را فرزند انکه فرمود که بگو من اول
موحدانم سبحان پاکست وبی عیب رب السموات والارض آفریدگار
آسمانها وزمینها ذو العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف
میکنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند فذرهم پس بگذار ایشان را
یخوضوا تا سعی کنند در باطل ویلعبوا وبازی کنند در دین حتی یلا
قوا تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روز خود را که وعده داده
شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی واوست خدائی
که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه است وفی الارض اله

ودر زمین معبود پرستندگان از جن وانس وهو الحکیم واوست
راست کار در تدبیر خلق العلیم ودانا بمصالح ایشان تبارک الذی له و
بزرگوارست آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و
زمین وما بینهما وآنچه میان زمین وآسمانست یعنی حکم او بر همه
اجزای مکونات روانست وعنده ونزدیک اوست علم الساعة دا
نستن ساعتی که قیامت در آن قائم شود والیه ترجعون وبسوی
او باز گردیده شوید خلایق در آن روز ولا یملک الذین ودر اختیار
نبود ومالک نباشند آنانکه یدعون می پرستند کافران من دونه
بدون خدای الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار
از ملایکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند
از روی نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد
بالحق براستی چون ملائکه وعیسی وعزیر علیهم السلام که ایشان را رتبه
شفاعت هست چه ایشان شهادت حق ادا کرده اند وهم یعلمون وایشان می
دانند یگانگی خدا را تا که بزبان گواهی داده اند وایشان شفاعت نخواهند
کرد الا مؤمنان کسی را که ولئن سألتهم واگر تو بپرسی تو عابدان را یا معبودان را
که من خلقهم که بیافرید ایشان را لیقولن الله هر آینه میگویند الله را از
فرط ظهور این جواب انکار نمی توانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده
میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وقیله ونزدیک خداست
قول رسول صلی الله علیه وسلم انجا که گفت یا رب ای پروردگار من
ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند که
از ذوی عناد وانکار اند لا یؤمنون نمی گروند فاصفح پس اعراض کن عنهم

از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام وبگو
تسلیم ومتارکه از شما مطلوب است این حکم بآیت قتال منسوخ شده فسو
ف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان
فرود آید در دنیا بروز ودر عقبی بدخول نار اللهم احفظنا من النار
یا مجیر

سورة الدخان تسع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی
قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام وقصص را که در سورة مصدر
بحروف مقطعه مجتمعست در آن حروف جمع کرده مجملا وجز انبیا نشناسد
مگر صاحب نبوت وولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سورة تفصیل داده
وگفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المحور
حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی وگویند که معنی آنست که حم
ای قضی کاری ساخته شد وهمی پرداخته گشت والکتاب المبین سوگند بکتاب
هویدا که قرآنست که محض کرم انا انزلناه بدرستی که فرو فرستادیم او را فی لیلة
مبارکة در شب بزرگ وبا برکت که شب قدرست وکدام برکت برابر آنکه در آن
شب کتاب کریم که سبب منافع دینی ودنیوی وواسطه مبانی صوری ومعنوی
واز لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت انا کنا بدرستی
که هستیم ما منذرین بیم کننده بانزال قرآن درین شب وحی یا آنکه لیلة
مبارکه شب برات است واو نیمه شعبان باشد وبرکت او در نزول ملائکه و
اجابت دعوت وفضل افضله وتقسیم نعمت فیها درین شب یفرق جدا کرده
وتفصیل داده شود کل امر حکیم هر امری که حکم کرده شده است

در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات، الیالی فاضلست که بدین امت داده. در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گنه‌کاران بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلب است. و درین شب آب زمزم زیاده شود. و صاحب کشاف آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه و تعالی صد فرشته فرستد تا با وی باشند و ازان جمله سی ملک او را بشارت می‌دهند بجنت و سی ملک دیگر او را ایمن می‌سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر آفات دنیوی ازوی باز می‌دارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع می‌کنند ازوی. و درین شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت نمایند. أَمْرًا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ فرستنده تا که محمد را رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشش از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرمود وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ • در دو عالم بخشش و بخشایش است • خلق را ان بخشش آسایش است • خواجه چون در یک مدح خویش سفت • انما انا رحمة مهداة گفت • یا فرستاده‌ام جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه را درین شب بر مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست سخن جمیع بندگان را الْعَلِيمُ داناست بهمه نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست پس بدانید ای کافران إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما یقین‌کنان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده می‌کرداند وَيُمِيتُ و می‌میراند یعنی اوست موجد موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ کافران بلکه نه مؤمن نیستند بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک‌اند از قرآن يَلْعَبُونَ بازی و استهزا

می‌کنند با آن فَارْتَقِبْ منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابست که نازل کرده بر ستمکاران و در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد که هوا را بپوشید. و گویند مراد زمان قحط وجوع کافران بود که بدعای پیغامبر صلی الله علیه و سلم مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد که ناکسان مردار و استخوان می‌خوردند و دخان عبارتست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان چیزی مثل دخان می‌بیند. و زمخشری فرموده که در سال قحط بسبب خشکسالی غباری تیره از زمین برانگیخته می‌شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنه الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرماده همین است. و قول بعض آنست که این دخان از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان الدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و چهل روز بماند و مؤمنان از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را می‌گویند هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذاب دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان را و کافران زاری‌کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار این عذاب را از ما إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم از دفع عذاب یعنی چون این عذاب منکشف کردد ایمان می‌آریم. حق سبحانه می‌فرماید که أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن یعنی مقتضای عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستاده‌ای آشکارا کننده بمعجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت برو کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوا

مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار و قرآن بدو می‌آموزند مَجْنُونٌ دیوانه شده است و دماغ او مختلط شده و با وجود این همه چون وعده ایمان می‌دهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمان اندک یعنی اندک قحط را ببرکت دعای پیغامبر تا کفر اعادت ایشان اما هیچ فایده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما بازگردندگانید بکفر آورده‌اند چون ابوسفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بپیغامبر صلی الله علیه و سلم دادند و آن حضرت دعا فرمود و باران قحط مندفع شد و ایشان هم‌چنان بر کفر راسخ بودند. و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشتند باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى یاد کن روزی که گیریم کافران را گرفتنی بزرگ یعنی روز قیامت در تفسیر سلمی آورده که مراد روز بدرست که حق سبحانه وعده می‌کند مشرکان را روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر إِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام کشنده‌ایم دران روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغامبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علیه السلام أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ باینکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید با من عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ام امین بر وحی و متهم نیستم در تبلیغ او بخلق وَأَنْ لَا تَعْلُوا و آمده‌ام باینکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللَّهِ بر خدای و اهانت وحی او ننمایید إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بدرستی که من آمده‌ام بشما بحجتی روشن بر صدق

مدعای خود وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی که من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید زیرا که شما را منت وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمی‌دارید مرا و نمی‌گروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و مرا آزار مدهید که مر آنچنین ثواب امید هست ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند و بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ باینکه این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی‌اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند. حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بشب بندگان مرا از مصر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی درآمدشدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او را خبر شود از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده باشید تو عصا را بزن بدریا تا نهر بیکار فرود رود و راه‌ها پدید آید با بنی اسرائیل بگذر وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا واماییده برهمان وجه که راه‌ها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بروی بزن تا بحال خود رود و بگذار دش که تا قبطیان در روند إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان گروهی غرق‌شدگانند یعنی همه غرق خواهند شد دران دریا پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها و باغهای پر درخت وَعُيُونٍ و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا دران نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی‌کنان كَذَلِكَ کارها با مکذبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مواضع

ثلث

ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ یکی وجه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل
فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْأَرْضُ و نه
زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود در معالم آورده که
چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین برو بگریند و از انس رضی
الله عنه منقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود بنده نباشد
الا که او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که
عمل او از آنجا بالا رود و چون بنده فوت کند این دو در از نزول رزق
و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند عطا رحمه الله می گوید که گریه آسمان
سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما
شهید شد آسمان برو بگریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد
و درین باب گفته اند نظم این سرخی شفق که بینی چرخ صبح و هر شام است
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ° گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خور است
ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست ° و گفته اند که نه آسمان و زمین بحقیقت
گریه آدمیانست و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن
و اسف ایشان گویند که در اغلب دلالت بر غم و اندوه پس هر تقدیر بر فرعون و
فرعونیان اعمالی که بر آسمان رود نبود و بر روی زمین کاری نکرده اند
آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنْظَرِينَ مهلت
داده گان از توبه بوقت دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر آینه ما رهانیدیم
بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون
بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذاب واقع مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ
كَانَ عَالِيًا بدرستی که بود سرکشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ

ازکافران

از کافران که تجاوز کنند از حد در ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم
ما موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم
که ایشان را سزاوار اند بآنکه برگزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان
ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانها و قدرت
مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال
من و سلوی إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ
می گویند إِنْ هِيَ نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مگر مرگ
اولی نخستین در دنیا و بعد از آن حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِينَ
زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در بعث بعد الموت این
سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن در حال بوقتی خاص
لازم بود وجود مقصود آن هر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث
در آخرت است که اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر ویحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا
قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع
حمیری که لشکر بودند با عدت و اهبت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان نیز
که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و مجاز چون کفر ورزیدند
أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ
گروه کافران و منکران بعث و حشر و انتفای اخبار و آثار و ضمان ملک
می شود که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب و نام او سعد بن ملکی کرب با حشم
بسیار و تیغ و از شرق تا غرب عالم بگشت و حمیر را بنا کرد و سمرقند را
بنی بقول اشهر او ساخت و در عرائس از ابن عباس رضی الله عنهما هست که او پیغامبر بوده

و در حدیث آمده که نمیدانم که تبع پیغامبر بوده یا غیر پیغامبر و از عایشه رضی الله
عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که او اسلام آورده است و هذا قوم
او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر
بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و حبران از بنی قریظه که کعب و اسد
نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این حرات مکی
که مدینه مهاجر پیغامبر آخر الزمان است و تعریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم کردند
و او از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و آن دو حبر بود بر دست دین
دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد گروهی از هذیل
همراه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بجائی که در وی گنجست از زر و سیم و جواهر
و زبرجد گفت کجاست گفت در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه
کعبه کند و هلاک شود تبع قصد گنج و خانه با حبار در میان آورد گفتند ای ملک
زنهار که آن شریف ترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه
نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورد و قربانی فرمود تبع رفت
و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا چون توجه فرمود
او از حسن ... مخالفت کردند که ترا از دین ما برگشتی ما با تو نمی سازیم تبع دلایل حقانی
پیش که بر ایشان برخواند و ایشان را عناد افزود و گفتند ما با آتش امتحان می کنیم
و آتشی بود در دامن کوهی میان ایشان چون دو کس را با یکدیگر دعوی بودی بدان
آتش در شدی مبطل بسوختی و محق را آفت نرسیدی القصه احبار مصاحف خود
با آتش در رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان در آمده
تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر مشکور الله ساعیهم بثبوت پیوسته که تبع
مع نامه نوشت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بشاموال یهودی سپرد که

اگر

اگر حضرت را دریابد بدو رساند و الا با ولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند
و فرزند بیست یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و آن نامه
را بموقف عرض رسانید و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که مرحبا
بالاخ الصالح و از قاضی رحمه الله نقل است ابوکرب اسعد حمیری از تابعه اول
آورده به پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت هفت سال در تاریخ
آورده که مدت هزار دعاه سه سال پیش از هجرت که هزار زحمل سال پیش از بعث
بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان است لَاعِبِينَ بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه
مخلوقات را حکمت کامل بمقصود آفریدیم و از حکمت نسزد که آشیا را معطل و مهمل
گذارد و ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم اهل ارض و آسمان را إِلَّا
بِالْحَقِّ مگر برای حق آن مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم تفکر لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند که فعل حق بود إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل
یا جدائی میان کافر و مؤمن و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع
شدن همه آدمیان يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی
عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب یا سود
نرساند کسی را هیچ چیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند دوستان یاری
داده شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ و لکن کسی که خدای برو بخشوده
باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی بازداشتن او نتواند کرد الرَّحِيمُ
مهربانست بهر که رحمت کند او را دستور شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ

بدرستی که درخت زقوم یعنی میوهٔ وی طَعَامُ الْأَثِيمِ خوردنی گناهکار است
یعنی ابوجهل و یاران بخورند کَالْمُهْلِ مانند مس ودوی گداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ
بجوشد در شکمهای جوشیدن كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره
پاره کند رودهای ایشان را و بگدازاند امعا و احشا را پس حق سبحانه زبانیه
را گوید خُذُوهُ بگیرید کافر را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید وی بعنف و قهر إِلَىٰ سَوَاءِ
الْجَحِيمِ بمیانهٔ دوزخ ثُمَّ صُبُّوا آنگاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ
عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم تا تمام سر و بدن او بدین آب معذب شود چنانچه
درون او از زقوم معذب است و بگویند مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی بنزدیک قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار
بزعم خود ابوجهل می گفته که اعز و اکرم اهل وادی عام و در بطحا ازمن عزیزتر
و بزرگوارتر نیست و دانیان دوزخ حق سبحانه فرماید که او را بگویند که عذاب بچش که
تو دعوی می کردی که عزیز و کریمی إِنَّ هَٰذَا این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ آنست که
بودید شما که بآن تَمْتَرُونَ شک می آوردید تا اکنون که معاینه دیدید إِنَّ
الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشند
فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها يَلْبَسُونَ می پوشند مِنْ سُنْدُسٍ
وَإِسْتَبْرَقٍ از حریرها نازک و سطبر مُتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در
مجالس یکدیگر با هم مستانس باشند و در تفسیر مسعود یادی آورده که این
مقابله روز مهمانی باشند در دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان
بنشاند و همه روی ها بیکدیگر کرده نشیند ... بر حال می باشند بی تغیر و تبدیل
كَذَٰلِكَ در این حال می باشند وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت می سازیم ایشانرا بِحُورٍ
بزنان سفید اندام عِينٍ و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند چون از

انعینای بهشت يَدْعُونَ فِيهَا می خواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو
میکنند آمِنِينَ در حالتی که ایمن اند از ضرر آن و از انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ نچشند
فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ بجز از مرگ پیشین در دنیا
چشیدند و چون مقصود نزدیک مردن آنست که همه زندگی مرگ در پی باشد
حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه دارد حق
سبحانه بخشیدن ایشان را و از ایشان دفع می کند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا
مِنْ رَبِّكَ از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذَٰلِكَ آن صرف عذاب
و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ
پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآن را فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که فهم کنند قوم تو و بدان پند گیرند و ایشان
خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار و منتظر باش که بدیشان فرود آید إِنَّهُمْ
مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان منتظرانند تا چه چیز بتو نازل شود اما تا آن تو
نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب ناستناپذیر و ... هر دم نعمتی
تازه و ضمانی از هر زمان بنحی در انداه ... نابکاتیا و عدهٔ حسن الکتاب
مکوان اهمیت ذموم العذاب

سُورَةُ الْجَاثِيَةِ ثلث و ثلثون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم

حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حفیظ و میم
کنایت از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلیست و میم
ملکت ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن
قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدایست بر همه غالب الْحَكِيمِ دانا
در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها

از نجوم سیاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ
لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ
و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حال بحال وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده می
سازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ
علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را
که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال متیقن
گردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مِنْ رِزْقٍ
از روزی یعنی باران که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بدان مطر
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن
بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ همه آنها دلالتهاست روشن و هویدا
بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها آيَاتُ
اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیت ها آیت قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم
بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از حضرت
که قرآنست وَآيَاتِهِ دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آید و حفص بیای خواند
یعنی بکدام سخن می گروند که بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ
مر هر دروغ گوی را است أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ می شنود
آيَاتِ اللَّهِ آیتها خدای را تُتْلَىٰ عَلَيْهِ خوانده می شود بر وی ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند
یعنی آفات می نماید بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کشست از ایمان بدان
كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا نشنیده است آنرا یعنی قبول نکرد و بدان منتفع نشده گوییا
استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک

دَالَّذِينَ كَفَرُوا

در دوزخ بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا آیتهای ما
شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد
آنرا مسخره یعنی بآن افسوس کند و بمسخرگی باز نماید که از حق و صواب دور
باشد أُولَٰئِكَ آن گروه مسخرگان لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار
کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس
ایشان یعنی بعد از مرگ مال ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ دفع نکند
از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب خدای
وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْلِيَاءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ
که شدت آن از حد متجاوز باشد هَٰذَا این قرآن هُدًى راه نماینده است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتها پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او
لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخترین عذابی الم رساننده
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ آنست که رام کرد مر شما را دریا یعنی سطح
او را هموار گردانید تا چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالا بایستد و گفته
اند تسخیر او آنست که منع نمی کند از غوص در وی و سیر بر وی لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا
سیر کنند کشتیها فِيهِ در روی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب می
کنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدای انواع فایده ها چون تجارت و غوص و صیدها
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید شکر کنید خدای را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ
و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای شفقت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه
در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و سحاب وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست
از کوه و دریا و شجر و غیر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وست نه از غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

بلکه سنی که در تسخیر این اشیا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت
پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب
خلق الله که بر صحایف مبدعات ظاهر است و از صفایح مکونات باهر بیت
در جمله جهان در مغز تا پوست   هر ذره گواه قدرت اوست   آورده‌اند که غفاری
مرد در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری
بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد قُلْ بگو ای محمد صلی
الله علیه وسلم لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آن کسانی را که گرویده‌اند تا بگذرانند و عفو کنند
يَغْفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنها که نمی‌ترسند أَيَّامَ اللَّهِ
از روزها هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث
و یوم اعماس پس معنی آیت آنست که در گذرانند از قومی که تا عمل نمی
کنند در روزها هلاک که ایشان نمی‌ترسند از آن لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد
خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب می‌کنند
از اسائت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل می‌کند که ما در
پیش عمر فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیت بخواند عمر فرمود
لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول این قصه جهجاه غفاری و سنان
جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد ان شاء الله
العزیز و بیان تقدیر آیه را مدخلی نیست چه سوره باتفاق مکیست و
در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که بعد از نزول آیت مَنْ ذَا الَّذِي
يُقْرِضُ اللَّهَ فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که مگر محتاج شده که قرض می
طلبد این خبر بفاروق رسید رضی الله عنه برجست و شمشیر کشیده روی
بجست و جوی او نهاد تا بجای آید بیکشد رسانید جبرئیل علیه السلام آیت آورد

ورسول خدای صلی الله علیه وسلم بطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت
ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیت بر وی خواند امیر المؤمنین
عمر گفت یا رسول الله بحق آن خدای که ترا بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب در روی
من نبینند و در مقابله گناه جز صفت عفو مشاهده نکنند نظم
چو بد بینی ز خلق در گذاری   تا ز نیک طریق برد باری
اگر صد ابنت دلی درد خاری   تو گل باش و دهان پر خنده میدار
و گفته‌اند این حکم بآیت القتال منسوخ است
مَنْ عَمِلَ هرکه بکند صَالِحًا کار شایسته فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس اوراست ثواب
آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا و هر کاری که بد کند پس بروست ضرر و وبال
آن ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد برای پا
داش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان
یعقوب را توریت وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغامبری یعنی بعضی
را پیغامبر ساختیم از ایشان و هیچ قبیله آن مقدار پیغامبر نبوده‌اند در میان
بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علی نبینا و علیهما السلام وَرَزَقْنَاهُمْ
روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ آن چیزهای پاک و گفته‌اند مراد منّ و سلوی است
وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان
وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین
و ملت یا معجزهای پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغامبر صلی الله علیه وسلم
تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند
در کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه دانش حقیقت حال یعنی
بتحقیق دانستند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که در توریة
مذکور شده و امر او را بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسدی که

در میان هست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ
اختلاف کردند در کلمات مبینه در توریت که مبنی بود از نعت سید کاینات
علیه افضل الصلوة والتسلیمات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا
یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلَى شَرِيعَةٍ بر راه روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا
پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز در میان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ
الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند حقیقت توحید را یعنی
روسای قریش که ترا می‌گویند بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ
بدرستی که ایشان دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را که خواهد
بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بعضی از ایشان دوستان
بعضی دیگرند و دوستی ایشان بکدیگر بمجانست چون ترا با ایشان جنسیت نیست
انچه آرزوهای ایشان مرو مصاحبت جنس خود طلب کن وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای دوست
پرهیزکارانست تو هم ایشان را دوست دار هَذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ
لِلنَّاسِ بینائیهاست مردمان را یعنی چیزهای روشن بدان بیننده راه حق را و
هُدًى و راه نمونیست از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخشش است از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از باد بد گمان گذشتم طالب سر منزل یقین باشند
در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را گفتند که آنچه شما در باب حشر
و بعث می‌گویید اگر راست باشد ما را بعالم دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون
خواهیم بود چنانچه در این عالم هستیم آیت آمد که أَمْ حَسِبَ نه چنین است آیا پنداشته‌اند
الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت أَنْ
نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

کردند کارهای شایسته یعنی مشرکان در امت چون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءً
یکسانست مَحْيَاهُمْ زندگانی آدمیان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت
یعنی هر که با ایمان بمیرد با ایمان زنده خواهد شد و هر که بکفر بمیرد بر کفر مبعوث
خواهد گشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان می‌کنند و تسویه مشرک و توحید
را برابر می‌دارند نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ و بیافرید خدای آسمانها و زمین بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای
عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَى
و دیگر آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده باشد
از خیر و شر وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندگان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی
نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل
خود جزا دهند أَفَرَأَيْتَ آیا چون می‌بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای
خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی درود و فرمان بر وی چنانکه فرمان خدای
می‌باید برد یا آنکه معبود بخود را یا آرزوی خود گیرد یعنی بتی می‌پرستد آنرا بگذارد
بخدای بردارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و چون می‌بینی که گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای
او را عَلَى عِلْمٍ بر دانشی که او راه راست بعاقبت گمی وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش
او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ و نهاد
بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار نگرد و جواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه
هدایت باشد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کس را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس فرو گذا
شتن خدای مر وی را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرند یعنی پند و متنبه شوید وَ
قَالُوا و گفتند منکران بعث إِنْ هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی این دنیا که
ما در وی‌ایم نَمُوتُ وَنَحْيَا می‌میریم و زنده می‌شویم یعنی بعضی از ما می‌میرند و بعضی می‌زایند

ولاحتمال دارد که قایلان این معنی مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان
آنست که هرگاه می میرد روح از جسد دیگر تعلق می گیرد و هم درین ظهور دوری که دارند کل
بار میمیرد و دیگر بار در دنیا می آید و از شافی کوفی که بزعم ایشان پیغامبر بود نقل کرده که گفت من
خود را درهزار و هفتصد قالب دیده ام و همه مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمی کند
ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و گشتن سپهر وَمَا لَهُمْ و نیست کافران را بِذَٰلِكَ
باین که نسبت مرگ بروزگار می کنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که متصرف و مدبر و مصرف آن حضرت
عزت تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست نظم دهر نهاد هر بنا
هی تو حکم تو آورید و شاهی تا دور زمان کار و ناساز بجود چرخ فلک سر نهاد بجود
این همه فرمان تو ابنده اند بوده اسیر تو شتابنده اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا
يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند بمجرد تقلید بی تمسک بحق میگویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و
چون خوانده شود بریشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ درحالتی که روشن و واضح
الدلالة باشد در باب حشر و بعث مثل يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ و مانند إِنَّ الَّذِي
أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا
مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در زنده
کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از تعلل و عناد می گفتند چه احیاء موتی
موقت است بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد
حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدای زنده میگرداند شما را در رحم
مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع میکند در قبور و
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آمدن آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند از قلت تفکر و قصور انظار وَلِلَّهِ
و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی همه آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ

السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند
تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ و ببینی در آن روز كُلَّ
أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده و گفته اند جثو لخاصه کفار است و اصح آنست که
عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده
شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا بنوشتهای ایشان یعنی صحایف اعمال و ایشان را گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا
كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم
يَنطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُم بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی
بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ بدرستی که ما نسخه کرفتیم مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه
بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال ایشان بآسمان برند حق
سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بدان مترتب باشد و لغوی
بیهوده را محو کرده اند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال
بنی آدم بملائکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنکه گرویده اند بخدا و اقرار بتوحید
اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت که آن بهشتست ذَٰلِكَ آن ادخال در رحمت
هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنکه نگرویده
اند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد
بر شما یعنی پیغامبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ
پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَكُنتُمْ و بودید قَوْمًا مُّجْرِمِينَ
گروه شرک آرندگان وَإِذَا قِيلَ و چون گفته می شود نزدیک شما که ای قوم إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست

وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست در آن قُلْتُم مَّا نَدْرِي
گفتید که ما نمی دانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِن نَّظُنُّ گمان نمی بریم بقیام ساعت
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی اندک وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ حق گمان ما آنست که شما نیز در آن [illegible]
بنده بقیامت و یقینی نیست در قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را در آخرت
سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِم و فرود آید بدیشان
مَّا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ افسوس می داشتند از عقوبات
قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند ایشان را که امروز نَنسَاكُمْ فرو می گذاریم شما را در
آتش بنوعی که فرو گذارند متاعی را که بازی دارند چیزی فراموش شده باشد كَمَا
نَسِيتُمْ هم چنانکه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
هَٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای حلول وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ
و جای شما آتش است وَمَا لَكُم و نیستند شما را مِّن نَّاصِرِينَ یاران و مددکاران
که خلاص دهند شما را از آتش ذَٰلِكُم فرود آمدن عذاب بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که
شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مهزوه
یعنی افسوس می کردید بآن و تفکر نمی نمودید در آن وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته
بود شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل ما
نده بودید فَالْيَوْمَ پس امروز شما را لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهید شد
مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان که طلب خشنودی کنند
از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذاب خواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه
خشنودی حق ایشان را نگرفته [illegible] فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثنا
و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ
الْعَالَمِينَ پرورنده و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر او راست بزرگی

یخرجون

وعظمت

و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها
و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ ۞ دانا در همه
کار

سورة الاحقاف اربع و ثلثون آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم امام
قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الهی است و میم کنایت از مجد
پادشاهی قسم یاد می کند بحلم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هرکه بمن ایمان
آرد و در لطایف [illegible] مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم
مرضات حق ایشان را بحق المزید که آن [illegible] عبارتست از نظر الی وجه الله الحمید
تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب یعنی مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از خداوند قوی
غالب است الْحَكِيمِ حکم کننده یا صواب کار در گفتار و کردار نه از غیر او و
مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی
بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالتست وَأَجَلٍ مُّسَمًّى و نیافریدیم اینها را مگر باندازه
زمانی نام برده که هر یک را آن مدت بقا بود یا زمانی که همه بدو منتهی شوند که روز
قیامتست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بآخرت هر آینه عَمَّا أُنذِرُوا
از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانند
نه در آن تفکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه
وسلم مر کافرانرا که شما أَرَأَيْتُم خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه می پرستید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جز آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمایید
بمن که چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزای آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا
مر ایشان را شرکتی فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفریدن آسمانها و زمین و جز اینکه

Surat. XLVI. Al Ah-
kaf. ver. 35

الجزء السادس و العشرون

ظاهرست که معبودان شما عاجزاند وایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس
چرا در پرستش با من شریک می‌سازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که
آمده باشد بشما من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که دلالت فرموده باشد شما را
بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه‌ای از دانش پیشینیان ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در دعوی خود وچون مشرکان درین حجت فرو
ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که ومن اضل وکیست
گمراه تر ممن یدعوا از کسی که میخواند و می‌پرستد من دون الله بجز خدای
من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعای او را الی یوم القیمة تا روز
رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر می‌خواند اثر اجابت
از و ظاهر نخواهد شد وهم وایشان عن دعائهم از خواندن بت پرستان
مر ایشان را غافلون بیخبرانند وچون نمی‌شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت
کنند بیت کسی که از عبادت خدا نشنوده اجابت کننده دست باز دارد
در وی توجه بجماد نابینا کند نظم سجود کسی که چشمه آب حیات بگذارد و رو
نهد بسوی ظلمات واذا حشر الناس وچون حشر کرده شوند آدمیان کانوا
باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را اعداء دشمنان بر خلاف
آنچه گمان بودند بدیشان از شفاعت و مددکاری وکانوا وباشند معبودان
بعبادتهم پرستش عابدان مر ایشان را کافرین ناگرویدگان یا عابدان پرستش
معبودان را منکر یعنی بتان گویند ایشان ما را پرستیده اند کما قال یوم
القیمة یکفرون بشرککم بت پرستان گویند ما بتان را پرستش نکردیم
کما قال الله ربنا ما کنا مشرکین واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر کافران
آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتیکه ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال

باشند م

الذین

الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند للحق مر آن سخن را لما جاءهم آن
هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادوی آشکارا ام یقولون
بلکه همین بسته می‌کنند که او را بسحر خوانند افتریه بربسته است محمد قرآنرا
برای خدای وانرا خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال آن
معصیتی بغایت بزرگست وهر آینه بران عقوبتی شنیع شود فلا تملکون لی
پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود برای من من الله شیئا از خدای چیزی را
یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس
چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم خدای داناست
بما تفیضون فیه بانچه خوض میکنید شما در ان یعنی طعن میزنید بر قرآن وسحر
ومفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدا گواه بینی وبینکم میان
من وشما برای من گواهی دهد براستی کلام وتبلیغ احکام وبر شما بکذب وعناد
وانکار وافساد وهو الغفور واو آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم
مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل بگو ای محمد کس ما کنت نیستم
بدعا من الرسل نو در آمده از پیغامبران یعنی اول پیغامبری نیستم بشما
مبعوث شده پیش از من پیغامبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید وما
ادری ما یفعل بی ونمیدانم که چه خواهد کرد بمن از محنت وراحت یا اقامت
وهجرت یا مقاتله بر قوم ولا بکم ونمیدانم که بشما چه خواهند کرد از خسف و
وقذف ورجم وقتل واسر وجز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت
مشرکان شادمان شده گفتند کار ما ومحمد نزدیک خدا یکیست او عاقبت خود
نمیداند جز آنکه ما نمیدانیم واو که مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای
او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من

ذنبک وما تأخر ودر اسباب نزول مذکورست که حضرت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب
ونخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوش گشتند وچون تعبیر
دیرتر واقع می‌شد واز مشرکان مر ایشان را رنجه بجاوز کرده بود اصحاب بهجرت
استعجال می‌نمودند این آیت نازل شد که بگو نمیدانم که مرا وشما را بهجرت خواهد
فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر آن چیزیرا که وحی کرده
میشود الی بسوی من واگر آن در وحی نیامد نگذشت وما انا ونیستم من الا نذیر
مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من وبس از عواقب
امور وخواتم احوال بوحی الهی خبر توانم داد رباعی ای دل تا کی ضبط بوالعجبی
ازین چه نشان عاقبت میطلبی سر گشته بود خواه ولی خواه نبی در وادی
ما ادری ما یفعل بی قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ارأیتم خبر دهید مرا که ان کان
اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید
وشهد وگواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از
احبار ایشان چون عبدالله سلام کذا قاله ابن عباس رضی الله عنهما علی مثله
بر قرآن که از نزدیک خدایست از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد
نه ابن سلامست ونه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در
مدینه بوده وحم بمکه فرود آمده بلکه این در محاجه است که میان رسول
صلی الله علیه وسلم وقریش واقع بوده وشاهد موسی کلیم است علیه السلام و
معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدای بود وشما بدان نگرویدید وموسی علیه
السلام گواهی داد بر توریة که آن نیز از نزدیک پروردگارست فامن وبقرآن
ایمان آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نگرویده اید ننگ که

شما

۶۲

شما ستمکاران باشید برخود درین کار ان الله بتحقیق خدای لا یهدی القوم
الظالمین راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را ودر بادیه خذلان فرو میگذارد آورده‌اند
انکه چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار ایمان آوردند بنی عامر وغطفان
واسد واشجع آغاز طعن کردند بدیشان آیت آمد که وقال الذین کفروا وگفتند
آنانکه بودند از بنی عامر وامثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند که
از جهینه واحزاب ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی کسی را سبق ما
سبقونا پیشی نگرفتندی بر ما ومسارعت نکردندی الیه بسوی او این اراذل قبایل
بلکه ما بدان سابق بودیمی چه نسبت ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی ما مشهورتر پیشتر
یهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد صلی الله علیه وسلم
آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش
از انست واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن بانچه پیغامبر
صلی الله علیه وسلم آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم دروغ کهنه
است پیشینیان نیز مثل این میگفتند ومن قبله وحال آنکه پیش از نزول کتاب موسی
کتاب موسی یعنی توریة بوده و که گردانیدیم ما او را اماما پیشوای اهل دین ورحمة
وسبب رحمت باورداریگان وهذا کتاب واین قرآن کتابیست مصدق تصدیق
کننده مر توریت را وجمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا
تا بیم کند آنها که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشری ومژده است
للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستیکه آنانکه گفتند
ربنا الله آفریدگار ما خدا است ثم استقاموا پس بایستادند وعدول نکردند از آن
یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است واستقامت که منتهی علم است
ودر بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت

ومنعوس بر تادیب باداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر
تجلیه از انوار صفات و بسر بر تخصیص توحید و تحقق بفنا از غیر حق و کمال استقامت اینست
و بباید دانست که در صحرای استقامت بس منزل کمال نیست باطل و خیالیست
بغایت محال ع کراست نیابی مکن ز استقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست
بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در آن جهان ولا هم یحزنون
و نیستند ایشان که اندوهگین شوند درین جهان اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان
واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید بودگان در آن
و پاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودید که
عمل می کردند ووصینا الانسان وفرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا بپدر و مادر
او نیکوئی کردن را حملته امه برداشته است اوی را مادر او کرها برنج و سختی
ووضعته کرها و نهاده یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت وحمله و
مدت حمل او وفصاله و فصال از شیر باز کردن او ثلاثون شهرا سی ماه است
اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل
شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد
آدمی اشده بکمال قوه خود که سی و سه سالگی ست و گفته اند که هژده تا چهل است
وبلغ اربعین سنة و برسید تا چهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیت خاص
است بامیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه شش ماه در رحم مادر بود و دو سال
تمام شیر خورده و هژده ساله بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید
و آن حضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر قرین وی بودی و چون سال مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه
سی و هشت ساله بود بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال رب گفت

قال رب ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر
کنم نعمتک التی نعمتی را که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت
اسلام است وعلی والدی و نعمتی را که به پدر و مادر من داده که حیات است و گفته اند
و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر وی هر دو بشرف اسلام
رسیده باشند غیر از صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل و دیگر الهام
ده که عمل کنم صالحا ترضیه عمل شایسته که تو بپسندی او را و از آن خشنودی
باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای
دین عذاب می کردند بخرید و آزاد کرد و از آن جمله بلال حبشی است رضی الله عنه
واصلح لی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که بصلاح آر از برای من یعنی
جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید
دختر وی عائشه رضی الله عنهما بشرف فراش حضرت اشرف الرسل صلی الله علیه
وسلم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق نیز بلقای
خدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سرفرازی یافت و در وسیط آورده که
از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند پیغامبر صلی الله
علیه وسلم را ندیده مگر ابو قحافه و ابی بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم
و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان
بشرف علم و صلاح آراسته انی تبت الیک بدرستی که من باز گشتم بحضرت تو از هر چه
رضای تو در آن نیست وانی من المسلمین و من از گردن نهادگان فرمان تو اولئک
الذین آن گروه که با مادر و پدر نیکوئی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده نتقبل
عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قول آنست
که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را هم قبول یابد ونتجاوز

در گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون
مفتوحه میخواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم
سیئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق
وعده دادن خدای وعدهٔ راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الذی کانوا آن
وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شدگان و آن وعده درین آنست که
وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات والذی قال و آن کس که گفت لوالدیه
مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان باخرت میخواندند اف لکما کراهت و ننگ
شما را اتعدانني آیا وعده می دهید مرا که بیرون آورده شوم از قبر یعنی
مرا بعد از مرگ بر انگیزند و زنده از قبر بر آرند ان اخرج وقد خلت القرون و بدرستی که
بگذشته اند قرنها بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده اند وهما
یستغیثان الله پدر و مادر او استغاثه می کردند بخدای و می گفتند ویلک آمن
وای بر تو ایمان آر بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای در بعث حشر
حق راست فیقول پس می گفت ما هذا نیست این که شما مرا بدان میخوانید الا
اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی
گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فرود
آمده و عائشه رضی الله عنها این قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری
که در والدین عاق بوده نازل گشته اولئک آن گروه عاق و منکر الذین حق
آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند فی امم قد
خلت با گروه چند از کفار که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس
از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و آنان کانوا خاسرین هستند زیان
زدگان ولکل و هر یک از این دو فریق را درجات پایها و منزلها ست مما عملوا

از جزای

از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای ارباب شر بطرف
سفل ولیوفیهم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اعمالهم
جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب
بنقصان و در عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که عرض
کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش
و انواع نکال نیران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان
بیفزاید و ایشان را گویند اذهبتم طیباتکم ببردید یعنی صرف کردید چیزها و لطف
خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیوی که داشتید واستمتعتم بها و برخور
داری یافتید بدان لذاید یعنی استیفای لذاید کردید و هیچ برای آخرت نگذا
شتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب
خواری و رسوائی بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبری
کردید فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی کبر ورزیدید بدان
باطل و ناوجه وبما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق می کردید
و پای از دایرهٔ امر بیرون برده بودید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است
مر طالبان راه نجات را که قدم از دایرهٔ شرع بیرون ننهند نظم پای از حد
شرع بیرون می نهی منه ◦ خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن ◦ بی حبل شرع هست
خلاصی ز چاه طبع ◦ این رشته را ز دست رها میکنی مکن واذکر اخا عاد و یاد
کن برادر عاد یعنی پیغامبری را که از قبیلهٔ عاد بود و آن حضرت هود است علیه السلام
می فرماید که حال او و قوم او را با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم
خود را از عذاب خدای بترسانید بالاحقاف بمواضع احقاف و آن ریگستانیست
نزدیک حضرموت بولایت یمن در کوشه میان عمان و مهره وقد خلت النذر و حال

مخالفان که گذشته بودند پیغامبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام ومن خلفه از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغامبری بود خلق پیش از وی پس از وی نیز انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا بانکه نپرستید الا الله مگر خدا را که مستحق پرستش است انی اخاف علیکم بدرستیکه من می ترسم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ در بی هول قالوا کفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده بما لتأفکنا تا بگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فأتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان در وعدهٔ خود قال گفت هود علیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست و مرا ازان معرفت نیست وابلغکم و بشما میرسانم رسالت ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بان و بوی غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم ولیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی نادانی میکنید و بنزول عذاب تعجیل مینمایید و در سورهٔ اعراف گذشت که قیل با جمعی از عاد بان حرم رفته باران طلبیدند و سه ابر برآمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه را اختیار کردند و ابر ایشان آمد بدیار ایشان فلما رأوه پس آن هنگام دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارضا ابری چون شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست باران دهنده هود علیه السلام گفت که بل هو این ابر نه ابر باران دهنده است بلکه او ما استعجلتم به آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این بادیست بر سهمت فیها عذاب الیم در وی عذابی دردناک و او بخست کم از مختلف از غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میسازد کل شیء همه

جیرا

چیزرا از نفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز بران بماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان بدریا افکند فأصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یرى دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه کافران و مکذبان را ولقد مکناهم و بدرستیکه ما متمکن کردانیدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آنچیزیکه ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فیه دران چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وجعلنا لهم دادیم مر ایشان را سمعا گوشها تا بشنوند وابصارا و چشمها تا ببینند وافئدة و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنى عنهم کسی دفع نکرد از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم ونه دیدهای ایشان ولا افئدتهم ونه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا چون بودند از تقلید و تعصب یجحدون بآیات الله انکار میکردند بآیات خدای یا معجزات پیغامبر وحاق بهم و فرود آمد بایشان را ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بدان استهزای کردند از دیه ها چون حجر و موتفکه ولقد اهلکنا ما حولکم من القرى وصرفنا الآیات و تکرار کرده بودیم آیتهای و حجتها را با اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند

فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله بجز خدای قربانا از برای تقرب بخدای آلهة خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدای گرفته بودند جهة تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی ناپدید گشتند و پیدا شد رجای ایشان از نصرت بتان وذلک و گرفتن بتان بخدای برای قرب بخدای افکهم دروغ ایشان وما کانوا یفترون و آنچه هستند که برمی افتند الوهیت را مخلوق عاجز در وی توجه از خالق قادر بر وی نیابند یعنی از توحید که تافت دکی آب در ثیاث از باب سیر رحمهم الله آورده که پیغامبر صلى الله علیه وسلم مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب با خواص اصحاب تهجدی گذارد و قرآن میخواند و جمعی جنیان از نصیبین یمن یا دشت الجابیه آواز قرآن شنیدند و خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه ازان خبر مید میدهد واذ صرفنا الیک و یاد کن ای محمد که بگردانیدیم و میل دادیم بسوی تو نفرا من الجن کروهی را از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است شاصر ناصر دس مس از دا اریان احقم گویند نه عدد بودند و ردو به از ایشان بود و او برابلیس است و دوازده نیز گفته اند و در بابی آورده که هفتاد بوده اند از بنی اقلیش و بر تقدیر یستمعون القرآن می شنیدند قرآن را و گوش بر داشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلى الله علیه وسلم قالوا گفتند بعضی مر بعضی را از روی ادب انصتوا خاموش باشید در مقابل بی هستیکه از غایت حرص استماع قرآن بر تبی

یکدیگر

یکدیگری افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قرائت و بإتمام رسید ایمان آوردند بان حضرت و چیزها پرسیدند و رسول صلى الله علیه وسلم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان ولوا باز گشتند الى قومهم بسوی قوم خود منذرین بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای انزل فرو فرستاده شده من بعد موسى از پس کتاب موسی مصدقا تصدیق کننده لما بین یدیه مر انچیزیرا که پیش از وی بوده از کتب یا مر نفی بانها که گویند آن جنیان یهود بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نمیکرده اند انرا چنانکه معتقد یهود است از جهت آن گفتند انزل من بعد موسى یهدی راه می نماید آن کتاب الى الحق بسوی حق یعنی آنچه راست و درست از عقاید والى طریق مستقیم و براه راست یعنی رساننده بمقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد صلى الله علیه وسلم وآمنوا به وایمان آرید بوی و تصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم از عذاب دردناک ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خوانندهٔ خدا که حضرت رسالت پناه صلى الله علیه وسلم فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نمی تواند ساخت خدای را از تعذیب خود ولیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء آن گروه اجابت ناکننده کان اولئک فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلال او که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان نجاتست از آتش چنانکه فرمود ویجرکم من عذاب الیم واز ثقیان

از گناهان کا

ویجرکم

ثوری رحمه الله نقل است که ثواب جن آنست که از آتش برهند و پس ایشان را خاک
شارند که بر سؤال جواب و امام اعظم رحمه الله برین رفته و امام مالک رحمه الله با جماعتی
برانند که ایشان را همچو انسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود و از
ضحاک رحمه الله منقول است که ایشان بهشت درآیند و بخورند و بیاشامند و در
تفسیر امام ابوبکر نقاش رحمة الله حدیثی می‌آورد که ایشان بهشت درآیند و از
امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که
حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام دهد که چندان لذت یابند که بنی آدم
از نعیم بهشت و در معالم آورده که از ضمره ابن حبیب رحمه الله پرسیدند که
مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که این آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
بخواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن
عبدالعزیز رحمه الله نقل می‌کند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربض‌ها
در بعضها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در اقرار فرموده که ظاهر آنست که جن
در نوع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند
منکران بعث ان الله الذی آنرا که آن خدای که بقدرت خود خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمین را ولم یعی و مانده نشد و رنج نرسید
او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده
کند مردگان را توجه قدرت ثابتست و نقص و انقطاع بدو راه نیابد
معنی آیت آنست که آیا خدای چنین کامل ازلی ابدی بر احیای موتی قادر
نیست بلی آری هست انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بر همه چیز
توانا است بی عجز و تعب ویوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند آنانکه کافر
علی النار بر آتش یعنی بر ایشان عرض کنند و این قلبست که برخلاف مقتضای

الذین کفروا

ظاهر

ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد کرده بر ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این
عذاب بالحق براستی و شما آنرا دروغ می‌کردید قالوا بلی گویند آری حقست پس سوگند خورند
که وربنا بپروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را
که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید
که کافری شدید بقیامت و بسخن پیغامبران را باور نمی‌داشتید فاصبر پس صبر
کن ای محمد صلی الله علیه وسلم بجفای قوم کما صبر چنانچه صبر کرده اند اولوا العزم
خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغامبران و ایشان اصحاب شرایع اند که
تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیده اند و بر معادات معاندان
و مجادلات طاغیان و انواع ایذای منکران شکیبایی نموده اند و ایشان نوح اند
و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و امام محی السنه گفته که
اولوا العزم آنانند که بتخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق
که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح بدیه و دوم در موضع
شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الایه و همان اصحاب شرایع اند پیغامبر
ما صلی الله علیه وسلم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل اند هژده تن که نام ایشان در
سورهٔ انعام است و پیغامبر ما امر شده که فبهداهم اقتده و در زاد المسیر
آورده که همه پیغامبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان علیهما السلام
و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت
عزت پیغامبر ما را فرموده که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس ای حبیب
ترا باید که شکیبایی ورزی ولا تستعجل لهم و شتاب مکن برای کفار قریش بنزول
عذاب بیشک در وقت خود نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا ایشان روزی
که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع

قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا
الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرده بودند خود را در دنیا
و برزخ از هیبت عقوبت دوزخ بلاغ الحمد گفته شد درین سوره از مواعظ
کفایت است فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود
یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ
فرمان

سورهٔ محمد علیه الصلوة والسلام اربعون آیه مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل
الله از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام سرداران شیاطین قریش اند چون ابو
جهل و نضر و عتبه و امثال ایشان چه ایشان ردوا نیزه می‌بودند از عبادت عرب
اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را که از مکارم می‌شمردند چون
صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه
گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام و
وصلهٔ ارحام وآمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شد علی محمد
بر پیغامبر نیک ستوده یعنی قرآن وهو الحق و قرآن راست و درست یا محمد
صلی الله علیه وسلم صاحب حق و حقیقت آمده من ربهم از نزد پروردگار ایشان
بایشان یعنی آنانکه گرویده اند بقرآن یا محمد صلی الله علیه وسلم کفر عنهم درگذراند
خدای عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را واصلح و بصلاح آورد بالهم حال
ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن ضلال
و اصلاح بان الذین کفروا بانست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند
باطل یعنی شیطان را وان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق پیروی کرده

Soorat XLVII. Mohammed alii Wara. ver. 38

حق را

حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از نزد پروردگار ایشان کذلک همچنین
یضرب الله بیان می‌کند خدای للناس امثالهم برای مردمان مثلهای ایشان
یعنی احوال فریقین را ظاهر می‌گرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که ببینید ای مؤمنان
الذین کفروا آنانکه کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید
گردن ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشتید ایشان را فشدوا
الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم
تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید
بی عوض واما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند
اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند
و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و در خبر آمده است که آخر قتال امت
من با دجال است امام شافعی و امام مالک رحمهما الله برانند که امام مخیرست میان
قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رحمه الله می
فرماید که این حکم منسوخست بخصوص حرب بدر بوده حالا قتل متعین است یا
استرقاق ذلک اینست کار شما داده ایدیان کار را ولو یشاء الله و اگر خواهد خدای لا
نتصر منهم هرآینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن ولیکن
امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما ببعضی یعنی معاملهٔ
آزمایندگان کند مؤمنان را بکافران مبتلا کرد تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و
کافران را بعضی از عذاب دهد تا گوشمال یابند و از کفر بازایستند والذین قتلوا
و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای و بخصوص قتلوا که خوانند یعنی کشته
شوند فلن یضل پس خدای باطل و ضایع نگرداند اعمالهم کردارهای ایشان را
سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در برزخ بکارهای ثواب

الربع

و در آخرت بدرجات مفوض ثواب يُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای
ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ تعریف
کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان
قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهت توزیع ایشان
هشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ که یاری کنید
دین خدای و پیغامبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ
أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند فَتَعْسًا لَهُمْ خواری و نگونساری و هلاک
و اندوه و بدبختی و نا امیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای
أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَلِكَ این خواری و بطلان عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
آن چیزی که خدای فرو فرستاده بر پیغامبر خود از امر بتوحید و قیام
باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس ضایع و باطل گردانید خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان
را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف حرم و سقایه
داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کفار
عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مراد
بلاد عاد است و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چون بوده است عَاقِبَةُ
الَّذِينَ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند از اهل
کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد
عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات
خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آنچه ذکر کرده شد از عقوبات دشمنان

و نصرت

و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست آنا
نست که ایمان آوردند بر ایشان را یاری میکند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه
ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع
کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا
که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پاکیزه اندر دنیا و عقبی
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن درختان
از جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخوردار می یابند
بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهار
پایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل باید که خوردن او برای
زیستن بود یعنی بجهت قوام بدن و تقویه قوی نفسانی طعام خورد و نظر
او بر آن باشد که بدان او تحصیل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی را ستد
شهوه دیانی محو و معاون بودن آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسند و در
مرتبه ذم هم یأکلون و یتمتعون از مانند چهار پایان چه خوردن و خواب بطبع
نفرش نباید رنعم ما قبل نظم خوردن برای زیستن و نیکو کردنست
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ
مقام و آرامگاه است مر کافران را وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از اهل دیه ها که
هر حال هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِنْ قَرْيَتِكَ اهل دیه تو الَّتِي
أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم
اهالی کردیم آن دیه ها را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را
که در وقت عذاب و هلاکت بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ
بحجت روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان

اهل آن

كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس اماره آرایش
داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او و کردار بد او را از شرک و معصیت
وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و
مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو میخوانیم بهشت الَّتِي وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت
أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم
او نگردد از حال خود مانند آبهای دنیا که تغییر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ
و جویهاست از شیری که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت
عذوبت یعنی ترش و ترش نشده است بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ
و جویهاست از خمر خوشگوار با لذات لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که طرب
دارد و خمار نی وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و جویهاست از شهد صافی کرده باتش
بلکه مصفی آفریده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ فِيهَا و متقیان راست در بهشت
با جوی این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهند در لون صافی و در طعم
لذیذ و خوش بوی وَمَغْفِرَةٌ مر ایشان راست پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفرید
گار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را و بدان معاقبه نکند و نه بدان معاتبه
نماید ارباب اشارات گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر
شجره طوبی روانست همچنین چهار جوی در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع
صدر شیر معرفت و از خمخانه سر خمر محبت و از نحل روح عسل مودت نظم
آب عبرت جوی آب خلد شد ۰ جوی شیر خلد معرفت بود ۰ ذوق طاعت گشت
جوی انگبین ۰ مستی و شوق تو جوی خمر بین ۰ و در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت

بحیات

بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که بخصوصیت هوا و تفاضت بدعت متغیر
نگشته و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادات
از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ
نظم پندار وجود ما گناهیست عظیم لطفی کن و این گنه ز ما در گذران
بعد از ذکر متنعمان بهشت از حال محبوسان زندان دوزخ خبر میدهد
و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمت باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید
است فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده شوند بجای شربت هیشیاه
مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ روده
های ایشان را آورده اند که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواندی
و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریقه
استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه
از حال ایشان خبر می فرماید وَمِنْهُمْ و بعضی ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ
آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن
حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گفتند
لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود
و ابو دردا و امثال ایشان رضی الله عنهم از ابن عباس رضی الله عنه منقولست
که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه
گفت پیغامبر اکنون که ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه تحقیر می گفتند
أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه ایشانانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَ
هُمْ هوای نفس خود را و آن تهاون می کنند بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته‌اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده می‌کند ایشان را
استماع سخن پیغامبر ایشان را هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد
ایشان را آنچه مدد کند مر ایشان را بر تقوی و مداومت بر آن فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس
آیا انتظاری برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً مگر آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس
بدرستی که آمد و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهای او چون بعثت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم و انشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ
چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی
چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ
یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت
باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبودی نیست الا خدای تعالی
سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن الحمد را
نسته و در موضح آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید
لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود در معالم آورده که
آنحضرت مأمور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در این سنت بوی اقتدا
کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناه
نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
و این کرامتیست از خدای در باره این امت که پیغامبر ایشان را باستغفار گناهان
ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغامبر
خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس
استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق سبحانه از آن کریم تر است که

حبیب خود را فرموده که از من چیزی طلب و چون طلبید بدو عطا نکند پس معلوم
می‌شود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر کرا چون تو پیشوا باشد ناامید
از خدا چرا باشد جون نشان شفاعت کبری یافت از نامت طغرا نام امتان یا کنا
کاریها بشود از ناامیدواریها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای گردش
و کردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه و موضع قرار شما در عقبی یا جاهای
هر جا می‌روید در روز و هر جا می‌باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند
آنانکه ایمان آورده‌اند و مبالغه میکنند از جهت حرص که بجهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ
چرا فرو فرستاده نمی‌شود سُورَةٌ سورهٔ در باب قتال کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ
پس چون فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سورهٔ از قرآن روشن که در و متشابه
نبود وَذُكِرَ فِيهَا و یاد کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ در سوره امر بقتال و جهاد رَأَيْتَ
الَّذِينَ ببینی آنانرا که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک
و نفاق یا در دین سستی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ
نظر کسی که فرود آمده باشد بر وی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان
و متحیر و غمناک شوند فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس مر ایشان را یا دوزخ مر ایشان را طَاعَةٌ کار ایشان
فرمان بردار یست وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخنان نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ
پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه هست
بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از
شما ای منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بگردید از دین و سر باز زنید یعنی حاکم خلق شوید
أَنْ تُفْسِدُوا اگر فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی
از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا و ببرید أَرْحَامَكُمْ رحمهای خود را از روی تکبر
و تعظیم یا از شما می آید اگر اعراض از قرآن و دوری بگردانید و از فرمان که با سی

فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ

امور جاهلیت روی آورید فساد و قطع رحم و سفک دما و امثال آن أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن
گروه که مفسد و معرض‌اند لَعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است خدای و ایشان را دور کرده از رحمت
خود فَأَصَمَّهُمْ و ایشان را کر کردانیده تا سخن حق نشنوند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور
ساخته دیدهای ایشان را تا دلایل قدرت و عبرت نه بینند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
آیا چرا فکر نمی‌کنند در قرآن و در مواعظ و زواجران تا از نافرمانی بگذرند
أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه بر دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزی که
دلها را بمنزلهٔ قفلها باشد بر درها و آن ختم و طبع الهی است بر آن بیت
در که خداست بروی عباد هیچ کلیدش نتواند گشاد قفل که او بر در دلها زند
کیست که بردارد و در وا کند و در تبیان آورده که یهود در توریت نعت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم خوانده بودند و حجت نبوت آنحضرت معلوم کرده و
قبل از بعث صفت آنحضرت بسیار می‌گفتند و از ظهور او خبری دادند چون
سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از
وی و خدای تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی آنانکه برگشتند عَلَىٰ
أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را بیانی از نبوت
آنحضرت بدلایل واضحه دانسته بودند که الشَّيْطَانُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد
و بیاراست لَهُمْ برای ایشان عناد و انکار را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و خدای مهلت داد مر ایشان را
و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا درکنار بیفزایند ذَٰلِكَ این اضلال بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بسبب آنکه گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ
اللَّهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد است که یهود
مراحل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را

فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر به پیغامبر حرب کنید وَاللَّهُ
يَعْلَمُ و خدای میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال
ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان يَضْرِبُونَ
وُجُوهَهُمْ می‌زنند بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده‌اند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای
ایشان که بر اهل حق کرده‌اند ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان بدین وجه بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا
بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ چیزی را که خشم آورد خدای را
یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم و معونت منافقان
و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی
خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار بعث پیغامبر و اقرار
بدان و فرمان بردن فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاقست
یعنی منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنکه ظاهر نکرداند خدای أَضْغَانَهُمْ
کینهای ایشان را که پوشیده ساخته‌اند در دل از پیغامبر و مؤمنان وَلَوْ نَشَاءُ
و اگر خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ بنمایم بتو ایشان را یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم
بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق
ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه تو بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن
از صوب صواب بجهت تعریض و توبیخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای داناست أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که
بعد از نزول آیت هیچ منافقی نبود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را نشناخت
از سیما و سخن و در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس بن مالک رضی الله عنه نقل
کرده‌اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ فِي أَعْمَالِكُمْ

بخواستند بجمعهٔ هر یک بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه ی
آزماید شما را بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معاملهٔ آزمایندگان
کنند حَتّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ تا بدانند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که
جهاد کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصّابِرِينَ و صبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ
و آزمایش نماید أَخْبارَكُمْ چیزهای شما را که میگوئید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن
همه آشکارا شود و محض در افعال ثلاثه بنون میخوانند یعنی ما می آزمائیم تا بدانیم و پیدا ساز
مائیم چیزهای ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه
و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام
است وَشاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن
گشته و ظاهر شده بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی
یعنی از کفر و عناد ایشان اثری و ضرری بدین خدای و پیغامبر او نرسد بلکه شر آن
بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ و زود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال
ایشان را یعنی عبادتها که می کنند يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید ما
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید
رسول را در امر و نهی وَلا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ و باطل و بیهوده مسازید عملهای خود را
بریا و سمعه و عجب که کردار عجب مردود و منسوخ است نظم در هر عملی که عجب یافت
تعلیش در قبول برتافت ۰ ای کشته بکار خویش مغرور ۰ عزه دور که در قبول مجهور تا چند
عجب خود نمائی ۰ در زنده بناسپاسی عاری ۰ بعجب شهما ز طریق تلبیس ۰ کز عجب چه دید شاد ابلیس ۰
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و منع کردند مردم
را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ ماتُوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز
بدر وَهُمْ كُفّارٌ و حال آنکه کافر بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ پس هرگز نیامرزد خدای

لهم

لَهُمْ مر ایشان را نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا
کافر میرد فَلا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافران را
بصلح مکنید از ایشان که نه ضعف و تذلل شما بود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنست که شما
برترانید یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و معونت وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع
نگرداند و کم نگرداند أَعْمالَكُمْ از ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا جز این
نیست زندگانی در جهان لَعِبٌ بازیست ناپاینده وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا
و اگر بگروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و فضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ
بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلا يَسْأَلْكُمْ مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد
همه مالهای شما را بلکه شما را باتفاق آنکه از آن حکم کرده که عشرست و نصف عشر و ربع عشر
إِنْ يَسْأَلْكُمُوها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن
یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و نخواهد بخشش دل و طیب
نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر میگرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغانَكُمْ
کینهای شما را و کدورتهای شما را ها أَنْتُمْ شما هؤُلاءِ ای گروه غالبان تُدْعَوْنَ خوا
نده شده اید و فرموده شد لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ پس از شما است
مَنْ يَبْخَلُ کسی که بخیلی کند بزکوة یا بنفقه نمودن وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخل ورزد با حجه بخداوند
است از انفاق فَإِنَّما يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخیلی می ورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که
او را از ثواب محروم می سازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از نفقات و صدقات
شما وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از موائد نعمت و فواید کرامت
امروز یکی بدهید و فردا ده در عوض آن بستانید چه از خزاین او کم نشود و شما بمراد
و مقاصد خود فایز گردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده الله

أَمْوالَكُمْ

از اتفاق یا اعراض کنید از اسلام و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ
گروهی دیگر جز از شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لا يَكُونُوا
پس نباشند آن قوم أَمْثالَكُمْ مانند شما بلکه از شما فرمان بردارتر باشند
و پرهیزکارتر مراد بنی کنده و بنی نخع اند از یمن و اشهر آنست که از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم سوال کردند اینها کدام گروهند و سلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی
آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا وقومه و در خبر
آمده که اگر دین معلق شود بثریا هر آینه بگیرند آنرا مردان از فارسیان و در لباب آورده
ابو الدرداء رضی الله عنه بعد از قرائت این آیت می گفت ابشروا یا بنی فروخ مراد ابنای
سپاهانند

Soorat XLVIII The Victory ver. 29. [illegible]

سورة الحجرات ثمان عشرة آية

Soorat XLIX. The inner apartments. ver. 18

٢١٣

بسم الله الرحمن الرحيم يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که
گرویده اید لا تُقَدِّمُوا پیشی مگیرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و پیشی از قول
خدا و رسول او یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم سخن گوید یا تعجیل
مکنید در امر و نهی پیش از وحی یا در معنی و یا در حکم کتاب و سنت مگوئید بر پیغامبر
که او دانا تر است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در تقدیم بر وی قولا و فعلا إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِيمٌ داناست بافعال يا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تَرْفَعُوا بلند مکنید أَصْواتَكُمْ آوازهای خود را
فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغامبر ایشان تا تعلیم مراعات ادب میدهد یعنی چون
سخن گویند آواز خود را بلند تر از آواز پیغامبر مدارید وَلا تَجْهَرُوا و آشکارا
مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای پیغامبر سخن را یعنی آواز را بلند مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
آشکارا خواندن بعضی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم سازید تا مراعات
لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید
بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ تا باطل نشود عملهای
این جماعت وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب
بزرگان گفته اند ترک الادب يرد على الباب قصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک
بی ادبی ضایع شد ۰ نگاه دار ادب در طریقت عشق و نیاز ۰ که گفته اند طریقت
دین تمام ادبست ۰ آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود
و پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سخن بلند گفتی چون این آیت نازل
شد در خانه بنشست بگریه و زاری مشغول شد خبر بحضرت رسید او را طلبید
گفت چیست حال تو گفت یا رسول گوش من گران است و من در مجلس شما آواز بلند
سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود

یعنی نیستی که زندگانی کنی و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی گفت
خوشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور نبی بلند نکردم آیت آمد که
إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و با ادب و از نرم سخن میگویند أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ
امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ آنانند که امتحان کرده است خدای دلهای ایشان را لِلتَّقْوَى
برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای
ایشان را و آزموده بعضی پاک کردن همچنانکه زر را کوره خلاص کنند تا غشهای او
بسوزد و خالص ماند گویند این نزد آمده است شعر در بوتهٔ امتحان کرم یکدازی
منت دادم که بی غشم می سازی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر این گروه پاکیزه دلان راست آمرزش گناه
وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزد بزرگ بیکران آورده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم سریه
فرستاده بود از لحیان بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از آنجا بمدینه آورده اند قومی
از ایشان چون اقرع بن حابس عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از
پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
استراحت فرموده بودند ایشان بدرهای حجرات طاهرات می رفتند که ای محمد
بدر آی تا هم اسیران ما سازی از آن حضرت بیدار شدند و بیرون آمدند یکی از ایشان
را حکم کردند که نصف اسیران را آزاد کنید و نصف را فدا کنید حضرت سبحانه این آیت آمد که إِنَّ
الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندای کنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها
یا از پس آن أَكْثَرُهُمْ بیشتر از ایشان لَا يَعْقِلُونَ ذهن انسانیت ندارند و مراعات
ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا و اگر ایشان صبر کردندی حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ تا بیرون
آیی تو بسوی ایشان لَكَانَ هرآینه بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را چه تمام بر ادبی
(حاشیه: وَاللَّهُ غَفُورٌ) رَحِيمٌ مهربانست با اهل ادب که تعظیم سید اولو الالباب میکنند حد ادب جانب حرمت

است و حرمت

است و حرمت حالت نعت شعر سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع آنجا که هست سود
ابد آیدش بدست آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال نهم
از هجرت ولید عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد و میان
ایشان و ولید در جاهلیت خصمی واقع بوده چون خبر آمدن ولید را شنیدند از
سر عداوت در سینه گذشته طرح صحبت بجد را انداختند و مردم بسیار از
روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و او پنداشت که بقتال
او می آیند فرار نموده نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده بعرض رسانید که
بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند و آن
حضرت خالد بن ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد که در کار ایشان احتیاط
تمام بجای آورد و تعجیل ننماید خالد برفت و کسی میان ایشان روان کرد تا
تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز می گویند و جماعت می گذارند
شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمده با خالد گفت و خالد بعرض حضرت
رسانید و آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنْ جَاءَكُمْ
اگر آید شما را فَاسِقٌ دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی
چیزی بیارد موحش که موجب تالم خاطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو
در وی روید أَنْ تُصِيبُوا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی
یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند
فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَى مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نَادِمِينَ پشیمانان چنین
فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر
گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ و بدانید که در میان شماست رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ
خدای و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ بیهوده بحضرت او عرض کنید

لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را پیغامبر و برای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ
در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هرآینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلَكِنَّ اللَّهَ
ولیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و
توحید را وَزَيَّنَهُ و بیاراسته است آنرا فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بنصب ادله
و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن ساخته و مکروه گردانیده است إِلَيْكُمُ
الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از اوامر وَالْعِصْيَانَ
و نافرمانی کردن أُولَئِكَ آن گروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه
یافتگان بطریق صلاح از تزیین ایمان و تشنیع کفر فَضْلًا برای فضلیست مِنَ
اللَّهِ از خدای یعنی فضل خدای بشما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بکذب و صدق مخبران حَكِيمٌ محکم کارست در امور بندگان و از
حکمتهای اوست تحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای نادرست فتنهای زاید
هر کس سخنان شبهه آمیز مکن وانرا که دروغ است که هست فتنه انگیز مکن خامشی کی کو
چاره نداری نبخشی شوخی مکن و ننگ مشی تیز مکن آورده اند که عبدالله بن رواحه
رضی الله عنه و ابن ابی در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله کرده رفتند
و میان ایشان کار بدانجا رسید که از قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند و بعضی از سنگ و سفاهت بحرب
و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا میان
ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی
جوید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَى بر آن دیگری و از صلح عدول نماید و
بفرمان خدای راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حَتَّى
تَفِيءَ تا باز گردند إِلَى أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدای و گردن گیرند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردد طایفهٔ

باغی

(حاشیه: ثلثه)

باغی بر امر حق و آنکه ستم کرده باحکام شرع را منقاد شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید
میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز مکنید
وَأَقْسِطُوا و داد کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست
میدارد عدل کنندگان را که در اقوال و افعال رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار
ملک و دین بر عدلست شعر عدل را لذتی است جان افزای عدل مشاطهٔ جهان آرای
عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغامبری زند عادل إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست
که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسبند در دین باصل واحد که
آن وحدتست فَأَصْلِحُوا پس بصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران شما هر گاه که خلاف
و شقاق واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت
افتد دو کس اند یا مراد ابنای اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
(حاشیه: ع ۱۴) شاید که شما رحمت کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا می کردند بدرویشان
صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان رضی الله عنهم حق سبحانه آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ باید که افسوس نکنند و استخفاف
ننمایند گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروه دیگر عَسَى أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند آنانکه افسوس
کرده گانند خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن
ام سلمه را بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیه عیب کردند حق سبحانه
فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان عَسَى أَنْ يَكُنَّ شاید
باشند آنها که استهزا کرده شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندگان و ثابت قیس رضی
الله عنه عیب یکی از صحابه کرد از آن نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسها
خود را یعنی اهل دین خود را همه مومنان بمثابهٔ نفس واحده اند هر که دیگری را عیب کند

خود را عیب کرده باشد س عیب هر کسی که کنی هم بتو کردد باز ص این آیت در شأن ابن مالک انصاری عبد
الله ابی حدرد رضی الله عنهما گفت یا ابن ساجی گفت یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که ولا
تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبهای ناخوش چنانچه یهودی یا ترسا که مسلمان
شده باشد او را یهودی و نصرانی ملقب سازند یا مومن تایب را فاسق و منافق
خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و
ترسا گفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند
ازین منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند که ستمکاران بر نفس خود
که او را در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اجتنبوا پرهیزید و یکسو شوید کثیرا من الظن بسیاری را از گمان ها ان بعض الظن
بدرستی که بعضی از گمان اثم بزه است و گناه بدان مستوجب میشوند و بباید دانست که
گمان چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و بمومنان و در خبر
آمده که حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بدست بخدای و بمومنان سیوم
مندوب الیه و آن تحرز باشد در امر محتمل و بنا نهادن در غلبه ظن در امور اجتهادیه
چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشی و در وی صورت موجب مشقت
و انتظام مهماست و از قبیل حزم شمرده اند اثم بدنفس مباش و بدگمان باش
در فتنه مکر در امان باشی آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در یکی
اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة السلام فرستادند تا ازوی
با طعامی طلب کند و حضرت با سامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه گفت نزد من هیچ
طعامی نیست سلمان باز آمد و صورت حال گفت و ایشان در غیبت وی گفتند سلمان
قلیب دارد که اگر با معین رود آبش خشک گردد و بعد از در مجلس افتادند که آیا اسامه
راست گفت که طعام نیست یا بامثل ورزیده بگو دو ز نزد حضرت رسالت صلی الله علیه

آمدند

آمدند فرمودند که چیست این سبزی گوشت در میان دندان شما گفتند ما گوشت
تناول نکرده ایم آن حضرت فرمودند که گوشت خوردنی نمی گویم بلکه گوشت آدمی است
و این آیت نازل شد که ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدند
و تجسس کردید ولا یغتب بعضکم و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضا بعضی دیگر را
چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که مواجهه
با او گویند او کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت بروی وجه ایحب
آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنرا که بخورد لحم اخیه گوشت برادر
دینی را میتا در حالتی که مرده بوده باشد بلکه نفس شما از آن تنفر نماید فکرهتموه
پس مکروه داشتید آنرا و نخوردید پس همچنان که اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت
را کاره باشید س آنکس که لوای غیبت افراخته است اول بر مردگان عذاب ساخته است
دانست که عیب خویش نشناخته است واتقوا الله و بترسید از خدای در عقوبت الهی
بسبب غیبت کردنها ان الله تواب رحیم بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از
جمعی که تایب شوند از غیبت کردنها آورده اند که در روزی که فتح مکه بود جمع از طلقا
بر قومی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام اذان تعظیما باذان مشغول بود در غیبت
وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که یا محمد هیچ کس نیافتی که بانگ نماز گوید غیر
کلاغ و در نسب او قدح کردند آیة آمد که یا ایها الناس ای مردمان انا خلقناکم
بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه
از یک پدر و مادرید پس نسبتی خوش کردند و در نسب طعنه زدن هیچ وجه ندارد
الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء و نعم من خالف
بنسب آدمیان که تفاخر ورزند از روی دانش انصاف چه دور افتادند نسبتی نکو را
بنسب بود کسی چونکه در اصل ذکر آدم و حوا زادند و آن کس که بقبایل و عمایر نازد

صلی الله علیه

باید که دانند که شعب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید
وجعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل
واحد وقبایل و قبیلها که منشعب بشعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را
و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام محمد باشند بقبیله متمیز می شوند چنانچه
تمیمی از زید قریشی و بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا
خزیمه شعبست و کنانه قبیله مشتمل بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل
چنانچه مثلا مضر شعبیست مشتمل بر چند قبیله و عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش
عماره است از کنانه و بعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنیست از قریش و بعد
از آن افخاذست چون هاشم فخذیست از لوی بعد از آن فصایلست چون عباس
از هاشم بعد از آن فصیله باشد و آن اهل البیت است چون بنی العباس و گفته اند
شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قول آنست که شعوب از عجمست و
قبایل از عرب و بهر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگوارترین شما عند الله
نزدیک خدای اتقیکم پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال
حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل پیشتر الشرف بالعلم والادب
لا بالاصل والنسب با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادبست ان الله علیم
بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما آورده
اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده گفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده
اند و ما با اهل و عیال آمدیم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم
القصه منتی عظیم داشتند بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم با ایمان چون حق سبحانه فرمود
که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم
و گرویده ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام انقیاد

که عبارت

که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از قتل و سبی ولما یدخل
الایمان و در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با
زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدای را ورسوله و فر
ستاده او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید لا یلتکم کم نکند بر خدای من
اعمالکم از مزد کارهای شما شیئا چیزی را بل بتمام و کمال بشما رساند ان
الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده
رحیم مهربانست بتوفیق جود ایشان انما المومنون جز این نیست که گرویدگان
حقیقی الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند بالله ورسوله بخدای و رسول او و خلوص
دل و صفای نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بلکه بعد از اقرار زبان وجاهدوا
و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که بر غازیان نفقه
کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وانفسهم و بنفسهای خود که مباشر حرب
کفار شدند فی سبیل الله در راه رضای خدای اولئک آن گروه مومنان مجاهد
هم الصادقون ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول آیت همان
گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قل بگو ایشان را اتعلمون
الله آیا خبر میکنید خدای را بدینکم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان
والله یعلم و حال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از
کواکب علوی وما فی الارض و آنچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء
و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیزی بروی پوشیده نشود و محتاج
اعلام و اخبار شما نیست یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام
آوردند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود بلی
الله بل الله یمن علیکم بلکه خدای منت می نهد بر شما ان هداکم بآنکه راه نمود

شما را للایمان بایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان
در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض
ان پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق سورة ق خمس و اربعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه است جهت فرقت میان کلام منظوم و منثور امام
علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نثر را بجای تشبیب است مر نظم را
چو سامع مجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی
می آید منثور است پس در ایراد این حروف رد جماعتست که قرآنرا شعر گفتند
و در این حروف بعینه گفته اند نامیست از نامهای خدای تعالی نام قرآنست یا مفتاح
اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم یا اشارتست بکلمهٔ
قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بانچه مامور شدهٔ امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که معنی قاف آنست که قایم بالقسط و گفته اند نام کوهیست محیط بکرهٔ
زمین که حق سبحانه از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسمت
بقدرت خدای یا قرب الکوکب سرو نحن اقرب الیه در این سوره از آن خبر میدهد
یا سوگند میخورد بقوة قلب حبیب خود والقرآن المجید بحق قرآن بزرگوار که همه
آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران در بعث نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب
داشتند ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر پیغامبری بیم کننده منهم
از ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة
تقبیح و دیگر گفته حال ایشانست یعنی هذا این گرویدن محمد برای رسالت
شیء عجیب چیزی شگفت و کار عجب و دیگر گفتند ءاذا متنا آیا ما چون بمیریم

Soorat ق Kaf L.
Ver. 45

وکنا ترا

وکنا ترابا و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما را با جسد
رجعت خواهند کرد ذلک این رد ما بحیات رجع بعید بازگشتی دورست از عادت
و امکان پس حق تعالی رد ایشان گفت قد علمنا ما تنقص الارض بدرستی که ما می
دانیم که کجا کم میکند زمین منهم از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ
ایشان وعندنا و نزد ما کتاب حفیظ کتابیست نگاه دارنده تفاصیل اشیا را یعنی
آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل
بر عدد و اسامی ایشان اما نیز فراموش نمیکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما
دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کردند
و نگرویدند بالحق بقرآن راست و درست یا محمد لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان
ایشان معجز شده و حجت لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در کاری شوریده
اند یعنی همه بر آمده باضطراب آمده و مشان قرآن کاهی آنرا سحر میگویند و کاهی
شعر و کاهی افسانه و در بارهٔ پیغامبر کاهی او را مجنون میخوانند و وقتی کاهن
و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء بسوی
آسمان که واقعست فوقهم بر سر ایشان که بچشم فکرت کیف بنیناها چگونه
بنا کرده ایم طبقه بر زبر طبقه و زیناها و بیاراسته ایم آنرا بستارگان و ما لها
و نیست آنرا من فروج هیچ شکافی و فرجی پس آفریدن چنین چیزی بی نقص
و رخنه و خلل و شکاف و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت دانائی و حکمت
والارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها رواسی
و برویانیده ایم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته هر
بجهت همه فایده و این همه کرده ایم تبصرة از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار
و استدلال بکمال قدرت ما وذکری و از برای یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد منیب مر هر

وانبتنا فیها

باز گردنده بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از آسمان بجانب
ماء مبارکا آب بسیار منفعت فانبتنا به پس برویانیدیم بدان آب جنات بوستانهای
مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته گردانیدیم بیان دانه دانه که
از شان او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات
و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لها مر آن خرمابنان را طلع نضید غلاف
خرما در هم برسته مراد تراکم طلعست یا بسیاری میوه در وی این همه برویانیدیم
رزقا للعباد برای روزی مر بندگان را واحیینا به و زنده گردانیدیم بدان آب بلدة
میتا زمینی مرده و افسرده را یعنی همچنان که زمین مرده را جان بخشیدیم کذلک
الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه حشر
حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانهٔ که مانند مرده در خاک مدفونست
و محصور و بعد از اخفای او دور نیست که بشمهٔ از حیات پی تواند برد که کدام دانه فرو شد
برنیامده باز جیا ... انسانی این مکان باشد فرو شدن چه که بدیدی بر آمدن
بنگر غروب شمس و قمر را حیرانیان باشد پس برای تسلی دل مبارک حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم از تکذیب قوم ملول بود از تعال مکذبان امم ماضیه خبری دهد
و می فرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح قوم نوح که بنی
شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام واصحاب الرس و اصحاب چاه یا مه یا
بئر معطله یا جبل فلج مر بنی حنظله ابن صفوان را علیه السلام وثمود و قوم ثمود
صالح را علیه السلام وعاد و قوم عاد هود را علیه السلام وفرعون مر موسی و هارون
را علیه السلام واخوان لوط و برادران لوط علیه السلام یعنی اهل ده و مدن ها واصحاب الایکة
و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وقوم تبع و قوم تبع مر ورا و در سوره
دخان شمهٔ از حکایت وی گذشت و اجداد بر اقا نیبا صد کرده هر ده در هر حال جود مذکو

شده

شده کل هر آیت ها کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغامبران را زیرا که انبیا مصدق
یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند
فحق وعید پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم
از عذاب افعیینا آیا ما عاجز شده ایم و در مانده ایم بالخلق الاول بآفرینش اول خلق تا فرو
مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول
پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش چیزی بی ماده و مدد عاجز اثنا نبود بر اعادهٔ ایشان
بجمیع مواد و تحصیات بآن و هیچ شبهه ما بدان قوت داریم بل هم بلکه کافران فی
لبس در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان من خلق جدید از آفریدن نو یعنی
بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و در خلق جدید محققان را نکتهای نازک و معانی
دقیق لطیف هست و بر بعضی از آن در تفسیر همین آیة از جواهر التفسیر اطلاع توان
یافت ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم ما توسوس به
و میدانیم آنچه وسوسه میکند مر ورا بدان نفسه نفس او از اندیشهای بد
ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بانسان من حبل الورید از رگ جان وی بوی و این
نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ما ورد می فرموده که حبل الورید دو
رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم وی و گفته اند داناییم
بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که
حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست بوی و درین سخن ایمایست بانکه حق
سبحانه از آن اقرب به بنده اقربست پس چون بنده انسان هرگاه خدا طلبد باید خود را
نیز هرگاه جوید باید واذا سألک عبادی عنی فانی قریب و در زبور آمده است که الا طال
ومعروف نحن اقرب لک من حبل الورید تو مگذار نیز فکرت را بعید از کمان
و سرها بر ساخته صید نزدیک تو آمده دور انداخته و هم باید دانست که وقتی

چون و چگونه باشد ای عزیز کیفیت قربت جانرا که پیوسته است بحق در نمی
توان یافت قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک تواند کرد
قرب بحق استجابت دعاست قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا نه پستی رفتن
است قرب حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق
آنست که فرموده واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل و این قرب اول بایمان و تصدیق و آخر باحسان و تحقیق یعنی مقام
مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسمت یکی عام خلق را
بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دوم خاص درگاه را بخصایص بر و شواهد لطف و نحن
اقرب الیه او را مر او را قرب جوهر او را غیبو با انجا انشی بر هاندیس قرب بخشد حقیقی
ما از آب و گل باز بود از هستی موهوم بنده بکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند
چنانچه دریا و ... برد در آخر هم خود باشد علایق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم
باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت متنفی و حق یکتا موجود باقی
موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه غرق کردند در ان موج جمله درویش و شاه غرق هستی
موهوم چنان سوزاند آتش عشق که فنی داند باندیشی کاه اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون
فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را و منویسند عن الیمین و از
طرف راست هم نشین و عن الشمال قعید و از جانب چپ هم نشین یعنی این دو ملک بر راست
و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند ما یلفظ بیرون نه افکند بدهن خود من قول
هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بهیچ سخنی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب نگهبان بود عتید
آماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمت اوطی مذکور است که عجب میدارم
از پسر آدم که دو ملک بر دندانهای وی نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن
او مداد ایشان چگونه در ملا یعنی سخن گوید و حال آنکه نمی گوید و بسیار میگوید و در حدیث

آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سعر ابلهی که صرف کند زر مبکوی صرف گفتار کن او
مبکوی مصطفی تست زبان تو بکام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان
بنده اند بر نیک و بد او را بعید کتابت در می آمدند تا کاه اجل برسد وجاءت سکرة
الموت و بیاید بیهوشی مرگ بالحق بامر خدا که درست و راست و گویند مرو را که
این مرگست ما کنت منه از آنچه بودی تو که از وی تحید میگریختی و می ترسیدی و او را
مکروه میداشتی و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبه دوم و بدین نفخه مردگان
زنده شوند و از قبرها بر آیند و ملائکه میگویند ذلک این روز است یوم الوعید
روزیکه خلقرا بدان وعید میکردند یعنی می ترسانیدند و جاءت و می آید
دران روز بعرصه محشر کل نفس هر کسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته
که او را بموقف حساب میراند و شهید و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد
و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سابق مراد سرور ... شاهد انکار
مقصود و بهر کسی از حق خطاب میرسد که لقد کنت بدرستی که بودی بدین
فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از دیده
تو غطاءک پوشش جهل و غفلت ترا تا هر چه شنوده بودی معاینه ببینی فبصرک
الیوم پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از تو حدید تیز است و گفته اند
بینایی اینجا بمعنی داناییست آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر اسر و نفخه
بتو نمودیم و بدان دانا شدی و قال قرینه و گوید قرینه هم نشین او یعنی ملکی که بر وی موکل
بوده هذا ما لدی اینست آنچه نزدیک من عتید حاضر است یعنی دفتر اعمال
او پس خطاب رسد سائق و شهید را القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار
عنید هر کافر ستیزه کننده با مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده
مال از حقوق مفروضه و گفته اند این آیت در شان ولید بن مغیره بود و مراد

از خیر دین اسلامست و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و نسبت کفر
و عناد نیز موصوف بود صفت دیگرش معتد درگذرنده از حد و الحق مریب شک
آرنده در وحدانیت الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای
حق الها آخر خدای دیگری فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب
سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناهست
که دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قال قرینه
گوید هم نشین او یعنی دیوی که در دنیا با وی بوده ربنا ای پروردگار ما ما
اطغیته من بیراه نکردم او را و در باره او از حد در گذشتم و لکن کان و لیکن
بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و از راه باز گشته قال گوید حق سبحانه
لا تختصموا مخاصمه مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب
نیست و قد قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود
را در کتب خود و بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ
عذری از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود عن لدی نزدیک
من وعده و وعیدی که داده ام تبدیل بدان راه نیابد و ما انا بظلام و نیستم
من ستم کننده للعبید بر بندگان که ایشانرا بی استحقاق عذاب کنم یوم نقول یاد
کن روزی که گوید خدای و حفص بنون میخواند یعنی گوییم لجهنم مر دوزخ را
هل امتلأت آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار جن و انس
پر شده یا نه خدا این گوید و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی
هست این استفهام بمعنی سوالست یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافرها بسته
تا پر شود و قول انست حتی یضع الجبار قدمه فیها فیقول قط قط بس
این قدم حق را بود کرامکشد عنی حق خود بی کمان او کشد و امام زاهد و بعضی

دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفیست یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی
را گنجایش نیست و ازلفت الجنة و نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای
پرهیزکاران غیر بعید نا بکدا است یعنی بهشت بر ایشان نزدیک بود نه
دور و این پیش از ان باشد که ایشانرا به بهشت برند او بهشت را بدیشان
نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید گوید هذا
اینست ما توعدون آنچه وعده داده بودید در دنیا و این را آماده کرده ام
لکل اواب برای هر یک باز گردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت
یا باز گشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر
و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده امر قیا دل یا
نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفس از حق تعالی ذاهل و غافل
نباشند اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین
پاس تا یک پند بسر در هر دو عالم کس بر نیاید نجات یابد خدا من خشی
الرحمن و هر که بترسد از خدای بالغیب به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود
را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا وی یکی باشد و جاء بقلب منیب
و بیارد دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از
متابعت نفس این کس و امثال او را گویند ادخلوها در آیید به بهشت بسلام
با ایمنی و سلامت و با تشریف یافته بسلام خدای در پیش دو تن مرگ نباشد
لهم مر اهل بهشت راست ما یشاءون آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف
لذتها فیها در بهشت و لدینا و نزدیک ما مزید زیاده هست از آنچه بخواهند و
اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیتست و کم اهلکنا و بسا کسان که هلاک کردیم
قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن از اهل قرنی که بجسب وام هم اشد

ذلک یوم الخلود

ایشان سختتر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوة چون قوم عاد وثمود
فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی برفتند بتجارت وسفرها
کردند ومال ومتاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشانرا که
گریزگاهی ایمنی از قضای خدای حسین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری
ایشان نکند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ
هر آینه پندی ویادکردنی لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر اورا قَلْبٌ دل
شنوا در حقایق اخبار یا عقل بیدار کننده از خواب غفلت سلمی قدس سره از شبلی
روح الله روحه نقل می کند که موعظهٔ قرآن آنرا باید حاضر با خدا که طرفة
العین غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد
وبشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ واو حاضر باشد بطریق استماع یا فهم معانی
آن بتواند کرد درین باب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است وشهید مؤمن
اهل کتاب که گواهی دهد بر نعت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم شیخ ابو سعید
خراز قدس سره فرموده که القای سمع کند بوقت شنیدن قرآن خواهد باید
گویا از پیغامبر می شنود پس در فهم بالا تر گرد وچنان داند که از جبرئیل علیه السلام
استماع می کند پس فهم بلندتر برد وچنان داند که از خدای تعالی می شنود شیخ
الاسلام فرموده که این سخن تمام است وبدان در قرآن گواهی هست آن لفظ
شهید است وشهید آن را گویند که از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از خبر
می شنود وحاضر از متکلم واز امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار می
کردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بدرستی که
ما بیافریدیم آسمانها وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در شش روز از یک شنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا ونرسید ما را در آفرینش آنها

مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی وماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت
کرد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح
یوم السبت سرخ شد آیت آمد که فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ پس شکیبائی کن بر آنچه میگویند
یهود یا بعضی مشرکان در انکار بعث یا بر هرچه در باره تو از ایشان صادر شود
چون نسبت سحر وشعر وجنون یا بر آنچه در حق من می گویند از اتخاذ شریک
وولد وَسَبِّحْ ونماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ با ستایش پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از
بر آمدن آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وپیش از فرو رفتن وی
که نماز پیشین ونماز دیگرست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ ودر بعضی از شب نماز کن
برای آنکه نماز شام وخفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ونماز کن از پس سجدها امام زاهد
رحمه الله از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که ادبار السجود دو رکعت است
بعد از نماز شام وگفته اند وترست بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ
وگوش فرا دار یعنی بشنوید يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده
یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره
بیت المقدس که از همه زمین هژده میل نزدیکترست بآسمان وگفته اند مکان
قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد واز هیچ موضع دور نبود ودر
خبرست که اسرافیل علیه السلام بالای صخره انگشت در گوش کند وگوید ای
استخوانهای ریزیده وای گوشتهای از هم رفته وای مویهای پریشان شده خدای
میفرماید که جمع شوید برای فصل قضا وجزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند
صیحه بعث را که نفخهٔ ثانیه است بِالْحَقِّ بالجیزی که حقست یعنی بعث وگویند
شنوند که ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفهٔ مرده را جان میدهیم

وَنُمِيتُ ومی میرانیم ایشانرا در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ وبسوی ماست بازگشت
ایشان يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ بیارید روزی که بشکافد زمین ودور شود
عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان
بسوی ندا کننده ذَٰلِكَ آن احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست وبرانگیختنی
عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه می گویند کافران
از انکار قیامت وافترا در حق من وسخنان مکروه در باره تو وَمَا أَنْتَ ونیستی تو
عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلطی که بقهر وجبر ایشانرا با ایمان در آری فَذَكِّرْ پس
پند ده بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که ترسد از وعید من
چه پند نگیرند بدان مگر ترس کاران سوره والذاریات شصت آیه

بسم الله الرحمن الرحیم وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا

حق سبحانه قسم یاد می کند به پراکنده کان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک وغیر آنرا
پراکنده کردنی وچون بادها انگیخته کنند یا بملائکه که برانگیزندگان بادهااند فَالْحَامِلَاتِ
وِقْرًا پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که بیاران گران بار ند یا ملائکه که
ابرها را بردارند فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا پس روندگان بنرمی بآسانی یعنی کشتیها یا
کواکب در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی
فرشتگان که تقسیم امور امطار وارزاق وغیر آن متعلق بدیشانست وگفته اند مراد
چهار فرشتهٔ مقرب اند که هر یک بچیزی مامور شده اند جبرئیل بوحی میکائیل برحمت
واسرافیل بنفخ وعزرائیل بقبض ارواح حق سبحانه بدین اشیای عجیبه وانجاص
بزرگوار قسم یاد می کند بجواب آنکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده
شده اید بدان از حشر ونشر وثواب وعقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست ودرست
است ودران هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ وبدرستی که جزا وحساب لَوَاقِعٌ هر آینه

باشد بی شک وشبهه ودران هیچ خلافی نیست وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند
بآسمان که خداوند شدت واستحکام است یا با زینت تمام یا بصورت نیکو وخوش
آینده یا خداوند راه هاست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشانست درین آن
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که مراد آسمان هفتم است حق سبحانه بدان قسم
یاد می کند إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار
مخالفید نسبت با پیغامبر من یعنی گاهی شاعر میگویید وگاهی ساحر وگاهی کاهن
وگاهی مجنون یا اهل شما در قرآن مختلف است که او را سحر میخوانید وشعر وکهانت وافترا
واساطیر الاولین يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان محمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ
آن کسی که گردانیده شده است در علم خدای قدیم یعنی از ایمان وقرآن یعنی هر که
در علم خدایست که محروم باشد از ایمان بکتاب وپیغامبر هر آینه محرومست
ونهاهمه بجوع جگرها همه خونست تا حکم ازل در حق هر دل شده چونست
قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد
زمرهٔ مقتسمان اند که بوقت وفود قوافل بر عقبات مکه نشستی وهر یک مهم حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم را بنوع دیگر بآینده وروندگان باز گفتندی ومردمانرا از
صحبت آن حضرت باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد وفرمود الَّذِينَ هُمْ
دروغ گویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت ونهایت غفلت سَاهُونَ غافلا
نند از اوامر ونواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می پرسند از پیغامبر ومؤمنان که کی خواهد
بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرده وان الدین لواقع واین سخن
از روی تکذیب واستهزا گفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی
که ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند وبدان معذب گردند
وخزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا اینست

الذی کنتم به آخذ بودید شما در دنیا که بان یعنی به رسیدن آن تستعجلون شتاب می نمودید و می گفتید متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات در بوستانها باشند و عیون و چشمه های روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر ایشان آخذین یعنی گیرندگان و فراگیرندگان ما آتیهم ربهم آنچیزها که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند که اندک از شب ما یهجعون خواب میکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب و عشا بنماز تطوع مشغول می شدندی و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که کم شبی بر ایشان بگذشتی مگر که نماز کذاردندی در اول یا اوسط یا در قرآن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا کردندی و وقت نماز دراز کشیدندی و بالاسحار و بودند در سحرها هم یستغفرون ایشان طلب آمرزش می کردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلوع صبح ظاهر شدی ایشان استغفار کردندی بدان وجه که گویا شب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند این دلیل بر آنست که جمیل خود دیدنی بنوده اند و اوقات حساب نداشتند
شعر
طاعت ناقص من موجب غفران نشود ۰ راحتیم کرم مدد علت عصیان نشود ۰ و فی اموالهم و در مالهای ایشان حق نصیبی و بهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری که بنقصان مبتلا بود یا علوی که خدا وند او را نفقه ندهد و بوجه تقدیر ایشان در مال خود حق مقرر کرده بودند خواهنده را و ناخواهنده را

و فی الارض آیات و در زمین نشانهاست برای استدلال بقدرت الهی للموقنین مر یکتا نانرا و بعضی از آن آیات بود وی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزای او و در کیفیات و خواص و منافع و فی انفسکم و نشانهاست در نفسهای شما افلا تبصرون آیا استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نکرید و علامات کمالات صنع در ذات خود ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ نباشد الا نمونه آن در ذات شما بود و با وجود آن متفرد بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای عجیب و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود بیند و در صحیفه وجود خود آثار و عبرت مطالعه نماید خط خود را ضایع کرده باشد و آن ننگ که نه هیچ بهره نیابد
شعر
نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی ۰ مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی ۰ تو بچشم خود خدای که نکاه خود ندانی ۰ چو دو دُر از صدف برون آکه تو بس کران بهایی ۰ و فی السماء و در آسمانست رزقکم روزی شما یعنی اسباب روزی که باران است یا آنکه قسمت یافته از روزی مکتوب است در لوح و در تبیان آورده که لوح در آسمان چهارم است و ما توعدون و دیگر در آسمان آنچه شما را وعده داده اند از ثواب جنت و نعیم در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض آسمان و زمین سوگند که انه لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مثل ما انکم تنطقون مانند آنکه شما سخن می گویید یعنی چنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی دادن من هل اتیک بدرستی که آمد ترا حدیث ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام

وان ده یا دوازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط علی نبینا و علیه السلام فرود آمده بودند و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی کرده شده از نزدیک خدای تا نزدیک ابراهیم که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا چون در آمدند مهمانان علیه بر ابراهیم علیه السلام فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم سلام بر شما و شما قوم منکرون گروهید شناخته ناشده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگویید چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فراغ پس باز گشت ابراهیم بحیله الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا می رود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله بریان کرده فقربه پس نزدیک کردانید آن را الیهم بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمی خورید از وی همه یعنی بخورید ایشان گفت نمی خوریم فاوجس پس در دل او گرفت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی در دل بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند یا قصد وی کنند چه در آن روزگار هر که با هر کس دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگانیم از خدای ابراهیم علیه السلام فرمود چه را پس تر خبر نکردید که من این گوساله را نکشتم و از مادر جدا نکردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بر آن گوساله بریان مالید زنده گشت و بجست فریاد کنان روی بمادر نهاد ساره رضی الله عنها در پس پرده استاده بود این حال مشاهده نمود و ابراهیم از آن صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند و بشروه و بشارت دادند مر او را بغلام علیم به پسر دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از سارة که محتوی بر علوم اهل عالم بود فاقبلت امرأته پس روی نهاد زن او یعنی ساره

در ایستاد فی صرة در فریاد و میگفت الکیا الکیا و این کلمه بود در لغت ایشان که در وقت تعظیم امری در دنیا بر انداخت فصکت وجهها پس طپانچه زد در روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت و گفت ایا بزاید عجوز عقیم پیره زن نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان هم چنین که بشارت دادیم قال ربک گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا العلیم دانا ست یعنی بحقیقی تو و هر که حکیم و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو کسی کو بکار تو دانا بود بر انجام آن هم توانا بود چند دهی دو مکن سوی کس مراد دل خود از وجوی چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرو آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکار عظیم نخواهد بود قال گفت فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک گروه گنه کاران یعنی کافران چه همه گناهان کفر است و آمده ایم لنرسل علیهم تا فرستیم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر کردن ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاک سنگ شده بحقیقت مانند آهن مسومة سنگی نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین برای از حد بیرون شوندگان از کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بخطوط سیاه و سفید با نام هر یک بر آن نوشته که بدان هلاک شوند و این سنگها بر ایشان باریده شود بعد از هلاک ایشان واضح آنست که بر جمع فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند و همه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم کرد که من تفکری بودند هلاک قوم لوط علیه السلام دل مبارک وی بجهت برادر زاده متالم شد آیا حالا وهان

بعضی

الجزو السابع والعشرون ۲۷

بلاچگونه کنید کفتند غم مخورکه لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا
پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هرکه باشد در دیه های مؤتفکه مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ اذ کرویدکان فَمَا وَجَدْنَا پس نخواهیم یافت فِيهَا دران دیه
غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است و دو دختر
او وکفته اند که یک کس از ان قوم لوط علیه السلام ایشان آورده بود در مدینه هشت
سال وَتَرَكْنَا وبکذاریم فِيهَا دران آيَةً علامتی از عذاب لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه
يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک وان علامت آبهای سیاه
وتقلیب دیار لوط است وَفِي مُوسَىٰ ودر قصه موسی نیز اینست مر ترسندکان را
إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم اورا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ
بحجت روشن چون عصا ویدبیضا فَتَوَلَّىٰ پس برکشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوه
خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بدان از خزانه ولشکر اعراض کردند از ایمان
وَقَالَ سَاحِرٌ وکفت موسی جادوست چشم بندی خوارق عادت می نماید أَوْ
مَجْنُونٌ یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان کفته اند طعن وی
بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهلست چه اورا بدو چیز متضاد طعن زد و مقرر
است که سحر را عقل تمام وزیرکی در کار وحدانیت دوق باید و دیوانکی دلیل
زوال عقلست وکمال عقل وزوال آن متضاد اند پس چون فرعون برکشت از موسی
و برو طعن زد حق وی با وی در انداختن بود ند فَأَخَذْنَاهُ پس کرفتیم اورا
بعقب خود وَجُنُودَهُ ولشکر اورا فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریا
یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ مُلِيمٌ وفرعون مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود
واکه چرا اعراض کرد بعد از موسی و برو طعنه زدم و بدین سبب کفت آمنت به الآیة
وَفِي عَادٍ ودر هلاک عاد نیز پندی و عبرتی است مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون

فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ برایشان بادی بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن
نکند درخت را و بی ندارد را بعد مَا تَذَرُ نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیز را که
بگذشت عَلَيْهِ بدان إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه کردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ مثل کیاه خشک شده
یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ ودر قصه قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا إِذْ قِيلَ لَهُمْ
چون کفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام وعقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا
برخورید از روزکار خود ونفع کیرید از عیش حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از کشتن
سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدکار خود وبتدارک
حال خود مشغول نکشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بکرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده
بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ وایشان انتظار می بردند و مراد عذاب صیحه جبرئیل
است علیه السلام چنانچه عنقریب کذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ بر
خاستن کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند که برخیزند واز عذاب بکریزند یا
طاقت آن نداشتند که قیام نمایند وباصلاح مهم خود در دفع عذاب بکوشند
وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ونبودند انتقام کشندکان از ما یا یاری دهندکان یکدیکر را
از منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد وثمود إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ کروهی بیرون رفتکان از دایره استقامت
بسبب کفر وعصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا وآسمانرا بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوة الوهیت وکفته
اند بقوة که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وما توانایم بر بنا آن یا کشاده کننده
ام روزی بر بندکان چنانچه کشاده ساختیم آسمانرا وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا وبکستردیم زمین
را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک کسترانندایم وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ واز هر چیزی از اجناس
موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی مر دوم دیکریست یا بحسب شکل چون
مرد وزن یا بحسب تضاد چون نور وظلمت یا آسمان وزمین وسهل وجبال وبری وشتا

وصیف وجن وانس واز صفات حلم وقهر وخوی وشجاعت وجود وبخل ومانند
آن حق وباطل وکفر وایمان وشقاوت وسعادت وحلو ومر وسقم وصحت و
فقر وغنا وضحک وبکا وفرح وغم وموت وحیات وعلم وجهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
باشد که شما پند پذیر شوید وبدانید که وحدانیت صفت منست زیرا که تعداد از
خواص ممکناتست ومن واجب بالذاتم وواجب قابل تعدد وانقسام نیست
ذاتش از شمه تعدد پاک ووحدت او مقدس از اشتراک از عدد دوم منزه که او فردیت
کی عدد برو قرود دخل نیست احدیست شما را ذو معزول صمدیست نیاز از وعجزول
فَفِرُّوا پس بکریزید ورجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب
او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او واز شیخ سهیل تستری قدس سره منقولست
که بکریزید بوعا از ما سوای وی ودر جامع الحقایق آورده که ای کسانی که بکیخته از خلق بسبب
علوم در حق کریزید بقطع تعلق وبعض امام قشیری قدس سره ناجع باشید که از وصف خود
بوصف حق بکریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار کیرید هیچ کسی درو
نیاوخت که از خود نکریخت هیچ کس با تو نیوست که از خود نبرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من
مر شما را مِنْهُ از خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده ام آنچه از آن حذر
باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا ومکیرید وپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبود
دیکر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ
ترساننده ام بیدا وهویدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر وجنون نسبت می کنند
مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده
إِلَّا قَالُوا مکر کفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه او معجزه بدیشان نمود
عمل اورا سحر خواندند واکر از بعث وحشر خبر داد قول اورا باهل جنون تشبیه کردند
أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کردند پیشینیان مر پسینیان را بدین سخن تا همه همین کفتند استفهام

بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان کروهی اند نا
فرمانان واز حد برندکان وطغیان ایشانرا برین قول میداد فَتَوَلَّ پس روی
بکردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو
بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون
این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول وصحابه غمناک شدند که
مکر وحی منقطع شد ونزول عذاب نزدیک رسید باز این آیت آمد وَذَكِّرْ
وپند ده وتذکیر وموعظه فرو مکذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند
دادند تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود می رساند مؤمنان را یعنی بعد از کافران وجود
ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار وهم چنان پند کیر بود ثابت
باش که وعظ را فواید بسیار ومنافع بی شمار است در فصول آورده که کلام
مذکور باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعانرا سودمند بود اول نعت خدا
با یاد مردم دهد تا شکر و نظاره نمایند دوم ثواب بلا ومحنت ذکر کند در آن
شکیبایی ورزند سیوم عقوبت کناهان بشمرد تا از ان باز ایستند وتوبه کنند
چهارم مکاید ووساوس شیطان بیان فرماید تا از ان حذر فرمایند پنجم
فنا دنیا و بی اعتباری وی برایشان روشن کرداند تا دل دران نه بندند ششم
مرک را بیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار کند
تا کار آن روز بسازند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبت آن بیان کند تا
از ان بترسند نهم درجات بهشت واقسام نعمتهای آن را برشمارد تا بدان رغبت
کنند دهم بنای کلام بر خوف ورجا نهد یعنی کاهی از عظمت وکبریا وهیبت
الهی سخن راند ووقتی از رحمت ومغفرت ومهربانی او تقریر کند تا امید وار شوند
پس هر موعظه که مشتمل برین ده سخن است سبب منفعت مؤمنان است وَمَا خَلَقْتُ

الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا
پرستند یا نیافریده‌ایم ایشان را مگر امر کنیم بعبادت و همه را بدان امر کردیم کما
امروا الا لیعبدوا الله مجاهد گفته که نیافریدیم ایشان را الا تا مرا بشناسند غایتش
این که بعضی فرمان می‌برند و بعضی در عبادت شریکی می‌کنند دقایق این آیت و
حقایق اشارات آن حواله بجواهر التفسیر است ما ارید منهم نمی‌خواهم از آفریدگان
من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون و نمی‌خواهم که مرا طعام دهند بلکه
روزی و اطعام و انعام آن صفت من است و بس ان الله بدرستی که خدای هو
الرزاق اوست روزی دهنده نه غیر او ذو القوة خداوند توانائی المتین استوار
قدرت خود در ترجمهٔ کشف در معنی قوی و متین آورده اند که قدرت قاهره
اش قوت بالغه گشته و شدت قوتش حد متانت قدرت شده نه در کار دستاری
قدرتش را قوی‌ای و نه در دوری و نیاید توانائی مگر پیش را قصوری بیت
رساند رزق بی وجهی که شاید * بسازد کارها نوعی که باید * روزی بی نوایان را
تواند * بوجه بی کسان را کار سازد فان للذین ظلموا پس بدرستی که مر آنان را که
ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم
مانند بهرهٔ یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه
رسیده فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل پس وای
للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند من یومهم از عذاب روزی که ایشان
الذی کانوا یوعدون آن روزی که بودند که وعده داده شدند بآن که روز
قیامت یا روز بدر

سورة والطور ثمان واربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم والطور سوگند
بکوه طور سینا یعنی جبلی زبیر که موسی علیه السلام بدان کلام حق سبحانه

Soorat LII. The Mountain ver. 49.

استماع

استماع میکرد و گویند مراد مطلق کوهست که اوتاد زمین اند و منابع
منافع وکتاب مسطور و سوگند بکتابهای نوشته شده فی رق منشور
در صحیفهٔ که گشاده کردد وقت خواندن مراد ازین کتاب قرآنست یا آنچه
در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر منشور مجاز بود چه لوح از
نشر دور نیست یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت
کتابت صریر قلم می‌شنید یا کتاب توریت که در آن نعت حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه
علم ما کان و ما یکون در آن میخوانند والبیت المعمور و بحق خانهٔ آبادان یعنی
کعبه و معموری آن که بنیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراع که
خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است
والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که جمع انوار
حکمت و مخزن اسرار قطرات یا عرش عظیم والبحر المسجور و سوگند بدریای
برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که بزیر عرش است و آن دریا جمل صباح
برقبور خواهد باراند بعد از نفخهٔ اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانی از آن یاد آید یا البحر
یا بحر مسجور جهنم است نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بدان با حق
سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم
رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور سر عارفانست که
که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است
که سقف خانهٔ دلست و بحر مسجور دلیست که بآتش محبت تافته باشد جواب قسم
ان عذاب ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود
آمدنی ما له نیست مران عذاب را من دافع هیچ دفع کننده بلکه بجمه حال واقع

خواهد بود یوم تمور السماء مورا در روزی که بگردد آسمان گردیدنی یعنی
در اضطراب آید آنگاه بشکافد وتسیر الجبال روان شوند کوهها یعنی
بروند در هوا چون صبا سیرا رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ در آن
روز للمکذبین مر دروغ گویان را بود که سخن خدای و رسول را بدروغ داشتند
الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن با قوال باطل که استهزا بقرآن
است و تکذیب نبی و انکار بعث یلعبون بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می‌نمایند
از روی غفلت و سخنان بیهوده می‌گویند یوم یدعون بعد رسید از روزی که میفکنند
کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی
آورده اند که دستهای کفار را بر گردنهای ایشان ببندند و پیشانیهای ایشان را
بر پشتهای ایشان چسبانند و در دوزخ افکنند و گویند هذه النار التی این آن
آتشی است که در دنیا کنتم بها بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیدا
شتید و وعید پیغامبر را دروغ می‌پنداشتید افسحر هذا آیا سحر است این که می‌بینید
ام انتم یا شما لا تبصرون نمی‌بینید اینجا چنانچه در دنیا می‌گفتید که ما را چشم
بندی کرده اند اصلوها در آئید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب او
او لا تصبروا یا صبر نکنید و جزع نمائید سواء علیکم یکسانست بر شما صبر و عدم
صبر یعنی صبر هیچ سودی نکند و مجال گریز نیابید و ابدا معذب خواهید بود انما تجزون
جز این نیست که پاداش داده می‌شوید ما کنتم تعملون بآن چیزی که می‌بودید
که عمل میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک
فی جنات در بوستانها اند و چه بوستانها ونعیم و در نعمتها و چه نعمتها فاکهین
شادمانان و لذت یابندگان بما آتیهم بآنچه عطا کرده است ایشان را ربهم
آفریدگار ایشان از کرامتها و جاویدانی ووقیهم و نگاه داشته است ایشان را

ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و خزنهٔ بهشت پیوسته
ایشان را میگویند کلوا بخورید از طعامهای بهشت واشربوا و بیاشامید
از شرابهای او و حوض حق و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این
پاداش است مر شما را بما کنتم بسبب آنچه بودید که در دنیا تعملون عمل
می‌کردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند وعده بکردار بنده است اما
اصل فضل الهیست و گرنه پیداست مزد کار را چه خواهد بود شعر ندارد فعل
من آن قدر و بازو * که با عدلت تو گردد هم ترازو * بفضل خویش فضلی کن ملا را *
بعدل خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زدگانند یعنی متقیان در بهشت
تکیه زنندگان باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای یافته برابر بعضی با بعضی
پیوسته وزوجناهم و جفت گردانیدیم ایشان را بحور بزنان سفید روی
عین گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول واتبعتهم
ابنی در آمده اند ایشان ذریتهم فرزندان خرد ایشان بایمان در ایمان
با ایمان ذریه دهد و ذمیشان الحقنا بهم در رسانیم بدیشان ذریتهم فرزندان
ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی درجات آبا
بلند باشد درجهٔ ذریه را نیز بلند گردانیم تا چشم پدران ایشان روشن گردد
وما التناهم و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق من عملهم از ثواب کردار
ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصانی
بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد
شیخ الاسلام حسن مروزی از استاد خود احمد بن علی برخسی رحمهما الله نقل
کند که ایمان و عمل بهشت درجات بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجا
ت مخصوص با ایمان و عمل نیست و وعده با ایمان و عمل جز بفضل معبود لم یزل نیست

سو در فضل خدا بند دل خویش مدام ° تا فضل نباشد نشود کار تمام °
كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در گرو است
روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و ازان رهائی نیابد و بعمل
دیگری مواخذ نیست و هر مکلف همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ و پی افزائیم
مر بهشتیان را یعنی پی در پی کار افزاینده برآنچه داده‌ایم ایشان را میوه هم میوه‌ها هر نوع
که خواهند وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو می برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر داد
و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی هم دهند و از هم ستانند كَأْسًا کاسه مملو
از خمر بهشت و اصح آنست که ایجا کاس خمر است تسمیه شیء باسم محل یعنی دا بنوشانند
خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا سخن بیهوده در آن نباشد یعنی در اثنای شرب آن لغوی نگویند
و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردن یعنی از ایشان فعلی صادر نشود که موجب
اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ
خادمان که ایشان راست بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در صفا و لطافت
لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ مروارید پوشیده‌اند در صدف که دست کسی بدان نرسیده و بادی
تصرف هر ناکسی بدیشان نرسیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله
خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل
مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تیسیر آورده که ذکور
اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت‌اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران
خود همان جای باشند که در درجه بوده‌اند و این نقل غریب است وَأَقْبَلَ و روی آرند
بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال می‌کنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعض دیگر يَتَسَاءَلُونَ می‌پرسند
از احوال و اعمال دنیا قَالُوا إِنَّا كُنَّا می‌گویند ایشان که بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین
فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای

یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت
نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ
از عذاب آتشی که چون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا
بدرستی که ما بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدا را و می خواندیم
او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس او دعا اجابت کرد ما را إِنَّهُ هُوَ بدرستی که او
الْبَرُّ نیکوکار به بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده‌اند که جماعتی از مقتسمان بر عقبات
مکه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر
منسوب می ساختند و آن حضرت اندوهناک می شدند آیه آمد که فَذَكِّرْ پس
پند ده ای محمد مر ایشان اهل مکه را و ثابت باش بر آن و از سخن مشرکان ملول مشو
فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمه
بِكَاهِنٍ کاهن که خبر دهد از غیب بی نزول وحی بوی وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که
عقل او پوسیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند شَاعِرٌ
او شاعر است نه نبی نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می بریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه
روزگار را یعنی چشم می داریم که بمیرد چنانکه شعرا دیگر مردند یا امید داریم
که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و بپیری نرسد
قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ را فَإِنِّي مَعَكُم بدرستی که من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ
از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک منید
أَمْ تَأْمُرُهُمْ آیا می فرمایند ایشان را أَحْلَامُهُم عقلهای ایشان بِهَٰذَا باین تناقض
که تو را کاهن می گویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند با خرد
جمع نمی شود و بشعر نسبت می دهند و شعر را کلام متین محل باید و آن با جنون
میسر نگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

بلکه ایشان گروهی‌اند از حد درگذشتگان از مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ
بلکه می گویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است قرآن را از خود گفته و چنان نیست
که ایشان می گویند شاعر او شاعر هست نه نبی نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می بریم بوی
رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه روزگار را یعنی چشم می داریم که بمیرد چنانچه شعرا
دیگر مردند ما امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود میرد
و بپیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ را فَإِنِّي مَعَكُم بدرستی
که من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه
شما منتظر هلاک منید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا می فرمایند ایشان را أَحْلَامُهُم عقلهای ایشان
بِهَٰذَا باین تناقض که تو را کاهن می گویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون می خوانند
و جنون با خرد جمع نمی شود و بشعر نسبت می دهند و شعر را بَل لَّا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان
از حسد و استکبار نمی گروند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارند بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ سخنی مانند
قرآن إِن كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان در آنکه محمد آن را از خود می تواند
ساخت یعنی اگر قرآن انشی و ساختگی است پس ایشان که فصحا و بلغای عرب‌اند گو مانند
آن حدیث انشا کنند أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده‌اند ایشان مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی
یعنی بی پدر و مادری مر آدم را که ایشان آدمی‌اند از آدمیان زاده شده
نه جماد اند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی این آیه برین وجه گفته‌اند که ایشان خلق
شده‌اند و خالق نیست که محدث و محدثی باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفریننده
گان‌اند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم وجود نتواند داد أَمْ
خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ یا ایشان آفریده‌اند آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را و نه چنین است
بَل لَّا يُوقِنُونَ بلکه ایشان بیقین در نمی یابند و بی گواه گمان میکنند أَمْ عِندَهُمْ آیا
نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینه‌های آفریدگار تو یعنی خزائن نبوت تا هر که

خواهند دهند یا مر نبوت را علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ
یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ
آیا مر ایشان راست سُلَّمٌ نردبانی که بآن بآسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می شنوند
در و کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده می شود و اگر چنین است فَلْيَأْتِ
مُسْتَمِعُهُم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب بشنیده بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ
بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ یا مر خدا راست
دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است
و غیور مرد گذشتم أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا می خواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی
تا تاوان زده شوند فَهُم پس ایشان مِّن مَّغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُّثْقَلُونَ
گرانبار شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست
آنچه در آن مکتوب شده فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از آن خبر در پیغام
در امر قیامت و بعث باطلست یا [illegible] که موت تو کی خواهد بود و همانا
چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه می خواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد
مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
از حبس و قتل و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شده‌اند هُمُ الْمَكِيدُونَ
ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای کید و وبال آن بدیشان باز گردد و بقتل
شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای که بلای
کار مکر ایشان از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می
آرند بوی یا شریک می سازند بوی شعر بود بر عزتش نه نشیند غبار شرک ° با وحدتش
کسی دم شرکت چسان زند ° هر طرح کافکند بو نقش خیال و وهم ° دست کمالش آتش
غیرت بدان زند ° معاذ [illegible] قریش میگفتند حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم

پس بیابد

پاکی مر خدا راست

فاسقط علینا کسفا من السماء پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آر اکنون در روی علاء عذاب
ماست کوی حق سبحانه فرمود که وان یروا واکر ببینند کسفا من السماء پارهٔ
از آسمان ساقطا یقولوا فرود آینده بر سر ایشان کویند از فرط عناد و استکبار
در قطعهٔ آسمان نیست بلکه این سحاب مرکوم ابریست درهم بسته و بر هم
جفیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی کردند فذرهم پس دست
بدار ایشان را یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات
ایشان را بکذار حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی آن روز خود را
که فیه در آن یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش کردند از نفخهٔ اولی یوم لا
یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را
از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری از ایشان
منع نکند عذاب را و آن چنین روز قیامت است و بعضی کویند روز بدر است وان للذین
ظلموا و بدرستی که مر آنان راست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب
آخرت که عذاب قبر است یا موت و جوع در دنیا و قتل بدر و یا قحط هفت سال ولکن
اکثرهم ولیکن بیشتر کافران لا یعلمون نمی دانند این را واصبر و شکیبائی کن
لحکم ربک مر حکم پروردکار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت
کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نکاهداشت ما ئی ما می بینیم
ترا و محافظت تو می نمائیم وسبح و نماز کذار بحمد ربک بفرمان آفریدکار خود حین تقوم
وقتی که بر خیزی از خواب یا بکوی سبحانک اللهم وبحمدک وقتی که قیام کنی برای نماز
یا چون از مجلس بر خیزی بکوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بکوید
کفارت باشد هر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در

بعضی

Soorat LIII The Star ver: 62

و در بعضی از شب فسبحه پس نماز کذار از برای او و عبادت کن شب اندر یا دور دوست و بر
نفس بفرما وادبار النجوم و نماز کذار در عقب برکشتن نجوم یعنی بعد از
غیبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت صلوة الفجر است و
صاحب موضح و جمعی دیکر بر آنند که مراد نماز صبح است سوره والنجم

ستون آیه بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز
طعن کرده کفتند محمد کمراه شد از دین پدران و خطاب کرد حق سبحانه
فرمود که والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید بعضی از علما
سکانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کوکبی که بوقت طلوع آن حضرت
صلی الله علیه و سلم بر زمین نزدیک آمد یا آنها که رجم می کنند شیاطین را
در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره و زحل یا کفته اند مراد
نجم قرآنند و هوا بمعنی نزل یعنی سوکند بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول
جمعی نجم کیاهست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی
الله عنه منقولست که مراد ستارهٔ وجود محمدیست صلی الله علیه و سلم که فرود
آمد از آسمان در شب معراج و در لباب آورده که مراد همان حضرت است چون
بالا رفت بمعراج جدا از هوی هرد و معنی جذب توان کرد و نزد بعضی محققان سوکند
یاد کرده بستارهٔ دل محمد صلی الله علیه و سلم بفلک توحید منقطع شده از ما سوی
جواب قسم این که ما ضل کمراه نشد صاحبکم صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم
و تسمیهٔ صاحب بجهت آنست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم مامور بوده بجهت کافران
جهت دعوت ایشان وما غوی و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد وما ینطق
و سخن نمی کوید عن الهوی از هوی نفس خود با آرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند

واصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوی او نیست ان هو نیست آنچه بدان نا
طق میشود الا وحی یوحی مکر وحیی که فرود آمده می شود بوی علمه بیاموزانند او را
این وحی آورنده بدو شدید القوی فرشتهٔ سخت بقوة یعنی جبرئیل علیه السلام
و از قوت آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود کرفت
بآسمان نزدیک رسانید بیک صیحهٔ او قوم ثمود بتمامی مردند ذو مرة خداوند
صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل آنچه مامور بود بر وی مستقیم
شد در کار خود و بایستاد در صورت اصلی خود وهو بالافق الاعلی
و او بکنارهٔ بلند تر بود بآسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب با پیغامبر او را دید هیچ
کس جبرئیل را در صورت اصلی او بود غیر از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و او
دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت او بدید بیهوش شد و چون با خود
آمد جبرئیل را دید نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ وی و دستی بر کتفهای
وی حق سبحانه از این خبر میدهد که ثم دنا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغامبر صلی الله علیه
و سلم بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده فتدلی پس فرود آمد و جهت سخن
کفتن با وی فکان قاب قوسین پس مسافت میان جبرئیل و محمد علیه السلام مقدار
دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر است از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت
الی عبده بسوی بندهٔ خدا آنچه لایق است ما اوحی آنچه وحی کرد خدای یعنی کفت با جبرئیل علیه
السلام و بقول جمعی بعضی از علما بر آن رفته اند و بعضی به پیغامبر بدین نوع که ثم دنی
پس نزدیک شد محمد بحضرت احدیت یعنی مقرب درکاه الوهیت کشت بمکانت و منزلت و
بمنزلت و مکان فتدلی پس فرو تر کرد یعنی سجدهٔ خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه
بواسطهٔ خدمت یافته بود دیکر در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده نیز وعدهٔ قرب
هست کما اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی

کنایت

کنایت است از تاکید قرب و تقریر محبت و بواسطهٔ تقدیر با تمام در تقریر
تمثیل مؤدی شده چه عادت عظمای عرب آن می بود که چون تاکید عهدی و توثیق
عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر
ساخته با یکدیکر الصاق دادندی و در کسی بیکبار قبضه هر دو کمان کرفته و بر جا کشیده
باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان بدان معنی بودی که موا
فقت کلی میان ایشان تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بوجهی تمهید یافت که بعد از آن
رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیکری است پس کوییا در این آیت عبارت آن
مفهوم شده که محبت و قربت پیغامبر با حق سبحانه بشایهٔ تاکید یافته که مقبول رسول
مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درکاه خداست عز وجل و علی هذا
القیاس و نزد محققان در این اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی منزل دل
مطهر او فکان قاب قوسین مقام روح مطیب او او ادنی مرتبهٔ سر منور و نفس
او در مکان خدمت بود دل او در منزل محبت و روح او در مکان قربت و سر در مرتبهٔ
مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره پرسیدند از معنی این آیه جواب داد
که جائی که جبرئیل نکنجد نوری کیست که از آن سخن تواند کفت خیمه بودن زد
زحد وجهات پردهٔ او شد تتق قدر ذات پرده کی بود آن نور کشت تیر کوهی
انقدر و کشت کیست کوتاه پرده ساز زمزمه کوید از آن پرده باز فاوحی پس وحی
کرد خدای الی عبده به بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی از علما کویند که اولی آنست
که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بکذاریم و بعضی کویند آنچه از آن وحی در خبری یا
اثری بما رسیده شده ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در این باب روایات بسیار وارد
شده در جواهر سبطی عام یافته اجابه وجه اختصاص بر دو اول مضمون تعارف بود
که دوست میدارم معاینهٔ امت تو و الا بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم آنکه

حق سبحانه فرمود که ای محمد انا انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب
فرمودند یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیوم آنکه امت تو ظلمت می
خواهی می آیند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان بقضای منست و معصیت ایشان
بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه با قصور بود قبول کنم زیرا که
کریمم و آنچه بقضای من از ایشان صادر شود اگر چه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم
زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه وسلم ما رای در
آنچه دید مر یعنی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر علما بر
آنند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدا را در شب معراج دید و در عالم آورده
چون که بر آن حق سبحانه بر پیغامبر و در دل او نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود بسم
کلام سرمدی بی نقل بشنید ۰ خداوند جهان بی جهت دید ۰ در آن دیدن که حیرت
حاصلش بود ۰ دلش در چشم چشمش در دلش بود افتمارونه آیا جدال می کنید با محمد علی
ما یری در آنچه دید در شب معراج و جدال در آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان
خود پرسیدند ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل علیه السلام را بصورت اصلی خود
نزلة اخری بجای دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست
که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و نمی گذرد و بتفسیر
مسعود معنی آنست که خدا را دید باری دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود در معالم
آورده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو بار عروج بوده برای درخواست تخفیف نماز
و شاید که این رؤیت ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد عندها نزدیک سدره است
جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیان و ماوای ارواح شهیدانست و پیغامبر دید خدای
را یا جبرئیل را اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده
بود یعنی ملایکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند آن نور

بر حالی از فرشتگان طیران می کردند چون پروانهای زرین یا پوشیده آن نور کبریا
بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد علیه السلام یعنی و راست نگریست و ما طغی
در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن و بیافتد این آیت ستایش آن حضرت
است بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بهیچ ذره از ذرات
کاینات نیفکند و دیده دل جز بجمال بی زوال الهی نگشود بسم در دیده کشید
کحل ما زاغ ۰ از زاغ نگاه کردن زاغ ۰ می راند باوج عرش پرواز ۰ تا جمله نازنین پرده
راز ۰ بی پرده ز پیش دیده برخاست ۰ بی پرده بدید آنچه دلش خواست لقد رای بخدای
که دید محمد شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگ
کبری یعنی نشانهای بزرگ که تر دید جبرئیل با ششصد هزار پر هر یکی از شرق تا غرب
و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه
افرایتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی ومناة الثالثة الاخری
و مناة سیم دیگری می توانند کرد آنچه که خدای کرده است لات بتی بوده است مر
ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان او را می پرستیده اند و مناة
صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف می کرده اند یا بتی بمشلل که بنی کعب عبادت
می نموده اند و معتقد کفار آن بود که در درون هر بتی جنی است و این جنیان با ملایکه
بنات الله اند حق سبحانه فرمود که الکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد وله الانثی
و مر خدای را ماده تلک این قسمت اذا آن هنگام که چنین باشد قسمة ضیزی قسمت
بود ناراست و نا اعتبار که چیزی که از آن ننگ دارید بحال خود نسبت دهید
ان هی نیستند این بنات باعتبار الوهیت الا اسماء مگر نامی چند که بدان سمیتموها
نام نهاده آید ایشان را انتم و آباؤکم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام
آلهه بر ایشان اطلاق کرده اند و از معنی الوهیت مر ایشان را هیچ بهره نیست ما انزل الله

نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن
زده بر خصم مسلط شوید ان یتبعون پیروی نمی کنند مشرکان در پرستش
بتان الا الظن مگر ظنی و گمانی یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است
وما تهوی الانفس و متابعت نمی کنند مگر آنچه می خواهند نفسهای ایشان از روی
طمع را تابع شده و آنچه شیطان می آراید در نفس ایشان ولقد جاءهم هر آینه
آمد بدیشان من ربهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت
اندام للانسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنی آنچه آرزو برد از شفاعت
بتان یا آنکه گویند نبوت بفلان و فلان ندارند فلله الآخرة پس مر خدای راست
ملک آخرت والاولی و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی را بر وی حکم نرسد
وکم من ملک و بسیاری از فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امیدوارند
بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان شیئا چیزی را
الا من بعد ان یاذن الله مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء
انبیای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر کرا داده نمایند از
مردمان که کسان او را شفاعت نمایند ویرضی و بپسندد خدای آنکس را برای تشفیع
شدن یا شفیع گشتن ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة
بسرای آخرت لیسمون الملائکة هر اینه نام کنند فرشتگان را تسمیة الانثی نام زنان
دادکان یعنی میگویند بنات الله وما لهم و نیست ایشان را به بآنچه ایشان را اناث
میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمی روند بدین گفتار الا الظن مگر گمانرا
وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمی دارد من الحق از نخجیر حق شیئا چیزی یعنی
حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فاعرض پس
روی بگردان عن من تولی از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است

ولم یرد و نخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا
و اختیار کردن آن مبلغهم غایة رسیدگی ایشانست من العلم از دانش و از آن تجاوز
نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم اعراض را بآیة
قتال منسوخ دانند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بآنکه
راه یافته است حق و هر یکی را جزا فراخور خواهد داد ولله و مر خدای راست

عن سبیله وهو اعلم بمن اهتدی

ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در
زمین است از مخلوقات سفلیه و مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس
قیامت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساؤا آنانرا که بد کردند یعنی
کافر شدند بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ ویجزی الذین
احسنوا و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند بتوحید متحلی شدند بالحسنی بپاداش
نیکو که بهشتست الذین یجتنبون محسنان آنانکه ایشان پرهیز کنند و دوری
شوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناهان کبیره در آن باب وعیدی
وارد شده یا بر آن حدی مقرر گشته والفواحش و فاحشهای بزرگ را یعنی
زنا مخصوص که افحش کبایر و اکبر فواحش است الا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه اندک
و حقیر باشد از گناه یا بخاطر او گذرد و از قوة بفعل نیاید مغفور است ان ربک
بتحقیق که آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد
همه گناهان را ۰ کو با گناه ما کاست بجز کرم تو افزونست ۰ ما را گنه از حد بیرون
رفت ۰ عفو تو از جرم ما فزونست هو اعلم بکم خدای داناترست باحوال شما اذ انشاکم
چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک
پیدا شما آفریده است احوال و اقوال و افعال شما را واذ انتم و این وقت نیز که شما
اجنة جنین بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت

امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنفُسَكُمْ نفسها و خود را به بیگناهی و بپاکی
خیر و خوبی اوصاف در کتاب آورده که چون کودکی از جهود بمردی گفتندی او
صدیقست حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنیده فرمود که جهود دروغ می
گویند هیچ مولودی نیست در شکم شنیده فرمود که جهود دروغ میگویند در الاکراد
شقی است یا سعید و این آیت نازل شد که او دانا ترست باحوال شما در بدو خلق
و می که کودک و محو بید در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم
می گفتند نماز ما و روزه ما و حج ما و آیه آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او
دانا ترست بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید
مغیره در پی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله میرفت و استماع کلام وی میکرد فرمود
مشرکان وی را سرزنش میکردند دین پدران را بگذاری و ایشان را بضلالت نسبت
میدهی جواب داد که چکنم که از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال
بمن ده عذابی که متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی
بخل کرد و آمد آیت أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی که ایطوری حق تَوَلَّىٰ روی بگردانید وَأَعْطَىٰ
قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از و وَأَكْدَىٰ و بازداشت باقی
را بنی جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَعِندَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیز
های پوشیده را فَهُوَ يَرَىٰ پس او میداند که صاحب او عذاب او خواهد داشت أَمْ
لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ بآنچه در صحیفه‌های موسی است یعنی تورات
وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ و در صحف ابراهیم آنکس که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال
و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیت آنست که آیا ولید
خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است و آن کدامست أَلَّا تَزِرُ آنکه بر
ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر پس او چگونه بار خود

بدیگری

٤٧

بدیگری حواله می‌کند وَأَن لَّيْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَىٰ مگر
ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را گناه دیگری نمی‌گیرند بثواب دیگری نمی‌شتابد
نیکو تیز و در تبیان گفته که این آیت منسوخ است چه در سوره طه مذکورست که
ایشان را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را یعنی
عمل کردار سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَىٰ زود باشد که بوبیند در میزان عدل
در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ پاداش تمام اگر
خیر بود خیر و اگر شر بود شر وَأَنَّ و آنکه إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ بسوی پروردگار تست نهایت همه
خلایق و مرجع ایشان وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او میخنداند وَأَبْكَىٰ و او میگریاند
یا شاد و غمگین میکرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند دوزخیان
در دوزخ یا زمین را بنبات خندان میکرداند و ابر را بباران گریان میسازد و نزد
بعضی خنده و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال و اعراض
از او وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ و آنکه خدای او میمیراند وَأَحْيَا و زنده میسازد یعنی قادر بر
احیا و اماته اوست پس و آنکه خدای میمیراند وقت اجل در دنیا و زنده میسازد
در قبر یا راست ساننده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافران را
بکفر و زنده میسازد مؤمنان را بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا جهل و علم یا
بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری
رحمه الله فرموده که میمیراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده کرداند قلوب
عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا با
الله چشاند
هر کرا از بود او فانی کند ... چذ گوهرهای روحانی کند
کشتگان را شربت حیوان دهد ... بعد کشتن جان جاویدان دهد
وَأَنَّهُ و آنکه در صحف ابراهیم
و موسی است علیهما السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید انسان را دو صنف

الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده مِن نُّطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَىٰ وقتی که ریخته شود در
رحم و آدم و حوا و عیسی علیهما السلام ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ
و آنکه بر خداست آفریدن دیگر یعنی بعث در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و آنکه اوست آنکه
توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَىٰ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی
کرداند بدان وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست آفریدگار شعری شعریان
دو کوکب اند یکی را عبور گویند و او شعری شامیه است ابو کبشه که یکی از اجداد مادری
پیغامبر ما بود صلی الله علیه وسلم او را می پرستیده و با قریش در عبادت اوثان
مخالفت می کرده و قریش آن حضرت را ابو کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان
وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین که امت هود بودند
علیه السلام و قوم از ایشان که بنو لقیم می گفتند در وقت هلاکت عاد در مکه مقام دا
شتند بعد از ایشان مخصوص کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم
ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را
مِّن قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر
وَأَطْغَىٰ و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح را علیه السلام برنجانیدند و در
نهصد و پنجاه سال اندک بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان لوط را علیه
السلام أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه جبرئیل برداشته بود یعنی از هوا فرو و زبر کرد انید
فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّىٰ آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشانه دار که
بر آن بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تَتَمَارَىٰ شک
می آری و جدال میکنی مراد ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در معدودات هست
آنرا نعم گفت بجهت آنکه در و پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی که در
ضمن آن هست و آن موجب تسلی دل پیغامبر صلی الله علیه وسلم هَٰذَا نَذِيرٌ این پیغامبر

بیم کننده

بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغامبران نخستین جهان میفرماید که ایشان می فرمودند
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو
لَيْسَ لَهَا نیست مر ورا یعنی رسیدن او را مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای كَاشِفَةٌ نیک‌کننده
هر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ
و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگرید از خوف وعیدی که در وست وَأَنتُمْ
سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان کفار در وقت قرآت
قرآن سرود میکردند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید
لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را بپرستید نه الهه باطله را در معالم آورده اول
سوره که فرود آمد در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بعد از خواندن این آیت سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه
سجده کردند این سجده دوازدهم است از سجدات قرآن و در فتوحات این را سجده
عبادات گفته اند که امر الهی سبحانه و تعالی بدانست و سکت مقرونست بوی و مجرا
سالکان طریق عبادت و عبودیت بر مشتمل سازی سجده نوشتند
سورة القمر خمس و خمسون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند و آن حضرت ماه را برای
ایشان دو نیم کرد بوجهی که کوه حرا در میان هر دو فلقه قمر دیدند و در معالم
و تبیان مذکورست که شق قمر دوبار واقع شد یکبار این سوره فرود آمد که
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمدن قیامت وَانشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و
از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست و بدین وجه در کتب سابقه مذکور بوده
امام زاهد رحمه الله فرموده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم رسیدند ابو جهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر ببرم

سجده

٤٨

آنحضرت فرمودند که چه می خواهی ابوجهل لعین عجب داشت نکویست تا چه چیز خواهد
که وقوع او متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است اورا حکم کن ماه را بشکافد که سحر
در زمین محقق می شود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ماه را برای ما
بشکاف آنحضرت انگشت سبابه برآورد و اشارت کرد ماه را که بشکاف در فی الحال بدو
نیم شد و یک نیمه بجای خود قرار گرفته و نیم دیگر بجانب دیگر رفت باز گفت بگو تا
ملتئم شود اشارت فرمود هردو بهم پیوسته شدند شق گشت ماه جاده
بر لوح سبز چرخ چون خامه بتیغ زد دست دبیرش یهودی ایمان آورد و ابوجهل
گفت او چشم ما را بجادو بسته است و سحر را منشور باشد از جماعت مسافران که
از اطراف آفاق برسند سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نی چون آینده و رونده برسیدند
همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم باجهد این نگرویدند و گفتند
جادوی او بغایت قوی است حق سبحانه فرمود وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند کافران
آيَةً آثار قدرت ما تا هاد معجزه پیغامبری که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا
اعراض کنند از ایمان بدان جادویی بگردانند تامل در آن وَيَقُولُوا و گویند
سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوییست دائم رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب
کردند پیغامبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی
آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از انکار و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مُسْتَقِرٌّ
مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه
در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان از بیان امور اخروی مَا فِيهِ
مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ
آن حکمت تمام است رسیده بر کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را
سود ترسانندگیم کنندگان یعنی پیغامبران و مواعظ قرآنی که آیند بدیشان

بکاذ

از پس دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر
باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل
علیه السلام ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ بسوی چیزی صعب و درشت که اهوال قیامت است
خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فرا هم رفته چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون
آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخهای پراکنده
اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرکوفتن
میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف
که او از آن آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ
عَسِرٌ این روزیست دشوار دشوار بود كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ
گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را
وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ باز داشته شده از دعوت خلق
یعنی هرگاه ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید زجر نمودندی
و سنگ بر او زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا پس بخواند
نوح رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه مغلوب قوم خود شدم و مقاومت
نتوانم کرد با ایشان فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس
بگشادیم عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف جنوب بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ
بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان می ریخت بدوام و در این مدت منقطع
نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمها تا از وی نیز آبها بیرون
آمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که
قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را
علیه السلام با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ

أَلْوَاحٍ

بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای چند داد وَدُسُرٍ و خداوند میخها و مسمار
ها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً
برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که نگرویده بودند یا ناسپاسی کرده بودند
بنعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که ما بگذاشتیم
این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین [illegible] جزیره
علاقی و بعضی گویند در قصص هست که اوایل این امت این کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ
مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي
عقوبت من در در یعنی که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم
را به تبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان کردانیدیم
قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه
شنونده هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد هود را
علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را بباد
صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغامبران
ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ برایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد
سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته شامت او و آن
روز چهارشنبه بود از ماه تَنْزِعُ النَّاسَ بیفکند آن باد مردمان را كَأَنَّهُمْ
گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درختهای خرما اند مُنْقَعِرٍ پراکنده شده از بیخ و بر زمین
افتاده این خود عذاب دنیوی بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه باشد عَذَابِي عذاب من ایشان
را در آخرت وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که
ما آسان ساختیم قرآن را بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام

ع

بالنذر

بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغامبر ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا
آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم با وجود
فضیلت بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در
گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون و حیرت أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده اند بدو وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان
قوم ما یعنی از قوم ما او را بنبوت و وحی اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او
كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغگوییست خود پسند و ستیزنده میخواهد که بر ما تقدم کند حق سبحانه
فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید در
قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی و ستیزنده چون ثمود
تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر إِنَّا
مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان ایشان
تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاهبان ایشان
باش و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بآزار قوم وَنَبِّئْهُمْ
و آگاه کن ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده
است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن
ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آن مُحْتَضَرٌ حاضر کردانیده شده است مر صاحب او را یعنی
حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود
صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بود برای علت ناقه فَتَعَاطَىٰ پس بگرفت شمشیر
خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس کشت ناقه را حکمت که عقر ناقه دو
زن بود عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شد صدوق این عم خود
مصدع بن مهرج بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود نام زد قدار
سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت او را

بصدع رسید واو تیری کرد پا های ناقه را بر هم زد و بخت قذار بنی از کمین گاه بیرون
آمد و شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پا در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان
خود منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمد و سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت
و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب ثمود نازل گشت فَكَيْفَ كَانَ پس
چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ و بیم کردن من بر رسالت صالح
علیه السلام إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریاد
یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فَكَانُوا پس گشتند از هول آن آواز كَهَشِيمِ
الْمُحْتَظِرِ مانند گیاه در هم شکسته که سازندهٔ جای گوسفندان او بر هم نهاده باشد
و در وی ریزه شده باشد وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ کنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد گیرنده
هست او را كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را بِالنُّذُرِ به بیم
کردن و پند دادن و ترسانیدن ایشان را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان
حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران
او را نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم ایشان را از عذاب بِسَحَرٍ بسحرگاه که واقع می شد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
بانعامی از نزدیک ما كَذَلِكَ هم چنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نَجْزِي پاداش
میدهیم بنعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال
کتب است و بدان ایمان آرد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود لوط علیه
السلام قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بهلاک و عذاب فَتَمَارَوْا پس شک آوردند
بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن ستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی که طلبیدند لوط
را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند ایشان را با تسلیم کن و لوط
علیه السلام از آن ابا کرد و ایشان از پی عناد ایشان در خانه شکسته در آمدند

فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشان را با روی ایشان و هموار کردیم و در
خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر روی ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم
مر ایشان را بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس چشید عَذَابِي عذاب مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم
میکرد لوط شما را بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد بقوم لوط بُكْرَةً در اول
روز یعنی بوقت صبح آمد بایشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبت قرار گرفته یعنی دایم بود و
باز گشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید
و بکشید عذاب مرا وَنُذُرِ و بیم کردن یعنی عذابی که بآن بیم می کردند شما را
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه سهل و آسان کردانیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای
فهم کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ شنونده هست
که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم
او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون على نبينا وعليهما السلام با بیمهای موسی یعنی قبطیان
را بدان بیم کردن نه آیه بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا جمله آن آیتها و بدان
نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که
مغلوب نگردد در گرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران
بشما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی تر و بهتر ترند مِنْ أُولَئِكُمْ از این گروه مکذبان که
برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوة و عدة و حشمت و سطوت بیشتر
نیستند و آنان را عذاب ما فرا رسید ایشان را چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما را
ست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته
شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا میگویند کفار
عرب که جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ما همه جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را منع کننده
بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ

٤١٠

القمر

و برگردانیده شود جمع ایشان بپشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند
و بگریزند از معرکهٔ قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شود در روز بدر و این
آیت فرود آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که این دانی
دانم که چیست تا گاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید و می گفت
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ دانستم که معنی آیه چه بود و همین قتل و اسیر و هزیمت ایشان
بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب
کلی ایشان است وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَى سخت تر و با هول تر وَأَمَرُّ و تلخ
تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ
در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عناد و مشقت با آتش سوزان
در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده اند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى
وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر رویهای ایشان می کشند و بدوزخ
می افکنند و می گویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت
آتش و الم او را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما همه چیزها را آفریده ایم بِقَدَرٍ
باندازه مقدر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ام مقرر است و مکتوب در
لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر و سمت
تبدل دور است قضى الله امرا وجف القلم سر بر خط لوح ازلی دار و
خموش کن هر چه گفت قلم در کشید وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیزی
را که بگوییم و خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما
بقیام قیامت مگر یک فعله كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت
یعنی که خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که
هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته

چنانچه در این سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست
که از احوال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار
گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را
زبر گفت باعتبار آنکه مشتمل همه کتابها است یا در صحف اعمال ایشان نوشته است
در نامه های ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خرده
و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد
مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بران پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند در
نعیمات وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها و مشتمل بر انهار است
و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها
باشند و در وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گرفتار اند و دیگر
ستقبان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکان پسندیده که در وی نه لغو باشد
و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که حق سبحانه مکان را
بصدق وصف کرد پس نه نشیند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمة الله
فرموده که آن مکانیست که حق سبحانه و تعالی راست کرده در آن وعده که
باولیا کرده و دوستان در آن مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاه
مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیزها صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد
صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه است که در مرتبهٔ عندیه متحقق
شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقویه و تخصیص دارد یعنی
اهل قرب فردا در سرایدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم امروز در این سر الخصوص بدان بوده که أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي

به رتبهٔ کد فرد خاصان بدان نا فندامی وز بایهٔ ادنا وی بوده پس از رتبهٔ اعلای
فرداى او که نشان تواند داد سر النجم سر الهواطی مرآت جمال ذی الجلالی سلمان
ابن عبد ربی صاحب دل الایثام قلبی از قریب حضرت الحی هو بیتابه که خوانی
قرینه که عبارتش بکم بسنجد در حی صله صرد نگنجد کم کشتم بود عبارت الفاظ بلکه بود شد
اشارت آنجا

سورة الرحمن ست وسبعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفار را فرمود اسم رحمن خیرد را گفتند ما رحمن را
نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه می زدند که فلان قرآن بمحمد می
آموزد این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را
فرا رسید علم القرآن بیاموخت قرآن حبیب خود را و آسان کرد یاد کردن
و را آموختن و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس آدمیان را
علمه البیان بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق
کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را و بیاموزانید بیان آنچه بود
و هست و باشد چنانچه مضمون فقد علمت علم الاولین والآخرین ازین معنی خبر می
دهد الشمس آفتاب والقمر و ماه می روند بحسبان بحساب معلوم یعنی بوجهی
که حق سبحانه و تعالی مقدر فرموده سیر ایشان در بروج و منازل و بدان فصول
و اوقات شناخته میشود والنجم و گیاهی که بی وی و او را ساق نباشد یعنی بر روی
زمین منبسط شود چون بعضی از بقول والشجر و گیاهی که او را باشد ساق دیوان قایم
بود یعنی درخت یسجدان فرمان می برند خدا را بطبع وطوع چون فرمان برداری
ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشانست و گفته اند که سجود ایشان
در قوت نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم

والسماء

Soorat lix. The compassionate ver. 78

ع ١١

والسماء رفعها و برداشت حق آسمان را بر بالای زمین بپانصد سال راه
و وضع المیزان و بیافرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت
اتخاذ آن ان لا تطغوا برای آنکه از حد در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد
و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید واقیموا الوزن و
بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو و راست کنید و
ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را و کم مپیمایید این همه تاکید اهل ترازو را
جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید سو هر جو و هر حبه
که با زوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو هست یکایک همه بجای خویش روز جزا
جمله بیارند بر تو با تو نمایند تا خجالت را کم در و بیش ستانیت را والارض
وضعها و زمین را بگسترد و بانهاد بر سطح آب للانام برای آدمیان یا برای همه
که یند فیها در زمین فاکهة انواع میوه است والنخل و خرما بنان ذات الا
کمام خداوند غلاف یعنی او عیهٔ خرما چه جوز ما دارای که منشق نشده در غلاف
باشد و تخصیص خرما از خواکه جهت همی تفضیل اوست و شا بهی که با غبانان
دار دو خرما چه در جواهر التفسیر مبین شد والحب و در زمین دانه است ذو العصف
خداوند برگ خشک مراد از دانه الحبوب که از آن قوت می سازند چو گندم
و جو وجو ذان و عدس کیا هست که دانه ازو حاصل میشود والریحان و در زمین
ریحان است یعنی هر غم که بوی کنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده
ام بعضی خوردنی و بعضی بوکردنی فبای آلاء ربکما تکذبان پس ای آدمیان
و پریان بکدام یک از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور است تکذیب می کنید و انکار
می نمایید که او نیست و حق یکجا این کلمات در این سوره تکرار یافته جهت آنکه
این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس از ذکر هر نعمتی این الفاظ یاد فرموده تا

سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار از برای رفع غفلت
است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که در
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سوره تا آخر بر ایشان خواند بعد از آن فرمود که جنیان
که شما را خاموش می بینیم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب و هر چند بار که خواندم
فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشی من نعمک ربنا فلک الحمد یعنی ما
بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی کنیم پس ترا است ثنا و ستایش خلق
الانسان بیافرید آدم را که پدر انسانست من صلصال از گل خشک کالفخار مانند
سفال پخته که دست در وی زنی آواز کند وخلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است
من مارج از زبانه صاف بی دود من نار از آتش و گفته اند مارج از آتش آنست که
با آنکه سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از آن و تیرگی آتش در باب
... از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آن را هوای
مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر
خاک و آب و چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش
مختلط شوند آن را مارج گویند و چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل
در جن بالقای هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت
هزار سال بوده فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار
خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی داد انکار می کنید
رب المشرقین آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستان مر آفتاب را و یکی
مشرق زمستان ورب المغربین و آفریدگار دو مغرب صیف و شتوی مر
شمس را و در اختلاف مغربین و مشرقین فایده بسیار است از اختلاف فصول و حدوث
... بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش

سبب

نصف ع

سبب آسایش و راحت فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما
جحود می کنید و منکر آن می شوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی خوش و
شیرین و یکی شور و تلخ تا مراو یلتقیان بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است
که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما میان هر دو دریا برزخ مانعی و حاجزی
و پرده ایست از قدرت خدای یا از زمین از حاجز او که بسبب آن لا یبغیان افزونی
نمی جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حد که
مقرر شده بجای خود نمی نمایند تا آنکه میان آنست عرض نگردد و یکی بر دیگری غلبه کند
نفع بطرف شود و منافع بسیار بدین دو بحر متفرع است فبای آلاء ربکما پس بکدام
از این نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار می کنید
یخرج بیرون می آید منهما اللؤلؤ از این دو دریا از بحر خارج مروارید کلان
والمرجان و مروارید ریزه و این جوهر است که بدو آرایش کنند و از خرید و فروش
آن نوا یابند و نعم ظاهر است فبای آلاء ربکما پس شما کدام از این نعمتهای پروردگار
خود تکذبان تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که
هر سال ملاقی می شوند و ابو حاجز است که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای
زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف
در می آید و از آن لالی منعقد می گردد امام قشیری رحمه الله فرموده که دل در خوف
و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ فکرت بر علت ولو لو احوال
صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح می کند بحر خوف و رجا
عامه مطالبان راست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خاص
مومنان راست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را
بود و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بین

تنعم بخنانکه هر بلقا یابی وکرده عوظ خورری این گوهرها یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ
ومر خدایراست مانند کشتیهای تو در تو و حفص بفتح شین خواند یعنی نو
برفتن آمده فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ در دریا مانند کوه ها در بلندی و بزرگی و افرید
کشتی و روان کردن در دریا جهت انتفاع یافتن بندکان از قطع مسافت
بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود تُكَذِّبَانِ منکر می شوید كُلُّ مَنْ
عَلَيْهَا فَانٍ هر کس که بر زمین است از ذی الروح فَانٍ هالک شوند یعنی سر انجام فانی شوند
وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردکار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و
عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوندکرامی ساختند بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن
باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای آفریدکار شما که شما را خبر داد از فنای
شما تا آماده شوید و کار ساز ید مر آنرا و آکاه کرد از بقای خود تا رجوع بدو کنید
و بغیر او اعتماد ننمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنند يَسْأَلُهُ میخواهند از وحاجتهای
طلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای
خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او
در ساختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و دریا ندهد را نجات بخشد
و علجین را شادکرداند و بیمار را صحیح سازد و قوی را بی توبه دارد و کروهی را بیامرزد
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش
کناه تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ابن عیینه رحمه الله فرموده که سراسر کار نزدیک خدای
دو روز است یک روز دنیا و شان در این روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب است
و عقاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آنست که در جزء لا یتجزی

آورده که مراد تجلیات است در هر آن بحسب متجلی له و مناسب استعداد و تجلیات
را نهایت نیست شعر کل یوم هو فی شان جه نشانست جه شان ☉ یعنی و صاف
کمال تو ندارد پایان ☉ جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست ☉ هر زمان جلوه دیکر شود
از پرده عیان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که بحساب کنیم شما را فراغ اینجا بمعنی
قصد بحسابست و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل
تهدیداست و وعید چنانچه مثلا کسی را کوید باشی تا با تو بپردازم و حال آنکه
کوینده هیچ کاری نکند مراد تخویف سامعست اینجا نیز از روی وعیدی کوید
قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای کروه بزرک یعنی انس و جن عرب
آنچه بزرک قدر قیمتی بود آنرا ثقل کویند ان تارک فیکم الثقلین و کفته ثقل کران
بار است و جن و انس بتکلیف کران بار اند یا بار کناه کاران در هانند فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای آفریدکار شما که تهدیدست بحساب تا از اعمال
بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم ما امید وار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب
می کنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ای کروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اکر توانید أَن
تَنفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کناره های آسمان
و زمین و بکریزید از قضای من یا از نزول مرک فَانفُذُوا پس بیرون روید و
فرار نمایید لَا تَنفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مکر بقهر و تسلط و
غلبه و شما را این قوة نیست بلکه هر جا روید مرک ملازم شماست و از وقوع آن چاره
ندارید و کفته اند روز قیامت ملائکه کرد اکرد اهل حشر صف کشند و منادی
ندا کند ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اکر توانید بیرون روید از انقیاد
رفت مکر بحجت و برهان و شما را ندانیست و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها
آفریدکار شما که اخبار کرد که شما عاجز بید در دنیا و فرو مانده در آخرت نادانید که

هر دو سرا جز او یار و مددکاری نیست و در وی توجه بدرکاه آرید تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید
يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده می شود بر هر که از مشرک و عاصی باشید شُوَاظٌ زبانه خالص
مِّن نَّارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دود سیاه یک نوبت زبانه آتش فرستد و یک کرت دود
کویند نحاس مس روی کداخته است بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنتَصِرَانِ
پس قدرت نتوانید کرد مر یکدیکر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که بیم کرد شما را از شواظ و نحاس تا باز
نا فرمانی و بت پرستی و به اشتغال نمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایند فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ
بشکافد آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ وَرْدَةً پس کردد سرخ برنک کل كَالدِّهَانِ
مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت با لون دیکر نماید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعیم آفریدکار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از
شدت آن احوال بوی پناه جویید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا
يُسْأَلُ پرسیده نشود عَن ذَنبِهِ از کناه او إِنسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان
نپرسند و تفدح سبحانه فرموده که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد
بود که همه را سوال خواهند کرد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار
شما از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که بنیکیات
مهانت تُكَذِّبَانِ تکذیب می ورزید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران
بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است با اثر غم و اندوه در
بشره ایشان فَيُؤْخَذُ پس فرو کرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهای پیشانی بجاد وَالْأَقْدَامِ
و بقدمهای بجاد یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان کیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای
ایشان کیرند و سرنکون بدوزخ افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پرور
دکار خویش که خبر داد شما را از کرفتن در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید

تُكَذِّبَانِ انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا کویند هَٰذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخست که از وی انکار يُكَذِّبُ تکذیب می کردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ
یا که مشرکان و باور نمی داشتند يَطُوفُونَ طواف مکنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دو
زخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب کرم آنٍ کری بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش ا
استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب اندازند که پیوندهای
ایشان از یکدیکر بکسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که آکاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر
پرهیز کرده و بایمان متصف شده از نجات یابید فَبِأَيِّ تُكَذِّبَانِ تکذیب می
نمایید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن پیش خدای
جَنَّتَانِ دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید
او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و کویند یکی خایف انسی را بود و یکی
خایف جنی را و در موضع آورده که دو باغ دهند ایشان را در بارع بهشت که هر یکی
از ایشان صد ساله طول و عرض داشته باشد و در میان باغ سرایهای خوش و حوران
دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیکری برای ترک منام
یا یکی خاصه برای خایفست و دیکری برای خدام و متعلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام ازین نعمتهای آفریدکار شما که بهشتها می دهد برای ادای طاعت و ترک معصیت
تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستانند خداوند شاخها یعنی درا
درختان شاخ بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پرورد کار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و انهار بنده عطای فرماید تُكَذِّبَانِ
انکار نمایید فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ درین دو باغ دو چشمه می روند هر جا که بهشتی
خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آن

آب باقی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش
که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان جحود میورزید
فیهما من کل فاکهة درین دو بهشت از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که
دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف ثمرات و فواکه بر بندگان
عطا میفرماید تکذبان منکر می شوید متکئین تکیه زنندگان در بهشتها تکیه زنندگان
باشند علی فرش بطائنها بر فرشها که استران من استبرق از دیبای محکم
باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن از دیباست ظهایر آن از چه باشد جواب
داد که ظهایر آن از نور بود و دیگری گفته است که ظهایر آن داخلست درین آیت
که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وجنا الجنتین و میوه درختان این بهشت دان
نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه
دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت فرود آید و آن میوه خواهد که بدهن
وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای آفریدگار شما را بر تختها
و فرشهای پادشاهانه نشاند میوه های لطیف لذیذ دهد تکذبان
انکار می کنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه
چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهر
لم یطمثهن نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج
ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انسی مقرر کرده
اند دست آدمیان بدیشان نرسیده و آنانکه برای جنی مقرر اند جنی نیز
در ایشان تصرف نکرده بود فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب

میکنید و باور نمی دارید کأنهن گوییا هستند آن حوران الیاقوت و
المرجان یاقوت صافی و مروارید پاکیزه فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار شما که حورانی بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفرید تکذبان
تکذیب میکنید و باور نمی دارید هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکی کردن در
ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با وامر محمد رسول الله نیست
مگر بهشت و حاصل آیت آنست که جزای نیکی نیکیست پس جزا دهد طاعات را در
جات و مکافات کند شکر را بزیاده و تقوی را بفرح و توبه را بقبول و دعا را
باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیی را با امن آخرت و
خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزای فنا فی الله الا بقا
بالله هر که در راه محبت شد فنا یافت از بحر لقا در بقا هر کرا شمشیر
شوق سر بریده میوه ذوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتها پروردگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذبان
تکذیب میکنید و انکار می نمایید ومن دونهما و بجز این دو بوستان که مذکور
شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول
از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتها آفریدگار خویش که این بهشتها نام زد بندگان کند
منکر می شوید مدهامتان دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی میزند
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز
عطا میکند و سبزی روشنی چشمست تکذبان انکار میکنید فیهما در
این دو بهشت عینان دو چشمه باشد نضاختان جوشنده بآب یعنی هر چند
افزا برداریند دیگر بجوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما

إِلَّا الْإِحْسَانُ

که دو چشمه بسیار آب شما میدهند تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة درین
دو بهشت میوه بسیار بود ونخل و خرمایان ورمان و انارها از تخصیص این دو نوع
از میوه ها جهت تفضیلست زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتها که پروردگار شما چنین نعمتها به بندگان ارزانی
میدارد تکذبان تکذیب می نمایید فیهن در بهشتها خیرات حسان
زنان برگزیده باشند نیکو روی یعنی حسن خلق ایشان با حسن خلق آراسته باشد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتها پروردگار خویش که شما را حوران دهد
هر یک از دیگری نیکوتر تکذبان انکار میکنید حور مقصورات حوران پنهان شده
فی الخیام در خیمه هاییکه از در مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص
کرده اند بحلالات حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد
تکذبان منکر می گردید لم یطمثهن نسوده است مر ایشان را انس هیچ آدمی
قبلهم پیش از شوهرانیکه بدیشان نام زد شده اند ولا جان و نه جنیان نیز
دست بدیشان نرسانیده اند بلکه همه بکر اند فبای بکدام آلاء نعمتهای ربکما
پروردگار خود که ازواج اینجا نام زد اهل ایمان میکند تکذبان تکذیب میکنید
متکئین اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند علی رفرف خضر بر فرشهای بالشها
ی سبز وعبقری حسان و بوستانهای قیمتی در غایت نیکویی فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این کرامتها که مذکور شد تکذبان با آن جحود
میکنید تبارک اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق اسم بروی
پس توان دانست که بزرگی فایق در چه مرتبه خواهد بود و از نیست که هیچ کس
از عظمت او نشان نداده و نمی تواند داد بر لب بحر جنین اماده اند

خنک لب جم مبتدعهم منتهی ذی الجلال والاکرام در تجسد رحمن معنی این اسم بیین
وجد ادا کرده که خداوندی که از صفات آنکه اثبات آن مستلزم کمالست ذات بی
مثال او را و آنکه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدسش از آن منزه
و معراست و اکثر محققان برآنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام
عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی
و از اینست که او را اسم اعظم گفته اند و در حدیث آمده الظوا بیا ذی الجلال والاکرام

سورة الواقعة ست وسبعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها
نیست در واقع شدن و آمدن او کاذبة دروغ گوی یا نفی وقوع آن هیچ دروغی
موجود نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادقست و آن در وقت خافضة فرو برنده
است گروهی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بر دارنده گروهی را با علی
علیین از روی فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاقست و رافع اولیا از ارباب
اخلاص و وفاق یا فرو میدارد آنانرا که در دنیا مرتفع میداشتند و بر میدارد جمعی
را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود زمین
رجا جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که بروی است منهدم گردد و بست الجبال و ریزه
شود کوه ها بسا را ریز ریز شکسته و پاره پاره گردد فکانت پس باشد هباء غباری
که دیده می شود با شعاع آفتاب و چون که اندر روزنه در آید منبثا پراکنده و منتشر
گشته وکنتم و باشید شما ای مکلفان در آن وقت ازواجا ثلاثة اصناف سه
گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست
ما اصحاب المیمنة چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را و اجلالشان میکند قلا
قوم بزرگوارند و وجه بزرگان و گفته درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب

یمین الخالق اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر دست راست وی بود
یا نامه اعمال در آن روز بر دست راست ایشان نهند تا به بهشت روند یا نیک بخت
اند و آن یمین عرش است و گفته اند میمنت یعنی یمن و برکت یعنی
ایشان میمون و مبارک قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ
الْمَشْأَمَةِ چه اند یاران دست چپ ایشان وقت اخراجات ذریات در شمال آدم بوده
اند یا نامهای عمل بدست چپ ایشان میدهند و بدوزخشان می برند و دوزخ
بر شمال عرش است و گفته اند شامه از شآم گرفته اند و ایشان شوم و نامبارک اند
وَالسَّابِقُونَ و پیشی کنندگان بر همه اقوام در یا پیشی روان بهشت السَّابِقُونَ پیشی
کنندگان اند بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی رضی الله
عنهم یا آنکه بدو قبله نماز گذارده اند با پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیشی
روان صف جهاد یا سبقت کنندگان بتکبیر اول أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند
نزدیک کرده شدگان برحمت و کرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها اند مشتمل
بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروه بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته
وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندکی اند از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیشتر از سابقان این امت اند در تبیان آورده
که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه بدیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان
گرویدند تمام اشان ایشان زیرا که امم متابع پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم از همه
امم بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبری
دهد و در حدیث برید رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست گروه
باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و این سابقین از اولین و آخرین در بهشت
باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بدر و مشک و بلور و یاقوت و زمرد مُتَّكِئِينَ

تکیه

تکیه زدگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر یعنی روی با روی با یکدیگر اند
هم مستانس و مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند بدیشان برای خدمت
وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماندگان بر هیأت کودکی چه خدمت فرزندان زیبا
تر است از خدمت کبار و گویند داشکان بکر شوارهای زرین و این کودکان را
خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقولست که
ایشان اطفال مشرکان اند بجهت اهل بهشت نام زده شده اند و بدیشان طواف
می کنند بِأَكْوَابٍ بکوزها وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی
که روانست در بهشت یا صحرای اصلی چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند
عَنْهَا از آن شراب یعنی از وی درد خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و نه بیهوش
شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر بدیشان میگردند بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار
کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند چه بریان کرده وَحُورٌ و پیوسته
بقان در جنت طوف می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده
چشمان در صفات و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده
در صدف که غبار بر او نه نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش
میدهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند
در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده را که نزاید
یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که موجب گناه باشد یعنی آن چون فحش
و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن می شنوند سخنی که آن کدام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این
در لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ
و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ

چه اند اصحاب دست راست یعنی چه نیکو و مکرمند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ
در زیر درخت بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند
و آن وادی است لطایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند کاشکی بودی که مثل این بودی
آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوهای
آن بر هم پیچیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوها باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و
سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ
و آب روان یعنی از جنت عدن فرو ریزد بر بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ
و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ بریده نشده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای
دنیا که در فصلی باشد در فصلی نی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده از خورنده جمع
نوع باز نداریند چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ
برداشته شده بقیمت و رفیع القدر و بقولی یعنی فرش کنایتست از زنان و مرفوعة
یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ابتدا بی سبب ولادت
زنان دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا پس کردانیم ایشان را دختران دو
شیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوست داران
و عاشقان شوهران خود باشند با ما غنج و ناز شیرین سخن أَتْرَابًا هم زادان همه
سی و سه ساله و شوهران نیز همین سن و در تبیان آورده که صبیه را که در بهشت
در آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر
شوهر نداشته باشد و در دنیا بعضی اهل بهشت دهند اگر شوهر داشته باشد اما شوهر
و از اهل بهشت نباشد چون امراة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او
بهشتی بود باز بدو اختلافی دارند و اگر بیش از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی
باشند بزوج آخرین نام زد کنند و این زنان آفریدیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب

دست

دست راست و گویا سایل پرسید که کیانند اصحاب یمین فرمود که ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
گروهی اند که از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینان در اسباب نزول
آمده که چون آیة آمد وقلیل من الآخرین فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول
الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از نجات نیابد مگر اندکی این آیة آمد وثلة من الا
خرین حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیه بروی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود رضینا
عن ربنا و گفت و حضرت از آدم تا من یک ثلة اند و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث
آمده که انی لارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب بگذشت که اهل بهشت صد و بیست
صف باشند و هشتاد از آن امت باشند و از اینجا معلوم میشود که هیچ کس از امت
متابع آن حضرت در دوزخ جاوید نخواهد بود سو نماند بزندان دوزخ اسیر
کسی که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ
چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدار در آن روز باشند فِي سَمُومٍ
در آتش سوزان یا در باد گرمی که حرارت او در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ
و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم
در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه برندگان در دنیا آب
می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه
برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم
و گویند کوهیست در آتش که دوزخیان در سایه آن پناه می برند لَا بَارِدٍ خنک نیست
مانند سایهای دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذاب ایشان
را بجهت إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این در دنیا
مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بحرام بوده و اتباع شهوات
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بوده اند که اصرار می نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که

شرک است یعنی بران اقامت می‌کردند یا سوگند بدروغ می‌خوردند بر آنکه
حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که می‌گفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که
بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی‌گوشت و پوست أَإِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای
مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا و پدران پیشینیان ما نیز مبعوث
شوند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان که قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ
بدرستی که پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و پسینیان از شما
و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هرآینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ
برای وقتی که مقرر شده اند روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع‌اند در قبرها
برای میقات حشر که روز معلوم یا محشور شوندگان بمکان حساب یا نار رحمت
در روزی که معلوم است مر خدا را ثُمَّ إِنَّكُمْ بدرستی شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای
گمراهان ایشانست می‌گوید که شما فردا لَآكِلُونَ هرآینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ
از درختی مِنْ زَقُّومٍ آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت
بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوهٔ آن درخت
شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از
آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان است که گمان ندارند پر سازند
شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند که آشامند از حمیم پیش ایشان
عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ یعنی آشامندگانید از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ
مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان
که هرچند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان جمله حمیم آشامند
و تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیشکش ایشانست

الْمُكَذِّبُونَ

یوم

يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچو ما حضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ
بانواع ماکول و مشروبات ایشان از آنکه شرح شدت آن و عقوبتش در بیان نیاید نَحْنُ
خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس
چرا باور نمی‌دارید آفرینش خود را در ثانی چه بوحدت اهل خرد ظاهرست که هرکه بر ابدا
تواناست بر اعادت نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آبی که می‌ریزید
در رحم زن أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می‌آفرینید کودکان را از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما
ایم آفریننده آن و شما مقرید بر آنکه خالق منم چه شما بدان وجه و بدان نوع که فرزند
می‌طلبید متولد نمی‌شود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می‌آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد
آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
هرکس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی کرده شده یعنی حکم ما پیشی نتوانند گرفت
از موتی که مقرر شده نخواهند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه
تبدیل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانی که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را
بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی که
نمی‌دانید امروز یعنی کافران را در زشت‌ترین صورتی و مؤمنان در بهترین صورتی
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه
بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد
نمی‌کنید تا بدانید که آن که بر نشأه اخری هم که بر آن قادر است از وی عاجز نتواند بود
بیت اگر ما را نخوت ما بود ∘ می‌کشد ما جلوه گاه وجود ∘ باد ریکه از سموم هلاک ∘
دوی بپوشیم زیر پردهٔ خاک ∘ هم تواند باز پس بیرون ∘ کار دار کوشش جدید بیرون ∘
أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت می‌کنید و تخمی در زمین می‌افکنید أَأَنْتُمْ
تَزْرَعُونَهُ آیا شما می‌رویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویانندگانیم

١

فعل عبدست و زرع فعل خدای و در خبر آمده است که نگوید یکی از شما زرعت ولیکن
گوید حرثت چه حقیقت انبات و القا بذر در دو باز بنده است و رویانیدن از حضرت لَوْ
نَشَاءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هرآینه گردانیدیم آن چیز را که کشته اید حُطَامًا گیاهی در
هم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی بی‌دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس روز باشید از آن
قصه و بلیه شگفت مانده یا بر تلف آن اندوهناک شوید یا از جد و سعی خود پشیمان گردید
می‌گویید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما تاوان زدگانیم و بعضی إنا خوانند بطریق خبر یعنی بدرستی که
ما غرامت زدگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی‌بهره گانیم از روزی أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي
تَشْرَبُونَ خبر باز دهید از آبی که می‌آشامید از برای تسکین عطش و زندگی شما بوی باز
بسته است أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید
أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ فرو فرستاده‌ایم آب شیرین لطیف لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم
گردانیم آن آب را أُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا
شکر نمی‌گویید خدا را بر این نعمت أَفَرَأَيْتُمُ خبر دهید النَّارَ الَّتِي از آتشی که تُورُونَ
بیرون آرید أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ آیا شما بیافریده اید شَجَرَتَهَا درخت آتش که مرخ و عفار
است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما آفریننده‌ایم از آب و دادی شاخ از شجره مرخ که مذکر
میگوید بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند می‌سایند یا امر حق سبحانه از
میان این دو شاخ ترکه آب از وی می‌چکد آتش بیرون می‌آید نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما گردانیدیم
آتش را تَذْكِرَةً یاد کرد چه چون بیند آتش دوزخ را یاد کند یا از تبصره ساختیم
تا اهل بصیرت دانند که هرکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تری با وجود منافی
در دو که بکیفیت ضد آتش است هرآینه قادر بود بر اعاده ساختن که حال وجود انسان
بعد از خشکی و پژمردگی آن وَمَتَاعًا و ساختیم آتش را بر خوردار یعنی سبب نفع
کرفتن لِلْمُقْوِينَ مر مسافران و مقیمان را اکتفا کردند بذکر احد الفریقین چنانکه سرابیل

ثلثه

تقیکم

۴۳۱

تقیکم الحر فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ تو و او را
بپاکی یاد کن فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند یاد می‌کنم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآنی اوقات
نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت
آنست که غروب دلیل زوال است و بزوال اتی استدلال کرده بر وجود موثری که تأثیر
او از زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمحال و مراد آن و در عرایس المعانی آورده که مراد ستاره
صحابه و علما و اولیاء ایشانند که شبیه به نجوم‌اند کما قال النبی علیه السلام اصحابی کالنجوم یا بمنازل
نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا نزد نجوم که مامور
برجم شیاطین شدند و آن وقت مولود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوده و هنگام
بعث او و امام زاهد رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآنست و موقع آن دل پیغامبر
صلی الله علیه وسلم هرچند دل مطهر او محل بود للنجوم قرآنی بسیار بود هر جنبی را موقعی
قراءت امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله خوانده اند موید این قولست و نزول قرآن بر
قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَإِنَّهُ بدرستی که آنچه
خدای بروی سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ اگر دانید عَظِيمٌ بزرگ
و معترض جواب قسم جست إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما
میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هرآینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع مشتملست بر اصول علومی
که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی نزد خدای و ملائکه و مؤمنان فِي كِتَابٍ
مَكْنُونٍ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لَا
يَمَسُّهُ نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزه گان
یعنی ملائکه مطهرند از کدورات اوصاف بشریه کلبی رحمه الله می‌گوید که مراد سفره اند
و کرام بررة و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مگر
پاک شدگان از احداث ظاهر آیه نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف

نکند تقهای مالکی و شافعی رحمهم الله گویند که محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس
آن محدث و حایض و جنب را نمی رسد که حمل مصحف و مس آن و ... گویند که محدث
و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نی و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید
محدث و حایض و نفسا را مس مصحف مگر بغلاف منفصل از و و در نوادر مذکور است که
جنب و حایض را بقول ابو یوسف جایز نیست کتابت قرآن و مختو که لوح بر زمین بود ...
کنانند و نزد محمد رحمه الله هیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بقرات کرده اند و از
عمر رضی الله عنه منقول است که دست قرآن نخواند مگر کسی که طاهر باشد محمد بن
فضل رحمه الله فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان
کسی قرآن نخوانند و ابن عباس رضی الله عنه نهی میکرد از انکه جهود و نصاری را تمکین دهند
قرات قرآن را و محققان گفته اند مراد ازین اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را
مگر پاکیزه دلان که مؤمنان اند یا عمل بقرآن یا نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که
پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یا تفسیر و تاویل آن نیابند
الا انها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی تهی ماسوی الله است
سر جناب حضرت قرآن نقاب انکه بر انداخته که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا
دربحرالحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث
توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مراد پاکی حق و این معنی میسر نشود
جز بفنای شاهد و مشهود در مشهود بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف
حادث را کلیم تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ قرآن فرو فرستاده شده است از نزد آفریدگار
عالمیان أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآن است أَنتُم مُّدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناکو
میدارید وَتَجْعَلُونَ و می سازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ
انکه تکذیب کنید مر او را یا میکویند شکر روزی خود آنکه سبب باران با نوا کنید و این

عین خدای است فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح محتضر بگلو در وقت
مرگ وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنگام تَنظُرُونَ می نگرید در میت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیک
تریم إِلَيْهِ بدان محتضر مِنكُمْ از شما وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ و لیکن شما نمی بینید و نمی دانید
آن قرب علم و قدرت و دولت فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ پس اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ
غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز گردانید مر روح را بجسد إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان ملخص آیه آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید
پس جرا باز نمی دارید روح را وقتی که بحلق رسیده باشد فَأَمَّا إِن كَانَ پس اگر باشد
متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ
وَرَيْحَانٌ پس مر او راست راحت و رحمت یا سایش یا خلود یا مغفرت یا فرح یا فراخی و اینها در قبر بود
یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی حلال و بدانی یا بوی خوش که بقبضه ملائکه با ریحان مشموم
و این همه در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیگر مر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِن كَانَ
و اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَّكَ پس سلامی
است ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو
ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که
ایشان سالم اند از همه آفتها وَأَمَّا إِن كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان
مر خدای و رسول را الضَّالِّينَ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیش کش در
قبر مِّنْ حَمِيمٍ از آب گرم که در دوزخ یا در آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و درآوردن
در روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که انچه گفته شد در شان این گروه
لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق و یقینست یعنی راست و درست و یکسان فَسَبِّحْ پس تسبیح
کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام جمیل
او انجام ما ذلجد لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود قولی

که بگوی سبحان ربی العظیم در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحدید تسع وعشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ
نماز گذارد و ... کرد خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملائکه
و هر که در زمین است از مؤمنان ها شعر آنست که تسبیح گفت مر خدایرا و بپاکی یاد
کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین
است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما
زبان یعنی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو
والآصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهر چه
فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او است پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست
و متصرف در آن يُحْيِي زنده می کرداند وَيُمِيتُ و میمیراند در دنیا وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیز از اماتت و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ او است پیش از همه
اشیا یعنی پدید آرنده آنها یعنی قدیم از لیست که اولیت او را بدایت نیست وَالْآخِرُ
و پس از فنا موجودات یعنی باقی ابدیست که آخر او را نهایت نیست
اولها او را ولی ها ابتدا آخرها او را نی انتها بود و بنود این چه بلند و پست باشد
این نباشد که هست وَالظَّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت
ذات او از تعقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حد و
شمار بیرون است انجا ذکر کرده و شرح تمام و بسط الکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته
اینجا بدو قول اختصار نموده و صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی
اشارت می کوید ای ... علم در حیرت چهار طایفه اند اول گروهی که در اول کار
تو بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد

سیوم زمره که آشکارا یار تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که
نهان یار تو معاش کنند چون کنیزکان نزنان رب العالمین می گوید اعتماد برینها
مکن و کار ساز خود ایشان را مپندار اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم که
باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو نیکو ترین وجهی بیاراستم باطن
منم که سر برحقایق در دل تو ودیعت نهادم اول آخر توی کیست حدوث قدم
ظاهر باطن توی چیست وجود و عدم اولیت انتقال آخریت انتقال ظاهر چه جیز پدید
باطن چه کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین
اولیت پس هو من الظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت
شیخ ابو سعید رحمه الله قدس سره پرسیدند که خدایرا بچه شناختی گفت بانکه میان
اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرموده که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت
واحده و اعتبار واحد در آن واحد اولی وهم در او اول آخری باطنی وهم بباطن ظاهر
وهو بتجلی بر همه اند صفات و منزه پاک و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او
بهمه چیزها داناست و علم او مساوی ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ او است آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس تجیزی ثُمَّ اسْتَوَىٰ
پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدین یا قرار گرفت در آن
يَعْلَمُ می داند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات
باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون می آید از زمین چون
نباتات و معدنیات و بعضی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در
آخرت وَمَا يَنزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران
و برف و ملائکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و در آید فِيهَا در آسمان چون

۴۱۷

احوال و دعوات و ملائکه که عملهای بندگان می‌نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شما
بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنتُمْ هرجا باشید یعنی معیت
علم و قدرت بجمیع حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق
بکشف دریابند — این معیت می‌نگنجد در بیان نی زبان دارد خبر و نی مکان
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بدان جزا
خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمان
و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابتدا دارد و ثانی باعادت چنانچه
میفرماید وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدای باز گردیده شود عواقب کارها يُولِجُ
اللَّيْلَ در می‌آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ
و در می‌آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف فصول
وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و او داناست بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید
ای کافران بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه
وسلم و تصدیق وی نمایید وَأَنفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُم از آنها که گردانیده است
شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفای گذشتگان فِيهِ در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران
بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس
آنانکه گرویدند بخدای و رسول مِنكُمْ از شما وَأَنفَقُوا و نفقه کردند مال خود را در ابواب
و جهاد و سایر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت
و نعیم آنست وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را که نمی‌گروید بِاللَّهِ بخدای و بوحدانیت
او معترف نمی‌شوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغامبری که فرستادهٔ اوست يَدْعُوكُمْ
میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ
و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را در روز الست باقرار بر ربوبیت

و نفی شرک

و نفی شرک إِن كُنتُم اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ باور دارندگان مر این میثاق را هُوَ الَّذِي
يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو می‌فرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه
وسلم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات صریح لِيُخْرِجَكُم تا بیرون آرد
شما را خدای بقرآن یا پیغامبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بنور
ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که
از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ و بدرستی که خدای بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن
فرستاد رَحِيمٌ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را
و چه فایده می‌بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و حال آنکه مر خدای راست
میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن
بوی باز خواهد گشت و امروز مر او راست و لیکن خلق در آن تصرف میکنند و در آخر
دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد در این کلام ترغیب بنفقه
کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان
خدا بجا آورده نگاه دارید و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید لَا يَسْتَوِي مِنكُم
برابر نیست از شما ای مؤمنان مَنْ أَنفَقَ هرکه نفقه کند مِن قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه
که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که
انفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و
چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَٰئِكَ آن گروه منفقان و مقاتلان
قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا از آنکه
نفقه کنند مِن بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوا و کارزار نمایند وَكُلًّا و همه را از نفقه و قتال
میکنند پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای بهشت را

ع ۱۸

ایشان متفاوت باشد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از نفقه و قتال
باخلاص یا ریا خَبِيرٌ داناست اکثر مفسران برآنند که این آیه در شأن ابابکر صدیق
رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و در
صفت وی گفته‌اند — صاحب قدم مقام تجرید * سر دفتر جملهٔ اهل توحید *
در جمع مقربان سابق * حقا که جز او نبود صادق مَن ذَا الَّذِي کیست آن کسی که او يُقْرِضُ
اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض یا آن میماند که قرض میدهد
قَرْضًا حَسَنًا وامی دادنی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص فَيُضَاعِفَهُ تا زیادت گرداند خدای
آن قرض را لَهُ برای او یعنی جزای او را مضاعف سازد وَلَهُ و مر او راست
أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی که بهشت است يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که بینی ای محمد آن گرو
ویده وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بر صراط و در آن دم يَسْعَىٰ میرود و شتابان
نُورُهُم روشنی توحید ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان تا با سانی بگذرند و
وَبِأَيْمَانِهِم و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را ره نمونی میکند و از ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که نور هرکسی بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا تا بعدن
و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نور یکی آن بود که صاحبش موضع قدم
خود را ببیند باری هیچ مؤمنی بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که بُشْرَاكُمُ
الْيَوْمَ مژدهٔ شما امروز جَنَّاتٌ دخول است در بوستانها که پس جَنَّاتٌ تَجْرِي میرود
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها باشید شما خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن
ذَٰلِكَ و این بشری بجنت جاوید هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست که از همهٔ
اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسد و دیدار ملک تعالی می‌بیند —
هر ادجان مقدس ملای دیدارشی ** ابو امامه رضی الله فرموده که مؤمنان را بر صراط
نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی گذارند و مؤمنان هر یک که روی باز پس کنند

همه صراط روشن میشود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد که قال
الله تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ
و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی اهل نور را التماس کنند که شما
انظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِن نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید
قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه منافقان را که باز گردید وَرَا
ءَكُمْ باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را که در
محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد — کانجا که تشویش است
آب اینجا بجو که در در یابی شود شرلت منافقان فهم آن معنی نکرده متصور
آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه
بحکم الهی بزنند بَيْنَهُم میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری که چون پارهٔ شهری
لَهُ بَابٌ مر او را دری باشد که مؤمنان بدان در آیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی
داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت بود زیرا که نزدیک
بهشت است وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج او مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف
منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخست اما منافقان چون باز پس نگرند
نور نبینند باز متوجه مؤمنان شوند دیوار بینند میان خود و ایشان حاصل شده
از آن در نگرند مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنانند يُنَادُونَهُمْ
بخوانند ایشان را بآواز و گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُن مَعَكُمْ آیا نبودیم ما با شما در
دنیا که با جماعت شما نماز میگذاردیم و موافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند
مؤمنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ در فتنه افکندید
نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَ
تَرَبَّصْتُمْ و انتظار کشیدید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت محمد

صلی الله علیه وسلم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی طمعها
در عمر دراز و در پیش گرفتند حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای یعنی
مرگ شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده فَالْيَوْمَ
پس امروز لَا يُؤْخَذُ فدا کرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای
خود کنید شما از عذاب بوعید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند نیز فدا از آنانکه کافر بودند
مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان دوزخ باشد هِيَ مَوْلَاكُمْ آتش سزاوار تر است بشما
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش دوزخ آورده اند که مؤمنان در مکه فقیر و
فاقه می بودند بجهت تمام قواعد طاعت را قصد میکردند بعد از هجرت که مالی بدست
آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار قصور و فتور در وظایف طاعات ظاهر گشت
آیة آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ آنکه بترسند و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای و
وَمَا نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود قول آنست که مزاح و
مضاحکه در میان صحابه بسیار شد و این آیت نازل گشت با صحابه التماس موعظه
کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نقل این آیت در شان منافقان است یعنی
که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان دل ایشان ترسکار گردد و لفظ لطافی
را شعار و دثار خود سازد وَلَا يَكُونُوا و نباشید مانند مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مبا
شید ایشانرا توریة و انجیل دادند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان
زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور در پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان و در دل خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ
خلعنید از دین خود و یاد کنند می احکام کتاب خود را از فرط قسوت و گفته اند نتیجه

یعنی دل از غفلت و نشانه نرمی دل توجه بطاعت است و دل که نور طاعت رشت
روشن نگرداند که دل آن سکست آهن است دلی که زنگ غفلت زنگ دارد از اول سنگ
آهن زنگ دارد اعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده
میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن و همچنان مردگان زنده
خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستیکه روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما
نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید
إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستیکه مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق کننده
که قول خدای و رسول را راست دانستند و بعضی بتشدید بمعنی اند یعنی مردان
و زنان صدقه دهند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و آنانکه وام داده اند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام
دادن نیکو یعنی از اطیب اموال يُضَاعَفُ نمازها کرد اینده شود لَهُمْ بر ایشان و از ده
تا هفتصد زیاده وَلَهُمْ و مر ایشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزد گرامی و پاداش بزرگوار یعنی
بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدای و فرستادگان او
و شک نیاورده اند در احکام و اخبار ایشان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان
صدیقانند یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند در قیامت عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود بر انبیا و امم گذشته ایشان و بقول بعضی والشهداء ابتدا
است و معنی آیت آنست آنها که شهید شدند در راه حق نزدیک و بند در درجات
قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و نور ایشانکه
در وقت حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار کردند
نبوت پیغامبران را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که محمد صلی الله علیه وسلم
فرو فرستاده ایم أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند اعْلَمُوا بدانید ای طالبان
یعنی أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنکه زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه است وَلَهْوٌ و بیهوده و

و رنج کشیدن در طلب متاع دنیا چون تب کودکانست در بازیهای بیحاصل
با زینت است طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند وَزِينَةٌ
و دیگر آرایشی است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار
داد وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردند میان یکدیگر بنسبت عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ
فِي الْأَمْوَالِ و مباهات به بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ و کثرت فرزندان بدانید که اندک زمانی
را آن بازی برطرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد
و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود گردد پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی
انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچو باران است بر زمین تشنه باد و لحظه که بر وی زود برود
و قایم گردد زمین و حقیقت أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه
رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنکه خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی
فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ پس گردد بعد از
زردی حُطَامًا درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سختست مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب دنیا
گذرانیده از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش است مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ
و خشنودی مر دوستان حق را که در جست جوی مولی ترک هر دو سرای کردند بیت
ای طالب دنیا تو بسی مغروری ° وی طالب عقبی تو یکی مزدوری ° وی آنکه ز نیل هر دو
عالم دوری ° تو طالب نوری بلکه عین نوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور نسبت کسی است که
دنیا را دست آویز حصول نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا گذران سرای
نیرزد و اما آنکه صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل
مقاصد عقبوی سعی نماید فاز مراضی ربانی بهره بردارد و جنت و متاع سرور است نه متاع

غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را کز بهر دین باشی حمول ° نعم مال صالح گفتش
رسول سَابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش واقع مِنْ
رَبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا دعوت
یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت و سلف رحمهم الله گفته و سیلة متابعت
حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه وسلم یعنی حق سبحانه میفرماید شتاب نمایید
بمتابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که
پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را طبقات
رقیق سازند و بیکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این بهشت
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَٰلِكَ این
گرویدن یعنی توفیق آن فَضْلُ اللَّهِ فضل خدای است و کرم او يُؤْتِيهِ میدهد بفضل
خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خداوند فضل بزرگ است بر
همه مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در عقبی بمغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید
و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ در
زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و وقوع بحران وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و در نفسهای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته
شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا
زمین را یا نفسهای شما را إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری
آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست در آنکه این حکم فرمود و از روی تا
آنکه در نفوس قرار گیرد و هر آنکه احکام ازل منسوخ نمی گردد و میگوید که اینها بر شما
نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت
شد از شما از مال و منصب و عافیت و صحت وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ

بلغه داد مر شما را از مال و متاع دنیا خبا داست یعنی نهی یعنی از دنیاد دنیا ملول شوید وا از اقبال آن مسرور و مشو یدکه نه آن را قرار یست و نه این را اعتباری بیت که دست

د هد کسی را شادی مکن ور برود غم در پیش مکن بعضی و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه

منقولست که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بجزو و طرف یعنی زاهد تمام

باشد وجه نیکو گفته اند رباعی مال دنیا در دست و خود مشو شاد از آن ور برود شود مشو

بفریاد از آن چون دست بسند که بر باد از آن نا دنیی و دین شود آباد از آن وَاللّٰهُ لَا

یُحِبُّ و خدای دوست ندارد کُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بنعمت دنیی بود نگرد نظر و نکند

فَخُورٍ نازنده بدنیی و فخر کننده بدان بر کفا و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنان و فخر را آنانکه با وجود دنیی داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را

در را خدای صرف نمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ بد

بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمهور مراد این آیت جهود انند که بخیل کردند بدانچه نزدیک

ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنرا بپوشیدند

و دیگرانرا بکتمان آن فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان

محمد صلی الله علیه و سلم فَإِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز و از انفاق الْحَمِيدُ

ستوده در ذات و صفات اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستیکه

فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغامبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای

روشن که معجزات است یا بشریعتهای واضحه وَأَنْزَلْنَا فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان

کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ و ترازو را که وضع کردیم یا اشارت

ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تسویه حقوق کنند

میان میان یکدیگر بوقت معاملات و ترازو میزان در زمان نوح علیه السلام بوده و گفته

اند مراد آلات اسباب است و امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را

بآدم علیه السلام ما و سندان فرمود که چون ادم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد سه

وصیله بدو همراه بود از آهن انبود و چکش و سندان و بدو معلم آورده که جمادات

جنس با برکت از آسمان فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ

کارزار سخت یعنی ایضا که در کارزار بکار اید از و سازند خواه برای شمشیر چون سنان

و تیر و شمشیر و کارد و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود

و جوشن و خفتان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن سودهاست مر مردمان را چه قوام

صناعت و حرفه با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن را دخل نباشد

و نفع کلی جود آنست که کفار از تیر و شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد

ایشان این بر خوچیها ند آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر کردند و ترازو فرستاد

تا معاملات و نقد برخی راستی منفصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز

شود وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و تا بو بیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دین او می کند وَ

رُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد

مومنی است که یاری دهد پیغامبران را بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی و قتی که پیغامبر حاضر نباشد

چه منافقان در حضور پیغامبر صلی الله علیه و سلم مکاری می نمودند و در غیبت یاد

و هوا داد بنودند إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تواناست بر هلاک دشمنان عَزِيزٌ

غالبست بر همه حکم و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به

بر قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل را بنمرودیان وَجَعَلْنَا و ودیعت نهادیم فِي

ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغامبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بدیشان

کتابی را که نام زد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از اهل که انبیا بدیشان آمد مُهْتَدٍ

راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان

فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس

از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادگان

خلیفه بعد از نوح علیه السلام هود و صالح علیهما السلام و پس از ابراهیم اسماعیل و

اسحاق و یعقوب و یوسف را علیهما السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای

بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر ورا

کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند

مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی علیه السلام

بخواص و عوام یکدیگر شفقت و مهربان گردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان پیدا کردند تجلی

رهبانیة را و از پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو پیدا کردند تا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نگردانیده بودیم

آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان و علت آن بود که بعضی از امت عیسی علیه السلام از رفع و بعد دست

از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر صواب دین مانده از میان ایشان بکوهها

بیرون رفتند و مشقتهای کلی بر ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار

نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ لیکن بطلب خوشنودی خدا رهبانیت

پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا حق حرمت آن را

مانند نگاه داشت آن بود که تثلیث قایل گشتند قرآن و محمد را صلی الله علیه و سلم منکر شدند

و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نانموده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

در یافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرفراز شدند و حق سبحانه

در باره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند مِنْهُمْ از

جماعت رهبانان یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که ثواب بسیار

و کرامت بی شمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ بیرون آمدگانند

از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده

اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ

بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و سلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ

رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی از برای ایمان بمحمد و یکی برای ایمان بسایر انبیا علیهم السلام

وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید

و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده

است مومنان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان آورده اند که با وجود وعده رحمت مضاعف

از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان جهود بودند آیه آمد ایشانرا که خدای دو بخشش

انعمت و نور و مغفرت می بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب

می نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستیکه قادر نشوند و توانایی نیابند عَلَىٰ شَيْءٍ و چیزی

مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای ایشان مذکور شده هیچ چیز

نیابند و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستیکه فضل یعنی افزونی ثواب و جزا

بِيَدِ اللّٰهِ بدست و قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا کند او را مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللّٰهُ

و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خاص و عوام را

فرا رسیده بیت فضل کرمم رساند از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده ز اوصاف

تا بقاف هستند پیش کم ز نوال تو بهره مند دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف

سورة المجادلة اثنان و عشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اوس بن صامت رضی الله عنه در نزع میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه

او بود خوله از وی استماع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این در اعتقاد کردند

در جاهلیت طلاق بود خوله بجناب نبوت مآب دوید باب استفسار نمود رسول خدای

صلی الله علیه و سلم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله اوس مرا طلاق نکرد

گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت اطفال و خردی ایشان و مفارقت

اندوه بر سینه بغایت غمناک شده دیگر باره عرض پیغامبر صلی الله علیه و سلم باز کرد اند

Suorat LVIII. She who disputed. ver. 22.

و همان جواب شنید روی نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک
فنزل آیت آمد که قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق شنود خدای قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن
آن زن که جدال کرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر وَتَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ و ناله کرد و شکایت
خود برداشت بخدای وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا و خدای می شنود باهم دادن و سخن
گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی بر وی حرام شدی و اوی گفت مرا طلاق نداده
إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنوی است اقوال مردمان را بَصِيرٌ بیناست باحوال
ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ
از زنان خود و گویند پشت تو بر من چون پشت مادر من است مَا هُنَّ نیستند
آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمات زن کسی مادر او
نمی شود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقه إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن
زنانی که بزاده اند ایشان را و ازواج نبی صلی الله علیه و سلم و مرضعات حکم مادر دارند
وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ و بدرستی که مردان میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته و ناروا
ناسزا یعنی زُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ خدای عفو
کننده است مر گناه توبه کنندگان را [illegible] غَفُورٌ و آمرزنده ایشان را بایجاب
کفارت و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزو
وی شایع است بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدو از اعضای محارم خواه نسبی و خواه
رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من است یا سر تو یا نصف تو چون
بطن یا فخذ یا ران خواهر یا عمه یا خاله منست و علی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر مشود
وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ
پس باز گردند لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او و بمذهب
امام اعظم رحمه الله یا مساس یا [illegible] بود زوجیت در عقب ظهار و اگر چه لحظه یا

یا امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک
و نزد وی عود بوطی باشد و پس بر هر تقدیر کفارت باید داد و کفارت اینست که
چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا طلاق کند فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ پس بر وست آزاد کردن بنده خواه مؤمن و خواه ذمی و خواه مرد و خواه زن
بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند
از هم و بعضی بر آنند مس کنایت از جماعست و جماع مظاهر عنها حرام بود پیش
از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم که بکفارت مأمور شده اید تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید
بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما
میکنید خَبِيرٌ داناست و بروی پوشیده نمی ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا
بنده دارد و بخدمت او محتاجست یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل
کند بروزه و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اعتاق
بنده میکند و نزد امام اعظم رحمه الله کو بنده دارد آزاد باید کرد هر چند احتیاج
بخدمت او داشته باشد فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِيَامُ
شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که میان آن افطار نکند
بی عذری و اگر افطار کند بی عذری روزه را از سر گیرد و اگر عذری دارد روزه افطار
است و این روزه باید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه با یکدیگر پیوسته بمباشرت
فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بر وست
طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و دو صاع از سایر حبوب غاذیه
و بمذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان که تمام ظاهر
شد یا این احکام که مقرر شد لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ تا تصدیق کنید مر خدای را وَرَسُولِهِ

و پیغامبر وی را بقبول اوامر و نواهی وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللّٰهِ حدهای خداست
که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذاب دردناکست در آخرت إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ بدرستی که آنانکه
مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حدود او [illegible] نمایند
كُبِتُوا خوار و نگونسار شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها که دلالت کنند بر صدق حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست هر وقت و زمانی عَذَابٌ مُهِينٌ
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشان راست چنین عذابی در آخرت
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ روزی که برانگیزاند حق سبحانه و تعالی ایشان را از قبور جَمِيعًا همه
ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده
باشند أَحْصَاهُ اللّٰهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوهُ و ایشان فراموش
کرده باشند وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از اقوال و اعمال و احوال ایشان
شَهِيدٌ گواهست و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد
حاکم و حکم و [illegible] گواه هست حاکم که خود گواه بود قصه مشکلست در کشاف
آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند
یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما گوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث
گفت اگر بعضی را داند همه را داند زیرا که مانع نباشد از دانستن آیه آمد که أَلَمْ تَرَ أَنَّ
اللّٰهَ آیا نمیدانی آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست
از نجوم و ملائکه و ارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات
و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ نباشد از راز سه تن را از گوینده با هم إِلَّا هُوَ

رَابِعُهُمْ مگر خدای چهارم ایشان بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه
رفیق ایشانست و اطلاع دارد بسخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند إِلَّا
هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش یعنی ایشان را شش ساخته وَلَا
أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ و نه کمتر باشد از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ
مگر او با ایشان است بعلم أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا باشند در اقطار سموات یا در زوایای
زمین حد علم او با شما قربت مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند بیت
این معیت در نیاید در عقل و هوش ⁂ زین معیت دم مزن بنشین خموش ⁂ قرب حق با بنده
دور است از قیاس ⁂ بر قیاس خود مدار این اساس ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کرده اند در دنیا از تفضیح و تشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز إِنَّ
اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیزها از گفتار و کردارها عَلِيمٌ داناست و نسبت
علم او بر همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمان را چنان داند و حالات اهل زمین
را و علم او بخفیات امور بدان وجه احاطه کند که بجلیات آن نه آنرا آشکارا تر داند و یکسانست
بر علمت نه این را زود تو بینی نه آن را دور تر دانی ⁂ در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده
که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستادی
و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مؤمنان و یا نزدیک ایشان بنشستندی و با یکدیگر
راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن سریه کسی داشتندی نگاه کردندی و رمزی
بغمز در میان آوردندی تا مؤمنان را گمان افتادی که مگر آن لشکری را کاری افتاده
بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید ایشان را
از آن نهی کرد و سه روزی اجابت کردند و دیگر باره بر همان منوال تناجی آغاز کردند
آیه آمد أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شده اند
عَنِ النَّجْوَىٰ از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند

بما نهوا عنه بر آنچیزی که نهی کرده شده بود ندا زان ویتناجون و راز میگویند از روی
ستیزه بالاثم بانچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مومنان والعدوان و به پند
داد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان ومعصیت الرسول و بنا فرمانی پیغامبر
و باز بسی نا داشتن کلام او در معالم آورده که جهودان نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده
گفتند السام علیک حضرت فرمودند که وعلیکم و عایشه رضی الله عنها بشنود و گفت
السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آن حضرت فرمودند که آهسته باش ای عایشه
و نرم خویی کن و عایشه رضی الله عنها فرمود که یا رسول الله مگر نشنودی که چه گفتند
حضرت فرمودند که مگر نشنیدی که گفتیم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در
باره ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من حق سبحانه آیه فرستاد که واذا جاؤک
و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت کنند ترا بما لم یحیک بچیزی که تحیت نگفت
ترا به الله بآن خدای یعنی خدای تو گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند
السام علیک و سام بلغت جهود مرگست یا تیزی شمشیر ویقولون و میگویند جهودان فی
انفسهم در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمی کند خدای ما را بما نقول بانچه
میگوییم نسبت با پیغامبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم
خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ برای عذاب یصلونها در آیند
بدان فبئس المصیر پس بد جایگاهیست دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه والعدوان
و بیداد ومعصیت الرسول و بنا فرمانی پیغامبر چنانچه منافقان و جهودان می کنند وتناجوا
و راز گویید بالبر بنیکو کاری والتقوی و به پرهیزگاری و ترسکاری واتقوا
الله و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی
او جمع کرده خواهید شد و شما را جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که

راز گفتن با هم و عدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم می آراید و بدل
میدهد لیحزن الذین آمنوا تا اندوهگین کرداند مومنان را ولیس بضارهم شیئا و نیست
شیطان بمناجی او ضرر رساننده مومنان بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری خدای
یعنی بمشیت وقضای وی وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون باید که
توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان حساب
بر ندارند که کردار ایشان را اعتقادی و اختیاری ایشان را اعتباری نیست دیگر باره بحق
خصی بد گوش مکوی که اهل مجلس را از آن حساب نیست و منقولست که جمعی از اهل بدر
بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از اصحاب که در کرد پیغامبر فرو
گرفته بودند ایشان سلام کرده در میان بر پای ایستادند و کسی ایشانرا جای نداد حضرت
فرمود یا فلان و فلان ایشان برخاستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان بجای
واقعه اغماز کردند و مخایبه گردید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا
قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجالس چون
مجلس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای گشاده کنید بمردم یفسح الله لکم
تا گشاده کند خدای مر شما را در قبر یا در بهشت یا سعت بدهد دلهای شما را منشرح
کرداند یا از لالة تضایق تولهم واذا قیل چون گفته شود انشزوا مر شما را که برخیزید
و فرو نشینید فانشزوا پس برخیزید و در موضع آورده که جمعی در مجلس حضرت صلی الله
علیه وسلم می نشستند چون یکی را از ایشان بمهمی می طلبیدند تعللها میکرد برخیزد
و این آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید برای
نماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله تا بردارد خدای در بهشت در
جها الذین آمنوا منکم آنانکه گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و برمیدارد آنانکه
داده شده علم با ایمان درجات درجهای بالای درجات مومنانکه علم باشد زیرا که مومن

عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار آورده که امام نافعی را در خواب دیدم
گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمالست تا بدان عمل کنم گفت هیچ درجه بلند تر
از درجه علما ندیدیم و از آن گذشتم درجه اندوهناکان این خواب موافق اینست و
علما دین را درجات بلندست هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و هم
در عقبی بفضل و مغفرت و موافقت با صفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست
که مومن عالم برداشته درجها بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار اسپ تیز
رو باشد شصت ساله و در حدیث ابی داود رحمه الله مذکور است که فضل عالم بر عابد
چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام بکل فرض
هم العلماء ابناء الکرام رفعت آدم بعلم بود هر کرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی
بدانش اوست سازد فزون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون وخدای بدانچه شما
میکنید خبیر داناست در بعضی تیسیر و امید و وعده و وعید هست آورده اند که مردمان
بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و راز بسیاری گفتند و خبرها
از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت بتنگ آمد این آیه آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول
فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجواکم پیش از راز گفت خود صدقة
صدقه مستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهترست شما را زیرا که
طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر بجای آنکه گناهان محو کردد فان لم تجدوا پس اگر
نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که
این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق
نماید در خبرست که این منع ده شبانه روز بود داشت و مرتضی علی کرم الله وجهه
دیناری داشت تا ده درم کرد و هر روز یک درم صدقه کردی و با رسول صلی الله علیه وسلم

راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرمود
که این حکم که نازل شد بجز علی کرم الله وجهه کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست
و گویند این حکم یک ساعت از روز بیش نبود و علی کرم الله وجهه این کار کرد و بس آیت آمد
که ءاشفقتم آیا بترسید بدرویشی از آمد شما را ان تقدموا اگر پیش بدهید
بین یدی نجواکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم تفعلوا پس چون نکر
دید کار را وتاب الله علیکم و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما
فاقیموا الصلوة پس بپا دارید نماز فریضه را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را
واطیعوا الله والرسول و فرمان برید خدای و فرستاده او را در همه حال که اینها تدارک
و تلافی آن کنید والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بانچه شما می کنید در
خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول صحبت داشت و خواست که سخنان
آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات
طاهره و جمعی از صحابه با او بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل سرکش متکبر بود
و بنظر شیطان ناظر بود ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت
تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان فلان از صحابه تو این نبتل سوگند خورد و یاران
خود را اورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این جفا نکرده ایم این آیه نازل شد که الم
تر آیا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنانکه یعنی منافقان که دوست گرفتند
قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته خدای بر ایشان یعنی جهود ما هم
نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند
ویحلفون و سوگند میخورند علی الکذب بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سوکند تمام
وهم لا یعلمون و ایشان دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای
ایشان عذابا شدیدا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوای و در آخرت با آتش دوزخ

اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا آنچه هستند که یَعْمَلُونَ میکنند وبدان
اصراف می‌نمایند اِتَّخَذُوا فراگرفتند اَیْمَانَهُمْ سوکندهای راکه می‌خورند جُنَّةً سپری
یعنی بنا و که خون ومال ایشان درامان ماند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را
ایمان خود عَنْ سَبِیلِ اللهِ از راه خدای بفتنه انگیزی وسخن چینی یا ایشان را بدد
می‌سازند تا از جهاد متقاعد کردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِینٌ عذاب
خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان روز قیامت اَمْوَالُهُمْ خواستهای
ایشان وَلَا اَوْلَادُهُمْ ونه فرزندان ایشان مِنَ اللهِ از عذاب خدای شَیْئًا چیزی را اُولٰئِکَ
آن گروه منافقان اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِیهَا ایشان دران خَالِدُونَ جا
وید مانندگان‌اند منافق نیز در خلود تا بحکم کافر دارد بلکه درکهٔ ایشان از مشرکان
زیر تر خواهد بود وعذاب ایشان سختتر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا یاد کن آن روز را که
برانگیزاند خدای همه منافقان را از قبور ایشان فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای
خدای باسلام واخلاص خود کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ هم چنانچه سوگند می‌خوردند برای
شما وَیَحْسَبُونَ وایشان گمان میبردند اَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی اند که کار
میکند که سوگندی خوردند وخدای میفرماید اَلَا اِنَّهُمْ بدانید بدرستیکه ایشان هُمُ
الْکَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان ودروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان
وآشکار نیز دروغ میگویند اِسْتَحْوَذَ مستولی شد وغلبه کرد عَلَیْهِمْ بر ایشان
الشَّیْطَانُ دیو وبوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فَاَنْسَاهُمْ پس او فراموش گردانید
برایشان ذِکْرَ اللهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند نه بزبان اُولٰئِکَ آن گروه
فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ لشکر دیوند ومتابع او اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ
بدانید بدرستیکه سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد
از دست دادند ودر عذاب مخلد افتادند اِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه یُحَادُّونَ اللهَ

خلاف کنند

خدای وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ اورا اُولٰئِکَ آن گروه مخالفان فِی الْاَذَلِّینَ در جماعت
خوار ترانند وبا ایشان یعنی در دیف بخواری قتل واسیری گرفتار شدند ویعضی سوا
وسیا ثبوت ونجا عتیاد کَتَبَ اللهُ نوشته خدای در لوح محفوظ وحکم کرده
بهمه حال لَاَغْلِبَنَّ هرآینه غالب شوم اَنَا وَرُسُلِی من وفرستادگان من وغلبه
رسل کو ما مور نیستند نقص وزجر اعادت واکو ما مور بحرب نیستند بد
وحجت اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای قَوِیٌّ توانا است بر نصرت انبیا عَزِیزٌ غالبست
در حکمی که خواهد کسی بر منع آن قادر نباشد حکمی که ان نیارد کمیا بود
کسی را در ان محال تصرف کما بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان ودوستی ایشان
ودشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند
دکوا اجد قرابت وقرینه واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ
نیابی ونشاید که بیابی گروهی راکه گروند بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ بخدا وبروز بازپسین
که ایشان یُوَادُّونَ مودت ورزند ودوست دارند مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ هر
کرا خلاف کند با خدای ورسولرا یعنی مؤمنان کافران ومنافقان را دوست
ندارند وَلَوْ کَانُوا واگر چه باشند آن مخالفان خدا ورسول اٰبَاءَهُمْ پدران ایشان
چون ابوعبیدهٔ جراح که پدر خود عبدالله جراح را بکشت در روز احد اَوْ اَبْنَاءَهُمْ
یا پسران ایشان که چون ابوبکر رضی الله عنه که پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید
وپیغامبر صلی الله علیه وسلم نگذاشت که بحرب رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون
مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیرَتَهُمْ یا خویشان
ایشان که چون فاروق رضی الله عنه در بدر خال خود که عاص بن هشام را قتل کرد وچون
مرتضی علی کرم الله وجهه وحمزه وابوعبیده رضی الله عنهم اقربای خود را چون عتبه
وشیبه وولید را در جنگ بدر بکشتند اُولٰئِکَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی

نکنند کَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیمَانَ در دلهای
ایشان ایمانرا یا جمع کرده است او را با لوازم آن از اخلاص واستقامت وَاَیَّدَهُمْ و
تقویت کرده است ایشانرا بِرُوحٍ بروحی یا نصرت یا نور هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود
وکویند مدد داده است ایشانرا بجبرئیل یا قرآن وَیُدْخِلُهُمْ ودر آرد ایشانرا فردا در
حشر جَنَّاتٍ تَجْرِی در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن
جویهای از آب وشیر وخمر وعسل خَالِدِینَ فِیهَا جاوید بودگان اند دران رَضِیَ اللهُ
خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود
شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی اُولٰئِکَ آن گروه
حِزْبُ اللهِ لشکر خدای ویاوران دین ویند اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی رحمه الله نقل میکند وجرجانی
از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا وعلیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو
کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک
حزب وحول عرشی هر که چشم از محارم فروبسته بود ودست او از آزار خلق واخذ
حرام کوتاه باشد ودل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرداند از جمله حزب الله است ودرین
باب گفته اند که
بس از هر چه ناروا است بپوشید دیدها بربند ۰ وز هر چه ناپسند بود دست
بازدار ۰ لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ۰ تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار ۰ بتوفیق
توفیق خدای عزیز ۰ تا آیدت بدین وعقبی تمام کار
سورة الحشر اربع وعشرون آیة
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ۵
سَبَّحَ تسبیح گفت وبپاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدایرا که مستحق ثناست مَا فِی السَّمٰوَاتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ آنچه در آسمانها ودر زمینهاست وَهُوَ الْعَزِیزُ واو غلبه کننده است بر همه
در حکم وفرمان الْحَکِیمُ صواب کار درست کردار آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه

Soorat LIX. The [illegible]
from vers 24

صلوات الله

صلوات الله در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص جهت دیهٔ دو عامری که عهد پیغامبر
بودند وعمرو بن امیهٔ ضمیری رضی الله عنه ایشانرا کشته بود بنا زل جهود بنی النضیر
رفت وبوقت که پشت بدیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنکی بربام بردند تا بر ان حضرت
افکنند وفی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم صلی الله علیه وسلم را خبردار کرد
وآن حضرت بمدینه باز آمد وکس بدیشان فرستاد که چون تمرد شما ظاهر شد از
دیار من بیرون روید وده روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال
کردند وابن ابی بیش ایشان کس فرستاد که از دیار خود مروید وبقلاع خود متحصن
باشید که من باد وهزار کس از قوم معاون شمارم جهود بسخن آن منافق مغرور شده
یاغی گشتند وخبر بدان حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت وبانوزده روز ایشانرا
محاصره کرد وایشان جلا قبول کردند بواسطه ترسی وبیمی که خدا در دل ایشان انداخت
وچون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید وان مقدار
اموال که دواب شما از آن توان گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت حق سبحانه
آیة فرستاد که هُوَ الَّذِی اوست آن خدای بلند جلال اَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا بیرون
کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة یعنی بنی النضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ
از سراها ومنزلهای ایشان که در زمین مدینه داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ مر اول راندن
ایشان از جزیرهٔ عرب وحشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشریکه مردم را بیند
هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید ومردم را بزمین شام راند وانجا
قیامت قایم کردد وان حشر دوم است وچون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بشام
محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای
مؤمنان اَنْ یَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم وبه
شجاعت وشوکت وَظَنُّوا اَنَّهُمْ وگمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع
کنند

و با تو دامتند است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللهِ از رفع و دفع آمدن قضای خدای تعالی
فَأَتَاهُمُ اللهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان
نبردند وَقَذَفَ و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل
بر جلا نهادند و چون جلا حکم شد يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب می‌کنند خانه‌های خود را بِأَيْدِيهِمْ
بدستهای خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان یعنی نقض بناهای ایشان
بدست مؤمنان خراب شد آن خانه که بدست خود خراب کردند در خبر است که یهود دل
بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را می‌کندند و هرچه
ایشان را خوش می‌آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده می‌خواستند که
با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر او استند و اظهار جلادت نمودند
دف‌ها می‌زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند و همی به الیه شام برفتند و
جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیده‌ها یعنی ببینید
بنند احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللهُ و اگر نه آنست که خدای
نوشته در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هرآینه
عذاب می‌کرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن و برده کردن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست
با وجود جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ این عذاب مر ایشان را بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت
ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللهَ و هر که دشمنی دارد خدای را فَإِنَّ اللهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است مردم امثال او را آورده‌اند که در زمان محاصره حکم شد تا درختان
ایشان را قطع کردند غیر از نخیل عبدالله سلام و ابولیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم
مامور گشتند ابولیلی هر دو انواع نخل را می‌برید و می‌کند بدین در دل منافقان را می‌شکست و ابی
عبدالله لحنی را قطع نمی‌کرد و می‌گفت که خدای تعالی این نخیل بدست مسلمانان باز دهد

پس آنه

پس آنچه عبرت است برای ایشان می‌کنادم حق سبحانه آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ
آنچه ببرید از نخل ایشان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آن را قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده بر
اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللهِ پس بامر خداست و نه پسندد وی برای آنکه شما باری دهد و
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای آنکه خوار کند جهودان را که بیرون رفتگانند از فرمان
آورده‌اند که چون بنی النضیر را جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل کمان با
شمشیر از ایشان بازماند و اموال و عقار ایشان جمله فیء شد یعنی تمام خاصه
پیغامبر بود صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت از اسلحه هر چیزی هر کس خواست بداد و عقارات
را بعضی به مردم بخشید و اکثر روایات ناظر بر آنست که آن را بخش ساخت و امام اعظم
بین رفته و حق سبحانه درین باب می‌فرماید وَمَا أَفَاءَ اللهُ و آنچه باز گردانید خدای
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بی‌قتال فرا داشت
فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری
یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده نبرد جنگی واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد
شما حرب و کارزار از این قلعه را نکردید وَلَٰكِنَّ اللهَ و لیکن خدای بنصرت خود يُسَلِّطُ
رُسُلَهُ مسلط و مستولی می‌سازد پیغامبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که می‌خواهد
وَاللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغامبران و مغلوبیت دشمنان
قَدِيرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه دهد و گاهی بسبب
پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان افکند مَا أَفَاءَ اللهُ آنچه باز گردانید خدای
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغامبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیه‌ها و شهرها که
بحرب گرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغامبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
و مر خداوندان قرابت به نسبت پیغامبر وَالْيَتَامَىٰ و مر یتیمان محتاج را وَالْمَسَاكِينِ
و مر درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و در ماندگان راه که بی‌مال باشند و علما بر آنند که فیء خاصه

پیغامبر بوده صلی الله علیه وسلم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود
اهل و عیال را نفقه می‌فرموده و باقی بر وجوهی که حق بود قسمت می‌نموده و بعد از وفات
ایشان بعضی از علما عمل بظاهر آیه کرده به شش حصه منقسم سازند و سهمی که نام ذو
حق سبحانه ایشان بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای
جل ذکره برای تعظیم است فیء را به پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه وسلم
اختلاف کرده‌اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید
کرد و نقول در اسلام مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که چون اهل جاهلیت غنیمتی
گرفتندی ربع آن را با قوم گذاشتندی و توانگران در قسمت آن بودند و درویشان حیف کردندی
جمعی از رؤسا و اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع
ربعی و صفی و مغنم از این وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم الهی بیان کردیم
كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فیء دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ میان توانگران
مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه
در زمان جاهلیت بوده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغامبر در فیء و غنیمت
فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آن را که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن
مثل غلول فَانْتَهُوا باز ایستید از آن محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی
وی آنکه هرچه امر فرماید پیغامبر بدان انقیاد کنید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید
امر و نهی او بر حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید

در ورطه هلاکت افتد
آنکسی که شد مطابق امر تو قد نجا
وانکو خلاف امر تو ورزید قد هلک
وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللهَ
بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر مخالفان فرمان پیغامبر را
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فیء برای یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل و درویشان

الذین

الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده‌اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای ایشان که در
مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده‌اند از مالهای خود يَبْتَغُونَ می‌طلبند
فَضْلًا مِنَ اللهِ بخشش و بخشایشی از خدای خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت
او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای
حق بودند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال نمودند وَيَنْصُرُونَ اللهَ و
یاری میکنند دین خدا را بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت می‌نمایند پیغامبر او را
بیاری و هواداری أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان
در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ
جای گرفتند در سرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه در تفسیر
امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه وسلم مساجد ساختند
يُحِبُّونَ دوست می‌دارند مَنْ هَاجَرَ هر که هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان و
او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ
در دلهای خود حَاجَةً حسدی و حقدی و دغدغه مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند
ایشان مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را طلبیده و ذکر اعانت و امداد
و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای انصار
اگر می‌خواهید اموال بنی نضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طایفه مهاجر بر قاعده سابق
در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید مال را خاصه مهاجران کنم و ایشان از منازل
شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند

بارسول الله خاطرها آن یعنی احدکه اسولا ما بمهاجران قسمت فرمایی وایشان همچنان در
خانهای ما باشند که روشنایی وبرکت در خانهای ما ایشانست حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ایشانرا دعا کفت وحق سبحانه درشان ایشان می‌فرماید که وَيُؤْثِرُونَ
وایثار می‌کنند وتقدیم می‌نمایند مهاجران را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود
باز میگیرند وبدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ واگر چه هست ایشانرا خَصَاصَةٌ حاجتی
بآنچه ایثار مینمایند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنه منقولست که بریانی برای
یکی از صحابه آوردند آنرا بجهت یکی دیگر که محتاج تر بود فرستاد او بدیگری ایثار
فرمود هم چنین نه تن بیکدیگر ایثار فرمودند واین آیه در شان آن
درویشان نازل شد حکما برآنند که از ان شش خصلت که جون مشتملست بر آن
صفت ایثار اکمل وافضلست وایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی ودیکری مستحق آن
بند وانرا از خود باز کیرد وبوی بخشد بیت کریم کامل آن کی شناسم کاندرین دوران ه
لکی نانی رسد از آسیای چرخ دوران ه ز استغنای همت با وجود فقر بیجوکی ه
زخود وا کیرد وسازد نثار خوان بانانی وَمَنْ يُوقَ وهر که نکاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از
بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال وبغض نفاق فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران یا فیروزی یافتکان بتمنای عاجل در دین وثواب آجل
در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا وآنانکه آمدند ومی آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر وانصار
وتابعان صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ می کویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردکار ما
بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا ومر برادران ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی
کرفتند برما بایمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا ومکن در دلهای ما غِلًّا کینه وحسدی وخیانتی
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه کرویده اند یعنی اصحاب پیغامبر رَبَّنَا ای آفریدکار ما
إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود

در زمرهٔ سابقان داخل کردان کفته اند هر که کینه یکی از اصحاب در دل باشد از اهل
این آیه نیست صاحب فواد آورده که حق سبحانه مؤمنان را برسه مرتبه فرود آورده
مهاجر وانصار وتابعین که موصوف باشند بپاکی دل وپاکی طینت پس هر که
بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نکاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا
بسوی آنانکه نفاق می ورزند وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی عبد الله بن ابی
بن سلول ویاران او واحزاب ایشانکه به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم ودر
حرب که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود واتفاق ما با شما بحدیست که اکر با شما
غالب شود وشما را از دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم آیه آمد که
ای محمد حال منافقان نکر که ایشان يَقُولُونَ می کویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی
اشباه وامثال خود را اخوة الکفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل
توریة که قوم بنی نضیر اند لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اکر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه
بیرون آییم ما مَعَكُمْ با شما از روی دوستی ومصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ وفرمان نبریم
در ایذا وآزار شما أَحَدًا یکی را که محمد است که با جنکی از مسلمانان در خلاف شما اطاعت
نکنیم أَبَدًا هیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ واکر کار زار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال
کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ وخدای کواهی میدهد که
ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ کویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اکر بیرون کرده شوند
یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمی روند منافقان مَعَهُمْ با ایشان وموافقت
نمی کنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا واکر کار زار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمیدهند
ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ واکر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ
هر آینه بدیشان باز کردند یعنی هزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان
بنی النضیر را یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه

چگونه منصور شوند لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت
ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می
ترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف وخشیت از شما مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ کروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه واکر نه بایستی که از و
ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمی کنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهود ومنافقان
إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مکر در دیه های استوار کرده بخندق وبرج وباره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
یا از پس دیوارهای بسنک وبیمی یعنی ایشانرا قوت آن که روی با شما در کار زار توانند کرد
نیست این نه از ضعف وبد دلی ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان
یکدیکر حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است هر شجاع که با خدای ورسول بد دل وترسان کردند
مثل ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده وطاقت مقاتله در مواجهه
ومقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری که یهود ومنافقان مجتمع ومتفق اند در رای
وتدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ وحال آنکه دلهای ایشان پراکنده وپریشان است زیرا که عقاید
ومقاصد ایشان مختلف افتاده ذَٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشانراست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که
ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ کروهی اند که تعقل نمیکنند ودر نمی یابند آن چیز را که صلاح ایشان
در آنست پس مثل ایشان كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
قَرِيبًا زمان نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی جزاء
معصیت را مراد بنی قینقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضهٔ
هلاک کشتند وَلَهُمْ ومر ایشانرا با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک
آخرت ومثل منافقان در فریب دادن جهودان ووعدهٔ نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ
چون مثل شیطانست إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ چون کفت کافر شو وبر آن خود ثابت باش که من یار
وهوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون برآن ثبات ورزید وبضلال شرک در زمین دل واستحکام

یافت قَالَ کفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ بدرستی
که من می ترسم از خدای پروردکار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است واز انسان ابوجهل
لعین ودر آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود واز قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس
بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برای ملاقات آمد کفت ابو الحکم مترس که من یار توام وچون
ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بکریخت وکفت من از شما
بیزارم ودر سورة الانفال این قضیه مذکور شده وبعضی برآنند که شیطان ابیض است پسر
ابلیس وانسان برصیصای راهب وابیض او را بر کفر داشت ودر آخر بیزاری کرد از و
حکایت برسبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدایرا عبادت کرد ودیوان در کار
او عاجز شدند ابیض هم اغوا واضلال او برخود کرفت وبیامد بصورت آدمی ودر صومعه
بریاضت مشغول شد وزاهد از شدت مجاهدت او متحیر ماند مرید او کشت ابیض
رقیتی کرد وکلمهٔ چند جهت شفای مرض ورعایت اهل بلا بوی آموخت پس پیشتر
شخصی مختنق کرد باز بصورت طبیبی ظاهر کشته اهل اورا کفت که علاج او جز بدعای
برصیصا میسر نیست انکس را بصومعهٔ برصیصا آوردند برصیصا دعا بود وبدمید
شیطان دست از و باز کرفت او شفا یافت القصه ابیض مردمانرا مبتلا وعلیل ساخت
وبه برصیصا ارشاد می نمود وبکلمات او می کذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد واورا
بصومعهٔ زاهد آوردند وابیض او را بکذاشت واو زاهد را وسوسه کرد تا بااو بفاحشه
اقدام نمود واز خوف فضیحت او را بکشت وابیض بپادشاه خبر داد زاهد را کرفته
بردار کردند وابیض بهمان صورت خود را بر او ظاهر کرد وکفت مرا سجده کن تا ترا خلاص
کنم زاهد برو سجده کرد وابیض از وی بیزار شد واین بی سعادت بعد از آن همه عبادت
برحلهٔ شقاوت ابدی کرفتار کشت بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را ه در سنک
لاخ بادیه پیها بریده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار آن شیطان وانسان أَنَّهُمَا

لکه ایشان هردو فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید مانندگان بدان
وذلک وخلود در آتش جزاء الظالمین پاداش کافرانست یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه
گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید ولتنظر نفس و باید که
بنگرید هر نفسی و ببیند ما قدمت آن چیزی را که پیش فرستاده است لغد برای فردای
قیامت تا کی تقدیم طاعات و خیرات کرده شکرگذاری نماید و در دنیا در جبران کوشید
ما کی معاصی و سیئات فرستاده اید توبه کنید و پشیمان شوید واتقوا الله و بترسید
از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا در اول برای واجبات بقرینه اقران بما
و در ثانی ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون
بآنچه میکنید و در کشف الاسرار آورده که اول اشارت باصل تقوی و دوم بکمال آن
یا اول تقوی عام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم خاص و آن اجتناب بود
از هرچه ما دون حق است سبحانه و تعالی بیت اصل تقوی که زاد راه دانست ترک مجموع
ماسوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند
امر خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش کرداند بدیشان
انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند در تفسیر بوستان
در بست و سهل عبدالله قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای تعالی فراموش کردند
خدای بر توبه را بر ایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون
ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای
اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند واصحاب الجنة
و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة یاران
بهشت یعنی ساکنان او هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم بازرسته
و در نعیم پیوسته لو انزلنا اگر میفرستادیم ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن

وآن کوه را درک میدادیم لرأیته هر آینه می دیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده
متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت وعید که در و
هست یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی لکن این نادی دلهای
سنگین کافران از آن متاثر نمیشود مصرع این دل سنگین ذره سوهان گیر نیست وتلک الامثال
و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مؤمنان لعلهم یتفکرون شاید که
اندیشه کنند در آن و بجز بود از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاده خدایست الذی
آن خدایی که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای
پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا بروح و اجل یا بدنیا
و آخرت یا بآنچه هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه او شامل
جمیع خلق بوده در دنیا الرحیم بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در آخرت
بعفو و غفران و رویت و رضوان هو الله اوست خدای سزای پرستش الذی آن خدایی که
لا اله نیست خدای الا هو مگر او الملک پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون
و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقایص و معایب و منزه
از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المؤمن
ایمنی کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجز
و برهان المهیمن گواه داست بر همه چیز یا نگاهبان ایشان یا قائم بجمله یا مطلع بر خفایا
یا حکم کننده یعنی و گفته اند این اسمی است از اسماء الهی که تأویل آن غیر خدای نداند العزیز غالب
در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکسته کارها یا باصلاح آرنده کارهای بندهم
شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون آنچه شریک
میسازند باوی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده
یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الباری آفریدگار یعنی ظاهر کننده

اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له بپاکی
یاد میکند مر او را ما فی السموات والارض آنچه هست در آسمانها و زمین و از همه
نقایص منزه و مقدس میدانند وهو العزیز و اوست غالب در ملک خود که مقهور و
مغلوب نگردد الحکیم صواب کار در گفتار و کردار خود که هرچه کند و گوید بوجه
حکمت بود در علل المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جبرئیل را از اسم
اعظم پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر بگو یا ما بر سید همین جواب شنید
قاری و حافظ این اسما و حفظ بنده از هراسی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید
ومن الله الاعانة والتائید

سورة الممتحنة ثلث وعشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالة
صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب ابن ابی بلتعه قرشی
مکتوب نوشته بقریش فرستاد که اعلام آن عزم بود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود
مرتضی علی و زبیر و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را
از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود ستانده بخدمت آوردند حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله حاطب را طلبیده فرمود که تا چه بوی داشت گفت یا رسول الله سوگند
بخدا که مؤمنم بخدا و رسول و از دین بر نگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ
کس در مکه ندارم که حمایت اهل و اولاد من و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که ایشان
اقربا دارند خواستم که مرا بر ایشان حقی ثابت کرده تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند
حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی الله عنه در غضب شده
گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق را بزنم پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت ای
عمر چه میدانی که از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم

فقد غفرت لکم آنگه این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا
فرا مگیرید عدوی وعدوکم دشمن مرا و دشمن خود را اولیاء دوستان تلقون می
فرستید و القا میکنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی
که با ایشان دارید یا طرح محبت می افکنید وقد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم
بآن چیزی که آمده است بشما من الحق از حق و راست که قرآنست یا کار درست که دین
اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغامبر است یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغامبر
از مکه وایاکم و شما را نیز اخراج می نمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای
که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را
بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود
جهادا فی سبیلی از جهت جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم
راز میگوئید یعنی پنهان پیری بدیشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس نصیحت
وانا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا
وما اعلنتم و بآنچه ظاهر میسازید از عذر و اعتذار ومن یفعله منکم و هر که بکند
این کار یعنی فرا کسی را از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان فقد ضل
پس بدرستیکه گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند
شما را کفار مکه یعنی بشما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند یکونوا لکم
باشند لکم اعداء دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی
آشکارا کنند ویبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بقتل
دل و کشتن والسنتهم و بگشایند بسوی شما زبانهای خود را بالسوء ببدی
یعنی دشنام و فحش وودوا لو تکفرون و دوست دارند که کافر شوید چنانچه
ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان شما

وَلَا أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال
وفرزند وخویش وپیوند مکنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما واولاد واقربا
یعنی کافرانرا بدوزخ فرستند ومؤمنانرا به بهشت برند وَاللَّهُ وخدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از دوستی ودشمنی بَصِيرٌ بیناست وبیان حزم خواهد
داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای مؤمنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی
نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ
وآنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم ومؤ
منان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید إِنَّا بُرَآءُ بدرستی
که ما بیزارانیم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ ودیگر بیزاری میکنیم از آنچه
می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وَبَدَا
وآشکارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما ومیان شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و
دشمنی بدست یعنی بمحاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما و
شما بدست ودل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یگانه ویکتا یعنی
یکتائی او بگروید وحق سبحانه پند میدهد مؤمنانرا که در تبری از اهل شرک اقتدا کنند و
واقتدا با براهیم کنند إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر در آن سخن که ابراهیم گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را
بوعده واستغفار که با او کرده لم وبوعده ایمان که او با وی کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ
هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَا أَمْلِكُ لَكَ وما لک نیستیم از پدر برای
تو یعنی نیز توانم که دفع کنیم از تو مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را اگر
بخدای نگروی خلاصه معنی آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام در بیزاری
از کافران نه در طلب آمرزش از برای ایشان آن صورت که او بسبب وعده واقع شد

وچون

وچون خلیل واصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ
تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم واعتماد بکرم خالق نهادیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا
وبسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ونیست بازگشت همه در آخرت قول آنست که
این دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مؤمنان این آیة را بعد از
نهی موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقة مودت با دشمنان کردید بگوئید
خدایا از ایشان بریدیم وبالطف تو پیوند کردیم سه سوی تو کردیم روی از عنایت تو
هر چه پیوند با او بود بریدیم هر چه نه بمان دوست بود شکستیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما
لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برکاشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند
یعنی ایشان را بر ما مگمار ومسلط مگردان وبدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا
وبیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم
بر ستم ایشان تو دفع کنی الْحَكِيمُ دانائی بر کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستی که
هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم وقوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلت نیکو که پیروی
کنید او را انکه از برای تاکید است در اقتدا با براهیم علیه السلام یا اول اقتدا
بر اقوال او وثانی در افعال او واین اقتدا هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که
باشد امید دارد رضای خدای وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ویا داش روز قیامت را یا بترسد
از خدای وروز بازپسین وَمَنْ يَتَوَلَّ وهرکه روی بگرداند از فرمان ودوستی
کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی واز
نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الْحَمِيدُ ستوده بستایش
خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان قطع دوستی کردند از کسانی که
مشرک بودند ورنجکه حق سبحانه وعده فرمود که عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید آنکه خدای پیدا
کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ ومیان آنانکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از

کفار مکه مَوَدَّةً دوستی ویاری وانچنان بود که ابوسفیان وسهل بن عمرو وحکیم
ابن حزام وغیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند ایمان آوردند وکسانی که
ایشان را با ایشان محبت عظیم پیدا شد وَاللَّهُ قَدِيرٌ وخدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی
بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ
مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند قوم خزاعه را با حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم عهد وپیمان بود وهرگز قصد مسلمانان نکردند ودشمنان
دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند
خدای شما را ای مؤمنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکرده اند
با شما فِي الدِّينِ در کار دین وملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ وبیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ
از سراها ومنزلهای شما خزاعه که در معاد واخراج شما با هم او نتان وکودکان یک کمیاشان
در قتل واخراج شما جنان مدخل نیست می فرماید خدای باز نمیدارد شما را یعنی
از آن که نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ واز آنکه عدل کنید یا بفرستید
قسطی از بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست دارد عدل
کنندگانرا إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُو
كُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین خدای وَأَخْرَجُوكُمْ وبیرون کردند
شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا ومعاونت کردند وهم پشت شدند
با اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه بعضی در صدد حرب
آمدند وبعضی سعی اخراج کردند وجمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را
أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ وهرکه دوست دارد ایشانرا
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی
در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید وبا دوستان خدای شاید که از دوستی

ان تبرّوهم

دیگران

دیگران هیچ نگشاید سه یکی از دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب کم طالب
که نقش وفا بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط
آن بود که هر مسلمانی که از مکه بگریزد پیش آنحضرت او را بکفار باز فرستند واگر
مسلمانی از مدینه روی بجانب مکه رود قریش او را باز نگردانند در این بودند
که جماعتی از مؤمنان از مکه بجهت بلا رهت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه
ودر عقب شوهران ایشان رسیدند وگفتند این شرط صلح بر این وجه بوده که هر که
از ما بیاید باز دهی جبرئیل علیه السلام آمد وگفت یا رسول الله آن شرط بمردان
واقع شده نه بزنان ومراد نیست که مؤمنات را بمشرکان باز دهند واین آیة نازل
شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما
زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر بایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشان را
بآنکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده ودوستی دیگری
سبب آمدن نشده وهیچ غرضی از اغراض دنیوی وابسته نشده بلکه خاص برای خدای
ورسول ودین اسلام آمده اند اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن
ایشان که مطلعست بر سرایر وضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشانرا سوگند
دهید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشانرا بغلبه ظن که مؤمنه اند
فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشانرا إِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران نا گرویده ایشان
لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال اند مر ان کافرانرا وَلَا هُمْ ونه این کافران
يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنانرا جدائی دارین جدائی افکنده است میان ایشان
وَآتُوهُمْ وبدهید شوهران ایشانرا مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج آن زن کرده باشند از کا
بین پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سبیعه را سوگند داد ولخدمسافر که شوهر
او بود که مهر بدو داده بود گرفته باز گشت وآیة آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهیچ بزه ونفی

بر شما ان تنكحوهن که بخواهید وا این زنان مهاجران اذا آتيتموهن چون بدهید
ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه بخواست
سبیعه را آیت آمد ولا تمسكوا و چنگ در مزنید بعصم الكوافر بعصمتها یعنی عقدهای
زنان کافر یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید که ایمان نیاوردند پس
اصحاب هر زن کافر که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که واسألوا و بجویید
از آنکس که آن زن را بخواهد لکافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بعد وليسألوا و
باید بجویند کافران ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی چون
عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافر و کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد
کند مهری را که صاحب خود داده اند ذلكم آنچه ذکر کرده شد حكم الله فرمان خدای
است يحكم حکم می کند خدای بآن بينكم میان شما والله عليم و خدای داناست بمصالح
شما حكيم حکم کننده آنچه محض حکمت است بعد از نزول آیه مؤمنان ادا مهور مهاجرات
کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیت آمد وان فاتكم
و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شيء من ازواجكم یکی از زنان شما الى الكفار بسوی
کفار یعنی بدار الحرب بروند و مهر او بدست شما نیاید فآتوا الذين ذهبت پس بدهید
آنانرا که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا ما
نند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که
شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده نزد کفار رفتند و حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید
از عذاب خدای الذي انتم آن خدای که شما به مؤمنون بوی گروندگانید حکم این
آیات تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع شد این احکام منسوخ شد آورده اند که
در فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان بی

بمتابعت میل کردند آیت آمد که يا ايها النبي ای خبر کننده ای بلند قدر اذا جاءك المؤمنات
چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی نیت گرویدن يبايعنك بیعت کنند با تو على ان لا
يشركن بر آنکه شرک نیارند و شی یک نگیرند بالله شيئا بخدای چیزی را ولا يسرقن
و دزدی نکنند ولا يزنين و زنا نکنند ولا يقتلن و نه کشند اولادهن فرزندان
خود را چنانچه زنان [illegible] میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند
ولا يأتين ببهتان بدروغی که از کسی حمل يفترينه بر بافته اند بين ايديهن وارجلهن
میان دستها و خود یعنی فرزندان حرام زاده نیارند و بدروغ بر شوهر نبندند
و در دست و پای خود آورده می بودند ولا يعصينك و عاصی نشوند در تو في معروف
در آنچه بفرمایی از نیکویی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن
و چون بدین شروط بیعت کنند فبايعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله
عنها فرموده که بیعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم با زنان بسخن بود و دست آن
حضرت بر دست هیچ زن نسود فوطا آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند
بعد از آن حضرت دست مبارک خود را که در آن آب برد و گفت امیمه خواهر خدیجه
را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله و طلب آمرزش
کن برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور تحقیق که خدای آمرزنده کسانیست
بر توحید بیعت کنند رحيم و مهربانست توفیق توبه و ایمان دهد بزرگی فرموده
که مردم میگویند که رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت
نشود و من میگویم ایمان موقوفست برحمت تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت
ایمان نرسد مصراع توفیق چو بدولت همرکش [illegible] بعضی درویشان مسلمان
بجهت جر منفعت یا جمع طلب دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان می
گفتند يا ايها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب

الله عليهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد يئسوا هر آینه که ناامید شده اند یهود
من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که عناد و کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات آخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از آن
كما يئس الكفار همچنانکه ناامید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل قبرها یعنی از
رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامید اند از ثواب عقبی همچو کافران مرده که بعیان احوال
خود را دانسته اند و از نعیم آن جهان بکلی قطع امید کرده

سورة الصف اربع وعشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را ما في السماوات هر که در آسمانهاست از علویات
وما في الارض و آنچه در زمینهاست از سفلیات وهو العزيز و او غالب است که حکم او
بهیچ وجه مردود نگردد الحكيم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد در معالم آورده
که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند آیا کدام عمل بجا آریم که ما را از حضرت نیران رهانند
بروضه جنان [illegible] و بجنان رسانند حق سبحانه آیة [illegible] فرستاد که يا ايها
الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم حضرت رسالت پناه علیه صلوات
الله فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از محن نجات برهاند
و با علی علیین فرود آورد [illegible] ایمان و جهاد است صحابه از [illegible] کراهت داشتند
آیت آمد که يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید
ما لا تفعلون آن چیزی که نمیکنید كبر مقتا عند الله بزرگست از روی خشم نزدیک
خدای ان تقولوا آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و به عمل آنکه شامل است
بعوض هر که سخنی گوید و نکند در این عتاب داخلست و بیان علما نیز که خلق را بعمل
خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون
انفسكم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دیده در شب معراج که بعضی کسان

بمقراض آتشین می بریده اند شعر ای بگوی عالم تفسیر گوی را گرد در عمل نکوشی
نادان مفسری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
ان الله بدرستی که خدای يحب الذين يقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند
في سبيله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم كانهم بنيان مرصوص گوییا
ایشان در استحکام بناها اند ریخته از ارزیز کنایتست از ثبات قدم ایشان
در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسپیدن واذ قال موسى و یاد کن آنگاه که گفت موسی
لقومه مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل گفت يا قوم ای گروه من لم تؤذونني
چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید اني
رسول الله آنکه من فرستاده خدایم اليكم بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره
اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نماند و رسول باید که محترم
و مکرم باشد پس شما فرمان برید ایشان بر همان ضلالت و جهالت خود ثابت
بودند و سخن کلیم الله علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آن هنگام بگشتند
بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم
دلهای ایشان را صفت یقین و سوی شک ساخت والله و خدای لا يهدي القوم
الفاسقين راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان واذ قال
و یاد کن آنرا نیز که گفت عيسى ابن مريم عیسی پسر مریم قوم خود را که يا بني اسرائيل
ای فرزندان یعقوب اني رسول الله بدرستیکه من فرستاده خدایم اليكم بسوی
شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بين يدي مر آن چیزی را
که پیش منست من التوراة از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق
کرده ام که آن از نزدیک خدایست ومبشرا و مژده دهنده ام برسول يأتي بفرستاده
که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدي از پس من اسمه احمد نام او احمدست

ستایندهٔ تو و ترجمهٔ کلام عیسی علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء وفارقلیطا احمد است صلی الله علیه وسلم و در تبیان آورده که نام آن حضرت بسریانی میحیاست و معنی آن که بفرستد خدای شما اورا بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بنی اسرائیل هَذَا این که او می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادویست آشکارا یعنی بر همکس پوشیده نیست که او سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغامبر اورا تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی ما را شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد نمود این آیه آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وحال آنکه مفتری خوانده می شود بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیی و عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه نمی نماید بر ستمکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را نواد در کتاب آورده که چند روزی وحی به سید عالم صلوات الله فرو د نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه جهود که خدای محمد نور او را و نشانه و کار او را تمام خواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض نمودند و غبار ملال بر آینهٔ دل حق عل آن حضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن آیه آورد که يُرِيدُونَ میخواهند جهود لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ فرو نشانند نور خدا را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بیهوده وَاللَّهُ مُتِمُّ وخدای تمام کرداننده است نُورِهِ نور دین و شرع سید المرسلین را قبل انقیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واگرچه کراهت دارند کافران از تمام آن مجوزان خفاش که غیر معقولست در نابودن آفتاب بیت شب پره گر خواهد که نبود آفتاب تا بوهد

تا بوینده دیدهٔ او مرده و بوم دست قدرت هر صباح شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست آن خداوندی که فرستاد پیغامبر خود را بِالْهُدَى بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ و بکیش راست که ملت حنیفیست تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملل بوقت نزول عیسی علیه السلام همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واگرچه کاره دارند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى تِجَارَةٍ بر بازرگانی که تُنْجِيكُمْ باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ وجهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات مرجه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگ فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق بستانی در نفحات از ابو عبد الله بکری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد گفت سیوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود جان ساز سرمایه بزرگتر است والله که پدرت را هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره گفت سود کنام آن بود که پدرش هم نبود اشارت بسی تبه قناست و در دریا سخن سود مایه در بازار شوق و لقا دیار نگنجد بیا ز خود و پست شوی بشتاب که انجام قناست شوی از سود و زیان دو جهان دست بشوی سود تو آن بود که تو دست شوی پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشتهٔ شما را و درآرد وَيُدْخِلْكُمْ

و درآرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که در آن اقامتست ذَلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت است الْفَوْزُ رستگاری الْعَظِيمُ بزرگ وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمت دیگر در دنیی که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح عجم و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصر توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دلست بترقی از مقامات نفس و غایام این فتح معارف تفصیلی باشد و همهٔ مؤمنان را درین مرتبه شرکتست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مؤمنان را بنصرت در دنیی و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست که جمیع مؤمنان را میفرماید که كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که او محمد طلب کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت کرد و عرض نمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند و در دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که دین را نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ماییم یاران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی فرزندان یعقوب بعیسی و اورا بنده و رسول خدا دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و اورا پسر خدای گفتند و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله مبعوث شد موافق همان مؤمنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه تقویت یافتند

Loorat lxii. The Assembly. verse 11.

حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده اند بعیسی برسالت و عبودیت او عَلَى عَدُوِّهِمْ بر دشمنان او که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مؤمنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران سُورَةُ الْجُمُعَةِ احدی عشر آیه مدنیه

بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ پاک یاد میکند و تنزیه می نماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوائن سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که مثل ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجای آید هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکه برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جملهٔ ایشان یعنی آدمی را برسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند که امیت آن حضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بود که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی بعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در رحیم آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نکتهاست اغا بسیه بیت اختصار میرود بیت نقش ام الکتاب برو هر دش لقب امی خدا از آن کردش لوح تعلیم نا گرفته بپر هم اسرار لوح داده خبر بخط او ست انجا نو اسرار کم نخوانده است خط از آن هر خط پس صفت نبی امی کند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای کلام خدای را انگه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن را وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و مردم آموختگان اند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مؤمنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بدانکه سابقان اند اما لاحق خواهند

شد مراد ما یهودیان اند و از معالم بابو او حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که ایشان گفتند
واضح اقوال آنست که هر کسی که باسلام در آمده و در آید بعد از وفات حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم همه در دین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای غالبست دادامر بعث
هرکو را خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت در اختیار وی هر پیغامبری برای هرامتی
ذَٰلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا
میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وخدای خداوند فضل بزرگست که نعیم دین و آخرت در جنب
آن حقیر و محتقر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شده اند توریت را یعنی
حکم شد که بار تکلیف احکام توریه را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس بر نداشتند آن بار را و مجرد
خواندن توریة قناعت نموده در لغه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند مثل درازگوشی است
که میبرد يَحْمِلُ أَسْفَارًا بردارد کتابها از علم یعنی چنانچه خر بود در حمل آن و از آن نفع ندارد همچو یهود
که توریة میخوانند و بدان منتفع نمیشوند بیت گفت این درخت ها اسفار هو •
بار باشد علم کان نبود ز هو • علمهای اهل دل حمالشان • علمهای اهل تن احمالشان •
علم چون بر دل زند یاری بود • علم چون بر گل زند باری بود • چون بدل خوانی ز حق گیری سبق
چون بگل خوانی سیه سازی ورق بِئْسَ بد مثل است که زده شده مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود
الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بحجتهای خدا و آنکه دلیل بود بر نبوت محمد
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران که بعناد برای
بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این سکوت دعوی ابناء الله واحباوه و ولایت و آنکه لن
یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ بگوی ای محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای گروه که دین یهودیه
دارید إِن زَعَمْتُمْ اگر گمان میبرید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه شما دوستانید خدای را مِن
دُونِ النَّاسِ بجز مردمان از عرب و عجم که نگرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ
را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه شما ئید دوستان خدای تا برسید

بکرامتی که حق سبحانه برای خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ وحال آنست که یهود تمنا نکنند
مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی
بواسطهٔ عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریة و صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
وخدای داناست بستمکاران بر نفس قُلْ بگوی ای محمد با یهود إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که
که آن مرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از وی تمنا نمی برید و از وقوع آن کراهت
میدارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق که رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت
آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای
آشکار و نهان فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل
میکنید و مناسب کردار جزای بدهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید باحکام
إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه
فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی کنید
بر آن و سعی نماید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح آنست که
بمذهب امام اعظم رحمه الله موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اولست در
روز آدینه که مؤذن متعدد باشند ذَٰلِكُمْ این سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است
شما را از معامله زیرا که از آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی
دنیوی إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید نفع و ضر را و تمیز میکنید میان
خیر و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شد نماز جمعه فَانتَشِرُوا پس پراکنده
شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحتست یعنی
اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و بجوئید مِن فَضْلِ اللَّهِ
از فضل خدای یعنی روزی خود مراد طلب اسباب معاش است و گفته اند انتشار

هم در زمین مسجد جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بعود مراد عیادت بیمارانست
و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و امثال این مانند حدیثی میآمد
فضل الحق بینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا بسیار یعنی در
مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که در
رستگار شوید و خیر در رسیدی سببی که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب
نجات دینی و آخرتست رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر شود خیر و عالم حاصل
ذکر است که اصل شوق را در همه وقت آسایش جان باشد و آرامش دل آورده اند که
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواندند ناگاه دحیهٔ کلبی از جانب
شام رسید با طعام و در آن وقت در مدینه تنگی بود و گرانی چون بسلامت رسیدی
طبل شادی میزدند آواز طبل باسماع حضار اهل مجلس رسید جهت بیع طعام از مجد
بیرون آمدند و متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده تن که چهار ایشان خلفای
راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کسی نماند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که اگر همه رفتندی و هیچیکی با کسی مطلق در مسجد نمی بود از بی وادی آتش
بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیة نزول اجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا
و چون ببینند تِجَارَةً بار کاروان یعنی کاروان بار رکاب أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبل
که جهت رسیدن کاروان میزدند انفَضُّوا متفرق کردند از مجلس و بروند إِلَيْهَا
بسوی آن تجارت یا بسوی کسیرند بر یکدیگر بجز بدین طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا
ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم
مجلس پیغامبر خَيْرٌ بهتر است و سودمند تر مِّنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ
و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند

نیرا که وقتی باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که
یکی از خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا مر روزی تو هر روز مقرر کنیم تا دلت مطلق
نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو
ندانی که مرا چه باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست
و این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و
آن از من باز گیری و حق سبحانه بگناه کردن روزی از من باز نمیدارد
خدای که او سلطنت از نیست هست • بعصیان در روزی بر کس نبست • از او خواه
روزی که بخشنده اوست • بر آرندهٔ کار هر بنده اوست سورة المنافقون
احدی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم
در سال پنجم که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود و
بر کنار چاهی میان سنان بن وبره جهنی که حلیف عمر و بن عوف بود از خزرج و میان
جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت نمود و منجر بدان شد
که میان مهاجر و انصار فتنه قایم کرد عبد الله بن ابی در آن محل بیختان ناشایست
گفت مهاجران را و گفت هیچ مدهید تا از مدینه بیرون روند و از هم بپاشند
و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز تر است بیرون خواهد کرد آنکه خوارتر است
و زید بن ارقم مجلس سازی خبر الانامی آمده این صورت اخبار نمود و آنحضرت لعضا
نموده جهت تسکین فتنه در کرم گاه رحیل کردند امر فرمود اسید بن حضیر رضی الله
عنه سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرمود در تسلیهٔ خاطر عاطر حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام مساعی جمیله بتقدیم رسانید و عبد الله بن ابی رسیده بلازمت
آنحضرت آمده در نقصان خبر سوگندان خورد و میدم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم
را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او این سوره نازل کردانید

إذا جاءك المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی عبد الله بن ابی و اصحاب او قالوا
نشهد گویند گواهی میدهیم که إنك لرسول الله بدرستی که تو فرستادهٔ خدایی یعنی
منافق نیستیم و در رسالت تو معتقدیم والله یعلم إنك و خدای میداند که تو لرسوله
هر آینه فرستادهٔ اویی و او ترا فرستاده والله یشهد و خدای گواهی میدهد که إن
المنافقین بدرستی که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه
اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بحال که دل نا معتقد
رسالت است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسمت یعنی سوگند یاد کرده اند
با اعتقاد رسالت تو و خدای میداند که سوگند بدروغ خورده اند اتخذوا أیمانهم فرا گرفتند
منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه بدان از قتل و سبی می باشند
فصدوا پس باز میدارند مردم را یا القای شهادت عن سبیل الله از دین خدای
یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای إنهم بدرستی که ایشان ساء بد عملی است
ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلك این حکم
حق کمبودی اعمال ایشانست بأنهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم
کفروا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که با شماییم و در خلوت با رؤ
سای خود بکلمات کفر ناطق شدند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان
فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت حق و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان
نزدیک بهمین صورت بودند و چون مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت
شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد که وإذا رأیتهم و چون
ببینی منافقان را تعجبك شگفت آید ترا أجسامهم جسمهای ایشان از نوی و تازگی
وإن یقولوا و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخنان ایشان را و سوگند
ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر کأنهم گویا ایشان خشب

مسندة

مسندة چوبهای خشک شده اند و بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم
و نظر یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی که برآید و هر آوازی که
در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقعست علیهم بر ایشان بجهت دل و بدگمان و ترس
ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغامبر و مؤمنان
ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنان را
فاحذرهم پس حذر کن از مکر و عناد ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرد
خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان أنى یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از
طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی وی را گفتند که این آیتها
در شأن تو نازل شد برو نزدیک رسول خدای تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن
تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین
مانده است که محمد را سجده باید کرد آیه آمد که وإذا قیل لهم تعالوا و چون گویند منا
فقان را که بیایید یا عذر آرید یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فر
ستادهٔ خدای لووا بپیچند رؤوسهم سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن
بپیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد ورأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض
میکنند از رفتن بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم وهم مستکبرون و ایشان گردن
کشانند سواء علیهم یکسانست برایشان أستغفرت لهم آمرزش خواهی مر ایشان را أم
لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم نیامرزد خدای
ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إن الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم
الفاسقین راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان را از دایرهٔ صلاح هم الذین ایشان
آنانکه یقولون می گویند انصار را که شما لا تنفقوا نفقه مکنید علی من عند رسول
الله بر کسانی که نزدیک رسول خدای اند از مهاجرین حتى ینفضوا تا متفرق گردند غلام

ونیز خواجگان روند و پیرامن پیغامبر نشوند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجرین
منع میکنند و حال آنکه ولله مر خدای راست خزائن السماوات والأرض روزیهای آسما
نها و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد ولکن المنافقین
ولیکن منافقان لا یفقهون نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان
خواجه پندارد که روزی او دهد لاجرم بازوی آن منت نهد ذان سببها او یکی
شد بی کم شود هست از اسباب دیگر حکم روزی بر سببها ننهد بی سببها یتی
روزی میدهد یقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا إلى المدینة
که باز گردیم ما ازین سفر بسوی مدینه لیخرجن الأعز هر آینه بیرون کند عزیزتر منها
الأذل از مدینه خوارتر را مراد شقی از لعن نفس خسیس او بوده و عزیزترین آنان لفظ دیگر اشرف
و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة والتسلیمات ولله العزة و مر خدای راست عزت و غلبه
در ربوبیت ولرسوله و مر رسول او راست عزت نبوت و شفاعت وللمؤمنین و مر گروندگان را
عز ایمان و طاعت ولکن المنافقین ولیکن منافقان حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند
نقلست که چون سپاه نبوی به وادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبد الله نام داشت
و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف کرد تا پدرش برسید و شتر او را بخوابانید و پای او را
بر دست نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست و چون موکب حضرت رسالت
منقبت رسید و بران حال اطلاع یافت ابن ابی را اجازت در مدینه در آمدن داد یا
أیها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تلهکم مشغول نگرداند شما را أموالکم خواستهای
شما ولا أولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست
که دوستی خدای غالب بود بر دوستی همهٔ اشیا تا حدی که کونین را همه دینی و مجموع نعم
آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ یک ننگرد   چشم دل از نعیم دو عالم بدوختیم

مقصود

مقصود ما ز دین و عقبی تویی پس ومن یفعل ذلك و هر که بکند آن کار را یعنی مال و فرزند
از حق باز ماند فأولئك هم الخاسرون پس آن گروه ایشان زیان کارانند که جوهر باقی
باز مانند از اعظم باقی وأنفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمایید
مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید من قبل أن یأتی
پیش از آنکه بیاید أحدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید ای پروردگار
کار من لولا أخرتنی چرا باز پس نگذاری یعنی چه شود تا مهلت دهی مرا إلى أجل قریب تا زمانی نزدیک
فأصدق پس تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وأکن من الصالحین و باشم از نیکمردان
و شایستگان ولن یؤخر الله و خدای باز پس نکند نفسا هیچ کس را از مرگ إذا جاء
چون بیاید و برسد أجلها وقت ذلك و عمر یعنی چون عمر باخر رسد چیزی بر و
نیفزایند و از آن کم نکنند والله و خدای خبیر داناست بما تعملون بآنچه میکنید
آدمیان و حفص بخطاب میخوانند یعنی بآنچه همه شما میکنید از خیر و شر   سورت
التغابن ثمان عشرة آیة   بسم الله الرحمن الرحیم
یسبح پاکی و پاکیزگی و ستایش مینماید لله مر خدای را ما فی السماوات آنچه در آسما
نهاست از روحانیات وما فی الأرض و آنچه در زمینهاست از جسمانیات له الملك مر او راست
پادشاهی که ارض و سما و آنچه میان آنهاست آفرید وله الحمد و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش
وهو على كل شيء قدير و او بر همه چیزها تواناست هو الذی خلقکم او آنکس است که بیا
فرید شما را ای آدمیان فمنکم کافر پس بعضی از شما ناگرویده است بالوهیت او چون
دهریان و طبیعیان ومنکم مؤمن و بعضی از شما باور دارنده است آفریدگاری او را
چون اهل اسلام و ایمان والله و خدای بما تعملون بآنچه میکنید بصیر بیناست و
معامله با نیکان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق الله السماوات والأرض
بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی یعنی بالغه یا بکلیه گو پایای ایشان حق

ثانی

یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر می شود وَصَوَّرَكُمْ و نگاشت شما را فَأَحْسَنَ
پس نیکو کرد صُوَرَكُمْ صورتهای شما را با متداد قامت و اعتدال خلقت و امام قشیری
رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلی کردانید
بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسانست که او را صورت اوصاف کاینات
ادراکست است و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشیده تا نمودار جمیع موجودات
باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صورت
نکو در تست معنی که تو دید شکوه شانش ● جد غست اگر به بیرون مدد شکوه نداری ●
شده غلام صورت بمثال بت پرستان ● تو چو یوسفی و لیکن بسوی خود نظر نداری ●
بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی ● بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ می داند بعلم کامل مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها
هاست از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ و
می داند مَا تُسِرُّونَ آنچه می پوشند آنرا وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند وَاللَّهُ و خدای
عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه هاست از خواطر افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد
بشما اهل مکه نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل
و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ و عقوبت کار
خود یعنی جزای کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ
و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک بی انقطاع ذَلِكَ این عذاب و عقاب
مر ایشانرا بِأَنَّهُ بسبب آنست که كَانَتْ بودند که تَأْتِيهِمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغا
مبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها و روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس ایشان
گفتند أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و
بآدمی فرستند فَكَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در

بینات

بینات که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیازی دارد خدای
از ایمان خلق وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان حَمِيدٌ ستوده بستایش
حامدان زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا که ایشان برانگیخته
نخواهند شد قُلْ بَلَى بگو آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند به
پروردگار من که هر آینه شما مبعوث کرده شوید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر دار کرده شوید
بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و جزا یابید مجازات باشد وَذَلِكَ و این برانگیختن و جزا دادن
عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای
وَرَسُولِهِ و بفرستاده او محمد وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا و آن روشنی که فرستادیم بر محمد صلوات
الله و سلامه علیه مراد قرآنست و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز نفس و مظهر حقایق
احکام حلال و حرامست وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از اقوال و افعال خَبِيرٌ
داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ جهت
برای آنچه در روز جمعست از حساب و جزای قیامت را روز جمع گفت که در آن روز
اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی
و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و انس و جن ذَلِكَ آن روز
يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت
بمیراث گیرد و کافر نیز در دوزخ بمقام وی در آید غبن ظاهر شود و کفار دانند
که زیان کار اند و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود
را در یابد بتقصیر در احسان یا روز زیان حسیبست هر کسی سود خود طلبد
و زیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار
شایسته يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهای وی را یعنی عفو فرماید
وَيُدْخِلْهُ و در آرد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

ع۱۶

در زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا
تاکید است دخلود ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن عفو و در آوردن به بهشت رستگاری
بزرگست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بوحدانیت خدای وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغامبر ظاهر کردیم
أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند خَالِدِينَ باقی مانندگان فِيهَا
در آن یعنی میرند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ مَا أَصَابَ نرسد
هیچ کس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بقضای خدای یعنی وی بهمه مصایب محیط است و اگر خواهد آفریدگان را از آن
سالم دارد اما برای صلاح بندگان و امتحان ایشان بصبر و دیدار صواب و تطهیر
از گناه مصیبت بدیشان میرساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که تصدیق کند و بگرود بخدا
و بداند که مصیبت بمشیت و اراده اوست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید دل او را بصبر
و ثبات یعنی چون داند که آن بلا از اراده است بجان قبول کند و از وقوع
آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند بلا آینه جمال مبلیست پس آینه را جهت مشاهده
نور جمال دوست باید داشت شعر هر چه از دست تو آید خوش بود ● گر همه
پای پر آتش بود ● زخم گر دست تو می آید بدون ● کی بپرهیزم من از چوب خون ●●
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها عَلِيمٌ داناست صابر و شاکر را می داند
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و طاعت کنید رسول را
در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغامبر و رنجه نیارد فَإِنَّمَا
پس جز این نیست که عَلَى رَسُولِنَا بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن پیغام
پیدا و هویدا او تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفه ابلاغ بجای آورد اللَّهُ خدای
اوست مستحق عبادت لَا إِلَهَ هیچ معبودی سزاوار نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای

نه بر غیر

نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن
میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس
رضی الله عنه منقولست که بعد از هجرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه
داعیه مهاجرت کردند بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان ایشان بتضرع و زاری
و ناله و گریه مرد قرار ایشانرا نگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت
بدیشان وا مانده بودند حق سبحانه در باره ایشان آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ
و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ
پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته مشوید و ترک هجرت منمایید
این آیه بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجران دیدند هر یک در احکام
دین فقیه کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که مانع ایشان
از علم بی بهره مانده ام و بدین سبب نفقه ایشان باز گرفتند و مراسم رحمت فرو گذاشتند
حق سبحانه فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از جرایمی که کرده اند وَتَصْفَحُوا و در
گذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید آنرا و عذر ایشان را بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست با شما احسان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ
جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایشی اند که تا ظاهر کرده
که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت
الهی کرانه میگیرد وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ مر کسی را
که محبت مر خدای و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه
ناسخ آن حکمست که اتقوا الله حق تقاته و در کشف الاسرار آورده که در یک آیه اشارت

مکنید بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر بنیاد مدد و واجب حق را در قسم
نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند ما فعل فی
دهد یا پوشد عفو داخل تواند شد و اگر وی را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت
هزار ساله الحکایه یک رنگ دارد سه ... بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطیع باش و خواه عاصی
توحم کو وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدا را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه
کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هر چه نیکو تر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ بر نفسهای
خود چه فواید آن بوی رسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل
نفس خود یعنی حق خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَئِكَ پس آن
گروه مستفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند در دنیا از تخوفات و در عقبی از عقوبات
إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدای را یعنی صرف کنید مال را در راه خدا فرماید قَرْضًا
حَسَنًا قرضی مقرون با خلاص با صدق دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده گرداند
خدای آنرا که داده اید لَكُمْ برای شما یکی را ده یا هفتصد یا هزار و چهار صد یا بغیر حساب
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که از پی بوده باشد یعنی از امساک و ترک انفاق
وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل
میدهد حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
دانای نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه نهان دارند در دلها
از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ
حکم کننده بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق

احدی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله ابن عمر رضی الله عنه زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در

باب آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر بگو امت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
چون خواهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ
پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آنرا
از عدت و این طلاق سنی است چه زن از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که
حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام
عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و تعدد
طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله معتبر است پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب
امام شافعی سنت است و بمذهب این دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع
شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید مر آن عدت زنان را
که ایشان از ضبط عاجز اند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از
خدای که پروردگار شماست و طلاق بی سبب دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ
بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زنا شوهری
بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند
بی ایشان از اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیارند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت
هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی کردار ناخوش که روشن کننده حال
زنان باشد در بد کرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه
برای اقامت حد ایشان را بیرون باید برد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را
آزار کند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم شوهر را در اسقاط خانه اش
وَتِلْكَ این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدای است که مقرر فرموده وَمَنْ
يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که

ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای
طلاق دهنده هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای تو پیدا کند بَعْدَ ذَلِكَ پس از این
طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند تا دوستی زن در دل او پدید آید
تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بنزدیک
آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک
نمایید بِمَعْرُوفٍ به نیکویی که حسن معاشرت و لطف مرافقت و دیگر بار طلاق
مدهید بقصد اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ
بنیکوی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه کنید ذَوَيْ
عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر
ندبست و امام شافعی گوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ و اقامت شهادت کنید
ای گواهان بوقت حاجت برای طلب ثواب و رضای خدای ذَلِكُمْ این شهادت
و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود
بِاللَّهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بروز رستخیز و هر چه بدان متعلق است
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ گرداند و پدید آرد
لَهُ برای او مَخْرَجًا و جای بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت یا هر که
بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی
دهد ویرا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از آنجا که گمان نبرد و در شمار در نیارد یعنی بخاطر
نگذرد ... اندیشه ای نکند و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق تعالی
بخشد رزق حلال که نباشد در گمان در خیال سبب نزول این آیه آنست که مشرکان
پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و وی نزدیک پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمده گفت
یا رسول الله پسرم باسیری گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و برای

هید نقد و فاقه بنهایت رسیده و ... سد رمقی تواند بود فکر نیست حضرت
صلی الله علیه وسلم گفت تقوی پیش کن و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگویید
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز آمد خود بقول پیغامبر صلی الله علیه
وسلم عمل نمودند تا آنکه فرصتی پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار
گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد
روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود بدو گذارد
فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت
نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که کرده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا هر آینه
برای هر چیزی از فقر و غنا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش نیفتد
ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که من
آیتی میدانم که اگر مردمان فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد یعنی
آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و مبنای این آیه بر تقوی
و توکل است تقوی نخل بوستان قربت و از ثمره محبت خبر میدهد که ان الله مع الذین
اتقوا و توکل دلیل کلاه کفایت است و از بوی ریحان محبت دم میدهد که ان الله یحب المتوکلین
و بی این دو صفت قدم در طریق محققان نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل باید و
تقوی ٥ توکل مرکب راهست و تقوی توشه ره رو ٥ و در وقتی که حکم عدت مطلقات
فرود آمد که تربص بالنفس ثلاثة قروء صحابه پرسیدند که عدت زنان که حایض نشوند
چیست آیه آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض
بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم
ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است

وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدهٔ آنانکه حایض نشده اند از صغر سن هم چنین سه شهر مقرراست
وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بار دار یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدت
ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق و احکام وی کند يَجْعَلْ لَهُ
پدید کند از خدای مر او را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل
گرداند ذَٰلِكَ این چه گفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدایست که فرستاده او را از لوح محفوظ
إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از عقاب خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ
بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهای وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ لَهُ و بزرگ سازد
برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن کردانید زنان طلاق
داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که شما ساکن شدید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و
طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خود سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ
و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنکه تنگ کردانید
عَلَيْهِنَّ بر ایشان مسکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر
باشند طلاق داده کان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ
پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را و از عدت
بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از علاقهٔ نکاح لَكُمْ
مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان
بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ
بنیکوئی در باب ارضاع و اجرهٔ او وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید و مضایقه نمائید
ای پدر و مادر در رضاع و غیر آن یعنی شوهر از مزد ابا کند یا زن شیر ندهد
فَسَتُرْضِعُ لَهُ پس شیر دادن خواهد برای فرزند أُخْرَىٰ زن دیگر یعنی بزن دایه

کیرد

کیرد او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و الجا در نفرماید لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ باید
که نفقه کنید فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدرت توانائی
خود مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی رزق
وی یعنی فقیر و تنگ دست است فَلْيُنْفِقْ پس نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدا او را
داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنکه
بوی عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید
آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ بعد از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ
مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سرباز زدند و اعراض
کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خود وَرُسُلِهِ و از سخن پیغامبران او فَحَاسَبْنَاهَا
پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حساب سخت
که در وی استفسار و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا
عَذَابًا نُكْرًا عذاب زشت با هول یا عذاب کنیم ایشان را در سختی بعد از حساب
فَذَاقَتْ پس چشیدند اهل آن ده وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ
أَمْرِهَا و عاقبه کار ایشان خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت
جاوید و لقای الهی محروم شوند و زندان جحیم و عذاب الیم در مانند
أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذاب
سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تحقیق فرستاده
است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآنست فرو فرستاده بشما
رَسُولًا فرستاده او که محمد است صلی الله علیه و سلم قرآن را شرف گفت زیرا که شرف
دینی و کرامت عقبی وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفتم ذکر

قرآنست و فرستاده جبرئیل و بقول رسول مدلست از ذکر و ذکر همان
رسولست یعنی نام او و اشهر آنست که نصب بر ذکرا تمام شده و رسولا منصوب
بجذو فاست تقدیر بنی این که متابعت کنید رسول را پیوسته يَتْلُو عَلَيْكُمْ
میخواند بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرآن را مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و حفص
بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده وحی سخنه ذکر و رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ
آمَنُوا تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول آنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی
هدایت یا از باطل بحق و یا الجهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای
و تصدیق کند بوی وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری ستوده و پاک یعنی خالص از شوب
ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میروند
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند
کاشندگان أَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ تحقیق که نیکو ساخته
کرده است خدای در بهشت لَهُ برای مؤمنان عامل رِزْقًا روزی و چه روزی
اللَّهُ خدای وی الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را بعضی
بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در
تحت بعضی مِثْلَهُنَّ در اصل به عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ
الْأَمْرُ فرو می آید فرمان خدای و قضاء او بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی
نافذ است حکم او در آسمان و زمین و روا در هر طبقه از طبقات ارض و سما
امر است و خلق همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را بر همه جاری
ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ

بعد چیز

بهمه چیز دانا از روی علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا و از موجودات
علوی و سفلی هیچ چیز از دایرهٔ علم و قدرت وی خارج نیست سوره من نبت زیبق
قدم نشی کن قبول ◦ با دانش او کیست بیرون ز درون ◦ در غیب شهادت ذره نتوان
یافت ◦ از دایرهٔ قدرت علمش بیرون
سورة التحریم اثنا عشر آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ نقلست که حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله شربت عسل دوست داشتی و قتی زینب رضی الله
عنها مقدار عسل داشت و هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانهٔ او آمدی زینب
رضی الله عنها ترتیب شربت فرمودی و آن حضرت را در خانهٔ او بجهت آن تو
قفی بیشتر واقع شدی و این حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه
رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت
عسل در خانهٔ وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و مغفور
صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحهٔ کریهی دارد و آن حضرت بوی خوش را دوست
داشتی و از روایح ناخوش محترز بودی پس آن حضرت روزی شربت آشامیده
نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغفور می آید و ایشان در جواب
فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند
زنبور آن عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بوده امام زاهد رحمه الله آورده که چون
این صورت مکرر وجود گرفت حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که حرمت العسل
علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خود را دیگر کسی و بیان آن که
نیار د آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ
لَكَ آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آنست که در روز
نوبهٔ حفصه رضی الله عنها در خانهٔ وی رفتی و قتی وی با جازت آنحضرت بخانهٔ پدر رفته

بود ماریهٔ قبطیه را طلبید و بخدمت سرافراز گردانید حفصه بران مطلع شده
اظهار ملال کرد حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم
گفت هستم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که باکسی
نگوئی او قبول کرد و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از خانهٔ وی بیرون
آمد از غایت خوشحالی حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که از قبطیه خلاصی
یافتیم و چون آنحضرت بخانهٔ عایشه آمد از این حکایت رمزی باز گفت و این سوره
نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند
میخوری تبتغی می طلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله
غفور رحیم وخدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا و مهربان که کفارت سوگند
مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر گردانید خدای و بیان کرده لکم برای شما
تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بر بندند
بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است والله مولکم وخدای دوست
شماست و متولی کار شما وی سازد برای شما هر که چه صلاح شما در آنست وهو
العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید و کند نسبت
ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغامبر و پنهان ساخت
الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه
است یا عسل یا کو خلافت شیخین رضی الله عنهما بعد از انکه با حفصه آن گفته بود
با عایشه اشکارا کرد فلما نبأت به پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را به
بان حدیث واظهره الله واشکارا کردانید خدای پیغامبر خود را مطلع ساخت علیه عرّف
بر اظهار آن سخن از حفصه را و خبر داد بعضه بعضی از آن سخنان یعنی فلان سخن را تو
گفتی و ترا از فلان اظهار ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه واعرض واعراض کرد رسول

صلی الله علیه و سلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مرا داشت که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم استقصا نفرمود از دوی کرم و با انکه حفصه همه سخنان سرّ
آنحضرت را تمام اظهار کرده بود روی نیاورد فلما نبأها به پس آنهنگام خبر داد پیغامبر
حفصه را بدانچه خدای او را بران اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأک
هذا که خبر داد ترا باین که من راز ترا اشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه و سلم
نبأنی العلیم خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر الخبیر خبر دار مکنونات سرّ
ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدای خود را دل
دل مباد که آن حضرت نشوید هیچ باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که گشته
است دلهای شما از صواب که محافظت سرّ پیغامبر نیکنید وان تظاهرا و اگر هم
پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه
او یار و مدد کار پیغامبر است و برای نصرت کند وجبریل وجبرئیل رفیق اوست مدد
کاری بجای آرد وصالح المؤمنین وشایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان او
بند مراد همهٔ صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه و
حفصه و معاون آنحضرت که رضای او بجای فرزندان خود را شاد کنند و مجاهد گفته
صالح المؤمنین مرتضی علی است کرم الله وجهه والملائکة و تمام فرشتگان آسمان
و زمین بعد ذلک با وجود این که خدای و جبرئیل و صحابه یار وی اند ظهیر مدد
کار و معاون و هم پشت و بنده در یاری او عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن
اگر او طلاق دهد شما را ان یبدله اکه بدل دهد او را خدای ازواجا خیرا منکن
زنان بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میداند که طلاق
نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند مسلمت با ورداران مکان یا اخلاص دارندگان مؤمنات
قانتات نماز گذارانند یا فرمان برداران تائبات باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان

بدرگاه الله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات روزه دارندگان یا روزه
داران ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
ثیب آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر عیسی علیه السلام که حق سبحانه وعده فرموده که
هر دو را به بهشت بحباله از دواج حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آرد یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی
واهلیکم واهالی و فرزندان خود را بمواعظ و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که
آتش انگیز و هیمه آن باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت در حریان
می فرماید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا بجهای دانه و سیم اجساد و بعبارت
که اصل و منشا او سنگ است و ذر چیمند سنگ زرد و سفید اند و این سنگها
مبدا مید دلی سنگ سخت باید که زنسگیش و راحت فواید و دلا دین سنگ گو تو
بگیرند مر حسرت بسنگ زنی علیها بر ان آتش ملائکة و فرشتگان اند یعنی موکلند
بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان دوزخیان را یا ایشان
قوت ستیز و از جنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نا فرمانی نکند
خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی بر شوت فریفته نشوند مخالفت
امر باید کرد ویفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده میشوند بدان در
تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر با التذاذ اهل بهشت بنعیم
جنان پس چون زبانیه کافرانرا بکار در دوزخ آرند ایشان اغاز اعتذار کرده
داعیهٔ خلاص نمایند حق سبحانه با ملائکه گوید یا ایها الذین کفروا ای کسانی که
کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده
نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آن
چیزها که در دنیا بودید عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید

۲۰

توبوا الی الله باز گردید بخدای توبة نصوحا باز گشتی خالص یعنی توبه کنید و بر
سر گناه مروید معاذ جبل رضی الله عنه فرموده که توبهٔ نصوح آنست که تایب عود
نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نکند به پستان حسن بصری رحمه الله گفته که در
رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه آینده سیو
توبه چه باشد پشیمان آمده بر در حق بر مسلمان آمده خدمتی از سر کو غنی
با نیاز باحقیقت رو کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید
شاید که ان یکفر عنکم اکه دور کند از شما سیاتکم گناهان شما را ویدخلکم
جنات و در آرد شما را بوستانها که پیوسته تجری من تحتها الانهار میرود
از زیر درختان و قصور آن جویها این در آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی
روزی که خجل نکند خدای یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در میان
عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه و سوا نسازد آنانرا که گرویده اند بوی
یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان
یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود بین ایدیهم
در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در ان
محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا گویند مؤمنان ای آفریدگار ما
اتمم لنا تمام کردان برما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط
بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمات گناه پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که
تو بر همه چیز از تمام انوار و مغفرت او ما را قدیر توانائی یا ایها النبی ای
پیغامبر خبر دهنده با بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین
و با منافقان بوعید واغلظ علیهم و درشتی بکار بر ایشان یعنی هر دو گروه را وماویهم
جهنم و باز گشت ایشان دوزخست وبئس المصیر و بد جای باز گشتن است

دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ بجای آنانکه کافر شدند
نُوحٍ وآن مثل زن نوح است علیه السلام واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ وزن لوط
واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم این دو بنده مِنْ عِبَادِنَا
از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند بآن دو بنده بنفاق
زن نوح علی نبینا وعلیه السلام تهمت کرد بطوفان ودر سر زن لوط علیه السلام سنگ با
مرید فَلَمْ يُغْنِيَا ... وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ وگفته خواهد شد روز قیامت واعله واهله را که درآیید
بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با درآیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار
معاقب میشوند ونسبتی که میان ایشان وپیغامبر هست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وَضَرَبَ
اللّٰهُ مَثَلًا وبیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ برای آنانکه گرویده اند وآن
مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ گفت چون رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار
من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام
قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چارمیخ کرده
در آفتاب بیفکندند حق سبحانه ملائکه را بفرمود تا بگرد وی درآمدند وبالهای
خود او را سایه کردند وفرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند وحکم شد که بر سینه
وی نهند آسیه دعا کرد وخدا یا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي وبرهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ
از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ واز کردار او یعنی عذابی که مرا میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
ونجات ده مرا از کفر وظالمان که قبطیانند وتابعان فرعون حق سبحانه تعالی
وی مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت وخانه وی بوی نمود وروح وی قبض کرد
وسنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت ودر اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه او را
بآسمان برد با جسد وی وحالا در بهشت وحاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال
او با اهل کفر او را هیچ مضرت نکرد ومثل زده خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغامبر صلی الله

فلم يغنيا عنهما من الله شيئا

وسایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ ومریم دختر عمران را الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که
نگاه داشت فَرْجَهَا دامن خود را از حرام وفاحشه فَنَفَخْنَا در دمیدیم فِيهِ در گریبان
دامن جامه وی مِنْ رُوحِنَا از روح که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ وباور داشت مریم
وگروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزل قبل از انجیل یا وعدها
جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا وَكُتُبِهِ وبکتاب
خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی وپسر وی
وحضرت مسیح میخواند ومراد تمام کتب الهی است وَكَانَتْ وبود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ
از فرمان برندگان یا ملازمت کنندگان بر وظایف عبادات وتذکیر برای تغلیب
واشعار بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبود ودر خبر آمده که مردان
بسیاری بکمال رسیده اند واز زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران وآسیه
مزاحم که زن فرعونست سورة الملك سی آیه مکیه

الجزء التاسع والعشرون

ع

Sourat LXVII. The Kingdom. v. 30

بسم الله الرحمن الرحيم
تَبَارَكَ بزرگ وبرتر است وثابت بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آن کسی که بدست
قدرت اوست پادشاهی وتصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ واو بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آن خدایی
که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ وزندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا وحیات بعث
در آخرت وگفته اند مرگ را آفرید بر صورت کبشی او بر هیچ نگذرد وبوی او بهیچ چیز
نرسد الا که زنده شود وبقول مراد از موت وحیات یعنی دنیا وآخرت را بیافرید
لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که در
ما دیگر لیف أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نکوتر ند از جهة عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر
است ودر خبر آمده که کدام نیکوترند از روی عقل وپرهیزکارتر از محارم وشتا

نودن فرمان برداری وگفته اند کدام یاد کننده ترند مرگ را وترسنده تر از نو کار
سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای غالبست در ملک خود ترسنده کان را این
سازد الْغَفُورُ آمرزنده است که خطیات ایشان را بپوشد الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که
بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای یکی در معالم
آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده ودوم مرمریست سفید وسیوم آهن است
وچهارم مس زردیست وبعضی گفته اند مس وپنجم نقره است وششم زر است وهفتم
یاقوت سرخ است مَا تَرَىٰ نمی بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفریدن خدای
آسمانها مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خللی واختلالی وتناقضی وعیبی واعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ
پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا دران هَلْ تَرَىٰ هیچ میبینی مِنْ فُطُورٍ شکافی
ونقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی
تا هیچ عیبی یابی یعنی اگر یک نگریستی معلوم نکردی نکرار کن نگریستن را
يَنْقَلِبْ باز گردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا دور افتاده از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ
واو وامانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچندی نگرد
عیب نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا وبدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را
یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین را بیاراستیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که
شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا وگردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ رانندگان
مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا وآماده ساختیم
لَهُمْ برای دیوان بعد از سوختن ایشان در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته
در عقبی وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا ومر آنانراست که کافر شدند از دیوان وغیر ایشان بِرَبِّهِمْ
بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای بازگشتی است
دوزخ إِذَا أُلْقُوا وچون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از

دوزخ شَهِيقًا آوازی مانند آواز خر یا از گوش که آنکر الاصوات است یعنی چون کفار را
بدوزخ درآرند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ واو می جوشد وایشان را بر می آرد
وفرو می آرد چنانچه گوشت در دیگ جوش شد تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است که پاره پاره
شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه که درافکنده شوند فِيهَا
در دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان
دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را نَذِيرٌ بیم کننده
یعنی پیغامبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند واز عذاب بترساند
قَالُوا بَلَىٰ گویند آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ پیغامبر بیم کننده فَكَذَّبْنَا
پس ما تکذیب کردیم قول وی را وَقُلْنَا وگفتیم ما مر پیغامبران را بهیچ وجه مَا نَزَّلَ اللّٰهُ
فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگویید از وعد و وعید
وامر ونهی ودیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر
در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید وَقَالُوا وگویند
کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر می بودیم ما که می شنیدیم سخن پیغامبران را بر وجه
تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود
أَوْ نَعْقِلُ تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان وتفکر می نمودیم در انوار حکمت از
اقوال وافعال ایشان معاینه می بود مَا كُنَّا نمی بودیم امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
در عداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اقرار کنند ومعترف شوند بگناه
خویش ودران وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا بود دوری باد از رحمت لِأَصْحَابِ
السَّعِيرِ مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی که آنانکه میترسند رَبَّهُمْ
از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی آنانکه از خلق پوشیده ...
گویند وتا لا کنند ودر عین المعانی گوید که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق

وبخلوتها

و پیدا بخدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة ایشان راست آمرزش گناهان و
اجر کبیر و مزد بزرگ که بهشت است و گفته اند آمرزش از مکاید و مکاره یعنی مزد
ترسندگان باشد از هرچه ترسند بیت لاجرم فرشته ترسنده است
هرکه ترسد مبارک بنده است خوف خشیت خاص دانایان بود هرکه دانا نیست کی
ترسان بود ترسکاری رستگاری آورد هرکه درد آورد عجب درمان بود آورده اند که
کفار قریش بسبب عیش شهوت مغرور و مسرور گشته درباب حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم سخنان گفتندی و چون چند نوبت نزول قرآن بود و اندوهی ایشان را بود
شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر یعنی محمد آهسته
گویند تا خدای او نشنود و او را از آن آگاه نسازد آیت آمد که واسروا قولکم و پنهان
سازید یعنی گفتن خود را درباره پیغامبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی
هر دو نزد او یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور در آنچه در
سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بهمه بی واقفست آن تعبیر از آن
بسر کنند یا بجهر بر وی پوشیده مخفی نخواهد بود الا یعلم من خلق آیا نداند آنچه در دلهاست
آنکه که بیافرید دلها را وهو اللطیف و او داناست به بواطن اشیا و حقایق آن الخبیر
آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید
لکم الارض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن فامشوا
پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین وکلوا و بخورید من رزقه از روزی
که برای شما مقدر و مقرر کرده والیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس بر او
شکر گذارید و سپاس دارید او را بجای آرید ءامنتم آیا ایمن شده اید کافران من فی السماء
از آن کسی که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل
است علیه السلام مخصص یعنی آنکه ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از آنکه خدای با

با جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم ایشان وی فرو برد شما را بزمین فاذا هی تمور آنگاه
زمین از فرو رفتن شما بوی میلرزد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افکند ام
امنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خطاب مقام او یعنی
جبرئیل علیه السلام ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه
بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر
چگونه بوده بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی که
تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه
و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من
یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا نمی دانند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان
فوقهم زبر ایشان در هوا صافات صفها برکشیده میگشایند بالهای خود را ویقبضن
و فراهم میگیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در
حال قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی
و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا
کرده انه بکل شیء بدرستی که خدای همه چیزها بصیر بیناست امن آیا کیست که
توان گفت هذا الذی این آنکسی است که از روی حمایت هو جند او مدد کار است و فاید

شکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن مگر در فریب شیطان
که می گویید عذاب بر شما فرو نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان
کرد بدو که این آنکسی که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک اگر باز گیرد
خدای رزقه روزی خود را از شما یا مساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را
وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی
تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق همه اوست و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا

بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عنا و سرکشی و نفور و رمیدگی از حق
و نفرت از داستی افمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه سر فرو افکنده بر روی
خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند او اهدی راه
یافته تر است امن یمشی سویا یا آن کسی که میرود راست ایستاده و همه اطراف خود
را مشاهده میکند علی صراط مستقیم براه راست رساننده بمقصد و مقصود این مثالیست
برای کافر که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که
بطریق حق از روی بصیرت سلوک میکند بیت فرقست میان آنکه از روی یقین
با دیده بینا رود اندر ره دین یا آنکه دو چشم بسته بی دست کشی هر گوشه همی دود بظن و
تخمین قل بگو ای مشرکان که خدای شما را بید و بعثت میکنم هو الذی او آنکسی که بقدرت کامله
انشاکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید
والابصار و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده نمایید والافئدة و دلها
تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما بسیاری شوید
و بجز بیند ولیکن قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگویید مر این نعمتها را قل هو الذی
ذراکم بگو خدای آن خدایست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الارض در روی
زمین هر یکی را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا قیام کنید و فرمان برداری نمایید
والیه تحشرون و بسوی او بازگردیده خواهید شد تا جزای کفار و کردار خود بیابید
ویقولون و میگویند مشرکان مر پیغامبر را و یاران وی را متی کی باشد هذا الوعد
این وعده حشر و یا فتح جنان ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان



قل انما العلم بگو ای محمد در جواب ایشان که جز این نیست دانش قیامت یعنی علم بوقت
آمدن آن عند الله نزدیک خداست و غیر او را بر آن اطلاع نیست وانما انا و جز این نیست
که من نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بوقت آن

دانا نیستم فلما رأوه پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامت است زلفة نزدیک بخود
سیئت بد کرده و زشت شود وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم
او بر چهرهای ایشان پیدا گردد وقیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند هذا
الذی کنتم این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون بوعده آن تمنای کردید و در طلب او
استعجال می نمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران آرزوی مرگ پیغامبر
صلی الله علیه وسلم میکردند و تمنای هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را فرمود
که قل ارأیتم بگو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند خدای مرا ومن معی و
آنانکه با منند از مؤمنان او رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن پس
کیست آنکه او یجیر الکافرین زنهار دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک یعنی
مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند دیگران مردن چه فایده دهد
قل بگو آنکه ایمان بدو سبب نجات است هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش آمنا
به بگرویده ایم بوی وعلیه و بر وی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ام و کار خود بدو باز
گذاشته ایم فستعلمون پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم
کنید که فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویدا
ست قل ارأیتم بگو خبر دهید مرا ان اصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه
زمزم یا آب بئر میمون غورا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان
نرسد فمن یأتیکم بماء پس کیست که بیارد برای شما آبی معین جاری یا ظاهر چنانچه
کسی بیند و در اثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله رب العالمین و در تفسیر
زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تعلیم میکرد که فمن یأتیکم بماء
معین او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بتبر و مکاران میتوان آب را باز آورد
شبانه نابینا شد هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد بگوی بمعول و

و میتین تا با ناآوند سحر فلسفی و منطقی دستهاء می کذشت از سوی مکتب آن زنان
چون کریشنید آیه او را ناپسند آمد کفت آریم آب را ما بولند ما بزخم بیل و میتین ایتبس
آب را آریم اوسیتی ذیبن شب بخفت او دید که یک شخص مرد لطمه بر وی زد و چشم کور کرد
کفت هان زین چشمه چشم ای شقی با تبر نوری بیار از صادقی دو د بر جست و دو چشمش
کور دید نور فایض را زدیده دور دید سورة القلم خمسون آیست
بسم الله الرحمن الرحیم ن حروف مقطعه ثلاث
بو اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آنست که غایت ملک این امت از شمار آن توان
دانست اما هر کس بدان نرسد و جهود بعضی از آن کوفتند و بعضی فرو کذاشتند و برایشان
مشتبه شد و در آل عمران کذشت و بعضی علما از مفاتح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف
نون کفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم کوید که از حروف الرحمن و کویند
اسم سورت است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسمیست بنصرت حق سبحانه
مؤمنان را و اغلب آنست که نون اسم ماهی است و مراد آنست جنس باشد یا ماهی که زمین
بر پشت اوست و او را لیوثا کویند یا بهموت و در وسیط باسناد خود از ابی هریره رضی الله
عنه نقل کرده که وی کفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اول چیزی که خدای
بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود
و باشد و بعد تقدیر حق سبحانه سوکند یاد کرد بدوات والقلم و بقلم اعلی که
از نور است و طول او ما بین السماء والارض مراد قلمی است که بدان کتابت کنند
و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وما یسطرون و بدیکو سوکند
خورد بانچه نویسند حفظه از احکام وحی یا انچه ایشان فواید در بیان آن
هیچ علم نقل می شود که نون دهنست و زبان قلم و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده
می نویسند حق تعالی بدین آیتها سوکند خورده جواب قسم اینست که ما انت

Soorah LXVIII. The Pen. ver. 52.

٣٦

تو ای محمد بنعمة ربک بسبب نکاه داشت پروردکار تو بمجنون دیوانه جواب ولید
مغیره است که آنحضرت را می کفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمۀ نون
اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم اشارتست بعلم
تفصیلی ثابت در واحدیت و بلخه قلم کریم از دوات قدم نوشته یعنی حروف
العالیه مجرده علمیه و کلمات بیانیه مرکبه سفلیه جواب این که تو بنعمت
پروردکار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اسرار ازل و ابد وان لک
و بدرستی که مر ترا لاجرا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غیر ممنون
منت ما نهاده یعنی حق سبحانه بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا
کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بود دایم که هرکز انقطاع بدان راه نیابد وانک
و بدرستی که تو لعلی خلق عظیم برترین خوئی که اسلامست یا بخوئی بزرک که بخوئی
او کسی را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست و کفته اند
مراد آنست که حق سبحانه بوی ادب ارزانی داشته از عایشه رضی الله عنها سوال
کردند از خلق رسول صلی الله علیه و سلم و بجواب آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن
بود و در سلسلة الذهب سخن بو انجه میکوی هم کان که هر چه بود خلقهم القرآن
وصف کس که خلق قرآنست خلق را نعت او جدا مکانست محمد حکیم قدس سره
فرموده که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمدی نبوده چه از مشیت خود بار ندانست
و خود را بکلی با حق کذاشت امام قشیری قدس سره کفته که نه از بلا منحرف بود و نه
از عطا منصرف کشت و کفته اند که او را هیچ مقصد و مقصودی جز خدای نبود و تتمه
از حقایق اخلاق آنحضرت رسالت در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور
شده و در جواهر التفسیر نیز مذکور است فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد
ویبصرون و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود

بر ایشان معلوم کرده که بایکم المفتون کدامست از شما فتنه و بلا یا در کدام کروهست
از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تو نی یا ایشان ان ربک بدرستی که آفریدکار
تو هو اعلم وی داناتر بود بمن ضل بکسی که کمراه شد عن سبیله از راهی که او را است
است و چنان کسی فی الحقیقة دیوانه بود و هو اعلم بالمهتدین براه یافتکان بکمال عقل که مؤمنانند
فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندکان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین
آبا دعوت می نمایند ودوا لو تدهن دوست میدارند که نرمی کنی با ایشان و مسامحتی
نکنی بشرک فیدهنون تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند ولا تطع
و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوکند خوارۀ را بدروغ که ابوجهلست یا اسود
عبد یغوث یا اخنس ابن شریف و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوکند بدروغ بسیار
خوردی مهین سست رای خوار و بی مقدار هماز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه
زننده در روی ایشان مشاء رونده بنمیم بسخن چینی میان مردم یا غمز کننده
مناع باز دارنده للخیر مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده از
حد در کذرنده اثیم بسیار کناه و زناکار عتل بدخوی و درشت خوی بعد ذلک پس
از همه عیبها زنیم حرام زاده که پدرا و معلوم نباشد آورده که ولید هژده سال بود که مغیره
دعوی کرد که پدر اویم و او را بخود کرفت و در تفسیر امام زاهدی رحمه الله مذکور است که
چون رسول خدای صلی الله علیه و سلم این آیه را بر ولید خواند و بهیچ عیبی که
رسید در خود باز یافت مکر حرام زادکی با خود کفت من سید قریشم و پدرم
مغیره است مرد معروف و لیکن میدانم که محمد دروغ نکوید چکونه این مهم را بسر رسانم
شمشیر کشیده نزد مادر آمد بتهدید بسیار و از وی در کشید تا و کفت که پدر من در
قصه زنان جرات نداشت و او را فرزند نبود بار دنار کان ترسیدم بر میراث او نهاده بودند
و مرا رشک آمد غلام فلان را بخود کرفتم و تو فرزند اوی و بدلیل پوشیده بر صدق آن زن

وهو اعلم
را او داناتست

شدن حضومت ولید است و ستیزه او با آنحضرت و کفته اند سر جرم کناه معروف
از فعل مادر است کرد خطای مادر او خاک در کرد ان کان آیا برای آنکه هست و خصی یک
همه خواند بر طریق جهر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران
چنین کسی را فرمان می بری اذا تتلی علیه چون خوانده شود برو آیاتنا آیتهای کلام ما
قال اساطیر الاولین کوید این افسانهای پیشینیانست سنسمه زود باشد که
علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یعنی سیاه روی سازیم او را یا عیب آشکارا کنیم
که نتواند پوشانید در اخبار آورده که روز بدر بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی
ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط غلات و زوال نعم کما بلونا
چنانچه آزموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در
نواحی صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را
بخواندی و بسیاری در زیر درخت افکندی و هر میوه که دست و داس بدان نرسیدی با باد
از درخت افکندی یا بطرف بساط افتادی ان را بدرویشان دادی و ده یک نیز از
حاصل آن باغ بدیشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسرانش کفتند مال اندک
است و عیالان بسیار اکر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنک کردد و صباحی که در
ویشان را خبر نباشد برویم و میوه بچینیم و بدین سوکند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید
اذ اقسموا لیصرمنها یاد کن چون سوکند خوردند و ایشان باغ که بچینند از درختان میوه
های آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پکاه و چنین
سوکند خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند و نکفتند ان شاء الله در شبی که این نیت
کردند و خفتند قضای الهی نازل شد فطاف علیها پس بکردید بدان باغ طائف
بلای طواف کننده من ربک از امر پروردکار تو و هم نائمون و ایشان یعنی پسران
خفتکان بودند فاصبحت پس کشت باغ ایشان بدان بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن

جمله ویران باشد بر وجهی که باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند
فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در صباح یعنی در وقت صبح بخواندند
یکدیگر را و گفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید علی حرثکم بسوی درو کشت خود
یعنی ثمار آنجا کشته اید ان کنتم اگر هستید شما صارمین برندگان میوه‌های باغ مشغول
بود برخواستن پس راه برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب
باغ وهم یتخافتون وایشان نرم نرم و آهسته میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن
ان لا یدخلنها الیوم آنکه در نیاید امروز علیکم بر ایشان مسکین درویشی تا مردم
نکرد و از حصه ایشان کم نکردد وغدوا بامداد برفتند علی حرد بر قصد و منع مساکین
قادرین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه‌ها فلما رأوها پس آن هنگام که
بدیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر که انا لضالون بدرستی که
ما گم کردگانیم راه باغ خود را چه باغ ما در روز پر میوه بود این باغ از میوه خالی است بعضی از
ایشان تامل کردند و دانستند که نشانهای در دو دیوار دیگر باغ ایشانست بل نحن ما راه را گم
نکرده ایم بلکه ما محرومون بی بهرگانیم از میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا
قال اوسطهم گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بهتر که تو بیشتر با صاحب تو بود که الم
اقل لکم آیا نگفتم مر شما را در آن روز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را به بزرگی و نمیگوئید
انشاء الله انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود بمنع درویشان فاقبل
بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون ملامت می
کردند این او را ای گفت تو چنین اندیشیدی و او عذری آورد که تو هم بدین راضی بودی
القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستیکه
هستیم ما طاغین از حد بندگان در گذرنده کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم
ساختیم عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم ان یبدلنا آنکه بدل دهد

قالوا سبحان ربنا

یاولینا

ما را خیرا منها بهتر از آن باغ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون
رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق سبحانه برایشان ببخشود و باغ بهتر از آن که بود
حیوان نام و بدیشان ارزانی فرمود و در سیاحتی کو بید خبر داد مرا کسی که در آن باغ دیدم
خوشه انگوری دیدم برابر مردی بر پا ایستاده و محققان گفته اند هر که ببلای مبتلا گردد
و مال و منال او در معرض تلف شود و او تامل نماید و داند که ما سبق او بر و نازل شده پس
بگناه خود اعتراف نماید بحضرت عزت بازگشت کند حق تعالی آنچه از و باز ستده باشد بدو
دهد چنانچه بستان حیوان بعوض باغ مروان داد و چنانچه پیر رومی قدس سره می فرماید
اول خم شکست سرکه بریخت من نگفتم که این زیانم کرد صد خم شهد صافی از پی آن
عوضم داد و شادمانم کرد کذلک هم چنین است العذاب عذاب کرد بحطای در دنیا ولعذاب
الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است ازین جهت این عذاب زوال پذیرد
و آن ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمانکه بدانند هر آینه از
موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند
ربهم نزد آفریدگار ایشان در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانهای با نعمت
کافران گفتند این چه وقت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر هست باشد
ما را بیشتر خواهد بود چنانچه در دنیا از ایشان خوشحالتریم در عقبی نیز همان منوال
خواهد بود حق سبحانه رد سخن ایشان را میفرماید که افنجعل المسلمین آیا ما خواهیم کرد
مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات ما لکم چیست شما را
ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بتسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این
التفات از روی تعجب و استبعاد است ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده
از آسمان که شما فیه در آن کتاب تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا مثل
مسلمانان باشند ان لکم فیه بدرستی که مر شما راست در آن کتاب لما تخیرون آنچه

خواهید که برگزینید و آرزو برید ام لکم ایمان یا مر شما راست عهدها و پیمانهای
موکد علینا بر ما بتخصصها و قدیم بالغة رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة
تا روز رستخیز ان لکم آنکه مر شما راست در آن عهد لما تحکمون آنکه حکم میکنید برای
خود از تخییر و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد مشرکان را که ایهم کدام شما بذلک
بدین حکم زعیم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید ام لهم یا ایشان را شرکاء
انبازانست در این قول یا هستند ایشان را آنان که شریک می سازند فلیأتوا پس گو بیایند
بشرکائهم بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود ان کانوا صادقین اگر هستند راست
گویان در آنکه نجات نعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف بیار یاد کن روزی که بر
داشته شود پرده عن ساق از کار بزرگ و امر صعب و هم بحث یا وصف کرده در روز
شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه ویدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود بسجده کردن
مر خدا را در لباب از ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی در آن روز نور عظیم تجلی کند و خلق بسجده در افتند و معالم
از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که
کشف کند پروردگار ما از ساق خود سجده کنند مومنان و مومنه مر او را و باقی مانند آنانکه
سجده در دنیا بریا و سمعه کرده باشند پس مرخواهد که سجده کنند پشت او یکتاه گردد
و نتواند و در حبوالست که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فلا یستطیعون
پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فروتن شود چشمهای ایشان یعنی خداوند
ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگو
نساری وقد کانوا و بدرستیکه بودند در دنیا که یدعون خوانده میشدند الی السجود
بسجده کردن مر خدا را وهم سالمون و ایشان تن درست بودند و قادر بر آن چون
فوت کردند در روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند مدد و فرصت از دست گو باید

که کرد

که گوی سعادت ز میدان برد که فرصت عزیز است چون فوت شد بس دست حسرت بدندان
برد فذرنی پس بگذار مرا ومن یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که
قرآنست یا بحدیث بعث و حشر و در این آیه تسلیه حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی بعذاب
بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون از انجا که ایشان ندانند یعنی هرگاه
که خطا کنند ایشان را و عطا دهیم و ایشان را تفضیل پندارند واملی لهم و مهلت دهیم
ایشانرا در دنیا تا مغرور شوند انگاه بگیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکم است
هر چیزی دفع نشود و گرفتن من سخت است کسی را طاقت آن نباشد ام تسألهم آیا می
طلبی ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم من مغرم پس ایشانند از تاوان
یعنی از غرامت آن اجر مثقلون گران بار ... و بدان سبب روی از تو گردانند ام
عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست در لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم یکتبون
پس ایشان می نویسند از آنجا چه حکم میکنند در تسویه مومن و کافر فاصبر پس شکیبا باش
لحکم ربک مر حکم آفریدگار خود را بتبلیغ وحی و تحمل از کفار ولا تکن و مباش در دلتنگی
و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد
بر ایذای قوم و غضبناک از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن
وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین وهو مکظوم و او پر از اندوه بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آنست که
دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده
شدی بالعراء بصحرای خالی از گیاه وهو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتباه
پس برگزید او را ربه آفریدگار او بنبوت و رسالت و القای وحی فجعله پس گردانید
او را من الصالحین از شایستگان یعنی پیغامبران گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که

مذموم

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز اینکه بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن
و آن دعا در توقف دار که کار رعایت نیکو شود کا دعا انصبر کرده دبسند خرم آن
کن صبر باش بحکم سید چون در افتادی بگرداب موج صبر کن والصبر مفتاح الفرج آورده
اند که گروه نظران قریش از قبیله بنی اسد بجهت آنکه بچشم بد شهرت داشتند اختیار
کرده بودند به بسیار مستظهر ساختند تا بر تو چشم سید عالم صلی الله علیه وسلم را سبب
عین الکمال آسیب رسانند حق سبحانه برای عصمت و دفع چشم بد این آیت فرستاد که
وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود که کافران شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند
و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام که شنیدند
قرآنرا که میخوانی وَيَقُولُونَ و میگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ که این مرد دیوانه شده یعنی جنیان
که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
یا نیست محمد مگر شرف عالمیان   ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو
امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه

سورة الحاقة خمسون آیة   بسم الله الرحمن الرحیم الْحَاقَّةُ

حالتی حق است وقوع آن یا ساعتی که او را لازمست رسیدن آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است
و چه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا که تا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیز است ساعتی
که در وقوع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسماء وی است كَذَّبَتْ
تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و درهم
شکننده مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب
طغیان خود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند
و هلاک شدند بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام
وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد بغایت سرد عَاتِيَةٍ

Surat LXIX. The Infallible. ver. 52.

از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذره از باد و قطره
از آب فرستاده نشود بدنیا الا که بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح و هود علیهما السلام
که آب و باد طغیان کردند و خزنه را مکنت نبود و در تفاسیر هست که ملائکه باد را
جمع نتوانستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسخر کردن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت
شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر
حُسُومًا روزها و شبهای متوالی یا شوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس می‌دیدی قوم
عاد را که حاضر می‌بودی فِيهَا در آن وقت صَرْعَى مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بنهای درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده
و کاواک گشته فَهَلْ تَرَى لَهُمْ هیچ می‌بینی مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه
مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند   مقرر است که بودند دیرها ندیدی تختها
تخت نشین خسروان شاه نشان   جرعه اصغار و قضا از صعب قهر و بید شدند خاک
و فنا و خاک نیست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَن قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش
از وی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دهای مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ بخطا یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی
شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای
ایشان را أَخْذَةً رَّابِيَةً گرفتنی سخت و فزاینده بر عذاب امم دیگر إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستیکه
ما چون طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ
برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده در آب یعنی سفینه نوح علیه السلام
لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان
و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارید این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع
گیرد بآنچه شنود و در حدیث آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر علی
را کرم الله وجهه گفت من از خدای درخواستم که گرداند گوش ترا اذن واعیه

پس علی کرم الله وجهه گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم فَإِذَا پس چون دمیده
را بود صد واعیه و بنده را اذن بود باید واعیه که بشنود گوشهای غیب گوید وحی نازل
نی نکردم یک بشر فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ
یک دمیدن که صیحه اولست وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها
از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته
شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا کردند فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد
آسمان از نظر هیبت فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود بی
از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر حق
در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر زبر
ملایکه که بر اطراف آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان
عرش چهار اند و در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت
بز کوهی از سمهای ایشان تا زانوهای آن مقدار بود که از آسمان تا آسمانی و گفته اند
هشت صنف اند از ملایکه بر دانستگان که ایشان را کسی نداند الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ
در آن روز عرضه کرده شوید بر خدای برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای
مِنكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع
است بر عرض و حساب نه برای اطلاع است بل حکمت برای علانیت و افشای احوال
برخلایق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست
راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب
مرا که در آنجا عملی نیست که من از نظر آن شرمسار شوم و در تبیان آورده که این کتاب
دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در بشارت جنت و بر وجه کتاب حفظه

میان بنده و خدا وند است و کسی او را نبیند و بخوانند پس صاحب آن کتاب میگوید
إِنِّي ظَنَنتُ بدرستی که من بیقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده ام حِسَابِيَهْ
حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد تا آماده شدم فَهُوَ پس آن
فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت و مقرون خوشی
و خرمی فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قُطُوفُهَا میوه‌های آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست
قایم و قاعد و مضطجع بدان برسد و رضوان ایشانرا گوید كُلُوا بخورید از میوه‌ها
وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ
بسبب آنچه کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه
آنکه روزه داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس را دهند كِتَابَهُ
بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او بپشت خویش بند فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت
يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ کتاب مرا و من
ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی ندانستمی من مَا حِسَابِيَهْ چیست
حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا کاشکی مرگ که مردم بدان در
دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بود مرگ حکم کننده بفنا و ابد تا بعد از آن زنده نشدی مَا أَغْنَىٰ دفع
نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ آنچه بودی مرا از مال و تبع هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ گم گشت
از من تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم پس
خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بگیرید او را فَغُلُّوهُ پس در غل کشید و
بر دست او بگردن او ببندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِي
سِلْسِلَةٍ پس آنکه در زنجیر از آتش ذَرْعُهَا گز آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز به ذراع ملکی هر
ذراعی هفتاد باع هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را در آن یعنی بر
جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رضی الله عنه گفته که اگر حلقه

که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نباشد و حلقهٔ آن زنجیر
بر کوه‌های عالم نهند همه از بیم آب شود إِنَّهُ بدرستی که این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که
ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را یعنی
رغبت نمی کرد و حرص نداشت عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ لَهُ
الْيَوْمَ پس نیست مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ
و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر غسالهٔ دوزخیان یعنی زرداب و ریمی
که از تنهای ایشان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمی‌خورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران
و سر همه گناهان شرک است فَلَا پس نه چنان است که کافران میگویند قرآن بربافته
و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه میبینید از مشهودات وَمَا
لَا تُبْصِرُونَ و آنچه نمی‌بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است
یا با اجسام و ارواح یا انس و جن یا کعبه و بیت المعمور یا بمحمد و جبرئیل یا تبلیغ
محمد و نزول جبرئیل یا آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم اینکه
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستی که قرآن هر آینه خواندن رسولیست بزرگوار نزد
خدای که محمد است و گفته‌اند جبرئیل علیه السلام وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قرآن
سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنید مراد
عدم تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة بن ابی معیط
گمان میبرد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمی‌شوید تَنْزِيلٌ قرآن فرو
فرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند
محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بربندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعض سخنان را لَأَخَذْنَا
هر آینه بگیریم از او بِالْيَمِينِ قوت و توانائی را ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ از وی رگ دل
او را یعنی هلاک سازیم فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یک یعنی نیست شما

صلی الله علیه وسلم
صلی الله علیه وسلم

Soorat LXX. The Ladder. vers 44.

عَنْهُ حَاجِزِينَ از دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پند
است لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع اند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما دانیم
أَنَّ مِنْكُمْ اینکه بودند از شما مُكَذِّبِينَ تکذیب کنندگان مر قرآن را وَإِنَّهُ بدرستی که قرآن
لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت است عَلَى الْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را در روز قیامت که ثواب
اهل قرآن را مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ درستست بیگمان که
از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار
بزرگ خود یعنی تنزیه نما او را از صفات ناسزا و ثناهای بزرگ یاد کن

سُورَةُ الْمَعَارِجِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعُونَ وَأَرْبَعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند
نضر بن حارث بود در مسجد ایستاده گفت که خدایا که محمد صلی الله علیه وسلم برحق است و آنچه
میگوید از نزدیک تست پس تو سنگی ببار بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَأَلَ سَائِلٌ
درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنیست لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل
بدر است در روز بدر یا عذاب الیم در آخرت سائل ابوجهل بود که فاسقط علینا کسفا من السماء
و قول جمعی آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و
بوجه تعلیق لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد مِنَ اللَّهِ از جهت
خدای [illegible] بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نکرد و پس در صفت الله میگوید
که ذِي الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان
خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ
بالا میروند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی عرش خدای
تعالی فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار
سالهای دنیا یعنی اگر کسی آدمی خواهد که سیر کند از دنیا تا جائی که محل ملائکه است

و ایشان بیک روز میروند آدمی بدین مقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و ابن عباس رضی
الله عنهم فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافر بدین درازی خواهد گذشت و
گفته اند در عرصهٔ قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی
هزار سال باز دارند و بیان آن موقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات
آورده که اسمی را از اسماء الهی [illegible] نسبت خاص که تعلق بعروج دارد و در قرآن دو روز
از ایام مذکور است یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است
و بیان اسما و شرح [illegible] در مطاوی این اوراق نگنجد هر [illegible]
مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب مکذبان صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردن بی
بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بدرستی که کافران می بینند روز قیامت را بَعِيدًا
دور از امکان یعنی گویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند وقوع فلان
کار دور است یعنی محال می نماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت
یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده
یعنی سست شود و بر هوا رود وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا
از گناه خویش خود یعنی هر کسی را از کردار او سؤال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند
ایشان بخویشان خود یعنی هر کسی خویش خود را شناسد و با حال او بینا گردد و لیکن
هر یک بعمل خود گرفتارند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي اگر
فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ پسران خود یعنی فدا کند پسران
خود را تا که عزیزترین خلقان بنزد وی‌اند تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد
وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و همراه او بوده وَأَخِيهِ و برادران خود را
که پشت و مددکار او بوده اند وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند

او را در پناه خود یعنی پناه گاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که
فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد
ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نه رهد از عذاب إِنَّهَا لَظَىٰ بدرستی که آتش
دوزخ که مجرم از و فدا میدهد زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ کشنده است مر پوست
و پای مشرکان را یعنی پوست سر ایشان را [illegible] و دست [illegible] یعنی زبانه
میزنند [illegible] میکشد [illegible] تَدْعُو میخواند
آن آتش یعنی میکشد [illegible] میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح
و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت برحق کرده است وَتَوَلَّىٰ و روی گردانیده از فرمان
الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را فَأَوْعَىٰ پس پنهان کرده و نگاه داشته و حق خدای
ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص بی طاقت
و بخیل از ادای حقوق ربانی در این باب نقل از مقاتل میکنند که هلوع جانوریست در پس
کوه قاف که هر روز هفت صحرا انگیاه خالی میکند یعنی حشایش را میخورد و آب
هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و همه شب در اندیشه است که فردا
چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشهٔ روزی بدین [illegible]
تشبیه میکند [illegible] جانوری را که بجز آدمی ایست [illegible] سبب [illegible]
آدمی است آنکه بسیری خورده بر سر سیری غم روزی بود [illegible]
[illegible]
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده بود [illegible]
[illegible] وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده
بود نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همهٔ آدمیان برین منوال [illegible]
شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نمازگزارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بنماز

يَلُومُونَ بپیوسته‌اند یعنی هیچ شغل ازان باز نمانند و گفته‌اند در وقت اداء صلوة
سا کنند بچپ و راست التفات نمی‌نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ وآنانکه در مالهاء
ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ
برای دریوزه خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ وآنانکه
تصدیق کرده‌اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا ونشانهٔ تصدیق قیامت اشتغالست
بطاعت وعبادت وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار
خویش مُشْفِقُونَ وعلامت ترس او اجتناب از ملاهی ومناهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی
که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ مامون نیست یعنی ازان ایمن نتوان بود که
البته بسان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را
حَافِظُونَ نگاه دارندگانند اِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه
مالک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف
توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردگان نیستند بر ترک
حفظ فروج نسبت بزنان وکنیزکان خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هرکه طلب کند نکحی وَرَاءَ ذَلِكَ
جز بن که گفته شد فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد درگذرندگانند
در وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استعمال بالید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ
وآنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ وپیمانهای خود را رَاعُونَ
رعایت کنندگان اند خواه امانت خلق و خواه حق و خواه پیمان با آفریدگار و با آفریدگان هم
نگاه داشتنی و ملاحظهٔ امانت گذاری و وفا داری ودر آن فرو نگذاشتند
بیت کی می باید از شیخ امانت فرو مگذار از قانون امانت ه هر عهدی که می بندی کفا
ترسوم حق گذا بپا ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود
قَائِمُونَ اقامت شهادت میکنند ونمی‌پوشند از حقوق عباد الله وحفظ شهادت

بجمع

بجمع می‌خوانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز
خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بآداب وشرایط آن قیام می‌نمایند وتکرار
ذکر صلوة در مفتتح ومختتم این آیات دلیل فضل وشرف این عبادتست بر سایر عبادات
وگفته‌اند دوام تعلق بفرایض دارد ومحافظت بنوافل أُولَئِكَ آن گروه که بدین
صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند که در قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان
بثواب ابدی وجزای سرمدی نجدا از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم حلقه زدند واستهزا کنندگان گفتند که محمد طمع میدارد
بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان درآئیم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِينَ
كَفَرُوا پس چیست وچه بوده است مر آنانرا که کافر شده‌اند واین صفتها که مذکور شد
بجا آورده‌اند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگان عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست
وَعَنِ الشِّمَالِ واز طرف چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زنندگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ
امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ اینکه در آورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ
در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه ایست که بی نقد ایمان ایشانرا در جنات
باز آید ورضات جنان دخول دهند كَلَّا نه چنین است که انها در بهشت را نیست
إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی
نطفهٔ آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست چون کسی از لوث کدورات
صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نگردد استعداد دخول جنت نخواهد داشت
فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار
مشرقها که آفتاب دارد در سالی هر روز از نقطهٔ دیگر طلوع می‌نماید وَالْمَغَارِبِ
وبخداوند مغربها که آفتاب را هست هر روز بنقطهٔ دیگر غروب میکند وگفته‌اند
مراد مشارق ومغارب نجومست که هر یک از ایشانرا محل شروق وغروب از دایرهٔ

افق نقطهٔ دیگرست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستیکه
ما قادرانیم عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم وبدل آریم
از ایشان خلق خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان وغیر ایشان بدل آریم وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ
ونیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم
مغلوب نتوانند ساخت در آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار از ایشان فَيَخُوضُوا تا
شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا وبازی مشغول شوند در دنیا حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که
ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزیکه وعده داده شده
اند با آنکه بدرستی تا قیامت حکم این آیت بآیهٔ قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روز
زیکه بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت
اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا ایشان إِلَى نُصُبٍ بسوی علمی برپای کرده يُوفِضُونَ می‌شتابند
چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قائم بینند بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً
فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خداوند دیدها سر در پیش افکنده
تَرْهَقُهُمْ میپوشاند ایشانرا ذِلَّةٌ خواری ذَلِكَ الْيَوْمُ اینست آن روز الَّذِي آن روزیکه درین دنیا
كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که ایشان وعده کرده می‌شدند سُورَةُ نُوحٍ مَكِّيَّةٌ
وَهِيَ عِشْرُونَ وَثَمَانُ آيَاتٍ بسم الله الرحمن الرحیم

Surat LXXI. Noah ver. 28.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام إِلَى قَوْمِهِ بسوی گروه وی از
آن قابیل أَنْ أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش
از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قَالَ
گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستی که من شما را بیم
کننده‌ام مُبِينٌ آشکارا بیم کردن من میترسانم شما را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید
خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ وبترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ

وفرمان برید مرا در هرچه فرمایم ونهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد شما را خدای مِنْ ذُنُوبِكُمْ
یعنی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد
شما را از عقوبات مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که
مدت زندگانی منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده إِذَا
جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود و صاحب
آنرا مهلت نبود شعر روزیکه اجل در آید از پیش و پس ه شک نیست که مهلت ندهد
یک نفس ه یاری نرسد در آن دم از هیچ کس ه برباد شود جمله هوا و هوس
لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که فکر و نظر تَعْلَمُونَ بدانید چیزیرا پس اینرا بدانید که
در اجل تاخیر محال نیست القصه نوح علیه السلام بفرمان الهی قصد بنجاه سال
قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در ایذا و آزار او بتقصیر
انتعود راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام بتنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
کار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو
لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشانرا
دُعَائِي خواندن و دعا کردن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت
وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت
لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشانرا بسبب آن جَعَلُوا در آوردند أَصَابِعَهُمْ انگشتهای
خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و گذر مسامع را از استماع دعوت بر بستند وَ
اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و بسر در کشیدند جامهای خود را تا مرا ننگرند وَأَصَرُّوا و ایستادند
بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن
بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من باوجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم
ایشانرا جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم

مر بعضی ازیشانرا یعنی باشکارا ولفر بوداشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ
پنهانی می کفتم بعضی دیگر ازیشانرا إِسْرَارًا دانستی کفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق
دعوت فرو نکذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشانرا میخواندم و چون تکرار
تو باران ازیشان باز کرفت و زنان ایشانرا عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند
فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس کفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار خود یعنی توبه کنید از کفر
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندکان و چون شما توبه کنید
يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و
مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار کرداند اموال و اولاد شما را
وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر میوه وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و جاری
کرداند برای شما أَنْهَارًا جویها از آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی
نمی شناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا عظمت بود کو ایمن پس او آنست که اعتقاد نمی کنید بزرکی او را
تا بترسید از مخالفت او و بجهت که از عظمت او نمی ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده
است شما را أَطْوَارًا کونه کونه و تحویل در مخلوق و مخلوق یا از طور نطفه بعلقه برده و از علقه بمضغه
تا آخرها این دلیلست بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ
بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و کردانید
ماه را فِيهِنَّ در یکی ازیشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم ماه در آسمان
دنیاست و نور او در همه آسمانها می تابد و بر زمین می تابد و انوار روشن می سازد
وَجَعَلَ الشَّمْسَ و کردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین تا جهان بچراغ ظلمت را از عالم
میبرداند آفتاب تیرکی شب را از عرصه زمین محو می کرداند و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم کفت بجهت آن چراغ کفته که نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کرداند
شعر چراغ چشم دل چشم چراغ جان رسول الله که شمع ملت از برق احکام او درخشان

دریا

۴۰

دربن ظلمت سرا کر نه چراغ افروختی شرعش بجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان وَاللَّهُ
أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی بحال وجود پدر شما آدم را مِنَ الْأَرْضِ از زمین
پس پوست آدم را از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر را از خاک آفرید پس یا همه از خاک خلق
یافتیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین بعد از موت بقبر در آرد وَ
يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا و بیرون آرد شما را از قبور إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا
وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرشی کسترده که
ایام دروی فرو رفتن برو شاید لِتَسْلُكُوا تا می روید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا براه های
کشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل شدند و خواص
و رؤسای ایشان را از ضلال و اغوا نمودند قَالَ نُوحٌ کفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده
این حال که رَبِّ إِنَّهُمْ ای پروردکار من بدرستی که ایشان یعنی عامه امت من عَصَوْنِي
عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر ورا
مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزندان او إِلَّا خَسَارًا مکر زیان کاری و کمراهی یعنی خسران من بکار
نبودند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و
مکر کردند این مکاران قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکر کردن بزرک که سفله و ادنی را بحیله بجانب خود
کشیدند و بر ایذای من تحریض کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و کفتند دست باز مدارید
آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مکذارید وَدًّا بتی و ود را که صنمی
بود بصورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را که آن بصورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ
و نه یغوث را که آن بصورت شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که آن بصورت اسبی بوده
وَنَسْرًا و نه نسر را که آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است
که میان آدم و نوح علیهما السلام بودند و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند بعد
از مرک ایشانرا بصورت ایشان از چوب و سنک پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند

و بمرور زمان بپرستش ایشان مشغول کشتند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتانرا
بیرون آورد و بپرستش ایشان فرمود و ود را قبیله کلب داشتند در دومة الجندل
و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار
کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود القصه نوح
علیه السلام با حق مناجات کرد که خدایا کار بر قوم اصاغر را کفتند که دست از بتان
باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که کمراه کردند رؤسای قوم باین بتان كَثِيرًا
بسیاری را از ضعفه و اداتی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را إِلَّا
ضَلَالًا مکر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای کناهان قوم نوح أُغْرِقُوا غرقه
شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شوند با آتش یعنی در قبر و کفته اند
در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای کرفته بودند مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای أَنْصَارًا یاری که عذاب طوفان ازیشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه
حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیکر کسی از قوم تو ایمان نخواهد آورد و از ایشان
فرزندی که ایمان آورد متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وَقَالَ
نُوحٌ رَبِّ و کفت نوح علیه السلام ای آفریدکار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مکذار بر روی
زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران یکی دَيَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید و برود مراد هلاک
عامست یعنی هیچ کافر را زنده مکذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که اکر تو بکذاری ایشانرا
يُضِلُّوا عِبَادَكَ کمراه کنند بندکان ترا یعنی خواهند که مؤمنانرا اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا
و نزایند إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا مکر فجور کننده ناسپاس یعنی چون بالغ شوند عاصی و کافر باشند
رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردکار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا و والد نوح علیه السلام
لمک بن متوشلخ بود و مادرش شمخا بنت انوش و هر دو مؤمن بوده اند لاجرم
درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ و مر کسی را که در آید بخانه و منزل

بکشتی

یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان
و زنان کرویده را که باشند تا قیامت و کفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس منقولست
که همچنانکه دعای نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شده در شان اهل ایمان
نیز بعز اجابت رسیده و دیکر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکاران را یعنی کافرانرا
إِلَّا تَبَارًا مکر هلاک یعنی سُورَةُ الْجِنِّ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ وَثَمَانُ آيَاتٍ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قبل این مذکور
شده که کروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
رسیده استماع قرآن نموده ایمان آوردند و میکویی کوید که آنحضرت سوره اقرا میخواند
و ایشان نه تن بودند یا هفت یا سه از اهل حران و جماعه از نصیبین و صاحب کشاف
آورده که از سیصیان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس
از ایشانست و آن کروه که ایمان آوردند بیشان قوم خود رفته انواع سخنان کفتند
و حق سبحانه در این سوره از آن خبر داد قُلْ بکوای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآنرا در بطن نخله نَفَرٌ کروهی از ده کمتر و از سه بیشتر
بودند مِنَ الْجِنِّ از کروه جن فَقَالُوا پس کفتند چون بمیان قوم خود رفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی
که ما شنیدیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شکفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء
مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي راه می نماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا
فَآمَنَّا بِهِ پس کرویدیم بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرکز شریک نیاوریم و انباز نکیریم بِرَبِّنَا بپروردکار
خود أَحَدًا یکی را از اصنام و ابلیس و غیر آن چنانچه پیش تر شریک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى
و بدرستی که برترست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدکار ما یا بزرکی عظمت و جلال او از صفات
مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نکرفت صَاحِبَةً زن چنانچه بعضی از بنی ملیح کویند وَلَا وَلَدًا و نه
فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میکفت

نصفه ۱۱ع

Soorat LXXII. The genii, ver. 28

سَفِيهُنَا جاهل ونادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ برخدای شَطَطًا سخن دور که نسبت صاحبه
و ولد بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا وپنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ اکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و
جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما گفت باور می کردیم چون قرآن
شنیدیم دانستیم که وی دروغ برخدای می بسته وَأَنَّهُ كَانَ وبدرستی که بودند رِجَالٌ
مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان در جاهلیت که يَعُوذُونَ پناه می گرفتند بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ
بمردان از جنیان والجنان بود که چون کسی بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم
بسید این وادی از شر سفهای قوم او واعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شخص
سالم ومأمون باشد واهل مکه در موطن ها چه گفتندی اعوذ بعزیز هذا الوادی من جن
هذا البوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا
کبر وسرکشی وجهل تا گفتندی که بزرگی ما بیش تبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ
وبدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ هم چنانچه شما گمان
برده اید ای جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ اما نکه برنگیزد خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب
وجزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وبدرستی که ما مس کردیم آسمان را وبرای استراق سمع بالا رفتیم
وخواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا
از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن تمام کرده شده اند وَشُهُبًا واز ستارگان
درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته اند وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ وبدرستی که
ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن
اخبار آسمانی یعنی قبل از مبعث پیغامبر صلی الله علیه وسلم بآسمان می رفتیم ودر مقاعد
خالی از حرس وشهب می نشستیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که طلب شنیدن می کند اکنون
يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستارهٔ درخشی آتش بار رَصَدًا نگاه دارنده ومترصد
ایستاده یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ وبدرستی که ما نمیدانیم آیا

بدی

بدی خواسته شده است از آسمان وباز داشت ما از ان بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین
اند آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بایشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا
خیری وصلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وبدرستی که از جن ما شایستگان هستند یعنی
مؤمنان نیکوکار یعنی سابق در خیرات وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ واز ما فروتر این
هستند یعنی میانه روان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا وما هستیم خداوندان طریقها
ومذهبها متفرقه ومختلفه ودر معالم آورده از امام حسن رحمه الله نقل کرده که
چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه ومرجیه وغیر ایشان
در میان جن نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا وبدرستی که ما یقین دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ اکه
عاجز نتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما
او را عاجز نتوانیم کرد بواسطهٔ سکون وثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُعْجِزَهُ
وعاجز نتوانیم ساخت هَرَبًا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا وبدرستی
که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آن هنگام که شنیدیم قرآن که سبب هدایت آدمیان وعلیان
است آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکی که از وی شنیدیم یعنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم
که انس وجن را دعوت او فرا رسیده وچون در تبلیغ او در نظر خاص عام کشیده سر
داخل اند در دعوت وجن وانس تا قیامت امتش هر نوع هستی او است سلطان طفیل همه
اوست دام شاه خیل او همه فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هر که بگرود بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ
پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای او وَلَا رَهَقًا ونه از ستم بروی وا او رسیدن
عیب بد وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغامبر و
متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما بیدادگرانند یعنی که شرکاء اند که فرمان حق
نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد مر خدای را چنانکه ما کرده ایم فَأُولَئِكَ پس آن گروه گردن
نهادگان تَحَرَّوْا قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را وآن راه بمقصد خواهند رسید

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما ستمکاران فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا هیمه
که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته میشود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا و بگو
وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ براه راست یعنی ایمان آرند
لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشان را مَاءً غَدَقًا آب بسیار بعد از قحط وتنگ سالی یعنی
یعنی روزی بریشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را انواع
بسیار از رفاهیت ارزانی داریم یعنی از عذاب آخرت امان دهیم و ... توفیقات وبسیار
... وجمع اعم گرفته اند یعنی اگر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت روزی
سرافراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشان را فِيهِ اندر آن که بوظایف شکر چگونه
قیام می نمایند وَمَنْ يُعْرِضْ وهر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پرو
ردگار خود وسپاس داری نکند يَسْلُكْهُ درآورد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذاب
سخت که فرح وراحت در او نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ ودیگر وحی بمن آمد که مسجدها لِلَّهِ مر
خدای راست وخاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ با خدای أَحَدًا یکی را
چنانچه یهود ونصاری در کنایس وصوامع خود عزیر ومسیح را علیهما السلام بالوهیت
یاد می کنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام گویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک
وگفته اند مراد از مساجد تمام روی زمین است که محل سجده مسلمین است صلی الله
علیه وسلم لقوله جعلت لی الارض مسجدا پس در هر بقعهٔ یاد دیگری نباشد سر
دل ... خدا شاد مکن با یاد وی یاد کسی دیگر یاد مکن وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آن
هنگام که برخاست عَبْدُ اللَّهِ بندهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله
يَدْعُوهُ میخواند خدای را ونماز میگذارد وجن تلاوت او را شنیدند كَادُوا يَكُونُونَ
نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا تو بر توی جمع شده گان از غایت ازدحام ودر ان تحیانه
پیغامبر خود را عبد الله گفته در بین کتاب بسیار است ودر ... آمده که آنحضرت را هیچ نام

انی

از این خوشتر نیامده چه بشرط عبادت وعبودیت وعبودت بر وجهی که آن حضرت قیام نمود
هیچ کس را قوت اقامت بدان نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی این اسم مذکور
شد که سبحان الذی اسری بعبده لیلا و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام
یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده سر ای بنده شعار بندگی درست
کن جمله بندگان کوی اوست داد نداند بندگیش داد کان داده ندیده هیچ شاه کفار مکه
مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند عجب کاری پیش گرفتی ودر بر روی کار ما معلکه ترغیب
نمودی از این مهم برگرد واز این امر رجوع کن تا ترا حمایت کنیم وپناه کنیم آیه آمد که قُلْ بگو با
مشرکان بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي جز این نیست که می خوانم یعنی می پرستم پروردگار خود را وَلَا
أُشْرِكُ بِهِ وانباز نمی گیرم بدو أَحَدًا یکی را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستی که من مالک نیستم
لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرر وَلَا رَشَدًا ونه رسانیدن خیر وصلاح را یعنی من
بنده ام وکار بنده پرستش پروردگار است قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي زینهار
ندهد مرا ودر پناه نگیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی اگر خدای بمن خواسته باشد
عذاب کسی حمایت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ ونیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که در وی
بدان آیم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت شما را مِنَ اللَّهِ از نزد
خدای وَرِسَالَاتِهِ ومیرسانم پیغامهای فرستادهٔ وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وهر که نافرمانی
کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را در امر ونهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که
مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن أَبَدًا همیشه بی نهایت
از آن وامروز کافران تو ضعیف بی یار میدانند ودر تو عاصی میشوند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا آنگاه که
ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ
پس زود بدانند هنگام دیدن عذاب موعود وبر بینند که از گروه مؤمن وکافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف
تر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا وکیست کمتر از روی عدد ومعلوم شود که ناصر که قوی

ونیست مرا یا دکه ضعیف تر است ویکشن کفار بعد از نزول این آیت گفتند ایا این موعود
کی خواهد بود آید آمد که قُلْ بگو آنچه وعده کرده اند ما راست ودرست لیکن وقت آن نمی
نمیدانم إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ نزدیکست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید
از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای من مر ورا أَمَدًا اندکی دور عَالِمُ الْغَيْبِ
اوست دانندهٔ پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا
بر علم خود هیچ کس را إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مگر آنکه پسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستادهٔ خود که او را بعضی
از آن اطلاع دهد تا معجز وی بود و مراد از رسول محمد است صلی الله علیه وسلم فَإِنَّهُ
يَسْلُكُ پس بدرستی که درمی آرد خدای یعنی میسازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن
رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ واز عقب وی رَصَدًا نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند
لِيَعْلَمَ تا بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی
میباشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود بی تغییر و بی تبدیل وَأَحَاطَ
و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک رسول و ملائکه است
وَأَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگ
بیابان و امثال آن مراد کمال علم است و احاطهٔ آن بجمیع معلومات یعنی معلوم مطلقا از دایره
علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنی است در دو جهان ◦ نیست از علم شاملش پنهان

سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبداء بعثت نماز گذاردی و گلیمی خود را
پوشیده داشتی و از حضرت خدیجه رضی الله عنه منقولست که آن گلیم مثل چادر بغی بود
چهار ده گز عرض نیمی بر بالای ما بودی و نیمی را رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی و نماز گذارد
دو حق سبحانه با وی خطاب کرد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند مزمل
بمعنی حامل است یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی نماز إِلَّا قَلِيلًا مگر

اندک

Soorat LXXIII. The Involved. Vol. 58

اندک از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلاثه مخیر بوده اند
چنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز بخیز مگر اندکی کم آن نِصْفَهُ نیمهٔ شب أَوِ انْقُصْ
یا کم کن مِنْهُ از نیمهٔ شب قَلِيلًا اندکی تا بثلث یا قایم و از این کم تر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده
کن عَلَيْهِ بر نیمهٔ شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتأنی و شمرده
بخوان قرآن را یا روشن کن حروف را بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع
شمارهٔ آن تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است
و اداء حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو
قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران یعنی کلام مشتمل بر تکلیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان
یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود
سماع آن بر کافران و تعقل در آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و
گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آن سرود مثل آواز درای
صدای شنیدی و از تجرد صوری بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتی حروف و کلمات او طرق
معنا د خارج می نمود و از این جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام علیه السلام می رسید
چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که سرما بغایت بودی می دیدم که بر وی
وحی فرود آمد و از جبین مبینش قطرات عرق می چکید و در حین نزول وحی بدان حضرت
بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه
بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن ران بودی و در محل روی گلیم گنی بر افروختی
بیت سان گوکه بعضی جمع برافروزند در بحر الحقایق فرموده که قرآن بنفس خود
مفصلست کما قال تعالی فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزل آسمانی صورت کمال
دارد چه مصدق و مطابق همه است که وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ پس نقل قرآن اشارتست
بجمعیت وی میان صور تبیین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اعظم وکلی

خواهد بود و کشیدهٔ چنین باری جز صاحب جامعیت نشاید بیت حمل چنین بار
بعهدهٔ تست ◦ کار کسی نیست که این کار تست ◦ کس نتواند زدن این خانه نقش ◦ قوت این
کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که نا گاهی شود
بشب یا بقیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و را
حت در نفس بغایت شاقست یا پشت تر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بصرف
در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گونا گون فارغ شده متوجه عبادت
توانند شد بیت خاموش شد عالم بشب تا چند باشی در طلب ◦ زیرا که بانگ و عربده
تشویش خلق را مشد وَأَقْوَمُ و راست تر است قِيلًا از جهت مقال یعنی خواندن
قرآن در آن بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان
میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما
بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن بود که از خواب برخیزد
إِنَّ لَكَ بدرستی که مر تو را فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز است
یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس شبها توجه باداء تهجد
اولی بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را و باسماء حسنی و دعا بخوان
وَتَبَتَّلْ و ببر از همه شغل از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدن
کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و یکی رو و یکدل آ
بیت دل در ره بند و عیش یکی کن ◦ هر چه جز اوست بیرون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ و پیاست از تیک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و
مغربست لَا إِلَهَ هیچ معبودی نیست سزای عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس
فرا گیر او را وَكِيلًا کارساز خود و مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَى مَا يَقُولُونَ
بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان

هَجْرًا جَمِيلًا بریدن نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم
بآیة قتال منسوخست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان
تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک
یعنی اندک زمانی در مکافات دهیم ایشان را جهت تکذیب امام زاهد آورده که میان نزول
این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران بدر بوده مگر اندکی وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که
نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران بدان مقید شوند
وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفتی
در گلو گرفتنی یعنی در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذاب دردناک
غیر از اینها که کنه آن نشناسد مگر خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعیدها راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ
الْأَرْضُ روزی که بلرزد در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ
و گردند کوه های با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوه های سخت
چون ریگ روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ
بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغامبری یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه
بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن
كَمَا أَرْسَلْنَا هم چنانکه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی
موسی فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون در آن پیغامبر و اجابت دعوت
او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی با آتش غرق کردیم و از دار
آب با آتش بردیم تهدید کفار قریش در این آیت مندرجست فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه
نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر باشید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب
روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان

٢١٤

سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر سازد
و می شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منفطر به آسمان شکافته
شود بسختی و هیبت آن روز کان وعده وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع
این حوادث مفعولا بودنی ان هذه بدرستی که اینها تذکرة پندی و عبرتی است فمن شاء
اتخذ پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی پروردگار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده
اند که بعد از نزول آیة قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و صحابه رضی الله
عنهم برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از و مشتبه بود از خوف آنکه
قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گذاردندی بحدی که قدم مبارک آن حضرت ورم کرد
و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای ما هذا فقد شقی ربه در افکندند
حق سبحانه بعد از یکسال این بار گران از مؤمنان برداشت و آیة فرستاد که ان ربک
بدرستی که پروردگار تو محمد یعلم می داند انک تقوم آنکه تو بر می خیزی در شب
بجای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو دانگ شب و نصفه و نماز می گذاری نیم شب
و ثلثه و سدیکی از وی و طائفة و برمیخیزند بر همین منوال گروهی من الذین معک
از آنانکه با تو اند اصحاب تو والله و خدای یقدر اللیل والنهار اندازه می کند شب و
روز را می داند مقادیر ساعات آن علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها
علم داند خدای ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت
فتاب علیکم پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر
فاقرءوا پس میخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بکذا
هر آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون داند خدای آنکه باشد منکم مرضی از
از شما بیماران و آخرون یضربون و دیگر آنکه سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون می طلبند
من فضل الله از فضل و کرم خدای یعنی تجارات می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند و آخرون

یقاتلون و دیگر آنکه کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای و جهاد این و اهل سفر را از
جهاد و مجاهدان رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم امثال تخفیف فرمود فاقرءوا
ما تیسر منه پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت
است و گفته اند قرآن بخوانید غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در
مقداری که خواندن آن مندوب است اختلاف کرده اند و آن سه آیه است یا صد آیه است
یا ختم در ماهی و در حدیث عبدالله عمر رضی الله عنه هست که حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله مرا فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود توانائی بیشتر
می بینم فرمود تمام خوان در بیست روز باز گفت مرا قوت زیاده
هست فرمود بخوان در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد
خود از انس ابن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هر که در
روزی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت بخواند قرآن با وی
خصمی نکند روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیت اشتغال نماید بنویسند برای او قنطاری
از مزد و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب
و اقرضوا الله و قرض دهید خدای را قرضا حسنا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در
طریق خیر و یافتن جزای بسیار بر ادای آن و ما تقدموا و آنچه پیش میفرستید لانفسکم برای
نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید او را عند الله نزدیک خدای هو خیرا و بهتر
و اعظم و بزرگتر اجرا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده بیابید بر کرده و حقیر داشته
و از آن بیشتر و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناه را رحیم مهربان بایشان سورة
المدثر ست و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
جابر بن عبدالله از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل میکند که در زمان فترت وحی روزی

می رفتم آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا پیش آمده بود بر
کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیأت و عظمت هیکل او هراسی
بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامه در من پوشانیدند من در
اندیشه آن حالی بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای
جامه در پوشیده گفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قم
برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادای مراسم نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب
خدای که غیر او را پرستند و ربک فکبر و پروردگار خود را تعظیم کن و ثیابک فطهر و جامهای
خود را پاک ساز از لوث یا کوتاه کن بخلاف عادت عرب که از علامت تکبر بود بر ترک عادات
ایشان و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و ابقی و انقی و گفته اند
پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباشد در نفحات از شیخ ابوالحسن علی الشاذلی المغربی
قدس الله سره العزیز نقل میکند که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم مرا
گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کردن جامهای خود را
از چرک تا بهره مند گردی بمدد و ناظر خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است
فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت
ایمان توحید و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر
که خدای را بشناسد در نظر وی خرد نماند چیزی و هر که خدایرا یکی داند بوی شرک نیارد
هیچ چیز و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای
عاصی نشود و اگر عاصی شود و اعتذار نماید قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید از اینجا دانستم
که معنی قول خدا اینکه و ثیابک فطهر ـــ در تو پوشیده لطف یزدانی خلعتی از صفات
روحانی دارش از لوث خشم و شهوت دور تا بپاکی شوی مشهور والرجز فاهجر
و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همه تقوی که هستی باشی ولا تمنن و عطا مده تستکثر

تا بیش از بستانی و منت منه بر خدای بعمل خود یا ایشان را بسبب آنچه داده ممنون مساز
بادای رسالت یا طلب بسیاری مزد مکن و لربک فاصبر و از برای رضای خدای
صابر باش فاذا نقر فی الناقور پس چون دمیده شود در صور یعنی نفخه ثانیه فذلک پس
آن دمیدن یومئذ یوم عسیر در آن روز روزی دشوار است علی الکافرین بر کافران
غیر یسیر نه آسانی بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما
حق سبحانه بکرم خود دشواری آن روز از مؤمنان بردارد و بر کافران بماند و در حساب
با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند
آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فواتح سورة
حم مؤمن شنید میان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که
نه از انس و جن است مرو را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و در وی
طراوتی و تازگی ایست که هیچ حدیث را نبود اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات
کلیه و اسفل این شجرة طیبه بعروق فضایل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام
غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن
گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع عنان در حمیت جاهلیت او زد
با قتالی که گفت و این سخن بحضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم رسید بغایت ملول گشت
و حق سبحانه آیت فرستاد که ذرنی بگذار مرا و من خلقت و آنکه آفریدم او را وحیدا
تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه
ایشان و جعلت له و دادم او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که
در نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند بسیار
داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء از عدد شمار بیرون می امد و بنین شهودا و دادم
او را پسران حاضر با او در مکه برای کسب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته

با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از ایشان جمله خالد و عماره و
هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگسترده ام برای او بساط جاه و ریاست
تَمْهِيدًا گستردنی یا آنجا نه هر یکی لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ
پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم عطیات او را در مال و ولد كَلَّا نکنم چنین و نعم
خود را بس و بعد زیاده نکنم إِنَّهُ كَانَ چه شک که او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِيدًا
منکر و در آن ستیزه کننده و بحرنیت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این
آیه مال و جاه وی روی بنقصان نهاد و فرزندانش از وی برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج
در سوا هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود دان کوهیست
از آتش که هفتاد سال بر بالای او رسند و چون بفراز آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان
آورده که تکلیف کنم او را بصعود و آن صخره ایست املس در دوزخ که بر بالای آن نتواند رفت
پس او را بزنجیرهای آتشین از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین می زنند تا بر بالای
برود این وعید عظیم برای ولید بجهت آنست إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه
زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه در خود راست کرد که چگوید چون از وی سمع ذکر یافت او تعریف
قرآن کرد و قریش او را ملامت کرد گفت شما را شعر و کهانت و جنون میگوید و یقین میدانید که عقل
او کامل است و دروغ برو درست نیست و خیال میبندید که او کاهن است و ما دت کهانت ازو
ظاهر نمی شود و گمان میبرید که او کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و مجنون مینماید که او شاعر است
و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو مگو که او را چه توان گفت و سخن او را چه چیز نسبت توان
کرد ولید لعنه الله فکر کرد و با خود خیالها راست فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه
تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس ملعون باد چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در
امر قرآن کرت دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکوهیت و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق

کراهت بحضرت ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغامبر او وَاسْتَكْبَرَ
و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست این که میگوید محمد
إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوی که تعلیم گرفته میشود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این
إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد
که در آرم ولید را سَقَرَ در درکه جهنم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا
أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی باقی نگذارد گوشت
و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز
حق بجاند آتش سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ
عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل اند در تبیان از ابن عازب
رضی الله عنه روایت کرده که وقتی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغامبر را صلی الله
علیه وسلم از خزنه دوزخ دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و کرت دوم ابهام
را امساک کرد و این آیت تصدیق قول آن حضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که
این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد مفسران وجوه گوناگون نکتها
کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان
اکثر قلیل و اقل کثیر لطافت و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورات در اخبار آمده
که بعد از نزول این آیت ابو جهل گفت زبانیه نوزده بیش نیستند یا ده تن از شما یکی
از ایشان را دفع نتوانند کرد ابو الاشد بن کلده جمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را
بپشت و هفت را بشکم باقی دو را کفایت کنید و در روایتی هست که گفت من در پیش شما بر
صراط بروم و ده را بدست راست و نه بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت
در آییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا
مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند و در معالم آورده که یکی خزنه دوزخ

ملک است و با او صفت ده آنکه چشمهای ایشان برق درخشنده و انیاب ایشان چون
حصارهای بلند محکم زبانه آتش از دهن ایشان بیرون می آید و دندان و میان
دو دوش ایشان مسافه سیر یک ساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار
کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر این ملائکه جهت دفع سخن کلده
است یعنی وی میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نه اند بلکه
فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت یک فرشته ندارند با مقاومت چه رسد
وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شماره ایشانرا که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر عدد
آنکه که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند
و استبعاد نمایند نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ
الَّذِينَ و تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را که قرآن یابند که
مصدق توریت است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانکه گرویده اند إِيمَانًا گروش
و یقین بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند بتوریت وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام
در این عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری
شک و نفاقست وَالْكَافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است
خدای بِهَٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریبست مثل مثل كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت
فرو میگذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و هر کرا بخواهد راه نماید آورده
اند که ابو جهل گفت که ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مددکار دیگر ندارد حق سبحانه
فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمی داند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه کم عدد
و معاونت پیغامبر او إِلَّا هُوَ مگر هو که عالمست بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست عدد یا
عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است

کسی انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است
وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص إذ ادبر خوانده و ادبر بصیغه
ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن
گرداند عالم را إِنَّهَا بدرستیکه درکات سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ
است نَذِيرًا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در تبیان آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که قم فانذر یا محمد بیم کننده لِلْبَشَرِ مر آدمیانرا تا
بترسند که قصد از گناه پرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول
نذیر و نخست مر آنکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر
و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد در شر و معصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در گروست در
دوزخ گرفتار است و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که
ایشان مرهون نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است و
گفته اند اهل یمین اطفال مؤمنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی
در بهشت بر غرفها باشند ناظر بدرد دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از
احوال مشرکان و می گویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز در آورد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا
ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز گذارندگان
یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ
طعام دهیم درویشانرا وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد و
در عیبت او مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ
و بودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نداشتیم حَتَّىٰ تا وقتیکه
أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرگ و مقدمات آن و بر همه حال مردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند

ایشان فما تنفعهم شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان نفع ندهد که ایشانرا شفاعت
کنند دران روز بحالست فما لهم پس چیست مر ایشانرا که پیوسته عن التذکرة از
قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنندگانند کانهم حمر گوییا ایشان
خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند فرت من قسورة از شیر یا
از صیادان دام یا از مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف چنانچه گورخر از نیها میگریزد
ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش حق شنو و دل پند پذیر ندارند المثنوی
قطعه آنجا این قوم پیغام آنجا از جمادی جان کجا باشد رجا قصه‌های کهنه گوید نقش
صد خیال بد در آرد در فکر با رخ یار آن در ان ایشان رحمت باز ندند گوش منکر و درشت
از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل
گناه کردی بامدادان بامداد در صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در روی نوشته برای
ما مثل آن چیزی بیاور یا گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از
آسمان که در روی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که متابعت
محمد کند آیت آمد که ایشان که روا اند از استماع کلام وی و بدو نمیگروند بل یرید بلکه می
خواهند کل امرئ هر مردی منهم از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا نامهای
منشرة سرگشاده و بخشیده و در آن نوشته که فلان بن فلان بروی محمد را کلا نه چنین است ایشانرا
این صحیفه‌ها که بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع صحیفه است
بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کلا حقا که نیست انکار ایشان
در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر انه تذکرة بدرستی که قرآن است و یاد کرده
فمن شاء پس هر که خواهد که پند گیرد ذکره پند گیرد بدو وما یذکرون و یاد نکنند الا
ان یشاء الله مگر آنکه خدا خواهد یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه از وی بترسند
واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان سورة القیمة تسع وثلثون آیة

بسم

Soorat LXXV The Resurrection ver. 40.

٢٤

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم
لا زائده در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست هر آینه سوگند میخورم بیوم
القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت
کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که
خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات
یا نفس مطمئنه که همیشه لائمست مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید
شد آورده اند که عدی بن ربیعه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت
پرسید و بعد از جواب آن حضرت گفت نگروم که اگر آن روز را معاینه ببینیم باور نمی کنیم
آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شود آیت آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی
یعنی عدی الن نجمع آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد انس
اوست که عظام قالب انست بلی آری جمع کنیم پس باید که دانند را قادرین توانا علی ان
نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود
صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه
میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر آنکه دروغ گوید امامه با آنچه او را در پیش است
از بعث و حساب یسئل می پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز
رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر و تیره گردد ماه و
جمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر مجتمع
ساخته در دریا افکنند یقول الانسان می گوید آدمی یعنی میگوید کافر مکذب یومئذ
در آن روز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه گاهی نباشد
کافرانرا الی ربک بسوی پروردگار تو یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق
یعنی بهشت خود مقر هر کس از دوزخ و بهشت مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود

آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بآنچه فرستاده است از اعمال واخر و بآنچه باز پس
داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرست و خیرات و مال
از پس بگذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند
که فردا پیش تو باشد که بحسرت پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس
خود بصیرة خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود و گواهست بر افعال و اقوال
خود ولو القی و اگر چه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر
انگیزد و بی لحظه مقدور است در دفع آن چاره اندیشد هم گناه خود خواهد بود و عذر
های خود را در وغن و حیلهای باطل خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذر گیری
چندین حیلها سازی چو میدانم که میدانی امید آنکه میدانم ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی بسید الانام خواندی و آن حضرت با تیان با وی
میخواند تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک به مجنبان بقرآن لسانک زبان خود را قبل از
اتمام وحی لتعجل به تا بتعجیل کنی حفظ یا خذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه گرد
آوردن آن در دل تو تا یاد گیری وقرآنه و بر ماست اثبات قرائت آن بر زبان تو فاذا
قرأناه پس چون بخوانیم او را بزبان جبرئیل علیه السلام بتو فاتبع پس پیروی کن قرآنه
خواندن آن و تامل مقروی در آن ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن
کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نه چنانست ای آدمی آن که گمان برده اید در امر عقبی
بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما دنیای شتاب کننده را وتذرون الآخرة
و دست میدارید آخرت پاینده را که در وی عکس باید وجوه رویها یومئذ در آن روز
که قیامتست ناضرة تازه و تابان باشند یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان الی ربها
بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان در صحاح ابن عباس رضی الله عنه گفت حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند با غها

و نعمتها

و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود تا هزار ساله راه و گرامی ترین ایشان بر خدای کسی
است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی هر بامداد پس این آیت بخواند که وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اوراد هر یکی از اوقاد این کلمات است که اللهم
انی اسالک لذة النظر الی وجهک الکریم قطعه هر کس بهشت آرزوی دارد عاشق جز آرزوی
دیدن دیدار ندارد ووجوه یومئذ و رویهای دیگر آن روز باسرة ترش و تاریک باشند یعنی
رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان برد ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد هر نفس یعنی
یقین بشناسد ان یفعل بها فاقرة آنکه رسیده خواهد شد بدو بلائی و رنجی که مهرهای
پشتش بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بدو و بعضی گویند از بلا حجابت از رؤیت رب
الارباب که آن فراق بترین رنجها و بلائی نیست کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از
آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی با استخوانهای سینه نزدیک
وقیل و گفته شود کسانی محتضر یا ملائکه گویند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده
وظن یقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازلست سبب جدائیست از دنیا و ملازمان
والتفت الساق و به پیچید ساق محتضر بالساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ
در هم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت مرگ بشدت آخرت الی ربک بسوی
خدای پروردگار تو یومئذ المساق آن روز باز گشت همه کس و اغلب مفسران بر آنند که
ابو جهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود در باب
او نازل شد فلا صدق پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه نداد آنچه واجب مال
وی بود ولا صلی و نماز نگزارد بعبادت معبود را یا نماز نگذارد برای خدای ولکن کذب ولیکن
تکذیب کرد حق را وتولی و برگشت از راه حق ثم ذهب پس باز گشت الی اهله بسوی کسان خود
یتمطی می خرامید از روی ناز که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی
اولی لک سزاوارست مر ترا ای ابو جهل مرگ سخت فاولی پس سزاوارست ترا عذاب الیم

در قبر ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیك سزا است مر ترا هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزا است
ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفت و گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ
ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد و تو و پروردگار تو هیچ نتوانید و بعضی ویل است حق سبحانه جهاد
کرد برای تاکید ابوجهل را گفت ای وای بر تو أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا می پندارد انسان
أَن يُتْرَكَ سُدًى آنکه فرو گذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که بدینی مکلف و بعقبی
مبعوث نکردد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره ای مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی ریخته
شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ پس خدای بیافرید
اجزا و اعضای او را پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ
پس گردانید از منی دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ آیا نیست آنکه
مرین آفرید عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کرداند مردگان را در خبر آمده است که در
آخر این سوره باید گفت که بلی و بروایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره
میگفت بلی سبحانه ربی الاعلی

سورة الانسان ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتَىٰ آیا امر استفهام
تقریر است یعنی بدرستی که آمد عَلَى الْإِنسَانِ بر آدم علیه السلام حِينٌ هنگامی مِّنَ
الدَّهْرِ از زمان که در آن لَمْ يَكُن نبود شَيْئًا مَّذْكُورًا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال
میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی کسی او را نمی شناخت و او را یاد نمیکرد چون نطفه
و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم
نداشتند که استاد فطرت آینه می سازد که مظهر اشعه مفاتح الغیب باشد در اقصای مقاصد
مقصود و مرتبه خلافت کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه
غایتها بوجود او وجود او اشکارا شود شد وجود او کل ذرات کنج مخفی از وی آمد

Sorat LXXVI Man ver. 31

ع١٩

کنج

کنج مخفی بیرون ز پی خاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد کنج مخفی بود نا کرد جوش کرد خاک را سلطان
اطلس پوش کرد إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمیان که اولاد ویند مِن نُّطْفَةٍ
از آب اندک که منی است و بوجه هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام
و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرد و فرمود که أَمْشَاجٍ آمیخته
یا مراد الوان است که منی سفید مرد از آن زن زرد است و هر دو را از اجتماع سبز میشود یا
امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شد پس از آن مضغه گردد تا آخر خلقت و هر
تقدیر ایشان را خلق کردیم و با امر و نهی نَّبْتَلِيهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم او را
سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات إِنَّا بدرستی که
ما هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ راه نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات إِمَّا باشد إِمَّا
شَاكِرًا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید وَإِمَّا كَفُورًا یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا
بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَلَاسِلَ زنجیرها بدان ایشان را بدوزخ
کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که پیوسته بدان
بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمان بردار يَشْرَبُونَ بیاشامند
در آخرت مِن كَأْسٍ كَانَ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختگی آن کافور یعنی آنرا
بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند کافور آبیست در بهشت
خوشبوی و سفید و بجهت مشابهت آن بکافور او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است
بدل آنکه کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه است يَشْرَبُ بِهَا می آشامند از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان
خدای يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هر جا که خواهند تَفْجِيرًا راندنی آسان جمهور مفسران
برآنند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخانه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
آمد و حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری
کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر نمودند که سه روز روزه گیرند و حق سبحانه

سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو از یهودی بکاری
آورد و کرده نان پختند و ایشان در نماز شام که خواستند که افطار کنند مسکینی بدر خانه آمد و آواز
داد که یا اهل بیت النبوة مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از
موائد بهشت شما را عوض بدهد علی رضی الله عنه نصیب خود را بدان مسکین داد و سایر
اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشادند شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و
بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد تمام طعام بوی ایثار فرمودند و شب سیوم
اسیری سر وقت ایشان افتاد و خوردنیها بدو دادند و حق سبحانه آیة فرستاد که یُوفُونَ
وفا نمایند بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَیَخَافُونَ و می ترسند یَوْمًا کَانَ
از روزی که هست شَرُّهُ بدی یعنی سختی و شدت او مُسْتَطِیرًا فاشی و آشکارا وَیُطْعِمُونَ
وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی عَلَىٰ حُبِّهِ بدرستی که خدای را یا بر حب طعام یعنی
با وجودی که محتاج اند بدان طعام را دوست میدارند و ایثار مینمایند و میخورانند
مِسْکِینًا درویش بینوا یَتِیمًا و خرد سال بی پدر را وَأَسِیرًا و اسیری که از کفار گرفته
اند و در خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی او را
ببعضی مسلمانان سپردی تا آن مبارک با امری در شأن او قرار یابد و گفتی احسن الیه
و بعضی علما برآنند که مسجونان اهل قبله که در حق او را حبس کرده باشند و مملوك از عبید
و اما هم در حکم اسارى داخل اند یعنی با ایشان احسان باید کرد و این مطعمان بلسان مقال
یا بزبان حال میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعام لِوَجْهِ اللَّهِ
برای طلب رضای خدای و لقای او لَا نُرِیدُ مِنکُمْ نمیخواهیم از شما پاداشی و مکافاتی وَلَا
شُکُورًا و نه سپاسی و ثنا گویی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن ثواب را
بکاهد در حدیث هر چه روی رسانید منت منه ولهذا بیت دو یار دانه بده مدت مزدی که در احسان
بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم مِن رَّبِّنَا از آفریدگار ما

افطار

جزاء

یوما

یَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روز ترش یعنی روزیکه رویهای ترش کرد دارد از شدت احوال قَمْطَرِیرًا روز
سخت و کریم از امام حسن بصری رحمه الله علیه پرسیدند که قمطریر چیست گفت سبحان الله
چه سخت است نام روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد
خدای ایشان را شَرَّ ذَٰلِکَ الْیَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را
نَضْرَةً تازگی و خوب روی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُم و پاداش دهد ایشان را
بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی
که از میوه آن خورند وَحَرِیرًا و جامه ابریشم بهشت که پوشند هم مُّتَّکِئِینَ در حالتی
که تکیه زدگان باشند فِیهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِکِ بر تختهای آراسته لَا یَرَوْنَ فِیهَا نه بینند
در بهشت شَمْسًا آفتاب را وَلَا زَمْهَرِیرًا و نه سرما را مراد آنست که هوای معتدل بود و در آن
زمستان و تابستان نبود تا از شدت حر و برد رنجی نکشند وَدَانِیَةً و پاداش دهد ایشان را
بهشت دیگر که نزدیک بود عَلَیْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا سایه های درختان وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده
باشند قُطُوفُهَا میوه های او تَذْلِیلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیننده را
منع نکند وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِیَةٍ مِّن فِضَّةٍ جامهای خوردنی از سیم وَأَکْوَابٍ
کَانَتْ و جامهای بزرگ باشند قَوَارِیرَا مانند آبگینها قَوَارِیرَ مِن فِضَّةٍ آبگینها از سیم یعنی
آن اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل او توان دید قَدَّرُوهَا اندازه
کرده باشند ساقیان آن ظرفها را اندازه ارواء سیرابی بهشتیان تَقْدِیرًا اندازه کردنی یعنی
هر کس را بقدر حوصله او جای دهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و کم نبود وَ
یُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِیهَا در بهشت کَأْسًا کَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنجَبِیلًا آمیزش
زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده
است عَیْنًا فِیهَا و آن زنجبیل چشمه است در بهشت تُسَمَّىٰ سَلْسَبِیلًا نام نهاده شده سلسبیل
و آن مستفاد است و روان تا هر جا که خواهد تواند برد و گویند آسان در حلق رود

بگوارد «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» و طواف کنند بر ابرار «وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ» پسرانی که همواره بر یک حال جاوید
مانند بحالی طفولیت «إِذَا رَأَیْتَهُمْ» چون ببینی ایشان را «حَسِبْتَهُمْ» پنداری که از صفای
لون و درخشندگی چهره ایشان را «لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا» مروارید افشانده شده از صدف یعنی
تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در روی تر و ابدار که قصوری پیدا نشده
«وَإِذَا رَأَیْتَ» و چون بنگری و نظر کنی «ثَمَّ» آنجا یعنی در بهشت «رَأَیْتَ نَعِیمًا» ببینی نعمتها که در
وصف نگنجد «وَمُلْكًا كَبِیرًا» و ملک بزرگ که زوال بدو راه نیابد در خبر آمده که فروتر کسی از اهل
بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانکه
مبتدای آن را ملاحظه نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهند میسر گردد
یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن بر ایشان و در فصول آمده که نعیم راحت جسمانیست
و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه داوست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دیداری
دیدار فیح کار دنیا بدل جان ثم لذا و صرع زاهدان فرد و محجوبند از دیدار دوست «عَالِیَهُمْ
ثِیَابُ سُنْدُسٍ» زبر بهشتیان یعنی بالای زبری ایشان جامهای دیبای نازک «خُضْرٌ»
سبز است «وَإِسْتَبْرَقٌ» و دیبای محکم سطبر «وَحُلُّوا» و پیرایه بسته شوند «أَسَاوِرَ مِنْ
فِضَّةٍ» به دستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که فرموده «فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»
چه جمع و معاقبه ممکن است «وَسَقَاهُمْ» و بیاشامد ایشان را «رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» آفریدگار
ایشان شرابی پاک از دنائی و پلیدی یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رحمه الله گوید که
طهور چشمه ایست بر در بهشت هر که از آن بیاشامد حسد و کینه از دل او حقد و کینه هیچ صفت
بد نماند و گفته اند پاک کند دلها را از میل ماسوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند
بباقی او و السقاء فی اللقاء تمام الطعام و بباید دانست که چون کوثر در بهشت خاصه
حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و چهار جوی دیگر آن متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و چشمه از آنها کثره

محمد

محمد صلوات الله وسلامه علیه مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیت
است «فِیهِمَا عَیْنَانِ تَجْرِیَانِ» و دو چشمه از آن اصحاب یمین است «فِیهِمَا عَیْنَانِ نَضَّاخَتَانِ»
و این چهار چشمه در سوره الرحمن حال ذکر آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرار است
و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سوره مطففین مذکور شده و دو چشمه
از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که او را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز
از آن ایشانست و محققان آن را شراب شهود گویند که صفات دل نوشته را بلوامع
انوار قدوم روشن ساخته بزدای عکوس نقوش ازل و ابد کرده اند و وقت وصال
او را چنان صافی سازد که مطلقا افنا را ثنیه و شوایب غیریت در مشارع وحدت
نماند و رنگ دوگانگی میان کرده اند جام و مدام را یک رنگ سازد
صد جام است نیست گویی یا مدام است نیست گویی جام عارفی گفته است که فردا
که بزم نشینان دار القرار را برادایک حور و سرو شراب طهور خواهند چشانید
امروز باده نوشان خمخانه افضال را بنقد از آن نصیب تمام داده اند «سقیهم ربهم»
بین جملا بادرست و زجمال لایزالی عشقبازی و جاودست نی چو سایه بر زمین جاه
پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها الانهار دست پس ابرار را گویند «إِنَّ هَذَا» به
درستی که این کرامتها «كَانَ» هست «لَكُمْ جَزَاءً» مر شما را پاداشی که در دار شما را «وَكَانَ سَعْیُكُمْ»
و هست شتافتن شما در خیر «مَشْكُورًا» پسندیده و لایق مکافات «إِنَّا نَحْنُ» به درستی که
ما «نَزَّلْنَا» فرو فرستادیم «عَلَیْكَ الْقُرْآنَ» بر تو قرآن را «تَنْزِیلًا» فرو فرستادن بتدریج سوره
بعد از سوره و آیتی پس از آیتی در بر مقتضای حکمت «فَاصْبِرْ» پس صبر کن «لِحُكْمِ رَبِّكَ» مر حکم
پروردگار خود را در تاخیر فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک
معاندان تو «وَلَا تُطِعْ» و فرمان مبر «مِنْهُمْ» از ایشان «آثِمًا» گناهکاری را که ترا باسم خواندی
عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم «أَوْ كَفُورًا» و یا ناسپاسی

تا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم
«وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ» و یاد کن نام پروردگار خود را «بُكْرَةً» بامداد «وَأَصِیلًا» و شبانگاه یعنی
پیوسته بذکر باش «وَمِنَ اللَّیْلِ» و در بعضی از شب «فَاسْجُدْ لَهُ» سجود کن مر او را یعنی نماز
گذار بعضی گفته اند بکرة وقت نماز بامداد است و اصیل مثنا و لها باشد وقت ظهر و
عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت
نمای «وَسَبِّحْهُ» و نماز گذار برای خدای «لَیْلًا طَوِیلًا» شب دراز یعنی تهجد اشتغال نمای
«إِنَّ هَؤُلَاءِ» به درستی که این گروه یعنی کفار «یُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ» دوست میدارند سرای
شتابنده را یعنی دنیا را «وَیَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ» و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت
«یَوْمًا ثَقِیلًا» روز گرانی که قیامت است و بدو بگروند و برای وی عمل نمیکنند «نَحْنُ
خَلَقْنَاهُمْ» ما بیافریدیم ایشان را از آب سست «وَشَدَدْنَا» و محکم کردیم «أَسْرَهُمْ» از بیخ
ایشان را یعنی مفاصل ایشان «وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا» و چون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را
«أَمْثَالَهُمْ» بامثال ایشان در خلقت «تَبْدِیلًا» بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم
و در نشاه ثانیه بهمین صورت و حیات باز آرم و بدل کنیم بغیر ایشان از آنکه فرمان
بردار «إِنَّ هَذِهِ» به درستی که این سوره «تَذْكِرَةٌ» پندی و موعظه ایست با معاملات اهل
البیت رضی الله عنهم در بذل و ایثار و عبرتیست مؤمنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل
این جزاها بهره یابند «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ» پس هر که خواهد فرا گیرد «إِلَى رَبِّهِ» بقرب آفریدگار
خود «سَبِیلًا» راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد «وَمَا تَشَاءُونَ» و نخواهید شما هیچ راهی «إِلَّا أَنْ
یَشَاءَ اللَّهُ» به درستی که خدای «كَانَ» هست «عَلِیمًا» دانا باستعداد و استحقاق هر کس «حَكِیمًا»
صواب کار در خواهد چیزی مگر بمقتضای خود «یُدْخِلُ مَنْ یَشَاءُ» در آرد هر که را خواهد
«فِی رَحْمَتِهِ» در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود «وَالظَّالِمِینَ»
و ستمکاران یعنی مشرکان را «أَعَدَّ لَهُمْ» آماده کرده است برای ایشان «عَذَابًا أَلِیمًا» عذابی دردناک و دایم

ان الله

Soorat LXXVII Those who are Sent ver. 50

سوره والمرسلات خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَالْمُرْسَلَاتِ» سوگند بفرشتگان فرستاده شده «عُرْفًا» بنیکویی یعنی با مر الهی یا آیات
قرآن فرستاده شده محمد بنیکویی یا بادهای وزیده شده پی در پی «فَالْعَاصِفَاتِ
عَصْفًا» پس سوگند بملایکه که یعنی تند و زود روند عصفا یعنی رفتنی تند با شال امر
الهی یا آیات کلام برنکان و محکم کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه
یا بادهای جهنده بعضی جهت عذاب قوی «وَالنَّاشِرَاتِ» و سوگند بفرشتگان که نشر
کنندگانند بشرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده «نَشْرًا» ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار
هدایت منتشر سازند برای خواص و عام یا بادهای نرم جهنده رحمت حق «فَالْفَارِقَاتِ»
پس بملایکه که جدا کنندگانند مر حق و باطل را از یکدیگر «فَرْقًا» جدا کردنی یا آیات قرآن که
جدا کرده اند خیر را از شر یا بیاج که پراکنده سازد ابرها را «فَالْمُلْقِیَاتِ» پس بفرشتگان
که افکنندگانند به پیغامبران «ذِكْرًا» وحی را اما آیات کلام که القای ذکر وحی کنند در میان
عالمیان یا بادها که بسبب ذکر می شوند چه مشاهده جنوب ایشان موجب ذکر حق است
و استدلال بران بر قدرت وی و القای ذکر «عُذْرًا» برای عذر محققان است «أَوْ نُذْرًا» یا
بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد «إِنَّمَا تُوعَدُونَ» چیزی نیست که لقد وعده
داده شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق او «لَوَاقِعٌ» هراینه بودنیست «فَإِذَا النُّجُومُ»
پس آنگاه که ستارگان «طُمِسَتْ» محو کرده شوند یعنی نور ایشان برود «وَإِذَا السَّمَاءُ»
و آنگاه که آسمان «فُرِجَتْ» شکافته کرده «وَإِذَا الْجِبَالُ» و آنگاه که کوهها «نُسِفَتْ» پراکنده
شود از جای خود «وَإِذَا الرُّسُلُ» و آنگاه که پیغامبران «أُقِّتَتْ» جمع کرده شوند بمیقاتی
که مقرر باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند «لِأَيِّ يَوْمٍ» برای کدام روز «أُجِّلَتْ»
و اپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید

ليوم الفصل براى روز جدا كردن كه امروز است وجدا كردن ميان مؤمنان وكافر
ومطيع وعاصى باشد در مكافات يا روز حكم كردن ميان خلق وما أدراك وچه چيز
دانا كردانيد ترا يعنى ترا چه دانا كرد ما يوم الفصل چيست روز فصل كه كنه او نتوان
دانست ويل يومئذ واى آن روز للمكذبين مر آنانرا كه تكذيب آن روز كنند ألم نهلك
الأولين آيا هلاك نكرديم پيشينيانرا چون قوم نوح وعاد وثمود ثم نتبعهم الآخرين
پس از پى درآريم هلاكت پسينيانرا كه ما بعد ايشانند چون كفار مكه كذلك نفعل مثل
اين كار ميكنيم بالمجرمين بهمه گناهكاران ويل يومئذ للمكذبين محنت بزرگ در آن
روز مر تكذيب كنندگانرا وعيد را است ألم نخلقكم آيا نيافريديم شما را من ماء مهين
از آب خوار ودون مقدار فجعلناه پس نگاه داشتيم آن آب را في قرار مكين در قرارگاه
استوار كه رحم است إلى قدر معلوم تا مقدارى دانسته شده كه زمان ولادت است
فقدرنا پس توانا بوديم بر آفرينش شما فنعم القادرون پس نيك توانايم ما ويل يومئذ
چنانك تو بلاى آن روز للمكذبين مر باور نادارندگان اين قدرت را است ألم نجعل الأرض
آيا نكردانيديم ما زمين را كفاتا پوشنده وجمع كننده أحياء وأمواتا مر زندگان
ومردگانرا يعنى احيا را بر روى خود دارد واموات را بدرون خود دارد وجعلنا
فيها وبيافريديم در زمين رواسي كوه هاى استوار وپاى بجا شامخات
بلند وسر افراز وأسقيناكم وبياشاميديم شما را ماء فراتا آب شيرين بسبب
آفريدن عيون ومنابع در زمين ويل يومئذ وادى جهنم در روز رستخيز للمكذ
بين مر تكذيب كنندگانرا است كه امثال اين نعمتها اعتراف نكنند ومكذبانرا در آن
روز گويند انطلقوا إلى ما كنتم به تكذبون بدويد بسوى آنچه بوديد كه بدان
تكذيب ميكرديد يعنى آتش دوزخ وعذاب در آن انطلقوا إلى ظل برويد بسوى
سايه ذي ثلاث شعب خداوند سه شاخ لا ظليل نه سايه خنك ودائم كه در آن

ولا يغني ودفع نكند از دوزخ من اللهب از حرارت زبانه آتش چون پاى او سايه
دود دوزخ كم از بزرگى وبسيارى متفرق ميشود شعبها وهر شعبه بطرفى ميرود
ودر معالم آورده كه كردهاى از دوزخ بيرون آيد واز سه شعبه منشعب كردد يكى
نور وآن بر سر مؤمنان سايه افكند ويكى دخان وآن بر سر منافقان موقف كردد
ويكى زبانه خالص وآن بالاى كافران بايستد ودر تاويلات آورده كه هر سه شعبه جهنم
باشد ويكى بر فرق كافر قرار كيرد ويكى بر يمين ويكى بر يسار وى ونمودار
بدين عذاب قوت واهمه است در دماغ وغضبيه بر يمين قلب وشهويه بر يسار
وهر كه خواهد كه نور از آن دخان كه ظل من يحموم اشارت بدانست ايمن كردد امروز
بنور عقل متمسك شده از تيرگى صفت بهيمى وسبعى ببايد گذشت انها ترمي ز
خشم وشهوت حذر كنى كه از دود آن چشم دل تيره كردد غضب چون در آيد
رود عقل بيرون هوا چون شود تيره جان خيره كردد إنها بدرستيكه دوزخ
ترمي بشرر مى افكند در آن روز شرارها هر شراره كالقصر مانند كوشك عظيم كأنه
گوييا كه آن شرر جمالت صفر شتران زرد اشتر وبعضى گويند صفر يعنى سود
وچون آتش دوزخ سياه است از بن سياه باشد وتشبيه شراره بقصر جهت
عظمت وبشتران زرد يا سياه جهت لون وكثرت وتتابع واختلاط وسرعت
حركت ويل يومئذ ومشقت بسيار آن روز للمكذبين مر دروغ زنانراست
كه صفت دوزخ وشراره او را باور نداريد هذا اين روز يوم لا ينطقون روزيست
كه كافران سخن نگويند يعنى در بعضى مواقف يا بالكلى سخن حجت بر خداى ولا يؤذن
لهم ودستورى ندهند مر ايشانرا فيعتذرون تا عذر خواهى كنند وعذر نيوشند
نداريد ويل يومئذ كرب واندوه آن روز للمكذبين مر آنانراست كه تكذيب كنند
اين چيزها را هذا يوم الفصل اين روز جدا كردنست ميان محق ومبطل جمعناكم

جمع كرديم شما را اى مكذبان امت والأولين وپيشينيانرا كه تكذيب رسل كردند
فإن كان لكم كيد پس اگر هست مر شما را كيدى وحيله چنانچه در دنيا نسبت
مؤمنان بكار مى برديد فكيدون پس پيش بريد با من تعدى مر ايشانرا وانتقام
خيرانيشان يعنى جمله با خداى پيش نرود ونكوردستان عذاب از خود دفع نتوانند
كرد. مس بيكى جمله عذاب خداى در نتيجه نيايد والخلاص ما لله عجز. تو ان خود
بيكاه ملكه مرد وجان از اين معامله غافل مشو كه حيف خورى ويل يومئذ غم و
خشم آن روز للمكذبين مر مكذبانراست جمله از عذاب نرهند إن المتقين بدرستيكه
پرهيزكاران از شرك وعصيان في ظلال در سايهاى درختان بهشت باشند وعيون
بر كنار چشمهاى آب وفواكه ودر ميان ميوها مما يشتهون از آنچه آرزو كنند وملائكه
ايشانرا ميكويند كلوا بخوريد از اين ثمرات واشربوا وبياشاميد از اين آبها هنيئا خورده
وآشاميدنى گوارنده بما كنتم تعملون بسبب آنچه بوديد كه عمل ميكرديد در دنيا
إنا كذلك نجزي المحسنين بدرستيكه ما چنين جزا ميدهيم نيكوكارانرا ويل يومئذ حسل
تبع ودمار آن روز للمكذبين مر اهل تكذيب راست كه بنعيم بهشت ميكويند كلوا بخوريد
اى مكذبان نعيم فانى دنيا را وتمتعوا وبرخوردار شويد قليلا زمان اندك إنكم مجرمون
بدرستيكه شما مشركانيد وعاقبت ايشان عذاب اليم است ويل يومئذ واى آن روز
للمكذبين مر مكذبانرا از عذاب اليم وإذا قيل لهم اركعوا وچون گفته شود مر ايشانرا
كه نماز گذاريد لا يركعون نگذارند نماز وا مرادست كه مسلمان نشوند چه ركن اعظم
اسلام بعد از شهادتين نماز است ويل يومئذ نفرين آن روز للمكذبين مر دروغ
زنانراست كه بشرف اسلام نميرسند فبأي حديث پس بكدام سخن بعده يؤمنون
پس از قرآن بگروند اگر بقرآن نگروند كه معجزاتست مشتمل بر حجج واضحه ومعانى لايحه
ودر خبر آمده كه بعد از خواندن اين آية بايد گفت كه آمنا بالله

Surat LXXVIII. The News. v. 40

الجزو الثلثون ع١

سورة النبأ أربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت رسول صلى الله عليه وسلم دعوت اظهار كرد وقرآن بر خلق خواند وبروز قيامت
بيم فرمود كفار در نبوت آن حضرت ونزول قرآن ووقوع بعث اختلاف كردند واز آن يكديگر
مى پرسيدند يا از پيغامبر ومؤمنان پرسش مينمودند حق سبحانه فرمود عم يتسا
ءلون از چه چيزى مى پرسند كافران عن النبأ العظيم از خبر بزرگ يعنى قرآن الذي هم فيه
آن چيزيكه ايشان در آن خبر مختلفون اختلاف كنندگانند بعضى او را سحر يا كهانت
نسبت ميدهند ومختلق ومفترى واساطير ميكويند وبقولى نبأ عظيم نبوت آن
حضرت است كه ميگويند آيا او پيغامبر هست يا نه وساحر است وشاعر يا مجنون وبعضى
برآنندكه آن خبر بعث است ودر آن مختلف بودند چه ميگفتند روز قيامت هست
وبتان ما را شفاعت خواهند كرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبعضى مطلق انكار ميكويند
منكر بودند إن هي إلا حياتنا الدنيا وگروهى شك داشتند در وقوع ولا وقع إن بل
هم في شك منها كلا سيعلمون حقا كه بدانند نزديك است آنچه در آن اختلاف ميكردند
حق است ثم كلا سيعلمون پس زود بود كه بدانند در روز قيامت بطلان قول وخبث
عقيده خود را ألم نجعل الأرض آيا ما نساختيم زمين را مهادا فراش كسترده تا قرار
گاه شما را بود والجبال وگردانيده ايم كوهها را أوتادا ميخهاى زمين تا بدانها استوار
باشد وخلقناكم وبيافريديم شما را أزواجا نر وماده تا نسل شما باقى ماند
يا صنف دايم كونه كونه سياه وسفيد ودراز وكوتاه وخوب وزشت وجعلنا وگردانيده
ايم نومكم خواب شما را سباتا راحت بدنهاى شما را يعنى خواب قطع حس وحركت كند
تا قوى حيوانى بر آسايد وماندگى از ايشان زايل شود وجعلنا الليل وساخته شب را
لباسا پوششى تا بظلمت همه را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده كه شب
لباس اصحاب المسالكست كه ايشانرا بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مكالمه با محاضره ومشاهده

هر یک از خود استعداد خود برخوردار می‌یابند شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب
پرده روندگان راهست روز بازار بیداران عرکاه است اللیل للعاشقین ستر یالیت
اوقاتها ندوم سهر چون در دل منت خیال و یار هست من بندهٔ شب کو روز
بازار هست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت است تا
تحصیل آن جست و جوی کنید وَبَنَيْنَا و بنا کردیم فَوْقَكُمْ زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت
آسمان سخت یعنی محکم و استوار و هرچند کهنگی که نشان خلل و فتور باشد نیست وَجَعَلْنَا
و بیافریدیم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنزَلْنَا
مِنَ الْمُعْصِرَاتِ و فرو فرستادیم از ابرهای فشارنده بباران مَاءً ثَجَّاجًا آب ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ
تا بیرون آریم بدان آب حَبًّا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا و رستنی که
علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا در و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ
و درختان بوستانها أَلْفَافًا درهم پیچیده یعنی بسیار و یکدیگر نزدیک مِيقَاتًا وقتی که
مقرر بود برای محاسبهٔ خلایق و مجازات ایشان يَوْمَ يُنفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور
نفخهٔ ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیایید شما أَفْوَاجًا گروه گروه از قبرها و بخود عرضگاه حشر
امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی
بر هیأت خوکان و بعضی نگونسار که ایشان را بروی در دوزخ کشند و بعضی کوران
و گنگان و بعضی می‌خایند زبانهای خود را و از سینهای ایشان آویخته باشد و ریم
از دهنهای ایشان سیلان می‌کند و اهل حشر را از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای
بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را بدبویی باشد بدتر از مردار و بعضی را
جبها پوشانیده باشند از قطران چسپیده به پوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان
باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم

وگنگان

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ
بدرستی که روز جدا کردن حق از باطل
هست ۱۲

و گنگان کرانند که با اعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان
مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان را و آویختگان از دارها
غمازان و ساعیان بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان
حق خدای و پوشیدگان بلباس قطران اهل کبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود
آسمان در آن روز فَكَانَتْ پس باشد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوند
درها یا از کثرت فرجها گویی تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان شوند کوه ها در هوا
فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند مانند سراب یعنی نمائی که داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا
بر حقیقت جبلیت باقی نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا گذرگاه
خلق یعنی همه را بر او گذر باید کرد یا کمینگاه که خزنه بر آن مترصد ایستاده باشند برای
تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار
می‌برند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مؤمنان می‌کنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس
باشند و آن جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافران که از حد درگذشته اند مَآبًا بازگشت یعنی
آرامگاه و قرارجای لَابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا با روزگارهای دراز
در معالم از مجاهد رحمه الله نقل می‌کند که احقاب آن است که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقب
است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی
هزار سال باشد در موضح آورده که مراد آن است که برای عذاب کافران تعیین مدتی کرده
باشند بلکه معنی آن است که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر در پی آید تا ابد الآبدین لَا يَذُوقُونَ
فِيهَا نمی‌چشند در دوزخ یعنی نمی‌یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت
دوزخ از ایشان باز دارد و گفته برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش
یابند وَلَا شَرَابًا و نمی‌آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی
آرند گوشت روی در آن در افتد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و ریم

که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از حسرت می‌بارند یا زمهریری که بدان معذب
گردند جَزَاءً پاداش داده می‌شوند پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که
ایشان بودند لَا يَرْجُونَ که نمی‌ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب
آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب می‌کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای که انبیا بدیشان نموده‌اند كِذَّابًا تکذیب
کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده‌ایم آن را یعنی نگاه داشته‌ایم و نوشته‌ایم كِتَابًا نوشتنی و بخواهیم گفت مشرکان را که
فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَن نَّزِيدَكُمْ پس نمی‌افزاییم شما را هیچ إِلَّا
عَذَابًا مگر عذابی بر بالای عذابی و در خبر آمده که این آیه اشد قرآن است و چنان
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای فوز
و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست در وی درختان میوه‌دار میوه‌های وَأَعْنَابًا و درختان
انگور تخصیص جهت تفضیل است وَكَوَاعِبَ و ایشان را دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان
در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند
و در اغلب تفاسیر آمده که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند
بود وَكَأْسًا و مر ایشان راست جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ
نمی‌شنوند متقیان فِيهَا لَغْوًا در بهشت سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی
و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان دنیا که
در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داد ایشان را جزا
دادنی مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو بمقتضای وعدهٔ خود عَطَاءً و عطا کرد ایشان را از فضل
خود عطایی حِسَابًا وافی و کافی یعنی بسنده بر حسب اعمال ایشان رَّبِّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است الرَّحْمَٰنِ بخشاینده
لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا سخن گفتن را

یعنی

یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای
و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُومُ
الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان
و روح ملکی است موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت
تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جثه صفی شوند و او در بزرگی
برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح بر آسمان
چهارم است و هر روزی دوازده هزار تسبیح می‌گوید از هر تسبیح او ملکی مخلوق می‌شود
و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و از ایشان فرداً صفی بایستند و ملائکه صفی
و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان که صف بر کشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن
نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای
شفاعت یا شفاعت نکند مگر کسی را خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد
او در دنیا صَوَابًا با کلمهٔ توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ
آن روز روزی است بودنی البته خواهد بود فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس هر کس که خواهد فرا گیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا بازداشتنی با ایمان و طاعت إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ
بدرستی که ما بیم کردیم شما را و می‌ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذاب پروردگار که عذاب
نزدیک آخرت است و قرب او جهت او تحقیق اوست يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی
مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی بازنماید کردارهای خود را
از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آن روز يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا ای کاشکی من
بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک می‌بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته
اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا کند و بعضی گفته اند که مراد
ازین کافر ابلیس است و او آدم را عیب می‌کرد که از خاک آفریده شده و خود را می‌ستود

انتی ظلوم دران روز کرامت آدم و خردمندان او را مشاهده نماید و عذاب و شدت
خود را بیند آنروز بود که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش
این همه دبدبهٔ و طنطنه که خاک راست هیچ طبقهٔ از طبقهٔ مخلوقات را نیست

قطعه
خاک را خوار و تیره دید ابلیس * کرد انکار و شد ز حسد خسیس * ماند غافل ز نور
باطن او * نشد آگه ز سر کار مولا * هر گنجی که هست در دل خاک * این صدا داده اند در افلاک *
کنج خاک است مظهر کل * خاک شو خاک تا بروید گل

سورة والنازعات خمس و اربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران را
بتحقیق نزع کنند والناشطات نشطا و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنان را نشطا بیرون
بردن بنرمی والسابحات سبحا و بملائکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد شد نماینده
در رفتن و شتافتن در آن جناب اهل سیاحت فالسابقات سبقا پس فرشتگان پیشی
گیرنده بر همه پیشی کردنی در فرمان برداری فالمدبرات پس سوگند بملائکه که تدبیر
کننده اند امرا کار دنیا را یعنی جبرئیل علیه السلام بریاح و جنود و اسرافیل که نازل است
با صور و قبضه و افداد و میکائیل که بباران و گیاه مشغول بدو است و عزرائیل که قابض ارواح
شان اوست و مقسم نجوم است شتابان سیر و نده از شرق و بغرب و رونده اند از
برجی ببرجی و سباحت میکنند در فلک و این همه پیشی میکنند در سیر و مدبر امور
را که بدیشان باز بسته است باذن الله چون اختلاف فصول یا اسپان غزات که عنان کشند
روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر
یابد بدیشان کار و فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان
بعالم قدس و برفته در مراتب از بقا سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا
مکمل شده مکمل و مدبر امور را ارشاد کردند و بوجه تفکر بوجه این قسم است که شما مبعوث

وبحاسب

Suurat LXXIX. Those who carry away. 46 ver.

وبحاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده
یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت
نفخهٔ اول بود که همه بلرزند و زندگان از هول آن بمیرند تتبعها الرادفة و از پی در آید
او را آینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلها آن روز واجفة
ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهای خداوندان دلها خاشعة فرو خوابیده باشد
یقولون میگویند امروز منکران بعث در دنیا که ءانا لمردودون آیا ما بازگردانیده
شدگانیم فی الحافرة بحالت اول یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند
کرد ءاذا کنا آیا چون گردیم ما عظاما نخرة استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث
کرده اند قالوا گفتند از روی استهزا که چنین باشد تلک اذا آن بازگشتن آنگاه کرة
خاسرة بازگشتنی باشد با زیان یعنی ما را که رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم
چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار میگویید امر قیامت را فانما
هی زجرة واحدة پس جز این نیست که آن یک فریاد است یعنی دمیدن اسرافیل که همه
خلایق بدان زنده می شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین سفید
هموار باشند یعنی بر زمین محشر اند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند
ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود صحرای
او کشاده کرده اند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره
خام و طول و عرض آن چهل ساله راه باشد هل اتاک آیا آمد بتو یعنی آمد حدیث موسی
سخن موسی کلیم تا تسلی دهد دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرعون از وعدهٔ مؤمنان و وعید
کافران اذ ناداه یاد کن چون بخواند موسی را ربه پروردگار او بالواد المقدس بوادی
پاکیزه یعنی طوی پاکیزه و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده
یا در وادی ندا کرده شد که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستیکه

او از حد درگذشته است در تکبر فقل پس بگوی مر ورا که ای طاغی هل لک هیچ هست
ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان واهدیک و هیچ میخواهی
که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت پروردگار تو فتخشی پس بترسی از عقاب او و حذر نمایی از
سرکشی و تا فراغ موسی علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد او
معجزه طلبید فاریه پس نمود او را الایة الکبری معجزه بزرگ تر که قلب عصا بود بحیه فکذب
پس تکذیب کرد فرعون موسی را وعصی و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها
شد گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بر موسی کرد یعنی
روی از وی بگردانید یسعی می شتافت با بطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت کرده
می شتافت در گریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد مر ایشان را فی نفس خود
فقال انا ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار بزرگ تر شما یعنی اصنام که بر صورت من اند
خدایانند و من از همه برترم امام قشیری رحمه الله قدس سره در لطایف آورده که ابلیس
چون بشنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این همه
بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را
خدای نکال الاخرة بعقوبت آخرت که سوختن است والاولی و بعذاب دنیا که غرق شد
یا نکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله
غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود و شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده
که وقتی مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح
او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حال است که فرعون انا ربکم
گفت و منصور انا الحق زد هر دو یک دعوی کردند روح منصور در علیین است و آن فرعون
در سجین بسرم من ندا رسید که فرعون بخود بینی افتاد و همه خود را دید و ما را گم کرد منصور
همه ما را دید و خود را گم کرد ببین در میان فرق بسیار است و فی المثنوی المعنوی

گفت

گفت فرعونی انا الحق گشت پست * گفت منصوری انا الحق و برست * آن انا را رحمة الله ای محب
وان انا را لعنة الله در عقب * زانکه او سنگ سیه بود این عقیق * آن عدو نور بود و این
عشیق * آن انا هو بود در سر ای فضول * نه ز رای اتحاد و از حلول ان فی ذلک بدرستی که در
گرفتن فرعون لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از شان او آن
باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءانتم آیا شما ای منکران بعث
اشد سخت تر و دشوار تر بود خلقا اندر روی آفرینش ام السماء یا آسمان بدان همه عظمت
بناها بنا کرد او را خدا بر سر شما رفع برداشت سمکها سقف او را یعنی مقدار ارتفاع
او را از زمین بلند ساخت فسویها پس او را است کرد بی فتور و فطور واغطش و تاریک
گردانید لیلها شب او را واخرج و بیرون آورد ضحیها روز او را اضافهٔ شب
و روز باسمان جهت آنست که حدوث او بسبب اوست امام زاهد رحمه الله فرموده که
روز و شب دیگر باسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه بر او والارض و زمین را
بعد ذلک بعد از آفرینش آسمان دحیها بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما بر آنند که
آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و گسترده آن بعد از آن اخرج منها بیرون آورد
از زمین گسترده ماءها آب او را بتفجیر و منابع و عیون ومرعیها و بیرون آورد گیاه زار او
و چراگاه های او را والجبال ارسیها و کوههای محکم و پایدار ساخت در زمین و اثبات
کوهها و انجاد آبها و علفها و چراگاه ها متاعا لکم از برای برخورداریست مر شما را ولانعامکم
و مر چهار پایان شما فاذا جاءت پس چون بیاید الطامة الکبری بلیهٔ بزرگ تر و آن
هول تر که از همه بلاهای و محنتها بیش تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ
رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه
واقع شود یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آورد انسان ماسعی آنچه سعی کرده باشد در
عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم و ظاهر گردانیده

خود دوزخ لمن یری مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل دوزخ باشد
ببیند فاما من طغی پس هر که از حد برده باشد و نگرویده و آثر الحیوة الدنیا و برگزیده
زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموشی کرده و کار او ساخته فان الجحیم
پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست و اما من خاف و اما هر کسی که ترسیده باشد
مقام ربه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض و نهی النفس
و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنا و حرام
و ناباست فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی آن آرامگاه اوست و در خصوص
آورده که این آیت در شأن کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و برآن قادر بود خلاف
نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد که نفس نفس بزبان ست
گفتش بیا و مرکب تست آن تست نفس کشد هر نفس سوی است هر که خلاف نفس نفس زد برست
یسألونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز و میگویند ایان مرسیها
کی باشد اقامت او و در چه زمان بباید فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن
آن عائشه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میخواست که وقت آن را از
خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که ترا از آنکه قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست
بلکه الی ربک بسوی پروردگار تست منتهیها منتهی علم قیامت یعنی کسی را خبر نه‌دهد
جهت اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست انما انت جز این نیست که تو منذر بیم کننده من
یخشیها هر کرا بترسد از قیامت کانهم گوییا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند
قیامت را که اثر آمدن آن می پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا در قبور الا عشیة
مگر شبانگاهی او ضحیها یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز
زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سوره عبس اربعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله ابن ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی این حال را ندانسته
نست و سخن بدان حضرت قطع کرد و آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش
کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیه آورد که عبس و تولی ترشی کرد و روی بگردانید
بگردانید ان جاءه الاعمی بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله که آمدن او اشعار است
بعد از و در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة و السلام و ما یدریک و چه چیز ترا
دانا کرداند لعله شاید که ابن ام مکتوم یزکی پاک شود از آثام او یذکر و پند گیرد
فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری
دارد یعنی بی نیازی کند از اسلام فانت پس تو له بجای او تصدی روی می آری
یعنی اقبال میکنی از حرص بر ایمان او و ما علیک و نیست بر تو و هیچ وبالی الا یزکی در
آنکه مستغنی پاک نشود باسلام حد بر تو بلاغست و بس و اما من جاءک و اما آنکه می آید
بسوی تو یسعی می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم و هو یخشی و اوی میترسد
از خدای یا از ایذاء کفار سبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو ازو تلهی مشغول می شوی
منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیات می خواند و بشره مبارک آنحضرت متغیر می شد
در بیابان آورده که یکساعت تو گویی پرده از سر و جوی بیاد رسالت قاب و تاب شد
بثابه که میرفت و راه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش در بیابانهای مکه داشت
سازد امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله علیه و سلم از عقب عبد الله
رفت و او را باز گردانید و بمجد باز آورد و ردای خود بگسترانید و او را بدان نشاند
و بعد از آن هر گاه که او را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
بارها او را در مدینه خلیفه کرد و وقتی که بغزو میرفت و بیاید دانست که این صورت

٢١

آنحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و سلامه خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد
این عمل را اولی آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن مکتوم بود نه آنکه روی قطع کرد
کلا انها حقا که آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را فمن شاء پس هر که خواهد
ذکره یاد کند او را و بدان متعظ گردد و این اجتماعات کرده شده است فی صحف در
صحیفها مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة
پاکیزه از همه عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ
انتساخ کردند نزدیک خدای پاکیزگان و مهربانان که استغفار کنند مر ایشان را کرام
بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و مراد بعضی آنست مراد عتبة
ابن ابی لهب که اول داماد پیغامبر بود و با وجود دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت
کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله او را نفرین کرد
اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی بگذشت که شیر سر او را بکند و حسان
ابن ثابت رضی الله عنه دریاب قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده
گوید ما اکفره چه کافر نیی خلقت صحیح نیاندیشد که خدای تعالی من ای شیء از
چه چیز خلقه بیافرید او را من نطفة از مقدار آبی خلقه بیافرید او را فقدره
پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیأت و نشو و نمایافت تا بوسید ثم السبیل
پس سهل راه او دایر و قت انتهای عمر ثم اماته پس بمیرانید او را فاقبره پس نهاد او را در
و سر راه ها بیفکنده ثم اذا شاء پس چون خواهد خدای را انشره زنده گرداند او را باز بعث
بسته اوست کلا لما یقض حقا که بگذارد انسان را در نکرد ما امره آنچه خدای فرموده
او را یعنی کافر عهد و میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را کردن نهاد و گفته اند که
همه آدمیان بلکه هر آدمی از ادای حقوق او چنانچه یلیق بیرون نیامده و نتواند
آمد بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خدا

کرام

٢ ثم السبیل یسره
پس راه براو آسان کرد پنج

وندیش کس نتواند که بجای آورد فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان الی طعامه
بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که بجه وجه احداث کرده میشود انا صببنا الماء
بآنکه ما بریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی
فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر
و امثال آن و عنبا و ما را انگور و قضبا و شبت و زیتونا و درخت زیتون و نخلا و خرماستان
و حدائق غلبا و باغهای پر و ماریست بزرگ درخت یعنی اشجار ان متکاثف و بسیار و فاکهة
و میوه‌های تر و ابا و میوه‌های خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم بجای بر
خورداری شما و لانعامکم و برای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت الصاخة پس چون
بیاید آواز کوبنده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب آنکه
بینند احوال و شداید بسیار یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر
خود با وجود موانست و مهربانی و امه و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست
و ابیه و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از و دیده و صاحبته و از زن
خود با آنکه مونس روزگار او بوده و بنیه و از فرزندان با جمال استظهار بدیشان
لکل امرئ مر هر مردی را منهم از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست که مشغول
سید دارد او را از مهم دیگران و در این باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس
سره درین حکایت منظوم است کشتی آورد و در دریا شکست تخته زان جمله
بر بالا نشست گربه و موشی بران تخته بماند کار شان با یکدیگر یخته بماند ذکر بر
موش با دوری کرد نه موش از گربه را چنگال بجز هر دو شان از هول دریا عجب
در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت نیز این غوغا بود یعنی الجانی نو ضحا بود
وجوه یومئذ رویها باشد آن روز مسفرة تابان و درخشان ضاحکة خندان
مستبشرة فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان و وجوه

يَوْمَئِذٍ فرو رفته باشند روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تيرگى تَرْهَقُهَا فرو گيرد
انرا قَتَرَةٌ تاريكى وسياهى أُولَئِكَ آن گروه كه سياه و گرفته وگرد آلوده اند هُمُ الْكَفَرَةُ
ايشان ناگرويدگانند الْفَجَرَةُ دروغ گويان وتبهكاران

سورة التكوير تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پيچيده شود يعنى انبساط نور او فرا بسط آفاق
زايل گردد و محو انيست بى نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وانگاه كه ستارگان تيره شوند
وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وانگاه كه كوهها از اماكن خود منقطع شود وروانه شوند در هوا چون
هبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وچون ناقهاى ده ماهه از حمل ايشان گذشته و بزادن نزديك
شده واين نفيس ترين مال عرب است فرو گذاشته شود يعنى كس را پرواى مرعى و رعايت
او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وانگاه كه جانوران وحشى جمع كرده شوند و بيكديگر مختلط
شده متعادى با تو الجال همه بيكديگر نباشند وَإِذَا الْبِحَارُ وانگاه كه درياها را سُجِّرَتْ
آميخته كرده شده تلخ با شيرين يا همه يكديگر دريا شود يا خشك سازند يا گرم كنند و بتفسير
در فتوحات مذكور است كه عبد الله بن عمر رضى الله عنه هرگاه دريا را بديدى گفتى
يا بحر متى تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وانگاه كه نفسها را جفت گردانند يعنى هر كسى
را با مثل او جمع گردند صالح را با صالح وطالح را با طالح يا نفوس مؤمنان را با حور عين جفت
كنند و كافران را با شياطين يا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ وانگاه دختران زنده بگور
كرده سُئِلَتْ پرسيده شود يعنى از كار دوى قتله را سؤال كنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ
بكدام گناه كشته شده است عادت اكثر عرب آن بوده كه دختران را از جهت لحوق
عار بديشان زنده در گور كردندى حق سبحانه فرموده كه از قتلا او سؤال كنند و قتيلى
انكه انرا بپرسند كه چرا كشته شدى و فايده اين سؤال انكه كودك جواب دهد كه مرا بى
جرمى كشته اند تا قاتل وى مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ وانگاه نامهاى اعمال بر فرق

بنكا

بندگان مى كرده باشند نُشِرَتْ بازگشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ انگاه كه آسمان كُشِطَتْ
بركنده شود ودر هم پيچند وَإِذَا الْجَحِيمُ وانگاه كه دوزخ سُعِّرَتْ افروخته كرد يعنى
بغضب خداى تافته شود بيش از بيش وَإِذَا الْجَنَّةُ وانگاه كه بهشت أُزْلِفَتْ نزديك
گردانيده شود بدوستان خداى عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسى مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته
باشد از اعمال خير و شر تا اين دوازده حال كه مذكور شد شش در دنيا و شش در حشر مشاهده
بكند بداند كه چه كرده است وانگاه كه بنده بداند كه با هر خيرى كرامتى وعطائى است
و با هر شرى ملامتى و عتابيست بر نيكى حسرت خورد كه چرا زياده نكردم و بر بدى
اندوه كشد كه چرا مباشر آن شدم وان حسرت و اندوه هيچ فايده ندهد
تو امروز فرصت غنيمت شمار كه فردا ندامت نيايد بكار بكوش اى توانا كه فردا برى
كه در ناتوانى بسى غم خورى فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند ميخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده
در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان در مغارب خويش در كشف الاسرار آورده كه مراد خمسه
متحيره اند يعنى زحل و مريخ و زهره و مشترى و عطارد و خنوس ايشان رجوعست
و كنوس ايشان استقامت و گفته اند خنس گاو كوهيست و كنس آهو وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ
و سوگند بشب انگاه كه پيش آيد و هوا را تاريك گرداند يا باز پس رود و ظلمت زايل شود
اين كلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ وسوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ انگاه كه دم زند يعنى
طلوع كند و تنفس او مبدا طلوع اوست جواب قسم چيست إِنَّهُ بدرستيكه قرآن لَقَوْلُ
رَسُولٍ هر آينه خواندن فرستاده ايست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خداى يعنى جبرئيل عليه
السلام ودر تبيان آورده كه مراد محمد است صلى الله عليه وسلم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ
صفت جبرئيل باشد يعنى خداوند قوة بود در قلع مؤتفكات و صيحه ثمود عِنْدَ ذِي
الْعَرْشِ نزديك خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در ميان ملائكه
يعنى هرچه گويد فرمان برند ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت در وحى گزارى و ...

محمد باشد صاحب قوة در طاعت و نزد خداوند قدر و مكانت و مطاع يعنى
مستجاب الدعوة و امين بر اسرار غيب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نيست صاحب شما يعنى محمد صلوات
الله وسلامه عليه بِمَجْنُونٍ ديوانه چنانچه گمان ميبريد وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستى كه ديد جبرئيل
را عليه السلام بر صورت اصلى او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن يعنى مطلع آفتاب وَمَا
هُوَ و نيست پيغامبر عَلَى الْغَيْبِ بر چيزهاى پوشيده و آنچه وحى بوى رسد بِضَنِينٍ
بخيل كه شما را تعليم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ و نيست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
سخن ديو رَجِيمٍ رانده شده فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس كجا ميرويد يعنى از راستى ودرستى چرا
انرا اعراض ميكنيد إِنْ هُوَ نيست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندى لِلْعَالَمِينَ مر عالميانرا تا بعثت
محمد صلى الله عليه وسلم مگر شرف عالم لِمَنْ شَاءَ بدلست از عالميان يعنى قرآن موعظت
مر كسى را خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ انكه مستقيم شود در راه خداى بپيروى
حق كند در اسباب نزول آورده كه ابو جهل اين آيت شنيد گفت چون اين كار در دست
وابسته بخواهش ماست اگر خواهيم مستقيم شويم آيت آمد كه وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهيد
شما استقامت وهداية إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر انكه خواهد خداى رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار
عالميان مشيت شما را شيخ ابو بكر واسطى قدس سره فرموده كه حق سبحانه ترا در عهده
مشيت عاجز ساخته است نخواهى مگر بمشيت و نكنى مگر بتوفيق وفرمان نبرى مگر بفضل او و
عاصى نشوى مگر بخذلان او پس توجه دارى و بكدام افعال مى نازى وحال انكه تو هيچ
نيست — نسرى با همه هيچم هيچ — چه سرچه با همه هيچم در هيچ

سورة الانفطار تسع عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انگاه كه آسمان شكافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وانگاه كه كواكب
فرو ريزد در تبيان آورده كه كواكب بر مثال قناديل معلقه اند ميان طاق بسلاسل نور
آويخته اند و آن سلاسل بدست ملائكه است چون اهل آسمان بميرند سلاسل از دست

ايشان

ايشان بيفتد و كواكب بر زمين ريزند وَإِذَا الْبِحَارُ وانگاه كه درياها فُجِّرَتْ روان كرده
شود يعنى از بعضى راه بعضى كشايند و همه يك دريا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ وانگاه كه گورها
بُعْثِرَتْ زير و زبر كرده شود يعنى خاكها را شورانند تا مدفونان از اموات و غيران
ظاهر گردد و مردگان ظاهر شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسى مَا قَدَّمَتْ آنچه از پيش فرستاده
از عمل خير يا معاصى وَأَخَّرَتْ وانچه باز پس گذاشته از ترك عمل يا توبه و گفته اند هر چه
كه چه كرده است باول عمر و اخر يكه خطاب رسيد بكافر كه يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ اى آدمى مَا
غَرَّكَ چه چيز ترا بفريفت تا كافر شدى بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند
بفريبندۀ او دشمن مسلط بوده است يعنى شيطان يا جهل او يا متابعت يا محبت دنيا
آورده كه نزول اين آيت در شان ابو الاشد بن است كه حضرت رسالت را صلى الله عليه
وسلم بيازرد و عقوبت بدو نرسيد لغا ميگويد كه چه چيز ترا غره كرد تا از عذاب
خداى ايمن شدى و او باعلت آنكه مغرور شده بود حمى انعطا بوانكه اين خطاب عام
مر آدميانرا معنى انكه اى آدمى چه چيزى مغرور ساخت تا عاصى شدى در خداى خود
ليو كشتى در عرفان شيخ ابو المنصور عمارى رحمه الله فرموده كه اگر خداى از من اين
سوال كند گويم غرنى كرمك در عالم التنزيل گويد كه اهل اشارت ميگويند اين ادب كرم
در اين محل از همه اسماء كريم بجهت تلقين است بنده را تا گويد فريفته شوم بكرم تو
چون تو دادى مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصيان عتوا چون تو هر شكسته را سازى
درست پس خطاها بر اميد عفوتست الَّذِي خَلَقَكَ آن خداى كه بيافريد ترا و تو هيچ
نبودى فَسَوَّاكَ پس راست كرد اعضا و اجزاى ترا فَعَدَلَكَ پس بگردانيد ترا از خلقت
غير تو از حيوانات و ممتاز ساخته بخلقتى كه مفارق خلقت انسانست فِي أَيِّ صُورَةٍ
مَا شَاءَ در هر صورتى كه خواست رَكَّبَكَ تركيب كرد ترا و در رحم بست كَلَّا نيست چنانكه
گمان مى بريد كه قيامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلكه شما تكذيب ميكنيد بِالدِّينِ بروز جزا

Soorat lxxxi. The wrapping up. ver. 29.

Soorat lxxxii. The cleaving asunder. ver. 19.

اندروی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ دیده سخ که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاه بانان
اند از ملایکه کِرَامًا بزرگان نزد خدای کَاتِبِينَ نویسندگان مر نامه اعمال شما را
يَعْلَمُونَ میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه می کنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند إِنَّ
الْأَبْرَارَ بدرستیکه نیکوکاران و فرمان برداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت ابد وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستیکه
دروغ گویان و منکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا در آیند بدوزخ يَوْمَ
الدِّينِ روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ و نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ
گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی
چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز شمار ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ مبالغه است تعظیم
شان آن روز نیست یعنی که انواع کسی در نیابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ
هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ تنی شَيْئًا چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوة
و قدرت نفعی بکس رساند وَالْأَمْرُ و حکم و فرمان يَوْمَئِذٍ آن روز مر خدای راست
شفاعت دهد آنرا که خواهد و رحم آنکه خواهد سورة المطففين ست و ثلثون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانت عظیم داشتند چون حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل
گشت که وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن و گویند در مدینه مردی
بود که او را ابوجهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگ تر بود دیگر بیش و یکی که خورد
تر بود بدو حق میستاند در شان او آیه آمد فرستاد که الَّذِينَ آنانکه إِذَا اكْتَالُوا
چون میستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام میستانند وَ
إِذَا كَالُوهُمْ و چون میپیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا می سنجند حقوق ایشان را يُخْسِرُونَ
میکاهانند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعی آورده که هرکه در کیل و وزن

خیانه

Soorat LXXXIII. Those who give bad measure. ver. 36

ربعه ۲۸

خیانة کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند
وزن نما و فی الحال سخنند و می سوزند بیت توکم دهی و بیش ستانی بوقت وزن دوزخ
بود که از کم بیشت خبر دهند أَلَا يَظُنُّ آیا نمیدانند و یقین ندارند أُولَئِكَ آن کم و بیش
ستان کم فروش أَنَّهُمْ آنکه ایشان مَبْعُوثُونَ برانگیخته خواهند شد لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روز بزرگ
يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپای ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم آفریدگار عالمیان
را یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات
سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره عرض نباشد تا حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم شفاعت و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت
کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ بدرستیکه نامه اعمال ایشان در سجین بود از کعب الاحبار
رضی الله عنه مرویست که کتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند و بزمین باز
آرند قبول ننمایند و در زیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس است
و لشکر او بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای باصول
و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی
که هر که ببیند داند که در و خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب
و عقاب و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آن روز مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ
آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزا و باز ناشته اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ
و تکذیب نکنند آن روز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر ستمکار از حد در گذشته أَثِيمٍ بزه کار
بدکار إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ چون خوانده شود برو آيَاتُنَا آیات کلام ما قَالَ گوید از فرط جهل و لجاج
این سخن که این أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیان است كَلَّا نه چنانست که میگوید
بَلْ رَانَ بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان باز
نگاه داده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که می کردند از آثام و معاصی یعنی بیت

لغی سجین

سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و حاصل شده و در خبر آمده که هرگاه که بنده گناه
کند نقطه سیاه در دل او پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ
حقا که ایشان عَنْ رَبِّهِمْ از کرامات و رحمت و احسان که از دیدار آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ
آن روز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب
شوند امام مالک رحمه الله معنی آیه پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد
اعدای خود را تا دیدار او را نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا بلقای وی برسند
امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوب بودن در شان کفار وارد شده دلالت میکند بر آنکه
مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نمانند زیرا که محجوب شوند میان
دوست و دشمن فرق نماند سر گوید بهشت محارست بی دیدن یار چه باشد
جای دشمن دوست را چه جاست پس فرق در آن میان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستیکه
تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ در آینده اند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه
ایشان را گویند هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابیست که بودید شما که بدان
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستیکه اعمال نیکوکاران
لَفِي عِلِّيِّينَ در علیین باشد در آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قایمه ایست
از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا ساخت تا بدانی که
مَا عِلِّيُّونَ چه چیز است علیون یعنی محلیست با مکانت و بلند و کتاب ابرار كِتَابٌ
مَرْقُومٌ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که هرکه مشاهده کند داند که در وی
خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملایکه مقرب که ساکنان
علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی
خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستیکه نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت اند عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهای آراسته يَنْظُرُونَ می نگرند بنعمتها که از آن شادمان و فرحناک میگردند یا

بانکار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تَعْرِفُ بشناسی تو ای
نکو نظر فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت و نوا
و لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی می آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب
خالص سفید و خوش بوی مَخْتُومٍ مهر کرده آنیه او خِتَامُهُ مهر او بجای گل مِسْكٌ
مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او بوی مشک دهد و مهر بجهت آن کنند
تا دست کسی بدان نرسد و او برای خود مهمان بودارند وَفِي ذَلِكَ و در این شراب و صفا
فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنندگان یعنی عملهای آرند که سبب
استحقاق شرب آن گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمه تسنیم
است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت
عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمه که
می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن
می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب ... فرموده که چون مقربان مشغول
بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف و
آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد بیت ما شراب عیش ممزوج
بدردی غم صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند در بحر الحقایق آورده که
رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خاطر کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیاء و
اصفیاء که مهر او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان
فانی فی الله و باقی بالله اند و عاکفی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس اند ساقی
رضا نجوی جرعه از آن شراب ناب بخشد بوی از آن سراین محنان بمشام جان وی نرسد بیت
سرمایه ذوق در جهان مستی عشق است آنانکه ازین می نچشیدند چه دانند آورده اند که
صنادید قریش هرگاه که فقرای صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال

ایشان را بدیدندی با ایشان سخریة واستهزا کردند آیه آمده که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا
بدرستیکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از انانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ
می خندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ وچون بگذرند بمؤمنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمهای خویش اشارتها
می نمایند بجهت استهزا ودر کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از
مسلمانان می گذشت جمعی از منافقان بخندیدند وبچشم وابرو اشارتها کرده طریق استهزا
پیش آوردند وبنزد یاران خود رفته گفتند دراین ورشو را امروز اصلع بود یعنی علی رضی الله
عنه وبدین سخن بسیار بخندیدند وهنوز امیر المؤمنین علی بمجلس پیغامبر صلی الله علیه
وسلم نرسیده بود که این آیت آمد که مجرمان ومنافقان بر مؤمنان می خندند وبچشم
وابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا وچون بازمی گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود
انْقَلَبُوا فَكِهِينَ بازمیگردند شادمان وخرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ وچون می
بینند کافران ومنافقان مؤمنان را قَالُوا می گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این
گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا وحال آنکه فرو فرستاده
نشده اند اهل کفر ونفاق عَلَيْهِمْ برمؤمنان حَافِظِينَ نگاهبانان تا گواهی دهند بر هدایة
وضلالت ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از
حال کافران يَضْحَكُونَ می خندند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ می نگرند
بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب اند ودر سلاسل واغلال چگونه مقید اند در آثار آمده
که دری از بهشت بگشایند ودوزخیان را بگویند بیائید به بهشت روان شوند چون بدان
در رسند فی الحال در بر روی ایشان بربندند وایشان مغموم ومهموم بدوزخ باز
گردند ومؤمنان از این حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شده اند کافران
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها را که بودند در دنیا که می کردند از غمز واستهزا بر اهل ایمان
دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران امروز بر ایشان می خندند بر

حال

حال پریشان ایشان سورة الانشقاق ثلث وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که
آسمان شکافته شود بجهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ وبشنود وفرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار
را خود را وَحُقَّتْ وسزاوار شده آسمان بانقیاد مر امر خدای را وَإِذَا الْأَرْضُ وآنگاه که
زمین مُدَّتْ کشیده شود یعنی کوه ها ودریاها را از میان بردارند وا وراهموار
باز گردانند وَأَلْقَتْ وبیرون افکند مَا فِيهَا آنچه در درون ویست از گنجها واموات وَ
تَخَلَّتْ وخالی شود از همه وَأَذِنَتْ وفرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ وا ورا
سزاوار باشد استماع کلام وی یعنی جواب او آنست که ببینند ایشان ثواب وعقاب را يَا
أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستیکه تو کار کننده بروغ وسعی نماینده إِلَىٰ رَبِّكَ
بجای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد وجهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده
عمل خود را یعنی پاداش آنرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال
او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا
يَسِيرًا حساب آسان بی مناقشه ومضایقه وَيَنْقَلِبُ وباز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی
کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود حور العین
مَسْرُورًا شادمان بجهت آنچه یافته باشد از خیر وکرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ واما آنکه
داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پشت او بدست چپ او والجنان
بود که دست راست او را بر گردن او بربندند ودست چپ او را بر پس پشت او کشند
واز آن طرف نامه در دست او نهند وچنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو پس زود باشد که بخواند
یعنی تمنی کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید واثبورا واین کلمه هم طلب هلاکت وَيَصْلَىٰ
ودر آید سَعِيرًا بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه این کس بوده است فِي أَهْلِهِ در میان
کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادمان وناز ان بمال وجاه تا پای دار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستیکه

او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث وحشر نبود بلی
آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بدرستیکه خدای او هست با عمال او
بَصِيرًا بیناست او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد وجزای سزای او
خواهد بدو رساند فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق واین حمرتیست
بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وغیبوبت آن علامت وقت عشاست
بقول امام مالک رحمهم شافعی وامام احمد وصاحبین رحمهم الله امام اعظم رحمه الله
فرموده که آن بیاضیست که بر عقب آن حمرة بماند وجمعی بر آنند که آن بیاض اصلا غائب
نمی شود بلکه مستور داست از افق با فق وَاللَّيْلِ وسوگند بشب وَمَا وَسَقَ وآنچه جمع کند
ودر پوشند یعنی بقسم هر چه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ وسوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ
آنگاه که کامل گردد وبمرتبه بدریه برسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما برسید وملاقی شوید
طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مرد مرگ وشداید
قیامت ومواطن اهوال آنکه یکی بعد از دیگری دیده شود ودر تفسیر زاهدی آورده که
مراد تحویل آدمیست از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه واز آن بمضغه وعظم وخلق آخر
وجنین ووليد ورضيع وصبی وغلام وشباب وکهل وشیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ
پس چیست آدمیان که با وجود چنین حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بخدای وروز جزا
وَإِذَا قُرِئَ وچون خوانده می شود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمی
کنند برای تلاوت او وبعضی علما اینجا سجده می کنند وجمعی در آخر سوره وابو هریره
رضی الله عنه اینجا سجده کردی وگفتی از پس ابو القاسم صلی الله علیه وسلم اینجا سجده
کرده ام واین سجده سیزدهم است از سجدات قرآن وصاحب فتوحات این را سجده
جمع گفته که بعد از استماع قرآنست وقرآن جامع باشد مر صفات تنزیه وتقدیس
را وسجده ناکردن کفار نه از جهت قصور ودلیل وانقطاع حجت بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بلکه انانکه

بمایوعون

بلکه انانکه نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب می کنند مر قرآن را وتدبر نمی نمایند در آیات آن
وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای دانا تر است بِمَا يُوعُونَ با آنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر ومی پوشند
از کینه مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک و جا
بشارت برای تهکمست إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده
اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته ونا
بریده ومنت نا نهاده سورة البروج عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم وَالسَّمَاءِ
ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان خداوند برجها مراد بروج اثنا عشر است یا منازل
قمر یا درهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وسوگند بروز وعده داده شده یعنی
قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله همه را می بیند ومی داند وَمَشْهُودٍ
وسوگند بگواهی داده بر او که بنده است ویقول شاهد پیغامبر است صلی الله
علیه وسلم ومشهود امت او یا شاهد امت اویند ومشهود امم دیگر یا شاهد
حفظه اند ومشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند ومشهود آدمی وشاهد ومشهود
با قوال دیگر یا حجر الاسود است وحجاج یا عرفه وحاضران مقام یا روز نحر وذبح
کنندگان یا جمعه ونماز گذارندگان در وی یا آدم علیه السلام وذریه او یا عیسی علیه
السلام وامة او یا ایام ولیالی وعمل کنندگان در ایشان ودر هر تقدیر جواب قسم
اینست که قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ بدرستیکه هلاک شدند وملعون گشتند خداوندان
شکافها در زمین واین آن بت پرستان بودند که اصحاب ذو نواس یمنی ودر زمان او
ساحری بود کاهی مشعبد که مدار ملک بدان بودی چون در سن شیخوخیت رسید بعرض
ملک رسانید که من پیر شده ام وضعف کلی بقوای من راه یافته دیده از بصر شعاع
تهی شده گوش وقت سماع خبر شده نه زبان را مجال گویائی نه خنجر دل را توانائی

صلاح در آن است که جوان اصیل عاقل تیز فهم بمن سپارید تا آنچه دانسته ام بوی آموزم
و بعد از من خلیفه باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و جوانی
را که مدعا داشت بسری بوی سپرد و ساحر اندر وی اهتمام بتعلیم و تحریر درخت
راه آن پسر بر دیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت پسندید
و پیش راهب متدین شد بخدای پرست گشت روزها بتنها که انسان تعلیم
کیش دنیا مدعی و با راهب صحبت داشتی تا امر دعا قبل و عامل و مستجاب الدعوة گشت قضا را
روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانهٔ خود میرفت اژدهایی بر راه آمده بود
و راه مردم را فروبسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند جوان پیش آمد و اسم
اعظم خواند دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه باز گرد و بنزدیک خود و اژدها
برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقت که کوشیری بر سر راه آمد و جوان در وی
نخی گفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و
بدعای او مرادات حاصل می شد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای
دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر من پوشیده داری چشم ترا روشن سازم
حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمهٔ شهادة تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن
شد حاجب با چشم روشن نزدیک ملک آمد ملک از وی تعجب گفت چشم تو روشن
شده حاجب گفت خدا مرا بینا بخشید گفت خدای کیست جواب داد که الله الذی لا اله
الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری تا من هم بدو بگروم حاجب اثر شیوی
که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیدهٔ او
اطلاع یافت و چند انچه جد و جهد نمود جوان برنگشت و حکم شد که او را بدریا غرق
سازند و بر لب بحر بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت باز گشت پس
بملک رسید کوهی را نام زد کرد تا او را بکوهی بلند برند و بر او اندازند چون بسر کوه

رسیدند

پس او را بدار کشیدند

رسیدند دعا فرمود بادی برخاست و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک
بفرمود تا در آتش افکند القصه دیگران را بسوختند و او را ضرری نرسید پس
تا کوه بجنبید و تیر باران کردند و هیچ تیری بروی کار نکرد جوان گفت ای ملک بگو
بنام خدای که این آثار قدرت اوست که مشاهده کردی   مبدع هر چیزی که بود و هست
مخترع هر چه وجود پذیر هست ملک عناد ورزید گفت نمی خواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مراد تو
اینست تیری بکمان نه بگوی بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر
مقتل آمد جوان شربت شهادت چشید و حضار آن مجلس بیکبار گفتند آمنا برب هذا
الغلام ملک در غضب شده بفرمود تا چند جا زمین را گو کندند و در هر گو آتش
افروخته اند و بکناره گوها نشستند هر کرا می رسید اگر بخدا گرویده بود در آتش انداختند
حق سبحانه ایشانرا می گوید که اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات
الوقود خداوند آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم اذ هم چون ایشان بودند علیها
بکنارهٔ آتش قعود نشستگان وهم و ملک و اصحاب او علی ما یفعلون بر آنچه میکنند
بالمؤمنین بگرویدگان شهود حاضران و مشاهده کنندگان وما نقموا و انکار نکردند
اصحاب اخدود منهم از مؤمنان چیزی الا ان یؤمنوا مگر آنکه می گرویدند بالله
العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که بوجه الوهیت
او را باید بود الذی له آن خداوندی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمینها والله علی کل شیء شهید و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن
و کافر گواهست ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات بسوز رفته
افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند با آتش ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند
بخدای و توبه نکردند فلهم پس مر ایشانرا عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق
و مر ایشانراست عذاب سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع کرد رفت

مقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی که
بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لهم مر ایشانراست جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار و مساکن ایشان جویها ذلک
الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن حقیر و محقرست
ان بطش ربک بدرستی که گرفتن پروردگار تو لشدید سختست که هر کرا بعذاب گیرد کسی
هرگز وی را نجات ندهد انه بدرستی که خدای هو یبدئ او آشکارا کند بطش خود را بر کافران
در دنیا ویعید و باز گرداند همانرا در آخرت و این نشانهٔ عدلست وهو الغفور
و اوست آمرزنده او را که توبه کند الودود دوست مر آنانرا که فرمان برند و این علامت
فضلست بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل بنوازد و برافروزد
فضل او دل نوازد و غم خوار آن   عدل او سینه سوز جباران ذو العرش خداوند عرش
یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کنندهٔ آنچه خواهد هل اتیک
آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود
کفره که بر انبیا بیرون آمدند فرعون فرعون و قوم او وثمود و قبیلهٔ ثمود امتحان
ستوده شد و نشان قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند فی تکذیب در
باور نداشتن والله من ورائهم محیط و خدای از وراء ایشان محیط عالم است بر ایشان یعنی
علم و قدرت او بدیشان مشتملست و از و فوت نتوانند شد و چنانست که گمان برند در
قرآن که سحر و شعر و کهانتست بل هو بلکه او قرآن مجید قرآن بزرگ و شریفست نوشته
شده فی لوح محفوظ در لوحی که محفوظست از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از
یک دانه در سفیدست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهٔ
او یاقوتست و او در کنار فرشته ایست بر یمین عرش

سورة الطارق سبع عشرة آیة   بسم الله الرحمن الرحیم

Soorat LXXXVI. The Star that cometh by Night. ver. 17.

آورده اند که شبی رسول خدای صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب
ناگاه ستارهٔ بدرخشید و شعلهٔ عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت
این چه چیز است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود که این ستاره ایست که
دیو را از آسمان می راند و نشانهٔ ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل
شد بدین سوره والسماء سوگند بدین آسمان والطارق و کواکب پیدا شونده بشب
وما ادریک ما الطارق و چه چیز دانا کرد ترا که چیست طارق النجم الثاقب ستارهٔ
درخشنده و فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم چیست ان کل نفس نیست هیچ
نفسی لما علیها حافظ الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد
و احصای نماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی کسی که منکر بعث و حشرست
باید که در نگرد که در اصل ایجاد مم خلق از چه چیز آفریده شده خلق من ماء مخلوق گشته
شده است از آبی دافق ریخته شده در رحم یخرج آبی که بیرون می آید من بین الصلب
از میان پشت مردان والترائب و استخوانهای سینهٔ زنان انه علی رجعه بدرستی که
خدای بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده لقادر تواناست یا بر بعث
و اعادهٔ ایشان بعد از موت قادرست یوم تبلی السرائر روزی که آشکارا کرده شود
نهانیها یعنی ظاهر کنند خفیات ضمایر را تا طلب آن از خبیث متمیز گردد و نیز
اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر و اطلاع ندارد و آدمی بعمل
او قایل بوده و نکرده یا بوده پیدا کرده از کرده های پنهان و بدی رسوائی حاصل
گردد بیت چون پرده ز روی کارها بردارند ای کیست که رسوا نشود و عالم نشود
و در آن وقت که پوشیدها پیدا شود فما له من قوة پس نیست او را هیچ توانائی
در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد ولا ناصر و نه یاری دهنده که او را از بلا منع
و مرتفع کرده والسماء ذات الرجع سوگند بآسمان باران دار والارض ذات الصدع

وبه زمین باشکافد که ازان نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنی است
درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل
و فسوس و سخریه إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ كَيْدًا مکر می‌کنند مکر کردنی
در رد او اندر وجه پیغامبر من این خبر سبب نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد
که کفار این فعل خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزای مکر ایشان را باستدراج جزای
مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان
أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشان را رُوَيْدًا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند
شد حکم مهلت منسوخ است بآیه قتال سورة الاعلی تسع و عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحيم سَبِّحِ
اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد ملحدان و اطلاق آن
بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است و معنی آنکه پاک بستای پروردگار خود را
از صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون این
آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم
الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید همه چیزها را فَسَوَّى و راست کرد خلق هر یک را بآنکه
عطا فرمود لایق او آنچه در کار بود بیافرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون
حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدایی که تقدیر کرد مرتبه‌ها را فَهَدَى پس راه نمود بطریق
اکتساب آن و مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت
مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خدایی
که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی روياند چیزی را که چهارپایان می‌چرند
فَجَعَلَهُ پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی آن غُثَاءً خشک پژمرده أَحْوَى
سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده‌اند که متعتعات دنیا را هر چند
وسیراب

و سیراب و سبز و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث ترو تازگی
طراوت نخواهد بود اگر چه خرم نماید گلشن دنیا وطنیکنت باد خزان نخواهد
بکوه خود فرقی قصر نجای مرو که خزان هیچ بیگانه نان نمی‌ماند آورده‌اند که چون جبرئیل
علیه السلام بآیتی یا سوره نازل شدی مجموعا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
همانوزاغاز فرمودی و جنون تحسر بآخر رسیده از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق سبحانه آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را
یعنی جبرئیل با امر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که ترا ارزانی
داشته‌ایم یا آنکه تو امی با حفظ این سور و آیات نشانه دیگر است بر رسالت تو در این
آیه بشارت است مر آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بدان وجه که تلاوت او منسوخ کرد و حق سبحانه
از مصحف و صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای میداند آشکارا را از احوال
خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان کردانیم ترا موفق دهیم ترا
لِلْيُسْرَى برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمایم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ
پس پند ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى پس سود بکند پند دادن مؤمنان را و گفته‌اند
اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود
من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال **
سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند گیرد مَنْ يَخْشَى کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى
الَّذِي و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که انقاس اشقی است آنکه يَصْلَى
النَّارَ الْكُبْرَى در آید باتش بزرگتر یعنی آتش دوزخ که جهنم که آن از آتش دنیا بسی تیزتر
سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد
جزو آتش جهنم و گفته‌اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان

و ممکن است باشد عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گناهکاران امت
مصطفی است صلی الله علیه و سلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت نمیرد فِيهَا وَلَا يَحْيَى و زنده
نبوده باشد زندگی آن که انسان زندگی راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدرستی که رستگاری
یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل
و زبان فَصَلَّى پس نماز گزارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد تکبیر
احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد
بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر می‌گزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست
که بکارهای دنیا مشغول شده کار آخرت نمی‌سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و آخرت بهتر است
وَأَبْقَى و پاینده‌تر إِنَّ هَذَا بدرستی که این لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى در صحیفه‌های پیشین است یعنی
کتب که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ در صحیفه‌های ابراهیم که ده است
وَمُوسَى و در صحف موسی یعنی الواح سورة الغاشیة ست و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتَاكَ بدرستی آمد بتو حَدِيثُ
الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامت است و فرو پوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت
آن همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار
یعنی اهل آن روز ذلیل باشند و بی‌مقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن
عمل یعنی در جهان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسله‌های آتشین
و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَى نَارًا در آورده شوند
حَامِيَةً در آتش بغایت گرم رسیده و حصص یخ تا خانه یعنی در آیند بدان
آتش تُسْقَى آشامیده شوند یعنی وقت غلبه آتش بیاشامانند ایشان را مِنْ عَيْنٍ
آنِيَةٍ از چشمه‌ای که بغایت گرم و گفته‌اند از ان رو که آتش را افروخته شده این
آب را بجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر
ضریع

ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند
و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخر تجربه نادیده بود
بشکال آورده‌اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد
کرد جبلته شتران ما را آیه آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمی‌کند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي
و دفع نمی‌کند مِنْ جُوعٍ از گرسنگی یعنی از طعام مقصود یکی از این دو امر است و هیچ کدام
دست نمی‌دهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای در آن روز تازه باشد نَاعِمَةٌ آن نعمت بر وی پیدا
یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسند کننده
کارها که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن بینند فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ فِيهَا نشنوند خداوندان وجوه
یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً بیهوده چه کلام بهشتیان
همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا در آن بهشت عَيْنٌ جَارِيَةٌ چشمه روان بود که آب
آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آنجا تختهای مَرْفُوعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر
مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش
خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون در وی قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع
خود رود وَأَكْوَابٌ و در آن جنت کوزه‌ها بی دسته و نول مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش
بهشتیان وَنَمَارِقُ بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر هم دیگر وَزَرَابِيُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ
گسترده و امام ناصر رحمه الله فرموده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنودند
با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و صهیب و امثال ایشان را
کار دشوار باشد تا بالای آن تخت بلند بروند و بسی فرصت باید تا از آن
بلندی فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نمی‌نگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر
بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی

Soorat LXXXVII. The Most High. ver. 19

Soorat LXXXVIII. The Opening. ver. 26

بر شتر بنگر که چگونه می شود تا برو بباید و عرو آید پس چرا از تخت بهشت متعجب
شوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که تخصیص شتر آن است که کمال قدرت
و حسن تدبیر چه بزرگ است با آنکه فرمان بردار و منقاد است همه با قرآن برد و قانع
است از همه گیاه ها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبایی و رنج و بدین جهت
که بیابان ها بی آب قطع و هر چه مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم در
رکوب همه حاصل است و پیر روی قدس سره فرموده بر خوان افلاک بنظر و تا قدرت
ما بینی بکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خاطر خوری عالم در بار کشی راضی
این وصف که بهر خود راه صفا بینی در تبیان آورده که مخاطب عرب اند و اکثر ایشان
اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و کوه و زمین
نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ یا نمی نگرند با آسمان که تحت
كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نکنند بکوه
ها که بقدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته وَإِلَى
الْأَرْضِ و نمی نگرند بر زمین كَيْفَ سُطِحَتْ چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد
فَذَكِّرْ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست
که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان
و آیة قتال این نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَكَفَرَ
و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسیری معذب بودند
إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در حشر سورة الفجر تسع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

Soorat lxxxix. the Dawn. ver. 30

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا نماز صبح که آرام جان بیدلان
است و بقول مراد روز اول محرم است که سال ازو منفجر شود یا اول ذو الحجه که لیال عشر مقرون
بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و
نیاز حاجیان در آن است یا سپیده دم روز عید یا اول روز قیامت در تبیان گوید این
است با نفجار آب اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و گفته اند که انفجار دریاها
از عیون و منابع یا انفجار ماقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر یا انفجار آب از
حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده
عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه در آنست یا ده
اول محرم که عاشورا از آنست یا ده آخر رمضان که شب قدر بقیه در وست یا ده
میانه شعبان که شب برات در وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع
تضاد اوصاف مخلوقات است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف
و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الحق چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت
بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق قل هو
الله احد و بقول جمیع جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح
و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه
و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که
بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی آورده که شب مزدلفه واضح است که علم
کبر زند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست در این سوگند که یاد کردم قَسَمٌ سوگند پسندیده لِذِي
حِجْرٍ مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند و دانند که سوگند است محقق و موکد جوابش
اینکه عذاب خواهم کرد مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندیدی و ندانستی که فَعَلَ رَبُّكَ چه کرد پرور
دگار تو بِعَادٍ إِرَمَ بقوم عاد یعنی ارم این عاد را ارم می گفته اند و ارم نام جد ایشان است

چه عاد بن عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام ابن نوح علیه السلام و گفته اند ارم
نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا ارم صفت میکند ذَاتِ
الْعِمَادِ خداوند عمادها ستونهای بزرگ یا اهل خیمه ها و خرگاه ها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که
آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها
و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد یا آنست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند
بناهای بزرگ است چنان بنایی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست
که عبد الله ابن قلابه بطلب شتری گم کرده در صحرای عدن می گشت در بیابانی بشهری رسید
که باره محکم داشت و در حوالی او قصور بسیار بود عبد الله باید آنکه کسی را که پرسد
و احوال شتر جوید باز پرسد بدر حصار آمد در دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر
ثمینه و هیچ کس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد همه نشین بیغ و دمه هر جا
دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و سنگهای
صیقل تیره و بجای سنگ ریزه مروارید های آبدار ریخته در حوالی هر قصری آبهای روان
بجوی لولو و مرجان و درختان بسیار تمها وان آنند و بویها از بجد و
شکوفها از نسیم باخود گفت که هذه الجنة التي وعد المتقون این چه منزل بهشت
این چه مقامست لخاه پس قدری از آن جواهرها برداشت و در پشت بسته بیمن
باز آمد و مردمان آن گوهرها در دست او بدیدند و حال پرسیدند و یافتن تحقیق کرده قضیه
در زبانها افتاد تا خبر که حال او را بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود افشا کردند
معاویه وی را طلب داشت و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در محل شناذ
و کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری که هست که بناها آن از زر و نقره باشد
و درختان آن مکلل بجواهر کعب گفت آن شهری است که حق سبحانه آن را در قرآن یاد کرده
لم یخلق مثلها فی البلاد شهری چون بهشت انگوری چون قمر فلک بنا بر دعوی او

شداد

شداد عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هرجا در عالم
زری و جوهری بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاده تا شهر
ارم را ساختند و سیصد سال باتمام رسید و ده سال دیگر بتهیه دل اشتغال نمود
امرا و ملوک عالم را جمع کرده و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یکشبه
راه میان و آن بنا مانده بود حق سبحانه ملکی فرستاده تا همه ایشان را زده و همه
برده اند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شده خوانده ام که در زمان حکومت تو مرد
کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و در گردن او علامتی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد و آن را بیند باز نگردد و این قلابه را دید و گفت هو و الله
ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می بریدند
کوه ها را برای خانه وادی بِالْوَادِ بوادی قری وَفِرْعَوْنَ و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ
خداوندی ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند یا میخهای
چار میخ تعذیب می نمودند الَّذِينَ طَغَوْا آنانکه از حد گذشته بجهل و غوایة از حد بنگ
در گذشتند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند و آیند ند فِيهَا
در آن شهرها الْفَسَادَ تباهی را که آن مخالفت بود مر حاج و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ
پس بریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون عرب غرب
تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق
سبحانه بقانون کلام ایشان عذابها حق را سوط گفت و گفته اند در عین کلمه اشعار
است بانکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است
بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوند کمین گاه است یعنی
چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و مترصد کسی ندارند هیچ
چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چه همه را می بیند و می شنود و هیچ پوشیده نیست

همه جهان داند هم احوال ایشان می باشد یعنی السر و اخفی صفت حضرت اوست فاما الانسان
اما آدمی یعنی کافر این خلق اذا ما ابتلاه چون مبتلا کرداند مر ورا ربه پروردگار او یعنی
بیازماید تا آزمایش کند به نیکو حالی و توانگری فاکرمه پس گرامی کندش بجاه و اقتدار ونعمه
و نعمت دهدش و معیشت بر وی فراخ کرداند و باسانی کار او بسازد فیقول پس گوید
ربی اکرمن پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من این همه کرامتها نمود واما اذا
ما ابتلاه و اما چون او را بیازماید بسبب درویشی و سختی فقدر پس تنگ سازد علیه
رزقه بروی روزی او فیقول ربی پس گوید آن کافر که ربی اهانن خوار کرد مرا کافر کرامت
خود را در توانگری داند و اهانت خود را در درویشی داند و این مقصود نظر و قلت فهم
جاهلانست درویشی بعد و ادام درویشان فرقی از عزت توانگرانست
ای دل اگر ... درویشی اختیار کن بر توانگری کلا نه چنانست که گمان
برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعت است مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقکم
و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانة می کنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانة
شما بدانست که گرامی نمی دارید یتیم را و نفقه نمی دهید ولا تحاضون و تحریض نمی کنید
یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویشی وتاکلون التراث و میخورید مال
میراث را اکلا لما خوردنی ... و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان
و کودکان را میراث نمی دهید و بهرهای ایشان را می خورید وتحبون المال و دوست میدارید
مال را حبا جما دوست فراوان با حرص و شره کلا اذا دکت الارض حقا که چون شکسته
شود زمین دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کردد وجاء ربک و بیاید آیات
قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود والملک و بیایند فرشتگان بر عرصهٔ
محشر صفا صفا صف صف در حسب منازل و مراتب خود در تفسیر ... اهل اللیث مذکور
است که اهل هر آسمان علی حده صفی باشند وجیء یومئذ و آورده شود آن روز بجهنم

بجهنم

بجهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد هر زمام را هفتاد هزار فرشته بر هر
زمام جمع شده می کشند و دوزخ از خشم می جوشد و می خروشد تا بعرصات آرند و
بسبب عرضی بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغامبر مرسل نماند الا که از هیبت و هول
بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغامبر ما میگوید صلی الله علیه و سلم یا رب
امتی امتی و جهنم می گوید ما لی و لک یا محمد تو با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا بر تو
حرام کردانیده است یومئذ آن روز یتذکر الانسان یاد کند انسان کناهان خود
یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت کار اعمال خویش وانی و کجا باشد له الذکری مر او را منفعت
یاد کردن یا پند گرفتن سود نمی دارد و از روی حسرت یقول گوید یا لیتنی ای کاشکی
قدمت یعنی پیش فرستادمی عمل خیری لحیاتی برای زندگانی من درین عالم فیومئذ پس
آن روز لا یعذب عذاب نکند کسی را عذابه مثل عذاب خدای احد هیچ یک از مردمان
ولا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را وثاقه مانند بند کردن خدای احد
هیچ کس یعنی قادر نبود بعذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز نزدیک کافران
مر خدای را باشد و گوید خدای در حق نزدیکی که مومن یا ایتها النفس المطمئنة
ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارجعی باز گرد
اندر بهشت الی ربک موعد پروردگار خود راضیة در حالتی که پسند کننده آنچه تو را داده
اند مرضیة پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فادخلی فی
عبادی پس درای در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من وادخلی جنتی و درای در بهشت
من با زمرهٔ مقربان   سورة البلد عشرون آیه مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا
البلد بدین شهر یعنی که مکه وانت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهرها
با آنکه مکه موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بوی مقید ساخت

Sourat xc. The Terri
tory. vers. 20

بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف   وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ   یثرب ز خاک پای تو ماه در وی بها   و گفته اند تو حلال
بدین شهر مکه یعنی ... از قتال و اخذ بود که آن حرامست یک ساعت بر تو حلال
خواهد بود و این وعده بفتح مکه و قتل بعضی در روز فتح بود ... ووالد
و سوگند به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام وما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریهٔ
یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند که والد محمد است صلوات الله و سلامه علیه وما ولد
امهٔ او و حق سبحانه قسم یاد می کند بحبیب خود و امت او و جواب قسم این که لقد خلقنا الانسان
فی کبد بدرستی که آفریدیم آدمی را در محنت و رنج یعنی ... بوقت ولادت و رضاع و فطام
و معاش و حیات و موت بدوی میرسد یا خلق کرد ابو الاشد بن را در غایت قوت و او
چنان بودی که ادیم زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره پاره شدی
و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کرد که کسی را بر من دست نیست و پیوسته
پیغامبر را صلی الله علیه و سلم جفا کرد حق سبحانه فرمود ایحسب آیا می پندارد ابو الاشد
ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد بر وی هیچ کسی که از وی انتقام پیغامبر می کشد یقول
اهلکت می گوید ضایع کردم در عداوت پیغامبر مالا لبدا مال بسیار و چه رشوت بردم
دادی تا پیغامبر را بیازارند ایحسب ان لم یره احد آیا می پندارد آنکه ندیده است او را احد
یکی در وقت نفقه کردن تا از سوال کند که چرا صرف می کنی بعوض خدای ... بر دیده
و بیان نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا نکردیم او را عینین دو چشم که
بدان بیند ولسانا و زبانی که بدان سخن می گوید وشفتین و دو لب که دهن او را
می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونه می نماید وهدیناه النجدین و نمودیم او را
دو پستان تا بعد از ولادت در راه جستن پستان ... اشتغال نمود و را نمودیم راه

وباطل

و باطل با تو الکتاب و ارسال رسول فلا اقتحم العقبة پس نگذشت از عقبه یعنی رنج
نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه شبیه تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان
برفتن کسی که بتعب و کلفت بر عقبه بالا رود و مخلص معنی آنست که چرا مالی که در عداوت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادریک و چه دانا کرد
ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر وی فک رقبة رهانیدن گردنی از بند
بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة
در روز با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخورانند یتیما ذا مقربة یتیمی را
که قرابت باشد یا مطعم خویش دارد او مسکینا یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک
بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و بعضی گفته اند
حینی کسی عیالمند است یا وام دارد یا بیمار ... یا غریب دور مانده یا د
ثم کان و باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده
اند چه قبول همه حسنات بشرط ایمانست وتواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر
بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا در مصیبت ... یا بر انواع مشقت وتواصوا و وصیت
نموده اند بالمرحمة بخشایش و رحمت بر بندگان خدای اولئک آن گروه مومنان
صابر و مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راست اند جانب راست عرش بهشت روند
یا بخدای ... یمن و برکت والذین کفروا و آنانکه بگرویدند بآیاتنا بنشانهای ما
یعنی بدلایل نصب کرده ... کتاب و حجت هم اصحاب المشئمة ایشان اصحاب دست
چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ می برند یا ایشان اهل شامه و نکبت اند
علیهم نار موصدة بر ایشانست در دوزخ آتش پوشیده یعنی سران که در ... مغلقه
باشند بطبق بر پوشند و مضبوط سازند ... در آید و نه دود
از آن بر آید   سورة والشمس خمس عشرون آیه

Soorat XCI. The Sun ver. 15.

بسم الله الرحمن الرحيم **والشمس** سوگند باقتاب **وضحيها** وبتابش وی چون بلند گردد و بوقت چاشت رسد **والقمر** وبماه **اذا تليها** چون از پی رود وافتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تا گاه غروب شمس باشد در لیلة البدر **والنهار** وسوگند بروز **اذا جليها** چون روشن شود زمین را پدید آید رنگ وتیرگی را **والليل** وبشب **اذا يغشيها** چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او **والسماء وما بنيها** وسوگند باسمان وکسی که او را بنا کرده است **والارض** وبزمین **وما طحيها** وکسی که او را گسترده است **ونفس** وسوگند بنفس آدم علیه السلام **وما سويها** وکسی که تسویه اعضای او نموده است **فالهمها** پس الهام داد واعلام فرمود مر آن نفس را **فجورها** دروغ وبدکاری وناپاکی او **وتقويها** وپرهیزگاری ونیکوکاری وفرمان برداری او یعنی بیان کرده تعلیم داده وبروشن ساخته جواب سوگند چیست **قد افلح** بدرستی که رستگار شد **من زكيها** هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل وشرد وبنمادار او را با نواع اخلاص **وقد خاب** وبدرستی که بی بهره ماند **من دسيها** هر که گم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر ومرتبه او را بمعصیت وضلالت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیه در بودی که اللهم آت نفسی تقویها وزکیها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه که نفس از شوب هوا منزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد تا نفس مبرا از رمائم نشود دل آینه نور الهی نشود **كذبت ثمود** تکذیب کردند قبیله ثمود **بطغويها** بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام **اذ انبعث** بوقتی که برخاست **اشقيها** بدبخترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد آن **فقال لهم رسول الله** پس گفت مر ایشان را فرستاده خدای یعنی صالح **ناقة الله** دست بدارید ناقه خدای را **وسقيها** وکردن گرد به

منر

Soorat XCII. The Night. ver. 20

مشرب او را یعنی آنکه میاشامد در نوبت خود تا عذاب بر شما فرو نیاید **فكذبوه** پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب **فعقروها** پس پی کردند ناقه را **فدمدم عليهم** پس هلاکت بگمارگی فرستاد بریشان **ربهم** پروردگار ایشان **بذنبهم** بسبب گناه ایشان **فسويها** پس یکسان کرد آن دمدمه را وهمه را از صغار وکبار ایشان برو زد **ولا يخاف** ونترسد خدای **عقبيها** عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید از تبعه آن چه کسی را بروی دست نیست وتبعات را بروی راه نی

سوره والليل عشرون آيه بسم الله الرحمن الرحيم **والليل اذا يغشى** سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش **والنهار اذا تجلى** وسوگند بروز چون آشکارا شود وظلمت شب را زایل کرداند **وما خلق** وسوگند بکسی که بیافرید **الذكر والانثى** نر وماده یعنی آدم وحوا را علیهما السلام یا مذکر یا مونث را جمیع حیوانات جواب قسم اینست که **ان سعيكم** بدرستی که سعی شما در کردار **لشتى** هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب وکرامت وبعضی را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید **فاما من اعطى** پس هر که بداد مال خود را از برای خدای **واتقى** و پرهیز کرد از شرک وکبایر **وصدق بالحسنى** وتصدیق نمود کلمه نیکو را یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده که وبعضی گفته اند که امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده که در بار دو کس است یکی اتقی که پیشرو وصدیقان است از این امت یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه ویکی شقی که پیشوای ضد تمامت از اهل ضلالت یعنی ابوجهل ودر ظاهر سوره که قسم یاد میکند اشارت بظلمت یکی ونور یکی بود نوف دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراه نبود که ابوجهل شقی راست ودر روز دعوت هیچ کسی را آن نور دعوت

Soorat XCIII. The Brightness. ver. 11.

نبود که ابوبکر تقی راست رضی الله عنه **مصرع** دروشن دلان صدیق اعظم کالاقلیم تصدیق قضی شد **مصرع** منصب دولت دین دار رو شناسی بدرو اصل یقین را آشنایی آورده اند که امیه بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود با نواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت در باطن او افروخته تر بود **بيت** بحکم ستمها کمال او داشت هر چند جور بیش محبت زیادت روزی صدیق دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود وسنگهای تفسیده بر سینه او نهاده واو در آن حال احد احد میگفت ابوبکر را رضی الله عنه دل بر او بسوخت وگفت ای امیه وای بر تو که این بنده دوست خدا را چند عذاب میکنی گفت یا ابوبکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت چند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی را وغلامی بود از آن صدیق وده هزار دینار استعداد داشت وصدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری مال که داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد ودل صدیق از او ملول بود چون این کلمه از او بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد وبلال را بستد وفی الحال باسید ثواب اخروی آزاد کرد وحق سبحانه این سوره فرستاده واز سبب صدیق خبر داده ومیفرمود که هر که مال نفقه کرد وپاداش آن را تصدیق نمود **فسنيسره** پس زود باشد که آسانی دهیم او را **لليسرى** برای طریقه نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که سرور وروح در روست **واما من بخل** واما کسی که بخل کرد بمال خود یا کفتن کلمه توحید **واستغنى** وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای ودید سبب بوجدان ای رغبت ننمود **وكذب بالحسنى** وتکذیب کرد خصلت نیکو را که تدین ماست بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت **فسنيسره** پس مهیا کردانیم مر او را **للعسرى** برای صفتی که مردی بدشواری ومحنت بود یعنی کردار که او را بدوزخ برد **وما يغنى** ودفع نمیکند **عنه** از وعذاب را **ماله** مالی که او بدان بخل کرد

انا تودی

اذا تردى چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در گور یا در قعر دوزخ **ان علينا** بدرستی که بر ماست **للهدى** بیان کردن حق وباطل ووعده ووعید **وان لنا** وبدرستی که ماراست **للاخرة** آن سرای عقبی **والاولى** واین سرای پیشین که در دنیاست وچون مالک هر دو ملک ماییم هر چه خواهیم وبهر که خواهیم عطا فرماییم **فانذرتكم** پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه **نارا تلظى** بآتشی که زبانه زند **لا يصليها** نباید بطریق لزوم ودوام **الا الاشقى** مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل **الذى كذب** آنکسی که تکذیب کرد پیغامبر را **وتولى** وروی بگردانید از ایمان وطاعت **وسيجنبها** ومقرر بود که دور کرده شود از آن آتش **الاتقى** پرهیزکارتر یعنی ابوبکر **الذى يؤتى ماله** آنکه میدهد مال خود را **يتزكى** میجوید بدان پاکی ونیکنامی کافران گفتند که بلال را حق داشت در ذمه ابوبکر که او را بخرید وآزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرموده که **وما لاحد** ونبود هیچ کس را **عنده** نزد ابوبکر **من نعمة تجزى** نعمتی که مکافات کرده شود **الا ابتغاء وجه ربه الاعلى** لکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر وبزرگ تر است **ولسوف يرضى** وزود باشد که خشنود کردد وبرسد بثوابی که موعود اوست

سوره والضحى احدى عشر آيه بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سلامه ونزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن گشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت ودشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاد که **والضحى** سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته وفرو او ومنتهای کشتم وگفته اند ضحی وقتی بود که خدای در آن وقت با موسی علیه السلام سخن گفت وسحره فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند وبقول مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی **والليل اذا سجى** وسوگند بشبانگاه که تاریک شود واشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که

قسم بشب معراجست صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته مراد از دو روز و شب کشف
و حجابست که نشان از نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار وصال و آثار جلال
با اشارتست بموی مشکبوی مصطفی و کنایتست از سیاهی موی رسول صلی الله علیه
وسلم   والضحی رمزی از روی مجموعه مصطفی است معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی
است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما ودعک ربک فرو نگذاشت
ترا پروردگار تو وما قلی و دشمن نگرفت ابن عباس رضی الله عنه فرموده که آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در پیش خواهد بود و اکثر بلاد
بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت بدان مژده مسرور گشت و آیه آمد که و
للآخرة بسرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد
داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن مشک اذفر و در هر
کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه و الحلی آنچه لایق آن بود خیر لک بهتر است مر ترا
من الاولی از کرامت دنیوی که نفع بلا دست یا نهایت امر تو احسن است از بدایت
چه ساعت بساعت درجه تو متصاعد و منزلت بکمال مترقی است ولسوف
و موعود باش که یعطیک عطا دهد ترا ربک آفریدگار تو مرتبه شفاعت در باره گناهکاران
امت فترضی پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو راضی است و من
راضی نشوم امام محمد باقر رضی الله عنه فرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوار
ترین آیتی از قران اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل البیت برآنیم که امیدوارتر
لسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم راضی
نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد   نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین
سیدی پیشرو   عطای شفاعت جنانت دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند
و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

فرمود

فرمود که پیش سیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم از اینکه پرسیدم
گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان فلان را این عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد
الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودک بی پدر فآوی پس جای داد ترا در کنف
جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد
بس غواص کرم نهنگ دریای قدم غوطه زد تا بکف او در چنین در یتیم یافت تا که
گوهر یکانه بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی و بقطع علایق از ما سوی متوحد تا
منکس ساخت و در حضرت احدیت جمع کرد که مقام خاص تست ووجدک و یافت ترا
خدای تو ضالا گم کرده در دروازه مکه که وقتی که حلیمه دایه ترا آورده بود تا
بجد تو سپارد فهدی پس راه نمود ترا با آنکه جد ترا باز تو رسانید یا در راه شام
وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبریل را فرستاد
تا زمام شتر گرفته براه آورد و در حقایق سلمی رحمه الله آورده که ترا یافت دوست
مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا یافت
ترا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا با آنکه تجارت کردی
یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق
توانگر گردانید بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر
مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده واما السائل فلا تنهر و اما سایل
را بانگ مزن و محروم مساز که درد بینوایی و تنگدستی کشیده واما بنعمة ربک
و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فحدث حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق
رسان تحدیث بنعم شکر منعمست صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که
نعمت حیثیتست محبوب بالذات و منعم در اغلب شکوری باشد پس حق سبحانه خود را
فرمود که از نعمت من سخن کوی که خلق محتاجند و محتاج بودن ذکر منعم شود بدان

میل کند و او را دوست دارد پس بحدیث نعمت من خلق را دوست من میکرد تا
من ایشان را دوست میدارم   سورة الانشراح ثمان آیه مکیه
بسم الله الرحمن الرحیم   الم نشرح لک آیا ما گشاده نکرده
ایم برای تو صدرک سینه ترا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی بگنجد
یا دل ترا گشایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بتو وارد شود قبول تواند کرد و گفته
اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه
و چنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در
قبیله بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود
بود ما در نوبت ثانیه وقوعست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبه دیگر
این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام
مرا خوابانید و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی آب زمزم آورد
و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورد
و بشکافت و بشست و در آن طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا
پر ساختند باز بجایش نهادند و نقلیست که بخاری از نود و هم کردند جانها اثر راحت
آنرا تا هنوز در عروق و مفاصل خود می بینم   دلم خزینه اسرار بود و دست
قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ووضعنا عنک و برکو فتیم از تو وزرک
بار گران تو الذی انقض آن باری که گران ساخت ظهرک پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار
ایشان بر کفر و تعرض ایشان حزن و گفته اند مراد غم امتست که بدان گران بودی بر او
کو فتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم ورفعنا لک و برداشتیم برای تو
ذکرک ذکر ترا بنبوت و رسالت و خلقیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در قد
و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادم

ودیگر

Soorat xciv. The opening. ver. 8

و دیگران امر کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر
اشارتست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت آنحضرت بالای
عرش پرواز میکرد   سیمرغ فهم هیچ کس از انبیا نرفت   آنجا که تو بال کرامت پریده
هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند   آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده ای محمد صبر کن
فان مع العسر پس بدرستی که دشواری که در تو یسرا آسانی است در آخرت ان مع العسر
بدرستی که با دشواری که در مکه است یسرا آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که
با عسر یک در مدینه باشد یسریست در بهشت فاذا فرغت پس چون فارغ شوی از
تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون فارغ کردی از نماز جهد
کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی باستغفار از امت مشغول شود
تا از فتوحات می آید که شیخ ما ابومدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه فرموده که
چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن
والی ربک و بدعای پروردگار تو فارغب رغبت کن در همه وقت و هر حاجتی
ازو خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر
درگاه قرب مقبولست و دعوت طلبات تو در محل قبول   چو مقصود کون و مکان
بودی تست   خدا را بحمد الله مقصود تست   سورة التین ثمان آیه
بسم الله الرحمن الرحیم   والتین سوگند بانجیر
والزیتون و بزیتون و در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که
انجیر میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع
ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز و فربهی
بدن و در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه است
نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت

Soorat xcv. The Fig. ver. 8

ایشانست وآن دو کوهست در ارض مقدسه یکی طور سینا که دیگری طور زیتا که هر یک
معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق وبیت المقدس ودر معالم آورده که تین مسجد
اصحاب کهف است وزیتون مسجد ایلیا ودر تبیان گفته که جبل جودی وجبل بیت المقدس
است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند وَطُورِ سِينِينَ وسوگند بطور سینا که محل مناجات
حضرت کلیم الله علیه صلوات الله بوده وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وقسم بدین شهر امان دهنده
یعنی مکه که مولود مبارک حضرت سید عالم است صلی الله علیه وسلم ودر بحر الحقایق
بزبان اشارت قسم است بشجره بتینه قلبیه که مثمره دینیه است وبشجره زیتون مبارکه
سینه که روشنی بخش مصباح دلست وطور سینین روح معلا که محل تجلی الهی تجلیات است
وبلد امین حق که محل امن است وامانت از هجوم آفات تعلقات اکوان وجواب قسم آنست
که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوتر کاشتنی
یعنی مخصوص کردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال
مزاج واستجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر و کل اعم اشتمال تا حامل امانات
الهی ومنبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز کردانیدیم او را أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیر
ترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده کردانیدیم بوی آثار ظهور واطوار شعور
واشعار را وجون دقایق حقایق این آیه در بحر التفسیر بسط دیده و تحریر یافته اطلاع
بران حواله بمطالعه آنست وگفته اند معنی آیه آنست که افریدیم انسان را در نیکوترین صورتی
وا ورا باز بردیم بپیری وخرافت که زدذ مختلط ودران وقت هیچ کار نتوان کرد وکسی را در آن
سن هیچ مزدی نباشد الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای
شایسته وستوده فَلَهُمْ أَجْرٌ پس مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده وکم ناشده
یعنی همچنانکه در جوانی وصحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری وضعف نیز با که
عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز توا در تکذیب میدارد

ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل تا مقر نمی شوی بِالدِّينِ بروز جزا وحساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا
نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست ودر خبر آمده که هر که
بخواند پس الله باحکم الحاکمین باید بگوید بلی وانا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق

تسع وعشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شده پنج آیتست از اول این سوره وبیان
این حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غار حرا تکیه داشت بابرین ذره
بالای کوه ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروظاهر شد وگفت ای محمد صل بخوان
رسول خدای بدین امت آنکه فرمود بخوان گفت ما انا بقاری جبرئیل ویرا بگرفت و
بفشرد چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت وگفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری
دیگربار ا بگرفت وبفشرد وبگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق وگفته اند جبرئیل
علیه السلام از نور برخود نامه حریر بجست که بجوهر یاقوت ملمع بود بیرون آورده
تو دان سرور انداخت وگفت بخوان فرمود من خواننده نیستم ودرین نامه چیزی
نوشته نمی بینم جبرئیل علیه السلام او را بجانب خود ضم کرد وبفشرد چنانکه نزدیک بود که
مدهوش گردد وتا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت این آیات بخواند
که اقْرَأْ بخوان قرآن را وقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار تو الَّذِي
خَلَقَ آن خدایی که بیافرید همه چیز را ما خلق کرد آدم را انگاه خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید
آدمیان را مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته اقْرَأْ بخوان تکرار او از برای مبالغه است وَرَبُّكَ
الْأَكْرَمُ وپروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان بکرم او زیاده از کرم همه کریمان
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدایی که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بحفظ قید کنند وضوابط
نابسامه اکابر و ... در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علیه السلام تعلیم کتابت داد
واشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس علیه السلام بود عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت

دوامی ؟

خدای آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمی دانست یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد احکام شریعت
آنچه دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ حقا بدرستی که آدمی یعنی ابو جهل لَيَطْغَى هر آینه از حد می برد و
کردن کشی می کند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگری و جهل
کسی بسبب مال طاغی شود وعبادت حق فرو گذارد إِنَّ إِلَى رَبِّكَ بدرستی که بسوی پروردگار
تست الرُّجْعَى باز گشت همه در آخرت وانجا اعمال بکار آید نه اموال تا انگری تو بمالست
نزد اهل کمال کم مال تالب گوارست وبعد از این اعمال آورده اند که ابو جهل گفت که بر بینم محمد را
در سجده هر آینه بپیرم گردن او را انقدر روزی آن حضرت نماز می گذارد او را خبر کردند
بشتاب جانب آن حضرت روان شد وبدو نارسیده باز گشت رنگ از رویش رفته ولرزه
در اندامش افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود ومحمد خندقی دیدم از آتش و
اژدهای دهن باز کرده ومرغان پر در هوا یافته این خبر بحضرت رسید فرموده که اگر
نزد من آمدی ملائکه بربودندی از وعضو او را واین آیه آمد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی و
الَّذِي يَنْهَى آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلی الله علیه وسلم إِذَا صَلَّى وقتی
که نمازی گذارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِنْ كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَى براه راست
أَوْ أَمَرَ یا می فرماید خلق را بِالتَّقْوَى بپرهیزکاری او را باز توان داشت ازان أَرَأَيْتَ تکرار
جهت تاکید است آیا می بینی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل تا یا سخن حق را مطلقا وَتَوَلَّى
وروی بگرداند از ایمان وبرگردد از طریق فرمان برداری که سخن چه نوع باشد از عذاب
أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ بآنکه الله تعالی می بیند خدا
میداند وی بنده قصد او را بزرگان گفته اند که در کلمه ان الله یری هم وعد وهم
وعید مندرجست ای زاهد پرستش نما که تمای بیند واوعد بخلوت قصد کنا .
کرده حذر ما که تا می بیند درویشی بعد از گناه توبه کرده بود وپیوسته می گریست گفتند
چه می گری که خدای غفارست گفت آری هر چند عفو کند خجلت آنکه می دید از خود چگونه

دور کنم خبر کیرم که تو از سر کنه در گذری ذان شرم که دید که چه کردم چکنم اورده اند که
نوبت دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز می گذارد ابو جهل لعین برسید وگفت
ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آن حضرت او را تهدید بسیار داد ووعیدها فرمود ابو جهل
گفت مرا می ترسانی وحال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است واهل مجلس من بیش
پشتی او آمدکه كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا که ابو جهل باز نایستد از ایذای محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ
بگیریم او را بموی پیشانی وبدوزخ کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ
گوی خَاطِئَةٍ خطا کرد وصف ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازیست ومراد صاحب
ناصیه است فَلْيَدْعُ گو بخوان ابو جهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ برود نقدکه
ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا نه آنست که سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ
فرمان مبر او را ابتر که نماذ یعنی بمخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وسجده کن بر دوام خدا را
وَاقْتَرِبْ ونزدیک شو بحضرت حدیث در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار
خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است در فتوحات این سجده را سجده
طلب قرب گفته اند سورة القدر خمس آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مر صحابه را خبر کرد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد
اصحاب متعجب شده گفتند با این همه عمرهای کوتاه بخشی در ولی چگونه توانیم رسید
حق سبحانه این سوره را فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت
غیر مذکور دلالت بر قدر وشهرت او می کند یعنی از بزرگی وشرف مستغنی
از تصریح بان دیگر انزال او بجز را سناد فرمود بدو وقت متبرک چنانکه گفت فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتداء نزول آن در آن شب بود تا تمام قرآن در آن شب از
لوح محفوظ باسمان دنیا آمده ودر بیت العزة بسفره سپرده اند وروح الامین در

سجده

در منت بست سه سال آیه آیه وسوره سوره بحسب مصالح بدین آمده وَمَا أَدْرَاكَ
وحه جیزد انا کرد ترا نادانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شب با عز وشرف
که هر که در وطاعت کند عزیز وشریف کرد دیا عملی که در و واقع شود نزدیک خدای با
قدر بود وکفته اند قدر بمعنی حکمت یعنی در تفصیل کند هر کار مشحون بحکمت که نقض
را بدو راه نیست یا بمعنی تنگی که زمین در آن شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری
ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهترست مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که
غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده مرکسی را که دریابد وبطاعت بروز آورد شب قدر بقول
امام اعظم رحمه الله دایرست در سال وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که
من آن شب را در ربیع الاول ودر شعبان وبیشتر در رمضان یافته ام واغلب علما برانند
که در رمضانست ودر ده آخر در شبهای وتر باید دار و بیست اصحاب امام شافعی رحمه الله
بیست یکم وبیست سیوم را اختیار کنند وحسب رحمه الله شب بیست هفتم را وعدد
حروف لیلة القدر که آن را سه کرت یاد کرده و کلمه که از کلمات این سوره بیست هفتم است
فی الجمله قول اخیر را تأسید میکند وحکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست
والجای ایشان بعبادت شعر ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدرست اگر
قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا وَالرُّوحُ وجبرئیل
با ایشان فِيهَا درین شب مقصود آنست که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست
یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت
ملایکه فرود آید ودر تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح
پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرود آید ودر بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با
فرشتگان که ایشان را ساکنان سدرة المنتهی گویند بجهت فرود آیند ومجالسهای مؤمنان
روند جبرئیل علیه السلام مؤمنان را مصافحه کند وعلامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد

درنت قلب واشک چشم بود وبرای شرف این شبست که ملایکه وروح بزمین آیند بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار ایشان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از هر کاری که حق سبحانه تقدیر نموده است
با هر کاری که از خیر وبرکت سَلَامٌ سلامت از همه آفات هِيَ شب قدر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ
تا دمیدن سفیده صبح استاسرار علما وعرفا درین سوره بسیارست ودر جواهر ترجمه
آن مذکور والی الله ترجع الامور سُورَةُ الْبَيِّنَةِ تسع آيات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند
آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری وَالْمُشْرِكِينَ واز مشرکان
عرب مُنْفَكِّينَ باز استادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجت
روشن رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ فرستاده از خدای که او محمدست صلی الله علیه وسلم يَتْلُو صُحُفًا
مُطَهَّرَةً میخواند برامت خود صحیفهای پاکیزه از کذب وبهتان یعنی قرآن ومصحف کفت برای
تعظیم یا آنکه جامع اسرار صحفست فِيهَا در آن صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهای راست ودرست
یعنی احکام مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب ومشرکان بدین وآیین خود
بودند تا پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیامد وایشان را بایمان خواند وبعضی بعد تونیق
بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ ومتفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شأن
محمد صلی الله علیه وسلم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند کتاب إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
مگر از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَةُ پیغامبر یعنی پیش از بعث آن حضرت همه متفق بودند
بر تصدیق وی وچون آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی وبعضی
کافر شدند وَمَا أُمِرُوا وامر کرده نشدند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر آنکه پرستش
کنند خدای را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاک کنندگان برای وی کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاکیزه
باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان از اعتقاد باطل بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وبدیگر مأمورند
بآنکه بگذارند تمام مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وبدهند زکات واجبه را

در محل آن وَذَٰلِكَ وآنچه مأمور شده اند بدان دِينُ الْقَيِّمَةِ ملة ودین درستست إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری وَالْمُشْرِكِينَ
واز مشرکان یعنی بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا
جاودان در آن أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای پاک وستوده أُولَٰئِكَ هُمْ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر
الخلیقه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید
خَالِدِينَ فِيهَا پاینده کان ایشان در آن جنتها أَبَدًا همیشه تأکید خلودست رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان وطاعتهای ایشان در پذیرد وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود باشند
ایشان از خدای بدادن ثواب بدیشان وایشان را بنهایت مرادات وغایت الغایات یعنی
دولت لقا که مطلب اعلا ومقصد اقصی باشد رساند شعر دارند هر کس از تو مرادی و
مطلبی مقصود ما ز دنیی وعقبی لقای تست ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت ورضوان لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ برای کسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ
ثمان آيات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدنی که مقررست
نزدیک نفخه اولی یا ثانیه وبدان هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ وبیرون آرد زمین
أَثْقَالَهَا بارهای گران خود را که اجساد اموات ودفاین کنوزست یعنی براندازد از درون
خود بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا وگوید انسان یعنی کافر وگفته اند عامست
یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند مَا لَهَا چیست زمین را که بیرون
خود را اشکارا میکند يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا سخن گوید زمین بزبان حال وامر آنست که

خدای وی را بسخن آرد تا بگوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را از جنبیدن وبیرون آوردن مدفو
نات یا از عملهای که بروی صادر شده است از عمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه آفریدگار تو
أَوْحَىٰ لَهَا امر کند مر اورا ودستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بروی واقع بوده
يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ آن روز باز گردند مردمان از موقف حساب أَشْتَاتًا پراکندگان
یعنی گروه گروه بعضی بدست راست وبعضی بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده شوند أَعْمَالَهُمْ جزای
کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را بلقمه وکسره
نواخت ومسکنت این اندک چیز بسیار دهاید خیر کرد تا بدان مزده دهند ودیگری
گناه خود را خوار میداشت وی کفت مرا بر سطوه وخطره مواخذه نخواهد بود بلکه بجای
عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که کند
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد خَيْرًا يَرَهُ نیکی ببیند پاداش آن را وَمَنْ يَعْمَلْ
وهر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ صغیره شَرًّا يَرَهُ ببیند مکافات آن را ابن عباس رضی
الله عنه فرموده که هیچ مؤمن وکافری نباشد که بکند در دنیا خیری وشری مگر که
خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیآت مؤمن را بیامرزد وحسنات او
مزد دهد وحسنات کافر را رد کند وبسیآت معذب سازد ابن مسعود رضی الله
عنه فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست وپیغامبر صلی الله علیه وسلم اورا جامعه
فاذه کفتی ودر عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رضی الله عنه فرزندی بود نزد
رسول صلی الله علیه وسلم آمد وکفت اخبر بی فرودی آید بر من بخوان الحضرت این آیه
بروی خواند کفت حسبی چو همین بسنده است چون گوید که اورا در آن عرصه
کبری از ذره وحبه ونقیر وقطمیر خواهند پرسید وهیچ کونه فرو گذاشت نخواهد
بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت ونکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب
العین خاطر خود خواهد ساخت حساب کار خود امروز کن که فرصت تنخوش

Surat XCVIII. The Evidence. ver. 8.9

Surat XCIX. The Earthquake. ver. 8

اگر تو نقد نگیری تو انگوری خوش باشی • ورنه بفیروزی هست وای بحال تو سورة

العادیات عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منذر بن عمر انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه
بقبیله بنی کنانه فرستاده بود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید
وغارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان چنان کردند و باز آمدن سبب
عبور بر آب بزرگ توقف افتاد و منافقان زبان دراز کردند با یکدیگر گفتند
که تمام آن سریه در بادیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان بیاوردنا
اینجا نمی رسید اند و غمناک بودند حق سبحانه برای خوشی دل اهل
ایمان انحال آن سپاه خبر میدهد بفرستادن این سوره که والعادیات
سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی باواز
که نه متصل بود فالموریات پس بسوگند آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش
یعنی در وقت دویدن بسنگ آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت
کنندگان صبحا در وقت صبح مراد ولکبان ایشانند فاثرن پس برانگیختند اسپان
به بوقت سفیده دم نقعا غباری در کنار آن قبیله فوسطن پس میان درآمدند
به بدان وقت جمعا گروهی را اند شمار دین ان الانسان بدرستی که مراد ابن ابی
منافقست با جمع خود از چو قهادر میان مردم در افکندند یا مطلق انسان لربه لکنود
مر پروردگار خود را ناسپاسی است و گویند آیه در شان ابو حباب است امام ابو
لیث رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند هر یک در صفتی
در طمع ابو صاحب در بخل و حاتم در سخاوت حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباب
بخیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که نعمت بر شمارد و از خیر یاد نکند
و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را نزند

وانّه علی ذلک وبدرستی که خدای بر بخل و کفران لشهید هر اینه گواهست یا انسان بر
کنود خود گواهست بجهت ظهور اثر او انّه بدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی
مال لشدید سخت بعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گو
مال را دوست میداری بده تا بتو باز دهند و برای وارثان منه که داغ حسرت برول
نهند مال همان به که بیادش دهی کو بجهانت که بجا کش نهی • از قبیل منفعت اوگم
بر نهادن چه سفال و چه سیم افلا یعلم آیا نمی داند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده
و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل و حاضر کرده
شود ما فی الصدور آنچه در سینه هاست یعنی پاسبان و خیر و شر او تمییز سازند
جواب ان است که خدای پاداش چو احد داد ان ربهم بدرستی که آفریدگار ایشان بهم
باعمال و اقوال ایشان یومئذ آن روز هر آینه لخبیر داناست و جزا دادن تواناست

سوره القارعه ثمان آیه مکیه بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد اندر تا
بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت که بکوبد دلها را بهول و هیبت
یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت و تحیر کالفراش المبثوث
مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بر هم آیند و با مال و پریشان حال
شوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هولان روز کالعهن مانند پشم رنگین المنفوش
زده شده یکسان نداند یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه پشم
رنگین زده شده باشد چه رنگ در پشم راست کند و در زدن زود متفرق و
منتشر گردد فاما من ثقلت پس هر که آن روز هر که گران باشد موازینه ترازوهای
عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی
باشد راضیة پسندیده واما من خفت واما آنکه سبک بود موازینه ترازوهای

کوه او بآنکه حسنه ندارد یا راجح سیئات او فامه هاویة پس جای او هاویه
است و آن درکه باشد زیر ترین همه درکها وما ادریک چه چیز دانا کرد ترا که
ما هیه چیست هاویه نار حامیة آتشی بغایت رسیده در سوزش سورة

التکاثر ثمان آیه بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بقبیله و مردم بنی عبد مناف
بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و
زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسبب خانه واده
حق سبحانه این سوره فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری
قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید و گفته اند
معنی آیه اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید
تا آنکه بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنین باید که همت عاقل مصروف دین شود و کوی
فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد بیت روزی که اجل نیابد چون
وابسته بر پایانجهان رفت • گرد دل شود اسیر درین • اسان داد آن جهان توان رفت
سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا
سوف تعلمون پس چنانکه زود بدانید خطای رای خود را بوقت لشوری کلا نه چنان باید
که بمرده و زنده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که حد در پیش دارید علم الیقین دا
نشی درست یکیان هر اینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لترون الجحیم بخدا که
بخواهید دید دوزخ را اول اندورکه برصات میدهند ثم لترونها پس هر آینه بخواهید
دید او را عین الیقین دیدن بچشم شک و شبهه که بوعده داید ثم لتسئلن پس هر آینه
پرسیده شوید یومئذ آن روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول
شدید از عبادت خطاب مخصوص است که بر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند

غالب کفار اند واضح است که نعیم در آن بجم هم کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خوا
هند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک والذت نوم یا
اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن واشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث
آمده که دو نعمت است بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت
و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه وسلم و همه را از دعوت
و ملکه وانتباع سنت او خواهند پرسید بیت چه نعمت بزرگ از خدا که بر ثقلین
سپاس داری آن نعمت است فرض العین سوره والعصر ثلث آیه

بسم الله الرحمن الرحیم ابو الاشدین مر صدیق را رضی الله عنه گفت
زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب
داد که زیان کار نباشد آنکه حق خدا و رسول را شنود و عمل خیر بجای آورد بلکه زیان
کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق را این سوره
فرستاد که والعصر سوگند بخدای روزگار یا بوقت عصر که مشتمل است بر عجایب بیاد
یا بنماز دیگر یا بعصر پیغامبری یا بعصر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم که فاضله ترین همه عصرها
جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لفی
خسر هر آینه در زیان اند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار بیت
سرمایه که نقد عمر بود عمر از دست • که بی زیان کنی امر تو ناید سود • با ضایع کنند
کان عمر در زیان کاری اند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردار
های نیکو و پسندیده کرده وتواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بعمل درست و راست
که اقامت بر طریق حق و بقول صحیح که قرانست وتواصوا بالصبر و وصیت کردند
بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند که لفی خسر کنایت از حال ابو جهل
و آمنوا بیان میکند بصفت صدیق رضی الله عنه و عملوا الصالحات اشارتست بحال فاروق

وتواصوا بالحق بحق راست از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حالیست از سیرت
مرتضی علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سورة الهمزة وهی تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس
بن شریق عیب رسول صلی الله علیه وسلم میکفت در حضور وجیبی و ولید مغیره غیبت آن
حضرت میکرد حق سبحانه وتعالی در بارهٔ ایشان فرستاد که وَیْلٌ وای لِكُلِّ هُمَزَةٍ مر
هر عیب کننده لُمَزَةٍ غیبت کننده را طعنه زننده بود و بدست وچشم اشارت کننده
الَّذِي جَمَعَ آن کسی که گرد کرد مَالًا مالی را وَعَدَّدَهُ وشمرد اورا تا شمارهٔ او آگاه داشت
يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد انکه مال جمع کردهٔ او أَخْلَدَهُ گمان می برد که مال جاوید کرداند
وی را در دنیا كَلَّا نه چنانست که او گمان می برد که وی بمیرد ومال وی را از عذاب قیامت
هیچ سود ندارد لَيُنْبَذَنَّ و هرآینه انداخته شود غیبت کننده فِي الْحُطَمَةِ در حطمه
وآن نام درکه ایست که هرچه در آن شود در حال شکسته و سوخته کردد وَمَا أَدْرَاكَ
وچه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای
برافروخته شده یعنی خدای او برافروخت وهرچه حق برافروزد دیگری نتواند که
فرونشاند بیت چراغی را که ایزد برفروزد هرانکس پف کند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ
آن آتشی که برآید وغالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها یعنی بیان آن درآید وتخصیص این
آتش بدل از جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته ومنشأ اخلاق ناپسندیده است
إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی مکان عَلَيْهِمْ بر کافران مُؤْصَدَةٌ فروبسته شده است فِي
عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز یعنی درهای دوزخ بر ایشان بسته اند وستونها بران زده
ومحکم ساخته که هرکس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در تاریخ صاحب
کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدان راه یابد آتش محبتست حسین منصور قدس سره فرموده
که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از

مقد

مقدحهٔ انا الحق بیرون جست ودران سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما
خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفیل وهی خمس آیات بسم الله الرحمن الرحیم

در کتب سیر بنقلهای معتبر مذکورست که ابرههٔ صباح که از قبل النجاشی رحمه الله
والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف وجوانب متوجه مکه می شدند سؤال
کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد وداعیه کرد
که در مقابله آن خانهٔ بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف کرداند پس در صنعا
از رخام ملوّن کلیسائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بنقود وجواهر مرصع و مزین
کردانید وطوایف خلق را در ولایت یمن بطوف آن تکلیف نمود واین صورت اگرچه
بر قریش شاق بود اما چون هیچ چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول
شد و در بتکده مجاورت یافت و شبی آن بیت را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود
این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت وطباع مردم از طواف آن متنفر شدند ابرهه
از این حال متأثر گشت ولشکری جمع کرده با فیلان قوی شکوه مهیب منظر بقصد تخریب
حرم محترم متوجه مکه شد وپیل محمود را که بعظمت وجثه مشابه کوه پاره بود بیت
هیکل قوی داشت چون کوه قاف جوشنوری چابک اندر مصاف با خود برد وچون به
مکه معظم آمد و مواشی قریش را غارت کرد واکابر مکه بکوه ها متحصن شدند ابرهه
از اول روز لشکر بر نشانده وپیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار
شهر بگردانید هرچند پیلبانان بکوشیدند روی او بجانب شهر کنند میسر نشد وپیلان
دیگر بجهت اعراض او از جای پیش نمی رفتند ابرهه درین حال فرومانده بود وجماعتی
از ملازمان حیران گشته که آیا حال بر چه منوال انجامد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق
مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند وحمله بران لشکر آوردند وسنگ باران

ویک نفس همه قوم ابرهه مستاصل شد کما قال تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندانستی که چگونه
فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه ولشکریان او
أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت ونیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند فِي
تَضْلِيلٍ در تباهی وبطلان وَأَرْسَلَ وفرستاد عَلَيْهِمْ برایشان از طرف ساحل دریا و هند
طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای چرغ یعنی مرغ زرد
تَرْمِيهِمْ می انداختند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده
فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای ایشانرا بدان سنگها كَعَصْفٍ چون برگ کاه مَأْكُولٍ خورده شده
یعنی خرد و در وی افتاده و فنا بود کرده کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی
سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و بر هر عضوی که از بدن کافری زدندی از جانب
دیگر بیرون آمدی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابی خانهٔ کعبه داشتند
کنده بود ابرهه تنها جریحه رخنه خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن
سنگ بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک او مقرر کرده در منقار داشت ملازم وی بود
چون بدرگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه در صورت حال بعرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند
ابرهه درین حال نظر بدان مرغ افتاد وگفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ
سنگی که داشت برسرش افکند و در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیهٔ عبرتی بر
صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر خطی که فاعتبروا
منه یا اولی الابصار سورة قریش اربع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را بجهت تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و
تابستان بشام ومردم ایشانرا اهل حرم گفتندی وحرمت داشتندی وقریش [illegible]
لقب نضر بن کنانه است وهرکس از عرب بنسب او بنضر منتهی میشود قریشی است و بعضی از علمای

انساب

انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد حق سبحانه بر وفق
ایشان لطف بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمایند و تعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
بجای پیوستگی قریش بیکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستگی رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ
و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجبست که من ایشانرا این الفت
وحرمت داده ام وایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا
پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ خداوند آن خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست
الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشانرا برای دو رحلت وسیر کرد مِنْ جُوعٍ از رنج
گرسنگی وَآمَنَهُمْ وایمن کردانید بحرمت این حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس آنکه در حوالی
مکه اند ویکدیگر را می کشند وغارت میکنند سورة الماعون سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
مفسران برانند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست ونصف اخیر در بارهٔ منافقان
آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی وهرگاه وصی یتیمی بودی او را بوقت
طلب طعام وکسوت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمانرا از انفاق باز
داشتی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی تو ودانستی الَّذِي يُكَذِّبُ آن کسی را که
تکذیب می کند بِالدِّينِ بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او آن کسی
است که بعنف وستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع می کند یتیم را ومیراند وگفته اند ابوسفیان
با ولید شتری کشته بود وبخش میکرد یتیمی از او نصیبی طلبید او را بعصا بزد و
حق سبحانه مذمت او میکند که میراند یتیم را وَلَا يَحُضُّ وتحریص نمی کند و ترغیب نمی
نماید اهل خود را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش ومحتاج یعنی نه خود میدهد
ونه کسی را میفرماید که از احسان منع میکند بیت چون ز کرم سفله بود بی کران منع
کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را بکام حیف نگذارد که کسی را بجام پیوند رسان

Soorat CIV. The Slanderers. ver. 9

Soorat CV. The Elephant. ver. 5

Soorat CVI. The Koreishites. ver. 4

Soorat CVII. The Necessaries. ver. 7

منافقان می گوید فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ پس سختی عذاب برای نمازگزارندگان ریائی یعنی ابو
ابی اصحاب او الَّذِینَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بی خبرانند
و غفلت ورزندگان یعنی از آن حساب نگیرند و جز بحضور مردم نگزارند مراد آنست
که نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بمجمع رسند بشرط و آداب میگذارند
کلید رند و نجاست آن نماز که پیش مردم گذارند داد الَّذِینَ هُمْ آنانکه ایشان یُرَاءُونَ ریا
میکنند در کردار خود با ستایش مردم وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة
یعنی نمی دهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معاونت کنند
چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و غربال و قول آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع
آن نشاید آب آتش و نمک سورة الکوثر ثلث آیة

بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که
عاص بن وائل با پیغامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم
سخن گفتند حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی
از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن گفتی گفت با این
ابتر و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی که از وی عقب نخواهد
ماند و در آن ایام پسر آن حضرت که طاهر نام از خدیجه داشت در گذشته بود چون
این خبر بحضرت پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه رسید دل مبارکش اندوهناک شد
حق سبحانه برای تفریح دل آن حضرت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد که إِنَّا أَعْطَیْنَاكَ که
بدرستی ما عطا کردیم ترا الْكَوْثَرَ بسیار و این لفظ فوعل است از کثرت یعنی عطا کر
دیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که
بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت
دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر حوضیست در بهشت و در احادیث

Soorat cviii. Al Kothar. verses 3

آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و
لولؤ و زبرجد و صد هزار سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که این چیست فرمود که جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده است و
در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نقل کرده اند که
کوثر جوئیست در بهشت کنارهای وی از طلاست و مجری او بر در و یاقوت
و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و در حدیث دیگر هست که حوض
من یعنی حوض کوثر مسیرۀ یک ماهه راهست آب او سفید تر از شیر و بوی
او خوشتر از مشک و کوزهای مانند ستارهای آسمان هرکه از آن حوض آب خورد
هرگز تشنه نشود صاحب تأویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت بوحدت و شهود
وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هرکه از آن سیراب
شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاص آنحضرت رسالت و اکمل
اولیاء امت است فَصَلِّ پس نماز گذار لِرَبِّكَ برای پروردگار خود خالص از ریاء
ضحای و وَانْحَرْ و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می
کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه
گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن تو یعنی
عاص هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریه بسیار
و صیت و اشتهار و آثار فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد بود بیت
آثار اقتدار تو ناکشته متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل خجل سورة
الکافرون ست آیة بسم الله الرحمن الرحیم گروهی
از قریش ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن [illegible] بنزد ان عباس پیغام فرستادند که
پیغامبر را بگو که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو

السلام ۲

Soorat cix. The Unbel... verses 6

نمائیم چون پیغام بدان حضرت رسید مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شده
این سوره فرود آورد که قُلْ یَا أَیُّهَا الْكَافِرُونَ بگو ای کافران مراد همان جماعتند که
مذکور شدند و خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان
بگوی لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید وَلَا أَنْتُمْ
و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ آنرا که من می پرستم وَلَا أَنَا
و نیستم من پرستنده در حال مَا عَبَدْتُمْ آنچه شما پرستش میکنید وَلَا أَنْتُمْ و نباشید
شما عَابِدُونَ پرستندگان در استقبال مَا أَعْبُدُ آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ دِینُكُمْ
مر شما راست کیش شما که بر آنید و معتقدانید و دست باز نخواهید داشت وَلِيَ
دِینِ و مراست دین و آیینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما
و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیة بآیة السیف منسوخ
شد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر
از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن برابر ثواب ربع قرآن
باشد سورة النصر خمس آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا وَالْفَتْحُ و فتح مکه و فتح
سایر بلدان است وَرَأَیْتَ النَّاسَ و ببینی مردمان که در آیند فِی دِینِ اللَّهِ در دین
خدا که اسلام است أَفْوَاجًا گروه گروه در سال نزول این سوره شایع بود چون بنی اسد
و فزاره و بنی مره و بنی بکا و کنانه و بنی هلال و بنی تجیب و دارم و غیر ایشان از انجا
و اطراف بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ پس تنزیه کن خدا را
تنزیه مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله وبحمده از عایشه
رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نماز گذارد الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کی با صحب

واستغفره

یَدْخُلُونَ

Soorat cx. Assistance ...

وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب از وی یعنی برای هضم نفس استغفار عمل و گفته اند استغفار
کن برای گناهان امت خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدا وی هست تَوَّابًا قبول کننده توبه از
المستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره بعد از فتح مکه بوده و در وی سوره خبر
وفات رسول است صلی الله علیه وسلم و در روئی نازل شد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بر خواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون حضرت پرسید که چرا میگریی عباس گفت
خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و در کشف آورده که چون
این سوره نازل شد رسول خدا فاطمه را رضی الله عنها طلبیده گفت ای فاطمه خبر
وفات من دادند بیت نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت بوم عزم رجوع میکنم
رخت بچرخ می برم فاطمه بگریست و آن حضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل
من که بمن رسی سورة لهب خمس آیة بسم الله الرحمن الرحیم
چون آیة وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا
بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را
خبر کنم با آنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست
بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نه گفتند چرا نکنیم که تو پیش ما بکذب
متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست
و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و در وی هست که بدو دست سنگی برداشت
که بر آن حضرت افکند در همان حال حق سبحانه آیت فرستاد که تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ هلاک
و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند ابی لهب عم
رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی الله
علیه وسلم بود نفرین واقع شده بعضی معنی برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت

Soorat cxi. Abi-Lahab. verses 5

وتَبَّ و هلاک شد و فانچه گفت خبرست بعد از دعا آورده انکه ابولهب این
سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حقست و راست مال و فر
زند فدا کنم و خلاص یابم ردّ قول او را آیت آمد که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ دفع نکند از وی
خاصیت نفرین را مَالُهُ خواسته او وَمَا كَسَبَ و آنچه کسب کرده یعنی فرزندان او عتبه
یا بدان مکسوب اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات سَيَصْلَىٰ زود باشد که
در آید نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ با آتش بازبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ
و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز در آید با او حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده
هیمه و کشنده هیزم و الجنان بود که ام جمیل در عداوت حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله خانه داشت روزها بشتها و خار و ستما خشک جمع کردی و بشب آوردی
و براه رسول علیه السلام در انداختی تا خار در دامنش او بن در پاد درپایش بخلد و آن
حضرت که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسا
یگی است که با من میکنید میریختند در ره او خار و آن همه چون گل شکفته بود در رخ
گلستان او و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس
برافروزند مبادا که جنگ جوی اثبات سخن چینی بد بخت هیزم کش است کند ایرا
آن خویش دو کاره دل و عائد میان خاک آدمیان میان دو کس آتش افروختی سر عقل اثبات
خود میان سوختی و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بحسب معادات
رسول صلی الله علیه وسلم بار گناه مردم بر داشتی و گویند از نفس الامر هیزم میکشید برای خو
جانچه رسم زنان عربست روزی پشته هیزم در پشت داشت و مانده شده بر سر هیزم
در کردن وانها بر سنگی نهاد تا بیاساید ناگاه ملکی بقدرت پروردگار آن پشته هیزم
از سر سنگ بر عقب او برگشت و رسن در گلو پیچیده شد و خفه گشته بجهنم رفت و حق
سبحانه خبر داد که فِي جِيدِهَا در گردن او حَبْلٌ رسنی مِنْ مَسَدٍ از لیف خرما که هیزم بدان

بوبسته

بر بسته بود و گویند مراد سلسله حدید در دوزخ است که روز قیامت در گردن او بسته
بدوزخ کشند سوره اخلاص اربع آیه بسم الله الرحمن الرحيم
جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما خدایی که بپرستش او دعوت میکنی و در
معالم آورده که گروهی از یهود گفتند ای ابو القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آوریم چه
در توریت صفت دیده ایم و دانسته بگو جه چیز است و چه چیز خورد و میاشامد و از که
میراث گرفته و میراث او که میگیرد این سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد آنکسی که از وی
می پرسید هُوَ اللَّهُ اوست خدای أَحَدٌ یگانه و متوحد بذات و متفرد بصفات اللَّهُ الصَّمَدُ
آن خدایی که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد
و پاینده است که فانی نشود هرگز و برده که هر چه خواهد کند و در معالم عین
المعانی از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا نقل کرده که صمد آنست که عقلها
از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند کمانش دوی هر اندیشه بربست خرد را پشت
ازین اندیشه بشکست لَمْ يَلِدْ نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست
وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسی و رد نصاریست که گویند عیسی خداست وَلَمْ يَكُنْ
و نیست و نبود لَهُ مر او را كُفُوًا همتا أَحَدٌ هیچ کس رد مجوس و مشرکان عربست
که گفتند او را کفو هست شیخ ابوعلی رودباری قدس سره فرموده شرکت را پنج
نوع است عدد و تقلیب و علت و معلول و شکل و ضد حق سبحانه نفی عدد و شرکت کرد از آنجا
که هو الله و نفی تقلیب و تنقص فرمود که الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت
که لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع کرد اینجا که ولم یکن له کفوا احد و از آن
جهت است که او را سورة الاخلاص گویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود مماثل
در ماهیت و مکافی در قوت متصور تواند بود مماثل در ماهیت و مکافی در قوت
یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزله علت و مثل

مثل والد

دار در بشابه مقارن مثل کفو پس بقصد قاعده توحید که بعد قل هو الله احد تقدیم
یافت بعد لم یلد که مقتضی ذات اوست لم یولد که اقتضای صفت دوم میکند ولم یکن
له کفوا احد که مقتضی نفی صفت سیم است تمام شد و امام جلال الدین ساجی رحمت الله
فرموده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را
نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شرکت دارد مشبه را اعتقاد آنست که جو
مانند هود و نصاری گویند او را زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفو او را هست
بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از فلاسفه بیزار گشت چون گفت
احد از و ثنویه بیزاری نمود چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور
شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون ولم یکن له
کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود و بعضی گفته اند اسرار کلمه هو جزء کبود
و ارواح از ذکر الله ابتهاج باید و دلها از نور احد محفوظ شود و عقول از سر الله
الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد ولم یولد منتفع گردد و مخلص از معنی ولم یکن
له کفوا احد بمراد رسد و کلمه هو را گفته اند مرهم والهانست و لفظ الله جزء دانش حدا
شب و نام احد حظ محتاجانست و گفتار الله الصمد نصیب عارفانست و الفاظ لم یلد
ولم یولد قطعا قلانست و کلمات ولم یکن له کفوا احد ان عامه مؤمنانست
هر کس بسر هو رسد و الا نست و هر که الله را داند عالم است و هر که احدیة دریابد بهجت
و هر که صمدیة بشناسد عارفست و هر که لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که ولم
یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مؤمن است و هر که این معانی را جمع کند موحد او
وشمه از نقاوه این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت سوره
الفلق خمس آیه بسم الله الرحمن الرحيم
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشغول بود دختران

ولیدا

ولید این اعصم هم از روی مبالغه بسیار مقداری از مشاطه را بس آنحضرت و چند از دندانه شانه
از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسن سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنگی نهادند
و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را کرم الله
وجهه فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره بران زده بود حق سبحانه معوذتین
فرستاد یازده آیه و جبرئیل علیه السلام که قرائت فرمود هر آیه عقده از آن رسن
بگشود و عقبه بن عامر رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که
تا تعوذ والمتعوذون مثل المعوذتین قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح
و گویند فلق چیزیست شکافته شود چون صبح و تواند که مراد از فلق سایر نباتات مانند سنگ
و زمین جهت بیرون آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بهر تقدیر خدای دانا و بینا
باید که وقت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موجودات انس و جن و سباع و هوام
و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ از بدی شب تاریک إِذَا وَقَبَ چون در آید ظلمت او و بر همه چیزها یا از بدی
آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام
و طلوع آن وقت قلت امراض وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از بدی دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر
مکویند و میدمند فِي الْعُقَدِ در گره ها مراد دختران لبیدند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
و از بدی حاسد إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید که
پوشیده داشتن بوی عاید نیست مراد یهودند که بر حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم
حسد داشتند و ختم کردن این سوره را بحسد که بدترین صفتهاست ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که اول گناهی که در عالم از شر حسد بد تر بودی ختم این سوره بدان کرد
و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی
که بر روی زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل حسد آتشی را که چون برفروخت
هیمه لعنی را میان حظ بسوخت که قدم بصورت هم در بن سوی حسد کی گذارد کسی

بس شغف

سورة الناس ست آيات بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس به پروردگار آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان
اله الناس معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس پنهان شونده
وقتیکه یاد خدا کند عادت شیطان انست که چون بنده خدا را یاد کند وی بگریزد و چون
اندکی غافل شود بوسوسه درآید الذی یوسوس آنکه وسوسه میکند فی صدور
الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از پریان و آدمیان یعنی شیاطین
الانس والجن و [illegible] آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی مکرر
است مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دلالت بران [illegible] و لفظ ملک که
[illegible] و سیاست دلیل است [illegible] بان و بثالث پیران واسم الله [illegible]
بطاعت و عبادت مناسبست بان و برابع صالحان که [illegible] باغواء ایشان
[illegible] مفسدات و عطف او [illegible] دلالت میکند بران و محققان بر انند که عدد
هر مراتب کلمه [illegible] دلالت بر غایت [illegible] دارد و بدان
جمع اعداد [illegible] و [illegible] او اشارت بانست که انانست که هرچند [illegible] نفس
او ضرب کند و حاصل را [illegible] ضرب کند الی غیر النهایة همان هم بصورت اصل خود
بازآید و در نهایت ان عدد خود را [illegible] و صد و بیست و پنج [illegible] ملاحظه
مکونات که انسانست [illegible] مستقر شد [illegible] عضوی منتهی میشود [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] و [illegible] باعداد [illegible]
ظاهر است [illegible] علاقه [illegible] و ظاهر [illegible] ظاهری با [illegible]
[illegible] شد [illegible] که در معوذه ثانیه که سوره
[illegible] منتهی میگردد [illegible] لفظ انسان [illegible]
[illegible] در جواهر التفسیر [illegible] والله اعلم بالصواب

ودر افتتاح

ودر افتتاح کلام الهی و اختتام بحرف سین که سر عزیز است چه این هر دو حرف بسی
باشد [illegible] کلمه [illegible] معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما
علینا [illegible] و در نوادر اتفاقات آنست که این هر دو حرف در لغت فارسی بمعنی
معنی حسب آید یعنی بسنده [illegible] و حکم شافی [illegible] اشارتی بدین معنی نموده [illegible]
نموده [illegible] اول و آخر قرآن [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] الله [illegible] فلله الحمد فی الآخرة والاولی و
والصلوات والسلام علی حبیبه محمد المصطفی وعلی آله مفاتیح اسرار العلی واصحابه مصابیح
[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی جل وعلی و [illegible] حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام [illegible] انجام امیر
کبیر عالم کبیر مظهر آیات خیرات و احسان مطلع انظار علم و عرفان المؤید بالفخر و
الشرف والمناقب [illegible] نظام دولت [illegible] علی شیر [illegible] بود خورشید
درخشان از ضمیر [illegible] که علم [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصوبة و آیات
[illegible] علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید [illegible]
[illegible] تاریخ اتمام رباعی [illegible] و آخر [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] الرباعی [illegible] اتصال نوشت و انجام [illegible] نوشت
[illegible] سال تاریخ نویس [illegible] شوال نوشت صدق الله العظیم و
رسوله الکریم و نحن علی ذلک من الشاهدین به مؤمنین وعلیه متوکلین والحمد لله رب
العالمین علی ید العبد الضعیف النحیف الراجی رحمة الله الملک القوی الغنی
[illegible] نظر بن محمود [illegible] شاه [illegible] غفر الله له ولوالدیه وللاساتید
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین تمت

